

# زندگی بر ماضی وارستگی بر کبریا

نسخه ۱

---



## دانستنی های رمضان 1

مشخصات کتاب

سرشناسه:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، 1387

عنوان و نام پدیدآور:

دانستنی های رمضان 1/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان .

مشخصات نشر:

اصفهان:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، 1387.

مشخصات ظاهری:

نرم افزار تلفن همراه و رایانه

وضعیت فهرست نویسی:

فیپا

عنوان دیگر: شرح روائی دعا‌های روزهای ماه مبارک رمضان

موضوع : دعا‌های ماه رمضان

موضوع : دعاها

خطبه رسول اکرم صلى الله عليه و آله در فضيلت ماه مبارک رمضان  
معروف به خطبه شعبانيه

أمالی الصدوق 69

المجلس العشرون

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ  
حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ قَصَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى  
الْبَرْصَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ  
الْبَاقِرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ  
الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ اميرالمؤمنين عَلِيِّ بْنِ أَبِي  
طَالِبٍ ع قَالَ:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص خَطَبَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ!

إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَيْرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ  
أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَأَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَلَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِيِ وَسَاعَاتُهُ أَفْضَلُ  
السَّاعَاتِ هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاقِهِ اللَّهِ وَجُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ  
اللَّهِ أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَبْسِيحٌ وَتَوَمُّكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَعَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَدُعَاؤُكُمْ  
فِيهِ مُسْتَجَابٌ فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِيَّاتٍ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُؤَفِّقَكُمْ  
لِصِّيَامِهِ وَتِلَاوَةِ كِتَابِهِ فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ عُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ  
الْعَظِيمِ وَادَّكَّرُوا جُوعَكُمْ وَعَطَشَكُمْ فِيهِ جُوعَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَعَطَشَهُ وَ  
تَصَدَّقُوا عَلَى فَقَرَائِكُمْ وَمَسَاكِينِكُمْ - وَوَقَرُوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ وَ  
صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ

وَعُصُوا عَمَّا لَا يَحِلُّ الْيَتَرُ إِلَيْهِ أَبْصَارُكُمْ وَعَمَّا لَا يَحِلُّ الْإِسْتِمَاعُ إِلَيْهِ  
أَسْمَاعُكُمْ وَتَحَنُّوا عَلَى أَيَّامِ النَّاسِ يُتَحَنَّنْ عَلَى أَيَّامِكُمْ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ  
دُوبِكُمْ وَارْفَعُوا إِلَيْهِ أَيْدِيَكُمْ بِالْذُّعَاءِ فِي أَوْقَاتِ صَلَاتِكُمْ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ  
السَّاعَاتِ يَنْتَظِرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا بِالرَّحْمَةِ إِلَى عِبَادِهِ يُجِيبُهُمْ إِذَا تَجَاوَهُ وَ  
يُلَبِّيهِمْ إِذَا تَادَوْهُ وَيُعْطِيهِمْ إِذَا سَأَلُوهُ وَيَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِذَا دَعَوْهُ

أَيُّهَا النَّاسُ !

إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرُهَوَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَكُفُّوهَا بِاسْتِعْقَارِكُمْ وَظُهُورُكُمْ ثَقِيلَةٌ مِنْ  
أَوْرَارِكُمْ فَخَفِّفُوا عَنْهَا بِطَوْلِ سُجُودِكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَقْسَمُ  
بِعِزَّتِهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ الْمُصَلِّينَ وَ السَّاجِدِينَ وَ أَنْ لَا يُرْوِعَهُمْ بِالنَّارِ يَوْمَ يَقُومُ  
النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

أَيُّهَا النَّاسُ !

مَنْ فَطَرَ مِنْكُمْ صَائِمًا مُؤْمِنًا فِي هَذَا الشَّهْرِ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عِنَقُ  
تَسْمِهِ وَ مَغْفِرَةٌ لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَيْسَ كُلُّنَا يَقْدِرُ  
عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ ص اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشِقِ تَمْرِهِ اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشَرْبِهِ مِنْ مَاءٍ

أَيُّهَا النَّاسُ !

مَنْ حَبَسَ مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ حُلُقُهُ كَانَ لَهُ جَوَازٌ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُ  
فِيهِ الْأَقْدَامُ وَ مَنْ خَفَفَ فِي هَذَا الشَّهْرِ عَمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ خَفَفَ اللَّهُ عَلَيْهِ  
حِسَابُهُ وَ مَنْ كَفَّ فِيهِ بَشْرُهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَصَبُهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَ مَنْ أَكْرَمَ فِيهِ  
يَتِيمًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَ مَنْ وَصَلَ فِيهِ رَحِمَهُ وَصَلَهُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ يَوْمَ  
يَلْقَاهُ وَ مَنْ قَطَعَ فِيهِ رَحِمَهُ قَطَعَ اللَّهُ عَنْهُ رَحْمَتَهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَ مَنْ تَطَوَّعَ فِيهِ  
بِصَلَاةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَ مَنْ أَدَى فِيهِ قَرْضًا كَانَ لَهُ ثَوَابٌ مِنْ أَدَى  
سَبْعِينَ قَرِيبَةً فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الشُّهُورِ وَ مَنْ أَكْثَرَ فِيهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ عَلَى

ثَقَلَ اللَّهُ مِيزَانَهُ يَوْمَ تَخْفُ الْمَوَازِينُ وَ مَنْ تَلَا فِيهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ  
أَجْرِ مَنْ حَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُورِ

أَيُّهَا النَّاسُ !

إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ فِي هَذَا الشَّهْرِ مُفَتِّحَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُعَلِّقَهَا عَلَيْكُمْ وَ  
أَبْوَابَ النَّارِ مُعَلَّقَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُفَتِّحَهَا عَلَيْكُمْ وَ الشَّيَاطِينُ مَعْلُولَةٌ  
فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُسَلِّطَهَا عَلَيْكُمْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقُمْتُ فَقُلْتُ يَا  
رَسُولَ اللَّهِ مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَفْضَلُ  
الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ بَكَى فَقُلْتُ يَا  
رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ يَا عَلِيُّ أَبْكِي لِمَا يُسْتَجَلُّ مِنْكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ  
كَأَنِّي بِكَ وَ أَنْتَ تُصَلِّي لِرَبِّكَ وَ قَدْ اتَّبَعْتَ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ شَقِيقُ  
عَاقِرٍ تَاقِهِ تَمُودَ فَصَرَبَكَ صَرْبَةً عَلَى قَرْنِكَ فَخَضَبَ مِنْهَا لِحْيَتَكَ قَالَ  
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ ذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي فَقَالَ فِي  
سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ ثُمَّ قَالَ ص يَا عَلِيُّ مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ  
أَبْغَضَنِي وَ مَنْ سَبَكَ فَقَدْ سَبَنِي لِأَنَّكَ مِنِّي كَتَفُسِي رُوحُكَ مِنْ رُوحِي وَ  
طَيْبُكَ مِنْ طَيْبَتِي إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَنِي وَ إِيَّاكَ وَ اصْطَلَقَانِي وَ إِيَّاكَ  
وَ اخْتَارَنِي لِلنُّبُوَّةِ وَ اخْتَارَكَ لِلْإِمَامَةِ فَمَنْ أَنْكَرَ إِمَامَتَكَ فَقَدْ أَنْكَرَ نُبُوتِي يَا عَلِيُّ  
أَنْتَ وَصِيي وَ أَبُو وَلَدِي وَ رَوْحُ ابْنَتِي وَ خَلِيقَتِي عَلَى أَمَتِي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ  
مَوْتِي أَمْرُكَ أَمْرِي وَ تَهْنِئَتُكَ تَهْنِئَتِي أَفْسِمُ بِالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ وَ جَعَلَنِي خَيْرَ  
الْبَرِيَّةِ إِنَّكَ لَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَمِينُهُ عَلَى سِرِّهِ وَ خَلِيقَتُهُ عَلَى عِبَادِهِ.

ترجمہ خطبہ

علی بن ابی طالب گوید رسول خدا {صلی اللہ و علیہ

و آله { یک روز این خطبه را برای ما خواند - آیا مردم ماه خدا با برکت و رحمت و آمرزش بشما رو کرده است، ماهی است که پیش خدا بهترین ماه است و روزهایش بهترین روزها و شبهایش بهترین شبها و ساعاتش بهترین ساعات آن ماهی است که در آن دعوت شدید به مهمانی خدا و اهل کرامت خدائید در آن نفس های شما در آن تسبیح است و خواب شما در آن عبادتست کردارتان در آن پذیرفته و دعایتان مستجاب از خدا بخواهید با نیت درست و دل های پاک که شما را برای روزه در آن و خواندن قرآن موفق دارد بدبخت آنکه از آمرزش خدا در این ماه محروم گردد.

به گرسنگی و تشنگی خود در آن گرسنگی و تشنگی روز قیامت را یاد کنید و بر فقراء و مساکین خود صدقه دهید و بزرگان خود را احترام کنید و خردان را ترحم کنید و صله رحم کنید و زبانها نگهدارید و از آنچه خدا دیدنش را حلال نکرده چشم بپوشید و آنچه را از شنیدنش حلال نکرده گوش ببندید و بر یتیمان مردم مهر ورزید تا بر یتیمان شما مهر ورزند و به خدا از گناهان خود توبه کنید و در وقت نماز دست بدعا بردارید که بهترین ساعتها است خدا در آن نظر لطف به بندگان خود دارد به مناجات آنها پاسخ دهد و فریاد آنها را لبیک گوید و درخواست آنها را بدهد و دعای آنها را مستجاب کند آیا مردم نفس شما گرو کردار شما است آن را به استغفار رها کنید دوش شما از گناهان شما بار سنگینی دارد

به طول سجود آن را سبک کنید و بدانید که خدای تعالی ذکره به عزت خود قسم خورده که نمازخوانان و ساجدان را عذاب نکند و آنها را روز قیامت به هراس دوزخ نیندازد، ایا مردم هر کدام شما یک روزه دار را افطار دهد در این ماه نزد خدا ثواب آزاد کردن بندهای دارد و گناهان گذشته اش آمرزیده گردد.

عرض شد:

یا رسول الله همه ماها بر آن توانائی نداریم،

فرمود:

از خدا بپرهیزید گرچه با نیمه خرمائی باشد و گرچه به شربتی آب باشد ایا مردم هر که در این ماه خوش خلقی کند جواز صراط او باشد در روزی که همه قدمها بلغزد هر که در آن تخفیف دهد بر مملوکان خود خدا حسابش را تخفیف دهد و هر که شر خود را باز دارد خدا خشم خود را از او باز دارد روزی که ملاقاتش کند و هر که در آن یتیمی را گرامی دارد خدا روز ملاقاتش او را گرامی دارد و هر که در آن صله رحم کند روز ملاقات با او صله نماید به رحمت خود و هر که قطع رحم کند خدا در روز ملاقاتش رحمت خود از او ببرد (1)

هر که نماز مستحبی بخواند خدا برات آزادی از آتش برایش بنویسد و هر که در آن واجبی ادا کند ثواب کسی دارد که هفتاد واجب در ماه های دیگر ادا کند و هر که در آن بر من بسیار صلوات فرستد خدا روزی که میزانش سبک است میزانش را سنگین کند هر که یک آیه قرآن در آن بخواند چون کسی باشد که در ماه های دیگر یک ختم قرآن بخواند ایا



مردم درهای بهشت در این ماه گشوده از خدا بخواهید که آنها را نبندد  
بروی شما، درهای دوزخ در این ماه بسته است از پروردگار خود بخواهید  
که بروی شما آنها را نگشاید شیاطین در آن ببندند از خدا پروردگار خود  
بخواهید که دیگر آنها را بر شما مسلط نکند.

امیرالمؤمنین فرمود:

من برخاستم و عرض کردم:

یا رسول الله !

کدام عمل در این ماه بهتر است.

فرمود:

ای ابوالحسن بهترین عمل در این ماه ورع از محارم خدای عز و جل است  
سپس گریست عرض کردم یا رسول الله چرا گریه کنی؟

فرمود:

برای آنچه در این ماه از تو حلال شمارند گویا تو را می نگرم که نماز برای  
پروردگارت می خوانی و شقی تر اولین و آخرین که جفت پی کننده شتر  
شود است برانگیخته شود و ضربتی بر فرقت زند و ریش را خضاب کند  
امیرالمؤمنین فرمود:

گفتم یا رسول الله این در صورتی است که دین من سالم است؟

فرمود:

با سلامتی دین تو است سپس فرمود:

ای علی هر که تو را بکشد مرا کشته و هر که تو را به خشم آرد مرا بخشم  
آورده و هر که تو را دشنام دهد مرا دشنام داده زیرا تو جان منی روح از  
روح من و گلت از گل منست به راستی خدای تبارک و تعالی آفریده مرا با  
تو برگزیده مرا با تو و مرا برای نبوت اختیار کرده و تو را برای امامت هر  
که منکر امامت تو است منکر نبوت منست ای علی تو وصی من و پدر

فرزندان من و شوهر دختر من و خلیفه من بر امت منی در زندگی من و  
پس از مردن من فرمانت فرمان من و

غدقنت غدقن منست سوگند به آن که مرا به نبوت گسیل کرده و بهتر خلق  
ساخته که تو حجت خدائی بر خلقش و امین اوئی بر سرش و خلیفه اوئی  
بر بندگانش.

شیخ صدوق به سند معتبره روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام از پدران بزرگواران خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه و علی اولاده السلام که فرمود:

خطبه ای خواند برای ما روزی حضرت رسول خدا صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ و آلِهِ پس فرمود:

اَيُّهَا النَّاسُ !

به درستی که رو کرده است به سوی شما ماه خدا با برکت و رحمت و آمرزش ماهی است که نزد خدا بهترین ماهها است و روزهایش بهترین روزها است و شبهایش بهترین شبها است و ساعاتهایش بهترین ساعاتها است و آن ماهیست که خوانده اند شما را در آن به سوی ضیافت خدا و گردیده اید در آن از اهل کرامت خدا نَفَس های شما در آن ثواب تسبیح دارد و خواب شما ثواب عبادت دارد و عمل های شما در آن مقبولست و دعاهاى شما در آن مستجابست پس سؤال کنید از پروردگار خود به نیت های درست و دل های پاکیزه از گناهان و صفات ذمیمه که توفیق دهد شما را برای روزه داشتن آن و تلاوت کردن قرآن در آن.

به درستی که شقى و بد عاقبت کسی است که محروم گردد از آمرزش خدا در این ماه عظیم و یاد کنید به گرسنگی و تشنگی شما در این ماه تشنگی و گرسنگی روز قیامت را و تَصَدَّق کنید بر فقیران و مسکینان خود و تعظیم نمائید پیران خود را و رحم کنید کودکان خود را و نوازش نمائید خویشان خود را و نگاه دارید.

زبان های خود

را از آنچه نباید گفت و بپوشید دیده‌های خود را از آنچه حلال نیست شما را نظر کردن به سوی آن و باز دارید گوش‌های خود را از آنچه حلال نیست شما را شنیدن آن و مهربانی کنید با یتیمان مردم تا مهربانی کنند بعد از شما با یتیمان شما و بازگشت کنید به سوی خدا از گناهان خود و بلند کنید دست‌های خود را به دعا در اوقات نمازهای خود زیرا که وقت نمازها بهترین ساعتها است نظر می‌کند حق تعالی در این اوقات به رحمت به سوی بندگان خود و جواب می‌گوید ایشان را هرگاه او را مناجات کند و لَبَّیک می‌گوید ایشان را هرگاه او را ندا کنند و مستجاب می‌گرداند هرگاه او را بخوانند ای گروه مردمان په درستی که جان‌های شما در گرو کرده‌های شما است پس از گرو بدر آورید به طلب آمرزش از خدا و پشت‌های شما گران بار است از گناهان شما پس سبک گردانید آنها را به طول دادن سجده‌ها و بدانید که حق تعالی سوگند یاد کرده است به عَزَّت و جلال خود که عذاب نکند نماز گزارندگان و سجده کنندگان در این ماه را و نترساند ایشان را به آتش جهنم در روز قیامت.

اَيُّهَا النَّاسُ !

هر که از شما افطار دهد روزه دار مؤمنی را در این ماه از برای او خواهد بود نزد خدا ثواب بنده آزاد کردن و آمرزش گناهان گذشته پس بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله همه ما قدرت بر آن نداریم حضرت فرمود:

پرهیزید از آتش جهنم به افطار فرمودن روزه داران اگرچه به نصف دانه خرما باشد و

اگر چه به یک شربت آبی باشد به درستی که خدا این ثواب را می دهد  
کسی را که چنین کند اگر قادر بر زیاده از این نباشد

اَيُّهَا النَّاسُ !

هر که خُلُق خود را در این ماه نیکو گرداند بر صراط آسان بگذرد در روزی  
که قدمها بر آن لغزد و هر که سبک گرداند در این ماه خدمت غلام و کنیز  
خود را خدا در قیامت حساب او را آسان گرداند و هر که در این ماه شرّ  
خود را از مردم باز دارد حق تعالی غضب خود را در قیامت از او باز دارد و  
هر که در این ماه یتیم بی پدری را گرامی دارد خدا او را در قیامت گرامی  
دارد و هر که در این ماه صله و احسان کند با خویشان خود خدا وصل کند  
او را به رحمت خود در قیامت و هر که در این ماه قطع احسان خود از  
خویشان خود بکند خدا در قیامت قطع رحمت خود از او بکند و هر که نماز  
سنتی در این ماه بکند خدا برای او برات بیزاری از آتش جهنم بنویسد و هر  
که در این ماه نماز واجبی را ادا کند خدا عطا کند به او ثواب هفتاد نماز  
واجب که در ماه های دیگر کرده شود و هر که در این ماه بسیار بر من  
صلوات فرستد خدا سنگین گرداند ترازوی عمل او را در روزی که  
ترازوهای اعمال سبک باشد و کسی که یک آیه از قرآن در این ماه بخواند  
ثواب کسی دارد که در ماه های دیگر ختم قرآن کرده باشد

اَيُّهَا النَّاسُ !

به درستی که درهای بهشت در

این ماه گشاده است پس سؤال کنید از پروردگار خود که بروی شما نه بندد و درهای جهنم در این ماه بسته است پس سؤال کنید از پروردگار. تبارک و تعالی به تلاوت کردن قرآن مجید در شبها و روزهای این ماه و به ایستادن به نماز و جِدّ و جهد کردن در عبادت و به جا آوردن نمازها.

(پایان)

در اوقات فضیلت و کثرت استغفار و دعا

قَعْنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَتَهُ مَنْ لَمْ يُعْقَرْ لَهُ فِي شَهْرِ

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر که در ماه رمضان آمرزیده نشود رَمَضانَ لَمْ يُعْقَرْ لَهُ إِلَى قَابِلٍ إِلَّا أَنْ يَشْهَدَ عَرَفَةَ و نگاه دارد خود را از تا سال آینده آمرزیده نشود مگر آنکه در عرفات حاضر شود چیزهایی خدا حرام کرده است و از افطار کردن بر چیزهای حرام و رفتار کن به نحوی که مولای ما حضرت صادق علیه السلام وصیت نموده و فرموده که هرگاه روزه داری می باید که روزه دارد گوش و چشم و مو و پوست و جمیع اعضای تو یعنی از محرمات بلکه از مکروهات و فرمود:

باید که روز روزه تو مانند روز افطار تو نباشد و نیز فرموده که روزه نه همین از خوردن و آشامیدن است تنها بلکه باید در روز روزه نگاه دارید زبان خود را از دروغ و بیوشانید دیده های خود را از حرام و با یکدیگر نزاع نکنید و حسد مبرید و غیبت نکنید و مجادله نکنید و سوگند دروغ مخورید بلکه سوگند راست نیز و دشنام مدهید و فحش مگوئید و ستم نکنید و بی خردی نکنید و دلتنگ مشوید و غافل مشوید از یاد خدا و از نماز و خاموش باشید از آنچه نباید گفت و صبر

کنید و راستگو باشید و دوری کنید از اهل شرّ و اجتناب کنید از گفتار بد و دروغ و افتراء و خصومت کردن با مردم و گمان بد بردن و غیبت کردن و سخن چینی کردن و خود را مُشْرِف به آخرت دانید و منتظر قَرَج و ظهور قائم آل محمّد علیه السلام باشید و آرزومند ثواب های آخرت باشید و توشه اعمال صالحه برای سفر آخرت بردارید و بر شما باد به آرام دل و آرام تن و خضوع و خشوع و شکستگی و مذلت مانند بنده ای که از آقای خود ترسد و ترسان باشید از عذاب خدا و امیدوار باشید رحمت او را و باید پاک باشد ای روزه دار دل تو از عیبه و باطن تو از حيله ها و مکرها و پاکیزه باشد بدن تو از کثافتها و بیزاری بجوی.

به سوی خدا از آنچه غیر اوست و در روزه ولایت خود را خالص گردانی از برای او و خاموش باشی از آنچه حق تعالی نهی کرده است تو را از آن در آشکارا و پنهان و بترسی از خداوند قهار آنچه سزاوار ترسیدن او است در پنهان و آشکار و ببخشی روح و بدن خود را به خدای عزّوجلّ در ایّام روزه خود و فارغ گردانی دل خود را از برای محبّت او و یاد او و بدن خود را به کار فرمائی در آنچه خدا تو را امر کرده است به آن و خوانده است به سوی آن اگر همه اینها را به عمل آوری آنچه سزاوار روزه داشتن است به عمل آورده ای و فرموده خدا را اطاعت کرده ای و آنچه کم



کنی از آنها که بیان کردم از برای تو به قدر آن از روزه تو کم می شود از فضل آن و ثواب آن

به درستی که پدرم گفت رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله شنید که زنی در روز روزه ای جاریه خود را دشنام داد حضرت طعامی طلبید آن زن را گفت بخور زن گفت من روزه ام فرمود:

چگونه روزه ای که جاریه خود را دشنام دادی روزه از خوردن و آشامیدن تنها نیست به درستی که حق تعالی روزه را حجابی گردانیده است از سایر امور قبیحه از کردار بد و گفتار بد چه بسیار کمند روزه داران و چه بسیارند گرسنگی کشندگان!

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که:

چه بسیار روزه داری که بهره ای نیست او را از روزه به غیر از تشنگی و گرسنگی و چه بسیار عبادت کننده ای که نیست او را بهره ای از عبادت به غیر تعب ای خوشا خواب زیرکان که بهتر از بیداری و عبادت احمقان است و خوشا افطار کردن زیرکان که بهتر از روزه داشتن بی خردان است

و روایت شده از جابر بن یزید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله به جابر بن عبدالله فرمود:

ای جابر!

این ماه رمضانست هر که روزه بدارد روز آن را و بایستد به عبادت پاره ای از شبش را و باز دارد از حرام شکم و قَرَج خود را و نگاه دارد زبان خود را بیرون رود از گناهان خود مثل بیرون رفتن او از ماه جابر گفت یا رسول الله چه نیکو است این حدیث که فرمودی فرمود:

ای جابر و چقدر سخت است این شرطهایی که نمودم

(پایان)

اعمال مشترکه ماه رمضان

دعا بعد از هر فریضه

سید

بن طاوس روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم  
علیهم السّلام که فرمودند:

می گوئی در ماه رَمَضان از اوّل تا به آخر آن بعد از هر فریضه:

اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ حَاجَ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِيْ عَامِيْ هَذَا وَ فِيْ كُلِّ عَامٍ مَا اَبْقَيْتَنِيْ فِيْ  
يُسْرِ مِنْكَ وَ عَافِيَةٍ وَ سَعَةٍ رِّزْقٍ وَ لَا تُخْلِنِيْ مِنْ تِلْكَ الْمَوَاقِفِ الْكَرِيْمَةِ وَ  
الْمَشَاهِدِ الشَّرِيْفَةِ وَ زِيَارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ فِيْ جَمِيعِ حَوَائِجِ  
الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ فَكُنْ لِيْ

اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ فِيمَا تَقْضِيْ وَ تُقَدِّرُ مِنَ الْاَمْرِ الْمَخْتُوْمِ فِيْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنَ  
الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يُرَدُّ وَ لَا يُبَدَّلُ اَنْ تَكْتُبَنِيْ مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمَبْرُوْر  
حُجَّتُهُمُ الْمَشْكُوْر سَعِيَّتُهُمُ الْمَغْفُوْر دُئُوْبُهُمُ الْمُكَفَّر عَنْهُمْ سَيِّئَاتُهُمْ وَ اجْعَلْ فِيمَا  
تَقْضِيْ وَ تُقَدِّرُ اَنْ تُطِيلَ عُمْرِيْ وَ تُوسِعَ عَلَيَّ رِزْقِيْ وَ تُؤَدِّيَ عَنِّيْ اَمَانَتِيْ وَ  
دِيْنِيْ

اٰمِيْنَ رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ.

ترجمه:

خدایا!

روزیم گردان حج خانه کعبه را در این سال و در هر سال تا زنده هستیم در  
آسایش و تندرستی از جانب تو و وسعت روزی و دورم مکن از این اماکن  
گرامی و مشاهد شریفه و زیارت قبر پیامبر ت که درود تو بر او و آتش باد  
در همه حاجت های دنیا و آخرتم پشتیبان من باش

خدایا!

از تو خواهم در آنچه بنا هست درباره اش حکم فرمائی و مقدر کنی در آن  
فرمان حتمی و مسلم در شب قدر از آن تقدیری که برگشت ندارد و تغییر  
نپذیرد که مرا از حاجیان خانه محترم کعبه ات ثبت فرمایی آن حاجیانی که  
حجشان درست و سعیشان مورد تقدیر و سپاس است و گناهانشان  
آمرزیده و کارهای بدشان بخشیده شده است و قرار ده

در همان قضا و تقدیرات که عمر مرا طولانی گردانی و روزیم را فراخ کنی و امانت و قرضم را اداء فرمائی، اجابت فرما ای پروردگار جهانیان.

(پایان)

دعا عقب نمازهای فريضة

و می خوانی عقب نمازهای فريضة: يا عَلِيُّ يا عَظِيمُ يا عَفَّوُ يا رَحِيمُ أَنْتَ الرَّبُّ الْعَظِيمُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَ هَذَا شَهْرُ عَظَمَتِهِ وَ كَرَمَتِهِ وَ شَرَفَتِهِ وَ فَضْلَتِهِ عَلَيَّ الشُّهُورِ وَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي قَرَضْتُ صِيَامَهُ عَلَيَّ وَ هُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ وَ جَعَلْتَ فِيهِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ جَعَلْتَهَا خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ قَيَّا دَالِمِينَ وَ لَا يُمَنُّ عَلَيْكَ مَنْ عَلَيَّ بِفَكَائِ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ فَيَمَنُ تَمَنُّ عَلَيْهِ وَ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

ای والا! ای بزرگ! ای آمرزنده! ای مهربان!

تویی پروردگار بزرگی که نیست مانند او چیزی و او شنوا و بینا است و این ماهی است که آنرا بزرگ و گرامی داشته و او را شرافت و برتری داده ای بر ماه های دیگر و این ماهی است که روزه آن را بر من واجب کرده و این ماه رمضان است همان ماهی که قرآن را در آن فرو فرستادی آن قرآنی که راهنمای مردم و نشانه های روشنی از هدایت و جدا ساختن (میان حق و باطل) است و قراردادی در این ماه شب قدر را و آن را بهتر از هزار ماه کردی پس ای منت داری که کسی بر تو منت ندارد منت نه بر من به آزاد ساختنم از آتش در میان آنانکه بر آنها منت نهی و داخل بهشتم گردان به رحمتت ای مهربانترین مهربانان.

(پایان)

دعا بعد

از هر نماز واجب نقل از حضرت رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم

شیخ کفعمی در مصباح و بلد الامین

و شیخ شهید در مجموعه خود از حضرت رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

هر که این دعا را در ماه رمضان بعد از هر نماز واجبی بخواند حق تعالی بیمارزد گناهان او را تا روز قیامت و دعا این است:

اَللّٰهُمَّ اَدْخِلْ عَلٰی اَهْلِ الْقُبُوْرِ السُّرُوْرَ

اَللّٰهُمَّ اَغْنِ كُلَّ فَقِيْرٍ

اَللّٰهُمَّ اَشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ

اَللّٰهُمَّ اكْسُ كُلَّ غُرْبَانٍ

اَللّٰهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِيْنٍ

اَللّٰهُمَّ قَرِّجْ عَنْ كُلِّ مَكْرُوْبٍ

اَللّٰهُمَّ رُدَّ كُلَّ غَرِيْبٍ

اَللّٰهُمَّ فُكِّ كُلَّ اَسِيْرٍ

اَللّٰهُمَّ اَصْلِحْ كُلَّ فاسِدٍ مِنْ اُمُوْرِ الْمُسْلِمِيْنَ

اَللّٰهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيْضٍ

اَللّٰهُمَّ سُدِّ فَقْرَنَا بِغِنَاكَ

اَللّٰهُمَّ غَيِّرْ سُوءَ حَالِنَا بِحُسْنِ حَالِكَ

اَللّٰهُمَّ اقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَ اَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ

ترجمه:

خدایا!

بفرست بر خفتگان در گور نشاط و سرور

خدایا!

دارا کن هر نداری را

خدایا!

سیر کن هر گرسنه ای را

خدایا!

پیوشان هر برهنه را

خدایا!

ادا کن قرض هر قرضداری را

خدایا!

بگشا اندوه هر غمزده را

خدایا!

به وطن بازگردان هر دور از وطنی را

خدایا!

آزاد کن هر اسیری را

خدایا!

اصلاح کن هر فسادی را از کار مسلمین

خدایا!

درمان کن هر بیماری را

خدایا!

ببند رخنه فقر ما را به وسیله دارائی خود

خدایا!

بدی حال ما را به خوبی حال خودت مبدل کن

خدایا!

ادا کن از ما قرض و بدهیمان را و بی نیازمان کن از نداری که راستی تو  
بر هر چیز توانائی.

(پایان)

دعای طلب حجّ از حضرت صادق علیه السلام

و شیخ کلینی در کافی روایت کرده از ابو بصیر که حضرت صادق علیه  
السلام در ماه رمضان این دعا را می خواند

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ بِكَ وَ مِنْكَ اَطْلُبُ حَاجَتِیْ وَ مَنْ طَلَبَ حَاجَةً اِلَى النَّاسِ فَاِنِّیْ لَا  
اَطْلُبُ حَاجَتِیْ اِلَّا مِنْكَ وَ حُدَّكَ لَا شَرِیْكَ لَكَ وَ اَسْئَلُكَ

بِقَضَايِكَ وَ رِضْوَانِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي فِي  
 عَامِي هَذَا إِلَى بَيْتِكَ الْحَرَامِ سَبِيلًا حِجَّةً مَبْرُورَةً مُتَقَبَّلَةً زَاكِيَةً خَالِصَةً لَكَ تَقَرُّ  
 بِهَا عَيْنِي وَ تَرْفَعُ بِهَا دَرَجَتِي وَ تَرْزُقَنِي أَنْ أَغْضَ بَصَرِي وَ أَنْ أَحْفَظَ قَرْجِي وَ  
 أَنْ أَكْفَ بِهَا عَنْ جَمِيعِ مَحَارِمِكَ حَتَّى لَا يَكُونَ شَيْءٌ أَثَرَ عِنْدِي مِنْ طَاعَتِكَ وَ  
 حَشْيَتِكَ وَ الْعَمَلِ بِمَا أَحَبَبْتَ وَ التَّزَكِّي لِمَا كَرِهْتَ وَ تَهَيِّتَ عَنْهُ وَ اجْعَلْ ذَلِكَ فِي  
 يُسْرٍ وَ يَسَارٍ وَ عَافِيَةٍ وَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ وَفَاتِي قَنَلًا فِي  
 سَبِيلِكَ تَحْتَ رَأْيِهِ نَبِيِّكَ مَعَ أَوْلِيَائِكَ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَقُولَ بِي أَعْدَاكَ وَ أَعْدَاءَ  
 رُسُلِكَ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُكْرِمَنِي يَهُوَانَ مَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَ لَا تُهِنِّي بِكَرَامِهِ  
 أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لِي مَعَ الرَّسُولِ سَبِيْلًا حَسْبِيَ اللّٰهُ مَا شَاءَ اللّٰهُ.

ترجمه:

خدایا!

من بوسیله تو و از شخص تو می جویم حاجتم را و هر که حاجت خویش از  
 مردم می جوید ولی من نجویم حاجتم را جز از تو تنها که شریکی نداری و  
 از تو خواهم به حق فضل و خوشنودیت که درود فرستی بر محمد و خاندان  
 او و اینکه در این سال برای رسیدن من به خانه محترمت کعبه راهی قرار  
 دهی که حجت صحیح و پذیرفته و پاکیزه و خالص برای تو انجام دهم آن  
 چنانکه دیده ام بدان روشن شود و درجه ام بدان بالا رود و روزیم کن که  
 دیده ام را بپوشانم و عورتم را (از گناه) نگهدارم و خود را از همه کارهای  
 حرام تو باز دارم تا بدان حد که هیچ چیزی در پیش من محبوبتر از اطاعت  
 و ترس



از تو و انجام آنچه دوست داری و نکردن آنچه را ناخوش داری و آنرا قدغن کرده ای نباشد و قرار ده همه اینها را در گشایش و آسودگی و تندرستی با هر چه نعمت که به من داده ای و از تو خواهم که مرگ مرا کشته شدن در راهت قرار دهی که در زیر پرچم پیغمبرت با دوستانت کشته شوم و از تو خواهم که دشمنان خود و دشمنان پیامبرت را بدست من بکشی و از تو خواهم که مرا گرامی داری به خوار کردن هر یک از خلق خود که خواهی ولی خوارم نکنی به گرامی داشتن هیچیک از دوستانت

خدایا!

قرار ده برای من با پیامبرت راهی خدا مرا بس است و آنچه خواهد شود

مؤلف گوید:

که این دعاء موسوم به دعای حجّ است سیّد در اقبال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده خواندن آن را در شب های ماه رمضان بعد از مغرب و کفعمی در بلدالامین گفته که مستحب است خواندن آن در هر روز از ماه رمضان و در شب اوّل نیز

و شیخ مفید در مقنعه برای خصوص شب اوّل نقل کرده بعد از نماز مغرب

و بدان که بهترین اعمال در شبها و روزهای ماه مبارک رمضان خواندن قرآن است و بسیار باید خواند چه آنکه قرآن در این ماه نازل شده است و وارد شده که هر چیزی را بهاریست و بهار قرآن ماه رمضانست و در ماه های دیگر هر ماهی یک ختم سنت است و اقلش شش روز است و در ماه رمضان در هر سه روز یک ختم سنت است و اگر روزی یک ختم تواند بکند خوبست علامه

مجلسی رَحْمَةُ اللَّهِ فرموده که در حدیث است که بعضی از ائمه علیهم السلام در این ماه چهل ختم قرآن و زیاده می کردند و اگر هر ختم قرآنی را ثوابش را به روح مقدّس یکی از چهارده معصوم علیهم السلام هدیه کند ثوابش مضاعف گردد و از روایتی ظاهر می شود که اجر چنین کسی آن است که با ایشان باشد در روز قیامت و در این ماه دعا و صلوات و استغفار بسیار باید نمود و لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بسیار باید گفت

و روایت شده که جناب امام زین العابدین علیه السلام چون ماه رمضان داخل می شد تکلم نمی کرد مگر به دعاء و تسبیح و استغفار و تکبیر و باید اهتمام بسیار نمود به عبادت و نافله های شب و روز

آداب افطار و سایر اعمال در شب های ماه رمضان

اوّل:

افطار است و مستحب است که بعد از نماز شام افطار کند مگر آنکه ضعف بر او غلبه کرده باشد یا جمعی منتظر او باشند

دوّم:

آنکه افطار کند با چیز پاکیزه از حرام و شُبّهات و بهتر آن است که به خرمای حلال افطار کند تا ثواب نمازش چهارصد برابر گردد و به خرما و آب و به رطب و به لبن و به حلوا و به نبات و به آب گرم به هر کدام که افطار کند نیز خوب است

سوّم آنکه در وقت افطار دعاهاى وارده آن را بخواند از جمله آنکه بگوید:

اَللّٰهُمَّ لَكَ صُومْتُ وَ عَلَى رِزْقِكَ افْطَرْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ

روزی تو افطار کنم و بر تو توکل کنم تا خدا عطا کند به او ثواب هر کسی را که در این

خدایا!

برای تو روزه گرفتم و با روز روزه داشته و اگر دعای

اَللّٰهُمَّ رَبِّ النُّورِ الْعَظِيمِ را که

سید و کفعمی روایت کرده اند بخواند فضیلت بسیار یابد

و روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هرگاه می خواست افطار کند می گفت:

بِسْمِ اللَّهِ

اَللّٰهُمَّ لَكَ صُومُنَا وَ عَلٰی رِزْقِكَ اَفْطَرْنَا فَتَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِیْمُ

خدایا!

برای تو روزه گرفتیم و با روزی تو افطار کنیم پس از ما بپذیر که به راستی تو شنوا و دانایی

چهارم:

در لقمه اوّل بگوید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ یا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ اِغْفِرْ لی تا خدا او را بیامرزد و در خبر است که در آخر هر روز از روزهای ماه رمضان خدا هزار هزار کس را از آتش جهنّم آزاد می کند پس از حق تعالی بخواه که تو را یکی از آنها قرار دهد

پنجم:

در وقت افطار سوره قدر بخواند

ششم:

در وقت افطار تصدّق کند و افطار دهد روزه داران را اگر چه به چند دانه خرما یا شربت آب باشد و از حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و آلِهِ مرویست که کسی که افطار دهد روزه داری را از برای او خواهد بود مثل اجر آن روزه دار بدون آنکه از اجر او چیزی کم شود و هم از برای او خواهد بود مثل آن عمل نیکویی که به جا آورد آن افطار کننده به قوه آن طعام و آیه الله علامه حلی در رساله سَعَدِیَّه از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که:

فرمود:

هر مؤمنی که اطعام کند مؤمنی را لقمه ای در ماه رمضان بنویسد حق تعالی برای او اجر کسی که سی بنده مؤمن آزاد کرده باشد و از برای او باشد نزد حق تعالی یک دعای مستجاب

هفتم:

در هر شب خواندن هزار مرتبه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» وارد است

هشتم:

در هر شب صد مرتبه «حَمْدُ خَانَ» را بخواند

اگر میسر شود

نهم:

سید روایت کرده که هر که این دعا را بخواند در هر شب ماه رمضان  
آمرزیده شود گناهان چهل سال او

اَللّٰهُمَّ رَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ الَّذِي اَنْزَلْتَ فِيْهِ الْقُرْآنَ وَ افْتَرَضْتَ عَلٰى عِبَادِكَ فِيْهِ  
الصِّيَامَ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنِيْ حَاجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِيْ عَامِيْ  
هَذَا وَ فِيْ كُلِّ عَامٍ

وَ اغْفِرْ لِيْ تِلْكَ الذُّنُوْبَ الْعِظَامَ فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُهَا غَيْرُكَ يَا رَحْمَنُ يَا عَلَّامُ

خدایا!

ای پروردگار ماه رمضان که در آن قرآن را فرستادی و بر بندگان روزه را  
در این ماه واجب کردی درود فرست بر محمد و آل محمد و روزیم گردان  
حج خانه محترم خود کعبه را در این سال و در هر سال و بیامرزش برایم این  
گناهان بزرگ را که به راستی نیامرزد آنها را جز تو ای بخشاینده و ای  
بسیار دانا

دهم:

در هر شب بخواند بعد از مغرب دعای حج را که در قسم اوّل گذشت.

(پایان)

دعای افتتاح

یازدهم:

بخواند در هر شب از ماه رمضان

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَفْتَتِحُ التَّوَّابِ بِحَمْدِكَ وَ اَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ بِمَنْكَ وَ اَيَقُنْتُ اَنَّكَ اَنْتَ  
اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ فِيْ مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ اَشَدُّ الْمُعَافِيْنَ فِيْ مَوْضِعِ  
التَّكَالِ وَ التَّقَمِّهِ وَ اَعْظَمُ الْمُتَجَبِّرِيْنَ فِيْ مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْعَظَمَةِ

اَللّٰهُمَّ اَذِنْتَ لِيْ فِيْ دُعَائِكَ وَ مَسْئَلَتِكَ فَاسْمَعْ يَا سَمِيعُ مِدْحَتِيْ وَ اَجِبْ يَا  
رَحِيْمُ دَعْوَتِيْ وَ اَقِلْ يَا غَفُوْرُ عَثْرَتِيْ فَكَمْ يَا اِلٰهِيْ مِنْ كُرْبَةٍ قَدْ فَرَجْتَهَا وَ هُمُوْمٍ  
قَدْ كَشَفْتَهَا وَ عَثْرَةٍ قَدْ اَقْلَتَهَا وَ رَحْمَةٍ قَدْ نَشَرْتَهَا وَ خَلَقَهُ بَلَاءٍ قَدْ فَكَّكَتْهُ اَ  
الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيْكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ  
يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الدُّلِ

وَكَبِيرُهُ تَكْبِيرًا أَلْحَمْدُ لِلَّهِ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلَى جَمِيعِ نِعَمِهِ كُلِّهَا أَلْحَمْدُ لِلَّهِ  
الَّذِي لَا مُضَادَّ لَهُ فِي مُلْكِهِ وَ لَا مُنَارِعَ لَهُ فِي أَمْرِهِ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا شَرِيكَ  
لَهُ فِي خَلْقِهِ وَ لَا شَبِيهَ لَهُ فِي عَظَمَتِهِ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ أَمْرُهُ وَ  
حَمْدُهُ الظَّاهِرُ بِالْكَرَمِ مَجْدُهُ الْبَاسِطُ بِالْجُودِ يَدُهُ الْوَدَى لَا تَنْقُصُ خَزَائِنُهُ وَ لَا  
تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُودًا وَ كَرَمًا إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قَلِيلًا مِنْ كَثِيرٍ مَعَ حَاجَةٍ بِي إِلَيْهِ عَظِيمَةٍ وَ غِنَاكَ عَنْهُ قَدِيمٌ وَ  
هُوَ عِنْدِي كَثِيرٌ وَ هُوَ عَلَيْكَ سَهْلٌ يَسِيرٌ

اللَّهُمَّ إِنْ عَفَوَكَ عَنْ ذَنْبِي وَ تَجَاوَزَكَ عَنْ خَطِيئَتِي وَ صَفَحَكَ عَنْ ظُلْمِي وَ  
سِتْرَكَ عَلَى قَبِيحِ عَمَلِي وَ جَلَمَكَ عَنْ كَثِيرِ جُرْمِي عِنْدَ مَا كَانَ مِنْ خَطَايَا وَ  
عَمْدِي أَطْمَعَنِي فِي أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَا أَسْتَوْجِبُهُ مِنْكَ الَّذِي رَزَقْتَنِي مِنْ رَحْمَتِكَ  
وَ أَرَيْتَنِي مَنْ قُدْرَتِكَ وَ عَرَفْتَنِي مِنْ إِبَابَتِكَ فَصِرْتُ أَدْعُوكَ آمِنًا وَ أَسْأَلُكَ  
مِسْتَأْنِسًا لَا خَائِفًا وَ لَا وَجَلًا مُدِلًّا عَلَيْكَ فِيمَا قَصَدْتُ فِيهِ إِلَيْكَ فَإِنْ أَبْطَأَ عَنِّي  
عَتَبْتُ بِجَهْلِي عَلَيْكَ وَ لَعَلَّ الَّذِي أَبْطَأَ عَنِّي هُوَ خَيْرٌ لِي لِعِلْمِكَ بِعَاقِبَةِ الْأُمُورِ  
فَلَمْ أَرِ مَوْلًا كَرِيمًا أَصْبَرَ عَلَى عَبْدٍ لَيْمٍ مِنْكَ عَلَيَّ يَا رَبِّ إِيَّاكَ تَدْعُونِي فَأُولَى  
عَنكَ وَ تَتَحَبَّبُ إِلَيَّ فَاتَّبَعْتُ إِلَيْكَ وَ تَتَوَدَّدُ إِلَيَّ فَلَا أَقْبَلُ مِنْكَ كَأَنَّ لِي التَّطَوُّلَ  
عَلَيْكَ فَلَمْ يَمْتَنِعْ ذَلِكَ مِنَ الرَّحْمَةِ لِي وَ الْإِحْسَانِ إِلَيَّ وَ التَّفَضُّلِ عَلَيَّ  
بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ فَارْحَمْ عَبْدَكَ الْجَاهِلَ وَ جُدْ عَلَيْهِ بِفَضْلِ إِحْسَانِكَ إِيَّاكَ جَوَادُ  
كَرِيمُ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ مَالِكِ الْمُلْكِ مُجْرِي الْفُلْكِ مُسَخِّرِ الرِّيَّاحِ فَالِقِ الْإِصْبَاحِ دَيَّانِ  
الَّذِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى جَلَمِهِ بَعْدَ عِلْمِهِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى

عَفْوِهِ بَعْدَ قُدْرَتِهِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى طَوْلِ آنَاتِهِ فِي غَضَبِهِ وَهُوَ قَادِرٌ عَلَى مَا يُرِيدُ الْحَمْدُ لِلَّهِ  
خَالِقِ الْخَلْقِ بَاسِطِ الرِّزْقِ فَالِقِ الْإِصْبَاحِ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْفَضْلِ وَالْإِنْعَامِ  
الَّذِي لَيْسَ لَهُ مُنَارٌ يُعَادِلُهُ وَلَا شَبِيهُ يُشَاكِلُهُ وَلَا ظَهِيرٌ يُعَايِضُهُ قَهَرِ بِعِزَّتِهِ  
الْأَعَزَّاءِ وَتَوَاضَعَ لِعَظَمَتِهِ الْعُظْمَاءِ قَبْلَ بَقْدَرَتِهِ مَا يَشَاءُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
يُجِيبُنِي حِينَ أُنَادِيهِ وَيَسْتُرُنِي عَلَى كُلِّ غُورَةٍ وَأَنَا أَعْصِيهِ وَيُعْظِمُ النِّعْمَةَ عَلَيَّ  
فَلَا أَجْزِيهِ فَكَمْ مِنْ مَوْهِبَةٍ هَنِيئَةٍ قَدْ أَعْطَانِي وَعَظِيمَةٍ مَخُوفَةٍ قَدْ كَفَانِي وَ  
بَهْجَةٍ مُوْنِقَةٍ قَدْ أَرَانِي فَأَتْنِي عَلَيْهِ حَامِدًا وَأَذْكُرُهُ مُسَبِّحًا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا  
يُهْتَكُ جَبَابُهُ وَلَا يُغْلَقُ بَابُهُ وَلَا يُرَدُّ سَائِلُهُ وَلَا يُخَيَّبُ آمِلُهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
يُؤْمِنُ الْخَائِفِينَ وَيُنْجِي الصَّالِحِينَ وَيَرْفَعُ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَيَضَعُ الْمُسْتَكْبِرِينَ وَ  
هُلِكَ مُلُوكًا وَبَسَتْخَلْفُ آخَرِينَ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ قَاصِمِ الْجَبَّارِينَ مُبِيرِ الظَّالِمِينَ مُذَرِكِ الْهَارِبِينَ تَكَالِ الظَّالِمِينَ  
صَرِيحِ الْمُسْتَصْرِخِينَ مَوْضِعِ حَاجَاتِ الطَّالِبِينَ مُعْتَمِدِ الْمُؤْمِنِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ  
الَّذِي مِنْ خَشْيَتِهِ تَرَعَدُ السَّمَاءُ وَتَرْجُفُ الْأَرْضُ وَتُغْمَرُهَا وَتَمُوجُ  
الْبَحَارُ وَمَنْ يَسْبِيحُ فِي غَمَرَاتِهَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ  
لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَخْلُقُ وَلَمْ يَخْلُقْ وَ يَزْرُقُ وَ لَا يُزْرَقُ وَ  
يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ وَ يُمِيتُ الْأَحْيَاءَ وَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ  
الْحَيُّ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَآمِينَكَ وَصَفِيكَ وَحَبِيبِكَ وَخَيْرَتِكَ  
مَنْ خَلَقَكَ وَحَافِظُ



سِرِّكَ وَ مُبْلِغِ رِسَالَتِكَ أَفْضَلَ وَ أَحْسَنَ وَ أَجْمَلَ وَ أَزْكَى وَ أَمْنَى وَ  
أَطْيَبَ وَ أَطَهَرَ وَ أَسْنَى وَ أَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ وَ تَجَنَّبْتَ وَ  
سَلَّمْتَ عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ وَ صِفْوَتِكَ وَ أَهْلِ الْكَرَامَةِ  
عَلَيْكَ مِنْ خَلْقِكَ

اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَبْدِكَ وَ  
وَلِيِّكَ وَ أَخِي رَسُولِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَ آيَتِكَ الْكُبْرَى وَ التَّبَاءِ الْعَظِيمِ وَ  
صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقِ الطَّاهِرِ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ صَلِّ عَلَى سِبْطِي  
الرَّحْمَةِ وَ إِمَامِي الْهَدَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سَيِّدَيِّ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ صَلِّ  
عَلَى أَيْمَةِ الْمُسْلِمِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ  
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ  
الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْخَلْفِ الْهَادِي الْمَهْدِيِّ حُجَّجِكَ عَلَى عِبَادِكَ وَ أَمَنَائِكَ فِي  
بِلَادِكَ صَلَوةً كَثِيرَةً دَائِمَةً

اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى وَلِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ وَ الْعَدْلِ الْمُنتَظَرِ وَ حُفَّةِ  
بِمَلَأْتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَيْدُهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَى كِتَابِكَ وَ الْقَائِمَ بِدِينِكَ اسْتَخْلِفْهُ فِي الْأَرْضِ كَمَا  
اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ مَكِّنْ لَهُ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُ أَبَدِلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ  
أَمْنًا يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا

اللَّهُمَّ آعِزَّهُ وَ آعِزُّ بِهِ وَ انْصُرَّهُ وَ انْصُرْ بِهِ وَ انْصُرْهُ تَصْرًا عَزِيزًا وَ افْتَحْ لَهُ  
فَتْحًا يَسِيرًا وَ اجْعَلْ لَهُ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا تَصِيرًا

اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَ سُنَّةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَحْفِيَ بِشَيْءٍ مِمَّا لَحِقَ مَخَافَهُ أَحَدٍ  
مِنَ الْخَلْقِ

اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ نُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ نُذِلُّ

بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِتَالِدُعَاهِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَهُ إِلَى سَبِيلِكَ وَ  
تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

اَللّٰهُمَّ مَا عَرَفْتَنَا مِنْ الْحَقِّ فَحَمِلْنَاهُ وَ مَا قَصُرْنَا عَنْهُ فَبَلِّغْنَاهُ

اَللّٰهُمَّ الْمُمَّ بِهٖ شَعْنَنَا وَ اشْعَبْ بِهٖ صَدْعَنَا وَ ارْثُقْ بِهٖ فَتَقْنَا وَ كَثِّرْ بِهٖ قِلَّتَنَا وَ اَعِزِّرْ  
بِهٖ ذِلَّتَنَا وَ اَغْنِ بِهٖ عَائِلَنَا وَ اقْضِ بِهٖ عَنْ مُغْرَمِنَا وَ اجْبُرْ بِهٖ فَقْرَنَا وَ سُدْ بِهٖ خَلَّتَنَا  
وَ يَسِّرْ بِهٖ عُسْرَنَا وَ بَيِّضْ بِهٖ وُجُوْهَنَا وَ فُكِّ بِهٖ اَسْرَنَا وَ اَنْجِ بِهٖ طَلِبَتَنَا وَ اَنْجِرْ  
بِهٖ مَوَاعِيْدَنَا وَ اسْتَجِبْ بِهٖ دَعْوَتَنَا وَ اَعْطِنَا بِهٖ سُؤْلَنَا وَ بَلِّغْنَا بِهٖ مِنْ الدُّنْيَا وَ  
الْآخِرَةِ اَمَالَتَنَا وَ اَعْطِنَا بِهٖ فُوقَ رَغْبَتِنَا يَا خَيْرَ الْمَسْئُوْلِيْنَ وَ اَوْسَعَ الْمُعْطِيْنَ  
اِشْفِ بِهٖ صُدُوْرَنَا وَ اَذْهَبْ بِهٖ غَيْظَ قُلُوْبِنَا وَ اِهْدِنَا بِهٖ لِمَا اخْتَلَفَ فِيْهِ مِنَ الْحَقِّ  
يَا ذِيْكَ اَنْتَ تَهْدِيْ مَنْ تَشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ وَ اَنْصُرْنَا بِهٖ عَلَى عَدُوْكَ وَ  
عَدُوْنَا اِلٰهَ الْحَقِّ اٰمِيْنَ

اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَشْكُوْ اِلَيْكَ فَقَدْ تَبَيَّنَا صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ عَٰلِيْهِهٖ وَلِيْنَا وَ كَثْرَةَ عَدُوْنَا وَ  
قَلَّةَ عَدَدِنَا وَ شِدَّةَ الْفِتَنِ بَيْنَا وَ تَظَاهَرَ الزَّمَانُ عَلَيْنَا فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ وَ  
اَعِيْنَا عَلٰى ذٰلِكَ يَفْتَحْ مِنْكَ تُعْجِلُهُ وَ يَصْرِ تَكْشِفُهُ وَ تَصْرِ تُعِزُّهُ وَ سُلْطَانِ حَقِّ  
تُظْهِرُهُ وَ رَحْمَةٍ مِنْكَ تَجْلِلُنَاهَا وَ عَافِيَةٍ مِنْكَ تُلَبِّسُنَاهَا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ  
الرَّاحِمِيْنَ

دعای هر شب

دوازدهم:

در هر شب بخواند:

اَللّٰهُمَّ بِرَحْمَتِكَ فِي الصّٰلِحِيْنَ قَادِحْلُنَا وَ فِي عَلِيٍّ قَارِقَعْنَا وَبِكَأْسٍ مِنْ مَّعِيْنٍ  
مِنْ عَيْنِ سَلَسْبِيلٍ قَاسِقِنَا وَ مِنْ الْخُوْرِ الْعَيْنِ بِرَحْمَتِكَ قَرَوَجْنَا وَ مِنْ الْوَلَدَانِ  
الْمُجْلَدِيْنَ كَاتَهُمْ لَوْلُوْا مَكْنُوْنٌ قَاخِدِمْنَا وَ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةِ وَ لَحُوْمِ الطَّيْرِ  
قَاطِعِمْنَا وَ مِنْ ثِيَابِ السُّنْدُسِ وَ الْحَرِيْرِ وَ الْاِسْتَبْرَقِ

فَالْبِسْنَا وَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامَ وَ قَتَلًا فِي سَبِيلِكَ قَوِّفْ لَنَا وَ صَالِحِ  
الدُّعَاءِ وَ الْمَسْئَلَةِ فَاسْتَجِبْ لَنَا وَ إِذَا جَمَعْتَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
فَارْحَمْنَا وَ بَرَأَةً مِنَ النَّارِ فَارْكُتْ لَنَا وَ فِي جَهَنَّمَ فَلَا تُغْلِنَا وَ فِي عَذَابِكَ وَ  
هَوَانِكَ فَلَا تَبْتَلِنَا وَ مِنَ الرَّقُومِ وَ الصَّرِيعِ فَلَا تُطْعِمْنَا وَ مَعَ الشَّيَاطِينِ فَلَا  
تَجْعَلِنَا وَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِنَا فَلَا تَكُبُّنَا وَ مِنْ ثِيَابِ النَّارِ وَ سَرَابِيلِ الْقَطِرَانِ  
فَلَا تُلْبِسْنَا وَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَتَجِنَا

سیزدهم:

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که در به حق کلمه «لا اله الا انت» ما را نجات بخش هر شب ماه رمضان می خوانی

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ اَنْ تَجْعَلَ فِیْمَا تَقْضِیْ وَ تُقَدِّرُ مِنَ الْاَمْرِ الْمَخْتُومِ فِی الْاَمْرِ  
الْحَکِیْمِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِی لَا یُرَدُّ وَ لَا یُبَدَّلُ اَنْ تَكْتُبَنِیْ مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ  
الْمَبْرُورِ حُجَّتُهُمُ الْمَشْكُورِ سَعْيُهُمُ الْمَغْفُورِ دُئُوبُهُمُ الْمُكَفَّرِ عَنْ سَیِّئَاتِهِمْ وَ اَنْ  
تَجْعَلَ فِیْمَا تَقْضِیْ وَ تُقَدِّرُ اَنْ تُطِیْلَ عُمرِیْ فِی حَیْرٍ وَ عَافِیَةٍ وَ تُوسِعَ فِی  
رِزْقِیْ وَ تَجْعَلَنِیْ مِمَّنْ تُنْصِرُ بِهِ لِدِیْنِکَ وَ لَا تُسَبِّدِلْ بِیْ غَیْرِیْ

چهاردهم:

در انیس الصالحین است که در هر شب از شب های ماه رمضان بخواند  
اَعُوذُ بِجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِیْمِ اَنْ یَنْقُضَیْ عَنِّیْ شَهْرُ رَمَضَانَ اَوْ یَطْلُعَ الْفَجْرُ مِنْ  
لَیْلِیْ هَذِهِ وَ لَكَ قَبْلِیْ تَبِعَهُ اَوْ دَنَبْتُ تُعَذِّبْنِیْ عَلَیْهِ

نمازی در شب های ماه رمضان

پانزدهم:

شیخ کفعمی در حاشیه بلد الامین از سید بن باقی نقل کرده که:

فرموده مستحب است در هر شب ماه رمضان دو رکعت نماز در هر رکعت  
حمد و توحید سه مرتبه و چون سلام داد بگوید:

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ خَفِیْظٌ

لَا يَعْجَلُ

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ رَحِيمٌ لَا يَعْجَلُ

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَسْهُو

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لَا يَلْهُو

پس بگوید تسبیحات اربع را هفت مرتبه پس بگوید:

سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ يَا عَظِيمُ اغْفِرْ لِي الذَّنْبَ الْعَظِيمَ

پس ده مرتبه صلوات بفرستد بر پیغمبر و آل او علیهم السلام کسی که این دو رکعت نماز را به جا آورد بیمارزد حق تعالی از برای او هفتاد هزار گناه ... الخ

شانزدهم:

در خبر است که هر که در هر شب از ماه رمضان سوره اِنَّا فَتَحْنَا در نماز مستحبی بخواند آن سال محفوظ بماند

کیفیت هزار رکعت نماز

و بدان که از اعمالی که در شب های ماه رمضان مستحب است به جا آورده شود هزار رکعت نماز است در مجموع این ماه که مشایخ و اعظام علماء در کتب خود که در فقه یا عبادات نوشته اند به آن اشاره نموده اند و اما کیفیت به جا آوردن آن پس احادیث در باب آن مختلف است و آنچه موافق روایت ابن ابی قرّه است از حضرت جواد علیه السلام و مختار شیخ مفید در کتاب غریبه و اشراف بلکه مختار مشهور است آنست که:

در دهه اوّل و دهه دویم ماه رمضان در هر شبی بیست رکعت خوانده شود هر دو رکعت به یک سلام به این طریق که هشت رکعت آن را بعد از نماز مغرب بخواند و دوازده رکعت دیگر را بعد از نماز عشاء و در دهه آخر در هر شب سی رکعت بخواند باز هشت رکعت آن را بعد از نماز مغرب و بیست و دو رکعت دیگر را بعد از نماز عشاء و مجموع این نمازها هفتصد رکعت می شود و باقیمانده را که سیصد رکعت

است در شب های قدر بخواند یعنی شب نوزدهم صد رکعت و شب بیست و یکم صد رکعت و شب بیست و سیّم صد رکعت پس مجموع هزار رکعت شود و به ترتیب دیگر نیز وارد شده و تفصیل کلام در جای دیگر است و این مقام را گنجایش بسط نیست و امید که اهل خیر در عمل به این هزار رکعت نماز مسامحه و سهل انگاری نکرده از فیض آن خود را بهره مند نمایند

و روایت شده که می خوانی بعد از هر دو رکعت از نافله های ماه رمضان:

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضِيْ وَ تُقَدِّرُ مِنَ الْاَمْرِ الْمَحْتُومِ وَ فِيمَا تَفْرِقُ مِنَ الْاَمْرِ الْحَكِيْمِ فِى لَيْلَةِ الْقَدْرِ اَنْ تَجْعَلَنِيْ مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حَجُّهُمْ الْمَشْكُوْرِ سَعِيَّتُهُمُ الْمَغْفُوْرِ دُنُوْبُهُمْ وَ اَسْأَلُكَ اَنْ تُطِيْلَ عُمْرِيْ فِى طَاعَتِكَ وَ تُوسِّعَ لِيْ فِى رِزْقِيْ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

اعمال سحرهای ماه رمضان

قسم سوّم در اعمال سحرهای ماه مبارک رمضان است و آن چند امر است:

اوّل:

سُحُور خوردن و ترک نکند سحور را اگر چه به یک دانه خرمای زبون یا شربت آب باشد و بهترین سُحُورها سَوِيق یعنی قاؤت و خرما است و وارد شده که حق تعالی و ملائکه صلوات می فرستد بر آنها که استغفار می کنند در سَحَرها و سُحُور می خورند

دوّم:

سوره اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ در وقت سحور بخواند که هر که این سوره مبارکه را در وقت افطار کردن و سُحُور بخواند در مابین این دو وقت ثواب کسی داشته باشد که در راه خدا در خون خود بغلطد

دعای سحر معروف

سوّم:

بخواند دعای عظیم الشانی را که از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده که فرموده این دعایی است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در سحرهای ماه رمضان می خواندند

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِاَبْهَاهُ وَ كُلُّ بَهَائِكَ بِهٖ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِاَجْمَلِهِ وَ كُلُّ جَمَالِكَ جَمِیْلٌ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِجَمَالِكَ كُلِّهِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ جَلَالِكَ بِاَجَلِهِ وَ كُلُّ جَلَالِكَ جَلِیْلٌ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِجَلَالِكَ كُلِّهِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِاَعْظَمِهَا وَ كُلُّ عَظَمَتِكَ عَظِیْمَةٌ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّهَا

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ نُورِكَ بِاَنْوَرِهِ وَ كُلُّ نُورِكَ نَبِیْرٌ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِنُورِكَ كُلِّهِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ رَحْمَتِكَ بِاَوْسَعِهَا وَ كُلُّ رَحْمَتِكَ وَاسِعَةٌ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ كُلِّهَا

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ کَلِمَاتِكَ بِاَتَمِّهَا وَ كُلُّ کَلِمَاتِكَ تَامَةٌ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِکَلِمَاتِكَ كُلِّهَا

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ کَمَالِكَ بِاَكْمَلِهِ وَ كُلُّ کَمَالِكَ کَامِلٌ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِکَمَالِكَ كُلِّهِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ اَسْمَائِكَ بِاَكْبَرِهَا وَ كُلُّ اَسْمَائِكَ کَبِیْرَةٌ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِاَسْمَائِكَ كُلِّهَا

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْتَلِكَ مِنْ عِرَّتِكَ بَاعِزِهَا وَ كُلُّ عِرَّتِكَ عَزِيْرُهُ

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْتَلُّكَ بِعِرَّتِكَ كُلِّهَا

اَللّٰهُمَّ

إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَشِيَّتِكَ بِأَمْضَاهَا وَ كُلُّ مَشِيَّتِكَ مَاضِيَةٌ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَشِيَّتِكَ كُلِّهَا

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قُدْرَتِكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي اسْتَطَلَّتْ بِهَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ كُلُّ قُدْرَتِكَ مُسْتَطِيلَةٌ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُدْرَتِكَ كُلِّهَا

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عِلْمِكَ بِأَنْقِذِهِ وَ كُلُّ عِلْمِكَ نَافِذٌ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِلْمِكَ كُلِّهِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قَوْلِكَ بِأَرْضَاهُ وَ كُلُّ قَوْلِكَ رَاضٍ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقَوْلِكَ كُلِّهِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَسَائِلِكَ بِأَحْيَا إِلَيْكَ وَ كُلُّ مَسَائِلِكَ إِلَيْكَ حَبِيبَةٌ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَسَائِلِكَ كُلِّهَا

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ شَرَفِكَ بِأَشْرَفِهِ وَ كُلُّ شَرَفِكَ شَرِيفٌ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِشَرَفِكَ كُلِّهِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ سُلْطَانِكَ بِأَدْوَمِهِ وَ كُلُّ سُلْطَانِكَ دَائِمٌ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِسُلْطَانِكَ كُلِّهِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مُلْكِكَ بِأَفْخَرِهِ وَ كُلُّ مُلْكِكَ فَاحِشٌ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمُلْكِكَ كُلِّهِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ غُلُوكَ بِأَعْلَاهُ وَ كُلُّ غُلُوكَ عَالٍ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِغُلُوكَ كُلِّهِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَنِكَ بِأَقْدَمِهِ وَ كُلُّ مَنِكَ قَدِيمٌ



اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِمَنْکَ کُلِّهِ  
 اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ اَیَاتِکَ بِاَکْرَمِهَا وَ کُلِّ اَیَاتِکَ کَرِیْمَهُ  
 اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِاَیَاتِکَ کُلِّهَا  
 اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِمَا اَنْتَ فِیْهِ مِنَ الشَّانِ وَ الْجَبْرُوتِ وَ اَسْئَلُكَ بِکُلِّ شَآنٍ  
 وَحْدَهُ وَ جَبْرُوتٍ وَحْدَهَا  
 اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِمَا تُجِیْبُنِیْ [بِهِ] حِیْنَ اَسْئَلُكَ فَاجِیْبْنِیْ یَا اَلله  
 (پایان)

دعای ابو حمزه ثمالی

چهارم:

در مصباح شیخ است که روایت کرده ابو حمزه ثمالی که حضرت امام زین  
 العابدین علیه السلام در ماه رمضان بیشتر از شب را نماز می کرد و چون  
 سحر می شد این دعا را می خواند:

اِلٰهٰی لَا تُؤَدِّبْنِیْ بِعُقُوْبَتِکَ وَ لَا تَمْکُرْ بِیْ فِیْ حِلَّتِکَ  
 مِنْ اَیْنٍ لِّیْ الْخَیْرُ یَا رَبِّ وَ لَا یُوجَدُ اِلَّا مِنْ عِنْدِکَ  
 وَ مِنْ اَیْنٍ لِّیْ التَّجَاهُ وَ لَا تُسْتَطَاعُ اِلَّا بِکَ لَا الَّذِیْ اَحْسَنَ اسْتَعْنٰی عَنْ عَوْنِکَ وَ  
 رَحْمَتِکَ وَ لَا الَّذِیْ اَسَاءَ وَ اجْتَرَا عَلَیْکَ وَ

لَمْ يُرْضِكَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ

بگويد تا آنکه نفس قطع شود [یک] عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْعُوهُ فَيُجِيبُنِي وَ إِنْ كُنْتُ بَطِيئًا حِينَ يَدْعُونِي

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَسْأَلُهُ فَيُعْطِينِي وَ إِنْ كُنْتُ بَخِيلًا حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أُنَادِيهِ كُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتِي وَ أَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بِغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَدْعُو غَيْرَهُ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو غَيْرَهُ وَ لَوْ رَجَوْتُ غَيْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجَائِي

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَّلَنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي وَ لَمْ يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ فَيُهِنُونِي

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَحَبَّبَ إِلَيَّ وَ هُوَ غَنَى عَنِّي

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَحْلُمُ عَنِّي حَتَّى كَأَنِّي لَا ذَنْبَ لِي قَرَّبَنِي أَحْمَدُ شَيْءٍ عِنْدِي وَ أَحَقُّ بِحَمْدِي

اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُ سُبُلَ الْمَطَالِبِ إِلَيْكَ مُشْرَعَةً وَ مَنَاهِلَ الرِّجَاءِ إِلَيْكَ مُتَرَعَةً وَ الْإِسْتِعَانَةَ بِفَضْلِكَ لِمَنْ أَمَلَكَ مُبَاحَةً وَ أَبْوَابَ الدُّعَاءِ إِلَيْكَ لِلصَّارِحِينَ مَفْتُوحَةً وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ لِلرَّاجِي بِمَوْضِعِ إِبَابِهِ وَ لِلْمَلْهُوفِينَ بِمَرْصَدِ إِغَاثِهِ وَ أَنَّ فِي الْلَّهْفِ إِلَى جُودِكَ وَ الرِّضَا بِقَضَائِكَ عَوْضًا مِنْ مَنَعِ الْبَاخِلِينَ وَ مَنُودَةً عَمَّا فِي أَيْدِي الْمُسْتَثَاثِينَ وَ أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ وَ أَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَجُوبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُوتَكَ وَ قَدْ قَصَدْتُ إِلَيْكَ بِطَلِبَتِي وَ تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَتِي وَ جَعَلْتُ بِكَ اسْتِغَاثَتِي وَ بِدُعَائِكَ تَوَسُّلِي مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ لِاسْتِمَاعِكَ مِنِّي وَ لَا اسْتِجَابَ لِعَفْوِكَ عَنِّي بَلْ لِيَقْتَى بِكَرَمِكَ وَ سُكُونِي إِلَى صِدْقِ وَعْدِكَ وَ لَجَأِي إِلَى الْإِيمَانِ بِتَوْحِيدِكَ وَ يَقِينِي بِمَعْرِفَتِكَ مِنِّي أَنْ لَا رَبَّ إِلَّا أَنْتَ وَ خَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ

اللَّهُمَّ

أَنْتَ الْقَائِلُ وَ قَوْلِكَ حَقٌّ وَ وَعْدُكَ صِدْقٌ وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ  
بِكُمْ رَحِيمًا وَ لَيْسَ مِنْ صِفَاتِكَ يَا سَيِّدِي أَنْ تَأْمُرَ بِالسُّؤَالِ وَ تَمْنَعَ الْعَطِيَّةَ وَ  
أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْعَطِيَّاتِ عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ وَ الْعَائِدُ عَلَيْهِمْ يَتَحَنَّنُ رَأْفَتِكَ إِلَهِي  
رَبِّتَنِي فِي نِعَمِكَ وَ إِحْسَانِكَ صَغِيرًا وَ تَوَهَّتْ بِاسْمِي كَبِيرًا فَيَا مَنْ رَبَّنِي فِي  
الدُّنْيَا بِإِحْسَانِهِ وَ تَفَضُّلِهِ وَ نِعَمِهِ وَ أَشَارَ لِي فِي الْآخِرَةِ إِلَى عَفْوِهِ وَ كَرَمِهِ  
مَعْرِفَتِي يَا مَوْلَايَ دَلِيلِي عَلَيْكَ وَ حُبِّي لَكَ شَفِيعِي إِلَيْكَ وَ أَنَا وَاثِقٌ مِنْ دَلِيلِي  
بِدَلَالَتِكَ وَ سَاكِنٌ مِنْ شَفِيعِي إِلَى شَفَاعَتِكَ أَدْعُوكَ يَا سَيِّدِي بِلِسَانٍ قَدْ  
أَخْرَسَهُ دُنْيَاهُ رَبِّ أَنَا جِيكَ بِقَلْبٍ قَدْ أَوْبَقَهُ جُرْمُهُ أَدْعُوكَ يَا رَبِّ رَاهِبًا رَاغِبًا  
رَاجِيًا خَائِفًا إِذَا رَأَيْتُ مَوْلَايَ دُنُوبِي فَرَعْتُ وَ إِذَا رَأَيْتُ كَرَمَكَ طَمِعْتُ فَإِنْ  
عَفَوْتَ فَخَيْرٌ رَاحِمٌ وَ إِنْ عَذَّبْتَ فَغَيْرُ ظَالِمٍ حُجَّتِي يَا إِلَهُ فِي جُرْأَتِي عَلَى  
مَسْئَلَتِكَ مَعَ إِنْيَانِي مَا تَكَرَّرَ جُودُكَ وَ كَرَمُكَ وَ عُذَّتِي فِي شِدَّتِي مَعَ قَلْبِهِ  
حَيَائِي رَأْفَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ قَدْ رَجَوْتُ أَنْ لَا تَخِيبَ بَيْنَ دَيْنٍ وَ دَيْنٍ مُيْتَنِي فَحَقِّقْ  
رَجَائِي وَ اسْمَعْ دُعَائِي يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَ أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ عَظُمَ يَا  
سَيِّدِي أَمَلِي وَ سَاءَ عَمَلِي فَأَعْطِنِي مِنْ عَفْوِكَ بِمِقْدَارِ أَمَلِي وَ لَا تُؤْخِذْنِي  
بِأَسْوَأِ عَمَلِي فَإِنَّ كَرَمَكَ يَجِلُّ عَنْ مُجَازَاهِ الْمُذْنِبِينَ وَ حِلْمَكَ يَكْبُرُ عَنْ مُكَافَاهِ  
الْمُقْصِرِينَ وَ أَنَا يَا سَيِّدِي عَائِدٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ مُتَّجِرٌ مَا وَعَدْتَ مِنَ  
الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ بِكَ ظَنًّا وَ مَا أَنَا يَا رَبِّ وَ مَا خَطَرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ وَ  
تَصَدَّقْ عَلَى عَفْوِكَ أَيُّ رَبِّ جَلِّلَنِي بِسَنِّكَ وَ اغْفُ عَن تَوْبِيخِي بِكَرَمٍ وَجْهَكَ  
قَلِّوْا أَطْلَعُ

الْيَوْمَ عَلَى ذَنْبِي غَيْرُكَ مَا فَعَلْتُهُ وَ لَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ لَا اجْتَنَبْتُهُ لَا لِاتِكَ  
أَهْوَى النَّاطِرِينَ وَ آخَفُ الْمُطْلَعِينَ [عَلَى] بَلْ لِاتِكَ يَا رَبِّ خَيْرُ السَّاتِرِينَ وَ  
أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ سَتَّارُ الْغُيُوبِ عَقَّارُ الذُّنُوبِ عَلَامُ الْغُيُوبِ  
تَسْتُرُ الذَّنْبَ بِكَرَمِكَ وَ تُؤَخِّرُ الْعُقُوبَةَ بِحِلْمِكَ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى حِلْمِكَ  
بَعْدَ عِلْمِكَ وَ عَلَى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ وَ يَحْمِلُنِي وَ يُجَرِّئُنِي عَلِيمُ غَيْبَاتِكَ حِلْمُكَ  
عَنِّي وَ يَدْعُونِي إِلَى قَلْبِهِ الْحَيَاءِ سِتْرُكَ عَلَيَّ وَ يُسْرِعُنِي إِلَى التَّوْبِ عَلَى  
مَحَارِمِكَ مَعْرِفَتِي بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ وَ عَظِيمِ عَفْوِكَ يَا حَلِيمُ يَا كَرِيمُ يَا حَيُّ يَا  
قَيُّوْمُ يَا غَافِرَ الذَّنْبِ يَا قَائِلَ التَّوْبِ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا قَدِيمَ الْإِحْسَانِ

آيْنَ سِتْرُكَ الْجَمِيلُ

آيْنَ عَفْوُكَ الْجَلِيلُ

آيْنَ قَرَجُكَ الْقَرِيبُ

آيْنَ غِيَاثُكَ السَّرِيعُ

آيْنَ رَحْمَتُكَ الْوَاسِعَةُ

آيْنَ عَطَايَاكَ الْفَاضِلَةُ

آيْنَ مَوَاهِبُكَ الْهَنِيئَةُ

آيْنَ صَنَائِعُكَ السَّنِيئَةُ

آيْنَ فَضْلُكَ الْعَظِيمُ

آيْنَ مَنُّكَ الْجَسِيمُ

آيْنَ إِحْسَانُكَ الْقَدِيمُ

آيْنَ كَرَمُكَ يَا كَرِيمُ

بِهِ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَاسْتَقِذْنِي وَ بِرَحْمَتِكَ فَخَلِّصْنِي يَا مُحْسِنُ يَا مُجْمِلُ  
يَا مُنْعِمُ يَا مُفْضِلُ لَسْتُ أَتَكِلُ فِي التَّجَاهِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَى أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ  
عَلَيْنَا لِاتِكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ تُبْدِي بِالْإِحْسَانِ نِعْمًا وَ تَغْفُو عَنْ  
الذَّنْبِ كَرَمًا فَمَا تَذَرِي مَا تَشْكُرُ أَجْمِلَ مَا تَشْكُرُ أَمْ قَبِيحَ مَا تَسْتُرُ أَمْ عَظِيمَ

مَا أَبْلَيْتَ وَ أَوْلَيْتَ أَمْ كَثِيرَ مَا مِنْهُ نَجَيْتَ وَ عَاقَيْتَ يَا حَبِيبَ مَنْ تَحَبَّبَ إِلَيْكَ وَ  
يَا فُرَةَ عَيْنٍ مَنْ لَدَيْكَ وَ انْقَطَعَ إِلَيْكَ أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ تَحْنُ الْمُسِيئُونَ فَتَجَاوَزُ  
يَا رَبِّ عَنْ قَبِيحٍ مَا عِنْدَنَا بِجَمِيلٍ مَا عِنْدَكَ وَ آئُ جَهْلٍ يَا رَبِّ لَا يَسَعُهُ جُودُكَ أَوْ  
آئُ زَمَانٍ أَطْوَلَ مِنْ أَنْتِكَ وَ مَا قَدَّرُ أَعْمَالِنَا فِي جَنَّبِ نِعْمِكَ وَ كَيْفَ نَسْتَكْثِرُ  
أَعْمَالًا تُقَابِلُ بِهَا كَرَمَكَ بَلْ كَيْفَ يَضِيقُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ مَا

وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ قَوِّ عِزَّتِكَ يَا  
سَيِّدِي لَوْ تَهَزَّتْنِي مَا بَرَحْتُ مِنْ بَايِكَ وَلَا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلِّكَ لِمَا انْتَهَى إِلَيَّ  
مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَأَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا تَشَاءُ تُعَذِّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا  
تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ وَتَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ لَا تُسْأَلُ عَنْ فِعْلِكَ وَلَا  
لَا تُنَارَعُ فِي مُلْكِكَ وَلَا تُشَارَكُ فِي أَمْرِكَ وَلَا تُضَادُّ فِي حُكْمِكَ وَلَا يَعْتَرِضُ  
عَلَيْكَ أَحَدٌ فِي تَذْيِيرِكَ لَكَ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ يَا رَبِّ هَذَا  
مَقَامُ مَنْ لَادَيْكَ وَاسْتَجَارَ بِكَرَمِكَ وَآلَفَ إِحْسَانَكَ وَنِعَمَكَ وَأَنْتَ الْجَوَادُ  
الَّذِي لَا يَضِيقُ عَفْوُكَ وَلَا يَنْقُصُ فَضْلُكَ وَلَا يَقِلُّ رَحْمَتُكَ وَقَدْ تَوَثَّقْنَا مِنْكَ  
بِالصَّفْحِ الْقَدِيمِ وَالْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَالرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ أَفْثَرَاكَ يَا رَبِّ تُخْلِفُ  
ظُنُونَنَا أَوْ تُخَيِّبُ أَمَالَنَا كَلَّا يَا كَرِيمُ فَلَيْسَ هَذَا ظَنُّنَا بِكَ وَلَا هَذَا فَيْكَ طَمَعُنَا يَا  
رَبِّ إِنَّ لَنَا فِيكَ أَمَلًا طَوِيلًا كَثِيرًا إِنَّ لَنَا فِيكَ رَجَاءً عَظِيمًا عَصَيْنَاكَ وَ تَحْنُ  
تَرْجُو أَنْ تَسُتَّرَ عَلَيْنَا وَ دَعَوْنَاكَ وَ تَحْنُ تَرْجُو أَنْ تَسْتَجِيبَ لَنَا فَحَقِّقْ رَجَاءَنَا  
مَوْلَانَا فَقَدْ عَلِمْنَا مَا تَسْتَوْجِبُ بِأَعْمَالِنَا وَ لَكِنْ عَلِمُكَ فِينَا وَ عَلِمْنَا بِأَتَاكَ لَا  
تَصْرِفُنَا عَنْكَ وَ إِنَّ كُنَّا غَيْرَ مُسْتَوْجِبِينَ لِرَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيْنَا وَ  
عَلَى الْمُذْنِبِينَ بِفَضْلِ سَعَتِكَ قَامُنُ عَلَيْنَا بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ جُدْ عَلَيْنَا فَإِنَّا  
مُحْتَاجُونَ إِلَى تَيْلِكَ يَا عَفَّارُ بِنُورِكَ اهْتَدَيْنَا وَ بِفَضْلِكَ اسْتَعَيْنَا وَ بِنِعْمَتِكَ  
أَصْبَحْنَا وَ أَمْسَيْنَا دُنُوبُنَا بَيْنَ يَدَيْكَ تَسْتَغْفِرُكَ

اللَّهُمَّ مِنْهَا وَ تَتُوبُ إِلَيْكَ تَتَحَبَّبُ إِلَيْنَا بِالنِّعَمِ وَ نُعَارِضُكَ بِالذُّنُوبِ حَيْرُكَ إِلَيْنَا  
نَازِلٌ وَ شَرُّنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ وَ

لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ مَلَكٌ كَرِيمٌ يَأْتِيكَ عَنَّا بِهِ عَمَلٌ قَبِيحٌ فَلَا يَمْنَعُكَ ذَلِكَ مِنْ أَنْ  
تَجُوطِنَا بِنِعْمِكَ وَ تَتَفَصَّلَ عَلَيْنَا بِالْأَيْكَ فَسُبْحَانَكَ مَا أَخْلَمَكَ وَ أَعْظَمَكَ وَ  
أَكْرَمَكَ مُبْدِئاً وَ مُعِيداً تَقْدَسَتْ أَسْمَاؤُكَ وَ جَلَّ تَنَاطُوكَ وَ كَرَّمَ صَنَائِعُكَ وَ فَعَالُكَ  
أَنْتَ إِلَهِي أَوْسَعُ فَضْلاً وَ أَعْظَمُ جِلْماً مِنْ أَنْ تُقَايَسَنِي بِفَعْلِي وَ خَطِيئَتِي  
فَالْعَفْوُ الْعَفْوُ سَيِّدِي سَيِّدِي سَيِّدِي

اَللّٰهُمَّ اشْعَلْنَا بِذِكْرِكَ وَ اَعِدْنَا مِنْ سَخَطِكَ وَ اجْزِنَا مِنْ عَذَابِكَ وَ ارْزُقْنَا مِنْ  
مَوَاهِبِكَ وَ اَنْعِمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِكَ وَ ارْزُقْنَا حَاجَ بَيْتِكَ وَ زِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ  
وَ رَحْمَتُكَ وَ مَغْفِرَتُكَ وَ رِضْوَانُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى اَهْلِ بَيْتِهِ اِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ وَ  
ارْزُقْنَا عَمَلًا يَطَاعَتِكَ وَ تَوْفَقًا عَلَى مِلَّتِكَ وَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا اجْزِهِمَا بِالْاِحْسَانِ  
اِحْسَانًا وَ بِالسَّيِّئَاتِ عُفْرَانًا

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْاَمْوَاتِ وَ تَابِعْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ  
بِالْخَيْرَاتِ

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَ مَيِّتِنَا وَ شَاهِدِنَا وَ غَائِبِنَا ذَكَرْنَا وَ اُنْشَاْنَا الْقِيَامَةَ وَ هَبْ لِي  
الْعَافِيَةَ حَتَّى تُهَيِّئَنِي الْمَعَيشَةَ وَ اخْتِمْ لِي بِخَيْرٍ حَتَّى لَا تُصْرِنِي الدُّنُوبُ

اَللّٰهُمَّ رَضِنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي حَتَّى لَا اَسْئَلَ اَحَدًا شَيْئًا

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افْتَحْ لِي خَزَائِنَ رَحْمَتِكَ وَ ارْحَمْنِي  
رَحْمَةً لَا تُعَذِّبُنِي بَعْدَهَا اَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ ارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ  
رِزْقًا حَلَالًا طَيِّبًا لَا تُفْقِرُنِي اِلَى اَحَدٍ بَعْدَهُ سِوَاكَ تَزِيدُنِي بِذَلِكَ شُكْرًا وَ اِلَيْكَ  
فَاقَةً وَ فَقْرًا وَ بِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ غِنًا وَ تَعْفُفًا يَا مُحْسِنُ يَا مُجْمِلُ يَا مُنْعِمُ يَا  
مُفْضِلُ يَا مَلِكُ يَا مُفْتَدِرُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ

اَكْفِنِي الْمُهَمَّ كُلَّهُ وَ اقْضِ لِي بِالْحُسْنَى وَ بَارِكْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي وَ اقْضِ  
لِي جَمِيعَ حَوَائِجِي

اَللّٰهُمَّ يَسِّرْ لِي مَا آخَفُ تَعْسِيرُهُ فَإِنْ تَيْسَّرَ مَا آخَفُ تَعْسِيرُهُ عَلَيَّكَ سَهْلٌ  
يَسِيرٌ وَ سَهْلٌ لِي مَا آخَفُ حُرُوتَهُ وَ تَفْسِنُ عَنِّي مَا آخَفُ ضَيْقَهُ وَ كَفَّ عَنِّي  
مَا آخَفُ هَمَّهُ وَ اصْرِفْ عَنِّي مَا آخَفُ بَلِيَّتَهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

اَللّٰهُمَّ اَمْلَأْ قَلْبِي حُبًّا لَكَ وَ حَشِيَّةً مِنْكَ وَ تَصَدِيقًا لَكَ وَ اِيْمَانًا بِكَ وَ فَرَقًا مِنْكَ  
وَ شَوْقًا اِلَيْكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ

اَللّٰهُمَّ اِنْ لَكَ حُقُوقًا فَتَصَدَّقْ بِهَا عَلَيَّ وَ لِلنَّاسِ قِبَلِي تَبَاعُثْ فَتَحَمَّلْهَا عَنِّي وَ قَدْ  
اَوْجَبْتَ لِكُلِّ ضَيْفٍ قِرَى وَ اَنَا ضَيْفُكَ فَاجْعَلْ قِرَاىَ اللَّيْلَةِ الْجَنَّةَ يَا وَهَّابَ الْجَنَّةِ  
يَا وَهَّابَ الْمَغْفِرَةِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِكَ

(پایان)

مختصرترین دعای سحر

هفتم:

می خوانی این دعا را که مختصرترین دعاهاى سحر است و در اقبال است:

يَا مَفْرَعِيْ عِنْدَ كُرْبَتِيْ وَ يَا عَوْثِيْ عِنْدَ شِدَّتِيْ اِلَيْكَ فَرِغْتُ وَ بِكَ اسْتَعِثْتُ وَ بِكَ  
لَذْتُ لَا اَلُوْدُ بِسِوَاكَ وَ لَا اَطْلُبُ الْفَرَجَ اِلَّا مِنْكَ فَاعِثْنِيْ وَ فَرِّجْ عَنِّيْ

يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيْرَ وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيْرِ اِقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيْرَ وَ اعْفُ عَنِّي الْكَثِيْرَ  
اِنَّكَ اَنْتَ الْعَفُوْرُ الرَّحِيْمُ

اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ اِيْمَانًا يُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِيْ وَ يَقِيْنًا حَتّٰى اَعْلَمَ اَنَّهُ لَنْ يُصِيْبَنِيْ اِلَّا مَا  
كَتَبْتَ لِيْ وَ رَضِنِيْ مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِيْ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ يَا عُدَّتِيْ فِيْ  
كُرْبَتِيْ وَ يَا صَاحِبِيْ فِيْ شِدَّتِيْ وَ يَا وَلِيِّيْ فِيْ نِعْمَتِيْ وَ يَا غَايَتِيْ فِيْ رَغْبَتِيْ  
اَنْتَ السَّائِرُ عَوْرَتِيْ وَ الْاَمِيْنُ رَوْعَتِيْ وَ الْمُقِيْلُ عَثْرَتِيْ فَاعْفُ لِيْ خَطِيْئَتِيْ يَا  
اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

(پایان)

تسبیحات در سحر



هشتم:

می خوانی این تسبیحات را که در اقبال است نیز

سُبْحَانَ مَنْ يَعْلَمُ جَوَارِحَ الْقُلُوبِ

سُبْحَانَ مَنْ

يُخْصَى عَدَدَ الذُّنُوبِ

سُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ

سُبْحَانَ الرَّبِّ الْوَدُودِ

سُبْحَانَ الْقَرْدِ الْوَثْرِ

سُبْحَانَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ

سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْتَدِي عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ

سُبْحَانَ مَنْ لَا يُؤْخِذُ أَهْلَ الْأَرْضِ بِالْوَانِ الْعَذَابِ

سُبْحَانَ الْحَنَّانِ الْمَنَّانِ

سُبْحَانَ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الْجَبَّارِ الْجَوَادِ

سُبْحَانَ الْكَرِيمِ الْحَلِيمِ

سُبْحَانَ الْبَصِيرِ الْعَلِيمِ

سُبْحَانَ الْبَصِيرِ الْوَاسِعِ

سُبْحَانَ اللَّهِ عَلَى إِقْبَالِ النَّهَارِ

سُبْحَانَ اللَّهِ عَلَى إِذْبَارِ النَّهَارِ

سُبْحَانَ اللَّهِ عَلَى إِذْبَارِ اللَّيْلِ وَ إِقْبَالِ النَّهَارِ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ الْمَجْدُ وَ الْعَظَمَةُ وَ الْكِبَرِيَاءُ مَعَ كُلِّ نَفْسٍ وَ كُلِّ طَرْفَةٍ عَيْنٍ وَ كُلِّ لَمَحَةٍ سَبَقَ فِي عِلْمِهِ سُبْحَانَكَ مِلًّا مَا أَحْصَى كِتَابُكَ سُبْحَانَكَ زَيْتَةُ عَرْشِكَ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ

و بدان که علماء فرموده اند که اگر نیت روزه را بعد از سُحُور بکند بهتر است و از اوّل شب تا به آخر شب نیت می توان کرد و همین که می داند و قصد دارد که فردا از برای خدا روزه می گیرد و امساک از مفطرات می

کند بس است و شایسته است که در سحرها نماز شب را ترک نکند و تهجد به عمل آورد.

دعا و اعمال روزهای ماه مبارک رمضان

ذکر دعا در هر روز

اول بخواند هر روز این دعا را که شیخ و سید نقل کرده اند

اَللّٰهُمَّ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي اَنْزَلْتَ فِيْهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدٰى وَ الْفُرْقَانِ وَ هَذَا شَهْرُ الصِّيَامِ وَ هَذَا شَهْرُ الْقِيَامِ وَ هَذَا شَهْرُ الْاِنَابَةِ وَ هَذَا شَهْرُ التَّوْبَةِ وَ هَذَا شَهْرُ الْمَغْفِرَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ هَذَا شَهْرُ الْعِتْقِ مِنَ النَّارِ وَ الْقَوْزِ بِالْجَنَّةِ وَ هَذَا شَهْرٌ فِيْهِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ

اَللّٰهُمَّ فَصِّلْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَعْنِ عَلٰى صِيَامِهِ وَ قِيَامِهِ وَ سَلِّمْهُ لِيْ وَ سَلِّمْهُ لِيْ وَ اَعْنِ عَلَيَّ بِاَفْضَلِ عَوْنِكَ وَ وَفِّقْنِيْ فِيْهِ لِطَاعَتِكَ وَ طَاعَةِ

رَسُولِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ قَرَعْنِي فِيهِ لِعِبَادَتِكَ وَ دُعَائِكَ وَ تِلَاوَةِ  
كِتَابِكَ وَ أَعْظَمَ لِي فِيهِ الْبَرَكَهَ وَ أَحْسَنَ لِي فِيهِ الْعَافِيَةَ وَ أَصَحَّ فِيهِ بَدَنِي وَ  
أَوْسَعَ لِي فِيهِ رِزْقِي وَ أَكْفَنِي فِيهِ مَا أَهَمَّنِي وَ اسْتَجِبْ فِيهِ دُعَائِي وَ بَلِّغْنِي  
فِيهِ رَجَائِي

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ إِذْهَبْ عَنِّي فِيهِ الْتُعَاسَ وَ الْكَسَلَ وَ  
السَّامَةَ وَ الْقَتْرَةَ وَ الْقِسْوَةَ وَ الْعَقْلَةَ وَ الْغِرَةَ وَ جَنِّبْنِي فِيهِ الْعِلَلَ وَ الْأَسْقَامَ وَ  
الْهُمُومَ وَ الْأَحْزَانَ وَ الْأَعْرَاضَ وَ الْأَمْرَاضَ وَ الْخَطَايَا وَ الذُّنُوبَ وَ اصْرِفْ عَنِّي  
فِيهِ السُّوْءَ وَ الْفَحْشَاءَ وَ الْجَهْدَ وَ الْبَلَاءَ وَ التَّعَبَ وَ الْعَنَاءَ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَعِزَّنِي فِيهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ  
هَمْزِهِ وَ لَمَزِهِ وَ تَفْئِهِ وَ تَفْخِهِ وَ وَسْوَاسَتِهِ وَ تَشْبِيْطِهِ وَ كَيْدِهِ وَ مَكْرِهِ وَ خَبَائِلِهِ وَ  
خُدَعِهِ وَ أَمَانِيهِ وَ غُرُورِهِ وَ فِتْنَتِهِ وَ شَرَكِهِ وَ أَحْزَابِهِ وَ أَتْبَاعِهِ وَ أَشْيَاعِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ  
وَ شُرَكَائِهِ وَ جَمِيعِ مَكَائِدِهِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنَا قِيَامَهُ وَ صِيَامَهُ وَ بُلُوعَ الْأَمَلِ فِيهِ  
وَ فِي قِيَامِهِ وَ اسْتِكْمَالَ مَا يُرْضِيكَ عَنِّي صَبْرًا وَ اخْتِسَابًا وَ إِيْمَانًا وَ يَقِينًا ثُمَّ  
تَقَبَّلْ ذَلِكَ مِنِّي بِالْأَضْعَافِ الْكَثِيرَةِ وَالْأَجْرِ الْعَظِيمِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنِي الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ وَ الْاجْتِهَادَ وَ  
الْقُوَّةَ وَ النَّشَاطَ وَ الْإِنَابَةَ وَ التَّوْبَةَ وَ الْقُرْبَةَ وَ الْخَيْرَ الْمَقْبُولَ وَ الرَّغْبَةَ وَ  
الرَّهْبَةَ وَ النَّصْرَ وَ الْخُشُوعَ وَ الرِّقَّةَ وَ النِّيَّةَ الصَّادِقَةَ وَ صِدْقَ اللِّسَانِ وَ  
الْوَجَلَ مِنْكَ وَ الرَّجَاءَ لَكَ وَ التَّوَكَّلَ عَلَيْكَ وَ الثِّقَةَ بِكَ وَ

الْوَرَعَ عَنْ مَحَارِمِكَ مَعَ صَالِحِ الْقَوْلِ وَ مَقْبُولِ السَّعْيِ وَ مَرْفُوعِ الْعَمَلِ وَ  
مُسْتَجَابِ الدَّعْوَةِ وَ لَا تَحُلْ بَيْنِي وَ بَيْنَ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ بَعْرَضٍ وَ لَا مَرَضٍ وَ لَا  
هَمٍّ وَ لَا غَمٍّ وَ لَا سُقْمٍ وَ لَا غَفْلَةٍ وَ لَا نِسْيَانٍ بَلْ بِالتَّعَاهُدِ وَ التَّحْفُظِ لَكَ وَ فَيْكَ وَ  
الرِّعَايَةِ لِحَقِّكَ وَ الْوَفَاءِ بَعْهْدِكَ وَ وَعْدِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْسِمْ لِي فِيهِ أَفْضَلَ مَا تَقْسِمُهُ لِعِبَادِكَ  
الصَّالِحِينَ وَ أَعْطِنِي فِيهِ أَفْضَلَ مَا تُعْطِي أَوْلِيَاءَكَ الْمُقَرَّبِينَ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ  
الْمَغْفِرَةِ وَ التَّحْنِ وَ الْإِجَابَةِ وَ الْعَفْوِ وَ الْمَغْفِرَةِ الدَّائِمَةِ وَ الْعَافِيَةِ وَ الْمُعَافَاةِ وَ  
الْعِنَقِ مِنَ النَّارِ وَ الْقَوْرِ بِالْجَنَّةِ وَ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْ دُعَائِي فِيهِ إِلَيْكَ وَاصِلًا وَ رَحْمَتَكَ  
وَ خَيْرَكَ إِلَيَّ فِيهِ نَازِلًا وَ عَمَلِي فِيهِ مَقْبُولًا وَ سَعْيِي فِيهِ مَشْكُورًا وَ دَنْبِي فِيهِ  
مَغْفُورًا حَتَّى يَكُونَ تَصِيبِي فِيهِ الْأَكْثَرُ وَ حَظِّي فِيهِ الْأَوْفَرُ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ وَفِّقْنِي فِيهِ لِلَّيْلَةِ الْقَدَرِ عَلَى أَفْضَلِ حَالٍ  
يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهَا أَحَدٌ مِنْ أَوْلِيَاءِكَ وَ أَرْضَاهَا لَكَ ثُمَّ اجْعَلْهَا لِي خَيْرًا مِنْ  
أَلْفِ شَهْرٍ وَ ارْزُقْنِي فِيهَا أَفْضَلَ مَا رَزَقْتَ أَحَدًا مِمَّنْ بَلَغَتْهُ إِيَّاهَا وَ أَكْرَمَتْهُ بِهَا  
وَ اجْعَلْنِي فِيهَا مِنْ عُتَقَائِكَ مِنْ جَهَنَّمَ وَ طَلْقَائِكَ مِنَ النَّارِ وَ سُعْدَاءِ خَلْقِكَ  
بِمَغْفِرَتِكَ وَ رِضْوَانِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنَا فِي شَهْرِنَا هَذَا الْجِدَّ وَ الْاجْتِهَادَ وَ  
الْقُوَّةَ وَ النَّشَاطَ وَ مَا يُحِبُّ وَ تَرْضَى

اللَّهُمَّ رَبِّ الْفَجْرِ وَ لَيَالِ عَشْرِ وَ الشَّفْعِ وَ الْوَثْرِ وَ رَبِّ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ مَا  
أَنْزَلْتَ

فِيهِ مِنَ الْقُرْآنِ وَ رَبِّ جَبْرَائِيلَ وَ ميكائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ عِزْرَائِيلَ وَ جَمِيعِ  
الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ رَبِّ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ رَبِّ  
مُوسَى وَ عِيسَى وَ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ رَبِّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ  
صَلِّوْا نَكَ عَلَىهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ عَلَيْهِمْ وَ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ وَ  
بِحَقِّكَ الْعَظِيمِ لَمَّا صَلَّيْتَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَ تَظَلَّيْتَ إِلَى تَظَرَّةٍ  
رَحِيمَةٍ تَرْضَى بِهَا عَنِّي رِضَى لا سَخَطَ عَلَى بَعْدِهِ أَبَدًا وَ أَعْطَيْتَنِي جَمِيعَ  
سُؤْلِي وَ رَغْبَتِي وَ أُمْنِيَّتِي وَ إِرَادَتِي وَ صَرَفْتَ عَنِّي مَا أَكْرَهُ وَ أَحْذَرُ وَ أَخَافُ  
عَلَى نَفْسِي وَ مَا لَا أَخَافُ وَ عَنِ أَهْلِي وَ مَالِي وَ إِخْوَانِي وَ دُرَيْتِي

اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ قَرَرْنَا مِنْ دُنُوْبِنَا قَاوِنَا تَاْبِيْنَ وَ ثُبْ عَلَيْنَا مُسْتَعْفِرِيْنَ

وَ اغْفِرْ لَنَا مُتَعَوِّذِيْنَ وَ اَعِزَّنَا مُسْتَجِيْرِيْنَ وَ اَجِرْنَا مُسْتَسْلِمِيْنَ وَ لَا تَخْذُلْنَا  
رَاهِبِيْنَ وَ اَمِنَّا رَاغِبِيْنَ وَ شَفِعْنَا سَائِلِيْنَ وَ اَعْطِنَا اِتَكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ قَرِيبُ  
مُجِيبُ

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ رَبِّيْ وَ اَنَا عَبْدُكَ وَ اَحَقُّ مَنْ سَلَلَ الْعَبْدُ رَبُّهُ وَ لَمْ يَسْأَلِ الْعِبَادُ  
مِثْلَكَ كَرَمًا وَ جُودًا يَا مَوْضِعَ شَكْوَى السَّائِلِيْنَ وَ يَا مُنْتَهَى حَاجَةِ الرَّاْغِبِيْنَ وَ يَا  
غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِيْنَ وَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّيْنَ وَ يَا مَلْجَأَ الْهَارِبِيْنَ وَ يَا صَرِيحَ  
الْمُسْتَضْرِحِيْنَ وَ يَا رَبَّ الْمُسْتَضَعْفِيْنَ وَ يَا كَاشِفَ كَرْبِ الْمَكْرُوْبِيْنَ وَ يَا فَارِجَ  
هَمِّ الْمَهْمُومِيْنَ وَ يَا كَاشِفَ الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ يَا اَللهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيْمُ يَا اَرْحَمَ  
الرَّاحِمِيْنَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

وَ اغْفِرْ لِيْ دُنُوْبِيْ وَ عُيُوْبِيْ وَ اِسَاءَاتِيْ وَ ظُلْمِيْ وَ جُرْمِيْ وَ اِسْرَافِيْ عَلَى  
نَفْسِيْ وَ اِرْزُقْنِيْ مِنْ فَضْلِكَ وَ رَحْمَتِكَ فَاتَهُ لَا يَمْلِكُهَا غَيْرُكَ وَ اغْفُ عَنِّيْ

وَ اغْفِرْ لِيْ كُلَّ

مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِي وَاعْصَمْنِي فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِي وَاسْتُرْ عَلَيَّ وَ عَلَى  
وَالِدَيَّ وَ وُلْدِيَّ وَ قَرَابَتِي وَ أَهْلَ حُزَاتِي وَ [كُلُّ] مَنْ كَانَ مِنِّي بِسَبِيلٍ مِنَ  
الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ بِيَدِكَ وَ أَنْتَ وَاسِعُ  
الْمَغْفِرَةِ فَلَا تُخَيِّبْنِي يَا سَيِّدِي وَ لَا تَرُدْ دُعَائِي وَ لَا يَدِي إِلَى تَخْرِي حَتَّى تَفْعَلَ  
ذَلِكَ بِي وَ تَسْتَجِيبَ لِي جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ وَ تَزِيدَنِي مِنْ فَضْلِكَ فَإِنَّكَ عَلَى  
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ تَحْنُ إِلَيْكَ رَاغِبُونَ

اللَّهُمَّ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبَرِيَاءُ وَ الْإِلَاءُ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنْ كُنْتُ قَضَيْتَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ تَنْزُلَ الْمَلَائِكَةِ وَ  
الرُّوحِ فِيهِ أَوْ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي  
السُّعْدَاءِ وَ رُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِي مَعْفُورَةً وَ أَنْ  
تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ إِيمَانًا لَا يَشُوْبُهُ شَكٌّ وَ رِضًى يَمَا قَسَمْتَ لِي  
وَ آتِنِي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنِي عَذَابَ النَّارِ وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ  
قَضَيْتَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ تَنْزُلَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهِ أَوْ فَآخِرُنِي إِلَى ذَلِكَ وَ  
ارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَ شُكْرَكَ وَ طَاعَتَكَ وَ حُسْنَ عِبَادَتِكَ وَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ  
آلِ مُحَمَّدٍ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا رَبَّ مُحَمَّدٍ  
اغْصَبِ الْيَوْمَ لِمُحَمَّدٍ وَ لِأَبْرَارِ عِتْرَتِهِ وَاقْتُلْ أَعْدَاءَهُمْ بَدَدًا وَ أَحْصِهِمْ عَدَدًا وَ لَا  
تَدَعْ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا يَا حَسَنَ الصُّحْبَةِ يَا خَلِيفَةَ  
النَّبِيِّينَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ الْبَدَىءُ الْبَدِيعُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِكَ شَيْءٌ ؕ وَ الدَّائِمُ  
غَيْرُ الْغَافِلِ

وَالْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ أَنْتَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنِ أَنْتَ خَلِيفَةُ مُحَمَّدٍ وَ نَاصِرُ  
 مُحَمَّدٍ وَ مُفَضِّلُ مُحَمَّدٍ أَسْأَلُكَ أَنْ تُنْصِرَ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَ خَلِيفَةَ مُحَمَّدٍ وَ الْقَائِمَ  
 بِالْقِسْطِ مِنْ أَوْصِيَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ إَعْطِفْ عَلَيْهِمْ تَصَرَّكَ يَا لَا  
 إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي مَعَهُمْ  
 فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرِي إِلَى عُفْرَانِكَ وَ رَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ  
 الرَّاحِمِينَ وَ كَذَلِكَ تَسَبَّحُ بِفَيْسِكَ يَا سَيِّدِي بِاللَّطِيفِ بَلَى إِنَّكَ لَطِيفٌ فَصَلِّ  
 عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ الطُّفُّ بِي لِمَا تَشَاءُ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنِي الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ فِي عَامِنَا هَذَا وَ  
 تَطَوَّلْ عَلَيَّ بِجَمِيعِ حَوَائِجِي لِلْآخِرَةِ وَ الدُّنْيَا

پس سه مرتبه بگوید:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ  
 أَتُوبُ إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ إِنَّهُ كَانَ عَفَّارًا

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ رَبِّ إِنِّي عَمِلْتُ سُوءًا وَ ظَلَمْتُ نَفْسِي  
 فَاعْفِرْ لِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ  
 الْقَيُّومُ الْحَلِيمُ الْعَظِيمُ الْكَرِيمُ الْعَفَّارُ لِلذَّنْبِ الْعَظِيمِ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ  
 إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا پس این دعا را

بخواند

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ فِيمَا تَقْضِي  
 وَ تُقَدِّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْعَظِيمِ الْمَحْثُومِ فِي لَيْلَةِ الْقَدَرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يُرَدُّ وَ لَا  
 يُبَدَّلُ أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حَجُّهُمْ الْمَشْكُورِ سَعْيُهُمْ  
 الْمَغْفُورِ ذُنُوبُهُمْ الْمُكَفَّرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ أَنْ تَجْعَلَ فِيمَا تَقْضِي وَ تُقَدِّرُ أَنْ  
 تُطِيلَ عُمْرِي



و تَوْسِيعَ فِي رِزْقِي وَ تُوْدِي عَنِّي أَمَاتِي وَ دِينِي

آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ

اجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي قَرَجاً وَ مَخْرَجاً وَ ارْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ اخْتَسِبْتُ وَ مِنْ حَيْثُ لَا  
اخْتَسِبْتُ وَ اخْرِسْنِي مِنْ حَيْثُ اخْتَرِسْتُ وَ مِنْ حَيْثُ لَا اخْتَرِسْتُ وَ صَلِّ عَلَى  
مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ سَلِّمْ كَثِيراً

تسبیحات هر روز ماه رمضان

دوم:

و فرموده اند می خوانی این تسبیحات را در هر روز ماه رمضان از اول تا  
به آخر و آن ده جزء است هر جزء آن مشتمل بر ده سُبْحَانَ اللَّهِ (1)

سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ السَّمِ

سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا

سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ

سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ التَّوَى

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى

سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ

سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سُبْحَانَ اللَّهِ السَّمِيعِ الَّذِي لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا أَسْمَعَهُ مِنْهُ يَسْمَعُ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ مَا  
تَحْتَ سَبْعِ أَرْضِينَ وَ يَسْمَعُ مَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ يَسْمَعُ الْأَنِينَ وَ  
الشُّكُوى وَ يَسْمَعُ السِّرَّ وَ الْخَفَى وَ يَسْمَعُ وَسَاوِسَ الصُّدُورِ وَ لَا يُصِمُّ سَمْعُهُ  
صَوْتُ (2)

سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ

سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَصُورِ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا

سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ

سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَالنَّوَى

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى

سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ

سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سُبْحَانَ اللَّهِ الْبَصِيرِ الَّذِي لَيْسَ شَيْءٌ أَبْصَرَ مِنْهُ يُبْصِرُ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ مَا  
تَحْتَ سَبْعِ أَرْضِينَ وَ يُبْصِرُ مَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ لَا تُذْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ  
يُذْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ لَا تُغْشَى بَصَرَهُ الظُّلُمَةُ وَ لَا يُسْتَتَرُ مِنْهُ  
بِسِتْرٍ وَ لَا يُوَارَى مِنْهُ جِدَارٌ وَ لَا يَغِيبُ عَنْهُ بَرٌّ وَ لَا بَحْرٌ وَ لَا

يَكُنْ مِنْهُ جَبَلٌ مَا فِي أَصْلِهِ وَ لَا قَلْبٌ مَا فِيهِ وَ لَا جَنْبٌ مَا فِي قَلْبِهِ وَ لَا يَسْتَتِرُ  
مِنْهُ صَغِيرٌ وَ لَا كَبِيرٌ وَ لَا يَسْتَخْفِي مِنْهُ صَغِيرٌ لِصِغَرِهِ وَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ  
فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا  
هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (3)

سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ

سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَصُورِ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا

سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ

سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ التَّوَى

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى

سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ

سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي يُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ  
مِنْ خِيفَتِهِ وَ يُرْسِلُ الصُّوَارِعَ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا  
بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ يُنْزِلُ الْمَاءَ مِنَ السَّمَاءِ كَلِمَاتِهِ وَ يُثَبِّتُ النَّبَاتَ بِقُدْرَتِهِ وَ  
يَسْقِطُ الْوَرَقَ بِعِلْمِهِ

سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَا يَغْرُبُ عَنْهُ مِنْقَالُ دَرِهِ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ لَا  
أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (4)

سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ

سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَصُورِ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا

سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ

سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَالنَّوَى

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى

سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ

سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَ  
كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ  
أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ لَهُ  
مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ

سُبْحَانَ

اللَّهُ الَّذِي يُمِيتُ الْأَحْيَاءَ وَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ يَعْلَمُ مَا تُخْفِي الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ يُقَرِّ  
فِي الْأَرْحَامِ مَا يَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى (5)

سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ

سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ

سُبْحَانَ اللَّهِ

خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا

سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ

سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ التَّوَى

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ ة

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى

سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ

سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سُبْحَانَ اللَّهِ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ  
تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تُولِجُ  
الْلَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَ تُخْرِجُ  
الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَزْرُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (6)

سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ

سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا

سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ

سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ التَّوَى

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَىٰ وَ مَا لَا يُرَىٰ

سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ

سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ  
الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ  
وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (7)

سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ السَّمِ

سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا

سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ

سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ التَّوَى

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَىٰ وَ مَا لَا يُرَىٰ

سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ

سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُحْصَىٰ مَدْحَتُهُ الْفَائِلُونَ وَ لَا يَجْزَىٰ بِآيَتِهِ الشَّيْءَ أَكْثَرُونَ الْعِ  
اِبْدُونَ وَ هُوَ كَمَا قَالَ وَ قَوْقَ مَا نَقُولُ وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا أَتَنَىٰ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَ لَا

يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ لَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (8)

سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِي النَّسَمِ

سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَصُورِ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا

سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ

سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَالنَّوَى

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى

سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ

سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ لَا يَشْعَلُهُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا عَمَّا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ لَا يَشْعَلُهُ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا عَمَّا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ لَا يَشْعَلُهُ عِلْمُ شَيْءٍ عَنْ عِلْمِ شَيْءٍ وَ لَا يَشْعَلُهُ خَلْقُ شَيْءٍ عَنْ خَلْقِ شَيْءٍ وَ لَا حِفْظُ شَيْءٍ عَنْ حِفْظِ شَيْءٍ وَ لَا يُسَاوِيهِ شَيْءٌ وَ لَا يَعْدِلُهُ شَيْءٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (9)

سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِي النَّسَمِ

سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَصُورِ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا

سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ

سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ التَّوَي

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى

سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ

سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سُبْحَانَ اللَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ  
مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مَا  
يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ  
بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (10)

سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ

سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا

سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ

سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ



التَّوَى

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ

سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى

سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ

سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَمَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

صلوات هر روز ماه رمضان

سُبُّوْم و نيز فرموده اند می خوانی این صلوات را در هر روز ماه رمضان إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا لَّبَيْكَ يَا رَبِّ وَ سَعْدَيْكَ وَ سُبْحَانَكَ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ آلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ

اَللّٰهُمَّ اَرْحَمْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ كَمَا رَحِمْتَ اِبْرَاهِيْمَ وَآلَ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ

اَللّٰهُمَّ سَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا سَلَّمْتَ عَلٰى نُوحٍ فِي الْعَالَمِيْنَ

اَللّٰهُمَّ اٰمِنُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا مَنَنْتَ عَلٰى مُوسٰى وَ هٰرُونَ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا شَرَّفْتَنَا بِهٖ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا هَدَيْتَنَا بِهٖ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اِبْعَثْهُ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا يَغِيْطُھُ بِهٖ الْاَوَّلُوْنَ وَ الْاٰخِرُوْنَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اِلَيْهِ السَّلَامُ كُلَّمَا طَلَعَتْ شَمْسٌ اَوْ غَرَبَتْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اِلَيْهِ السَّلَامُ كُلَّمَا طَرَفَتْ عَيْنٌ اَوْ بَرَقَتْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اِلَيْهِ السَّلَامُ كُلَّمَا دُكِرَ

السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ السَّلَامُ كُلَّمَا سَبَّحَ اللَّهُ مَلَكٌ أَوْ قَدَسَهُ السَّلَامُ عَلَى  
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي الْأَوَّلِينَ وَ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي الْآخِرِينَ وَ السَّلَامُ  
عَلَى

مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ وَ رَبَّ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ رَبَّ الْجِلِّ وَ الْحَرَامِ اَبْلِغْ  
مُحَمَّدًا نَبِيَّكَ عَنَّا السَّلَامَ

اَللّٰهُمَّ اَعْطِ مُحَمَّدًا مِنَ الْبَهَاءِ وَ التَّصَرُّهِ وَ السُّرُورِ وَ الْكَرَامَةِ وَ الْغِنَاطَةِ وَ  
الْوَسِيلَةِ وَ الْمَنْزِلَةِ وَ الْمَقَامِ وَ الشَّرَفِ وَ الرَّفْعَةِ وَ الشِّفَاعَةِ عِنْدَكَ يَوْمَ  
الْقِيَامَةِ اَفْضَلِ مَا تُعْطِيْ اَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ وَ اَعْطِ مُحَمَّدًا قَوْقَ مَا تُعْطِيْ  
الْخَلَائِقَ مِنَ الْخَيْرِ اصْغُرْ اَفْأَ كَثِيرَةً لَا يُخْصِيهِ اَعْيُرَكَ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَطْلُبْ وَ اَطْهَرْ وَ اَرْكَبْ وَ اَنْمِمْ وَ اَفْضَلْ مَا  
صَلَّيْتَ عَلٰى اَحَدٍ مِنَ الْاَوَّلِيْنَ وَ الْاٰخِرِيْنَ وَ عَلٰى اَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ يَا اَرْحَمَ  
الرَّاحِمِيْنَ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى عَلِيٍّ امير المؤمنين وَ والٍ مَنْ والاهُ وَ عَادٍ مَنْ عاداهُ وَ  
ضَاعِفٍ الْعَذَابِ عَلٰى مَنْ شَرِكَ فِي دَمِهِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ وَ الْعَنَ مَنْ اَذَى  
نَبِيِّكَ فِيهَا

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ اِمَامِي الْمُسْلِمِيْنَ وَ والٍ مَنْ والاهُما وَ  
عَادٍ مَنْ عاداهُما وَ ضَاعِفٍ الْعَذَابِ عَلٰى مَنْ شَرِكَ فِي دِمَائِهِمَا

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ اِمَامِ الْمُسْلِمِيْنَ وَ والٍ مَنْ والاهُ وَ عَادٍ مَنْ  
عاداهُ وَ ضَاعِفٍ الْعَذَابِ عَلٰى مَنْ ظَلَمَهُ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ اِمَامِ الْمُسْلِمِيْنَ وَ والٍ مَنْ والاهُ وَ عَادٍ مَنْ  
عاداهُ وَ ضَاعِفٍ الْعَذَابِ عَلٰى مَنْ ظَلَمَهُ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ اِمَامِ الْمُسْلِمِيْنَ وَ والٍ مَنْ والاهُ وَ عَادٍ مَنْ  
عاداهُ وَ ضَاعِفٍ الْعَذَابِ عَلٰى مَنْ ظَلَمَهُ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ اِمَامِ الْمُسْلِمِيْنَ وَ والٍ مَنْ والاهُ وَ عَادٍ مَنْ  
عاداهُ وَ ضَاعِفٍ الْعَذَابِ عَلٰى مَنْ شَرِكَ فِي دَمِهِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى

امام المُسْلِمِينَ وَ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ ضاعِفِ العَذابِ عَلى مَنْ  
شَرِكَ فى دَمِهِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَلىِ امام المُسْلِمِينَ وَ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ  
عاداهُ وَ ضاعِفِ العَذابِ عَلى مَنْ ظَلَمَهُ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلى عَلىِ بْنِ مُحَمَّدٍ امام المُسْلِمِينَ وَ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ  
عاداهُ وَ ضاعِفِ العَذابِ عَلى مَنْ ظَلَمَهُ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلى إِيحسَنِ بْنِ عَلىِ امام المُسْلِمِينَ وَ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ  
عاداهُ وَ ضاعِفِ العَذابِ عَلى مَنْ ظَلَمَهُ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلى الخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ امام المُسْلِمِينَ وَ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ  
عاداهُ وَ عَجِلْ قَرَجَهُ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلى القاسِمِ وَ الطَّاهِرِ ابْنَيْ نَبِيِّكَ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلى رُقيَّه بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ العَرْنَ مَنْ آدى نَبِيِّكَ فيها

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلى ام كلثوم بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ العَرْنَ مَنْ آدى نَبِيِّكَ فيها

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلى دُرَيَّه نَبِيِّكَ

اللَّهُمَّ اخْلُفْ نَبِيكَ فى أَهْلِ بَيْتِهِ

اللَّهُمَّ مَكِّنْ لَهُمْ فى الأَرْضِ

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ عَدَدِهِمْ وَ مَدَدِهِمْ وَ أَنْصارِهِمْ عَلى الحَقِّ فى السَّيرِ وَ العَلانِيَةِ

اللَّهُمَّ اصْلُبْ بِذَخْلِهِمْ وَ وَثَرِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ وَ كُفَّ عَنَّا وَ عَنْهُمْ وَ عَن كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ  
مُؤْمِنَةٍ بَأْسَ كُلِّ باغٍ وَ طاغٍ وَ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِناصِيَّتِها إِنَّكَ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ  
تَنْكِلاً

سيد بن طاوس فرموده و مى گوئى:

يا عُدَّتِي فى كُرْبَتِي وَ يا صاحِبِي فى شِدَّتِي وَ يا وَلِيَّيَّ فى نِعْمَتِي وَ يا غايَتِي  
فى رَغْبَتِي أَنْتَ السَّائِرُ عَوْرَتِي وَ الْمُؤْمِنُ رَوْعَتِي وَ الْمُقِيلُ عَثْرَتِي فَاعْفِرْ لِي

خَطِيئَتِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ مِىْ غَوْنِى

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَدْعُوْكَ لِيَّهْمٍ لَا يُقْرِجُهُ غَيْرُكَ وَ لِرَحْمَةٍ لَا تُنَالُ اِلَّا بِكَ وَ لِكَرْبٍ لَا  
يَكْشِفُهُ اِلَّا اَنْتَ وَ لِرَعْبَةٍ لَا تُبَلِّغُ اِلَّا بِكَ وَ لِحَاجَةٍ

لَا يَقْضِيهَا إِلَّا أَنْتَ

اَللّٰهُمَّ فَكَمَا كَانَ مِنْ شَأْنِكَ مَا أَذْنَت لِي بِهِ مِنْ مَسْئَلَتِكَ وَرَحْمَتِي بِهِ مِنْ ذِكْرِكَ فَلْيَكُنْ مِنْ شَأْنِكَ سَيِّدِي الْإِجَابَةَ لِي فِيمَا دَعَوْتُكَ وَعَوَّيْتُ الْإِفْضَالَ فِيمَا رَجَوْتُكَ وَالتَّجَاهُ مِمَّا قَرَعْتُ إِلَيْكَ فِيهِ فَإِنْ لَمْ أَكُنْ أَهْلًا أَنْ أَبْلُغَ رَحْمَتَكَ فَإِنْ رَحْمَتِكَ أَهْلٌ أَنْ تَبْلُغَنِي وَتَسْعِنِي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ لِلْإِجَابَةِ أَهْلًا فَأَنْتَ أَهْلُ الْفَضْلِ وَرَحْمَتِكَ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَلْتَسْعِنِي رَحْمَتَكَ يَا إِلَهِي يَا كَرِيمُ أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآهْلِ بَيْتِهِ وَأَنْ تُفَرِّجَ هَمِّي وَتَكْشِفَ كَرْبِي وَعَمِّي وَتَرْحَمَنِي بِرَحْمَتِكَ وَتَرْزُقَنِي مِنْ فَضْلِكَ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ قَرِيبٌ مُجِيبٌ

چهارم:

و نیز شیخ و سید فرموده اند در هر روز بخوان

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ بِاَفْضَلِهِ وَ كُلُّ فَضْلِكَ فَاضِلٌ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِفَضْلِكَ كُلِّهِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ بِاَعْمِهِ وَ كُلُّ رِزْقِكَ عَامٌ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِرِزْقِكَ كُلِّهِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ مِنْ عَطَائِكَ بِاَهْتَائِهِ وَ كُلُّ عَطَائِكَ هَنِيءٌ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِعَطَائِكَ كُلِّهِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِكَ بِاَعْجَلِهِ وَ كُلُّ خَيْرِكَ عَاجِلٌ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِخَيْرِكَ كُلِّهِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ مِنْ اِحْسَانِكَ بِاَحْسَنِهِ وَ كُلُّ اِحْسَانِكَ حَسَنٌ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِاِحْسَانِكَ كُلِّهِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِمَا تُجِيبُنِي بِهِ حِيْنَ اَسْأَلُكَ فَاجِبْنِي يَا اَللّٰهُ وَ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ الْمُؤْتَمِنِ وَ رَسُوْلِكَ الْمُصْطَفٰی وَ اَمِيْنِكَ وَ تَجِيْعِكَ

دُونَ خَلْقِكَ وَ تَجْيِيكَ مِنْ عِبَادِكَ وَ نَبِيَّكَ بِالْصِّدْقِ وَ حَبِيْبِكَ وَ صَلِّ عَلَى رَسُوْلِكَ  
وَ خَيْرَتِكَ مِنَ الْعَالَمِيْنَ الْبَشِيْرِ الْتَذِيْرِ السِّرَاجِ الْمُنِيْرِ وَ عَلَى اَهْلِ بَيْتِهِ الْاَبْرَارِ  
الطَّاهِرِيْنَ وَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ الَّذِيْنَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ حَبَبْتَهُمْ عَنْ خَلْقِكَ وَ  
عَلَى اَنْبِيَائِكَ الَّذِيْنَ يُنْبِئُوْنَ عَنْكَ بِالْصِّدْقِ وَ عَلَى رُسُلِكَ الَّذِيْنَ خَصَصْتَهُمْ  
بِوَحْيِكَ وَ فَضَّلْتَهُمْ

عَلَى الْعَالَمِينَ بِرِسَالَتِكَ وَ عَلَى عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ الَّذِينَ أَدْخَلْتَهُمْ فِي رَحْمَتِكَ  
الْأَيُّمَ الْمُهْتَدِينَ الرَّاشِدِينَ وَ أَوْلِيَاءَكَ الْمُطَهَّرِينَ وَ عَلَى جَبْرَائِيلَ وَ ميكائِيلَ وَ  
إِسْرَافِيلَ وَ مَلَكِ الْمَوْتِ وَ عَلَى رِضْوَانَ خَازِنِ الْجَنَانِ وَ عَلَى مَالِكِ خَازِنِ  
النَّارِ وَ رُوحِ الْقُدُسِ وَ الرُّوحِ الْأَمِينِ وَ حَمَلِهِ عَزَّ شَيْكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ عَلَى الْمَلَائِكِينَ  
الْجَافِظِينَ عَلَى الصَّلَاةِ الَّتِي تُحِبُّ أَنْ يُصَلِّيَ بِهَا عَلَيْهِمْ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلُ  
الْأَرْضِينَ صَلَواتُكَ طَيِّبَةً كَثِيرَةً مُبَارَكَةً زَاكِیَّةً نَامِيَّةً ظَاهِرَةً بَاطِنَةً شَرِيفَةً فَاضِلَةً  
تُبَيِّنُ بِهَا فَضْلَهُمْ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ

اللَّهُمَّ وَ آعْطِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَ الشَّرَفَ وَ الْفَضِيلَةَ وَ اجْرِهِ خَيْرَ مَا جَرَيْتَ نَبِيًّا  
عَنْ أُمَّتِهِ

اللَّهُمَّ وَ آعْطِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَعَ كُلِّ رُفْقَةٍ رُفْقَةً وَ مَعَ كُلِّ وَسِيلَةٍ  
وَسِيلَةً وَ مَعَ كُلِّ فَضِيلَةٍ فَضِيلَةً وَ مَعَ كُلِّ شَرَفٍ شَرَفًا تُعْطِي مُحَمَّدًا وَ آلَهُ  
يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيتَ أَحَدًا مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ

اللَّهُمَّ وَ اجْعَلْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آدَتِي الْمُرْسَلِينَ مِنْكَ مَجْلِسًا وَ  
أَفْسَحَهُمْ فِي الْجَنَّةِ عِنْدَكَ مَنْزِلًا وَ أَقْرَبَهُمْ إِلَيْكَ وَسِيلَةً وَ اجْعَلْهُ أَوَّلَ شَافِعٍ وَ  
أَوَّلَ مُشَفَّعٍ وَ أَوَّلَ قَائِلٍ وَ أَنْجَحْ سَائِلِي وَ ابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ الَّذِي يَعْطِيهِ بِهِ  
الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ  
مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَسْمَعَ صَوْتِي وَ تُجِيبَ دَعْوَتِي وَ تَجَاوَرَ عَنْ خَطِيئَتِي وَ تَصْفَحَ عَنْ  
ظُلْمِي وَ تُنَجِّحَ طَلِبَتِي وَ تَقْضِيَ حَاجَتِي وَ تُنَجِّزَ لِي مَا وَ عَدْتَنِي وَ تُقِيلَ عَثْرَتِي  
وَ تَغْفِرَ ذُنُوبِي وَ تَغْفُوَ عَنْ جُرْأَتِي وَ تُقِيلَ عَلَيَّ وَ لَا تُعْرِضَ عَنِّي وَ تَرْحَمْنِي وَ لَا  
تُعَذِّبْنِي وَ تُعَافِيَنِي وَ لَا تَبْتَلِيَنِي وَ تَرْزُقْنِي مِنَ الرِّزْقِ أَطْيَبِهِ وَ أَوْسَعِهِ وَ



لَا تَحْرِمْنِي يَا رَبِّ وَ اقْضِ عَنِّي دَيْنِي وَ صَعْ عَنِّي وَزْرِي وَ لَا تُحْمِلْنِي مَا لَا طَاقَةَ لِي بِهِ يَا مَوْلَايَ وَ اَدْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ اَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَ اَلْ مُحَمَّدِ وَ اَخْرِجْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ اَلْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ پس سه مرتبه بگو:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَدْعُوْكَ کَمَا اَمَرْتَنیْ فَاسْتَجِبْ لِّیْ کَمَا وَعَدْتَنیْ

پس بگو:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ قَلِيْلًا مِنْ کَثِيْرٍ مَّعَ حَاجَةٍ بِيْ اِلَيْهِ عَظِيْمَةٍ وَ غِنَاكَ عَنْهُ قَدِيْمٌ وَ هُوَ عِنْدِيْ کَثِيْرٌ وَ هُوَ عَلَیْكَ سَهْلٌ یَّسِيْرٌ فَاَمُنُّ عَلَیْهِ اِنَّكَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِيْرٌ اٰمِيْنَ رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ

پنجم:

خواندن این دعا است:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَدْعُوْكَ کَمَا اَمَرْتَنیْ فَاسْتَجِبْ لِّیْ کَمَا وَعَدْتَنیْ

و چون طولانی است به جهت اختصار آن را ذکر نکردیم هر که طالب است به اقبال یا زادالمعاد رجوع کند

ششم:

شیخ مفید در کتاب مُقْنَعَه روایت کرده از ثِقَه جلیل علی بن مهزیار از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که:

مستحب است آنکه بسیار بگوئی در هر وقت از شب و روز ماه رمضان از اوّل ماه تا آخر:

یا ذَا الَّذِیْ کَانَ قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ ثُمَّ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ ثُمَّ یَبْقٰی وَ یَغْنٰی کُلُّ شَیْءٍ یا ذَا الَّذِیْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ یا ذَا الَّذِیْ لَیْسَ فِی السَّمٰوٰتِ الْعُلٰی وَ لَا فِی الْاَرْضِیْنَ السُّفْلٰی وَ لَا فَوْقَهُنَّ وَ لَا تَحْتَهُنَّ وَ لَا یُبْتٰهَنُ اِلٰهُ یُعْبَدُ غَیْرُهُ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا یَقْوٰی عَلٰی اِحْصَائِهِ اِلَّا اَنْتَ فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ صَلَوةً لَا یَقْوٰی عَلٰی اِحْصَائِهَا اِلَّا اَنْتَ

هفتم:

شیخ کفعمی در بلد الامین و مصباح از اختیار سیّد بن باقی نقل کرده که:  
هر که بخواند این دعا را در

هر روز ماه رمضان بیامرزد حقّ تعالی گناهان چهل ساله او را:

اَللّٰهُمَّ رَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ الَّذِي اَنْزَلْتَ فِيْهِ الْقُرْآنَ وَ افْتَرَضْتَ عَلٰى عِبَادِكَ فِيْهِ الصِّيَامَ ارْزُقْنِيْ حَاجَ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِيْ هَذَا الْعَامِ فِي كُلِّ عَامٍ

وَ اغْفِرْ لِيْ الذُّنُوْبَ الْعِظَامَ فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُهَا غَيْرُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ

هشتم:

در هر روز صد مرتبه این ذکر را بگویند که محدّث فیض در خلاصه الاذکار ذکر فرموده:

سُبْحَانَ الصَّائِرِ النَّافِعِ

سُبْحَانَ الْقَاضِي بِالْحَقِّ

سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى سُبْحَانَهُ وَ بِحَمْدِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى

نهم:

شیخ مفید در مُقنعه فرموده و از سُنَنِ ماه رمضان صلوات فرستادن بر رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ است در هر روز صد مرتبه و اگر زیادتیر فرستاد افضل است.

اعمال مخصوصه شب و روز ماه مبارک رمضان

دعا و اعمال شب اول ماه رمضان

شب اول در آن چند عمل است اوّل آنکه طلب هلال کند و بعضی استهلال این ماه را واجب دانسته اند

دوم:

چون رؤیت هلال کرد اشاره به هلال نکند بلکه رو به قبله کند و دستها را به آسمان بلند کند و خطاب کند هلال را و بگوید:

رَبِّیْ وَ رَبُّكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ

اَللّٰهُمَّ اِهْلُهُ عَلَيْنَا بِالْاَمْنِ وَ الْاِيْمَانِ وَ السَّلَامَةِ وَ الْاِسْلَامِ وَ الْمُسَارَعَةِ اِلَى مَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى

اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِى شَهْرِنَا هَذَا وَ اَرْزُقْنَا حَيْرَهُ وَ عَوْنَهُ وَ اصْرِفْ عَنَّا ضَرَّهُ وَ شَرَّهُ وَ بَلَاءَهُ وَ فِتْنَتَهُ

و روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون رؤیت می کرد  
هلال ما رمضان را روی شریف را به جانب قبله می فرمود:

و می گفت

اَللّٰهُمَّ اِهْلُهُ عَلَيْنَا بِالْاَمْنِ وَ الْاِيْمَانِ وَ السَّلَامَةِ وَ الْاِسْلَامِ وَ الْعَافِيَةِ الْمُجَلَّلَةِ وَ  
دِفَاعِ الْاَسْقَامِ وَ الْعَوْنِ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْقِيَامِ وَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ

اَللّٰهُمَّ سَلِّمْنَا لِشَهْرِ رَمَضَانَ وَ تَسَلِّمُهُ مِنَّا وَ سَلِّمْنَا فِيهِ حَتَّى

يَنْقُضِي عَنَّا شَهْرَ رَمَضَانَ وَ قَدْ عَفَوْتَ عَنَّا وَ عَفَرْتَ لَنَا وَ رَحِمْتَنَا وَ از حضرت صادق عليه السلام منقول است که چون رؤیت هلال نمودی بگو:

اَللّٰهُمَّ قَدْ حَضَرَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَ قَدْ افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا صِيَامَهُ وَ اَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدٰى وَ الْفُرْقَانِ

اَللّٰهُمَّ اَعِنَّا عَلَى صِيَامِهِ وَ تَقَبَّلْهُ مِنَّا وَ سَلِّمْنَا فِيهِ وَ سَلِّمْنَا مِنْهُ وَ سَلِّمُهُ لَنَا فِي يُسْرِ مِنْكَ وَ عَافِيَةٍ اِتِّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ

سُوم:

بخواند دعاء چهل و سوم صحیفه کامله را در وقت رؤیت هلال سید بن طاوس روایت کرده که روزی حضرت امام زین العابدین علیه السلام در راهی می گذشت که نظر کرد به هلال ماه رمضان پس آن حضرت ایستاد و گفت:

اَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ الدَّائِبُ السَّرِيعُ الْمُتَرَدُّ فِي مَنَازِلِ التَّقْدِيرِ الْمُتَصَرِّفُ فِي فَلَكِ التَّدْبِيرِ اَمْنٌ يَمُنُ تَوَرَّ بِكَ الظُّلَمَ وَ اَوْضَحَ بِكَ الْبُهْمَ وَ جَعَلَكَ اَيَّةً مِنْ اَيَاتِ مُلْكِهِ وَ عَلَامَةً مِنْ عَلَامَاتِ سُلْطَانِهِ فَجَدَّ بِكَ الزَّمَانَ وَ اَمْتَهَنَكَ بِالْكَمَالَ وَ النُّقْصَانَ وَ الطُّلُوعَ وَالْأُقُولَ وَ الْإِنَارَةَ وَ الْكُشُوفَ فِي كُلِّ ذَلِكَ اَنْتَ لَهُ مُطِيعٌ وَ اِلٰى اِرَادَتِهِ سَرِيعٌ سُبْحَانَهُ مَا اَعْجَبَ مَا دَبَّرَ مِنْ أَمْرٍ وَ الْطَفَ مَا صَنَعَ فِي شَأْنِكَ جَعَلَكَ مِفْتَاحَ شَهْرِ حَادِثٍ لِأَمْرِ حَادِثٍ فَاسْتَلِ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكَ وَ خَالِقِي وَ خَالِقَكَ وَ مُقَدِّرِي وَ مُقَدِّرَكَ وَ مُصَوِّرِي وَ مُصَوِّرَكَ اَنْ يُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ يَجْعَلَكَ هِلَالَ بَرَكَهِ لَا تَمَحُفُّهَا الْاَيَّامُ وَ طَهَّارُهُ لَا تُدْنِسُهَا الْاَثَامُ هِلَالَ اَمْنٍ مِنْ الْاَفَاتِ وَ سَلَامَةٍ مِنَ السَّيِّئَاتِ هِلَالَ سَعْدٍ لَا نَحْسَ فِيهِ وَ يُمْنٍ لَا تَكْدَ مَعَهُ وَ يُسْرِ لَا يُمَارِجُهُ عُسْرٌ وَ خَيْرٌ

لَا يَشُوبُهُ شَرُّ هَلَالٍ آمِنٍ وَ اِيْمَانٍ وَ نِعْمَةٍ وَ اِحْسَانٍ وَ سَلَامَةٍ وَ اِسْلَامٍ  
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنَا مِنْ اَرْضِي مَنْ طَلَعَ عَلَيْهِ وَ اَرْكَى  
مَنْ نَظَرَ اِلَيْهِ وَ اَسْعَدَ مَنْ تَعَبَدَ لَكَ فِيهِ وَ وَفَّقَنَا

اَللّٰهُمَّ فِيهِ لِلطَّاعَةِ وَ التَّوْبَةِ وَ اِعْصِمْنَا فِيهِ مِنَ الْاِثَامِ وَ الْحَوْبَةِ وَ اَوْزِعْنَا فِيهِ  
شُكْرَ النِّعْمَةِ وَ اَلْبِسْنَا فِيهِ جُبْنَ الْعَافِيَةِ وَ اَنْثِمُمْ عَلَيْنَا بِاَسْتِكْمَالِ طَاعَتِكَ فِيهِ  
الْمِنَّةِ اِنَّكَ اَنْتَ الْمَنَّانُ الْحَمِيدُ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اِلَيْهِ الطَّيِّبِينَ وَ اجْعَلْ  
لَنَا فِيهِ عَوْنًا مِنْكَ عَلٰى مَا تَدْبِئْنَا اِلَيْهِ مِنْ مُفْتَرَضِ طَاعَتِكَ وَ تَقَبَّلْهَا اِنَّكَ الْاَكْرَمُ  
مِنْ كُلِّ كَرِيْمٍ وَ الْاَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيْمٍ اَمِيْنَ اَمِيْنَ رَبَّ الْعَالَمِيْنَ

چهارم:

مجامعت با حلال خود کند و این از خصوصیات این ماه است والا در در ماه  
های دیگر جماع در شب اوّل مکروه است

پنجم:

غسل شب اوّل ماه کند

و روایت شده که هر که در شب اوّل ماه رمضان غسل کند خارش بدن به  
او نرسد تا ماه رمضان آینده

ششم:

در نهر جاری غسل کند و سی کف آب بر سر بریزد تا با طهارت معنوی  
باشد تا ماه رمضان آینده

هفتم:

زیارت قبر امام حسین علیه السلام کند تا گناهانش ریخته شود و ثواب  
حجاج و مُعْتَمِرین آن سال را دریابد

هشتم:

از این شب ابتدا کند به خواندن هزار رکعت نماز این ماه به نحوی که در  
آخر قسم دوّم ذکر شد

نهم:

دو رکعت نماز کند در این شب در هر رکعت حمد و سوره انعام بخواند و سؤال کند که حقّ تعالی کفایت کند او را و نگاه دارد او را از آنچه می ترسد و از دردها

دهم:

بخواند دعای

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الشَّهْرَ الْمُبَارَكَ

که در شب آخر ماه شعبان گذشت

دعای امام جواد علیه السلام بعد از نماز مغرب

یازدهم:

بعد از نماز مغرب دستها را بلند کند و بخواند این دعاء وارده از حضرت جواد علیه السلام را که در اقبالست:

اَللّٰهُمَّ يَا مَنْ يَمْلِكُ التَّدْبِيْرَ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ

يَا مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْاَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُوْرُ وَ تُجِنُّ الصَّمِيْرُ وَ هُوَ اللَّطِيْفُ الْخَبِيْرُ

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَوٰى فَعَمِلَ وَ لَا تَجْعَلْنَا مِمَّنْ شَقِيَ فَكَسَلَ وَ لَا مِمَّنْ هُوَ عَلٰى غَيْرِ عَمَلٍ يَتَكَلَّمُ

اَللّٰهُمَّ صَحِّحْ اَبْدَانَنَا مِنَ الْعِلَلِ وَ اَعِنَّا عَلٰى مَا افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا مِنَ الْعَمَلِ حَتّٰى يَنْقَضِيَ عَنَّا شَهْرُكَ هَذَا وَ قَدْ اَدَيْنَا مَفْرُوْصَكَ فِيْهِ عَلَيْنَا

اَللّٰهُمَّ اَعِنَّا عَلٰى صِيَامِهِ وَ وَفِّقْنَا لِقِيَامِهِ وَ تَشِيْطُنَا فِيْهِ لِلصَّلَاةِ وَ لَا تَحْجُبْنَا مِنَ الْقِرَآءَةِ وَ سَهِّلْ لَنَا فِيْهِ اِيْتَاءَ الزَّكُوٰهِ

اَللّٰهُمَّ لَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا وَ صَبًا وَ لَا تَعْبًا وَ لَا سَقَمًا وَ لَا عَطَبًا

اَللّٰهُمَّ اَرْزُقْنَا الْاِفْطَارَ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ

اَللّٰهُمَّ سَهِّلْ لَنَا فِيْهِ مَا قَسَمْتَهُ مِنْ رِزْقِكَ وَ يَسِّرْ مَا قَدَرْتَهُ مِنْ اَمْرِكَ وَ اجْعَلْهُ حَلَالًا طَيِّبًا تَقِيًّا مِنَ الْاَثَامِ خَالِصًا مِنَ الْاَصَارِ وَ الْاَجْرَامِ

اَللّٰهُمَّ لَا تُطْعِمُنَا اِلَّا طَيِّبًا غَيْرَ حَبِيْثٍ وَ لَا حَرَامٍ وَ اجْعَلْ رِزْقَكَ لَنَا حَلَالًا لَا يَشُوْبُهُ دَنَسٌ وَ لَا اَسْقَامٌ

يَا مَنْ عَلَّمَهُ بِالسِّرِّ كَعِلْمِهِ بِالْاَعْلَانِ يَا مُتَفَضِّلًا عَلٰى عِبَادِهِ بِالْاِحْسَانِ

يَا مَنْ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَ يَكْلِشُنِيْ عَلِيْمٌ خَبِيْرٌ اَلْهَمْنَا ذِكْرَكَ وَ جَنَّبْنَا عُشْرَكَ وَ اَنَلْنَا يُسْرَكَ وَ اَهْدِنَا لِلرَّشَادِ وَ وَفِّقْنَا لِلْسَّدَادِ وَ اَعْصِمْنَا مِنَ الْبَلَايَا وَ



صُنَّا مِنَ الْأُذَارِ وَالْخَطَايَا

يَا مَنْ لَا يَغْفِرُ عَظِيمَ الذُّنُوبِ غَيْرُهُ وَ لَا يَكْشِفُ السُّوءَ إِلَّا هُوَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ  
وَ أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ وَ اجْعَلْ صِيَامَنَا مَقْبُولًا  
وَ بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى مَوْضُوعًا وَ

كَذَلِكَ فَاجْعَلْ سَعْيَنَا مَشْكُوراً وَ قِيَامَنَا مَبْرُوراً وَ قُرْآنَنَا مَرْفُوعاً وَ دُعَاءَنَا  
مَسْمُوعاً وَ اهْدِنَا لِلْخُسْنَى وَ جَنِّبْنَا الْعُسْرَى وَ يَسِّرْنَا لِلْيُسْرَى وَ اَعْلِلْ لَنَا  
الدَّرَجَاتِ وَ ضَاعِفْ لَنَا الْحَسَنَاتِ وَ اَقْبَلْ مِنَّا الصَّوْمَ وَ الصَّلَاةَ وَ اسْمَعْ مِنَّا  
الدَّعَوَاتِ

وَ اغْفِرْ لَنَا الْخَطِيئَاتِ وَ تَجَاوَزْ عَنَّا السَّيِّئَاتِ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْعَامِلِينَ الْفَائِزِينَ وَ لَا  
تَجْعَلْنَا مِنَ الْمَعْصُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ حَتَّى يَنْقَضِيَ شَهْرُ رَمَضَانَ عَنَّا وَ قَدْ  
قَبِلْتَ فِيهِ صِيَامَنَا وَ قِيَامَنَا وَ رَكِّيتَ فِيهِ أَعْمَالَنَا وَ عَقَرْتَ فِيهِ دُنُوبَنَا وَ أَجْرَلْتَ  
فِيهِ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ تَصِيبُنَا فَإِنَّكَ إِلَهِ الْمُجِيبِ وَ الرَّبُّ الْقَرِيبُ وَ أَنْتَ بِكُلِّ شَيْءٍ  
مُحِيطٌ

دعای مأثور از حضرت صادق علیه السلام

دوازدهم:

بخواند در این شب این دعای مأثور از حضرت صادق علیه السلام را که در  
اقبال است:

اَللّٰهُمَّ رَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَزَلِ الْقُرْآنِ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي اَنْزَلْتَ فِيهِ  
الْقُرْآنَ وَ اَنْزَلْتَ فِيهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ

اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا صِيَامَهُ وَ اَعِنَّا عَلَى قِيَامِهِ

اَللّٰهُمَّ سَلِّمْهُ لَنَا وَ سَلِّمْنا فِيهِ وَ تَسَلَّمْهُ مِنَّا فِي يُسْرٍ مِنْكَ وَ مُعَافَاةٍ وَ اجْعَلْ  
فِيْمَا تَقْضِي وَ تُقَدِّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَخْتُومِ وَ فِيْمَا تَفْرِقُ مِنَ الْأَمْرِ الْحَكِيمِ فِي لَيْلِهِ  
الْقَدْرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يُرَدُّ وَ لَا يُبَدَّلُ أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ  
الْمَبْرُورِ حُجَّتُهُمُ الْمَشْكُورِ سَعْيُهُمُ الْمَغْفُورِ دُئُوبُهُمُ الْمُكَفَّرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتُهُمْ وَ  
اجْعَلْ فِيْمَا تَقْضِي وَ تُقَدِّرُ أَنْ تُطِيلَ عُمْرِي وَ تُوسِّعَ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ

خواندن دعای چهل و چهارم صحیفه سجادیه

سیزدهم:

بخواند دعای چهل و چهارم صحیفه کامله را

چهاردهم:

بخواند:

اَللّٰهُمَّ اِنَّ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ ... الخ

که سید در اقبال نقل فرموده و بسیار طولانی است

پانزدهم:

بخواند

اَللّٰهُمَّ اِنَّهُ قَدْ دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ

اَللّٰهُمَّ رَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ الَّذِي اَنْزَلْتَ فِيْهِ الْقُرْآنَ وَ جَعَلْتَهُ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدٰى وَ  
الْقُرْاٰنِ

اَللّٰهُمَّ قَبَارِكُ لَنَا فِى شَهْرِ رَمَضَانَ وَ اَعِنَّا عَلَى صِيَامِهِ وَ صَلَوَاتِهِ وَ تَقَبَّلْهُ مِنَّا

روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون ماه رمضان داخل  
می شد این دعا را می خواند

دعای حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب اول ماه رمضان

شانزدهم:

و نیز روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب اوّل ماه  
رمضان این دعا را می خواندند

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَكْرَمَنَا بِكَ اَيُّهَا الشَّهْرُ الْمُبَارَكُ

اَللّٰهُمَّ فَقِّوْنَا عَلَى صِيَامِنَا وَ قِيَامِنَا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ  
الْكَافِرِيْنَ

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْوَاحِدُ فَلَا وَلَدَ لَكَ وَ اَنْتَ الصَّمَدُ فَلَا شِبْهَ لَكَ وَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ فَلَا  
يُعِزُّكَ شَيْءٌ وَ اَنْتَ الْعَنِيُّ وَ اَنَا الْفَقِيْرُ وَ اَنْتَ الْمَوْلٰى وَ اَنَا الْعَبْدُ وَ اَنْتَ الْعَفُوْرُ  
وَ اَنَا الْمَذْنِبُ وَ اَنْتَ الرَّحِيْمُ وَ اَنَا الْمُخْطِئُ وَ اَنْتَ الْخَالِقُ وَ اَنَا الْمَخْلُوْقُ وَ  
اَنْتَ الْحَيُّ وَ اَنَا الْمَيِّتُ اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ اَنْ تَغْفِرَ لِيْ وَ تَرْحَمَنِيْ وَ تَجَاوَرَ عَنِّيْ  
اِتَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ

هفدهم:

در باب اوّل گذشت ذکر استحباب خواندن دعای جوشن کبیر در اوّل ماه رمضان

هیجدهم:

بخواند دعاء حجّ را که در اوّل ماه گذشت

نوزدهم:

چون ماه رمضان شروع شود سزاوار است تکثیر تلاوت قرآن و مروی است که حضرت صادق علیه السلام در وقت تلاوت قرآن قبل از قرائت این دعا را می خواندند:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَشْهَدُ اَنَّ هَذَا کِتَابُکَ الْمُنَزَّلُ مِنْ عِنْدِکَ عَلٰی رَسُوْلِکَ مُحَمَّدٍ بِنِ عَبْدِاللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَ کَلَامُکَ النَّاطِقُ عَلٰی لِسَانِ نَبِیِّکَ جَعَلْتَهُ هَادِیًا

مِنْكَ إِلَى خَلْقِكَ وَ حَبْلًا مُتَّصِلًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عِبَادِكَ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ تَشَرُّتُ عَهْدَكَ وَ کِتَابَكَ

اَللّٰهُمَّ فَاجْعَلْ تَظَرُّیْ فِیْهِ عِبَادَةً وَ قِرَآئَتِیْ فِیْهِ فِکْرًا وَ فِکْرِیْ فِیْهِ اِغْتِبَارًا وَ  
اجْعَلْنِیْ مِمَّنْ اتَّعَظَ بِبَيَانِ مَوَاعِظِكَ فِیْهِ وَ اجْتَنَبَ مَعَاصِيكَ وَ لَا تَطْبَعُ عِنْدَ  
قِرَآئَتِیْ عَلٰی سَمْعِیْ وَ لَا تَجْعَلْ عَلٰی بَصَرِیْ غِشَاوَةً وَ لَا تَجْعَلْ قِرَآئَتِیْ قِرَآئَةً  
لَا تَدْبُرُ فِیْهَا بَلْ اجْعَلْنِیْ اَتَدَبَّرُ اٰیَاتِهِ وَ اَحْكَامَهُ اِخْذًا بِشَرَائِعِ دِیْنِكَ وَ لَا تَجْعَلْ  
تَظَرُّیْ فِیْهِ عَقْلَةً وَ لَا قِرَآئَتِیْ هَذَرًا اِنَّكَ اَنْتَ الرَّؤُفُ الرَّحِیْمُ

و بعد از قرائت قرآن مجید این دعا را می خوانند:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ قَدْ قَرَأْتُ مَا قَضَيْتَ مِنْ کِتَابِكَ الَّذِیْ اَنْزَلْتَهُ عَلٰی نَبِیِّكَ الصّٰدِقِ  
صَلٰی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ فَ لَكَ الْحَمْدُ رَبَّنَا

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِمَّنْ یُحِلُّ حَلَالَهٗ وَ یُحْرِمُ حَرَامَهٗ وَ یُؤْمِنُ بِمُحْکَمِهِ وَ مُتَشَابِهِهِ وَ  
اجْعَلْهُ لِیْ اُنْسًا فِی قَبْرِیْ وَ اُنْسًا فِی حَشْرِیْ وَ اجْعَلْنِیْ مِمَّنْ تُرْقِیْهِ بِکُلِّ اٰیَةٍ  
قَرَأَهَا دَرَجَةً فِی اَعْلَا عِلِّیِّیْنَ اٰمِیْنَ رَبَّ الْعَالَمِیْنَ

دعاء و اعمال روز اول

و در آن چند عملست

اوّل:

غسل کردن در آب جاری و ریختن سی کف آب بر سر که باعث ایمنی از  
جميع دردها و بیماریها است در تمام سال

دوّم:

کفی از گلاب بر رُو بزند تا از خواری و پریشانی نجات یابد و قدری هم بر  
سر خود بزند تا در آن سال از سرسام ایمن شود

سوّم:

دو رکعت نماز اوّل ماه و تصدّق را به عمل آورد

چهارم:

دو رکعت نماز کند در رکعت اوّل حمد و اِنَّا فَتَحْنَا و در رکعت دوّم حَمْد و هر سوره که خواهد بخواند تا حق تعالی جمیع بدیها را در آن سال از او دور گرداند و در حفظ خدا باشد تا سال آینده

پنجم:

بعد از

طلوع فجر این دعا بخواند:

اَللّٰهُمَّ قَدْ حَضَرَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَ قَدْ افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا صِيَامَهُ وَ اَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ  
هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدٰى وَ الْفُرْقَانِ  
اَللّٰهُمَّ اَعِنَّا عَلَى صِيَامِهِ وَ تَقَبَّلْهُ مِنَّا وَ تَسَلَّمْهُ مِنَّا وَ سَلِّمْهُ لَنَا فِى يُسْرٍ مِّنكَ وَ  
عَافِيَةٍ اِتِّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ششم:

بخواند دعاء چهل و چهارم صحیفه کامله

دعای روز اول ماه رمضان از امام موسی کاظم علیه السلام

را اگر در شب خوانده

هفتم:

علامه مجلسی در زادالمعاد فرموده کلینی

و شیخ طوسی و دیگران به سند صحیح روایت کرده اند که حضرت امام  
موسی کاظم علیه السلام فرمود که:

در ماه مبارک رمضان در اوّل سال یعنی روز اوّل ماه چنانچه عُلماء فهمیده  
اند این دعا را بخوان و فرمود که:

هر که این دعا را برای رضای خدا و بی شائبه اغراض فاسده و ریا بخواند  
در آن سال به او نرسد فتنه و گمراهی و نه آفتی که ضرر رساند بدین او یا  
بدن او و حق تعالی او را حفظ کند از شرّ آنچه در آن سال واقع می شود  
از بلاها و دعا این است:

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِىْ دَانَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِىْ وَسِعَتْ  
كُلَّ شَيْءٍ وَ بِعَظَمَتِكَ الَّتِىْ تَوَاصَّعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَ بِعِزَّتِكَ الَّتِىْ قَهَرَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ  
بِقُوَّتِكَ الَّتِىْ خَضَعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَ بِجَبَرُوَّتِكَ الَّتِىْ عَلَيَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ بِعِلْمِكَ  
الَّذِىْ اَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ يَا ثَوْرُ يَا قُدُّوسُ يَا اَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ [وَبَا بَاقِيَا بَعْدَ  
كُلِّ شَيْءٍ] يَا اَللهُ يَا رَحْمٰنُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

وَاعْفِرْ لِي الدُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ  
وَاعْفِرْ لِي الدُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ النِّقَمَ  
وَاعْفِرْ لِي الدُّنُوبَ الَّتِي تَقْطَعُ الرِّجَاءَ  
وَاعْفِرْ لِي الدُّنُوبَ الَّتِي تُدِيلُ الْأَعْدَاءَ  
وَاعْفِرْ لِي الدُّنُوبَ الَّتِي تَرُدُّ الدُّعَاءَ  
وَاعْفِرْ لِي الدُّنُوبَ الَّتِي يُسْتَحَقُّ بِهَا



تُرُولُ الْبَلَاءِ

وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحِسُّ عَيْتَ السَّمَاءِ

وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَكْشِفُ الْغِطَاءَ

وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُعَجِّلُ الْقَنَاءَ

وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُورِثُ النَّدَمَ

وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْنِكُ الْعِصَمَ وَ الْبِسْنَى دِرْعَكَ الْحَصِينَةَ الَّتِي لَا تُرَامُ  
وَ عَافِنِي مِنْ شَرِّ مَا أَحَازِرُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فِي مُسْتَقْبَلِ سَنَتِي هَذِهِ

اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ رَبَّ  
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ السَّبْعِ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ إِسْرَافِيلَ وَ  
مِيكَائِيلَ وَ جِبْرِئِيلَ وَ رَبَّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمِ  
النَّبِيِّينَ أَسْأَلُكَ بِكَ وَ بِمَا سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ يَا عَظِيمُ أَنْتَ الَّذِي تَمُنُّ بِالْعَظِيمِ وَ  
تَدْفَعُ كُلَّ مَخْذُورٍ وَ تُعْطِي كُلَّ جَزِيلٍ وَ تُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ بِالْقَلِيلِ وَ بِالْكَثِيرِ وَ  
تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ يَا قَدِيرُ يَا أَلَّهُ يَا رَحْمَنُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ الْبِسْنَى  
فِي مُسْتَقْبَلِ سَنَتِي هَذِهِ سِتْرَكَ وَ تَصِرْ وَجْهِي بِبُورِكَ وَ أَحْبَبْنِي بِمَحَبَّتِكَ وَ  
بَلِّغْنِي رِضْوَانَكَ وَ شَرِيفَ كَرَامَتِكَ وَ جَسِيمَ عَطِيَّتِكَ وَ أَعْطِنِي مِنْ خَيْرِ مَا  
عِنْدَكَ وَ مِنْ خَيْرِ مَا أَنْتَ مُعْطِيهِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ وَ الْبِسْنَى مَعَ ذَلِكَ عَافِيَّتِكَ يَا  
مَوْضِعَ كُلِّ شَكْوَى وَ يَا شَاهِدَ كُلِّ تَجْوَى وَ يَا عَالِمَ كُلِّ خَفِيَةٍ وَ يَا دَافِعَ مَا تَشَاءُ  
مِنْ بَلِيَةٍ يَا كَرِيمَ الْعَفْوِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ تَوَقَّنِي عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ فِطْرَتِهِ وَ  
عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سُنَّتِهِ وَ عَلَى خَيْرِ الْوَفَاءِ فَتَوَقَّنِي  
مُؤَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ وَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ

اَللّٰهُمَّ وَ جَنِّبْنِي فِي هَذِهِ السَّنَةِ كُلَّ عَمَلٍ أَوْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ يُبَاعِدُنِي مِنْكَ وَ  
أَجْلِبْنِي إِلَى كُلِّ عَمَلٍ

أَوْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ يُقَرِّبُنِي مِنْكَ فِي هَذِهِ السَّنَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ اَمْتَنِي مِنْ كُلِّ عَمَلٍ أَوْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ يَكُونُ مِنِّي أَخَافُ صَرَرَ عَاقِبَتِهِ وَ أَخَافُ مَقْتِكَ إِيَّايَ عَلَيْهِ جِدَارٌ أَنْ تَصْرِفَ وَجْهَكَ الْكَرِيمَ عَنِّي فَاسْتَوْجِبْ بِهِ تَقْصًا مِنْ حَظِّ لِي عِنْدَكَ يَا رَوْفُ يَا رَحِيمُ

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي مُسْتَقْبَلِ سَنَتِي هَذِهِ فِي حِفْظِكَ وَفِي جِوَارِكَ وَ فِي كَنَفِكَ وَ جَلِّلْنِي سِتْرَ عَافِيَتِكَ وَ هَبْ لِي كِرَامَتَكَ عَزَّ جَاوِدُكَ وَ جَلَّ تَنَازُؤُكَ وَ لَا إِلَهَ غَيْرُكَ

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي تَابِعًا لِصَالِحِي مَنْ مَضَى مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَ اَلْحِقْنِي بِهِمْ وَ اجْعَلْنِي مُسْلِمًا لِمَنْ قَالَ بِالْصِّدْقِ عَلَيْكَ مِنْهُمْ وَ اَعُوذُ بِكَ

اللَّهُمَّ اَنْ تُحِيطَ بِي حَاطَتِي وَ ظُلْمِي وَ اِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَ اِتِّبَاعِي لِهَوَايَ وَ اِسْتِغَالِي بِشَهَوَاتِي فَيَحُولَ ذَلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَ رَحْمَتِكَ وَ رِضْوَانِكَ فَأَكُونُ مَنَسِيًّا عِنْدَكَ مُتَعَرِّضًا لِسَخَطِكَ وَ نِقْمَتِكَ

اللَّهُمَّ وَفِّقْنِي لِكُلِّ عَمَلٍ صَالِحٍ تَرْضَى بِهِ عَنِّي وَ قَرِّبْنِي لَيْكَ رُفِي

اللَّهُمَّ كَمَا كَفَيْتَ نَبِيكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هَؤُلَاءِ عَدُوهُ وَ فَرَجْتَ هَمَّهُ وَ كَشَفْتَ غَمَّهُ وَ صَدَقْتَهُ وَ عُدَكَ وَ أَنْجَرْتَ لَهُ عَهْدَكَ

اللَّهُمَّ فَبِذَلِكَ فَكْفِنِي هَؤُلَاءِ السَّنَةِ وَ آفَاتِهَا وَ أَسْقَامَهَا وَ فِتْنَتَهَا وَ سُرُورَهَا وَ أَحْزَانَهَا وَ ضِيقَ الْمَعَاشِ فِيهَا وَ بَلْغْنِي بِرَحْمَتِكَ كَمَالَ الْعَافِيَةِ بِتَمَامِ دَوَامِ النِّعَمَةِ عِنْدِي إِلَى مُنْتَهَى أَجَلِي أَسْأَلُكَ سُؤَالَ مَنْ أَسَاءَ وَ ظَلَمَ وَ اسْتَكَانَ وَ اعْتَرَفَ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي مَا مَضَى مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي حَصَرْتُهَا حَقَظْتُكَ وَ أَحْصَيْتُهَا كِرَامُ مَلَائِكَتِكَ عَلَيَّ وَ اَنْ تَغْصِمَنِي إِل - هِيَ مِنَ الذُّنُوبِ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِي إِلَى مُنْتَهَى أَجَلِي يَا إِلَهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ اِنِّي كُلَّ مَا سَأَلْتُكَ

وَرَغِبْتُ إِلَيْكَ فِيهِ فَإِنَّكَ أَمَرْتَنِي بِالْدُعَاءِ وَتَكَفَّلْتَ لِي بِالْإِجَابَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

فقیر گوید که سید این دعا را در شب اول ماه ذکر فرموده

روز ششم ماه مبارک رمضان

روز ششم سنه دویست و یک مردم بیعت کردند با حضرت امام رضا علیه السلام و سید روایت کرده که برای شکرانه این نعمت دو رکعت نماز در این روز بگذارند در هر رکعت بعد از حمد بیست و پنج مرتبه توحید بخوانند

شروع لیالی بیض در ماه رمضان

شب سیزدهم:

اول لیالی بیض است و در آن سه عملست اول غسل

دوم:

چهار رکعت نماز در هر رکعت حمد و بیست و پنج مرتبه توحید

سوم:

دو رکعت نماز که در شب سیزدهم رجب و شعبان نیز خوانده می شود در هر رکعت بعد از حمد یس و تبارک المُلک و توحید بخواند و در شب چهاردهم این نماز خوانده می شود به چهار رکعت به دو سلام و در سابق در شرح دعای مجیر گذشت که هر که آن را در ایام البیض ماه رمضان بخواند گناهانش آمرزیده شود اگرچه به عدد قطرات باران و برگ درختان و ریگ بیابان باشد

اعمال شب پانزدهم ماه رمضان

شب پانزدهم از لیالی متبرکه است و در آن چند عملست:

اول غسل

دوم:

زیارت امام حسین علیه السلام

سوم:

شش رکعت نماز به حمد و یس و تبارک و توحید

چهارم:

صد رکعت نماز در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه توحید بخواند شیخ مفید در مقنعه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که هر که این عمل را به جا آورد حق تعالی بفرستد به سوی او ده ملائکه که دفع کنند از او دشمنان او را از جن و انس و بفرستد سی فرشته نزد مَوْت او که او را ایمن کنند از آتش

پنجم:

روایت شده که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند که چه می فرمائی در حق کسی که حاضر شود نزد قبر حسین علیه السلام در شب نیمه ماه رمضان فرمود:

بِهَ کَسِیْ کِه نِمَاز گِذَارَد نَزْد قَبْرِ آن حَضَرَت در شَب نیمه ماه رَمَضان دِه رَکْعَت بَعْد از نِمَاز عِشاء و اِین نِمَاز غَیر از نَافِلَه شَب باشَد و بَخَوانَد در هَر رَکْعَت بَعْد از حَمْد قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ دِه

مرتبه و پناه ببرد به خداوند تعالی از آتش جهنم حق تعالی او را آزاد از آتش ثبت فرماید و از دنیا نرود تا در خواب به بیند ملائکه ای که بشارت دهند او را به بهشت و ملائکه ای که ایمن گردانند او را از آتش روز نيمه سنه

دوم:

ولادت با سعادت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام واقع شد

و شیخ مفید فرموده که تولد امام محمد تقی علیه السلام در سنه صد و نود و پنج در این روز بوده لکن مشهور در غیر این روز است به هر حال روز بسیار شریفی است و صدقات و مبرات در آن فضیلت بسیار دارد

شب هفدهم:

شب بسیار مبارکی است و در آن شب لشکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله با لشکر کفار قریش ملاقات کردند در بدر و در روزش جنگ بدر واقع شد و حق تعالی لشکر آن حضرت را بر مشرکین ظفر داد و آن اعظم فتوحات اسلام بود لهذا علماء فرموده اند که در آن روز مستحب است صدقه و شکر خدا بسیار نمودن و غسل و عبادت در شبش نیز فضیلت عظیم دارد.

مؤلف گوید که:

روایات بسیار وارد شده که در آن شب بدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب فرمود:

کیست امشب برای ما برود از چاه آب بکشد بیاورد اصحاب سکوت کردند و هیچکدام اقدام بر این کار نکردند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشکی برداشت به طلب آب بیرون رفت و آن شب شبی بود سرد و باد می آمد و ظلمت داشت پس رسید به چاه آب و آن چاهی بود بسیار گود و تاریک و آن حضرت دلوی نیافت تا از چاه

آب کُشد لاجَرَم به چاه پایین رفت و مشک را پر کرد و بیرون آمد رو کرد به آمدن که ناگاه باد سختی برخورد به آن حضرت که آن جناب از سختی آن نشست تا برطرف شد پس برخاست و حرکت فرمود که:

ناگاه باد سختی دیگر مانند آن آمد آن حضرت نشست تا او نیز ردّ شد دیگر باره برخواست برود برود مرتبه سیّم نیز همان نحو بادی رسید و آن حضرت نشست و چون ردّ شد برخاست و خود را به حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله رسانید حضرت پرسید که یا اَبّاالحسن برای چه دیر آمدی عرض کرد که سه مرتبه بادی به من رسید که بسیار سخت بود و مرا لرزه فراگرفت و مکثم به جهت برطرف شدن آن بادهای بود فرمود:

آیا دانستی آنها چه بود یا علیّ عرض کرد نه فرمود:

آن اوّل جبرئیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند و دیگری میکائیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند و پس از آن اسرافیل بود با هزار ملائکه که سلام کرد بر تو و سلام کردند و اینها فرود آمدند به جهت مَدَدِ ما.

فقیر گوید که:

اشاره به همین است قول آن کسی که گفته که از برای امیرالمؤمنین علیه السلام در یک شب سه هزار و سه منقبت بوده

[اعمال مشترکه شب های قدر](#)

شب نوزدهم:

اوّل شب های قدر است و شب قدر همان شبی است که در تمام سال شبی به خوبی و فضیلت آن نمی رسد و عمل در آن بهتر است از عمل در هزار ماه و در آن شب تقدیر امور سال می شود

و ملائکه و روح که اعظم ملائکه است در آن شب به اذن پروردگار به زمین نازل می شوند و به خدمت امام زمان علیه السلام مشرف می شوند و آنچه برای هرکس مقدر شده است بر امام زمان علیه السلام عرض می کنند و اعمال شب های قدر بر دو نوع است یکی آنکه در هر سه شب باید کرد و دیگر آنکه مخصوص است به هر شبی اما اول پس آن چند چیز است

اول غسل است علامه مجلسی فرموده که غسل این شبها را مقارن غروب آفتاب کردن بهتر است که نماز شام را با غسل بکند

دوم:

دو رکعت نماز است در هر رکعت بعد از حمد هفت مرتبه توحید بخواند و بعد از فراغ هفتاد مرتبه **اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ** بگوید

در روایت نبوی **صَلَّى اللَّهَ عَلَيْهِ** و آله است که از جای خود برنخیزد تا حق تعالی او را و پدر و مادرش را بیامرزد «الخبر»

سوم:

قرآن **الْمُنَزَّلَ وَ مَا فِيهِ وَ فِيهِ اسْمُكَ الْاَكْبَرُ وَ اَسْمَاؤُكَ الْحُسْنَى وَ مَا يُخَافُ وَ يُرْجَى اَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ عَتَقَائِكَ مِنَ النَّارِ**

پس هر حاجت که دارد بخواند

چهارم:

آنکه **مُصَحَّف** شریف را بگیرد و بر سر بگذارد و بگوید:

**اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْقُرْآنِ وَ بِحَقِّ مَنْ اَرْسَلْتَهُ بِهِ وَ بِحَقِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مَدَحْتَهُ فِيهِ وَ بِحَقِّكَ عَلَيْهِمْ فَلَا اَحَدًا اَعْرِفُ بِحَقِّكَ مِنْكَ**

پس ده مرتبه بگوید:

**يَا اَللّٰهُ**

و ده مرتبه **يُمَحَمَّدٍ**

و ده مرتبه عَلِي

و ده مرتبه فاطِمَة

و ده مرتبه الْحَسَنِ

و ده مرتبه الْحُسَيْنِ

و ده مرتبه عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

و ده مرتبه مُحَمَّدِ بْنِ عَلِي

و ده مرتبه جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ

و ده مرتبه مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ

و ده مرتبه عَلِيِّ بْنِ مُوسَى

و ده مرتبه مُحَمَّدِ بْنِ عَلِي

و ده مرتبه عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ

و



ده مرتبه بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ

و ده مرتبه بِالْحُجَّهِ پس هر حاجت که داری طلب کن

پنجم:

زیارت کند امام حسین علیه السلام را در خبر است که چون شب قدر می شود منادی از آسمان هفتم ندا می کند از بطنان عرش که حق تعالی آمرزیده هر که را که به زیارت قبر حسین علیه السلام آمده

ششم:

احیا بدارد این شبها را همانا روایت شده هر که احیا کند شب قدر را گناهان او آمرزیده شود هر چند به عدد ستارگان آسمان و سنگینی کوهها و کیل دریاها باشد

هفتم:

صد رکعت نماز کند که فضیلت بسیار دارد و افضل آنست که در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه توحید بخواند

هشتم بخواند:

اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَمْسَيْتُ لَكَ عَبْدًا دَاخِرًا لَا اَمْلِكُ لِنَفْسِي تَفْعًا وَلَا صَرًّا وَلَا اَصْرِفُ عَنْهَا سُوءًا اَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلٰى نَفْسِي وَاَعْتَرِفُ لَكَ بِضَعْفِ قُوَّتِي وَّقِلَّةِ حِيلَتِي فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْجِزْ لِيْ مَا وَعَدْتَنِيْ وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِنَ الْمَغْفِرَةِ فِيْ هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَ اَتِمِّمْ عَلَيَّ مَا اَتَيْتَنِيْ فَاِنِّى عَبْدُكَ الْمِسْكِيْنُ الْمُسْتَكِيْنُ الضَّعِيْفُ الْفَقِيْرُ الْمَهِيْنُ

اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْنِيْ نَاسِيًا لِذِكْرِكَ فِيمَا اَوْلَيْتَنِيْ وَلَا [غَافِلًا] لِاِحْسَانِكَ فِيمَا اَعْطَيْتَنِيْ وَلَا اَيْسًا مِنْ اِجَابَتِكَ وَ اِنْ اَبْطَأْتُ عَنْكَ فِيْ سَرَّاءٍ اَوْ صَرَّاءٍ اَوْ شِدَّةٍ اَوْ رَخَاءٍ اَوْ عَافِيَةٍ اَوْ بَلَاءٍ اَوْ بُؤْسٍ اَوْ نَعْمَاءٍ اِتَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ

و این دعا را کفعمی از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که در این شبها می خوانده در حال قیام و قعود و رکوع و سجود و علامه مجلسی (ره) فرموده که بهترین اعمال در این شبها طلب آمرزش و دعا از برای مطالب دنیا و آخرت خود و پدر و مادر

و خویشان خود و برادران مؤمن زنده و مرده ایشان است و اذکار و صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام آنچه مقدور شود و در بعضی از روایات وارد شده است که دعاء جوشن کبیر را در این سه شب بخوانند

فقیر گوید که:

دعاء جوشن در سابق گذشت

و روایت شده که خدمت حضرت رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِه عرض شد که:

اگر من درک کنم شب قدر را چه از خداوند خود بخواهم؟

فرمود:

عافیت را.

اعمال مخصوصه شب های قدر

اعمال شب نوزدهم

و اما دوّم یعنی اعمال مخصوصه این شبها

پس اعمال شب نوزدهم چند چیز است

اوّل:

صد مرتبه اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّیْ وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ

دوّم:

صد مرتبه

اَللّٰهُمَّ اَلْعَن قَتْلَةَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ

سوّم:

بخواند دعاء یا ذَا الَّذِیْ کَانَ که در قسم چهارم گذشت.

چهارم بخواند:

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضٰى وَ تُقَدِّرُ مِنَ الْاَمْرِ الْمَحْتُوْمِ وَ فِيمَا تَفَرِّقُ مِنَ الْاَمْرِ الْحَكِيْمِ فِى لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ فِى الْقَضَاءِ الَّذِى لَا يُرَدُّ وَ لَا يُبَدَّلُ اَنْ تَكْتُبَنِىْ مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمَبْرُوْرِ حُجَّتْهُمْ الْمَشْكُوْر سَعِيَّتْهُمْ الْمَغْفُوْر دُئُوْبُهُمْ الْمُكَفَّر عَنْهُمْ سَيِّئَاتُهُمْ وَ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضٰى وَ تُقَدِّرُ اَنْ تُطِيْلَ عُمْرِىْ وَ تُوسِّعَ عَلٰى فِى رِزْقِىْ وَ تَفْعَلَ بىْ كَذَا وَ كَذَا وَ بِهْ جَاىْ اَيْنَ كَلِمَهْ حَاجَتْ خُوْد رَا ذَكَرْ كُنْد

اعمال شب بیست و یکم

فضیلتش زیادت از شب نوزدهم است و باید اعمال آن شب را از غسل و احیاء و زیارت و نماز هفت قل هو الله و قرآن بر سر گرفتن و صد رکعت نماز و دعای جوشن کبیر و غیرها در این شب به عمل آورد و در روایات تأکید شده در غسل و احیاء و جدّ و جهد در عبادت در این شب و شب بیست و سیّم و آنکه شب قدر یکی از این دو شب است و در چند روایت است که از معصوم سؤال کردند که معین فرمایید که شب قدر کدامیک از این دو شب است تعیین نکردند بلکه فرمودند:

ما اَیْسَرَ لَیْلَتَیْنِ فِیْمَا تَطْلُبُ یَا اَنَکَ فرمودند:

ما عَلَیْکَ اَنْ تَفْعَلَ خَیْرًا فِى لَیْلَتَیْنِ وَ نَحُوْ ذَٰلِکَ وَ قَالَ شَیْخُنَا الصَّدُوْق فِیْمَا اَمْلٰی عَلٰی الْمَشَایِخِ فِى مَجْلِسٍ وَّاحِدٍ مِنْ مَذَہَبِ الْاِمَامِیَّهِ وَ مَنْ اَحٰیى هَاتَیْنِ اللَّیْلَتَیْنِ بِمُذَاکَرَتِهِ الْعِلْمَ فَهُوَ اَفْضَلُ

اعمال دهه آخر ماه رمضان:

و بالجمله

از این شب شروع کند به دعاهاى شب هاى دهه آخر که از جمله این دعا است که شیخ کلینی در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

می گوئی در دهه آخر ماه رمضان در هر شب:

أَعُوذُ بِجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ أَنْ يَنْقُصَنِي عَنِّي شَهْرُ رَمَضَانَ أَوْ يَطْلُعَ الْقَجْرُ مِنْ لَيْلَتِي هَذِهِ وَ لَكَ قَبْلِي ذَنْبٌ أَوْ تَبِعَهُ تُعَذِّبُنِي عَلَيْهِ

و کفعمی در حاشیه بلد الامین نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام در هر شب از دهه آخر بعد از فرایض و نوافل می خواند:

اَللّٰهُمَّ اِدْعِنَا حَقَّ مَا مَضٰى مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ اغْفِرْ لَنَا تَقْصِيْرَنَا فِيْهِ وَ تَسْلَمَةُ مِنَّا مَقْبُوْلًا وَ لَا تُؤْخِذْنَا بِاِسْرَافِنَا عَلٰى اَنْفُسِنَا وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمَرْحُوْمِيْنَ وَ لَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْمَحْزُوْمِيْنَ وَ فرمود:

هر که بگوید این را پیامرزد حقّ تعالی تقصیری که از او سرزده در ایّام گذشته از ماه رمضان و نگه دارد او را از معاصی در بقیّه ماه.

و از جمله سید بن طاوس در اقبال از ابن ابی عُمَیر از مُرازم نقل کرده که:

حضرت صادق علیه السلام در هر شب از دهه آخر می خواند:

اَللّٰهُمَّ اِتَّكَ قُلْتُ فِيْ كِتَابِكَ الْمُنْتَرَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِى اُنْزِلَ فِيْهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدٰى وَ الْفُرْقَانِ فَعَظُمَتْ حُرْمَةُ شَهْرِ رَمَضَانَ بِمَا اُنْزِلَتْ فِيْهِ مِنَ الْقُرْآنِ وَ حَصَصَتْهُ بِلَيْلِهِ الْقَدْرُ وَ جَعَلْتَهَا خَيْرًا مِنْ اَلْفِ شَهْرِ

اَللّٰهُمَّ وَ هَذِهِ اَيَّامُ شَهْرِ رَمَضَانَ قَدْ اِنْقَضَتْ وَ لِيَالِيْهِ قَدْ تَصَرَّمَتْ وَ قَدْ صِرْتُ يَا اِلٰهِيْ مِنْهُ اِلٰى مَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهٖ مِنِّىْ وَ اَحْصٰى لِعَدَدِهِ مِنْ الْخَلْقِ اَجْمَعِيْنَ فَاسْئَلُكَ بِمَا سَأَلْتُكَ بِهٖ مَلَائِكَتُكَ الْمُقَرَّبُوْنَ وَ اَنْبِيَآؤُكَ الْمُرْسَلُوْنَ وَ عِبَادُكَ الصَّالِحُوْنَ اَنْ تُصَلِّىَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ

وَأَنْ تُفَكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ تُدْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَأَنْ تَتَفَضَّلَ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ  
وَكَرَمِكَ وَ تَقْبَلَ تَقَرُّبِي وَ تَسْتَجِيبَ دُعَائِي وَ تَمُنَّ عَلَيَّ بِالْأَمْنِ يَوْمَ الْخَوْفِ  
مِنْ كُلِّ هَوْلٍ أَعَدَّدْتَهُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَهِي وَ أَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَ بِجَلَالِكَ  
الْعَظِيمِ أَنْ يَتَقَضَى أَيَّامُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَلِيَالِيهِ وَ لَكَ قَبْلِي تَبِعُهُ أَوْ ذَنْبٌ تُؤْ  
اخِذْنِي بِهِ أَوْ خَطِيئَةٌ تُرِيدُ أَنْ تَقْتَصَّهَا مِنِّي لَمْ تَغْفِرْهَا لِي سَيِّدِي سَيِّدِي سَيِّدِي  
أَسْأَلُكَ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ إِذْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ إِنْ كُنْتَ رَضِيتَ عَنِّي فِي هَذَا الشَّهْرِ  
فَارْزُدْ عَنِّي رِضًا وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ رَضِيتَ عَنِّي فَمِنْ الْآنَ قَارِضَ عَنِّي يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ يَا إِلَهًا يَا أَحَدًا يَا صَمَدًا

یا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَكُنْ لَهُ کُفُوءًا أَحَدٌ وَ بسیار بگو:

یا مُلَیِّنَ الْحَدِیدِ لِداوُدَ عَلَیْهِ السَّلَامُ یا کاشِفَ الضُّرِّ وَ الْكُربِ الْعِظامِ عَنْ آیُوبَ  
عَلِیْهِ السَّلَامِ ائِ مُقَرِّجَ هَمْ یَعْقُوبَ عَلَیْهِ السَّلَامِ ائِ مُتَفِئِسَ غَمِ یُوسُفَ عَلَیْهِ  
السَّلَامِ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَمَا أَنْتَ أَهْلُهُ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِیْنَ  
وَ أَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ لَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ

دعای شب بیست و یکم

و از جمله این دعاها است که در کافی مسندا و در مقنعه و مصباح مُرسَلا  
نقل شده که می گوئی در ليله اولی یعنی در شب بیست و یکم:

یا مُوَلِّجَ اللَّیْلِ فِی الْتَهَارِ وَ مُوَلِّجَ التَّهَارِ فِی اللَّیْلِ وَ مُخْرِجَ الْحَیِّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ  
مُخْرِجَ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ یا رازِقَ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ یا إِلَهَ یا رَحْمَنُ یا إِلَهَ  
یا رَحِیمُ یا إِلَهَ یا إِلَهَ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلَیَا وَ الْکِبَرِیَاءُ  
وَ الْآلَاءُ أَسْأَلُكَ أَنْ

تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَ رُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَ أَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ إِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَ تُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ ارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَ شُكْرَكَ وَ الرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَ الْإِنَابَةَ وَ التَّوْفِيقَ لِمَا وَ قَفْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

دعای شب بیست و دوم

يَا سَالِحَ النَّهَارِ مِنَ اللَّيْلِ فَإِذَا تَحَنَّنَ مُظْلِمُونَ وَ مُجِرَى الشَّمْسِ لِمُسْتَقَرِّهَا بِتَقْدِيرِكَ يَا عَزِيزُ يَا عَلِيمُ وَ مُقَدِّرَ الْقَمَرِ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ يَا نُّورَ كُلِّ نُورٍ وَ مُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ وَ وَلِيَّ كُلِّ نِعْمَةٍ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا اللَّهُ يَا قُدُّوسُ يَا أَحَدُ يَا وَاحِدُ يَا قَرُّدُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبَرِيَاءُ وَ الْآلَاءُ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَ رُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَ أَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ إِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَ تُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي

وَ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ ارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَ شُكْرَكَ وَ الرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَ الْإِنَابَةَ وَ التَّوْفِيقَ لِمَا وَ قَفْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

دعای شب بیست و سوم

يَا رَبَّ لَيْلَةٍ الْقَدَرِ وَ جَاعِلَهَا خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ وَ رَبَّ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَالْجِبَالِ وَ الْبَحَارِ وَ الظُّلَمِ وَالْأَنْوَارِ وَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ يَا بَارِيَّ يَا مُصَوِّرُ يَا خِتَانُ يَا مَنَّانُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا اللَّهُ يَا قَيُّوْمُ يَا اللَّهُ يَا بَدِيعُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبَرِيَاءُ وَ الْآلَاءُ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَ رُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَ أَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ إِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَ تُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي

وَ اِتِّنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ  
ارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَ شُكْرَكَ وَ الرِّغْبَةَ إِلَيْكَ وَ الْإِنَابَةَ وَ التَّوْبَةَ وَ التَّوْفِيقَ لِمَا  
وَقَفْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

و روایت کرده محمد بن عیسی به سند خود از صالحین که فرمودند:

مکرّر می کنی در شب بیست و سیّم از ماه رمضان این دعا را در حال  
سجود و قیام و قعود و بر هر حالی که هستی در تمام ماه و هر چه ممکن  
شود و هر زمانی که حاضر شود تو را یعنی یادت آید این دعا در روزگار  
حیات می گوئی بعد از ستایش کردن حقّ تعالی به بزرگواری و فرستادن  
صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله

اَللّٰهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ

و به جای فلان بن فلان بگو:

الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى اَبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ  
سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلاً وَ عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ اَرْضَكَ طَوْعًا وَ  
تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا وَ مِى خَوانی نیز

يا مُدَبِّرَ الْأُمُورِ يا باعِثَ مَنْ فِي الْقُبُورِ يا مُجَرِّئَ الْبُحُورِ يا مُلَيِّنَ الْحَدِيدِ لِداوُدَ  
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افْعَلْ بِي كَذَا وَ كَذَا

و به جای این کلمه حاجات خود را بخواهد

اللَّيْلَةَ اللَّيْلَةَ

و بلند کن دست های خود را به سوی آسمان یعنی در وقت گفتن یا مُدَبِّرَ  
الْأُمُورِ تا آخر و بگو این دعا را در حال رکوع و سجود و ایستاده و نشسته و  
مکرّر کن آنرا و بگو آنرا نیز در شب آخر ماه رَمَضان.

دعای شب بیست و چهارم

يا فَالِقَ الْإِصْبَاحِ وَ جاعِلَ اللَّيْلِ سَكَنًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبَانًا يا

عَزِيزُ يَا عَلِيمُ يَا ذَا الْمَنِّ وَالطَّوْلِ وَالْقُوَّةِ وَالْحَوْلِ وَالْفَضْلِ وَالْإِنْعَامِ وَالْجَلَالِ  
وَالْإِكْرَامِ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا اللَّهُ يَا قَرُّدُ يَا وَثْرُ يَا اللَّهُ يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ يَا حَيُّ  
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكَبَرِيَاءُ وَالْأَلَاءُ أَسْأَلُكَ  
أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي  
السُّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَأَنْ  
تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَانًا يَذْهَبُ بِالشَّكِّ عَنِّي وَرِضًى بِمَا قَسَمْتَ  
لِي وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ  
ارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْبَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا  
وَقَفْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ

دعای شب بیست و پنجم

يَا جَاعِلَ اللَّيْلِ لِبَاسًا وَ النَّهَارَ مَعَاشًا وَالْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا يَا اللَّهُ يَا  
قَاهِرُ يَا اللَّهُ يَا جَبَّارُ يَا اللَّهُ يَا سَمِيعُ يَا اللَّهُ يَا قَرِيبُ يَا اللَّهُ يَا مُجِيبُ يَا اللَّهُ يَا  
اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكَبَرِيَاءُ وَالْأَلَاءُ أَسْأَلُكَ أَنْ  
تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي  
السُّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَأَنْ  
تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَانًا يَذْهَبُ بِالشَّكِّ عَنِّي وَرِضًى بِمَا قَسَمْتَ  
لِي وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ  
ارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ



وَ الْإِنَابَةَ وَ التَّوْبَةَ وَ التَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

دعای شب بیست و ششم

یا جَاعِلَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ اَيَّتَيْنِ

یا مَنْ مَحَا اَيَّهَ اللَّيْلَ وَ جَعَلَ اَيَّهَ النَّهَارَ مُنْصِرَةً لِيَتَّبِعُوا فَصْلًا مِنْهُ وَ رِضْوَانًا یا مُفَصِّلَ كُلِّ شَيْءٍ تَفْصِيلاً یا مَاجِدُ یا وَهَّابُیا اللَّهُ یا جَوَادُ یا اللَّهُ یا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبْرِيَاءُ وَ الْإِلَهَ اسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعَدَاءِ وَ رُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَ أَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ اِيْمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَ تُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَ اِيْمَانًا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ ارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَ شُكْرَكَ وَ الرِّغْبَةَ إِلَيْكَ وَ الْإِنَابَةَ [وَالتَّوْبَةَ] وَ التَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ

دعای شب بیست و هفتم

یا مَادَّ الظِّلِّ وَ لَوْ شِئْتَ لَجَعَلْتَهُ سَاكِنًا وَ جَعَلْتَ الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْتَهُ [إِلَيْكَ] قَبْضًا يَسِيرًا یا ذَا الْجُودِ وَ الطَّوْلِ وَ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْإِلَهَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ یا قُدُّوسُ یا سَلَامُ یا مُؤْمِنُ یا مُهَيِّمُ یا عَزِيزُ یا جَبَّارُ یا مُتَكَبِّرُ یا اللَّهُ یا خَالِقُ یا بَارِئُ یا مُصَوِّرُ یا اللَّهُ یا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبْرِيَاءُ وَ الْإِلَهَ اسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعَدَاءِ وَ رُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَ أَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ اِيْمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ

عَنِّي وَ تُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَ إِنِّي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ  
قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ ارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَ شُكْرَكَ وَ الرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَ  
الْإِنَابَةَ وَ التَّوْبَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَقَفْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ  
عَلَيْهِمْ.

دعای شب بیست و هشتم

يَا خَازِنَ اللَّيْلِ فِي الْهَوَاءِ وَ خَازِنَ الثُّورِ فِي السَّمَاءِ وَ مَانِعَ السَّمَاءِ أَنْ تَقَعَ  
عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَحِ اِسْتَهْمُ اَنْ تَزُولَا يَ اَعْلِيْمُ يَ ا [عَظِيمُ] يَ اَعْفُوْرُ يَ ا  
دَائِمُ يَ اَللَّهُ يَ ا وَارِثُ يَ ا بَاعِثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ يَ اَللَّهُ يَ اَللَّهُ يَ اَللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ  
الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبْرِيَاءُ وَ الْآلَاءُ أَسْأَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ  
آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَ رُوحِي مَعَ  
الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِي مَعْفُورَةً وَ اَنْ تَهَبَ لِي يَقِيْنًا ثُبَاتٍ بِهَا  
يَهِيَ قَلْبِي وَ اِيْمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَ تُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَ إِنِّي فِي  
الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ ارْزُقْنِي فِيهَا  
ذِكْرَكَ وَ شُكْرَكَ وَ الرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَ الْإِنَابَةَ [وَ التَّوْبَةَ] وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَقَفْتَ لَهُ  
مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَیْهِمْ

دعای شب بیست و نهم

يَا مُكَوِّرَ اللَّيْلِ عَلَى النَّهَارِ وَ مُكَوِّرَ النَّهَارِ عَلَى اللَّيْلِ يَ اَعْلِيْمُ يَ اَحْكِيْمُ يَ رَبِّ  
الْأَرْيَابِ وَ بَيْتِ السَّادَاتِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَ ا أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ يَ اَللَّهُ  
يَ اَللَّهُ يَ اَللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبْرِيَاءُ وَ الْآلَاءُ أَسْأَلُكَ  
اَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي  
السُّعْدَاءِ وَ رُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِي مَعْفُورَةً وَ اَنْ  
تَهَبَ لِي يَقِيْنًا ثُبَاتٍ بِهَا يَهِيَ قَلْبِي وَ اِيْمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَ تُرْضِيَنِي بِمَا  
قَسَمْتَ لِي وَ إِنِّي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ

الْحَرِيقِ وَ ارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَ شُكْرَكَ وَ الرِّغْبَةَ إِلَيْكَ وَ الْإِنَابَةَ وَ التَّوْبَةَ وَ التَّوْفِيقَ لِمَا وَقَفْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ

دعای شب سی ام

الْحَمْدُ لِلَّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَ عِزِّ جَلَالِهِ وَ كَمَا هُوَ  
أَهْلُهُ يَا قُدُّوسُ يَا نُورُ يَا نُورَ الْقُدْسِ يَا يُسُوبُخُ يَا مُنْتَهَى التَّسْبِيحِ يَا رَحْمَنُ يَا  
فَاعِلَ الرَّحْمَةِ يَا اَللَّهُ يَا عَلِيمُ يَا كَبِيرُ يَا اَللَّهُ يَا لَطِيفُ يَا جَلِيلُ يَا اَللَّهُ يَا سَمِيعُ  
يَا بَصِيرُ يَا اَللَّهُ يَا اَللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبَرِيَاءُ  
وَ لَا لَاءَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ  
اللَّيْلَةِ فِي السَّعْدَاءِ وَ رُوحِي مَعَ الشَّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِي  
مَغْفُورَةً وَ أَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا ثَبَاطِثُ بِهِ قَلْبِي وَ إِيْمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَ  
تُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا  
عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ ارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَ شُكْرَكَ وَ الرِّغْبَةَ إِلَيْكَ وَ الْإِنَابَةَ وَ  
التَّوْبَةَ وَ التَّوْفِيقَ لِمَا وَقَفْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ

بقیه اعمال شب بیست و یکم

کفعمی از سید بن باقی نقل کرده که:

در شب بیست و یکم می خوانی:

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَقْسِمُ لِي حِلْمًا يَسُدُّ عَنِّي بَابَ الْجَهْلِ وَ  
هُدًى تَمُنُّ بِهِ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ ضَلَالَةٍ وَ غِنًى تَسُدُّ بِهِ عَنِّي بَابَ كُلِّ فَقْرٍ وَ قُوَّةً

تَرُدُّ بِهَا عَنِّي كُلَّ ضَعْفٍ وَ عِرًّا تُكْرِمُنِي بِهِ عَنْ كُلِّ ذُلٍّ وَ رِفْعَةً تَرْفَعُنِي بِهَا عَنْ  
كُلِّ ضَعْفٍ وَ اَمْنًا تَرُدُّ بِهِ عَنِّي كُلَّ خَوْفٍ وَ عَافِيَةً تَسْتُرُنِي بِهَا عَنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَ  
عِلْمًا تَفْتَحُ لِي بِهِ كُلَّ يَقِينٍ وَ يَقِينًا يُذْهِبُ بِهِ عَنِّي كُلَّ شَكٍّ وَ دُعَاءً تَبْسُطُ لِي  
بِهِ الْإِجَابَةَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ

وَفِي هَذِهِ السَّاعَةِ السَّاعَةِ السَّاعَةِ يَا كَرِيمُ وَخَوْفًا تَنْشُرُ لِي بِهِ كُلَّ رَحْمَةٍ وَ عِصْمَةٍ تَحُولُ بِهَا بَيْنِي وَ بَيْنَ الذُّنُوبِ حَتَّى أَفْلِحَ بِهَا عِنْدَ الْمَعْصُومِينَ عِنْدَكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

و روایت شده که در شب بیست و یکم حمّاد بن عثمان بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد حضرت سؤال کرد که غسل کرده ای؟

عرض کرد:

بلی فدایت شوم.

پس حضرت حصیری طلبید و حمّاد را نزدیک خود طلبید و مشغول نماز شد و پیوسته آن حضرت نماز خواند و حمّاد نیز خود را به آن حضرت چسبانیده بود و نماز می خواند تا از نمازهای خویش فارغ شدند پس آن حضرت دعا کرد و حمّاد آمین گفت تا صبح طلوع کرد آن جناب اذان و اقامه گفت و بعض از غلمان خود را طلبید و پیش ایستاد و نماز صبح خواند در رکعت اوّل حمد و قدر و در دویم حمد و توحید خواند و بعد از نماز مشغول به تسبیح و تحمید و تقدیس و ثنای بر خدا و صلوات بر پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله و دعا برای مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات شد پس سر به سجده نهاد و مقدار یک ساعت به جز نفس چیزی از آن جناب شنیده نشد پس از آن این دعا را خواند:

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ ... تا آخر دعا؛ که در اقبالست

و شیخ کلینی روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام در شب بیست و یکم و بیست و سیّم دعا می خواند تا نیمه شب و بعد از آن شروع می نمود به نماز خواندن

و بدان که در هر شب از

شب های این دهه غسل مستحب است

و روایت شده که حضرت رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ در هر شب این دهه غسل می کرد و اعتکاف در این دهه مستحب است و فضیلت بسیار دارد و افضل اوقات اعتکاف است

و روایت شده که مقابل دو حجّ و دو عمره است:

وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا كَانَ رَسْمُ رَسُولِ خِدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ چنان بود که چُونِ الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ اغْتَكَفَ فِي الْمَسْجِدِ وَ ضَرَبَتْ لَهُ قُبَّةٌ مِنْ شَعْرِ وَ شَمَّرَ الْمِزَرَ وَ طَوَى فِرَاشَهُ

دهه آخر ماه رمضان می شد در مسجد معتکف می شد و چادری موئین برایش می زدند

و کمر را محکم [می بست و بستر خویش را جمع می کردند]

و بدان که در این شب در سنه چهلّم واقع شد شهادت مولای می بست و بستر خواب را جمع می کرد ما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و در این شب تجدید می شود احزان آل محمّد علیهم السلام و اشیاع ایشان

و روایت شده که در آن شب مانند شب شهادت امام حسین علیه السلام برداشته نشد سنگی از روی زمین مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود شیخ مفید فرموده که در این شب صلوات بسیار بفرستد و سعی و کوشش کند در نفرین بر ظالمان آل محمد علیهم السلام و لعن بر قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام روز بیست و یکم روز قتل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و مناسب است زیارت آن جناب و کلمات حضرت خضر علیه السلام که به منزله زیارت آن حضرت است در این روز.

بقیه اعمال شب بیست و سوّم

در هَدِیَّه الزَّائِر ذکر شده از دو شب قدر سابق افضل است و از احادیث بسیار مُسْتَفَاد می شود که شب قدر

همین است و این شب جهنی است و در این شب جمیع امور بر وفق حکمت مقدر می گردد و از برای این شب غیر از اعمالی که با دو شب سابق شریکست چند عمل دیگر است

اوّل:

خواندن سوره عنکبوت و روم که حضرت صادق علیه السلام قسم یاد فرموده که خواننده این دو سوره در این شب از اهل بهشت است

دوّم:

خواندن حم دُخان

سوّم:

خواندن سوره قدر هزار مرتبه

چهارم:

آنکه تکرار کند در این شب بلکه در تمام اوقات این دعا را

«اللَّهُمَّ كُنْ لِي وَلِيَّكَ ... الخ»

و ذکر آن در ضمن ادعیه شب های دهه آخر بعد از دعای شب بیست و سوّم گذشت

پنجم:

بخواند:

اللَّهُمَّ اَمُدُّ لِي فِي عُمْرِي وَ اَوْسِعْ لِي فِي رِزْقِي وَ اَصِحِّ لِي جِسْمِي وَ بَلِّغْنِي اَمَلِي وَ اِنْ كُنْتُ مِنَ الْاَشْقِيَاءِ فَاَمْحِنِي مِنَ الْاَشْقِيَاءِ وَ اكْتُبْنِي مِنَ السُّعَدَاءِ فَاتَّكَ فُلْتُ فِي كِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ عَلَيَّ نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ اَم الْكِتَابِ

ششم بخواند:

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضِيْ وَ فِيمَا تُقَدِّرُ مِنَ الْاَمْرِ الْمَحْتُومِ وَ فِيمَا تَفَرِّقُ مِنَ  
الْاَمْرِ الْحَكِيْمِ فِى لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِى لَا يَرُدُّ وَ لَا يَبْدَلُ اَنْ تَكْتُمْنِىْ مِنْ  
حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِى عَامِ هٰذَا الْمَبْرُورِ حَاجُّهُمْ الْمَشْكُوْر سَعِيُّهُمْ الْمَغْفُوْر  
دُئُوْبُهُمْ الْمُكَفَّر عَنْهُمْ سَيِّئَاتُهُمْ وَ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضِى وَ تُقَدِّرُ اَنْ تُطِيْلَ عُمْرِىْ وَ  
تُوسِّعَ لِىْ فِى رِزْقِىْ

هفتم:

بخواند این دعا را که در اقبال است:

يَا بَاطِنًا فِى ظُهُوْرِهِ وَ يَا ظَاهِرًا فِى بُطُوْنِهِ وَ يَا بَاطِنًا لَيْسَ يَخْفَى وَ يَا ظَاهِرًا  
لَيْسَ يُرَى يَا مَوْصُوْفًا لَا يَبْلُغُ بِكَيْفِيَّوْتِهِ مَوْصُوْفٌ وَ لَا حُدُّ مَحْدُوْدٌ وَ يَا غَائِبًا غَيْرَ  
مَفْقُوْدٍ وَ يَا شَاهِدًا غَيْرَ مَشْهُوْدٍ يُطْلَبُ قِيْصَابٌ وَ لَمْ يَخْلُ مِنْهُ السَّمَاوَاتُ

وَالْأَرْضُ وَمَا بَيْنَهُمَا طَرَفَةٌ عَيْنٍ لَا يُدْرِكُ بِكَفٍّ وَلَا يُؤَيِّنُ بِأَيْنٍ وَلَا يَحِثُّ أَنْتَ  
نُورُ النُّورِ وَرَبُّ الْأَرْبَابِ أَحَطَتْ بِجَمِيعِ الْأُمُورِ

سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ

پس دعا می کنی بدانچه خواهی

هشتم:

آنکه غیر از غسل اوّل شب غسلی نیز در آخر شب کند

و بدان که از برای غسل و احیاء این شب و زیارت امام حسین علیه السلام  
و صد رکعت نماز فضیلت بسیار و تأکید شده شیخ در تهذیب روایت کرده  
از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام که فرمود:

در شبی که امید می رود شب قدر باشد صد رکعت نماز کن بخوان در هر  
رکعت قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را ده مرتبه گفتم فدایت شوم اگر قوّت نداشته  
باشم ایستاده به جا آورم فرمود:

نشسته به جا آور گفتم اگر قوّت نداشته باشم نشسته به جا آورم فرمود:

بجا آور به همان حالی که به قفا خفته ای در فراش خود و از دعائم الاسلام  
روایتست که:

حضرت رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ در دهه آخر ماه رمضان رختخواب خود  
را جمع می کرد و کمر خود را محکم می بست برای عبادت و در شب  
ببست و سیّم اهل خود را بیدار می کرد و آنها را که خواب رُبوده بود آب به  
صورتشان می پاشید و حضرت فاطمه صلوات الله علیها نمی گذاشت در  
این شب احدی از اهلش بخوابد و علاج می فرمود:

خواب آنها را به کمی طعام و مهیا می کرد آنها را برای احیاء آن شب از  
روز یعنی امر می فرمود که:

روز را خواب و استراحت کنند که شب خوابشان نبرد و احیا بدارند و می  
فرمود:



محروم کسی است که

از خیر امشب محروم بماند

و روایت شده که حضرت صادق علیه السلام سخت مریض شده بود چون شب بیست و سیم ماه رمضان شد موالی خود را امر فرمود که:

حرکتش دادند به مسجد بردند و آن شب را در مسجد بود تا به صبح علامه مجلسی (ره) فرموده که هر مقدار قرآن که ممکن باشد در این شب بخواند و دعا‌های صحیفه کامله را بخواند خصوصاً دعای مکارم الاخلاق و دعای توبه و روزهای این شبها را نیز باید حرمت داشت و به عبادت و تلاوت و دعا به سر آورد زیرا که در احادیث معتبره وارد شده است که روز قدر در فضیلت مثل شب قدر است. شب بیست و هفتم بالخصوص غسل وارد شده و منقول است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در این شب این دعا را مکرر می خواند. از اول شب تا به آخر شب:

اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْعُرُوْرِ وَ الْاِنَابَةَ اِلَى دَارِ الْخُلُوْدِ وَ الْاِسْتِعْدَادَ  
لِلْمَوْتِ قَبْلَ خُلُوْلِ الْقَوْتِ

اعمال شب آخر ماه

شب بسیار مبارکی است و از برای این شب چند عمل است

اوّل:

غسل

دوّم:

زیارت امام حسین علیه السلام

سوّم:

خواندن سوره انعام و کهف و یس و صد مرتبه اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ

چهارم:

بخواند این دعا را که شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده:

اَللّٰهُمَّ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي اَنْزَلْتَ فِيْهِ الْقُرْآنَ وَ قَدْ تَصَرَّمَ وَ اَعُوْذُ بِوَجْهِكَ  
الْكَرِيْمِ يَا رَبِّ اَنْ يَطْلُعَ الْفَجْرُ مِنْ لَيْلَتِيْ هِذِهِ اَوْ يَتَصَرَّمَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَ لَكَ  
قَبْلِيْ تَبِعُهُ اَوْ دَنْبٌ تُرِيْدُ اَنْ تُعَذِّبَنِيْ بِهٖ يَوْمَ الْقَاكَ

پنجم:

بخواند دعای یا مُدَبِّرِ الْأُمُوْر که در اعمال شب بیست و سوّم گذشت

ششم:

وداع کند ماه رمضان را به دعاهاى وداع که شیخ

## کلینی و صدوق

و شیخ مفید و طوسی و سید بن طاووس رضوان الله علیهم نقل کرده اند و شاید بهترین آنها دعای چهل و پنجم صحیفه کامله باشد و سید بن طاووس روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که هر که در شب آخر ماه رمضان وداع کند آن ماه شریف را و بگوید:

اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنْ صِيَامِيْ لِشَهْرِ رَمَضَانَ وَ اَعُوْذُ بِكَ اَنْ يَطْلُعَ فَجْرٌ هَذِهِ اللَّيْلَةِ اِلَّا وَ قَدْ عَقَرْتُ لِيْ بِيَامِرْزَدِ حَقَّ تَعَالٰى اَوْ رَا پِيَشِ از آنکه صبح کند و روزی فرماید او را توبه و انابه

سید و شیخ صدوق از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده اند که گفت رفتم به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمعه آخر ماه رمضان چون نظر آن حضرت بر من افتاد فرمود که:

ای جابر این آخر جمعه ای است از ماه رمضان پس آن را وداع کن و بگو:

اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنْ صِيَامِنَا اِيَّاهُ فَاِنْ جَعَلْتُهُ فَاَجْعَلْنِيْ مَرْحُومًا وَ لَا تَجْعَلْنِيْ مَحْرُومًا

از روزه مان در ماه رمضان و اگر چنین کرده ای پس مرا مورد رحمت قرار ده و قرارم مده در زمره محرومان پس به درستی که هر که این دعا را در این روز بخواند به یکی از دو خصلت نیکو ظفر می یابد یا به رسیدن به ماه رمضان آینده یا به آمرزش خدا و رحمت بی انتها و سید بن طاووس و کفعمی نقل کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود:

هر که در شب آخر ماه رمضان ده رکعت نماز گذارد بخواند در هر رکعت حمد یک مرتبه و قُلْ هُوَ اللهُ

أَحْذُ ده مرتبه بگویند در رکوع و سجود ده مرتبه سُبْحَانَ اللَّهِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ و بعد از هر دو رکعت تشهد بخواند و سلام دهد و چون از تمام ده رکعت فارغ شد و سلام داد هزار مرتبه استغفار کند [أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ]

و بعد از استغفار سر به سجده گذارد و بگویند در حال سجود:

يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ رَحِيمَهُمَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا إِلَهَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ إِغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ تَقَبَّلْ مِنَّا صَلَوَاتِنَا وَ صِيَامَنَا وَ قِيَامَنَا

قسم به حق آنکه مرا به راستی به نبوت مبعوث فرموده که جبرئیل مرا خبر داد از اسرافیل از پروردگار خود تبارک و تعالی که سر از سجده بر نداشته باشد که بیمارزد خدا او را و قبول فرماید از او ماه رمضان را و بگذرد از گناهان او «الخبر» و این نماز در شب عید فطر نیز روایت شده ولیکن در آن روایتست که:

تسبیح اربع را در رکوع و سجود عوض تسبیح رکوع و سجود بخواند و به جای إِغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا تا به آخر دارد

إِغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَ تَقَبَّلْ صَوْمِي وَ صَلَوَتِي وَ قِيَامِي

روز سی ام

سید برای روز آخر دعائی نقل کرده که:

اولش این است

اَللّٰهُمَّ اِنِّكَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ و چون در این روز غالب مردم قرآن ختم می کنند سزاوار است که بعد از ختم بخوانند دعای چهل و دوم صحیفه کامله را و اگر خواسته باشند این دعای مختصر را بخوانند که شیخ از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده:

اَللّٰهُمَّ اشْرِخْ بِالْقُرْآنِ صَدْرِيْ وَ اسْتَغْمِلْ بِالْقُرْآنِ بَدَنِيْ وَ تَوَزَّ بِالْقُرْآنِ بَصْرِيْ

وَ أَطْلِقْ بِالْقُرَانِ لِسَانِي وَ أَعِنِّي عَلَيْهِ مَا أَبْقَيْتَنِي قَائِتُهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ

و نیز بخواند این دعا را که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روایت شده:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ اِخْبَاتَ الْمُخِیَّتِیْنَ وَ اِخْلَاصَ الْمُؤَقِنِیْنَ وَ مُرَاقَقَةَ الْاَبْرَارِ وَ اسْتِحْقَاقَ حَقَائِقِ الْاَیْمَانِ وَ الْعَنِیْمَةَ مِنْ كُلِّ بَرٍّ وَ السَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ اِثْمٍ وَ وُجُوبَ رَحْمَتِكَ وَ غَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ وَ الْقَوْرَ بِالْجَنَّةِ وَ التَّجَاهَ مِنَ النَّارِ

نمازهای شب های ماه رمضان «خاتمه»

در بیان نمازهای شبها و دعاهاى روزها که مشهور است و علامه مجلسی (ره) در زادالمعاد در فصل آخر اعمال ماه رمضان ذکر فرموده و احقر در اینجا اکتفا می کنم به آنچه که آن بزرگوار نگاشته فرموده نماز شب اول چهار رکعت در هر رکعت بعد از حمد پانزده مرتبه توحید

دوم:

چهار رکعت در هر رکعت بعد از حمد بیست مرتبه اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ

سوم:

ده رکعت در هر رکعت حمد و پنجاه مرتبه توحید

چهارم:

هشت رکعت در هر رکعت حمد و بیست مرتبه اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ

پنجم:

دو رکعت در هر رکعت حمد و پنجاه مرتبه توحید و بعد از سلام صد مرتبه

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ

ششم:

چهار رکعت در هر رکعت حمد و سوره تَبَارَكَ الَّذِیْ بِيَدِهِ الْمُلْكُ

هفتم:

چهار رکعت در هر رکعت حمد و سیزده مرتبه **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ**

هشتم:

دو رکعت در هر رکعت حمد و ده مرتبه توحید و بعد از سلام هزار مرتبه

**سُبْحَانَ اللَّهِ**

نهم:

شش رکعت میان نماز شام و خفتن در هر رکعت حمد و هفت مرتبه آیه  
الکرسی و بعد از اتمام پنجاه مرتبه

**اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ**

دهم:

بیست رکعت در هر رکعت حمد و سی مرتبه توحید

یازدهم:

دو رکعت در هر رکعت حمد و بیست مرتبه **إِنَّا**

أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ

دوازدهم:

هشت رکعت در هر رکعت حمد و سی مرتبه اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ

سیزدهم:

چهار رکعت در هر رکعت حمد و بیست و پنج مرتبه توحید

چهاردهم:

شش رکعت در هر رکعت حمد و سی مرتبه اِذَا زُلْزِلَتْ

پانزدهم:

چهار رکعت در دو رکعت اول بعد از حمد صد مرتبه توحید و در دو رکعت دیگر پنجاه مرتبه توحید

شانزدهم:

دوازده رکعت در هر رکعت حمد و دوازده مرتبه اَلْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ

هفدهم:

دو رکعت در رکعت اول حمد و هر سوره که خواهد و در رکعت دوم حمد و صد مرتبه توحید و بعد از سلام صد مرتبه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

هیجدهم:

چهار رکعت در هر رکعت حمد و بیست و پنج مرتبه اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ

نوزدهم:

پنجاه رکعت با حمد و پنجاه مرتبه اِذَا زُلْزِلَتْ و گویا مراد آن باشد که در هر رکعت یک مرتبه بخواند زیرا که مشکل است در یک شب دو هزار و پانصد مرتبه اِذَا زُلْزِلَتْ خواندن بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و



سوم و بیست و چهارم در هر یک هشت رکعت به هر سوره که میسر شود  
بیست و پنجم هشت رکعت در هر رکعت حمد و ده مرتبه توحید بیست و  
ششم هشت رکعت در هر رکعت حمد و صد مرتبه توحید بیست و هفتم  
چهار رکعت در هر رکعت حمد و تَبَارَكَ الَّذِي يَدِيهِ الْمُلْكُ و اگر نتواند بیست  
و پنج مرتبه توحید بیست و هشتم شش رکعت در هر رکعت حمد و صد  
مرتبه آیه الکرسی و صد مرتبه توحید و صد مرتبه کَوْتَر و بعد از نماز صد  
مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد فقیر گوید نماز شب بیست و

هشتم موافق آنچه من یافتم بدین کیفیت است شش رکعت نماز کند به فاتحه الكتاب و ده مرتبه آیه الکرسی و ده مرتبه کوثر و ده مرتبه قل هو الله احد و صد مرتبه صلوات بفرستد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بیست و نهم دو رکعت در هر رکعت حمد و بیست مرتبه توحید سی ام دوازده رکعت در هر رکعت حمد و بیست مرتبه توحید و بعد از فارغ شدن صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد و این نمازها چنانچه مذکور شد هر دو رکعت به یک سلام است

دعاهای روزه‌های ماه رمضان

دعای روز اول

اللهم اجعل صیامی فیهِ صیام الصائمین و قیامی فیهِ قیام القائمین و تبهّنی فیهِ عن تومّه الغافلین و هبّ لی جرمی فیهِ یا اله العالمین و اعف عنی یا عافیا عن المجرمین.

خدایا!

قرار بده روزه مرا در آن روزه داران واقعی و قیام و عبادتم در آن قیام شب زنده داران و بیدارم نما در آن از خواب بی خبران و ببخش به من جنایتم را در این روز ای معبود جهانیان و در گذر از من ای بخشنده جنایات کاران.

دعای روز دوم

اللهم قرّبنی فیهِ الی مَرْضاتک و جَنّبنی فیهِ من سَخَطک و نَقَماتک و وُقّنی فیهِ لقراءه آیاتک برحمتک یا ارحم الراحمین.

خدایا!

نزدیک کن مرا در این ماه به سوی خشنودیت و بر کنارم دار در آن از خشم و انتقامت و توفیق ده مرا در آن برای خواندن آیات قرآن به رحمت خودت ای مهربانترین مهربانان.

دعای روز سوم

اللهم ارزقنی فیهِ الذّهَن و التّبیّة و باعِدنی فیهِ من السّفاهه و التّمویّه و اجعل لی نصیباً مِنْ کُلّ خَیْر تُنزلُ فیهِ بِجودک یا اَجودَ الأجودین

خدایا!

روزی کن مرا در آن روز هوش و خودآگاهی را و دور بدار در آن روز از نادانی و گمراهی و قرار بده مرا بهره و فایده از هر چیزی که فرود آوردی در آن به بخشش خودت ای بخشنده ترین بخشنندگان.

دعای روز چهارم

اللَّهُمَّ قَوِّنِي فِيهِ عَلَى إِقَامَةِ أَمْرِكَ وَادْفِنِي فِيهِ خِلَاوَةَ ذِكْرِكَ وَأَوْزِعْنِي فِيهِ لَادَاءِ شُكْرِكَ يَكْرَمِكَ وَأَحْفَظْنِي فِيهِ بِحِفْظِكَ وَسِرِّكَ يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ

خدایا!

نیرومندم نما در آن روز به پا داشتن دستور فرمانت و بچشان در آن شیرینی یادت را و مهیا کن مرا در آن روز رای انجام سپاسگزاریت به کرم خودت نگهدار مرا در این روز به نگاه داریت و پرده پوشی خودت ای بیناترین بینایان.

دعای روز پنجم

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِيهِ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ وَاجْعَلْنِي فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ الْقَانِتِينَ وَاجْعَلْنِي فِيهِ مِنْ أَوْلِيَاكَ الْمُقَرَّبِينَ بِرَأْفَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

خدایا!

قرار بده در این روز از آمرزش جویان و قرار بده مرا در این روز از زندگان شایسته و فرمانبرداریت و قرار بده مرا در این روز از دوستان نزديكت به مهربانی خودت ای مهربان ترین مهربانان.

دعای روز ششم

اللَّهُمَّ لَا تَخْذِلْنِي فِيهِ لِتَعَرُّضِ مَعْصِيَتِكَ وَلَا تَضْرِبْنِي بِسَيَاطِ تَقْصِيَّتِكَ وَرَحْزَخْنِي فِيهِ مِنْ مَوْجِبَاتِ سَخَطِكَ بِمَنْكَ وَأَيَادِكَ يَا مُنْتَهَى رَغْبَةِ الرَّاعِبِينَ

خدایا!

وا مگذار مرا در این روز در پی نافرمانیت روم و مزین مرا با تازیانه کیفر و دور و برکنارم بدار از موجبات خشمیت به حق احسان و نعمت های بی

شمار تو ای حد نهایی علاقه و اشتیاق مشتاقان.

دعای روز هفتم

اللهم اعنني على صيامي و قيامي و جنبني فيه من هفواتي و آثامي و  
ارزقني فيه ذكرَكَ يدو امي بتوفيقكَ يا هادي المصلين

خدایا!

یاری کن مرا در این روز بر روزه گرفتن و عبادت و بر کنارم دار در آن از  
بیهودگی و گناهان و روزیم کن در آن یادت را برای همیشه به توفیق خودت  
ای راهنمای گمراهان.

دعای روز هشتم

اللهم ارزقني فيه رَحْمَةَ الْإِيتَامِ و إِطْعَامِ الطَّعَامِ و إِفْشَاءِ السَّلَامِ و ضُحْبَهُ  
الْكَرَامِ بِطَوْلِكَ يَا مُلْجَأَ الْآمِلِينَ.

خدایا!

روزیم کن در آن ترحم بر یتیمان و طعام نمودن بر مردمان و افشاء سلام و  
مصاحبت کریمان به فضل خودت ای پناه آرزومندان.

دعای روز نهم

اللهم اجْعَلْ لِي فِيهِ نَصِيباً مِنْ رَحْمَتِكَ الْوَاسِعَةِ و اهْدِنِي فِيهِ لِبِرَاهِينِكَ  
السَّاطِعَةِ و خُذْ بِنَاصِيَتِي إِلَى مَرْضَاتِكَ الْجَامِعَةِ بِمَحَبَّتِكَ يَا أَمَلَ الْمُشْتَاقِينَ.

خدایا!

قرار بده برایم در آن بهره ای از رحمت فراوانت و راهنمائیم کن در آن به  
برهان و راه های درخشانت و بگیر عنانم به سوی رضایت همه جانبه ات به  
دوستی خود ای آرزوی مشتاقان.

دعای روز دهم

اللهم اجْعَلْنِي فِيهِ مِنَ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ و اجْعَلْنِي فِيهِ مِنَ الْفَائِزِينَ لَدَيْكَ و  
اجْعَلْنِي فِيهِ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ إِلَيْكَ بِإِحْسَانِكَ يَا غَايَةَ الطَّالِبِينَ.

خدایا!

قرار بده مرا در این روز از متوکلان بدرگاهت و مقرر کن در آن از کامروایان حضرتت و مقرر فرما در آن از مقربان درگاهت به احسانت ای نهایت همت جویندگان.

دعای روز یازدهم

اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيَّ فِيهِ الْإِحْسَانَ وَكَرِّهْ إِلَيَّ فِيهِ الْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ وَحَرِّمْ عَلَيَّ فِيهِ السَّخَطَ وَالْبَيْرَانَ يَعْوُنِكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ.

خدایا!

دوست گردان بمن در این روز نیکی را و ناپسند بدار در این روز فسق و نافرمانی را و حرام کن بر من در آن خشم و سوزندگی را به یاریت ای دادرس داد خواهان.

دعای روز دوازدهم

اللَّهُمَّ رَبِّي فِيهِ بِالسِّرِّ وَالْعَفَافِ وَاسْتُرْنِي فِيهِ بِلِبَاسِ الْقُنُوعِ وَالْكَفَافِ وَاحْمِلْنِي فِيهِ عَلَى الْعَدْلِ وَالْإِنصَافِ وَامْنِي فِيهِ مِنْ كُلِّ مَا أَخَافُ بِعِصْمَتِكَ يَا عِصْمَةَ الْخَائِفِينَ.

خدایا!

زینت ده مرا در آن با پوشش و پاکدامنی و بپوشانم در آن جامه قناعت و خودداری و وادارم نما در آن بر عدل و انصاف و آسوده ام دار در آن از هر چیز که میترسم به نگاهداری خودت ای نگهدار ترسناکان.

دعای روز سیزدهم

اللَّهُمَّ طَهِّرْنِي فِيهِ مِنَ الدَّنَسِ وَالْأَقْدَارِ وَصَبِّرْنِي فِيهِ عَلَى كَائِنَاتِ الْأَقْدَارِ وَوَقِّفْنِي فِيهِ لِلتَّقَى وَصُحْبَةِ الْأَبْرَارِ يَعْوُنِكَ يَا قُرَّةَ عَيْنِ الْمَسَاكِينِ

خدایا!

پاکیزه ام کن در این روز از چرک و کثافت و شکیبائییم ده در آن به آنچه مقدر است شدنی ها و توفیقم ده در آن برای تقوی وهم نشینی با نیکان به

یاریت ای روشنی چشم مستمندان.

دعای روز چهاردهم

اللهم لا تُؤَاخِذْنِي فِيهِ بِالْعَثَرَاتِ وَقِلْنِي فِيهِ مِنَ الْخَطَايَا وَالْهَفَوَاتِ وَلَا تَجْعَلْنِي فِيهِ غَرَضًا لِلْبَلَايَا وَالْآفَاتِ بِعِزَّتِكَ يَا عَزَّ الْمُسْلِمِينَ.

خدایا!

مؤاخذه نکن مرا در این روز به لغزشها و درگذر از من در آن از خطاها و بیهودگیها و قرار مده مرا در آن نشانه تیر بلاها و آفات ای عزت دهنده مسلمانان.

دعای روز پانزدهم

اللهم ارْزُقْنِي فِيهِ طَاعَةَ الْخَاشِعِينَ وَاشْرَحْ فِيهِ صَدْرِي بِإِنَابَةِ الْمُحِبِّينَ بِأَمَانِكَ يَا أَمَانَ الْخَائِفِينَ.

خدایا!

روزی کن مرا در آن فرمانبرداری فروتنان و بگشا سینه ام در آن به بازگشت دلدادگان به امان دادنت ای امان ترسناکان.

دعای روز شانزدهم

اللهم وَ قُقْنِي فِيهِ لِمَوَاقِقِهِ الْأَبْرَارِ وَ جَنِّبْنِي فِيهِ مُرَاقِقَهُ الْأَشْرَارِ وَ أُوْنِي فِيهِ بِرَحْمَتِكَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ بِالْهَيْتِكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ.

خدایا!

توفیقم ده در آن به سازش کردن نیکان و دورم دار در آن از رفاقت بدان و جایم ده در آن با مهرت به سوی خانه آرامش به خدایی خودت ای معبود جهانیان.

دعای روز هفدهم

اللهم اهْدِنِي فِيهِ لِصَالِحِ الْأَعْمَالِ وَ اقْضِ لِي فِيهِ الْحَوَائِجَ وَ الْآمَالَ

یا مَنْ لَا یَحْتَاجُ إِلَى التَّفْسِیرِ وَ السَّوَالِ یا عَالِماً بما فی صُدُورِ الْعَالَمِینَ صَلَّ  
عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ.

خدایا !

راهنمائیم کن در آن به کارهای شایسته و اعمال نیک و برآور برایم حاجتها  
و آرزوهایم ای که نیازی به سویت تفسیر و سؤال ندارد ای دانای به آنچه  
در سینه های جهانیان است درود فرست بر محمد و آل او پاکیزگان.

دعای روز هجدهم

اللَّهُمَّ تَبَهَّنِي فِيهِ لِبَرَكَاتِ أَسْحَارِهِ وَ نَوَّزْ فِيهِ قَلْبِي بِضِيَاءِ أَنْوَارِهِ وَ خُذْ بِكُلِّ  
أَعْضَائِي إِلَى اتِّبَاعِ أَثَارِهِ يَنْوِرْكَ يَا مُتَوَرِّقُ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ.

خدایا !

آگاهم نما در آن برای برکات سحرهایش و روشن کن در آن دلم را به پرتو  
انوارش و بکار به همه اعضايم به پیروی آثارش به نور خودت ای روشنی  
بخش دل های حق شناسان.

دعای روز نوزدهم

اللَّهُمَّ وَقِّرْ فِيهِ حَظِّي مِنْ بَرَكَاتِهِ وَ سَهِّلْ سَبِيلِي إِلَى خَيْرَاتِهِ وَ لَا تَحْرِمْني  
قَبُولَ حَسَنَاتِهِ يَا هَادِيًا إِلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ.

خدایا !

زیاد بگردان در آن بهره مرا از برکاتش و آسان کن راه مرا به سوی  
خیرهایش و محروم نکن ما را از پذیرفتن نیکیهایش ای راهنمای به سوی  
حق آشکار.

دعای روز بیستم

اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي فِيهِ أَبْوَابَ الْجَنَانِ وَ اعْلِقْ عَنِّي فِيهِ أَبْوَابَ التَّيْرَانِ وَ وَقِّفْنِي  
فِيهِ لِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ يَا مُتَزَلِّ السَّكِينَةِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ.

خدایا !

بگشا برایم در آن درهای بهشت و ببند برایم درهای آتش دوزخ را و توفیقم ده در آن برای تلاوت قرآن ای نازل کننده آرامش در دل های مؤمنان.

دعای روز بیست و یکم

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِيهِ إِلَى مَرْضَاتِكَ دَلِيلًا وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ عَلَيَّ سَبِيلًا وَاجْعَلِ الْجَنَّةَ لِي مَنْزِلًا وَمَقِيلًا يَا قَاضِيَ حَوَائِجِ الطَّالِبِينَ.

خدایا!

قرار بده برایم در آن به سوی خوشنودی هایت راهنمایی و قرار مده شیطان را در آن بر من راهی و قرار بده بهشت را برایم منزل و آسایشگاه ای برآورنده حاجت های جویندگان.

دعای روز بیست و دوم

اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي فِيهِ أَبْوَابَ فَضْلِكَ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ فِيهِ بَرَكَاتِكَ وَوَفِّقْنِي فِيهِ لِمَوْجِبَاتِ مَرْضَاتِكَ وَاسْكِنْنِي فِيهِ بُحْبُوحَاتِ جَنَّاتِكَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ.

خدایا!

بگشا به رویم در این ماه درهای فضلت و فرود آر برایم در آن برکات را و توفیقم ده در آن برای موجبات خوشنودیت و مسکنم ده در آن وسط های بهشت ای اجابت کننده خواسته ها و دعا های بیچارگان.

دعای روز بیست و سوم

اللَّهُمَّ اغْسِلْنِي فِيهِ مِنَ الدُّنُوبِ وَطَهِّرْنِي فِيهِ مِنَ الْغُيُوبِ وَامْتَحِنْ قَلْبِي فِيهِ بِتَقْوَى الْقُلُوبِ يَا مُقِيلَ عَثَرَاتِ الْمُذْنِبِينَ.

خدایا!

بشوی مرا در این ماه از گناه و پاکم نما در آن از عیب ها و آزمایش کن دلم را در آن به پرهیزکاری دلها ای چشم پوش لغزش های گناهکاران.

دعای روز بیست و چهارم



اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فِيهِ مَا يُرْضِيكَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِمَّا يُؤْذِيكَ وَ أَسْأَلُكَ التَّوْفِيقَ فِيهِ  
لَأَنْ أَطِيعَكَ وَ لَا أَغْصِيكَ يَا جَوَادَ السَّائِلِينَ.

خدایا !

من از تو می خواهم در آن آنچه تو را خوشنود کند و پناه می برم به تو از  
آنچه تو را بیازارد و از تو خواهم توفیق در آن برای اینکه فرمانت برم و  
نافرمانی تو ننمایم ای بخشنده سائلان.

دعای روز بیست و پنجم

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِيهِ مُحِبًّا لِأَوْلِيَائِكَ وَ مُعَادِيًّا لِأَعْدَائِكَ مُسْتَتًّا بِسُتَّةِ خَاتَمِ أَنْبِيَائِكَ يَا  
عَاصِمَ قُلُوبِ النَّبِيِّينَ.

خدایا !

قرار بده در این روز دوست دوستانت و دشمن دشمنانت و پیرو راه و  
روش خاتم پیغمبرانت ای نگهدار دل های پیامبران.

دعای روز بیست و ششم

اللَّهُمَّ اجْعَلْ سَعْيِي فِيهِ مَشْكُورًا وَ دَنْبِي فِيهِ مَغْفُورًا وَ عَمَلِي فِيهِ مَقْبُولًا وَ  
عَيْبِي فِيهِ مَسْتُورًا يَا أَسْمَعَ السَّمَاعِينَ.

خدایا !

قرار بده کوشش مرا در این ماه قدردانی شده و گناه مرا در این ماه  
آمرزیده و کردارم را در آن مورد قبول و عیب مرا در آن پوشیده ای  
شنواترین شنوایان.

دعای روز بیست و هفتم

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ فَضْلَ لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ صَيِّرْ أُمُورِي فِيهِ مِنَ الْعُسْرِ إِلَى الْيُسْرِ  
وَ اقْبَلْ مَعَاذِيرِي وَ حُطِّ عَنِّي الذَّنْبَ وَ الْوِزْرَ يَا رُؤُوفًا بِعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ.

خدایا !

روزی کن مرا در آن فضیلت شب قدر را و بگردان در آن کارهای مرا از  
سختی به آسانی و بپذیر عذرهایم و بریز از من گناه و بار گران را ای

مهربان به بندگان شایسته خویش.

دعای روز بیست و هشتم

اللَّهُمَّ وَقِّرْ حَظِّي فِيهِ مِنَ التَّوْفِيلِ وَ اكْرِمْني فِيهِ بِإِحْضَارِ الْمَسَائِلِ وَ قَرِّبِ فِيهِ  
وَسِيلَتِي إِلَيْكَ مِنْ بَيْنِ الْوَسَائِلِ  
يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ الْحَاجُّ الْمُلْحِن.

خدایا!

زیاد کن بهره مرا در آن از اقدام به مستحبات و گرامی دار در آن به حاضر  
کردن و یا داشتن مسائل و نزدیک گردان در آن وسیله ام به سویت از میان  
وسيله ها ای آنکه سرگرمش نکند اصرار و سماجت اصرار کنندگان.

دعای روز بیست و نهم

اللَّهُمَّ عَشِّنِي بِالرَّحْمَةِ وَ ارْزُقْنِي فِيهِ التَّوْفِيقَ وَ الْعِصْمَةَ وَ طَهِّرْ قَلْبِي مِنْ  
غَيَابِ الثُّمَمَةِ يَا رَحِيمًا بِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ.

خدایا!

پیوشان در آن با مهر و رحمت و روزی کن مرا در آن توفیق و خودداری و  
پاک کن دلم را از تیرگیها و گرفتگی های تهمت ای مهربان به بندگان با  
ایمان خود.

دعای روز سی ام

اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِيَامِي فِيهِ بِالشُّكْرِ وَ الْقَبُولِ عَلَى مَا تَرْضَاهُ وَ يَرْضَاهُ الرَّسُولُ  
مُحْكَمَةً فُرُوعُهُ بِالْأُصُولِ بِحَقِّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

خدایا!

قرار بده روزه مرا در این ماه مورد قدردانی و قبول بر طبق خوشنودی تو  
و پسند رسول تو باشد و استوار باشد فرعش بر اصل به حق آقای ما  
محمد و خاندان پاکش و ستایش خاص پروردگار جهانیان است.

### روزه

روزه آن است که انسان برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از چیزهایی که روزه را باطل می کند و شرح آنها بعدا گفته می شود، خودداری نماید.

### نیت

1550 لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذراند یا مثلا بگوید فردا را روزه می گیرم بلکه همین قدر که برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد، کافی است و برای آن که یقین کند تمام این مدت را روزه بوده، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب از انجام کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید.

1551 انسان می تواند در هر شب از ماه رمضان برا روزه فردای آن نیت کند بهتر است که شب اول ماه نیت روزه همه ماه را بنماید.

1552 از اول شب ماه رمضان تا اذان صبح، هر وقت نیت روزه فردا را بکند اشکال ندارد.

1553 وقت نیت روزه مستحبی از اول شب است تا موقعی که به اندازه نیت کردن به مغرب وقت مانده باشد، که اگر تا این وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و نیت روزه مستحبی کند، روزه او صحیح است.

1554 کسی که پیش از اذان صبح بدون نیت روزه خوابیده است، اگر پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند، روزه او صحیح است چه روزه او واجب باشد چه مستحب، و اگر بعد از ظهر بیدار شود، نمی تواند نیت روزه واجب نماید.

1555 اگر بخواهد غیر روزه رمضان، روزه دیگری بگیرد باید آن را معین نماید، مثلا نیت کند که روزه قضا

یا روزه نذر می گیرم، ولی در ماه رمضان لازم نیست نیت کند که روزه ماه رمضان می گیرم، بلکه اگر نداند ماه رمضان است، یا فراموش نماید و روزه دیگری را نیت کند، روزه ماه رمضان حساب می شود.

1556 اگر بداند ماه رمضان است و عمدا نیت روزه غیر رمضان کند، نه روزه رمضان حساب می شود و نه روزه‌ای که قصد کرده است.

1557 اگر مثلاً به نیت روز اول ماه روزه بگیرد، بعد بفهمد دوم یا سوم بوده، روزه او صحیح است.

1558 اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بیهوش شود و در بین روز به هوش آید، بنا بر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام نماید و اگر تمام نکرد، قضای آن را به جا آورد.

1559 اگر پیش از اذان صبح نیت کند و مست شود و در بین روز بهوش آید، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را تمام کند و قضای آن را هم به جا آورد.

1560 اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود، روزه اش صحیح است.

1561 اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، باید نیت کند و روزه او صحیح است و اگر کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد، یا بعد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است، روزه او باطل می باشد ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد و بعد از رمضان هم روزه آن روز را قضا نماید.

1562 اگر بچه پیش از

اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، باید روزه بگیرد، و اگر بعد از اذان بالغ شود، روزه آن روز بر او واجب نیست.

1563 کسی که برای به جا آوردن روزه میتی اجیر شده اگر روزه مستحبی بگیرد اشکال ندارد، ولی کسی که روزه قضا یا روزه واجب دیگری دارد، نمی تواند روزه مستحبی بگیرد. و چنانچه فراموش کند و روزه مستحب بگیرد، در صورتی که پیش از ظهر یادش بیاید، روزه مستحبی او به هم می خورد و می تواند نیت خود را به روزه واجب برگرداند. و اگر بعد از ظهر ملتفت شود، روزه او باطل است، و اگر بعد از مغرب یادش بیاید، روزه اش صحیح است، اگر چه بیاشکال نیست.

1564 اگر غیر از روزه ماه رمضان، روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد، مثلاً نذر کرده باشد که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه عمداً تا اذان صبح نیت نکند، روزه اش باطل است، و اگر نداند که روزه آن روز بر او واجب است، یا فراموش کند و پیش از ظهر یادش بیاید، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، روزه او صحیح و گرنه باطل می باشد.

1565 اگر برای روزه واجب غیر معینی مثل روزه کفاره، عمداً تا نزدیک ظهر نیت نکند، اشکال ندارد. بلکه اگر پیش از نیت تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد، یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، و پیش از ظهر نیت کند، روزه او صحیح است.

1566 اگر در ماه رمضان پیش از ظهر کافر مسلمان شود و از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را

باطل می کند انجام نداده باشد، نمی تواند روزه بگیرد و قضا هم ندارد.

1567 اگر مریض پیش از ظهر ماه رمضان خوب شود و از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، باید نیت روزه کند و آن روز را روزه بگیرد، و چنانچه بعد از ظهر خوب شود، روزه آن روز بر او واجب نیست.

1568 روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان واجب نیست روزه بگیرد، و اگر بخواهد روزه بگیرد می تواند نیت روزه رمضان کند، ولی اگر نیت روزه قضا و مانند آن بنماید و چنانچه بعد معلوم شود رمضان بوده، از رمضان حساب می شود.

1569 اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان، به نیت روزه قضا یا روزه مستحبی و مانند آن روزه بگیرد، و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است باید نیت روزه رمضان کند.

1570 اگر در روزه واجب معینی مثل روزه رمضان از نیت روزه گرفتن برگردد، روزه اش باطل است، ولی چنانچه نیت کند که چیزی را که روزه را باطل می کند به جا آورد در صورتی که آن را انجام ندهد، روزه اش باطل نمی شود.

1571 در روزه مستحب و روزه واجبی که وقت آن معین نیست مثل روزه کفاره، اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، یا مردد شود که به جا آورد یا نه، چنانچه به جا نیاورد و پیش از ظهر دوباره نیت روزه کند، روزه او صحیح است.

چیزهایی که روزه را باطل می کند

نه چیز روزه را باطل می کند

اول: خوردن و آشامیدن.

دوم: جماع.

سوم: استمنا، و استمنا آن است که انسان با خود کاری کند که منی از

او بیرون آید.

چهارم: دروغ بستن به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر علیهم السلام.

پنجم: رساندن غبار غلیظ به حلق.

ششم: فرو بردن تمام سر در آب.

هفتم: باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح.

هشتم: اماله کردن با چیزهای روان.

نهم: قی کردن. و احکام اینها در مسایل آینده گفته می شود.

#### 1 - خوردن و آشامیدن

1573 اگر روزه دار عمدا چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل می شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب، چه معمول نباشد مثل خاک و شیره درخت، و چه کم باشد یا زیاد. حتی اگر مسواک را از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو برد، روزه او باطل می شود، مگر آنکه رطوبت مسواک در آب دهان به طوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود.

1574 اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده، باید لقمه را از دهان بیرون آورد. و چنانچه عمدا فرو برد، روزه اش باطل است و به دستوری که بعدا گفته خواهد شد، کفاره هم بر او واجب می شود.

1575 اگر روزه دار سهوا چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه اش باطل نمی شود.

1576 احتیاط واجب آن است که روزه دار از استعمال آمپولی که به جای غذا به کار می رود، خودداری کند. ولی تزریق آمپولی که عضو را بی حس می کند یا به جای دوا استعمال می شود، اشکال ندارد.

1577 اگر روزه دار چیزی را که لای دندان مانده است، عمدا فرو ببرد، روزه اش باطل می شود.

1578 کسی که می خواهد روزه بگیرد، لازم نیست پیش از اذان دندانهایش را خلال کند، ولی اگر بداند غذایی که لای دندان مانده در روز فرو



می رود، چنانچه خلال نکند و چیزی از آن فرو رود روزه اش باطل می شود. بلکه اگر فرو هم نرود، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن روز را بگیرد.

1579 فرو بردن آب دهان، اگر چه به واسطه خیال کردن ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمی کند.

1580 فرو بردن اخلاط سر و سینه، تا به فضای دهان نرسیده، اشکال ندارد. ولی اگر داخل فضای دهان شود، احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرد.

1581 اگر روزه دار به قدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد، می تواند به اندازه‌ای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد، ولی روزه او باطل می شود. و اگر ماه رمضان باشد، باید در بقیه روز از به جا آوردن کاری که روزه را باطل می کند، خودداری نماید.

1582 جویدن غذا برای بچه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند اینها که معمولا به حلق نمی رسد، اگر چه اتفاقا به حلق برسد، روزه را باطل نمی کند. ولی اگر انسان ازاول بداند که به حلق می رسد، چنانچه فرو رود، روزه اش باطل می شود، و باید قضای آن را بگیرد و كفاره هم بر او واجب است.

1583 انسان نمی تواند برای ضعف روزه را بخورد، ولی اگر ضعف او به قدری است که معمولا نمی شود آن را تحمل کرد، خوردن روزه اشکال ندارد.

## 2 - جماع

1584 جماع روزه را باطل می کند، اگر چه به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

1585 اگر کمتر از مقدار ختنهگاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، روزه باطل نمی شود، ولی کسی که آلتش را بریده اند اگر کمتر از ختنه گاه را هم داخل کند،

روزه اش باطل می شود.

1586 اگر شک کند که به اندازه ختنه گاه داخل شده یا نه، روزه او صحیح است. و کسی که آلتش را بریده اند، اگر شک کند که دخول شده یا نه، روزه او صحیح است.

1587 اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید، یا او را به جماع مجبور نمایند، به طوری که از خود اختیاری نداشته باشد، روزه او باطل نمی شود. ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید یا دیگر مجبور نباشد، باید فوراً از حال جماع خارج شود، و اگر خارج نشود، روزه او باطل است.

### 3 - استمنا

1588 اگر روزه دار استمنا کند، یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید، روزه اش باطل می شود.

1589 اگر بی اختیار منی از او بیرون آید، روزه اش باطل نیست. ولی اگر کاری کند که بی اختیار منی از او بیرون آید، روزه اش باطل می شود.

1590 هرگاه روزه دار بداند که اگر در روز بخوابد، محتلم می شود، یعنی در خواب منی از او بیرون می آید، می تواند در روز بخوابد. و چنانچه بخوابد و محتلم هم بشود، روزه اش صحیح است.

1591 اگر روزه دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

1592 روزه داری که محتلم شده، می تواند بول کند و به دستوری که در مساله گفته شد، استبرا نماید. ولی اگر بداند به واسطه بول یا استبرا کردن باقی مانده منی از مجری بیرون می آید، در صورتی که غسل کرده باشد، نمی تواند استبرا کند.

1593 روزه داری که محتلم شده، اگر بداند منی در مجری مانده و در صورتی که پیش از غسل بول نکند بعد از غسل منی از او بیرون

می آید، بنابر احتیاط واجب باید پیش از غسل بول کند.

1594 اگر به قصد بیرون آمدن منی کاری بکند، در صورتی که منی از او بیرون نیاید، روزه اش باطل نمی شود.

1595 اگر روزه دار بدون قصد بیرون آمدن منی با کسی بازی و شوخی کند، در صورتی که عادت نداشته باشد که بعد از بازی و شوخی منی از او خارج شود، اگرچه اتفاقاً منی بیرون آید، روزه او صحیح است. ولی اگر شوخی را ادامه دهد تا آن جا که نزدیک است منی خارج شود، و خودداری نکند تا خارج گردد، روزه اش باطل است.

#### 4 - دروغ بستن به خدا و پیغمبر

1596 اگر روزه دار به گفتن یا به نوشتن یا به اشاره و مانند اینها، به خدا و پیغمبر و جانشینان آن حضرت عمدا نسبت دروغ بدهد، اگر چه فوراً بگوید دروغ گفتم، یا توبه کند، روزه او باطل است. و احتیاط واجب آن است که حضرت زهرا سلام الله علیها و سایر پیغمبران و جانشینان آنان هم در این حکم فرقی ندارند.

1597 اگر بخواهد خبری را که نمیداند راست است یا دروغ نقل کند، بنابر احتیاط واجب باید از کسی که آن خبر را گفته یا از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده، نقل نماید. لیکن اگر خودش هم خبر بدهد، روزه اش باطل نمی شود.

1598 اگر چیزی را به اعتقاد این که راست است از قول خدا یا پیغمبر نقل کند و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه اش باطل نمی شود.

1599 اگر بداند دروغ بستن به خدا و پیغمبر روزه را باطل می کند و چیزی را که میداند دروغ است به آنان نسبت دهد و بعداً بفهمد آن چه را که گفته، راست بوده،

روزه اش صحیح است.

1600 اگر دروغی را که دیگری ساخته عمداً به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر نسبت دهد، روزه اش باطل می شود، ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند، اشکال ندارد.

1601 اگر از روزه دار پرسند که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین مطلبی فرموده اند و او جایی که در جواب باید بگوید نه، عمداً بگوید بلی، یا جایی که باید بگوید بلی، عمداً بگوید نه، روزه اش باطل می شود.

1602 اگر از قول خدا یا پیغمبر حرف راستی را بگوید، بعد بگوید دروغ گفتم، یا در شب دروغی را به آنان نسبت دهد و فردای آن روز که روزه می باشد بگوید آنچه دیشب گفتم راست است، روزه اش باطل می شود.

#### 5 - رساندن غبار غلیظ به حلق

1603 رساندن غبار غلیظ به حلق روزه را باطل می کند، چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است، مثل آرد، یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است.

1604 اگر به واسطه باد غبار غلیظی پیدا شود و انسان با این که متوجه است مواظبت نکند و به حلق برسد، روزه اش باطل می شود.

1605 احتیاط واجب آن است که روزه دار دود سیگار و تنباکو و مانند اینها را هم به حلق نرساند. ولی بخار غلیظ روزه را باطل نمی کند، مگر این که در دهان به صورت آب در آید و فرو دهد.

1606 اگر مواظبت نکند و غبار یا بخار یا دود و مانند اینها داخل حلق شود، چنانچه یقین داشته که به حلق نمی رسد روزه اش صحیح است.

1607 اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند، یا بیاختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد، روزه اش باطل نمی شود،

و چنانچه ممکن است باید آن را بیرون آورد.

#### 6 - فرو بردن سر در آب

1608 اگر روزه دار عمدا تمام سر را در آب فرو برد، اگرچه باقی بدن او از آب بیرون باشد، بنا بر احتیاط واجب باید قضای آن روزه را بگیرد. ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد روزه او باطل نمی شود.

1609 اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد، روزه اش باطل نمی شود.

1610 اگر شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه روزه اش صحیح است.

1611 اگر سر زیر آب برود ولی مقداری از موها بیرون بماند، روزه باطل می شود.

1612 احتیاط واجب آن است که سر را در گلاب فرو نبرد، ولی در آب های مضاف دیگر و در چیزهای دیگر که روان است، اشکال ندارد.

1613 اگر روزه دار بیاختیار در آب بیفتد و تمام سر او را آب بگیرد، یا فراموش کند که روزه است و سر در آب فرو برد، روزه او باطل نمی شود.

1614 اگر عادتاً با افتادن در آب سرش زیر آب می رود، چنانچه با توجه بهاین مطلب خود را در آب بیندازد و سرش زیر آب برود روزه اش باطل می شود.

1615 اگر فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد یا دیگری به زور سر او را در آب فرو برد، چنانچه در زیر آب یادش بیاید که روزه است یا آن کس دست خود را بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد، و چنانچه بیرون نیاورد، روزه اش باطل می شود.

1616 اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل سر را در آب فرو برد، روزه

و غسل او صحیح است.

1617 اگر بداند که روزه است و عمدا برای غسل سر را در آب فرو برد، چنانچه روزه او روزه واجبی باشد که مثل روزه کفاره وقت معینی ندارد، غسل صحیح و روزه باطل می باشد. ولی اگر واجب معین باشد، اگر به فرو بردن سر در آب قصد غسل کند، روزه او باطل است و بنابر احتیاط واجب غسل او هم باطل است، مگر آن که در زیر آب یا در حال خارج شدن از آب نیت غسل کند، که در این صورت غسل او صحیح است. و اما اگر روزه ماه رمضان باشد، هم غسل و هم روزه باطل است، مگر آن که در همان زیر آب توبه نماید و در حال خارج شدن از آب نیت غسل کند، که در این صورت غسل او صحیح است.

1618 اگر برای آنکه کسی را از غرق شدن نجات دهد، سر را در آب فرو برد، اگرچه نجات دادن او واجب باشد، روزه اش باطل است.

7 - باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

1619 اگر جنب عمدا تا اذان صبح غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است عمدا تیمم ننماید، روزه اش باطل است.

1620 اگر در روزه واجبی که مثل روزه ماه رمضان وقت آن معین است، تا اذان صبح غسل نکند و تیمم هم ننماید، روزه اش صحیح است.

1621 کسی که جنب است و می خواهد روزه واجبی بگیرد که مثل روزه رمضان وقت آن معین است، چنانچه عمدا غسل نکند تا وقت تنگ شود، می تواند با تیمم روزه بگیرد و صحیح است.

1622 اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از یک روز یادش بیاید، باید روزه آن

روز را قضا نماید، و اگر بعد از چند روز یادش بیاید، باید روزه هر چند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید. مثلاً اگر نمیداند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند.

1623 کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت ندارد، اگر خود را جنب کند روزه اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می شود، ولی اگر برای تیمم وقت دارد، چنانچه خود را جنب کند، با تیمم روزه او صحیح است، ولی گناهکار است.

1624 اگر گمان کند که به اندازه غسل وقت دارد و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده، چنانچه تیمم کند روزه اش صحیح است.

1625 کسی که در شب ماه رمضان جنب است و میداند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی شود، نباید بخوابد، و چنانچه بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می شود.

1626 هرگاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود، اگر احتمال بدهد که اگر دوباره بخوابد بیدار می شود برای غسل، می تواند بخوابد.

1627 کسی که در شب ماه رمضان جنب است و میداند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند، روزه اش صحیح است.

1628 کسی که در شب ماه رمضان جنب است و میداند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از

بیدار شدن باید غسل کند، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند، روزه اش صحیح است.

1629 کسی که در شب ماه رمضان جنب است و میداند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند، یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود، روزه اش باطل است.

1630 اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و بداند یا احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، باید روزه آن روز را قضا کند، و همچنین است اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم بخوابد، و کفاره بر او واجب نمی شود.

1631 خوابی را که در آن محتلم شده نباید خواب اول حساب کرد، بلکه اگر از آن خواب بیدار شود و دوباره بخوابد، خواب اول حساب می شود.

1632 اگر روزه دار در روز محتلم شود، واجب نیست فوراً غسل کند.

1633 هرگاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده، اگرچه بداند پیش از اذان محتلم شده، روزه او صحیح است.

1634 کسی که می خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، هرگاه تا اذان صبح جنب بماند، اگر چه از روی عمد نباشد، روزه او باطل است.

1635 کسی که می خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، اگرچه بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شده است، چنانچه وقت



روزه تنگ است، مثلاً پنج روز روزه رمضان دارد، و پنج روز هم به رمضان مانده است، بعد از رمضان عوض آن را به جا آورد، و اگر وقت قضای روزه تنگ نیست روزه بگیرد.

1636 اگر در روزه واجبی غیر روزه رمضان و قضای آن، تا اذان صبح جنب بماند، روزه اش صحیح است، چه وقت آن معین باشد و چه نباشد.

1637 اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و عمداً غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است تیمم نکند، روزه اش باطل است.

1638 اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای غسل وقت نداشته باشد، چنانچه بخواهد روزه ماه رمضان یا قضای آن را بگیرد، باید تیمم نماید و روزه اش صحیح است، و اگر بخواهد روزه مستحب یا روزه واجب مثل روزه کفاره و روزه نذری بگیرد، اگرچه بدون تیمم هم روزه اش صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که تیمم کند.

1639 اگر زن نزدیک اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت نداشته باشد، یا بعد از اذان بفهمد که پیش از اذان پاک شده، روزه او صحیح است، ولی اگر در وسعت وقت قضای رمضان را گرفته باشد، صحیح بودن آن اشکال دارد.

1640 اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاک شود، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند، اگر چه نزدیک مغرب باشد، روزه او باطل است.

1641 اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند و بعد از یک روز یا چند روز یادش بیاید،

روزه هایی که گرفته صحیح است.

1642 اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و در غسل کردن کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند و در تنگی وقت تیمم هم نکند، روزه اش باطل است. ولی چنانچه کوتاهی نکند، مثلاً منتظر باشد که حمام زنانه شود، اگرچه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند، در صورتی که تیمم کند روزه او صحیح است.

1643 اگر زنی که در حال استحاضه است، غسل های خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه در مساله به بعد گفته شد به جا آورد، روزه او صحیح است.

1644 کسی که مس میت کرده، یعنی جایی از بدن خود را به بدن میت رسانده، می تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد. و اگر در حال روزه هم میت را مس نماید، روزه او باطل نمی شود.

#### 8 - اماله کردن

1645 اماله کردن با چیز روان اگرچه از روی ناچاری و برای معالجه باشد، روزه را باطل می کند، ولی استعمال شیاف هایی که برای معالجه است اشکال ندارد، و احتیاط واجب آن است که از استعمال شیاف هایی که برای کیف کردن است، مثل شیاف تریاک یا برای تغذیه از این مجرا است، خودداری نمایند.

#### 9 - قی کردن

1646 هرگاه روزه دار عمداً قی کند - اگر چه به واسطه مرض و مانند آن ناچار باشد - روزه اش باطل می شود، ولی اگر سهواً یا بیاختیار قی کند، اشکال ندارد.

1647 اگر در شب چیزی بخورد که میداند به واسطه خوردن آن در روز بیاختیار قی می کند، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را قضا نماید.

1648 اگر روزه دار بتواند از قی کردن خودداری کند، چنانچه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد، باید خودداری نماید.

1649 اگر مگس در گلوی روزه دار برود، چنانچه به قدری پایین رود که به فرو بردن آن خوردن نمی گویند، لازم نیست آن را بیرون آورد و روزه او صحیح است، و اگر به این مقدار پایین نرود، باید آن را بیرون آورد، اگرچه موجب شود که قی کند و روزه اش باطل شود، و چنانچه فرو برد روزه اش باطل می شود، و بنابر احتیاط واجب باید كفاره جمع بدهد.

1650 اگر سهوا چیزی را فرو برد و پیش از رسیدن به شکم یادش بیاید که روزه است، چنانچه به قدری پایین رفته باشد که اگر آن را داخل شکم کند خوردن نمی گویند، لازم نیست آن را بیرون آورد و روزه او صحیح است.

1651 اگر یقین داشته باشد که به واسطه آروغ زدن چیزی از گلو بیرون می آید، نباید عمدا آروغ بزند،

ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد.

1652 اگر آروغ بزند و بدون اختیار چیزی در گلو یا دهانش بیاید آن را بیرون بریزد، و اگر بی اختیار فرو رود، روزه اش صحیح است.

احکام چیزهایی که روزه را باطل می کند

1653 اگر انسان عمدا و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می کند، انجام دهد، روزه او باطل می شود و چنانچه از روی عمد نباشد اشکال ندارد، ولی جنب اگر بخوابد و به تفصیلی که در مساله گفته شد تا اذان صبح غسل نکند، روزه او باطل است.

1654 اگر روزه دار سهوا یکی از کارهایی که روزه را باطل می کند انجام دهد و به خیال این که روزه اش باطل شده، عمدا دوباره یکی از آنها را به جا آورد، روزه او باطل می شود.

1655 اگر چیزی به زور در گلوئی روزه دار بریزند، یا سر او را به زور در آب فرو برند، روزه او باطل نمی شود، ولی اگر مجبورش کنند که روزه خود را باطل کند مثلا به او بگویند اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می زنیم و خودش برای جلوگیری از ضرر، چیزی بخورد، روزه او باطل می شود.

1656 روزه دار نباید جایی برود که میداند چیزی در گلویش می ریزند یا مجبورش می کنند که خودش روزه خود را باطل کند، اما اگر قصد رفتن کند و نرود یا بعد از رفتن چیزی به خوردش ندهند، روزه او صحیح است، و چنانچه از روی ناچاری کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، روزه او باطل می شود، ولی اگر چیزی در گلویش بریزند، باطل شدن روزه او محل اشکال است.

آنچه برای روزه دار مکروه است

1657 چند چیز برای روزه دار مکروه است و از آن جمله است:

دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد، انجام دادن هر کاری که مانند خون گرفتن و حمام رفتن باعث ضعف می شود، انفیه کشیدن اگر

نداند که به حلق می رسد و اگر بداند به حلق می رسد جایز نیست، بو کردن گیاه های معطر، نشستن زن در آب، استعمال شیاف، تر کردن لباسی که در بدن است، کشیدن دندان و هر کاری که به واسطه آن از دهان خون بیاید، مسواک کردن به چوب تر،

و نیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی زن خود را بیوسد یا کاری کند که شهوت خود را به حرکت آورد، و اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد، در صورتی که منی بیرون آید، روزه او باطل است.

جاهایی که قضا و کفاره واجب است

1658 اگر در روزه ماه رمضان عمدا قی کند یا در شب جنب شود و به تفصیلی که در مساله گفته شد سه مرتبه بیدار شود و بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، فقط باید قضای آن روز را بگیرد، و چنانچه عمدا اماله کند یا سر زیر آب ببرد، بنابر احتیاط واجب باید کفاره هم بدهد، ولی اگر کار دیگری که روزه را باطل می کند عمدا انجام دهد، در صورتی که می دانسته آن کار روزه را باطل می کند، قضا و کفاره بر او واجب می شود.

1659 اگر به واسطه ندانستن مساله کاری انجام دهد که روزه را باطل می کند، چنانچه می توانسته مساله را یاد بگیرد، بنابر احتیاط واجب کفاره بر او ثابت می شود، و اگر نمی توانسته مساله را یاد بگیرد یا اصلا ملتفت مساله نبوده یا یقین داشته که فلان چیز روزه را باطل نمی کند، کفاره بر او واجب نیست.

کفاره روزه

1660 کسی که کفاره روزه رمضان بر او واجب است، باید یک بنده آزاد کند یا به دستوری که در مساله بعد گفته می شود، دو ماه روزه بگیرد یا شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام، یک مد که تقریبا ده سیر است، طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها بدهد، و چنانچه اینها برایش ممکن نباشد، هر چند مد که می تواند به فقرا طعام بدهد و اگر نتواند طعام بدهد باید استغفار کند، اگر چه مثلا یک مرتبه بگوید:

«استغفرالله»، و احتیاط واجب در فرض اخیر آن است که هر وقت بتواند، کفاره را بدهد.

1661 کسی که می خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، باید سی و یک روز آن

را پی در پی بگیرد، و اگر بقیه آن پی در پی نباشد، اشکال ندارد.

1662 کسی که می خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، نباید موقعی شروع کند که در بین سی و یک روز، روزی باشد که مانند عید قربان روزه آن حرام است.

1663 کسی که باید پی در پی روزه بگیرد، اگر در بین آن بدون عذر یک روز روزه نگیرد، یا وقتی شروع کند که در بین آن به روزی برسد که روزه آن واجب است، مثلاً به روزی برسد که نذر کرده آن روز را روزه بگیرد، باید روزه ها را از سر بگیرد.

1664 اگر در بین روزهایی که باید پی در پی روزه بگیرد، عذری مثل حیض یا نفاس یا سفری که در رفتن آن مجبور است، برای او پیش آید، بعد از برطرف شدن عذر واجب نیست روزه ها را از سر بگیرد، بلکه بقیه را بعد از برطرف شدن عذر بجا می آورد.

1665 اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند، چه آن چیز اصلاً حرام باشد مثل شراب و زنا، یا به جهتی حرام شده باشد مثل نزدیکی کردن با عیال خود در حال حیض، بنا بر احتیاط کفاره جمع بر او واجب می شود، یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام آنها یک مد که تقریباً ده سیر است گندم یا جو یا نان و مانند اینها بدهد، و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آنها را که ممکن است باید انجام دهد.

1666 اگر روزه دار دروغی را به خدا و پیغمبر صلی

الله علیه و آله و سلم نسبت دهد، کفاره جمع که تفصیل آن در مساله پیش گفته شد بنابر احتیاط بر او واجب می شود.

1667 اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه جماع کند، یک کفاره براو واجب است، ولی اگر جماع او حرام باشد یک کفاره جمع واجب می شود.

1668 اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، برای همه آنها یک کفاره کافی است.

1669 اگر روزه دار جماع حرام کند و بعد با حلال خود جماع نماید، یک کفاره جمع کافی است.

1670 اگر روزه دار کاری که حلال است و روزه را باطل می کند، انجام دهد، مثلاً آب بیاشامد، و بعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می کند انجام دهد، مثلاً غذای حرامی بخورد، یک کفاره کافی است.

1671 اگر روزه دار آروغ بزند و چیزی در دهانش بیاید، چنانچه عمداً آن را فرو ببرد، روزه اش باطل است و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب می شود، و اگر خوردن آن چیز حرام باشد، مثلاً موقع آروغ زدن خون یا غذایی که از صورت غذا بودن خارج شده به دهان او بیاید و عمداً آن را فرو برد، باید قضای آن روزه را بگیرد، و بنابر احتیاط کفاره جمع هم بر او واجب می شود.

1672 اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز عمداً روزه خود را باطل کند، باید یک بنده آزاد نماید، یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد، یا به شصت فقیر طعام دهد.

1673 اگر به گفته کسی که می گوید



مغرب شده افطار کند، و بعد بفهمد مغرب نبوده است، قضا و کفاره بر او واجب می شود. ولی اگر خبر دهنده عادل بوده، فقط قضای آن روزه واجب است.

1674 کسی که عمدا روزه خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند، یا پیش از ظهر برای فرار از کفاره سفر نماید، کفاره از او ساقط نمی شود، بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش آمد کند، بنابر احتیاط کفاره بر او واجب است.

1675 اگر عمدا روزه خود را باطل کند، و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود، کفاره بر او واجب نیست.

1676 اگر یقین کند که روز اول ماه رمضان است، و عمدا روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده، کفاره بر او واجب نیست.

1677 اگر انسان شک کند که آخر رمضان است یا اول شوال، و عمدا روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود اول شوال بوده، کفاره بر او واجب نیست.

1678 اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود که روزه دار است جماع کند، چنانچه زن را مجبور کرده باشد، کفاره روزه خودش و روزه زن را باید بدهد، و اگر زن به جماع راضی بوده، بر هر کدام یک کفاره واجب می شود.

1679 اگر زنی شوهر خود را مجبور کند که جماع نماید، یا کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، واجب نیست که کفاره روزه شوهر را بدهد.

1680 اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود که روزه دار است جماع کند، چنانچه به طوری زن را مجبور کرده باشد که از خود اختیاری نداشته باشد،

و در بین جماع زن راضی شود، باید مرد دو كفاره و زن يك كفاره بدهد، و اگر با اراده و اختيار عمل را انجام دهد، اگرچه مجبورش کرده باشد، مرد باید كفاره خودش و زن را بدهد.

1681 اگر روزه دار در ماه رمضان با زن روزه دار خود كه خواب است جماع نماید، يك كفاره بر او واجب می شود، و روزه زن صحیح است و كفاره هم بر او واجب نیست.

1682 اگر مرد زن خود را مجبور كند كه غیر جماع كار دیگری كه روزه را باطل می كند به جا آورد، كفاره زن را نباید بدهد، و بر خود زن هم كفاره واجب نیست.

1683 کسی كه به واسطه مسافرت یا مرض روزه نمی گیرد، نمی تواند زن روزه دار خود را مجبور به جماع كند، ولی اگر او را مجبور نماید، بنابر احتیاط باید كفاره اش را بدهد.

1684 انسان نباید در به جا آوردن كفاره کوتاهی كند، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد.

1685 اگر كفاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را به جا نیاورد، چیزی بر آن اضافه نمی شود.

1686 کسی كه باید برای كفاره يك روز شصت فقیر را طعام بدهد، اگر به شصت فقیر دسترسی دارد، نباید به هر کدام از آنها بیشتر از يك مد كه تقریباً ده سیر است طعام بدهد، یا يك فقیر را بیشتر از يك مرتبه سیر نماید، ولی چنانچه انسان اطمینان داشته باشد كه فقیر طعام را به عیالات خود می دهد یا به آنها می خوراند، می تواند برای هر يك از عیالات فقیر اگرچه صغیر باشند يك مد به آن فقیر بدهد.

1687 کسی كه قضای روزه رمضان را گرفته،

اگر بعد از ظهر عمدًا کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، باید به ده فقیر هر کدام یک مد که تقریباً ده سیر است طعام بدهد، و اگر نمی تواند بنابر احتیاط واجب باید سه روز پی در پی روزه بگیرد.

جاهایی که فقط قضای روزه واجب است

1688 در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است، و کفاره واجب نیست:

اول: آنکه روزه دار در روز ماه رمضان عمدًا قی کند.

دوم:

آنکه در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مساله گفته شد تا اذان صبح از خواب سوم بیدار نشود.

سوم:

عملی که روزه را باطل می کند به جا نیاورد، ولی نیت روزه نکند یا کند، یا قصد کند که روزه نباشد.

چهارم:

آنکه در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند، و با حال جنابت یک روز یا چند روز روزه بگیرد.

پنجم:

آنکه در ماه رمضان بدون این که تحقیق کند صبح شده یا نه، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده و نیز اگر بعد از تحقیق با این که گمان دارد صبح شده، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده قضای آن روزه بر او واجب است. ولی اگر بعد از تحقیق گمان یا یقین کند که صبح شده و چیزی بخورد، و بعد معلوم شود صبح بوده، قضا واجب نیست، بلکه اگر بعد از تحقیق شک کند که صبح شده یا نه و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده، قضا واجب نیست.

ششم:

آنکه کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفته او کاری که روزه را باطل می کند انجام

هد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

هفتم:

آنکه کسی بگوید صبح شده و انسان به گفته او یقین نکند، یا خیال کند شوخی می کند و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است. هشتم:

آنکه به گفته کس دیگر که عادل باشد افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است

نهم:

آنکه در هوای صاف به واسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است. ولی اگر در هوای ابر به گمان این که مغرب شده افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده، قضا لازم نیست.

دهم:

آنکه برای خنک شدن، یا بی جهت مضمضه کند، یعنی آب در دهان بگرداند و بیاختیار فرو رود، ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد، یا برای وضو مضمضه کند و بیاختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

1689 اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان برد و بیاختیار فرو رود، یا آب داخل بینی کند و بیاختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

1690 مضمضه زیاد برای روزه دار مکروه است، و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر است سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

1691 اگر انسان بداند که به واسطه مضمضه، بیاختیار یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می شود، نباید مضمضه کند.

1692 اگر در ماه رمضان بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، قضا لازم نیست.

1693 اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه، نمی تواند افطار کند، ولی  
اگر شک کند

که صبح شده یا نه، پیش از تحقیق هم می تواند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد.

#### احکام روزه قضا

1694 اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید.

1695 اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه های وقتی را که کافر بوده قضا نماید، ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد، روزه های وقتی را که کافر بوده باید قضا نماید.

1696 روزه های که از انسان به واسطه مستی فوت شده باید قضا نماید، اگرچه چیزی را که به واسطه آن مست شده برای معالجه خورده باشد، بلکه اگر نیت روزه کرده و مست شده و در حال مستی روزه را ادامه داده تا از مستی خارج شده باشد، بنا بر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام کند و بعدا قضا نماید.

1697 اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد و بعد شک کند که چه وقت عذر او برطرف شده، می تواند مقدار کمتر را که احتمال می دهد روزه نگرفته قضا نماید، مثلا کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمیداند

پنجم رمضان از سفر برگشته یا ششم، می تواند پنج روز روزه بگیرد. و نیز کسی هم که نمیداند چه وقت عذر برایش پیدا شده، می تواند مقدار کمتر را قضا نماید، مثلا اگر در آخرهای ماه رمضان مسافرت کند و بعد از رمضان برگردد و نداند که بیست و پنجم رمضان مسافرت کرده یا بیست و ششم، می تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضا کند.

1698 اگر از چند ماه رمضان روزه قضا داشته باشد، قضای هر کدام را که اول بگیرد مانعی ندارد، ولی اگر وقت قضای رمضان آخر

تنگ باشد، مثلاً پنج روز از رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز هم به رمضان مانده باشد، باید اول، قضای رمضان آخر را بگیرد.

1699 اگر قضای روزه چند رمضان بر او واجب باشد، و در نیت معین نکند روزهای را که می گیرد قضای کدام رمضان است، قضای سال اول حساب می شود.

1700 کسی که قضای روزه رمضان را گرفته، اگر وقت قضای روزه او تنگ نباشد، می تواند پیش از ظهر روزه خود را باطل نماید.

1701 اگر قضای روزه ماه رمضان شخص دیگری را گرفته باشد،

1702 اگر به واسطه مرض یا حیض یا نفاس، روزه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد، لازم نیست روزه هایی را که نگرفته، برای او قضا کنند، اگر چه مستحب است.

1703 اگر به واسطه مرضی روزه رمضان را نگیرد و مرض او تا رمضان سال بعد طول بکشد، قضای روزه هایی را که نگرفته بر او واجب نیست، و باید برای هر روز یک مد که تقریباً ده سیر است طعام، یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد. ولی اگر به واسطه عذر دیگری، مثلاً برای مسافرت روزه نگرفته باشد و عذر او تا رمضان بعد باقی بماند، روزه هایی را که نگرفته، باید قضا کند، و احتیاط مستحب آن است که برای هر روز یک مد طعام هم به فقیر بدهد.

1704 اگر به واسطه مرضی روزه رمضان را نگیرد و بعد از رمضان مرض او برطرف شود ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا رمضان بعد قضای روزه را بگیرد، باید روزه هایی را که نگرفته، قضا نماید، و نیز اگر در ماه رمضان غیر



مرض، عذر دیگری داشته باشد و بعد از رمضان آن عذر برطرف شود و تا رمضان سال بعد به واسطه مرض نتواند روزه بگیرد، روزه هایی را که نگرفته، باید قضا کند.

1705 اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد و بعد از رمضان عذر او برطرف شود و تا رمضان آینده عمدا قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند و برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها هم به فقیر بدهد.

1706 اگر در قضای روزه کوتاهی کند تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عذری پیدا کند، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد، بلکه اگر موقعی که عذر دارد، تصمیم داشته باشد که بعد از برطرف شدن عذر روزه های خود را قضا کند، و پیش از آن که قضا نماید در تنگی وقت عذر پیدا کند، باید قضای آن را بگیرد، و احتیاط واجب آن است که برای هر روز هم یک مد غذا به فقیر بدهد.

1707 اگر مرض انسان چند سال طول بکشد، بعد از آن که خوب شد اگر تا رمضان آینده به مقدار قضا وقت داشته باشد، باید قضای رمضان آخر را بگیرد و برای هر روز از سال های پیش یک مد که تقریباً ده سیر است، طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد.

1708 کسی که باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، می تواند کفاره چند روز را به یک فقیر بدهد.

1709 اگر قضای روزه رمضان را چند سال تاخیر بیندازد، باید قضا را

بگیرد و برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد.

1710 اگر روزه رمضان را عمدا نگیرد، باید قضای آن را به جا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد، یا به شصت فقیر طعام بدهد، یا یک بنده آزاد کند. و چنانچه تا رمضان آینده قضای آن روزه را به جا نیاورد، برای هر روز نیز دادن یک مد طعام لازم است.

1711 اگر روزه رمضان را عمدا نگیرد و در روز کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، مثلا چند مرتبه جماع کند، یک کفاره کافی است.

1712 بعد از مرگ پدر، پسر بزرگتر باید قضای نماز و روزه او را به تفصیلی که در مساله گفته شد به جا آورد، ولی قضای روزه مادر بر پسر واجب نیست.

1713 اگر پدر غیر از روزه رمضان، روزه واجب دیگری را مانند روزه نذر نگرفته باشد، باید پسر بزرگتر قضا نماید.

#### احکام روزه مسافر

1714 مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعت بخواند، نباید روزه بگیرد. و مسافری که نمازش را تمام می خواند، مثل کسی که شغلش مسافرت، یا سفر او سفر معصیت است، باید در سفر روزه بگیرد.

1715 مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، ولی اگر برای فرار از روزه باشد، مکروه است.

1716 اگر غیر روزه رمضان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد، بنا بر احتیاط واجب نباید در آن روز مسافرت کند، و اگر در سفر باشد، باید قصد کند که ده روز در جایی بماند و آن روز را روزه بگیرد، ولی اگر نذر کرده باشد روز معینی را روزه بگیرد، می تواند در آن روز مسافرت نماید.

1717 اگر نذر

کند روزه بگیرد و روز آن را معین نکند، نمی تواند آن را در سفر به جا آورد. ولی چنانچه نذر کند که روز معینی را در سفر روزه بگیرد، باید آن را در سفر به جا آورد. و نیز اگر نذر کند روز معینی را چه مسافر باشد یا نباشد، روزه بگیرد، باید آن روز را اگرچه مسافر باشد روزه بگیرد.

1718 مسافر می تواند برای خواستن حاجت، سه روز در مدینه طیبه روزه مستحبی بگیرد.

1719 کسی که نمیداند روزه مسافر باطل است، اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مساله را بفهمد، روزه اش باطل می شود، و اگر تا مغرب نفهمد، روزه اش صحیح است.

1720 اگر فراموش کند که مسافر است، یا فراموش کند که روزه مسافر باطل می باشد و در سفر روزه بگیرد، روزه او باطل است.

1721 اگر روزه دار بعد از ظهر مسافرت نماید، باید روزه خود را تمام کند، و اگر پیش از ظهر مسافرت کند، وقتی به حد ترخص برسد، یعنی به جایی برسد که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود، باید روزه خود را باطل کند، و اگر پیش از آن روزه را باطل کند، بنابر احتیاط کفاره نیز بر او واجب است.

1722 اگر مسافر پیش از ظهر به وطنش برسد، یا به جایی برسد که می خواهد ده روز در آن جا بماند، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده، باید آن روز را روزه بگیرد، و اگر انجام داده روزه آن روز بر او واجب نیست.

1723 اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش برسد، یا به جایی برسد که می خواهد ده روز در آن جا

بماند، نباید آن روز را روزه بگیرد.

1724 مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد، مکروه است در روز ماه رمضان جماع نماید و در خوردن و آشامیدن کاملاً خود را سیر کند.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

1725 کسی که به واسطه پیری نمی تواند روزه بگیرد، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست، ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد که تقریباً ده سیر است گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد.

1726 کسی که به واسطه پیری روزه نگرفته، اگر بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد، بنابر احتیاط واجب باید قضای روزهایی را که نگرفته به جا آورد.

1727 اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می شود و نمی تواند تشنگی را تحمل کند، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست. ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد. و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقداری که ناچار است آب نیشامد، و چنانچه بعد بتواند روزه بگیرد، بنابر احتیاط واجب باید روزه هایی را که نگرفته قضا نماید.

1728 زنی که زاییدن او نزدیک است و روزه برای حملش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست، و باید برای هر روز یک مد طعام، یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد. و نیز اگر روزه برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست، و بنابر احتیاط واجب باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، و در هر دو صورت روزه هایی را که نگرفته باید قضا نماید.

1729 زنی که بچه شیر می دهد

و شیر او کم است، چه مادر بچه یا دایه او باشد، یا بی اجرت شیر دهد، اگر روزه برای بچه ای که شیر می دهد ضرر دارد، روزه براو واجب نیست و باید برای هر روز یک مد طعام، یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد. و نیز اگر برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست، و بنابر احتیاط واجب باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت روزه هایی را که نگرفته باید قضا نماید. ولی اگر کسی پیدا شود که بی اجرت بچه را شیر دهد، یا برای شیر دادن بچه از پدر یا مادر بچه یا از کس دیگر که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد، احتیاط واجب آن است که بچه را به او بدهد و روزه بگیرد.

راه ثابت شدن اول ماه

1730 اول ماه به پنج چیز ثابت می شود:

اول: آنکه خود انسان ماه را ببیند.

دوم:

عدهای که از گفته آنان یقین پیدا می شود بگویند ماه را دیده ایم. و همچنین است هر چیزی که به واسطه آن یقین پیدا شود.

سوم:

دو مرد عادل بگویند که در شب ماه را دیده ایم، ولی اگر صفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند، یا شهادتشان خلاف واقع باشد، مثل این که بگویند داخل دایره ماه طرف افق بود، اول ماه ثابت نمی شود. اما اگر در تشخیص بعضی خصوصیات اختلاف داشته باشند، مثل آن که یکی بگوید ماه بلند بود و دیگری بگوید نبود، به گفته آنان اول ماه ثابت می شود.

چهارم:

سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن اول ماه رمضان ثابت می شود، و سی روز از اول رمضان بگذرد

که به واسطه آن اول ماه شوال ثابت می شود.

پنجم:

حاکم شرع حکم کند که اول ماه است.

1731 اگر حاکم شرع حکم کند که اول ماه است، کسی هم که تقلید او را نمی کند، باید به حکم او عمل نماید، ولی کسی که میدانند حاکم شرع اشتباه کرده، نمی تواند به حکم او عمل نماید.

1732 اول ماه با پیشگویی منجمین ثابت نمی شود، ولی اگر انسان از گفته آنان یقین پیدا کند، باید به آن عمل نماید.

1733 بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی شود که شب پیش، شب اول ماه بوده است.

1734 اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه دو مرد عادل بگویند که شب پیش ماه را دیده ایم، باید روزه آن روز را قضا نماید.

1735 اگر در شهری اول ماه ثابت شود، برای مردم شهر دیگر فایده ندارد، مگر آن دو شهر با هم نزدیک باشند، یا انسان بداند که افق آنها یکی است.

1736 اول ماه به تلگراف ثابت نمی شود، مگر دو شهری که از یکی به دیگری تلگراف کرده اند نزدیک یا هم افق باشند و انسان بداند تلگراف از روی حکم حاکم شرع یا شهادت دو مرد عادل بوده است.

1737 روزی را که انسان نمیداند آخر رمضان است یا اول شوال، باید روزه بگیرد، ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اول شوال است، باید افطار کند.

1738 اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند، باید به گمان عمل نماید، و اگر آن هم ممکن نباشد، هر ماهی را که روزه بگیرد صحیح است. و بنابر احتیاط واجب باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته،

دوباره یک ماه روزه بگیرد. ولی اگر بعد گمان پیدا کرد، باید به آن عمل نماید.

#### روزه های حرام و مکروه

1739 روزه عید فطر و قربان حرام است، و نیز روزی را که انسان نمیداند آخر شعبان است یا اول رمضان، اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد، حرام می باشد.

1740 اگر زن به واسطه گرفتن روزه مستحبی حق شوهرش از بین برود، و همچنین اگر شوهر او را از گرفتن روزه مستحبی جلوگیری کند، بنابر احتیاط واجب باید خودداری کند.

1741 روزه مستحبی اولاد اگر اسباب اذیت پدر و مادر یا جد شود، جایز نیست، بلکه اگر اسباب اذیت آنان نشود، ولی او را از گرفتن روزه مستحبی جلوگیری کنند، احتیاط واجب آن است که روزه نگیرد.

1742 اگر پسر بدون اجازه پدر روزه مستحبی بگیرد، و در بین روز پدر او را نهی کند، باید افطار کند.

1743 کسی که میداند روزه برای او ضرر ندارد، اگرچه دکتر بگوید ضرر دارد، باید روزه بگیرد. و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد، اگرچه دکتر بگوید ضرر ندارد، باید روزه نگیرد، و اگر روزه بگیرد، صحیح نیست، مگر آن که به قصد قربت بگیرد و بعد معلوم شود ضرر نداشته.

1744 اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر دارد و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، نباید روزه بگیرد، و اگر روزه بگیرد صحیح نیست، مگر آن که به قصد قربت گرفته باشد و بعد معلوم شود ضرر نداشته.

1745 کسی که عقیده اش این است که روزه برای او ضرر ندارد، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب

بفهمد روزه برای او ضرر داشته، باید قضای آن را به جا آورد.

1746 غیر از روزه هایی که گفته شد، روزه های حرام دیگری هم هست که در کتاب های مفصل گفته شده است.

1747 روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان، مکروه است.

#### روزه های مستحب

1748 روزه تمام روزهای سال غیر از روزه های حرام و مکروه که گفته شد مستحب است. و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است، که از آن جمله است:

1 - پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر هر ماه، و چهارشنبه اولی که بعد از روز دهم ماه است. و اگر کسی اینها را به جا نیاورد مستحب است قضا نماید، و چنانچه اصلاً نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز یک مد طعام یا 6/21 نخود نقره به فقیر بدهد.

2 - سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

3 - تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه اگر چه یک روز باشد.

4 - روز عید نوروز، روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذیقعد، روز اول تا روز نهم ذیحجه، روز عرفه ولی اگر به واسطه ضعف روزه، نتواند دعاها را روز عرفه بخواند، روزه آن روز مکروه است، عید سعید غدیر 81 ذیحجه روز اول و سوم محرم، میلاد مسعود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، 71 ربیع الاول روز مبعث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، 72 رجب و اگر کسی روزه مستحبی بگیرد واجب نیست آن را به آخر برساند، بلکه اگر برادر مؤمنش او را به غذا دعوت کند، مستحب است



دعوت او را قبول کند، و در بین روز افطار نماید.

مواردی که مستحب است انسان از کارهایی که روزه را باطل می کند خودداری نماید

1749 برای شش نفر مستحب است در ماه رمضان اگر چه روزه نیستند از کارهای که روزه را باطل می کند خودداری نمایند:

اول: مسافری که در سفر، کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد و پیش از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز بماند، برسد.

دوم:

مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز در آن جا بماند برسد.

سوم:

مریضی که پیش از ظهر خوب شود و کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد.

چهارم:

مریضی که بعد از ظهر خوب شود.

پنجم:

زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود.

ششم:

کافری که در روز ماه رمضان مسلمان شود.

1750 مستحب است روزه دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن بخواند، ولی اگر کسی منتظر اوست یا میل زیادی به غذا دارد که نمی

تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اول افطار کند. ولی به قدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن به جا آورد.

4 - روزه از نظر قرآن کریم

روزه از نظر قرآن

سوره بقره، آیات 581 - 381 یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون. (183)

ایاما معدودات فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدہ من ایام اخر و علی الذین یطیقونه فدیہ طعام مسکین فمن تطوع خیرا فهو خیر له و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون. (184)

شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان فمن شهد منکم الشهر

فليصمه و من كان مريضا او على سفر فعده من ايام اخر يرید الله بكم اليسر و لا يرید بكم العسر و لتكملوا العده و لتكبروا الله على ما هديكم و لعلكم تشكرون. (185)

ترجمه آیات ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما واجب شده همانطور که بر اقوام قبل از شما واجب شده بود شاید با تقوا شوید (183).

و این روزهائی چند است پس هر کس از شما مریض و یا مسافر باشد باید ایامی دیگر به جای آن بگیرید و اما کسانی که به هیچ وجه نمی توانند روزه بگیرند عوض روزه برای هر روز یک مسکین طعام دهند و اگر کسی عمل خیری را داوطلبانه انجام دهد برایش بهتر است و اینکه روزه بگیرید برایتان خیر است اگر بنای عمل کردن دارید (184).

و آن ایام کوتاه ماه رمضان است که قرآن در آن نازل شده تا هدایت مردم و بیاناتی از هدایت و جدا سازنده حق از باطل باشد پس هر کس این ماه را درک کرد باید روزه اش بگیرد و هر کس مریض و یا مسافر باشد به جای آن چند روزی از ماه های دیگر بگیرد خدا برای شما آسانی و سهولت را خواسته و دشواری نخواست و منظور اینست که عده سی روزه ماه را تکمیل کرده باشید و خدا را در برابر اینکه هدایتان کرد تکبیر گفته و شاید شکرگزاری کرده باشید (185).

ویژگی های بیانی آیات تشریع روزه

سیاق این سه آیه دلالت دارد بر اینکه:

اولا هر سه با هم نازل شده اند، برای اینکه ظرف (ایام) در ابتدای آیه دوم متعلق به کلمه (صیام) در آیه اول است و جمله (شهر رمضان) در آیه سوم

یا خبر استبرای مبتدائی حذف شده که عبارت است از ضمیری که به کلمه (ایاما) بر می گردد، و تقدیر جمله (هی شهر رمضان) است و یا مبتدائی استبرای خبری که حذف شده و تقدیرش «شهر رمضان هو الذی کتب علیکم صیامه» است و یا بدل از کلمه صیام در جمله (کتب علیکم الصیام) در آیه اول است، و به هر تقدیر جمله (شهر رمضان) بیان و توضیحی استبرای روشن کردن جمله (ایاما معدودات) ایام معدوده ای که روزه در آنها واجب شده. پس به دلیلی که ذکر شد آیات سهگانه مورد بحث به هم متصل، و نظیر کلام واحدی است که یک غرض را دربردارد، و آن غرض عبارت است از بیان وجوب روزه ماه رمضان. و ثانیاً دلالت دارد بر اینکه قسمتی از گفتار این سه آیه به منزله توطئه و زمینه چینی برای قسمت دیگر آن است، یعنی دو آیه اول به منزله مقدمه استبرای آیه سوم، چون در آیه سوم تکلیفی واجب می شود که صاحب کلام، اطمینان ندارد از اینکه شنونده از اطاعت آن سرپیچی نکند، برای اینکه تکلیف نامبرده تکلیفی است که بالطبع برای مخاطب، شاق و سنگین است، و به این منظور، دو آیه اول از جملاتی ترکیب شده که هیچ یک از آنها از هدایت ذهن مخاطب به تشریع روزه رمضان خالی نیست، بلکه در همه آنها به تدریج ذهن شنونده را به سوی آن توجه میدهد، و به این وسیله استیحاş و اضطراب ذهن او را از بین می برد، و در نتیجه علاقمند به روزه می کند، تا با اشاره به تخفیف و تسهیلی که در تشریع این حکم رعایت

شده، و نیز با ذکر فوائد و خیر دنیوی و اخروی که در آن است، حدت و شدت دلخواهی و استکبار او را بشکنند.

و به همین جهت بعد از آنکه در جمله «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام» ، مساله وجوب روزه بر مسلمانان را خاطرنشان کرد، بلافاصله فرمود:

«کما کتب علی الذین من قبلکم»

و فهمانید که شما مسلمانان نباید از تشریع روزه وحشت کنید، و آن را گران بشمارید، چون این حکم منحصر به شما نبوده، بلکه حکمی است که در امت های سابق نیز تشریع شده بود. (لعلکم تتقون)، یعنی علاوه بر اینکه عمل به این دستور، همان فائدهای را دارد که شما به امید رسیدن به آن ایمان آوردید، و آن، عبارت است از تقوا، و علاوه بر این، این عمل که گفتیم در آن، امید تقوا برای شما هست، همچنانکه برای امت های قبل از شما بود، عملی نیست که تمامی اوقات شما را و حتی بیشتر اوقاتتان را بگیرد، بلکه عملی است که در ایامی قلیل و معدود انجام می شود، (ایاما معدودات) آری نکره (و بدون الف و لام) آمدن کلمه (ایاما) دلالت بر ناچیزی ایام دارد، و در اینکه ایام را به وصف معدود توصیف کرد، خود اشعاری است به اهمیت نداشتن آن، همچنانکه همین توصیف در آیه:

«و شروه بثمان بختس دراهم معدوده» (1)

می فهماند که یوسف ع را به چند درهم ناچیز فروختند. علاوه بر اینکه ما در تشریع این حکم رعایت اشخاصی را هم که این تکلیف برایشان طاقت فرسا است کرده‌ایم، و اینگونه افراد باید به جای روزه فدیة بدهند، آنهم فدیة مختصری که همه بتوانند بدهند، و آن

عبارت است از طعام یک مسکین.

«فمن كان منكم مريضا او على سفر - تا جمله - فديه طعام مسكين» و وقتی این عمل هم خير شما را دربردارد، و هم تا جائی که ممکن بوده رعایت آسانی آن شده خير شما در این است که به طوع و رغبت خود روزه را بیاورید، و بدون کراهت و سنگینی و بیپروا انجامش دهید، «فمن تطوع خيرا فهو خير له» برای اینکه عمل نیک را به طوع و رغبت انجام دادن بهتر است، از اینکه به کراهت انجام دهند. بنابر آنچه گفته شد زمینه گفتار در دو آیه اول مقدمه استبرای آیه سوم که می فرماید:

«فمن شهد منكم الشهر فليصمه ... الخ»، و بنا بر این پس جمله ی «كتب عليكم الصيام» در آیه اول جمله ای استخبری که می خواهد از تحقق چنین تکلیفی خبر دهد، نه اینکه در همین جمله تکلیف کرده باشد، آنطور که در آیه شریفه: «يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم القصاص في القتلى» (2)

و آیه ی «كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترک خيرا الوصيه للوالدين و الاقربین» (3)

تکلیف کرده چون هر چند در هر سه آیه تعبیر به (كتب عليكم) آمده، لیکن بین قصاص در مورد کشتگان - در آیه دوم - و وصیت به والدین و اقرباء - در آیه سوم، و بین مساله صیام - در آیه مورد بحث فرق است، و آن این است که قصاص در قتلی امری است سازگار با حس انتقام جوئی امری است که دل های صاحبان خون تشنه آن است، صاحبان خون به حکم غریزه و طبیعت نمی توانند قاتل عزیز و پاره تن خود را زنده

و سالم ببینند، و نمی توانند این معنا را تحمل کنند که نسبت به جنایتی که به ایشان شده بی اعتنائی شود، و همچنین وصیت و سفارش والدین و خویشان که مطابق با حس ترحم و شفقت و رافت به ارحام است، آنهم در هنگامی که می خواهد بوسیله مرگ برای همیشه از آنان جدا شود. پس قصاص و وصیت دو حکم مقبول به طبع، و موافق با مقتضای طبیعت آدمی است، و انشاء آن احتیاج به مقدمه و زمینه چینی ندارد، به خلاف حکم روزه که عبارت است از محرومیت نفوس از بزرگترین مشتهیات، و مهمترین تمایلاتش، یعنی خوردن و نوشیدن و جماع، که چون محرومیت از آنها ثقیل بر طبع و مصیبتی برای نفس آدمی است. در توجیه حکمش ناگزیر از این است که قبلا برای شنوندگان - با در نظر گرفتن اینکه عموم مردمند و بیشتر مردم عوام و پیرو مشتهیات نفسند - مقدمه ای بچینند، و دلهاشان را علاقه‌مند بدان سازد، تا تشنه پذیرش آن شوند، بدین جهت است که گفتیم آیه ی «کتب علیکم القصاص ... الخ» و آیه ی «کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ... الخ» ، انشاء حکم است، و حاجتی به زمینه چینی ندارد، به خلاف آیه ی «کتب علیکم الصیام» تا آخر دو آیه که مشتمل بر هفت فقره است و خبر می دهد از اینکه بعدها چنین حکمی انشاء می شود.

یا ایها الذین آمنوا ...

اینگونه خطاب (ای کسانی که ایمان آورده اید) به منظور توجه دادن مردم به صفت ایمانشان است، و گرنه می فرمود:

(ای مردم) لیکن خواست بفهماند با توجه به اینکه دارای ایمانید باید هر حکمی را که از ناحیه پروردگارتان می آید بپذیرید، هر چند



که بر خلاف مشتهیات، و ناسازگار با عادات شما باشد. در اینجا ممکن است بررسی:

علت این تعبیر در آیه مورد بحث روشن شد لیکن این معنا روشن نشد که چرا همین تعبیر در ابتدای آیه قصاص آمده، ولی در آیه وصیت نیامده؟

در پاسخ می گوئیم:

علتش این است که حکم قصاص هر چند مطابق میل و طبیعت آدمی است لیکن در عصر نزول آیه، مسیحیان با آن مخالف بودند، و آنها عفو را بر قصاص ترجیح میدادند، و لذا لازم بود در توجیه حکم قصاص در میان ملت اسلام، ایمان ملت خاطرنشان گردد و گفته شود ایمان شما شما را محکوم می کند به اینکه احکام الهی را بپذیرید، هر چند که دیگران مخالف آن باشند، و در آیه وصیت چون چنین مخالفتی در کار نبود، آن آیه به خطاب (یا ایها الذین آمنوا) آغاز نشد.

«کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم»

کلمه کتابت معنایش معروف است، لیکن گاهی کنایه می شود از واجب شدن عملی، و یا تصمیم بر عملی و یا قضای حتمی که بر چیزی رانده شده، که در آیه ی «کتب الله لا غلبن انا و رسلی» (4)

کنایه از قضاء حتمی، و در آیه ی «و نکتب ما قدموا و آثارهم» (5)

کنایه از عزیمت و قضاء حتمی است و در آیه ی «و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس» (6)

کنایه از وجوب و وضع قانون و جعل حکم قطعی است. و کلمه (صیام) و کلمه (صوم) در لغت مصدر، و به معنای خودداری از عمل است، مثلاً صوم از خوردن، و صوم از نوشیدن، و از جماع و از سخن گفتن و راه رفتن و امثال آن به معنای خودداری از آنها است، و

چه بسا در معنای آن این قید را اضافه کرده باشند، که به معنای خودداری از خصوص کارهائی است که دل آدمی مشتاق آن باشد، و اشتهاى آن را داشته باشد. صاحب این گفتار گفته: معنای صوم در اصل لغت خودداری از خصوص چنین کارهائی بوده، و لیکن بعدها در شرع در خصوص خودداری از کارهای معینی استعمال شده، و آن هم خودداری از طلوع فجر تا مغرب و توام با نیت است و منظور از «الذین من قبلکم» امت های گذشته و قبل از ظهور اسلام است، امت های انبیاء قبل، چون امت موسی و عیسی و غیر ایشان است. چون هر جا که در قرآن کریم این کلمه به چشم می خورد معهود همین معنا است، البته این به آن معنا نیست که جمله «کما کتب علی الذین من قبلکم» در مقام اطلاق از حیث اشخاص است و می خواهد بفرماید:

تمامی تک تک امتها روزه داشته اند و نیز به آن معنا نیست که بفهماند روزه اسلام شبیه روزه امت های پیشین است، پس آیه شریفه نه دلالت بر این دارد که تمامی امتها بدون استثناء روزه داشته اند، و نه دلالت دارد بر اینکه روزه همه امتها مانند روزه ما مسلمانان در خصوص رمضان و از ساعت فلان تا ساعت فلان و دارای همه خصوصیات روزه ما بوده، بلکه تنها در این مقام است که اصل روزه و خودداری را در امت های پیشین اثبات کند، و بفرماید:

امت های پیشین هم روزه داشته اند. و مراد از جمله ی (الذین من قبلکم ... الخ) امت های گذشته دارای ملت و دین است البته همانطور که گفتیم نه همه آنها، و قرآن کریم معین نکرده

که این امته کدامند، چیزی که هست از ظاهر جمله ی (کما کتب ... الخ) بر می آید که امت های نامبرده اهل ملت و دین بوده اند که روزه داشته اند، و از تورات و انجیل موجود در دست یهود و نصارا هیچ دلیلی که دلالت کند بر وجوب روزه بر این دو ملت دیده نمی شود، تنها در این دو کتاب فرازهائی است که روزه را مدح می کند، و آن را عظیم می شمارد. و اما خود یهود و نصارا را می بینیم که تا عصر حاضر در سال چند روز به اشکالی مختلف روزه می گیرند، یا از خوردن گوشت و یا از شیر و یا از مطلق خوردن و نوشیدن خودداری می کنند

و نیز در قرآن کریم داستان روزه زکریا و قصه روزه مریم از سخن گفتن آمده است. و در غیر قرآن مساله روزه از اقوام بی دین نیز نقل شده، همچنانکه از مصریان قدیم و یونانیان و رومیان قدیم و حتی وثنی های هندی تا به امروز نقل شده، که هر یک برای خود روزهای داشته و دارند، بلکه می توان گفت عبادت و وسیله تقرب بودن روزه از اموری است که فطرت آدمی به آن حکم می کند، که بحثش خواهد آمد ان شاء الله. و بعضی گفته اند که مراد از جمله (الذین من قبلکم) یهود و نصارا و یا انبیای سابق است، که بر طبق هر یک از این دو قول روایاتی هم آمده، ولی روایاتی است که خالی از ضعف نیست.

«لعلکم تتقون»

وثنیها (همانطور که اشاره شد) به منظور تقرب و ارضای آلهه خود و در هنگامی که جرمی مرتکب میشدند به منظور خاموش کردن فوران خشم خدایان روزه می گرفتند،

و همچنین وقتی حاجتی داشتند به منظور برآمدنش دسته این عبادت میزدند و این قسم روزه در حقیقت معامله و مبادله بوده، عابد با روزه گرفتن احتیاج معبود را بر می آورده تا معبود هم حاجت عابد را برآورد، و یا او رضایت این را به دست می آورده، تا این هم رضایت او را حاصل کند. ولی در اسلام روزه معامله و مبادله نیست، برای اینکه خدای عزوجل بزرگتر از آن است که در حقش فقر و احتیاج و یا تأثر و اذیت تصور شود، و سخن کوتاه آنکه خدای سبحان بری از هر نقص است، پس هر اثر خوبی که عبادتها داشته باشد، حال هر عبادتی که باشد تنها عاید خود عبد می شود، نه خدای تعالی و تقدس، همچنانکه اثر سوء گناهان نیز هر چه باشد به خود بندگان برمیگردد

«ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها» (7)

این معنایی است که قرآن کریم در تعلیماتش بدان اشاره می کند، و آثار اطاعتها و نافرمانیها را به انسان بر می گرداند انسانی که جز فقر و احتیاج چیزی ندارد، و باز قرآن در باره اش می فرماید:

«یا ایها الناس!

انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنی» (8).

و در خصوص روزه، همین برگشتن آثار اطاعت به انسان را در جمله ی (لعلکم تتقون) بیان کرده، می فرماید:

فائده روزه تقوا است، و آن خود سودی است که عاید خود شما می شود، و فائده داشتن تقوا مطلبی است که احدی در آن شک ندارد، چون هر انسانی به فطرت خود این معنا را درک می کند، که اگر بخواهد به عالم طهارت و رفعت متصل شود، و به مقام بلند کمال و روحانیت ارتقاء یابد، اولین

چیزی که لازم است بدان ملتزم شود این است که از افسار گسیختگی خود جلوگیری کند، و بدون هیچ قید و شرطی سرگرم لذت های جسمی و شهوات بدنی نباشد، و خود را بزرگتر از آن بداند که زندگی مادی را هدف بپندارد، و سخن کوتاه آنکه از هر چیزی که او را از پروردگار تبارک و تعالی مشغول سازد بپرهیزد. و این تقوا تنها از راه روزه و خودداری از شهوات بدست می آید، و نزدیکترین راه و مؤثرترین رژیم معنوی و عمومی ترین آن به طوری که همه مردم در همه اعصار بتوانند از آن بهره مند شوند، و نیز هم اهل آخرت از آن رژیم سود ببرد، و هم شکم بارگان اهل دنیا، عبارت است از خودداری از شهوتی که همه مردم در همه اعصار مبتلای بدانند، و آن عبارت است از شهوت شکم از خوردن و آشامیدن، و شهوت جنسی که اگر مدتی از این سه چیز پرهیز کنند، و این ورزش را تمرین نمایند، به تدریج نیروی خویششننداری از گناهان در آنان قوت می گیرد و نیز به تدریج بر اراده خود مسلط می شوند، آن وقت در برابر هر گناهی عنان اختیار از کف نمیدهند، و نیز در تقرب به خدای سبحان دچار سستی نمی گردند، چون پر واضح است کسی که خدا را در دعوتش به اجتناب از خوردن و نوشیدن و عمل جنسی که امری مباح است اجابت می کند، قهرا در اجابت دعوت به اجتناب از گناهان و نافرمانیها شنواتر، و مطیعتر خواهد بود، این است معنای آنکه فرمود:

(لعلکم تتقون).

ایاما معدودات

منصوب آمدن کلمه (ایام) بنابر ظرفیت و به تقدیر کلمه (فی) است، و این

ظرف (در ایامی معدود) متعلق است به کلمه (صیام)، و ما در سابق هم گفتیم که نکره آمدن ایام و اتصاف آن به صفت (معدودات) برای این است که بفهماند تکلیف نامبرده ناچیز و بدون مشقت است، تا به این وسیله مکلف را در انجام آن دل و جرات دهد، و از آنجا که ما در سابق گفتیم آیه ی «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن ... الخ» بیان ایام است، قهرا مراد از ایام معدودات همان ماه رمضان خواهد بود.

بعضی از مفسرین گفته اند:

که مراد از ایام معدودات روزه مستحبی سه روز در هر ماه و روز عاشورا است، و بعضی دیگر گفته اند:

ایام البیض یعنی سیزده و چهارده و پانزدهم هر ماه، و نیز روزه عاشوراء است، که مسلمانان و رسول خدا (ص) در این ایام روزه می گرفتند، آنگاه آیه شریفه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن ... الخ» نازل شد، و روزه های چند روز نامبرده نسخ گردید، و برای همیشه روزه رمضان واجب گشت. صاحبان این دو قول هر کدام به یک دسته روایات وارده از طرق اهل سنت و جماعت تمسک کرده اند، روایاتی که صرفنظر از سند، در بین خود تعارض دارند، و به همین جهت قابل اعتماد نیستند.

دلیل عمدهای که ضعف این قول را روشن می کند دو چیز است. اول اینکه:

روزه همانطور که دیگران هم گفته اند یک عبادت عمومی و همگانی است، و اگر منظور از آیه شریفه مورد بحث آن بوده باشد که اینان گفتند، قطعاً تاریخ آن را ضبط می کرد، و دیگر اختلافی در ثبوتش پدید نمی آمد و به همین دلیل نسخ آن نیز ثابت میشد و کسی در آن اختلاف

نمی کرد و می بینیم که اینطور نیست، و در هر دو قسمت اختلاف شدید هست. علاوه بر اینکه ملحق شدن عاشورا به سه روز در هر ماه و وجوب یا استحباب روزه آن به عنوان یک عید از اعیاد اسلامی از بدعتی است که بنی امیه (لعنهم الله) آن را ابداع کردند، بدین جهت ابداع کردند که در آن روز در واقعه کربلا ذریه رسول خدا (ص) و اهل بیت او را از بین بردند، مردانشان را کشتند و زنان و ذراری ایشان را به اسارت برده اموالشان را غارت کردند، و از خوشحالی و مسرت آن روز را مبارک شمرده، برای خود عید گرفتند، و روزه آنرا تشریع کردند تا از روزه گرفتن آن روز برکت بگیرند.

و باز به همین منظور برای روزه آن روز فضائی جعل کردند، و برکاتی تراشیدند، و احادیثی (به این مضمون که عاشورا یکی از اعیاد اسلامی است، و بلکه از اعیاد عامه ای است که حتی مشرکین جاهلیت و یهود و نصارا هم از زمان بعثت موسی و عیسی آن را پاس میدارند) جعل کردند، در حالیکه هیچ یک از این مضامین درست نیست، نه یهود عاشورا را عید می دانسته و نه نصارا، و نه مردم جاهلیت و نه اسلام، چون عاشورا نه یک روز ملی بوده تا نظیر نوروز و مهرگان عید ملی و قومی بشود، و نیز در آن روز هیچ واقعه ای از قبیل فتح و پیروزی برای ملت اسلام اتفاق نیفتاده، تا نظیر مبعث و میلاد رسول خدا (ص) روزی تاریخی برای اسلام باشد، و هیچ جهت دینی هم ندارد تا نظیر فطر و قربان عیدی دینی

باشد، پس عزت و احترامی که بنی امیه برای عاشورا درست کرده اند عزتی است بدون جهت. دلیل دوم:

بر ضعف این قول این است که آیه سوم از آیات مورد بحث یعنی آیه ی (شهر رمضان ... الخ) سیاقی دارد که با نازل شدنش جدای از دو آیه دیگر نمی سازد، تا ناسخ آیه های قبل باشد:

چون ظاهر سیاق این است که جمله (شهر رمضان) خبر باشد برای مبتدائی که حذف شده، و یا مبتدائی باشد برای خبری که حذف شده، که توضیحش گذشت در نتیجه بیانی خواهد بود برای جمله ی (ایاما معدودات) و با در نظر گرفتن این معنا هر سه آیه کلام واحدی خواهد بود، که غرض واحدی را دنبال می کند، و آن عبارت است از واجب بودن روزه ماه رمضان. و اما اینکه کلمه (شهر رمضان) مبتداء و جمله ی «الذی انزل فیه القرآن» خبر آن باشد، هر چند نظریه ای است که آیه شریفه را مستقل از ما قبل می کند، و بنابر آن، آیه شریفه صلاحیت آن را دارد که به تنهایی نازل شده باشد، لیکن صلاحیت آن را ندارد که ناسخ آیه قبلش باشد، برای اینکه میان ناسخ و منسوخ باید منافاتی باشد، و میان این آیه و آیه قبلش هیچ منافاتی نیست، تا این ناسخ آن باشد با اینکه گفتیم در نسخ باید منافات و تباینی در بین باشد. ضعیفتر از این قول، گفتار جمعی دیگر است، که از کلماتشان بر می آید که خواسته اند بگویند آیه دوم یعنی آیه ی (ایاما معدودات ... الخ) ناسخ آیه اول، یعنی آیه ی (کتب علیکم الصیام) است، به این بیان که قبل از اسلام روزه بر نصارا نیز واجب بود،



ولی نصارا در آن کم و زیاد کردند، تا بالاخره بر عدد پنجاه روز قرار گرفت، آنگاه خدای تعالی برای مسلمین روزه رمضان را تشریع کرد، پس رسول خدا (ص) و مسلمانان در صدر اسلام و قبل از تشریع روزه رمضان همان روزه پنجاه روز مسیحیان را می گرفتند، و آیه اول هم همین را تشریع کرده، می فرماید شما مسلمانان نیز همان روزه مسیحیان را بگیرید، ولی آیه دوم وقتی نازل شد حکم آیه اول را نسخ کرد، چون فرمود:

روزه در چند روز معینی واجب است. و وجه ضعیفتر بودن این قول از قول قبلی این است که همه ایرادهائی که به وجه قبلی وارد بود بر آن وارد است، علاوه بر اینکه متمم بودن آیه دومی برای اولی روشنتر از متمم بودن سومی برای دومی است، و نیز روایاتی که این قائل قول خود را مستند به آنها کرده جعلی بودن و مخالفتش با قرآن و با سیاق آیه روشنتر از مخالفت روایات قول اول با آیه است.

فمن كان منكم مريضا او على سفر فعده من ايام اخر

حرف فاء در ابتداء آیه می فهماند که مطلب آیه نتیجه و فرع آیه قبل است، که (کتب علیکم ... الخ)، و نیز (ایاما معدودات ... الخ)، و معنای مجموع آن چنین می شود:

روزه بر شما واجب شده، و نیز عدد معینی در آن رعایت شده، و همانطور که از اصل روزه رفع ید نمی شود، از عدد آن نیز صرفنظر نمی شود، پس اگر در ایام رمضان عارضه ای چون مرض و سفر پیش آید که حکم وجوب روزه را در آن ایام معدوده یعنی ایام رمضان بردارد از این ایام معدوده صرفنظر نمی شود، و باید به همان عدد در سایر

روزها روزه گرفت، و این همان حقیقتی است که آیه سوم (و لتكملوا العده ... الخ) متعرض است، پس جمله ی (ایاما معدودات ... الخ) همانطور که به بیان گذشته معنای تحقیر و ناچیز بودن ایام را افاده می کند، این معنا را هم افاده می کند، که همین عدد ناچیز رکنی است که در غرض و حکم روزه ماخوذ شده است. کلمه (مرض) به معنای خلاف صحت و سلامتی است و کلمه (سفر) از ماده (س - ف - ر) گرفته شده، که به معنای کشف است و گویا سفر را از این جهت سفر می خوانند که مسافر برای بیرون شدن از وطن از خانه اش منکشف و ظاهر می شود، و گویا اینکه فرمود:

(او علی سفر) و مانند کلمه (مریضا) نفرمود:

(مسافرا)، برای اشاره به این معنا بوده که آن مسافری روزه اش شکسته می شود که در حال حاضر مسافر باشد، نه در گذشته، (مثل کسی که در سفر ده روز در محلی اقامت کرده است، که چنین کسی قبلا مسافر بوده، و فعلا مقیم است، و روزه اش صحیح است) و نه در آینده (مثل کسی که می خواهد بعد از ظهر حرکت کند که چنین کسی روزه آن روزش صحیح است).

بیشتر دانشمندان و علمای اهل سنت گفته اند:

از آیه ی «فمن كان منكم مریضا او علی سفر فعده من ایام اخر ... الخ» ، استفاده می شود که مسافر می تواند روزه نگیرد، نه اینکه روزه گرفتن برایش حرام است، پس مریض و مسافر، هم می توانند روزه بگیرند، و هم اینکه افطار نموده به همان عدد از روزهای دیگر سال روزه بگیرند. لیکن این حرف صحیح نیست، زیرا گفتیم ظاهر جمله ی (فعده من ایام

آخر)

(کسی که مریض و مسافر باشد باید چند روزی در ایام دیگر سال روزه بگیرد) عزیمت است، نه رخصت، یعنی از ظاهر آن بر می آید که مریض و مسافر نباید در رمضان روزه بگیرند، و این معنا از ائمه اهل بیت ع نیز روایت شده، و مذهب جمعی از صحابه از قبیل عبد الرحمان بن عوف، و عمر بن خطاب، و عبد الله بن عمر، و ابی هریره، و عروه بن زبیر، نیز همین است، پس جمله نامبرده حجتی است علیه علمای نامبرده از اهل سنت. ایشان برای توجیه نظریه خود چیزی در آیه تقدیر گرفته گفته اند، تقدیرش «فمن كان مریضا او علی سفر فافطر فعده من ایام اخر» است، یعنی هر کس مریض یا مسافر باشد، و به همین جهت افطار کرده باشد به همان عدد از روزهای دیگر روزه بگیرد. و این تقدیر دو اشکال دارد، اول اینکه اصولا همانطوری که گفته اند تقدیر گرفتن خلاف ظاهر است، (وقتی گویندهای سخن می گوید تمامی کلماتی که در افاده منظوریش دخالت دارد در کلام خود می آورد، و چیزی را نگفته نمی گذارد) مگر آنکه به اتکاء قرینه ای که در کلامش هست یک کلمه را حذف کند، چون یقین دارد خواننده یا شنونده با وجود آن قرینه میفهمد که فلان کلمه حذف شده است و اما بدون قرینه دست به چنین حذفی نمیزند.

اشکال دوم اینکه:

به فرضی که تسلیم شویم و قبول کنیم که کلمه (فافطر) در آیه حذف شده، تازه این کلام هم دلالتی بر رخصت ندارد، (کدام شنونده ای از عبارت «و هر کس مریض یا مسافر باشد، و افطار کرده باشد در ایامی دیگر روزه بگیرد» ،

میفهمد روزه در سفر و مرض جایز است؟)

آری نهایت چیزی که از عبارت «فمن كان مریضا او علی سفر فافطر» ، در این مقام (که به گفته سایر مفسرین نیز مقام تشریع است) استفاده می شود، این است که افطارش گناه نبوده چون جایز بوده، البته جواز به معنای اعم از وجوب و استحباب و اباحه، جوازی که با وجوب و استحباب و اباحه میسازد، و اما اینکه به معنای سومی یعنی الزامی نبودن افطار باشد به هیچ وجه لفظ آیه بر آن دلالت ندارد، بلکه باز هم بر خلاف آن دلالت می کند، چون قانونگذار حکیم در مقام تشریع خود، هرگز در بیان آنچه باید بیان کند کوتاهی نمی کند، و این خود روشن است.

و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین

کلمه «یطیقون» از مصدر اطاقه است، و اطاقه همانطور که بعضی گفته اند به معنای به کار بستن تمامی قدرت در عمل است که لازمه آن این است که عمل نامبرده آنقدر دشوار باشد، که همه نیروی انسان در انجامش مصرف شود، در نتیجه معنای جمله «و علی الذین یطیقونه» این است که هر کس روزه برایش مشقت داشته باشد، و کلمه «فدیة» به معنای بدل و عوض است و در اینجا به معنای عوض مالی است، که همان طعام مسکین یعنی سیر کردن یک مسکین گرسنه است از غذائی که خود انسان می خورد، البته نه آن غذای سادهای که گاهی می خورد، و نه آن غذای لذیذی که باز گاه گاه می خورد، بلکه از غذای متوسطی که غالبا استفاده می کند، و حکم این فدیة نیز مانند حکم قضای روزه مریض و مسافر واجب است، چون تعبیر «و علی الذین» تعبیری است که وجوب

تعیینی را می رساند، نه تخییری و نه رخصت را.

بعضی از مفسرین گفته اند جمله نامبرده نیز رخصت را می رسانده و سپس نسخ شده چون خدای سبحان در اول، همه مردم را که می توانند روزه بگیرند مخیر کرد بین روزه گرفتن و کفاره دادن از هر روز به طعام یک مسکین، چون مردم در آن ایام عادت به روزه نداشتند، بعدها که رفته رفته عادت کردند، این آیه به وسیله آیه ی «فمن شهد منکم الشهر فليصمه ... الخ» نسخ شد.

بعضی دیگر از همین مفسرین گفته اند:

تنها نسبت به اشخاص توانا نسخ شد و قرار شد حتما روزه بگیرند، و اما مثل پیر زن و پیرمرد سالخورده و زن حامله و زن بچه شیرده آیه نسخ نشد، و حکم جواز افطار و فدیة دادن باقی ماند، و به جان خودم اینگونه تفسیرها بازی کردن با قرآن و پاره پاره کردن آیات آن است، و اگر خواننده عزیز در آیات سهگانه مورد بحث دقت کند خواهد دید که هر سه یک غرض را دنبال می کند، و یک سیاق متصل و جملاتی به هم پیوسته و بیانی روشن دارد، آنگاه اگر این کلام واحد و پیوسته را با نظریه این مفسرین تطبیق دهد، خواهد دید که دیگر آن سیاق پیوسته را ندارد، جملاتش با یکدیگر متنافی است، اولش آخرش را نقض می کند، یک جا می گوید:

«کتب علیکم الصیام» روزه بر شما واجب شده، دنبالش می گوید آنهایی که می توانند روزه بگیرند می توانند افطار نموده به جای آن طعام دهند، و در آخر می گوید:

روزه بر همه شما واجب است تا حکم آخری ناسخ حکم فدیة نسبت به خصوص قادران باشد، و حکم فدیة نسبت

به غیر قادران به حال خود باقی بماند، با اینکه در آیه شریفه بنا بر این تصویر حکم غیر قادرین اصلاً بیان نشده است. مگر اینکه کسی بگوید کلمه «یطبقونه» قبل از نسخ شدن به معنای قدرت داشتن است، و بعد از نسخ به معنای قدرت نداشتن، و این پیدا است که چقدر بی پایه است. و سخن کوتاه اینکه بنا بر این باید جمله ی «و علی الذین یطبقونه ... الخ» که در وسط آیات قرار گرفته ناسخ جمله ی «کتب علیکم الصیام» در اول آیات باشد، که با آن تنافی دارد، آن وقت این سؤال پیش می آید که چرا بدون هیچ علتی حکم ناسخ را مقید به کسانی کرده که توانائی ندارند.

و نیز لازمه این تفسیر این است که جمله ی «فمن شهد منکم الشهر فلیصمه» تنها ناسخ حکم کسانی باشد که قادر بر روزه اند، نه آنهایی که از روزه عاجزند با اینکه ظاهر عبارت ناسخ مطلق است، هم قادر را شامل می شود و هم عاجز را، علاوه بر اینکه اصلاً منسوخ شامل حکم عاجز نبود، تا ناسخ بخواهد آن حکم را برای عاجز باقی بدارد، و این تالی فاسدها فاحشترین تالی فاسدهایند.

حال اگر علاوه بر نسخ هائی که از آقایان برای تو خواننده عزیز نقل کردیم، نسخ های دیگری که در باره این سه آیه ذکر کرده اند اضافه کنی، آن وقت تفسیری عجیب خواهی دید، و آن نسخها این است که گفته اند جمله ی «شهر رمضان» ناسخ جمله ی «ایاما معدودات ... الخ» است، و جمله «ایاما معدودات» هم ناسخ جمله «کتب علیکم الصیام» است.

بد نیست دوباره نسخهای را که آقایان در سه آیه قرآن قائل شده اند بشماریم، تا

بازیگری با کلام خدا بر ایمان روشنتر بشود:

1 - جمله ی «و علی الذین یطیقونه ... الخ» ناسخ جمله ی «کتب علیکم الصیام» است.

2 - جمله ی «فمن شهد منکم الشهر فلیصمه» ناسخ حکم «و علی الذین یطیقونه» است.

3 - جمله ی «شهر رمضان» ناسخ جمله «ایاما معدودات» است.

4 - جمله ی «ایاما معدودات ... الخ» ناسخ «کتب علیکم الصیام» است.

«مترجم» «فمن تطوع خیرا فهو خیر له» کلمه تطوع از ماده «ط - و - ع» است. و معنای طوع مقابل معنای کراهت است، و یا بگو به این معنا است که انسان کاری را به رضا و رغبت خود انجام دهد، آنگاه همین طوع وقتی به باب تفعل میرود و به صورت تطوع در می آید. معنای داوطلب بودن هم بر آن اضافه می شود پس تطوع به معنای این است که انسان خودش داوطلبانه کاری را انجام دهد که اطاعت خدا هم هست، بدون اینکه در انجام آن کراهتی داشته باشد، و اظهار ناراحتی و گرانباری کند، حال چه اینکه آن عمل الزامی و واجب باشد. و چه غیر الزامی و مستحب.

این معنای اصلی کلمه تطوع بوده، پس اگر می بینیم که فعلا در خصوص افعال مستحب استعمال می شود یک اصطلاحی است جدید، که بعد از نزول قرآن در بین مسلمانان رائج گشته، و منشاش هم این بوده که معمولا عمل نیکی که یک مسلمان داوطلبانه انجام می دهد عمل مستحب است، و اما عمل واجب هر چه هم که به طوع و رغبت انجام شود باز بوئی از اکراه و اجبار در آن هست.

و سخن کوتاه آنکه کلمه «تطوع» همانطور که دیگران هم گفته اند دلالتی بر خصوص استحباب ندارد، نه مادهاش

«ط - و - ع» و نه هیاتش «تفعل» در نتیجه می توان گفت حرف «فاء» که در آغاز جمله آمده جمله را فرع و نتیجه معنائی می کند که از کلام سابق استفاده میشد، و معنای مجموع کلام - و خدا داناتر است - این می شود:

روزه بر شما واجب شده است، و در آن خیر و صلاح شما رعایت شده، علاوه بر اینکه با داشتن این فریضه شما هم جزء امت هائی می شوید که قبل از شما بودند، با این تفاوت که در این فریضه تخفیف و تسهیلی برای شما منظور شده است، پس آن را به طوع و رغبت بیاورید، نه با کراهت چون هر کس عمل خیر را به طوع بیاورد بهتر است تا همان عمل را به کره بیاورد. از اینجا روشن می شود که جمله ی «فمن تطوع خیرا» از قبیل به کار بردن سبب در جای مسبب است، ساده تر بگویم در این جمله سخن از خصوص روزه نشده بلکه سخن از مطلق تطوع خیر شده، که سبب تطوع در روزه است، نظیر آیه ی «قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون فانهم لا یکذبونک و لکن الظالمین بایات الله یجحدون» (9)

یعنی غم مخور و صبر کن که علت تکذیب ایشان انکار آیات خدا است، چون در این آیه نیز سبب تکذیب در جای تکذیب نشسته.

بعضی از مفسرین گفته اند جمله مورد بحث یعنی «فمن تطوع خیرا فهو خیر له» مرتبط به جمله قبل است، که می فرمود:

«و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین ... الخ» ،

و معنای مجموع آن دو جمله این است که کسی که بیشتر از طعام یک مسکین فدیة بدهد، مثلا برای یک روز روزه



دو نفر مسکین را طعام دهد و یا طعام دو مسکین را به یک نفر بدهد  
برایش بهتر است. اشکالی که بر این تفسیر وارد است همانست که  
گفتیم:

کلمه «تطوع» اختصاص به مستحبات ندارد علاوه بر اینکه بنا بر این تفسیر  
فاء تفریع بی معنا می شود چون در نتیجه قرار گرفتن تطوع به آن معنا  
«بیش از طعام یک مسکین دادن» بر حکم فدیة هیچ نکته معقولی بنظر  
نمی رسد، علاوه بر اینکه اصولاً کلمه «تطوع بخیر» هیچ دلالتی بر تطوع به  
زیادتر دادن ندارد.

و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون

این جمله متمم جمله قبلی است، و معنایش به حسب تقدیر - به آن بیانی  
که گذشت - این می شود با روزهای که بر شما واجب شده تطوع کنید، و  
آن را داوطلبانه بیاورید، که تطوع به کار خیر بهتر است، و روزه هم که خیر  
شما است پس تطوع به روزه هم خیری علاوه بر خیر دیگر است.

بعضی از مفسرین گفته اند:

جمله مورد بحث یعنی «و ان تصوموا خیر لکم» خطاب به کسانی است که  
از روزه گرفتن معذورند، نه عموم مؤمنین که در جمله «روزه بر شما  
واجب شده» مخاطب بودند، چون ظاهر عبارت نامبرده رجحان روزه است،  
و معلوم است که رجحان با ترک هم میسازد، در نتیجه عبارت ظاهر در  
استحباب روزه می شود نه وجوب که منافی با ترک است، و چون میدانیم  
روزه واجب است ناگزیر عبارت نامبرده را حمل می کنیم بر رجحان و  
استحباب روزه برای کسانی که از ناحیه شرع مجاز در ترک آنند، مانند  
مریض و مسافر که می گوئیم روزه‌های که بر همه واجب است بر مریض و  
مسافر مستحب است، و بهتر آن است

که آنها نیز روزه را بر افطار ترجیح دهند، و در عین حال قضای آنها هم بگیرند. اما این تفسیر به خاطر اشکالاتی که بر آن وارد است صحیح نیست.

اشکال اول اینکه:

دلیلی بر طبق آن نیست.

اشکال دوم اینکه:

اگر مراد از جمله ی «و ان تصوموا خیر لکم» استحباب روزه برای مریض و مسافر بود، با در نظر گرفتن اینکه در جمله ی «فمن کان منکم مریضاً ... الخ» مریض و مسافر غایب به حساب آمده اند، جا داشت در جمله بعدی هم غایب به حساب آمده، در بارهشان بفرماید:

«و ان یصوموا خیر لهم» مریض و مسافر اگر روزه بگیرند بر ایشان بهتر است، ولی فرمود:

«اگر روزه بگیرید برایتان بهتر است» پس معلوم می شود در جمله دوم روی سخن با خصوص مسافر و مریض نیست.

اشکال سوم اینکه:

جمله اولی به خوبی دلالت دارد بر اینکه مریض و مسافر مختارند در گرفتن و نگرفتن روزه، نه اینکه گرفتن روزه رجحان داشته باشد، بلکه جمله بعدیش که می فرماید:

«فعده من ایام اخر» صریح در این است که حتما باید در روزهای دیگر روزه بگیرند، آن وقت چطور مفسرین نامبرده می توانند بگویند آیه در صدد بیان رجحان روزه بر ترک آن است.

اشکال چهارم اینکه:

اگر جمله اولی «فمن کان منکم ... الخ» در صدد بیان ترخیص روزه برای مسافر و مریض باشد، و بگوید گرفتن و نگرفتن روزه برای معذورین یکسان است، البته جا داشت در جمله بعدی بفرماید بلکه گرفتن آن بهتر است، تا یک طرف تخییر را ترجیح داده و بیانگر رجحان آن باشد، ولی

جمله اولی در مقام بیان روزه رمضان و روزه ایام دیگر سال است، و با  
چنین زمینه ای دیگر

ممکن نیست تنها از جمله ی «و ان تصوموا خیر لکم» و بدون هیچ قرینه ای در کلام استفاده کنیم که می خواهد روزه رمضان را بر روزه غیر رمضان ترجیح دهد.

اشکال پنجم اینکه:

مقام آیات، مقام بیان حکم نیست، تا ظهور رجحان از جمله «فمن کان» با حکم وجوبی منافات پیدا کند، بلکه مقام، همانطور که در سابق هم گذشت مقام بیان ملاک تشریع است، و اینکه اگر شارع اسلام حکمی را صادر می کند خالی از فلسفه و حکمت و خیر و نیکوئی نیست، و عیناً نظیر آیه ی «فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم» (10)، و آیه ی «فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون» (11)، و آیه ی «تؤمنون بالله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون» (12) است که در هر سه آیه می فرماید، حکمی که شده برای شما خیر است و آیات در این باب بسیار است

شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی

ماه رمضان نهمین ماه از ماه های سیال قمری و عربی است، که بین ماه شعبان و شوال واقع است، و در قرآن کریم از ماه های دوازدهگانه غیر از ماه رمضان نام هیچ ماه دیگری نیامده. و کلمه نزول به معنای پائین آمدن و وارد شدن از نقطه بلند است، و فرق میان انزال و تنزیل این است که انزال به معنای نازل کردن دفعی و یک پارچه است، و تنزیل به معنای نازل کردن تدریجی است، و کلمه «قرآن» اسم کتابی است که خدای تعالی آنرا بر پیامبر گرامیش محمد ص نازل کرده، و به این جهت آن را قرآن نامیده که «قبلا از جنس

خواندنیها نبود، و به منظور اینکه درخور فهم بشر شود نازلش کرد و در نتیجه کتابی خواندنی شد» چنانکه فرمود:

«انا جعلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون» (13) و این کلمه هم بر مجموع قرآن اطلاق می شود و هم بر اجزای آن. و این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه قرآن یک پارچه در ماه رمضان نازل شده، از سوی دیگر ظاهر آیه شریفه: «و قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث، و نزلناه تنزیلا» (14) دلالت دارد بر اینکه قرآن کریم به تدریج و در مجموع مدت دعوت رسول خدا (ص) یعنی در مدت تقریباً بیست و سه سال نازل شده، تاریخ هم مؤید این معنا است، و از همین جهت بعضی گمان کرده اند که آیه مورد بحث با این آیه منافات دارد، و بعضی دیگر در پاسخ گفته اند:

قرآن کریم دو بار نازل شده، یک بار در ماه رمضان به طور یک پارچه به آسمان دنیا نازل شد و بار دیگر از آسمان دنیا به تدریج بر زمین نازل شده، و این پاسخی است که مفسرین نامبرده آنرا از روایات گرفته اند که بعضی از آنها را در بحث روایتی آینده نقل خواهیم کرد. ان شاء الله ولی بعضی دیگر به این مفسرین اشکال کرده اند، که در آیه مورد بحث که تعبیر به انزال - یعنی نازل شدن یک پارچه - فرموده دنبالش فرموده:

«هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان» به این منظور نازل شده که باید هدایتگر مردم و فارق میان حق و باطل باشد، و دلائلی روشن از هدایت ارائه دهد، و این معنا با نازل شدن به آسمان دنیا نمی سازد، چون بنا بر

این تفسیر قرآن کریم سالها در آسمان دنیا بود، در حالی که هدایتگر برای مردم نبود.

بعضی دیگر از این ایراد پاسخ داده اند به اینکه هدایت بودن قرآن البته به این معنا که می تواند هادی مردم باشد و مردم را از ضلالت نجات دهد و فارق میان حق و باطل باشد، معنائی است که منافات ندارد با اینکه چند سالی در آسمان دنیا بدون هدایت فعلی و خلاصه راکد مانده باشد، تا وقتی زمان به کار افتادنش رسید از آسمان به زمین نازل گردد، و نظائر آن بسیار است، مانند قوانینی که از مجلس قانونگذاری گذشته تا هر وقت زمان بکار بردن فلان ماده اش رسید آنرا به کار ببرند، و از قوه به فعلیت در آورند.

این بود پرسش و پاسخهایی که پیرامون آیه کرده اند، و لیکن حق مطلب این است که حکم قوانین و دستورات با حکم خطابات که متوجه اشخاص می شود فرق دارد، در خطابات باید قبل از صدور خطاب مخاطبی باشد، هر چند به مدتی اندک آنگاه به او خطاب کنند، و معنا ندارد خطاب از مقام مخاطب جلوتر باشد، و در قرآن کریم از این خطابه بسیار است، مانند خطاب در آیه ی «قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله و الله یسمع تحاورکما» (15).

و خطاب در آیه ی «و اذا راوا تجاره او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما.» (16) و آیه ی «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه، فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر، و ما بدلوا تبدیلا.» (17) که در این سه آیه و امثال آن خطابه متوجه مخاطبینی است که قبل از خطاب وجود داشته اند.

علاوه بر اینکه در قرآن کریم ناسخ و منسوخ هست و معنا ندارد که ناسخ و منسوخ هر دو در یک زمان نازل شوند.

بعضی از مفسرین پاسخ داده اند که مراد از نزول قرآن در ماه رمضان نزول آن قسمتی از قرآن است که در رمضان نازل شده. ولی این جواب هم درست نیست، برای اینکه مشهور در نزد مفسرین این است که رسول خدا (ص) که مبعوث به قرآن بوده در روز بیست و هفتم از ماه رجب مبعوث شده، و بین رجب تا رمضان بیش از یک ماه فاصله است، آن وقت چگونه ممکن است در این مدت بعثت آن جناب از نزول قرآن خالی باشد. از این هم که بگذریم آیه های اول سوره «علق» شهادت می دهد که این سوره اولین سوره های بوده که نازل شده، و در اولین روز بعثت نازل شده، و همچنین سوره «مدثر» شهادت می دهد که در روزهای اول دعوت نازل شده، و به هر حال بسیار بعید است که اولین آیه نازل، در ماه رمضان باشد علاوه بر اینکه جمله مورد بحث که می فرماید:

«شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» دلالت صریحی ندارد بر اینکه مراد از قرآن اولین قسمت نازل آن باشد، پس حمل آیه بر اولین جزء نازل آن حمله است بدون دلیل. و نظیر این آیه در دلالت بر اینکه قرآن در یک زمان نازل شده آیه ی «و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیلہ مبارکہ انا کنا منذرین» (18) و آیه ی «انا انزلناه فی لیلہ القدر» (19) می باشد چونکه از این آیات بر می آید همه قرآن در یک زمان نازل شده، و ظاهر آنها نمی سازد با اینکه

منظور نزول اولین قسمت نازل آن باشد، و یا منظور اولین روز انزال آن باشد، قرینه ای هم در کلام نیست که بخاطر آن قرینه بتوانیم دست از ظاهر آن برداریم. و آنچه از تدبر در آیات کتاب بر می آید مطلبی دیگر غیر از همه این مطالب است، چون در آیاتی که می گوید قرآن در ماه رمضان و یا در شبی از شب های آن نازل شد تعبیر به انزال آمده، که دلالت بر نازل کردن یکپارچه قرآن دارد، و در هیچ یک از آنها تعبیر به تنزیل نیامده، مثلاً یکجا فرموده:

«شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» (20) جای دیگر فرموده:

«حم و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیلہ مبارکہ» (21)، و در جای دیگر فرموده:

«انا انزلناه فی لیلہ القدر» (22).

و این تعبیر و نازل شدن یکپارچه به دو اعتبار می تواند باشد، یکی به اعتبار اینکه مجموع و روی هم رفته قرآن و یا بعضی از آن یکپارچه و یک دفعه نازل شده هر چند که تک تک آیاتش به تدریج نازل شده باشد، همچنانکه در مورد باران با اینکه قطره قطره نازل می شود، ولی به اعتبار اینکه مجموع باران ها و قطرات مفید فائده بوده تعبیر می کند به اینکه «کماء انزلناه من السماء» (23) و نیز به همین اعتبار فرموده:

«کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته» (24).

دوم به اعتبار اینکه کتاب ماورای آنچه ما با فهم عادی خود از آن میفهمیم، که معلوم است فهم عادی ما مستلزم آن است که آیاتش را جدا جدا تدبر کنیم، و خود هم جدا جدا و به تدریج نازل شود، حقیقت دیگری دارد که به لحاظ آن حقیقت امری واحد و



غیر تدریجی است، و نزولش به انزال - یک دفعه - است، نه تنزیل (نزول بتدریج).

و همین اعتبار دومی از آیات کریمه قرآن استفاده می شود مانند آیه ی «کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر» (25) چون کلمه «احکمت» از احکام است و احکام در مقابل «تفصیل» است، و تفصیل عبارت است از اینکه کتاب را فصل فصل و قطعه قطعه کنند، در نتیجه احکام به معنای آن است که به نحوی باشد که جزء جزء نداشته و اجزایش از یکدیگر متمایز نباشد، چون همه اش به یک معنا بر می گردد، که آن معنا جزء و فصل ندارد و آیه شریفه صریح است در اینکه این تفصیل که ما امروز در قرآن مشاهده می کنیم تفصیلی است که بعدها به قرآن داده شده، و گرنه در آغاز محکم و بدون جزء و فصل بوده. از این آیه روشنتر، آیه ی «و لقد جنناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی و رحمه لقوم یؤمنون. هل ینظرون الا تاویله یوم یاتی تاویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق» (26).

و آیه ی «و ما کان هذا القرآن ان یفتی من دون الله، و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین» تا آنجا که می فرماید:

«بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله» (27) چه از این آیات و مخصوصاً آیه شریفه سوره یونس به خوبی استفاده می شود که مساله تفصیل و جداسازی امری است که بعدها بر کتاب خدا عارض شده است و قبلاً به این صورت نبوده. پس کتاب به خودی خود چیزی است، و تفصیلی که عارض بر آن

شده چیزی دیگر، و کفاری که کتاب را تکذیب کردند تکذیبشان مربوط به تفصیل کتاب است، و ناشی از این است که فراموش کردند این تفصیل به چه چیز برگشت می کند و به زودی در قیامت میفهمند و جز فهمیدن چاره‌ای ندارند، آن وقت پشیمان می شوند در حالی که پشیمانی سودی برایشان نداشته، و راه گریزی هم ندارند، و این آیه اشعاری هم به این معنا دارد که کتاب اصلی تاویل کتاب خواندنی یعنی قرآن است. از آیه مورد بحث روشنتر این آیه شریفه است:

«حم و الکتاب المبین، انا جعلناه قرآنا عربيا لعلکم تعقلون و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم» (28) چون این آیه ظهور در این معنا دارد که قرآن قبلا در کتاب مبینی بوده که خواندنی و عربی نبوده، و بعدها خواندنی و عربی شده، و لباس الفاظ آنهم به واژه عربیت پوشیده، تا مردم آن را بفهمند و گرنه همین کتاب قبلا در «ام الکتاب»، که نزد خدا مقامی بلند داشته است، بوده مقامی که دست خرد بدان نمی رسد، کتابی که حکیم است، یعنی مانند کتاب قرآن آیه آیه و سوره سوره نیست. و آیات شریفه «فلا اقسم بمواقع النجوم، و انه لقسم لو تعلمون عظیم، انه لقرآن کریم، فی کتاب مکنون، لا یمسه الا المطهرون، تنزیل من رب العالمین» (29) نیز در سیاق آیه سوره زخرف است، چون از ظاهر آن به خوبی بر می آید، قرآن کریم در کتاب مکنون و پنهان از دید بشر قرار داشته، در کتابی که جز پاکان کسی با آن تماس ندارد، و از آن کتاب که نزد رب العالمین است نازل شده

است، و اما قبل از نازل شدن موقعیتی در کتاب مکنون داشته، مکنون از اغیار همان که در آیه سوره زخرف ام الكتابش خوانده، و در سوره بروج لوح محفوظش نامیده و فرموده:

«بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ» (30) بلکه این لوح از این جهت محفوظ است که دگرگونی در آن راه ندارد، و معلوم است قرآنی که باید به تدریج نازل شود (چون به عالمی نازل می شود که زمان و تدرج بر همه آن حاکم است) هرگز از ناسخ و منسوخ و از تدرج خالی نیست و این تدرج خود نوعی تبدل است، پس کتاب مبین که اصل قرآن است و خالی از تفصیل و تدرج است، امری است غیر این قرآن نازل شده، و قرآن به منزله لباسی استبرای آن امر. و همین معنا یعنی اینکه قرآن، نازل شده و بشری شده کتاب مبین (که ما آن را حقیقت کتاب مینامیم) باشد، و به منزله لباسی باشد برای اندام صاحب لباس، و مثال باشد برای حقیقت و نیز به منزله مثل باشد برای غرض صاحب کلام، خود مصحح آن است که احیاناً آن حقیقت را هم قرآن بنامیم همچنانکه در آیه شریفه: «بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ» (31) و آیاتی دیگر این تعبیر آمده، و همین نکته باعث می شود که آیه ی «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» (32)، و آیه ی «انا انزلناه فی لیلہ القدر» (33)، و آیه ی «انا انزلناه فی لیلہ مبارکه» (34) را که دلالت دارند بر اینکه قرآن یک دفعه نازل شده حمل کنیم بر نازل شدن حقیقت قرآن، یعنی کتاب مبین، بر قلب رسول خدا (ص)

در یک شب، همچنانکه همین قرآن بعد از آنکه بشری و خواندنی و مفصل شد، تدریجا در مدت بیست و سه سال دعوت نبویه نازل شده است.

این نزول تدریجی از آیات زیر استفاده می شود:

«و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه» (35) و آیات «لا تحرک به لسانک لتعجل به، ان علینا جمعه و قرآنه، فاذا قراناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانہ» (36) چون از این آیات بر می آید که رسول خدا (ص) می دانسته چه آیه ای بر او نازل می شود، و به همین جهت قبل از آنکه وحی آیه ای تمام شود او از پیش، آیه را می خوانده، و خدای تعالی از این کار نهیش فرمود، که ان شاء الله توضیحش در جای مناسب خواهد آمد. و سخن کوتاه آنکه:

اگر کسی در آیات قرآنی تدبیر و دقت کند هیچ چاره ای جز این ندارد که اعتراف کند به اینکه آیات قرآنی دلالت دارد بر اینکه این قرآنی که تدریجا بر رسول خدا (ص) نازل شده متکی بر حقیقتی است متعالی و بس بلند که عقول عامه بشر قاصر از درک آن، و دست افکار ملوث به لوث هوسها و قذارتهاى مادّی شان از رسیدن به آن حقیقت کوتاه است، و اینکه نخست این حقیقت بر رسول خدا (ص) نازل شده بود و به وی تعلیم داده بود که منظورش از کتاب (که بعدا تدریجا نازل می شود) چیست. و ما ان شاء الله در بحث پیرامون تاویل و تنزیل در تفسیر آیه شریفه: «هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات» (37) باز در این باره سخن خواهیم گفت.

این آن مطلبی است که گفتیم با دقت

و تدبیر از آیات کریمه قرآن به دست می آید بله محدثین که کارشان تنها نقل حدیث است و نیز علمای علم کلام و همچنین علمای مادی این عصر از آنجا که منکر ماورای ماده و محسوساتند ناگزیر شده اند این آیات و نظائر آن را که دلالت دارند بر اینکه مثلاً قرآن هدایت و رحمت و نور و روح و مواقع نجوم و کتاب مبین است، و یا در لوح محفوظ و نازل از ناحیه خدا است، و یا در صحف مطهره است، و یا تعبیرات دیگری که از قرآن شده، همه را حمل کنند بر اقسامی از استعاره و مجازگوئی، و با این عمل خود قرآن را همپایه یک کتاب شعری کرده اند، (که به قول معروف هر چه گزافتر و دروغتر باشد شیرینتر و شیواتر است).

بعضی دیگر از اهل بحث و تحقیق در معنای اینکه چگونه ممکن است قرآن در ماه رمضان نازل شده باشد؟

گفتاری دارد که خلاصه اش از نظر خواننده میگذرد. هیچ شکی نیست در اینکه بعثت رسول خدا (ص) قرین و توأم با نزول اولین بخش آن بوده، و در آن بخش به وی دستور داده که مردم را تبلیغ و انداز کن، از سوی دیگر در این نیز هیچ شکی نیست که بعثت و نزول اولین بخش قرآن، در شب اتفاق افتاده، برای اینکه آیه شریفه: «انا انزلناه فی لیلہ مبارکہ انا کنا منذرین» (38)، صریحاً می فرماید:

که قرآن در شب نازل شده، و باز شکی نیست که آن شب از شب های رمضان بوده، برای اینکه در سوره بقره آیه 581 می فرماید:

«شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن.» پس تا اینجا هیچ شکی نیست

تنها گفتگو در این است که منظور این آیات تمام قرآن است یا بعضی از آن؟ در پاسخ از این سؤال می‌گوئیم:

گو اینکه همه قرآن در یک شب نازل نشده، اما همینکه سوره حمد که مشتمل بر بسیاری از معارف قرآن است در یک شب نازل شده، مثل این است که همه قرآن در یک شب نازل شده باشد، و به همین اعتبار می‌شود گفت:

«ما قرآن را در فلان شب نازل کردیم»

پاسخ دیگری که می‌توان گفت اینکه:

کلمه قرآن همانطور که بر همه آیات بین دو جلد اطلاق می‌شود، بر بعضی از آن نیز اطلاق می‌گردد، همانطور که بر سایر کتب آسمانی از قبیل تورات و انجیل و زبور نیز اطلاق می‌گردد، و این خود اصطلاحی است از قرآن کریم. آنگاه اضافه کرده: که اولین بخشی که نازل شده «اقرأ باسم ربك الذی خلق...» (39) است که در شب بیست و پنجم رمضان نازل شد، در حالی که رسول خدا (ص) در وسط بیابان بود، و به طرف خانه خدیجه می‌آمد، همینکه این آیات به وی وحی شد به خاطرش رسید از جبرئیل بپرسد:

چگونه پروردگار خود را یاد کند، دوباره جبرئیل خود را به وی نشان داد و تعلیمش داد که بگوید:

«بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين» تا آخر سوره حمد، و سپس کیفیت نماز را به او یاد داد، و از نظرش غائب شد، رسول خدا (ص) به خود آمد در حالی که اثری از جبرئیل نیافت، تنها از آنچه دیده بود، تعبیه و کوفتگی در خود احساس کرد، تعبیه که همواره بعد از دیدن جبرئیل به او دست میداد، و چون

اولین بار بود که به چنین منظره ای بر می خورد و نمی دانست که از طرف خدا مبعوث به نبوت و هدایت خلق شده، لذا وقتی به خانه درآمد از شدت خستگی آن شب را تا به صبح خوابید، صبح آن شب مجدداً فرشته وحی نزد او برگشت و این سوره را بر او نازل کرد:

«یا ایها المدثر قم فانذر.» (40)

آنگاه مفسر نامبرده می گوید پس معنای نازل شدن قرآن همین نازل شدن سوره حمد است، که در ماه رمضان و مصادف با شب قدر نازل شده، و اما آنچه در کتب شیعه دیده می شود که بعثت در روز بیست و هفتم رجب بوده، روایاتی است که علاوه بر اینکه جز در بعضی از کتب شیعه که تاریخ تالیفش جلوتر از قرن چهارم هجرت نیست، یافت نمی شود مخالف کتاب خدا نیز هست، چون متوجه شدید که کتاب خدا نزول قرآن را در ماه رمضان دانسته.

سپس اضافه می کند:

که در این میان روایات دیگری هست مؤید آن روایات که می گوید معنای نزول قرآن در ماه رمضان این است که قرآن قبل از بعثت رسول خدا (ص) یک جا از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شد، و جبرئیل آن را در بیت المعمور به ملائکه املاء کرد، تا آنکه بعد از بعثت به تدریج بر رسول خدا (ص) نازل شد. و این روایات اوهامی استخرافی که دست اجانب آنها را با روایات اسلام آمیخته کرده و به چند جهت مردود است،

1 - مخالف کتاب خدا هستند

2 - لوح محفوظ را جزء ماورای طبیعت دانسته در حالی که لوح محفوظ عبارت است از عالم طبیعت و بیت المعمور عبارت است از

کره زمین، که با سکونت بشر معمور و آباد گشت، این بود خلاصه گفتار آن مفسر. مؤلف: من نمیدانم کدام یک از جملات این مفسر که سراسر آن فاسد است قابل اصلاح است تا به وجهی از وجوه با حق و حقیقت منطبق شود، چون در چنین صورتی قضیه شبیه مثل معروف می شود که می گویند وصله از خود جامه بیشتر است. زیرا اولاً این افسانه که وی از پیش خود در باره بعثت درست کرده و یا اینکه گفته اولین بخش نازل شده چیست «اقرء باسم ربک» وقتی نازل شد که رسول خدا (ص) در راه بود، و بعد از آن سوره حمد نازل شد، و آنگاه نماز را به آن جناب تعلیم داده و آن حضرت داخل خانه شد و از خستگی به خواب رفت، و صبح آن شب سوره مدثر نازل شده، امر به تبلیغش نمود همه اینها مطالبی است که نه آیه محکمه دلالت بر آن دارد، و نه سنت قائمه، بلکه تنها و تنها قصه ای است تخیلی که نه با کتاب موافق است و نه با حدیث، و بیان ناسازگاریش خواهد آمد. و ثانیاً وی گفته: که به طور مسلم بعثت و نزول قرآن و امر به تبلیغ هر سه مقارن هم اتفاق افتاد، و در مقام تفسیر و توضیح این سخن گفته است:

نبوت با نزول قرآن آغاز شد و رسول خدا (ص) تنها در یک شب نبی و غیر رسول بود، و صبح همان شب به مقام رسالت هم رسید، چون سوره «مدثر» او را امر به تبلیغ نمود، ولی این مفسر هرگز نمی تواند بر طبق گفته های خود دلیلی از



کتاب یا سنت بیاورد، و عجب اینجا است که مساله را از مسلمات گرفته، در حالی که چنین نیست اما از نظر سنت مسلم نیست برای اینکه کتب سنت چه آنها که علمای اهل سنت تالیف کرده اند، و چه آنها که علمای امامیه تالیف کرده اند، همه بعد از دو قرن و بیشتر از عصر رسول خدا (ص) تدوین شده اند، هر چند که مفسر نامبرده این اشکال را منحصر به کتب شیعه وارد دانسته، ولی تمامی کتب عامه نیز اینطور بوده اند، اگر در روایات شیعه دسیسه شده باشد، در روایات عامه نیز شده است و اما کتب تاریخ علاوه بر اینکه متعرض این جزئیات نشده احتمال دسیسه در آنها بیشتر است، و اگر بیشتر هم نباشد حداقل مانند کتب حدیث در معرض آن بوده است. و اما کتاب خدا که برای هر اهل فنی روشن است که دلالت آیات آن بر مساله بعثت قاصرتر از دلالت روایات است، بلکه می توان گفت آیات قرآن بر خلاف آنچه مفسر نامبرده در مساله بعثت گفته دلالت دارد، و رسماً افسانه و بافته های او را تکذیب می کند، چون سوره علق به طوری که اهل حدیث گفته اند و به شهادت پنج آیه اول آن اولین سوره های بوده که بر رسول خدا (ص) نازل شده، و احدی از مفسرین نگفته و حتی احتمالش را هم نداده که تکه تکه نازل شده باشد، و حداقل احتمال میدهم که یک باره نازل شده باشد، مشتمل بر این نکته است که رسول خدا (ص) در انتظار مردم نماز می خوانده، و بعضی از مردم او را از این کار نهی می کردند، و در مجالس قریش از

او بدگوئی می کرده اند، و اگر قبل از سوره علق قرآن بر آن جناب نازل نشده بود، پس رسول خدا (ص) چگونه نماز می خوانده، و در نمازش چه می گفته؟ سوره علق هم از نماز به غیر از امر سجده که دستوری دیگر نداده، پس معلوم می شود آن جناب قبل از سوره علق نمازی داشته و کسانی بوده اند که آن جناب را از نماز نهی می کرده اند، و از نهی خود ستبردار نبوده اند، مگر اینکه بگوئی منظور از این نمازگزار شخصی دیگر غیر از رسول خدا (ص) است، و این حرف بطلانش روشن است، برای اینکه در آخر سوره به خود آن جناب خطاب نموده می فرماید:

«کلا لا تطعه» آن کسی را که به تو می گوید نماز بخوان اطاعت مکن، بلکه همچنان خدا را سجده کن، و به او نزدیک شو. اینک آیاتی از همین سوره که دلالت بر بطلان قول مزبور دارد:

«ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی ارایت ان کان علی الهدی. او امر بالتقوی. ارایت ان کذب و تولى. ا لم یعلم بان الله یری؟ کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناصیه. ناصیه کاذبه خاطئه. فلیدع نادیه. سندع الزبانیه. کلا لا تطعه و اسجد و اقترب.» (41)

پس از این سوره استفاده می شود که رسول خدا (ص) قبل از نازل شدن اولین سوره از قرآن هم نماز می خوانده، و خود بر طریق هدایت بوده و احیانا دیگران را هم امر به تقوا می کرده، و این همان نبوت است، ولی رسالت نیست، و به همین جهت این وضع آن جناب را انذار ننماید، پس آن جناب قبل از بعثت هم نبی بوده، و نماز می خوانده، با اینکه هنوز قرآن بر

او نازل نشده بود، و سوره حمد که جزء نماز است نیامده، و مأمور به تبلیغ نشده بود. و اما سوره حمد، مدتها بعد از بعثت نازل شد، و اگر نزولش بلا فاصله بعد از سوره علق بود، و به قول این مفسر در قلب رسول خدا (ص) خطور کرده بود جا داشت بفرماید:

«قل بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين ...» و یا بفرماید:

«بسم الله الرحمن الرحيم قل الحمد لله رب العالمين ....»

مترجم:

(چون سوره علق به عبارتی آغاز شده که معنای «قل» را می دهد اگر سوره حمد هم بلا فاصله با آن سوره نازل شده بود باید کلمه «قل» و یا «اقرء» در اول آن قرار میداشت).

و نیز لازم بود که در این سوره گفتار در جمله «مالک يوم الدين» تمام شود زیرا بقیه سوره از غرض بیگانه است از طرفی ختم شدن سوره در جمله «مالک يوم الدين» از نظر بلاغت قرآن شریف مناسبتر و لایقتر بود. بله در سوره حجر که به شهادت مضامین آیاتش از سوره های مکی است و بیانش خواهد آمد فرموده:

«و لقد آتيناك سبعا من المثاني و القرآن العظيم» (42) و مراد از کلمه «سبع مثانی»

سوره حمد است که در آیه شریفه در مقابل قرآن عظیم قرار گرفته و این منتها درجه تجلیل و تعظیم از سوره حمد است و لیکن با همه این احوال سوره حمد قرآن نامیده نشده بلکه هفت آیه از آیات قرآن معرفی شده به دلیل اینکه آیه ی «کتبا متشابها مثانی» (43) همه قرآن مثانی خوانده شده و در آیه سوره حجر سوره حمد هفت عدد از آن مثانی خوانده شده. و با

این حال از آنجا که سوره حجر مشتمل بر نامی از سوره حمد است معلوم می شود سوره حمد قبل از سوره حجر نازل شده. و نیز از آنجائی که سوره حجر مشتمل بر آیه ی «فاصدع بما تؤمر» عرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین...» (44) میفهمیم که رسول خدا (ص) مدتی دست از انذار کشیده بود و در این آیه مجددا مامور بدان شده که می فرماید:

«فاصدع» پس از سوره حجر دو چیز استفاده شد یکی ترک انذار و دیگر نزول سوره حمد قبل از آن و شما از کجا ثابت می کنید که نزول حمد قبل از ترک انذار بوده؟ و اما سوره مدثر و مطالبی را که مشتمل است چون آیه ی «قم فانذر» اگر گفته شود همه آن یک باره نازل شده حال آیه ی «قم فانذر» حال آیه ی «فاصدع بما تؤمر» در سوره حجر است و نیز حال جمله «و اعرض عن المشرکین» در سوره حجر حال جمله «ذرنی و من خلقت وحیدا» در سوره مدثر است و هر دو مضمونی نزدیک به هم دارند، از هر دو فهمیده می شود اولاً کسانی مزاحم دعوت رسول خدا (ص) بوده اند و در ثانی رسول خدا (ص) مدتی انذار را تعطیل کرده بود. و چنانچه سوره مدثر قطعه قطعه نازل شده باز از سیاق آن بر می آید که تنها صدر آن در آغاز رسالت نازل شده و بقیه بعد از تعطیل انذار آمده است. و ثالثاً اینکه می گوید:

(روایاتی که می گوید قرآن قبل از بعثت و یکپارچه در شب قدر از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شده و بعد از بعثت به تدریج از بیت المعمور بر رسول

خدا (ص) نازل میشده روایاتی است جعلی و خرافی چون مخالف کتاب است و مضمونی مستقیم ندارد، بلکه مراد از لوح محفوظ عالم طبیعت و مراد از بیت المعمور کره زمین است) گفتاری استخفا و افتراء و به دلیل اینکه

اولا:

ظاهر هیچ آیه ای از آیات قرآن مخالف با این روایات نیست و بیانش از نظر خواننده گذشت.

و ثانيا:

در روایات نامبرده نفرموده اند:

قرآن قبل از بعثت، یک جا به بیت المعمور نازل شد، و کلمه یک جا را مفسر نامبرده در اثر دقت نکردن در روایات اضافه کرده

و ثالثا:

تفسیر لوح محفوظ به عالم طبیعت تفسیری است بسیار زشت و خنده آور، و ما نمیدانیم بنا به گفته وی به چه مناسبت عالم طبیعت در کلام خدا لوح محفوظ خوانده شده؟ آیا از این جهت است که عالم طبیعت از تغیر و دگرگونی محفوظ است؟

که عالم طبیعت جای همه دگرگونیها است چون عالم حرکات است و ذوات موجودات سیال و صفاتشان هر لحظه در تغیر است. و یا از این جهت لوح محفوظ خوانده شده که تکوینا و یا تشریعا از فساد و تباهی محفوظ است؟

که این نیز خلاف واقع است، برای اینکه عالم طبیعت عالم کون و فساد است. و یا بدین جهت بوده که از اطلاع اغیار محفوظ است یعنی غیر اهل اطلاع کسی از اسرار آن آگاه نیست همچنانکه آیه شریفه: «انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون» (45) خبر میدهد؟ که این نیز صحیح نیست برای اینکه ادراک هر صاحب ادراکی نسبت به عالم طبیعت یکسان است و بعد از همه این اشکالات اشکال مهمی که به وی وارد است این است

که این مفسر در توجیه نازل شدن قرآن در ماه رمضان هیچ وجه صحیحی که هم در جای خود صحیح باشد، و هم لفظ آیه آن را بپذیرد، نیاورده، چون خلاصه گفتارش این شد که معنای جمله «انزل فیہ القرآن» این است که «کانما انزل فیہ القرآن» یعنی گویا قرآن در ماه رمضان نازل شده و معنای آیه ی «انا انزلناه فی لیلہ» «کانا انزلناه فی لیلہ» است، یعنی گویا ما قرآن را در یک شب نازل کردیم، و حال آنکه نه اهل لغت چنین معنایی از چنین عبارتی میفهمد، و نه اهل عرف و آشنای به سیاق کلام. و اگر جایز باشد کسی بگوید نزول قرآن در شب قدر به خاطر نزول سوره حمد است، که مشتمل بر رؤوس مطالب قرآن است، باید جایز باشد که دیگری بگوید معنای نزول قرآن نزول همه آن، یعنی اجمال معارف آن است بر قلب رسول خدا ص، و هیچ مانعی هم ندارد که کسی این حرف را بزند و بیانش در سابق گذشت. البته در گفتار مفسر نامبرده اشکال های دیگری نیز هست، که چون بیرون از غرض ما بود متعرض آنها نشدیم.

#### هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان

کلمه ناس - که عبارت است از طبقه پائین افراد جامعه که سطح فکرشان نازلترین سطح است، بیشتر در همین طبقه اطلاق می شود چنانکه آیه ی «و لکن اکثر الناس لا یعلمون» (46) و آیه ی «و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون» (47) اطلاق گردیده، معلوم می شود ناس معنایی اعم از علما و غیر علما دارد. و این اکثریت همانهاست که اساس زندگیشان بر تقلید است و خود نیروی تشخیص و تمیز در امور

معنوی به وسیله دلیل و برهان را ندارند، و نمی توانند از راه دلیل میان حق و باطل را تشخیص دهند، مگر آنکه کسی دیگر ایشان را هدایت نموده حق را بر ایشان روشن سازد، و قرآن کریم همان روشنگری است که می تواند برای این طبقه حق را از باطل جدا کند، و بهترین هدایت است. اما خواصی از مردم که در ناحیه علم و عمل تکامل یافته اند، و استعداد اقتباس از انوار هدایت الهیه و اعتماد به فرقان میان حق و باطل را دارند، قرآن کریم برای آنان بینات و شواهدی از هدایت است، و نیز برای آنان جنبه فرقان را دارد، چون این طبقه را به سوی حق هدایت نموده، حق را برایشان مشخص می کند، و روشن می کند که چگونه باید میان حق و باطل فرق گذاشت، همچنانکه فرمود:

«یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام، و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنہ و یدہم الی صراط مستقیم.» (48) از اینجا علت اینکه چرا میان «هدی» و میان «بینات من الہدی» مقابله انداخت؟ روشن می گردد، چون مقابله میان آن دو مقابله میان عام و خاص است، قرآن برای بعضی افراد هدایت، و برای بعضی دیگر بیناتی از هدایت است.

فمن شهد منکم الشہر فلیصمه

کلمه «شہادت» به معنای حاضر بودن در جریان، و اطلاع یافتن از آن است، (وقتی می گوئیم من در وقوع فلان امر شاهد بودم، یعنی حاضر بودم، و در نتیجه حضورم از جریان اطلاع یافتم)، و شاهد ماه رمضان بودن، به این معنا است که انسان همچنان زنده و هوشیار بماند، تا ماه رمضان فرا رسد، و آدمی از فرا رسیدنش آگاه شود، و این شہادت

هم نسبت به تمامی ماه صادق است، و هم نسبت به بعضی از آن، (مانند اینکه آدمی در اوائل ماه، مسافر باشد و در اواخر آن حاضر شود) و اما اینکه مراد از شهود شهر این باشد که انسان شاهد رؤیت هلال رمضان باشد در حالی که مسافر هم نباشد، صحیح نیست چون دلیلی در لفظ آیه بر آن نیست، بله از راه ملازمه آنهم در بعضی از اوقات و به کمک قرائن می توان چنین معنائی را بر آیه تحمیل کرد، و لیکن در آیه هیچ قرینه ای بر این معنا وجود ندارد.

و من کان منکم مریضا او علی سفر فعده من ایام اخر

وارد ساختن این جمله در آیه مورد بحث از قبیل تکرار به منظور تاکید و غیره نیست، چون قبلا هم گفتیم دو آیه قبلی در مقام بیان حکم نبودند، و تنها در مقام زمینه چینی بودند، و فقط آیه سوم حکم را بیان می کند، پس آیه سوم مشتمل بر جمله تکراری نیست.

یرید الله بکم الیسر، و لا یرید بکم العسر، و لتکملوا العده

کانه این جمله می خواهد مجموع مطالب آیه را تعلیل کند، هم استثنا شدن مریض و مسافر و افطار کردن آن دو در ماه رمضان را، و هم روزه گرفتن در ایام دیگر سال را، چیزی که هست اینکه جمله اول مطلب اول را تعلیل می کند و می فرماید چون خدا سهولت را برایتان خواسته، و جمله آخر یعنی «و لتکملوا العده» مطلب بعد را و می فرماید اینکه گفتیم به همان عدد از روزهای دیگر سال را روزه بگیرید برای این بود که تکمیل سی روز امری واجب است. و حرف «لام» در جمله «و لتکملوا العده ... الخ» لام غایت است، و جمله عطف است بر جمله ی «یرید ... الخ»، چون آن جمله نیز مشتمل بر معنای غایت بود، و تقدیر کلام این است که:

اگر ما شما را دستور دادیم که در سفر و مرض روزه را بخورید برای این بود که بار تکلیف شما را سبک کنیم، و هم برای اینکه عدد سی روزه را تکمیل کرده باشیم، و بعید نیست که ایراد جمله ی «و لتکملوا العده» باعث شده که دیگر مانند آیه قبلی حکم آن صورت را که روزه طاقت فرسا باشد بیان نکند چون هم بیان آیه قبلی برای اینجا نیز کافی بود و هم کلمه «سختی بر شما نخواست»



دلالت بر آن می کرد.

و لتكبروا الله على ما هديكم و لعلكم تشكرون ...

ظاهر دو جمله مورد بحث به طوریکه لام غایت (البته غایت به معنای غرض که آن نیز اصطلاح دیگری است) اشعار دارد، این است که می خواهند غایت و نتیجه اصل روزه را بیان کنند، نه حکم استثنای مریض و مسافر را چون وقتی می بینیم جمله «شهر رمضان» را مقید کرد به جمله ی «الذی انزل فيه القرآن ...» ، میفهمیم که میان وجوب روزه رمضان و نازل شدن قرآن در رمضان یک نحوه ارتباط و پیوستگی وجود دارد، در نتیجه برگشت معنای غایت به این می شود که تلبس و اشتغال به روزه برای اظهار کبریائی حق تعالی است به خاطر اینکه قرآن را بر ایشان نازل فرمود، و ربوبیت خود و عبودیت بندگان را اعلام داشت، و نیز بدین منظور بود که در مقابل اینکه به سوی حق هدایتشان فرموده و با کتاب خود برایشان حق را از باطل جدا کرده شکرش را به جای آرند. و چون روزه وقتی متصف به این صفت می شود، یعنی وقتی شکر نعمت های خدا می شود که مشتمل بر حقیقت معنای روزه باشد، یعنی از روی اخلاص انجام شود، و روزه دار از آلودگی های طبیعت پاک باشد، و از بزرگترین مشتهیات نفس چشم پوشد، لذا دنبال آیه نفرمود:

«و لیتشکروا الله» ، چون شکر تنها با روزه واقعی محقق می شود، بلکه در مقابل فرمود:

«و لتکبروا الله على ما هديکم» برای اینکه تکبیر و بزرگداشت خدا با صورت روزه هم انجام می شود، چه اینکه این صورت، حقیقت هم داشته باشد و یا نداشته باشد، و به همین جهت مساله شکر را با کلمه «لعل؛ امید است» ، از تکبیر جدا

کرد، و فرمود، «و لتكبروا الله على ما هديكم، و لعلكم تشكرون»

همانطور که در اول آیات، در باره روزه فرمود:

«لعلكم تتقون.»

#### بحث روایتی

در حدیث قدسی (یعنی احادیثی که سلسله سندش منتهی به خود خدای تعالی می شود) آمده:

که خدای تعالی فرمود:

روزه فقط برای من است، و من خود جزای آن را میدهم. (49)

مؤلف:

این روایت را شیعه و سنی البته با مختصر اختلافی نقل کرده اند و وجه اینکه روزه برای خدای سبحان است این است که تنها عبادتی است که از امور عدمی تشکیل می شود، بخلاف عبادت های دیگر، از قبیل نماز، و حج و امثال آن، که از امور وجودی ترکیب مییابد، و یا حداقل امور وجودی هم در آنها دخالت دارند، و معلوم است که فعل وجودی نمی تواند محض و خالص در اظهار عبودیت عبد و ربوبیت رب سبحان باشد، چون خالی از نقایص مادی و آفت محدودیت و اثبات انانیت نیست، و ممکن است در انجام آن قصد غیر خدا هم به میان آید، و سهمی از آن را برای غیر خدا انجام دهد، چنانکه در موارد ریا و سمعه و سجده برای غیر خدا این افتها مشاهده می شود، بخلاف عملی که همه اش نفی است، یعنی روزه که عبارت است از نخوردن، ننوشیدن، و فلان و بهمان نکردن، که صاحبش خود را بالاتر از اسارت در برابر مادیات می بیند، و با خوشتنداری خود را از لوث شهوات نفس پاک نگه میدارد، و این امور عدمی چیزی نیست که غیر خدا هم سهمی از آن داشته باشد، زیرا امری است تنها میان بنده و پروردگارش و طبعا کسی جز خدا از آن با خبر نمی شود. و اینکه

فرموده:

و «انا اجزی به» اگر کلمه «اجزی» را به صیغه معلوم بخوانیم، یعنی من جزای آن را میدهم آن وقت دلالت می کند بر اینکه در دادن اجر به بنده، کسی میان او و خدا فاصله و واسطه نمی شود، همانطور که بنده هم در بندگی و عبادت خدا به وسیله روزه کسی را دخیل قرار نداد، و نگذاشت کسی از روزه داریش با خبر شود، چنانکه در باره صدقه آمده است:

صدقه را تنها خدا می گیرد، و بین صدقه دهنده و خدا کسی واسطه نیست، و در قرآن هم آمده:

«و یاخذ الصدقات» (50) و اما اگر «اجزی» را به صیغه مجهول بخوانیم، معنایش این می شود:

«خود من جزای روزه قرار می گیرم» آن وقت عبارت کنایه می شود از نزدیکی روزه دار به خدای تعالی. و در کافی از امام صادق ع روایت آورده که رسول خدا (ص) در اوائل بعثت مدتی پشت سر هم روزه می گرفت، به طوری که اشخاص مطلع می گفتند دیگر ترک نمی کند و سپس مدتی روزه را ترک می کرد به طوری که اشخاص می گفتند دیگر روزه نمی گیرد، بعد از مدتی این رسم را رها کرد، یک روز روزه می گرفت، و یک روز افطار می کرد، که این همان روزه داوود پیغمبر است، بعد از مدتی این رسم را کنار گذاشت، و در هر ماه ایام البیض آن ماه یعنی «سیزده و چهارده و پانزدهم» آن را روزه می گرفت، و سپس این را هم ترک کرد، و در هر ده روز دو پنجشنبه و بین آن دو یک چهارشنبه روزه می گرفت، و این رسم را تا آخر عمر ادامه داد. (51) و از «عنبره العابد» روایت شده که گفت:

رسول خدا

(ص) در ایامی که از دنیا رفت، در این رسم و برنامه بود که همساله شعبان و رمضان و سه روز از هر ماه را روزه می گرفت. (52)

مؤلف:

اخبار از طریق اهل بیت ع در این باب بسیار است، و این همان روزه سنتی است که رسول خدا (ص) می گرفت و گرنه روزه واجب تنها همان روزه رمضان است. و در تفسیر عیاشی از امام صادق ع روایت کرده که در تفسیر آیه ی «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام» فرموده:

این مخصوص مؤمنین است. (53) و از جمیل روایت آورده که گفت:

از امام صادق ع از معنای آیه ی «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام» ، و «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القتال» پرسیدم.

فرمود:

همه این خطایها شامل حال گمراهان و منافقین و خلاصه تمامی افرادی که به ظاهر شهادت به توحید و نبوت و معاد داده اند می شود. (54)

و در فقیه از حفص روایت کرده که گفت از امام صادق ع شنیدم می فرمود:

روزه ماه رمضان قبل از امت اسلام بر هیچ امتی واجب نبود، عرضه داشتم:

پس اینکه خدای عزوجل می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم» چیست؟

فرمود:

بله ماه رمضان قبل از امت اسلام روزه اش واجب بوده، اما نه بر امتها بلکه تنها بر انبیای آنان، خداوند امت اسلام را بر سایر امم برتری داده، چیزی را که بر رسول خود واجب کرده بود بر امتش هم واجب فرمود. (55)

مؤلف:

این روایت به خاطر اینکه اسماعیل بن محمد در سند آن هست ضعیف است، و این معنا در روایتی دیگر از عالم ع آمده که آنهم مرسل است، یعنی اصلاً سندش ذکر

نشده، و به نظر می‌رسد هر دو روایت یکی باشد، و به هر حال از اخبار آحاد است، و ظاهر آیه هم مساعد با این نیست که مراد از جمله «کما کتب علی الذین من قبلکم» تنها خصوص انبیا باشد، و به فرضی که چنین چیزی منظور بوده، از آنجائی که مقام مقام زمینه چینی و تشویق و ترغیب بوده، تصریح به اسم آن انبیا از کنایه بهتر و مؤثرتر بود، و خدا دانا است.

و در کافی از کسی که از امام صادق ع سؤال نموده روایت کرده که گفت:

پرسیدم آیا کلمه «قرآن» و کلمه «فرقان» به یک معنا است؟

و یا هر یک معنائی جداگانه دارد؟

فرمود:

قرآن همه کتاب خدا است، و فرقان تنها آن آیاتی است که احکام واجب را در بر دارد. (56) و در کتاب جوامع از آن جناب ع روایت کرده که فرمود:

فرقان عبارت است از هر آیه محکمی که در قرآن است. و در تفسیر عیاشی و قمی از آن جناب ع روایت آورده اند که فرمود:

فرقان عبارت است از هر امر محکمی که در قرآن است، و کتاب عبارت است از آن آیاتی که انبیای قبل را تصدیق می‌کند. (57)

مؤلف:

خود کلمه «فرقان» و کلمه «کتاب» هم با معنائی که در روایت برای آن دو شده سازگار است، و در بعضی از اخبار آمده که کلمه «رمضان» یکی از اسمای خدای تعالی است پس دیگر شایسته نیست کسی بگوید رمضان آمد و رمضان رفت، بلکه باید گفت:

ماه رمضان آمد و ماه رمضان رفت، (تا آخر حدیث) و این روایت خبر واحدی است که در باب خودش غریب است، و این کلام از

میان مفسرین از قتاده نیز نقل شده. ولی در اخباری که راجع به اسامی خدای تعالی وارد شده نام «رمضان» دیده نمی شود، علاوه بر اینکه کلمه «رمضان» بدون اینکه کلمه «ماه» قبل از آن آید و نیز کلمه «رمضانان» «دو رمضان» در روایات وارد شده از رسول خدا (ص) و ائمه اهل بیت ع بسیار آمده، و این جدا بعید است که احتمال دهیم هر جا کلمه «رمضان» در احادیث آمده «شهر رمضان» بوده، و راوی کلمه «شهر» را از آن انداخته باشد. (58) و در تفسیر عیاشی از صباح بن نباته روایت شده که گفت:

من به امام صادق ع عرضه داشتم:

ابن ابی یعفور به من دستور داد چند مساله را از شما بپرسم حضرت پرسید آن مسائل چیست؟ عرضه داشتم:

او از شما می پرسد:

وقتی ماه رمضان آمد و من در منزل باشم آیا جایز است مسافرت کنم؟

فرمود:

خدای تعالی می فرماید:

«فمن شهد منكم الشهر فليصمه» ،

پس هر کس ماه رمضان را درک کند و در میان خانواده‌هاش باشد نمی تواند مسافرت کند، مگر برای حج و یا عمره، و یا برای طلب مالی که می‌تواند اگر به دنبالش نرود تلف بشود. (59)

مؤلف:

و این نکته استفاده لطیفی است که امام از اطلاق آیه برای حکم کراهت سفر کرده است چون مسافرت در رمضان جایز است اما با کراهت. و در کافی از علی بن الحسین ع روایت آورده که فرمود:

اما روزه در سفر و در حال مرض، عامه در آن اختلاف کرده اند، بعضی گفته اند:

مريض و مسافر می تواند روزه بگیرد، و بعضی دیگر گفته اند نباید بگیرد،  
طایفه سوم گفته اند مختار است، اگر خواست بگیرد و اگر نخواست نگیرد،  
ولی ما می گوئیم باید



در این دو حال حتما روزه را بشکنند، و افطار کند، (منظور این است که روزه نباید بگیرد، پس اگر در سفر و یا حال مرض روزه بگیرد روزه اش درست نیست باید آن چند روز را دوباره قضا کند) برای اینکه خدای عزوجل می فرماید، «فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر.» (60)

مؤلف:

این روایت را عیاشی نیز نقل کرده است. و در تفسیر عیاشی از امام باقر ع روایت آورده که در تفسیر جمله «فمن شهد منكم الشهر فليصمه» فرموده:

چقدر این بیان برای کسی که تعقلش کند روشن است! برای اینکه در عبارتی کوتاه این معنا را رسانده، که هر کس ماه رمضان را درک کرد باید روزه اش را بگیرد، و هر کس در ماه رمضان مسافرت کرد باید روزه اش را بخورد. (61)

مؤلف:

روایات وارده از ائمه اهل بیت ع در اینکه مریض و مسافر حتما باید روزه اش را بخورد بسیار زیاد است، و این مذهب ائمه اهل بیت ع است، (بخلاف علمای اهل سنت که روزه رمضان را برای مسافر و مریض اختیاری میدانند)، و آیه شریفه به طوری که خواننده توجه فرمود:

بر مذهب ائمه اهل بیت ع دلالت دارد. (62) و نیز در تفسیر عیاشی از ابی بصیر روایت آمده که گفت:

من از امام (ع) از معنای جمله ی «و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین» پرسیدم فرمود:

منظور بیماران و سالخوردگانی است که توانائی روزه گرفتن ندارند. (63) و باز در همان تفسیر از امام باقر ع در تفسیر همان آیه نقل کرده، که فرمود:

منظور سالخورده و کسی است که عطش آزارش میدهد. (64) و نیز در همان تفسیر از امام صادق

ع روایت آورده که فرمود:

منظور زنی است که از جان فرزندش بترسد و سالخوردگانی که روزه برایشان طاقت فرسا باشد. (65)

مؤلف:

روایات در تفسیر آیه، از ائمه ع بسیار است، و در روایت ابی بصیر مراد از مریض آن بیمارانی اند که قبل از ایام ماه رمضان بیمار باشند و نتوانند قضای روزه رمضان را در سایر ایام سال به جا آورند، چون واضح است که کلمه «مریض» در جمله ی «فمن کان منکم مریضا» شامل مریض نامبرده نمی شود، و کلمه «عطاش» که در روایت آمده به معنای بیماری عطش است. (66) (که ظاهراً همان مرض قند باشد).

«مترجم» باز در همان تفسیر از سعید از امام صادق ع روایت آمده که فرمود:

در عید فطر هم تکبیر هست، عرضه داشتم تکبیر که غیر از روز قربان نیست.

فرمود:

چرا در عید فطر هم هست، لیکن مستحب است که در مغرب و عشاء و فجر و ظهر و عصر و دو رکعت نماز عید گفته شود. (67) و در کافی از سعید نقاش روایت کرده که گفت امام صادق ع فرمود:

برای من در شب عید فطر تکبیر هست، اما واجب نیست بلکه مستحب است، می گوید، پرسیدم این تکبیر در چه وقت مستحب است؟

فرمود:

در شب عید در مغرب و عشاء و در نماز صبح و نماز عید آنگاه قطع می شود، می گوید عرضه داشتم:

چگونه تکبیر بگویم؟

فرمود:

می گوئی «الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله، و الله اکبر، الله اکبر و لله الحمد، الله اکبر علی ما هدانا» و منظور از کلام خدا که می فرماید:

«و لتکملوا العده» همین است، چون معنایش این است که نماز را کامل کنید. و خدا را در برابر اینکه هدایتتان

کرده تکبیر کنید، و تکبیر همین است که بگوئید:  
«الله اکبر، لا اله الا الله، و الله اکبر، و لله الحمد»

راوی می گوید:

در روایت دیگری آمده که تکبیر آخر را چهار بار باید گفت. (68)

مؤلف:

اختلاف این دو روایت که یکی تکبیر را در ظهر و عصر نیز مستحب میدانند و دیگری نمیدانند ممکن است حمل شود بر مراتب استحباب، یعنی دومی مستحب باشد، و اولی مستحبتتر، و اینکه فرمود:

منظور از «و لتكملوا العده» اکمال نماز است شاید منظور این باشد که با خواندن نماز عید، عدد روزه را تکمیل کنید و باز خود تکبیرات را بگوئید، که خدا شما را هدایت کرد، و این با معنایی که ما از ظاهر جمله، «و لتکبروا الله علی ما هدیکم ...» فهمیدیم منافات ندارد، برای اینکه کلام امام استفاده حکم استحبابی از مورد وجوب است، نظیر آنکه در سابق در جمله ی «فمن شهد منکم الشهر فلیصمه» گذشت، که گفتم از آن، کراهت مسافرت در ماه رمضان برای کسی که اول ماه را درک کند استفاده کرده اند، و اختلاف آخر تکبیرات در دو جای روایت اخیر مؤید این احتمال است که بعضی داده و گفته اند در جمله ی «و لتکبروا الله علی ما هدیکم» تکبیر به دلیل اینکه با حرف «علی» متعدی شده متضمن معنای حمد است. و در تفسیر عیاشی از ابن ابی عمیر از امام صادق ع روایت کرده که گفت:

به آن حضرت عرضه داشتم:

فدایت شوم احادیثی که در بین ما بر سر زبانها جریان دارد مبنی بر اینکه رسول خدا (ص) بیست و نه روز روزه می گرفت، بیشتر است از احادیثی که می گوید، سی روز روزه می گرفت؟ آیا احادیث

اول درست است؟

فرمود:

یک کلمه از آنها سخن خدا نیست، و رسول خدا (ص) غیر از سی روز روزه نگرفته، و علتش هم این است که قرآن می فرماید:

«و لتكملوا العده» و آیا رسول خدا (ص) آن را ناقص می کرد؟ (69)

مؤلف:

اینکه امام فرمود:

«آیا رسول خدا (ص) آنرا ناقص می کرد» استفهامی است انکاری، و روایت دلالت دارد بر بیانی که ما کردیم، و گفتیم ظاهر تکمیل، تکمیل ماه رمضان است. و در محاسن برقی از بعضی راویان شیعه نقل کرده که:

او بدون ذکر سند گفته منظور از تکبیر در جمله ی «و لتکبروا الله علی ما هدیکم» تعظیم، و منظور از هدایت، ولایت است. (70)

مؤلف:

اینکه هدایت به معنای ولایت باشد از باب تطبیق کلی بر مصداق است و ممکن است از قبیل همان قسم بیاناتی باشد که نامش را تاویل گذاشته اند، چنانکه در بعضی از روایات آمده و در معنای دو کلمه «یسر و عسر» فرموده اند:

یسر ولایت و عسر مخالفت با خدا و دوستی با دشمنان خداست. و در کافی از حفص بن غیاث از امام صادق ع نقل کرده که:

گفت:

از آن جناب از کلام خدای عزوجل پرسیدم، که می فرماید:

«شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» ، چطور می فرماید قرآن در ماه رمضان نازل شد، با اینکه در دو دهه بین اول و آخرش نازل شده؟ (71)

امام (ع) فرمود:

قرآن در ماه رمضان یک باره به بیت المعمور نازل شد و سپس در طول بیست سال به تدریج به زمین نازل گردید، آنگاه فرمود:

رسول خدا (ص) فرموده صحف ابراهیم در اولین شب از ماه رمضان نازل شد، و تورات در روز ششم رمضان، و زبور در هیجدهم رمضان و قرآن در

بیست و سوم از ماه رمضان نازل شده. مؤلف: این روایت را که کافی از امام صادق و آن جناب از رسول خدا (ص) نقل کرده الدر المنثور به چند طریق آن را از واثله بن اسقع از رسول خدا (ص) نقل کرده است (72).

و نیز در کافی و فقیه از یعقوب روایت کرده که گفت:

مردی را شنیدم که از امام صادق ع از شب قدر می پرسید، که آیا گذشته و یا همساله هست؟

فرمود:

اگر شب قدر از بین برود، و برداشته شود، قرآن هم برداشته می شود. (73) و در الدر المنثور از ابن عباس روایت کرده که در باره ماه رمضان و لیلہ مبارکہ و لیلہ قدر گفت:

لیلہ قدر همان لیلہ مبارکہ است کہ در ماه رمضان واقع است، کہ در آن ماه قرآن کریم از ذکر بہ بیت المعمور نازل شد، و بیت المعمور همان موقع ستارگان در آسمان دنیا است، کہ قرآن در آنجا قرار گرفت، و سپس بہ تدریج بہ رسول خدا (ص) نازل شد، قسمتی در امر و قسمتی در نہی و آیاتی در بارہ جنگہا نازل میشد. (74)

مؤلف:

این معنا از غیر ابن عباس مانند سعید بن جبیر نیز روایت شدہ، و از گفتار ابن عباس چنین بر می آید کہ این نظریہ خود را از آیات قرآنی استفادہ کردہ، مانند آیہ ی «و الذکر الحکیم» (75) و آیات «و کتاب مسطور فی رق منشور و البیت المعمور و السقف المرفوع» (76) و آیات «فلا اقسام بمواقع النجوم، و انه لقسم لو تعلمون عظیم، انه لقرآن کریم، فی کتاب مکنون لا یمسہ الا المطہرون» (77)

و آیہ ی «و زینا السماء الدنیا بمصابیح و حفظا»

که ارتباط گفتار ابن عباس با همه این آیات روشن است، تنها نقطه ابهامی که در کلام وی هست و معلوم نیست که از کجای قرآن استفاده کرده، این است که گفته: محل ستارگان، آسمان اول، و موطن قرآن است، و دلالت آیات سوره واقعه بر این معنا روشن نیست. بله در روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام آمده که بیت المعمور در آسمان است که ان شاء الله بحث ما پیرامون آن خواهد آمد. مطلب دیگری که تذکرش لازم است، این است که احادیث هم مانند قرآن کریم محکم و متشابه دارد، و اشاره و رمز در میان احادیث بسیار شایع است، و مخصوصا در مثل این گونه حقایق (که فهم بشر از درکش عاجز است) مانند لوح، و قلم، و حجب، و آسمان و بیت معمور، و بحر مسجور، لا جرم بر یک فرد دانشمند لازم است که برای به دست آوردن معنای واقعی کلام سعی کند قرائن کلام را بدست آورد.

پی نوشتها

1 - و او را (یوسف را) به بهای ناچیزی، درهمی چند فروختند.

سوره یوسف آیه 02

2 - ای کسانی که ایمان آورده اید برای شما در باره کشتگان قصاص مقرر شد.

سوره بقره آیه 871

3 - بر شما مقرر شد هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد اگر مالی به جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان وصیت کند.

«سوره بقره آیه 081»

4 - خدا قضاء رانده که من و رسولانم غلبه خواهیم کرد.

سوره مجادله آیه 12

5 - مینویسیم آنچه از پیش فرستادند، و آنچه اثر که از دنبال دارند.

سوره یس آیه 21



6 - و بر ایشان (بنی اسرائیل) نوشتیم که شخص در

مقابل شخص است (یعنی اگر کسی دیگری را کشت اولیاء مقتول حق دارند قاتل را بکشند و جان او برابر مقتول است.)

سوره مائده آیه 54

7 - اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید، و اگر بدی کنید نیز به خود کرده اید.

سوره اسراء آیه 7

8 - هان ای مردم شما همان محتاجان به خدائید، و خدا همانا بی نیاز است.

سوره فاطر آیه 51

9 - ما خبر داریم از اینکه سخن آنان تو را اندوهناک کرده، ولی آنها تو را تکذیب نمی کنند، بلکه ستمکاران آیات خدا را انکار می کنند

سوره انعام آیه 33

10 - به سوی آفریننده تان بازگشت کنید و خودتان را (یعنی کسانی را که گوساله پرستیده اند) بکشید آن برای شما بهتر است.

سوره بقره آیه 45

11 - بشتابید به سوی ذکر خدا و سوداگری را واگذارید این برای شما بهتر است.

سوره جمعه آیه 9

12 - ایمان به خدای آورید و در راه خدا با مال و جان خود جهادی کنید این برای شما بهتر است اگر بدانید.

سوره صف آیه 11.

13 - ما آن را (قرآن را) کتابی خواندنی و عربی کردیم باشد که شما درکش کنید.

### سوره زخرف آیه 3

14 - و قرآنی که آن را قسمت قسمت کردیم تا کم کم بر مردمش،  
بخوانی و به تدریج نازلش کردیم.

### سوره اسراء آیه 601

15 - خدا سخن آن کس که در باره همسرش با تو مجادله می کرد و به  
خدا شکوه می کرد شنید، و خدا همه گفتگوی شما را میشنود.

### سوره مجادله آیه 1

16 - و چون تجارت یا لهوی می بینند تو را در وسط سخن در حالی که  
ایستاده ای رها می کنند

### سوره جمعه آیه 11

17 - مردانی که عهد خود را

که با خدا بسته اند وفا می کنند، بعضی از ایشان عمرشان سرآمده، و بعضی دیگر منتظر سرآمدن عمرند، و کمترین گوش های از عهد خود را دگرگون نمی سازند.

سوره احزاب آیه 32

18 - سوگند به کتاب روشنگر که ما آن را در شبی با برکت نازل کردیم، که ما همواره کار بیم رسانی را داشته ایم.

سوره دخان آیه 3

19 - ما آن را در شب قدر نازل کردیم.

سوره قدر آیه 1

20 - سوره بقره آیه 581

21 - سوره دخان آیه 3

22 - سوره قدر آیه 1

23 - مثل آبی که ما آن را از بالا نازل کرده ایم.

سوره یونس آیه 42

24 - کتابی که ما نازلش کردیم بر تو کتابی پر برکت تا در آیاتش تدبیر کنند.

سوره ص آیه 92

25 - کتابی است که قبلا نزد حکیم خبیر، فشرده بود، و سپس آیاتش از هم جدا شد.

سوره هود آیه 1

26 - محققا برای آنها کتابی آورده ایم که از روی علم تفصیل دادیم کتابی که هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان آورند آیا جز تاویل آن را

منتظرند روزی که تاویلش بیاید آنها که از پیش آن را فراموش کرده اند  
اقرار می کنند که رسولان پروردگار ما به حق آمده و حق گفتند.

سوره اعراف آیه 25 - 35

27 - این کتابی نیست که بتوان به خدا افتراء زد، لیکن مصدق کتب  
آسمانی عصر خودش و تفصیل همان کتابها است کتابی است بدون شک از  
ناحیه رب العالمین (تا آنجا که می فرماید): بلکه اینان چیزی را تکذیب می  
کنند که احاطه علمی بدان ندارند، و هنوز تاویلش نیامده.

سوره یونس آیه 93 - 73

28 - حم سوگند به کتاب روشنگر که ما آن را

کتابی خواندنی و عربی کردیم، تا شاید شما تعقل کنید، و گرنه آن کتاب در کتابی اصلی بود، که نزد ما مقامی بلند و فرزانه دارد.

سوره زخرف آیه 1 - 4

29 - سوگند به جایگاه های ستارگان نخورم، و آن اگر بدانید سوگندی بزرگ است محققا قرآنی است ارجمند در نامه ای نهفته، جز پاک شدگان به آن دسترسی نیابند نازل کردنی از پروردگار جهانیان است.

سوره واقعه آیه 08

30 - آن قرآنی مجید است که در لوح محفوظ قرار دارد.

سوره بروج آیه 22

31 - بلکه آن قرآنی است ارجمند در لوحی محفوظ.

سوره بروج آیه 22

32 - ماه رمضان که در آن قرآن را نازل کردیم.

سوره بقره آیه 581

33 - ما نازل کردیم قرآن را در شب قدر.

سوره قدر آیه 1

34 - ما نازل کردیم قرآن را در شبی مبارک.

سوره دخان آیه 2

35 - در قرآن قبل از تمام شدن وحیش عجله مکن.

سوره طه آیه 411

36 - زبان خود را بدان حرکت مده، که به آن عجله کرده باشی، چونکه جمع آن و نیز خواندنش به عهده ما است، پس همینکه آنرا خواندیم

خواندنش را پیروی کن، و سپس به عهده ما است که آنرا بیان کنیم.

سوره قیامت آیات 51 - 91

37 - سوره آل عمران آیه 7

38 - ما نازل کردیم قرآن را در شبی مبارک و ما هستیم بیم دهندگان.

سوره دخان آیه 2

39 - سوره علق آیه 1

40 - ای جامه بخود پیچیده برخیز و بترسان.

سوره مدثر آیه 2 - 1

41 - آیا دیدی آن کسی را که بندهای را از اینکه نماز بخواند نهی می کرد،  
تو ای نهی کننده هیچ میدانی که اگر آن بنده

بر راه راست باشد، و یا به پرهیزکاری دستور دهد، دیگر جا ندارد که تو او را از نمازش نهی کنی، ای پیامبر تو بگو آیا میدانی آن نهی کننده را که اگر تو را تکذیب کند، و از تو روی بگرداند چه کیفری خواهد داشت؟ راستی آیا او نمیداند که خدا رفتار او را می بیند، و از قصد او اطلاع دارد؟ بداند که جریان به این سادگی ها نیست اگر از آزار پیامبر دست برندارد موی پیشانی او را که موی پیشانی مردی دروغگو و خطاکار است خواهیم گرفت، پس باید اهل مجلس و قبیله و عشیره خود را بخواند، تا او را یاری دهند ما هم به زودی زبانه دوزخ را علیه او خواهیم خواند، تا او را فراگیرد. نه چنان است فرمان او مبر و نماز را ترک مکن همچنان سجده کن و نزدیک شو.

سوره علق آیه 91

42 - و همانا تو را هفت آیه و این قرآن بزرگ را دادیم.

سوره حجر آیه 78

43 - سوره زمر آیه 32

44 - آنچه را دستور دادهای آشکار کن و از مشرکان روی گردان.

سوره حجر آیه 59

45 - سوره واقعه آیه 97.

46 - ولی بیشتر مردم نمیدانند.

سوره روم آیه 03

47 - و این مثلها را برای مردم می زنیم و لیکن به جز دانایان آن را نمیفهمند.

سوره عنکبوت آیه 34

48 - خداوند به وسیله قرآن کسانی را که پیرو خوشنودی اویند به سوی راه های سلامت هدایت نموده از ظلمتها به سوی نور بیرون می کند با اذن خودش و به سوی صراط مستقیمشان راه می نمایاند.



سوره مائده آیه 61

49 - بحارالانوار ج 69 ص 542 حدیث 41

50 - و

خداوند می گیرد صدقات را.

سوره توبه آیه 501

51 و 52 - فروع کافی ج 4 باب صوم رسول الله ص ص 98 و 19

53 و 54 - تفسیر عیاشی ج 1 ص 87

55 - فقیه ج 2 ص 16 حدیث 41

56 - اصول کافی ج 2 ص 036 ح 11

57 - تفسیر عیاشی ج 1 ص 9 و تفسیر قمی ج 1 ص 69

58 - وسائل ج 7 ص 232

59 - تفسیر عیاشی ج 1 ص 08

60 - فروع کافی ج 4 ص 68

61 - عیاشی ج 1 ص 18

62 - وسائل ج 7 ص 451 و ص 321

63 - تفسیر عیاشی ج 1 ص 87 - 97

64 و 65 - تفسیر عیاشی ج 1 ص 87 - 97

66 و 67 - تفسیر عیاشی ج 1 ص 28

68 - فروع کافی ج 4 ص 661

69 - تفسیر عیاشی ج 1 ص 28

70 - محاسن ص 701 باب ولایت

71 - اصول کافی ج 2 ص 826

72 - الدر المنثور ج 1 ص 981

73 - فروع کافی ج 4 ص 851 حدیث 7 و فقیه ج 2 ص 101

74 - الدر المنثور ج 1 ص 981

75 - سوره آل عمران آیه 85

76 - سوگند به کتاب سطر بندی شده در اوراقی انتشار پذیر، و سوگند به بیت معمور و سقف بلند گشته.

سوره طور آیه 5

77 - سوگند به محل ستارگان که این سوگند اگر بدانید سوگندی است عظیم، که قرآن کریم در کتاب پنهان بوده، کتابی که جز پاکان با آن تماس ندارند.

سوره واقعه آیه 97»

78 - ما آسمان دنیا را به چراغهای زینت دادیم.

«سوره فصلت آیه 21.»

ترجمه الميزان جلد دوم صفحه 3 استاد علامه طباطبائي رضوان الله تعالى

5 - چهل حدیث روزه گردآورنده محمد حسین فلاح زاده

### 1 - پایه های اسلام

قال الباقر علیه السلام:

بنی الاسلام علی خمسہ اشیاء، علی الصلوه و الزکاه و الحج و الصوم و الولایه.

امام باقر علیه السلام فرمود:

اسلام بر پنج چیز استوار است، بر نماز و زکات حج و روزه و ولایت (رهبری اسلامی).

فروع کافی، ج 4 ص 26، ح 1

### 2 - فلسفه روزه

قال الصادق علیه السلام:

انما فرض الله الصيام لیستوی به الغنی و الفقیر.

امام صادق علیه السلام فرمود:

خداوند روزه را واجب کرده تا بدین وسیله دارا و ندار (غنی و فقیر) مساوی گردند.

من لا یحضره الفقیه، ج 2 ص 34، ح 1

### 3 - روزه آزمون اخلاص

قال امیرالمومنین علیه السلام:

فرض الله ... الصيام ابتلاء لاخلاص الخلق امام علی علیه السلام فرمود:

خداوند روزه را واجب کرد تا به وسیله آن اخلاص خلق را بیازماید.

نهج البلاغه، حکمت 252

#### 4 - روزه یاد آور قیامت

قال الرضا عليه السلام:

انما امروا بالصوم لكي يعرفوا الم الجوع و العطش فيستدلوا على فقر الآخر.

امام رضا عليه السلام فرمود:

مردم به انجام روزه امر شده اند تا درد گرسنگی و تشنگی را بفهمند و به واسطه آن فقر و بیچارگی آخرت را ببینند.

وسائل الشیعه، ج 4 ص 4 ح 5

علل الشرايع، ص 01

#### 5 - روزه زکات بدن

قال رسول الله صلى الله عليه و آله لكل شيء زكاة و زكاة الابدان الصيام.

رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدنها روزه است.

الكافي، ج 4، ص 26، ح 3

#### 6 - روزه سپر آتش

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: الصوم جنة من النار.

رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

روزه سپر آتش «جهنم» است.

«یعنی به واسطه روزه گرفتن انسان از آتش جهنم در امان خواهد بود.»

الكافي، ج 4 ص 261

#### 7 - اهمیت روزه

الصوم فى الحر جهاد.

رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

روزه گرفتن در گرما، جهاد است.

بحار الانوار، ج 69، ص 752

#### 8 - روزه نفس

قال اميرالمومنين عليه السلام:

صوم النفس عن لذات الدنيا انفع الصيام.

اميرالمومنان على عليه السلام فرمود:

روزه نفس از لذت هاى دنيوى سودمندترين روزه ها است.

غرر الحكم، ج 1 ص 614 ح 46

#### 9 - روزه واقعى

قال اميرالمومنين عليه السلام:

الصيام اجتناب المحارم كما يمتنع الرجل من الطعام و الشراب.

امام على عليه السلام فرمود:

روزه پرهيز از حرامها است همچنانكه شخص از خوردنى و نوشيدنى پرهيز مى كند.

بحار ج 39 ص 942

#### 10 - برترين روزه

قال اميرالمومنين عليه السلام:

صوم القلب خير من صيام اللسان و صوم اللسان خير من صيام البطن.

امام علی علیه السلام فرمود:

روزه قلب بهتر از روزه زبان است و روزه زبان بهتر از روزه شکم است.

غرر الحکم، ج 1، ص 714، ح 08

#### 11 - روزه چشم و گوش

قال الصادق علیه السلام اذا صمت فليصم سمعک و بصرک و شعرک و جلدک.

امام صادق علیه السلام فرمود:

آنگاه که روزه می گیری باید چشم و گوش و مو و پوست تو هم روزه دار باشند.

(یعنی از گناهان پرهیز کند.)

لکافی ج 4 ص 78، ح 1

#### 12 - روزه اعضا و جوارح

عن فاطمه الزهرا سلام الله علیها ما یصنع الصائم بصیامه اذا لم یصن لسانه و سمعه و بصره و جوارحه.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

روزه داری که زبان و گوش و چشم و جوارح خود را حفظ نکرده روزه اش به چه کارش خواهد آمد.

بحار، ج 39 ص 592

#### 13 - روزه ناقص

قال الباقر علیه السلام لا صیام لمن عصی الامام و لا صیام لعبد ابق حتی یرجع و لا صیام لامراه ناشزه حتی تتوب و لا صیام لولد عاق حتی یر.

امام باقر علیه السلام فرمود:



روزه این افراد کامل نیست:

- 1 - کسی که امام (رهبر) را نافرمانی کند.
- 2 - بنده فراری تا زمانی که برگردد.
- 3 - زنی که اطاعت شوهر نکرده تا اینکه توبه کند.
- 4 - فرزندی که نافرمان شده تا اینکه فرمانبردار شود.

بحارالانوار ج 39، ص 592.

#### 14 - روزه بی ارزش

قال امیرالمومنین علیه السلام:

کم من صائم لیس له من صیامه الا الجوع و الظما و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و العناء.

امام علی علیه السلام فرمود:

چه بسا روزه داری که از روزه اش جز گرسنگی و تشنگی بهره‌ای ندارد و چه بسا شب زنده داری که از نمازش جز بیخوابی و سختی سودی نمیبرد.

نهج البلاغه، حکمت 541

#### 15 - روزه و صبر

عن الصادق علیه السلام فی قول الله عزوجل «و استعینوا بالصبر و الصلوه»

قال: الصبر الصوم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

خداوند عزوجل که فرموده است:

از صبر و نماز کمک بگیرید، صبر، روزه است.

وسائل الشیعه، ج 7 ص 892، ح 3

16 - روزه و صدقه

قال الصادق علیه السلام صدقه درهم افضل من صیام یوم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

یک درهم صدقه دادن از یک روز روزه مستحبی برتر و والاتر است.

وسائل الشیعه، ج 7 ص 812، ح 6

17 - پاداش روزه

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: قال الله تعالى الصوم لی و انا اجزی به رسول خدا فرمود:

خدای تعالی فرموده است:

روزه برای من است و من پاداش آن را میدهم.

وسائل الشیعه ج 7 ص 492، ح 51 و 61؛ 72 و 03

18 - جرعه نوشان بهشت

قال رسول الله صلی الله علیه و آله من منعه الصوم من طعام یشتهیه کان حقا علی الله ان یطعمه من طعام الجنة و یسقیه من شرابها.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که روزه او را از غذاهای مورد علاقه اش باز دارد برخداست که به او از غذاهای بهشتی بخوراند و از شراب های بهشتی به او بنوشاند.

بحارالانوار ج 39 ص 133

19 - خوشا به حال روزه داران

قال رسول الله صلی الله علیه و آله طوبی لمن ظما او جاع لله اولئک الذین یشبعون یوم القیامه

رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

خوشا به حال کسانی که برای خدا گرسنه و تشنه شده اند اینان در روز قیامت سیر می شوند.

وسائل الشیعه، ج 7 ص 992، ح 2.

## 20 - مژده به روزه داران

قال الصادق علیه السلام من صام لله عزوجل یوما فی شده الحر فصابه ظما و کل الله به الف ملک یمسحون وجهه و یمشرونه حتی اذا افطر.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس که در روز بسیار گرم برای خدا روزه بگیرد و تشنه شود خداوند هزار فرشته را میگرداند تا دست به چهره او بکشند و او را بشارت دهند تا هنگامی که افطار کند.

الکافی، ج 4 ص 46 ح 8

بحارالانوار ج 39 ص 742

## 21 - شادی روزه دار

قال الصادق علیه السلام للصائم فرحتان فرحه عند افطاره و فرحه عند لقاء ربه امام صادق علیه السلام فرمود:

برای روزه دار دو سرور و خوشحالی است:

1 - هنگام افطار

2 - هنگام لقاء پروردگار (وقت مردن و در قیامت)

وسائل الشیعه، ج 7 ص 092 و 492 ح 6 و 62.

## 22 - بهشت و باب روزه داران

قال رسول الله صلى الله عليه و آله ان للجنة بابا یدعی الریان لا یدخل منه الا الصائمون.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

برای بهشت دری استبنام «ریان» که از آن فقط روزه داران وارد می شوند.

وسائل الشیعه، ج 7 ص 592، ح 13.

معانی الاخبار ص 611

### 23 - دعای روزه داران

قال کاظم علیه السلام

دعوه الصائم تستجاب عند افطاره امام کاظم علیه السلام فرمود:

دعای شخص روزه دار هنگام افطار مستجاب می شود.

بحارالانوار ج 29 ص 552 ح 33.

### 24 - بهار مومنان

قال رسول الله صلی الله علیه و آله

الشتاء ربیع المومن يطول فيه ليله فيستعين به علی قیامه و يقصر فيه نهاره فيستعين به علی صیامه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

زمستان بهار مومن است از شب های طولانی اش برای شب زنده داری و از روزهای کوتاهش برای روزه داری بهره می گیرد.

وسائل الشیعه، ج 7 ص 203، ح 3.

### 25 - روزه مستحبی

قال الصادق علیه السلام:

من جاء بالحسنه فله عشر امثالها من ذلک صیام ثلاثه ایام من کل شهر.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس کار نیکی انجام دهد ده برابر آن پاداش دارد و از جمله آنها سه روز روزه در هر ماه است.

وسائل الشیعه، ج 7، ص 313، ح 33

26 - روزه ماه رجب

قال الكاظم علیه السلام

رجب نهر فی الجنه اشد بياضا من اللبن و احلى من العسل فمن صام يوما من رجب سقاه الله من ذلك النهر.

امام کاظم علیه السلام فرمود:

رجب نام نهری است در بهشت از شیر سفیدتر و از عسل شیرینتر هرکس یک روز از ماه رجب را روزه بگیرد خداوند از آن نهر به او می نوشاند.

من لا يحضره الفقيه ج 2 ص 65 ح 2

وسائل الشیعه ج 7 ص 053 ح 3

27 - روزه ماه شعبان

من صام ثلاثه ايام من اخر شعبان و وصلها بشهر رمضان كتب الله له صوم شهرين متتابعين.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس سه روز آخر ماه شعبان را روزه بگیرد و به روزه ماه رمضان وصل کند خداوند ثواب روزه دو ماه پی در پی را برایش محسوب می کند.

وسائل الشیعه ج 7 ص 573، ح 22

28 - افطاری دادن (1)

قال الصادق علیه السلام:

من فطر صائما فله مثل اجره امام صادق عليه السلام فرمود:  
هر کس روزه داری را افطار دهد، برای او هم مثل اجر روزه دار است.

الکافی، ج 4 ص 86، ح 1

29 - افطاری دادن (2)

قال کاظم علیه السلام  
فطرک اخاک الصائم خیر من صیامک.  
امام کاظم علیه السلام فرمود:  
افطاری دادن به برادر روزه دارت از گرفتن روزه (مستحبی) بهتر است.

الکافی، ج 4 ص 86، ح 2

30 - روزه خواری

قال الصادق علیه السلام:  
من افطر یوما من شهر رمضان خرج روح الایمان منه  
امام صادق علیه السلام فرمود:  
هر کس یک روز ماه رمضان را (بدون عذر)، بخورد - روح ایمان از او جدا  
می شود وسائل الشیعه، ج 7 ص 181، ح 4 و 5

من لا یحضره الفقیه ج 2 ص 37، ح 9

31 - رمضان ماه خدا

قال امیرالمومنین شهر رمضان شهر الله و شعبان شهر رسول الله و رجب  
شهری امام علی علیه السلام فرمود:  
رمضان ماه خدا و شعبان ماه رسول خدا و رجب ماه من است.  
وسائل الشیعه، ج 7 ص 662، ح 32.

### 32 - رمضان ماه رحمت

قال رسول الله صلى الله عليه و آله

... و هو شهر اوله رحمه و اوسطه مغفره و اخره عتق من النار.

رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

رمضان ماهی است که ابتدایش رحمت است و میانه اش مغفرت و پایانش آزادی از آتش جهنم.

بحار الانوار، ج 39، ص 243

### 33 - فضیلت ماه رمضان

قال رسول الله صلى الله عليه و آله

ان ابواب السماء تفتح فی اول ليله من شهر رمضان و لا تغلق الى اخر ليله منه رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

درهای آسمان در اولین شب ماه رمضان گشوده می شود و تا آخرین شب آن بسته نخواهد شد.

بحار الانوار، ج 39، ص 443

### 34 - اهمیت ماه رمضان

قال رسول الله صلى الله عليه و آله

لو يعلم العبد ما فی رمضان لود ان يكون رمضان السنه

رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

اگر بنده «خدا» می دانست که در ماه رمضان چیست [چه برکتی وجود دارد] دوست میداشت که تمام سال، رمضان باشد.

بحار الانوار، ج 39، ص 643

### 35 - قرآن و ماه رمضان

قال الرضا عليه السلام

من قرا في شهر رمضان آيه من كتاب الله كان كمن ختم القرآن في غيره من الشهور.

امام رضا عليه السلام فرمود:

هر کس ماه رمضان یک آیه از کتاب خدا را قرائت کند مثل اینست که در ماه های دیگر تمام قرآن را بخواند.

بحارالانوار ج 39، ص 643

36 - شب سرنوشت ساز

قال الصادق عليه السلام:

راس السنه ليله القدر يكتب فيها ما يكون من السنه الى السنه.

امام صادق عليه السلام فرمود:

آغاز سال (حساب اعمال) شب قدر است. در آن شب برنامه سال آینده نوشته می شود.

وسائل الشيعه، ج 7 ص 852 ح 8

37 - برتری شب قدر

قيل لابي عبد الله عليه السلام كيف تكون ليله القدر خيرا من الف شهر؟ قال: العمل الصالح فيها خير من العمل في الف شهر ليس فيها ليله القدر. از امام صادق عليه السلام سوال شد:

چگونه شب قدر از هزار ماه بهتر است؟

حضرت فرمود:

کار نیک در آن شب از کار در هزار ماه که در آنها شب قدر نباشد بهتر است.

وسائل الشيعه، ج 7 ص 652، ح 2



### 38 - تقدیر اعمال

قال الصادق عليه السلام:

التقدير في ليلة تسعة عشر و الابرار في ليلة احدى و عشرين و الامضاء في ليلة ثلاث و عشرين.

امام صادق عليه السلام فرمود:

برآورد اعمال در شب نوزدهم انجام می گیرد و تصویب آن در شب بیست و یکم و تنفیذ آن در شب بیست سوم.

وسائل الشیعه، ج 7 ص 952

### 39 - احیاء شب قدر

عن فضیل بن یسار قال: کان ابو جعفر علیه السلام اذا کان لیلہ احدى و عشرين و لیلہ ثلاث و عشرين اخذ فی الدعا حتی یزول اللیل فاذا زال اللیل صلی. فضیل بن یسار گوید:

امام باقر علیه السلام در شب بیست و یکم و بیست سوم ماه رمضان مشغول دعا میشد تا شب بسر آید و آنگاه که شب به پایان می رسید نماز صبح را می خواند.

وسائل الشیعه، ج 7، ص 062، ح 4

### 40 - زکات فطره

قال الصادق عليه السلام:

ان من تمام الصوم اعطاء الزکاه یعنی الفطره كما ان الصلوه علی النبی صلی الله علیه و آله من تمام الصلوه.

امام صادق علیه السلام فرمود:

تکمیل روزه به پرداخت زکاه یعنی فطره است، همچنان که صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله کمال نماز است.

وسائل الشیعه، ج 6 ص 122، ح 5

در ماه مبارک رمضان، رژیم غذایی ما نباید به نسبت قبل خیلی تغییر کند و در صورت امکان باید ساده باشد. رژیم غذایی همچنین باید طوری تنظیم شود که بر روی وزن تأثیر زیادی نداشته باشد. البته اگر فرد دچار اضافه وزن می باشد، ماه رمضان فرصت مناسبی است تا وزن به حالت طبیعی برگردد. با توجه به ساعات طولانی ناشتا بودن، باید غذاهایی را مصرف کنیم که به کندی هضم می شوند مثل غذاهای حاوی فیبر زیاد. غذاهای دیر هضم معمولاً 8 ساعت در دستگاه گوارش می مانند در حالیکه غذاهای سریع الهضم فقط 3 تا 4 ساعت در معده باقی می مانند غذاهای دیر هضم عبارتند از:

حبوبات و غلات مثل جو، گندم، جو دوسر، لوبیا، عدس، آرد، غلات برنج با پوست و غیره (که کربوهیدراتها نامیده می شوند).

غذاهای سریع الهضم عبارتند از:

غذاهایی که حاوی قند، آرد سفید و غیره هستند (که به این گروه کربو هیدرات های تصفیه شده گفته می شود).

غذاهای حاوی فیبر عبارتند از:

غذاهای حاوی سبوس، گندم سبوس دار، غلات و حبوبات، سبزیها مانند لوبیای سبز، نخود، ذرت، اسفناج، برگ چغندر، میوه های با پوست، میوه خشک شده مثل برگه زردآلو، انجیر، آلو خشک، بادام و غیره. غذاهای مصرفی باید در حالت تعادل با یکدیگر باشند. و از همه گروه های غذایی مثل میوه سبزیجات، گوشت، مرغ،

ماهی، نان، حبوبات و محصولات لبنی در رژیم غذایی باید وجود داشته باشد. غذاهای سرخ شده باید محدود شوند زیرا باعث عدم هضم، سوزش سر دل و اختلال در وزن می شوند.

از چه چیزهایی پرهیز کنیم؟

- 1 - غذاهای سرخ کردنی و چرب
- 2 - غذاهای حاوی قند زیاد
- 3 - خوردن غذای زیاد به خصوص هنگام سحر
- 4 - خوردن چای زیاد هنگام سحر، چای باعث افزایش ادرار شده و از این طریق نمک های معدنی که در طول روز بدن به آنها نیاز دارد دفع می شوند.
- 5 - سیگار: اگر شما نمی توانید سیگار را به یکباره قطع کنید از هفته های قبل از ماه رمضان شروع به مصرف کم آن کنید.

چه غذاهایی را مصرف کنیم؟

- 1 - مصرف کربوهیدرات های مرکب در سحر که مدت طولانی تری هضم می شوند و باعث می شوند که شما کمتر گرسنه شوید.
- 2 - حلیم یک منبع عالی پروتئین بوده و از غذاهائی است که دیر هضم می شود.
- 3 - خرما یک منبع عالی قند، فیبر، کربوهیدرات، پتاسیم و منیزیم می باشد.
- 4 - مغز بادام غنی از پروتئین و فیبر بوده و حداقل چربی را دارا می باشد. مصرف زیاد آب یا آب میوه در صورت امکان در فاصله بین افطار و زمان خواب باعث تأمین آب مورد نیاز بدن می شود.

یبوست

یبوست می تواند باعث ایجاد بواسیر و شقاق های دردناک مقعد شود و باعث سوء هاضمه به همراه نفخ می شود. علل یبوست:

مصرف کربو هیدرات های تصفیه شده، مصرف کم آب و میزان ناکافی فیبر در غذا از علل عمده یبوست می باشند.

درمان:

اجتناب از مصرف زیاد کربو هیدرات های تصفیه شده، افزایش مصرف آب، استفاده از سبوس در نانها، استفاده از آردهای قهوه ای

سوء هاضمه و نفخ

علل:

پر خوری، مصرف زیاد غذاهای چرب و سرخ شده، غذاهای تند و غذاهایی که ایجاد نفخ می کنند مثل تخم مرغ، کلم، عدس، نوشابه های گازدار

درمان:

از پر خوری اجتناب کنید، آب میوه یا آب بنوشید. از غذاهای سرخ کردنی اجتناب کنید.

ضعف (افت فشار خون)

افزایش تعریق، ضعف، خستگی، کم شدن انرژی، سرگیجه به خصوص هنگام برخاستن، ظاهر رنگ پریده و احساس افتادن علائم افت فشار خون می باشند که بیشتر هنگام بعد از ظهر اتفاق می افتد.

علل:

مصرف کمتر مایعات و کاهش مصرف نمک

درمان:

به مکان های گرم نروید و مصرف نمک و مایعات را افزایش دهید. توجه: افت فشار خون باید با گرفتن فشار خون در هنگام بروز علائم تأیید شود. افراد دارای فشار خون بالا ممکن است در طول ماه رمضان نیاز به تنظیم مجدد داروهای خود توسط پزشک داشته باشند.

سر درد

علل:

عدم مصرف کافئین و تنباکو، انجام کار زیاد در طول روز، کم خوابی و گرسنگی که معمولاً در طول روز بیشتر شده و در انتهای روز بدتر می شود. سردرد وقتی با افت فشار خون همراه شود می تواند منجر به سردرد شدید و حالت تهوع قبل از افطار شود.

درمان:

در طول یکی دو هفته قبل از ماه رمضان بصورت تدریجی کافئین و تنباکو را قطع کنید. چای سبز و بدون کافئین ممکن است جایگزین خوبی باشد. همچنین برنامه خود را در طول ماه رمضان طوری ترتیب دهید تا خواب کافی داشته باشید.

کاهش قند خون

ضعف، سرگیجه، خستگی، کاهش تمرکز، تعریق زیاد، احساس لرز، عدم توانایی برای فعالیت های فیزیکی، سردرد، طپش قلب از علائم کاهش قند خون می باشند. علل در افراد غیر دیابتی: خوردن مقدار زیاد قند مثل کربو هیدرات های تصفیه شده مخصوصاً در هنگام سحر باعث می شود که بدن مقدار زیادی انسولین تولید کرده و باعث افت قند خون بشود.

درمان:

خوردن غذا هنگام سحر و محدود کردن نوشیدنی ها و غذاهای حاوی قند. توجه: افراد دیابتی ممکن است به تنظیم مجدد داروهای خود در ماه رمضان احتیاج داشته باشند و باید با پزشک خود مشورت کنند.

انقباضات عضلانی

علل:

مصرف ناکافی غذاهای حاوی کلسیم، پتاسیم و منیزیم

درمان:

خوردن غذاهای غنی از مواد معدنی فوق برای مثال: سبزیجات، میوه جات، محصولات لبنی، گوشت، خرما توجه: افراد تحت درمان فشار خون بالا و

افراد دچار سنگ کلیه باید با پزشک خود مشورت کنند.

زخم معده، سوزش سردل، التهاب معده

افزایش سطح اسید در معده خالی در ماه رمضان باعث تشدید مسائل فوق می شود. این شکل بصورت احساس سوزش در ناحیه معده و زیر دنده ها ظاهر شده و می تواند بطرف حلق گسترش یابد. غذاهای تند، قهوه و کوکاکولا این حالت را بدتر می کنند درمان های طبی برای کنترل سطح اسید در معده وجود دارند و افراد مبتلا قبل از روزه گرفتن باید با پزشک خود مشورت کنند.

#### سنگ کلیه

سنگ کلیه ممکن است در افرادی که آب کم می نوشند ایجاد شود. بنابراین مصرف زیاد مایعات برای جلوگیری از تشکیل سنگ ضروری می باشد.

#### درد مفاصل

علل:

در طول ماه رمضان که نمازهای بیشتری خوانده می شود فشار روی مفاصل زانو افزایش می یابد. در افراد مسن و یا افراد دچار التهاب مفاصل این مسئله باعث درد، سفتی، تورم و احساس ناراحتی می شود.

درمان:

وزن را کم کنید تا زانوها مجبور نباشند وزن بیشتری را تحمل کنند. قبل از ماه رمضان اندام تحتانی را ورزش دهید تا برای فشار اضافی وارده آماده باشند. آمادگی بدنی باعث می شود تا نماز راحت تر خوانده شود.

روزه فقط امساک از اکل و شرب نیست، بلکه شرائطی دیگر هم همراه آن است، تعهد و مسؤولیت های انسان در برابر روزه، این فریضه الهی زیاد است.

روزه چهار گروه مقبول نیست

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

لا صیام لمن عصی الامام، و لا صیام لعبد آبق حتی یرجع، و لا صیام لامراه ناشزه حتی تتوب، و لا صیام لولد عاق حتی یر، (1)

روزه نیست برای کسی که امام و پیشوای خود را نافرمانی کند و از او اطاعت ننماید، و صحیح نیست روزه عبد فراری، تا مراجعت کند و به خدمت باز نگردد، و روزه زن ناشزه درست نمی باشد تا توبه کند و در اختیار همسرش قرار گیرد و همچنین روزه فرزند عاق شده پدر و مادر تا خوب نشود و اصلاح نگردد، مورد قبول قرار نمی گیرد، و روزه به حساب نمی آید بلی یکی از ابعاد سیاسی این حدیث شریف، اطاعت و فرمانبری پیروان و رهروان مسلمان از راهبر و پیشوای مذهبی است. فاطمه سلام الله علیها در آداب صائم سخن می گوید حضرت فاطمه علیها السلام سیده نسوان عالم در آداب روزه دار می فرماید:

عن جعفر بن محمد عن آبائه عن فاطمه علیهم السلام:

«انها قالت:

ما یصنع الصائم بصیامه اذا لم یصن لسانه و سمعه و بصره و جوارحه» (2).

جعفر بن محمد علیهما السلام از آباء گرامیش از فاطمه دخت گرام رسول الله صلی الله علیهم اجمعین روایت می نماید:

که حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

صائم با روزه خویش کاری نکرده (یعنی حق روزه را ادا نکرده) هرگاه زبان و گوش و چشم و جوارحش را از (آنچه که بر آنها حرام است) حفظ نکرده

باشد. یعنی روزه یک مسمای واقعی از حفظ شکم از کل خوردنیه‌ها



و نوشیدنیها و مبطلات دیگر و خلاصه ای از اجتناب از گناهان و معصیت خداوند می باشد، زیرا روزه دار بدون پرهیز از تمامی محرّمات روزه واقعی را در خویش تحقق بخشیده است.

پنج خصلت موجب افطار روزه و بطلان وضوء می شود.

اگرچه امروز فقهای عالی مقام این موارد را مبطل روزه و وضوء نمیدانند زیرا کمتر کسی است در زمان ما و فرهنگ طاغوت زده و غرب زده ما از این اوصاف رذیله بپرهیزد، آن خصال پنج گانه از بیان پیامبر گرامی اسلام چنین است:

«خمس خصال یفطرن الصائم، و ینقضن الوضوء الکذب، و الغیبه و النمیمه، و النظر بشهوه، و الیمین الکاذبه» (3)

پنج صفت است که روزه را باطل و وضوء را می شکنند، دروغ و غیبت و سخن چینی و نظر شهوت انگیز، و قسم دروغ. این اوصاف ذمیمه به راستی اثر معنوی و روحانی روزه و وضوء که یک عبادت است در اسلام خنثی می کند، و اجر و ثواب روزه و وضوء را نابود می نماید.

کیفیت روزه داری از صحف ادريس عليه السلام

در صحف ادريس عليه السلام است:

«إذا دخلتم فی الصیام فطهروا نفوسکم من کل دنس و نجس و صوموا لله بقلوب خالصة صافیة منزّهة عن الافکار السیئة و الهواجس المنکره فان الله سیحبس القلوب اللطخة و النیات المدخوله و مع صیام افواهکم من الماکل، فلتصم جوارحکم من المائم فان الله لا یرضی منکم ان تصوموا من المطاعم فقط لکن من المناکیر کلها و الفواحش باسرها» (4)

حضرت ادريس پیامبر عليه السلام در صحف خویش فرمود:

هرگاه وارد ماه صیام شدید، پس خویشتن را از هر پلیدی و ناپاکی پاک سازید، (درون خود را برای پذیرش عبادت ویژه خداوند پاکسازی نمائید) و روزه بگیرید برای خداوند با قلبی خالص و نورانی و پاک از فکرهاى بد، و صداهاى نامفهوم و بی معنی و زشت، زیرا خداوند حبس می نماید دلهاى ناپاک و نیت هاى غیر خالص شما را و دهن هاى شما نباید فقط با امساک از خوردنیها صائم

و روزه دار باشد. بلکه باید جوارح شما از گناهان نیز روزه باشد (یعنی اعضاء شما هم باید از معصیت خدا امساک نمایند) و همانا خداوند راضی نمیگردد و خشنود نمی شود از شما به اینکه فقط از خوردنهای پرهیز کنید، بلکه از کل منکرات و زشتیها باید پرهیز نمائید تا آنجا که تغییر حالت پیدا کنید.

#### اثرات منفی غیبت و نمامی در روزه

امام رضا علیه السلام فرمود:

«اجتنبوا الغیبه غیبه المؤمن، و احذرو النمیمه، فانهما یفطران الصائم و لا غیبه الفاجر و شارب الخمر و اللاعب بالشطرنج و القمار» (5)

از غیبت مؤمن اجتناب کنید، و از نمامی پرهیزید، به راستی که غیبت و نمامی روزه صائم را باطل می نماید، (و اثرات و ثواب روزه را زایل می گرداند)، ولی از فاجر و شارب الخمر و شطرنج باز و قمار باز غیبتی نیست، (یعنی آنان از خود هتک حرمت نموده اند، و آبرو از خویش برده اند).

#### روزه حجاب زبان و گوش و چشم از گناه است

از فقه الرضا علیه السلام روایت شده که حضرت رضا علیه السلام در رابطه با شرائط روزه و روزه داری چنین فرمود:

«و اعلم یرحمک الله ان الصوم حجاب ضربه الله عزوجل علی الالسن و الاسماع و الابصار و سائر الجوارح لما له فی عاده من شره و طهاره تلک الحقیقه حتی یستر به من النار، و قد جعل الله علی کل جاره حقا للصیام فمن ادی حقها کان صائما و من ترک شیئا منها نقص من فضل صومه بحسب ما ترک منها» (6).

بدان (ای روزه دار) خدای رحمتت کند، که به راستی روزه ستر و حجابی است، که خداوند او را بر زبانها و گوشها و چشمها و سائر جوارح زده است، هرگاه معتاد بر زشتیها و شر و فساد باشند، (چون زبان و گوش و چشم و سایر جوارح هرگاه تحت کنترل دقیق ایمان و دین شخص باشند، از شر آنان کاملاً در امان می باشد) که طهارت (و حجاب صوم) بر اسماع و ابصار و غیره، او را از آتش جهنم می پوشاند و حجابی محکم از آتش برای او خواهند شد. به تحقیق خداوند بر هر «آدم» خسته ای برای روزه

گرفتن حقی مقرر فرموده است، پس اگر آن حق را اداء کند (و به خوبی حق روزه داری را به جای آورد) هرآینه صائم و روزه دار است، (یعنی به جای آورده حق روزه را) و هر کس بعضی از آن شرایط را ترک نموده، از فضیلت و ثواب روزه اش به قدر و بحسب آنچه ترک کرده کاسته است.

پی نوشتها

- وقایع الایام خیابانی، ص 234.

2 - بحار الانوار، ج 69، ص 592.

3 - نهج الفصاحه، حدیث 9541.

4 - نقل از وقایع الایام خیابانی، ص 134.

5 - فقه الرضا علیه السلام.

6 - مستدرک الوسائل،

نقل از:

وقایع الایام خیابانی، ص 234.

روزه، درمان بیماری های روح و جسم ص 27. سید حسین موسوی راد لاهیجی

روزه از نظر بهداشت جسم و سلامت بدن و ابعاد دیگر دارای فواید فراوانی است، روزه در سلامت معده و پاکسازی آن از انواع غذاها که موجب انواع بیماریهاست اثرات فوق العاده ای دارد.

مرکز بیماریها معده است

پیامبر خدا فرمود:

«المعدة بيت كل داء، و الحمئه راس كل دواء» (1)

معده مرکز و خانه هر دردی است، و پرهیز و اجتناب (از غذاهای نامناسب و زیاد خوری) اساس و راس هر داروی شفابخش است

پیامبر (ص) سه باب از علوم بروی ما گشود

پیامبر عظیم الشان اسلام در یک بیانیه کوتاه، اثرات و فوائد سه چیز را به این شرح بیان می فرماید:

«اغزوا تغنموا، و صوموا تصحوا، و سافروا تستغنوا»

اول، جنگ و جهاد کنید تا مستغنی شوید، که غنائم جنگی باعث استغنا می باشد،

دوم، روزه بگیرید تا صحت و سلامتی خویش را تضمین کنید،

سوم، سفر کنید تا مالدار شوید، زیرا مسافرت و حمل کالای تجارتي از شهری به شهر دیگر یا از کشوری به کشور دیگر باعث رفع نیازمندی های جامعه و عمران کشورها می گردد، در این سه جمله پیامبر صلی الله علیه و آله سه باب از درهای علم:

جهاد (که خود باعث تمکن و امکانات مالی می شود)، بهداشت جسم و اقتصاد جامعه را بر روی ما میگذشاید.

امام علی (ع) در فلسفه روزه چه می فرماید؟

ما اگر پویای فلسفه روزه و حکمت تشریع آن باشیم و از خواص و فوائد آن بخواهیم اطلاعات بیشتری پیدا کنیم و به اشکال تراشی های منتقدین پاسخ اقناع کننده بدهیم به سخنان حکیمانه و دُرر بار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه گوش فرا می‌دهیم در قسمتی از این خطبه امام می‌فرماید:

«و مجاهده الصيام فی الايام المفروضات، تسکینا لاطرافهم، و تخشيعا لابصارهم، و تذليلا لنفوسهم و تخفيضا لقلوبهم، و اذهابا للخيلاء عنهم لما فی ذلك من تعفير عتاق الوجوه بالتراب تواضعا و التصاق كرائم الجوارح بالارض تصاغرا و لحقوق البطون بالمتون من الصيام تذللا» (2)

امیر مؤمنان علیه السلام به دنباله مطالب ارزشمندی می‌فرماید:

از خدا بترسید و از کیفر تباهکاری در دنیا، و از زیان ستمگری در آخرت ... و خداوند بندگان مؤمنش را حفظ می‌فرماید، به وسیله نمازها و زکاتها، (و سپس فوائد و پاره‌های از علل و فلسفه روزه را بیان می‌فرماید) و

کوشش در گرفتن روزه در روزهای واجب، برای آرام ماندن دست و پا و اندام و دیگر ایشان (از معصیت و نافرمانی) و چشم به زیر انداختنشان و فروتنی جانهاشان، و زبونی دلهاشان، و بیرون کردن کبر و خودپسندی از آنان، چون در نماز است مالیدن رخسارهای نیکو برای فروتنی، و (هنگام سجده نمودن) چسبانیدن اعضاء شریفه (هفت موضع) را به زمین برای اظهار کوچکی و «ذلت به پیشگاه با عظمتش» و در روزه رسیدن شکمها به پشتها برای خضوع و ناچیز دانستن خویش که روزه و نماز و زکات فلسفه اش سازندگی و تزکیه، و تذلل و تقلل به پیشگاه حضرت حق است، و از چیزهائی است که می تواند آدمی را از چنگ شیطان نجات بخشد، و از انواع بیماری های ظاهری و باطنی برهاند، و مخصوصا درس مقاومت و مبارزه را عملا یاد آدمی دهد، مخصوصا روزه است که از امتیازات به خصوص برخوردار است، که پاداش آن فقط به خداوند بزرگ برگزار شده است. که امیرالمؤمنین علیه السلام در جائی دیگر می فرماید:

«و الصيام ابتلاء لاخلاص الخلق» (3)

روزه برای آزمایش اخلاص مردم است

خداوند روزه را برای آزمایش اخلاص مردم واجب فرموده است، که روزه در اخلاص عمل بسیار مؤثر است، یعنی کسی که روزه می گیرد و تمامی روز را با همه امکان خوردنیها و آشامیدنی هایی که در اختیار دارد، در عین حال امساک می نماید، جز اخلاص به پیشگاه حضرت حق مفهومی دیگر ندارد، و در قسمتی از نهج البلاغه می فرماید:

«و صوم شهر رمضان فانه جنه من العقاب» (4)

و یکی از دلائل وجوب روزه این است که روزه ماه رمضان سپر است از عقاب الهی، یعنی روزه موجب غفران و آمرزش

گناهان و معاصی انسان است، که به وسیله روزه نجات از آتش جهنم و عقوبت پروردگار به دست می آید.

روزه موجب سلامتی است

خدایا!

از گرسنگی به تو پناه می آوریم

فوائد کم خوری از نظر بهداشت و تندرستی جسم و روح، درست است که آدمی تاب گرسنگی زیاد را ندارد، و اسلام هم نخواسته است که انسان خود را در زحمت تحمل گرسنگی زیاد قرار دهد، بلکه در بعضی روایات رسیده است:

«اللهم اعوذک من الجوع» (5)

خدایا!

از گرسنگی به تو پناه می برم، ولی در عین حال باید متوجه بود، که مقداری از گرسنگی برای انسان لازم است! و فوائد بسیاری در بردارد، و بر عکس پر خوری و سیر بیماری زیادی به همراه می آورد. از نظر بهداشت و تندرستی، باید غذا کمتر مصرف شود، و هنوز اشتها تمام نشده، دست از غذا خوردن بکشد، به تجربه ثابت شده است. افرادی که کم می خورند، از کسانی که همیشه سیر می خورند سالمتر می باشند، و تن درستترند.

ابعادی در فلسفه روزه از بیان امام صادق (ع)

هشام بن حکم از رئیس مذهب تشیع حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام می پرسد از علت و فلسفه روزه، امام می فرماید:

«انما فرض الله الصيام لیستوی به الغنی و الفقیر و ذلک ان الغنی لم یکن لیجد مس الجوع، فیرحم الفقیر، لان الغنی کلما اراد شیئا قدر علیه، فاراد الله تعالی ان یسوی بین خلقه، و ان یذیق الغنی مس الجوع و الالم لیرق علی الضعیف و یرحم الجائع» (6)

حضرت صادق علیه السلام:

به راستی خداوند روزه را واجب کرد، تا به وسیله او بین اغنیاء و فقراء مساوات و برابری به وجود آید، و این برای آن است که ثروتمندانی که هرگز درد گرسنگی را احساس نکرده اند، به فقراء ترحم نمایند، زیرا اغنیاء هرگاه (خوردنی و آشامیدنی را) اراده نمودند (و هوس هر نوع ماکولات و مشروبات کردند) برایشان



میسر است، پس خداوند متعال «روزه را واجب نموده» که تا بین بندگان از فقیر و غنی، برابری به وجود آورد، و اینکه سرمایه داران مسلمان الم جوع و گرسنگی را لمس نمایند، تا بر ضعفاء رقت آوردند، و بر گرسنگان عالم ترحم نمایند، (و این تنها شعار اسلام است، آری تنها مکتبی که به حال گرسنگان عالم ترحم نمایند، (و این تنها شعار اسلام است، آری تنها مکتبی که به حال گرسنگان و محرومان میاندیشد اسلام است.

#### خصال هفتگانه مخصوص روزه داران

در حدیثی طویل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می فرماید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما من مؤمن يصوم شهر رمضان احتسابا الا اوجب الله تبارك و تعالى له سبع خصال: اولها يذوب الحرام من جسده، و الثانيه يقرب من رحمه الله عزوجل، و الثالثه قد كفر خطيئه ابيه آدم، و الرابعه يهون الله عليه سكرات الموت و الخامسه امان من الجوع و العطش يوم القيمه و السادسه يطعمه الله عزوجل من طيبات الجنه، و السابعه يعطيه الله عزوجل برائه من النار، قال: صدقتيا محمد» (7).

هیچ مؤمنی نیست که ماه رمضان را فقط به حساب خدا روزه بگیرد، مگر آنکه خدای تبارک و تعالی هفت خصلت را برای او واجب و لازم گرداند:

- 1 - هر چه حرام در پیکرش باشد محو و ذوب گرداند،
- 2 - به رحمت خدای عزوجل نزدیک می شود،
- 3 - (با روزه خویش) خطای پدرش حضرت آدم را می پوشاند،
- 4 - خداوند لحظات جان کندن را بر وی آسان گرداند،
- 5 - از گرسنگی و تشنگی روز قیامت در امان خواهد بود،
- 6 - خدای عزوجل از خوراکی های لذیذ

بهشتی او را نصیب دهد،

7 - خدای و عزوجل برائت و بیزاری از آتش دوزخ را به او عطا فرماید. (پرسش کننده در این حدیث مفصل، عالم یهودی بود) که عرض کرد راست گفتی ای محمد.

فلسفه و دلائل وجوب روزه از امام رضا (ع)

امام رضا علیه السلام در فلسفه و دلائل وجوب روزه می فرماید:

«انما امروا بالصوم لكي يعرفوا الم الجوع و العطش، فيستدلوا على فقر الآخرة، و ليكون الصائم خاشعا ذليلا مستكينا ماجورا و محتسبا عارفا، صابرا على ما اصابه من الجوع و العطش، فيستوجب الثواب مع ما فيه من الامساك عن الشهوات و يكون ذلك واعظا لهم في العاجل و رائضا لهم على اداء ما كلفهم و دليلا لهم في الآجل و ليعرفوا شده مبلغ ذلك على اهل الفقر و المسكنه في الدنيا فيؤدوا اليهم ما افترض الله لهم في اموالهم» (8)

وقتی از حضرت درباره فلسفه روزه می پرسند، می فرماید:

همانا (مردم) مأمور به روزه شدند تا بشناسند درد و ناگواری های گرسنگی و تشنگی را، و آنگاه استدلال کنند بر سختی های گرسنگی و تشنگی و فقر آخرت، (که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه شعبانیه می فرمود:

و اذكروا بجوعكم و عطشكم جوع يوم القيمة و عطشه،

یاد آورید از گرسنگی و تشنگی روزه داریتان گرسنگیها و تشنگی های روز قیامت را، که این یادآوری انسان را به فکر تدارک قیامت میاندازد که تا سعی کند، جد و جهد بیشتری در کسب رضای خداوند و کمک به مخلوق ضعیفش بنماید و آنان را از امکانات مادی و غیر مادی خویش بهره مند سازد).

(آنگاه امام علیه السلام خصوصیات صائم را این چنین توصیف می فرماید:)

و هر آینه روزه دار باید (به پیشگاه خداوند) بنده ای خاشع و ذلیل و دارای استکانت و

وقار باشد، (و خود و عمل خویش را) ماجور و مثاب دانسته، (و بداند که اعمال و زحماتش) به حساب می آید، (و نادیده گرفته نمی شود) و در همه حال به آنچه که انجام می دهد از عبادات عارف باشد، و بر آنچه که از گرسنگی و تشنگی به او می رسد صبر کند، و در آن هنگام با امساک از شهوات (و پیروی نکردن از نفس اماره به سوء) مستوجب ثواب فراوانی می شود، (و خداوند اجر و ثواب عبادت روزه داریش را به او مرحمت خواهد فرمود) و این اوصاف حمیده (که برای صائم ذکر شد) واعظ خوبی برای روزه داران در دنیا خواهد شد، (که اثرات وضعی این اوصاف کاملاً در چهره و اعمال و رفتار آنان مشهود خواهد گشت) و راض و راغب است بر روزه داران بر اداء آنچه که مکلف به آنند و راهنمای خوبی برای آنان است در عالم عقبی، و آنان باید بشناسند شدت و اهمیت مشکلات فقرا و بیچارگان را که تا رحمت آورند بر فقراء و مساکین در دنیا، سپس اداء نمایند حقوق آنان را که خداوند در اموالشان مقرر فرموده است. (یعنی اینطور نباشد که خود خوب بخورند و بپوشند و دیگران گرسنه باشند).

شاعر عرب «حاتم بن عبد الله طائی» می گوید:

و حسبک داء ان تبتبطنه و حولک اکباد تحن الی القدر! (9)

یعنی:

این درد برای تو بس است که شب با شکم پر بخوابی و در گردت جگرها باشد که قدح پوستی را آرزو کنند (و برای آنان فراهم نشود چه جای آنکه طعام داشته باشند).

بحثی دیگر در فلسفه روزه از امام رضا (ع)

امام رضا علیه السلام در یک پرسش دیگر از فلسفه روزه چنین می فرماید:

«عله الصوم لعرفان مس الجوع»

و العطش لیكون العبد ذلیلا مستکینا ماجورا محتسبا صابرا فیکون ذلک دلیلا علی شدائد الآخره، علت روزه از برای فهمیدن الم و درد گرسنگی و تشنگی است، تا بنده ذلیل و متضرع و ماجور و صابر باشد و بفهمد شدائد آخرت را، مع ما فیه من الانکسار له عن الشهوات و اعطاله فی العاجل دلیلا علی الاجل لیعلم مبلغ ذلک من اهل الفقر و المسکنه فی الدنیا و الآخره» (10)

علاوه بر این که در روزه انکسار شهوات و موعظه هست از برای امر آخرت تا بداند حال اهل فقر و فاقه را در دنیا و عقبی. بلی این است قسمتی از فلسفه روزه از بیان حضرت رضا علیه آلاف التحیه و الثناء. بلی روزه از افضل طاعات است، زیرا که روزه مشتمل بر انکسار شهوات بهیمیه است که شریعت آسمانی و احکام الهی نیامده مگر برای تعدیل شهوات و توقیف و مهار آنها که در حد اعتدال انجام گرفته، و برای تزکیه و طهارت نفس و تصفیه آن از اخلاقیات رذیله، زیرا مقصود از صوم مجرد امساک از اکل و شرب و مباشرت با نسوان نیست، بلکه غرض نهائی آن کف نفس و نگهداری آن از شهوترانی های حیوانی است، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

الصوم جنه فاذا صام احدکم فلا یرفت و لا یجھل و ان امرء جادلہ او شاتمہ فلیقل انی صائم:

که روزه سپری است از برای شخص، زیرا یکی از شما اگر روزه گرفت سخن زشت نگوید، و کارهای بیهوده نکند، و اگر کسی با وی مجادله کند یا او را شماتت نماید، او بگوید من روزه هستم، مراد

از این حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله این است:

که روزه وقایه ای است که نگه میدارد آدمی را از انحرافات و لغزشها، که به واسطه آن از دشمنانی بزرگ چون شیطان نفس، دشمن درونی، خلاصی میجوید، پس نفس را کنترل می نماید از شهوات نابجا، و شیطان را از خود دور می نماید.

مجرای نفوذ شیطان را با روزه ضیق نمائید

بر این مبنا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان الشیطان لیجری من ابن آدم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع» ،

که شیطان جریان مییابد و نفوذ می کند در فرزندان آدم، مانند جریان خون در بدن پس مجاری شیطان را در وجود خود به واسطه گرسنگی یعنی روزه تنگ نمائید، (11) و الحق، که روزه بدون اثر چه فایده و ثمری دارد؟ آری فائده و اثری ندارد که آدمی غذای ناهار خویش را به افطار تاخیر اندازد، و از امساک و اجتناب از یک سری مبطلات روزه، انواع تهمتها و دروغها و غیبت ها و شهوترانی ها و هتک حرمت خلق الله و حفظ نکردن ناموس خویش از نامحرمان و سوء تربیت فرزندان و سرعت غضب به حادثه کوچکی و ایجاد ضرب و شتم و صدها گناه دیگر مرتکب شود و بگوید من روزه هستم خیر؟ این نوع روزه اثری و فایدهای ندارد، باید روزه قدرت ساختن و اصلاح نفس داشته باشد و روزه این قدرت را دارد، لکن این مائیم ارزش و اهمیت او را تشخیص ندادیم، و از این نوع روزه های بی اثر ثمری جز گرسنگی و تحمل تشنگی عاید ما نمی شود، و چه فایدهای است از برای روزه دار که فریضه ای اداء کند و کبیره ای مرتکب گردد، و با خیانت بر بندگان

خدا در مال و عرض ایشان تجاوز نماید

روزه رابطه مستقیم با اخلاص دارد

خلاصه کنم و این بخش را «فلسفه روزه و حکمت مشروعیت» به سخن مولای متقیان علیه السلام مزین نمایم که امام علیه السلام در آنجا که فلسفه پاره‌های از احکام را تشریح می‌فرماید:

«و الصيام ابتلاء لاخلاص الخلق» (12)

خداوند، روزه را برای آزمایش اخلاص مردم مقرر و فرض فرموده است، و کسی که به پیشگاه حضرت حق اخلاص ورزد، تمامی اوصافی که در فلسفه روزه بیان شده است شامل حالش می‌شود، و روزه کاملاً با اخلاص روزه‌دار، در رابطه است.

پی‌نوشتها

1 - ارکان الاسلام، ص 801 این عبارت حدیثی است که از پیامبر اسلام در بحار الانوار، ج 41 روایت شده است، لکن این کتاب به حارث بن کلدیه نسبت داده است.

2 - نهج البلاغه فیض، ص 897.

3 - از حکمت 442 نهج البلاغه فیض الاسلام.

4 - نهج البلاغه، چاپ صبحی صالح، ص 361.

5 - مجمع البحرین، ماده جوع.

6 - وسائل الشیعه، ج 7، ص 3 - و من لا یحضره الفقیه، ص 37، ج 2.

7 - خصال شیخ صدوق، ص 683.

8 - وسائل الشیعه، ج 7، ص 4.

9 - حاتم به عبد الله طائی.

10 - علل الشرایع صدوق علیه الرحمه.

- 11 - از مجموعه‌های از سخنان پیشوایان معصوم (ع) استخراج شده است.
- 12 - نهج البلاغه، ص 7911. روزه، درمان بیماری‌های روح و جسم ص 18  
سید حسین موسوی راد لاهیجی
- 12 - نهج البلاغه، ص 7911. روزه، درمان بیماری‌های روح و جسم ص 18  
سید حسین موسوی راد لاهیجی روزه برای آزمایش اخلاص مردم است

## 9 - مناسبت های ماه مبارک رمضان

### ماه مسجد النبی (ص) دچار آتش سوزی شد روز اول

روز اول ماه رمضان بنا به نقل «سمهودی مورخ عامه» در سال 456 هجری، مسجد النبی صلی الله علیه و آله و حجرات مقدسه آن دچار آتش سوزی شد، و به قدری شعله های آتش دامنه دار شد، که سقف و دیوارها را فرا گرفته و فرو ریخت این زمان مصادف با حکومت معتصم عباسی بود، وی دستور داد، بنیان مسجد را دوباره به پای داشتند. (1)

### ولایتعهدی امام رضا (ع) در اول ماه رمضان

ایضا از وقایع روز اول ماه رمضان «بنا به نقل شیخ مفید در مسار الشیعه» روز بیعت به ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام است، و این عمل از طرف مأمون عباسی فقط یک نقشه سیاسی برای فرو نشانیدن انقلابات داخلی مخصوصا جلوگیری از خروج و قیام شیعیان ایران (که در اوائل خلافت مأمون گرداننده خلافت او بودند) انجام گرفت. و دیگر ترس قیام اولاد علی علیه السلام از جمله عوامل ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام از طرف مأمون به شمار می آید. (2)

### غزوه تبوک یا فاضحه در روز سوم ماه رمضان

غزوه تبوک یا فاضحه از جنگ های حساس بین مسلمانان و رومیان که در سال نهم هجری بر پا شد و به صلح انجامید نیز در روز سوم ماه مبارک رمضان واقع گشت، و علت ایجاد این جنگ چنین بود که جاسوسان، به دربار امپراطوری روم «هراقلیوس» «هرقل» گزارش دادند، که پیامبر اسلام از دار دنیا رفت، امپراطور شورای نظامی تشکیل داد، و تمامی حاضران موقع را مناسب بسیج لشکر روم علیه حجاز دیدند و به سرپرستی مردی به نام یوحنا، یا «باغباد» به سوی حجاز رهسپار، و در تبوک (محلّی میان حجاز و شام) با سپاه اسلام تلاقی کردند، و سپاه اسلام در تبوک کناره چشمه آبی تمرکز یافتند، و اینکه چرا این جنگ را فاضحه می نامند بدان علت است که منافقان از حضور در جنگ تخلف ورزیدند، و رسوا شدند، و این جنگ را «ذوالعسره» نامند زیرا که مسلمانان از نظر آذوقه و مرکب و مهمات بسیار در عسرت و سختی به سر بردند. (3)

### وفات حضرت ابوطالب (ع) در روز هفتم



روز هفتم ماه رمضان بنا به نقل شیخ مفید قدس سره سال دهم بعثت حضرت ابوطالب عم و یار با وفای پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت. همان مرد بزرگواری که در تمام نشیب و فرازهای دوران رسالت و قبل از رسالت برادر زاده عزیزش را یاری کرد و شر قریش را از او بازداشت و قلب نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله را در تبلیغات و رسالت الهی خوشحال و مسرور نمود، و با کلماتی نظیر: «اذهب یابن اخی فقل ما احببت فوالله لا اسلمک لشیء ابداء» ای پسر برادرم برو و هر چه دوست

میداری بگو (با مشرکین و قریش) به خدا سوگند تو را در هیچ پیش آمدی  
وا نمی گذارم، (نوازش می نمود) و از او پشتیبانی می کرد. کفه ایمان  
ابوطالب از کفه ایمان همه خلق سنگین تر است آری به این بزرگوار  
تهمت بی ایمانی میزنند،

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

اگر ایمان ابی طالب را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان این خلق را در  
کفه دیگر، ایمان او سنگین تر است. (4)

آری ابوطالب چهل و دو سال، در نهایت وفا و صمیمیت و فداکاری به  
کفالت و حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت، که او مانند پدری  
مهربان و همسرش فاطمه بنت اسد همچون مادری او را خدمت و حفاظت  
و پرستاری نمودند. و مرگ ابوطالب پیامبر صلی الله علیه و آله را به  
شدت متاثر ساخت، چرا که حضرت یگانه حامی و پناه گاه خود را بعد از  
خدا از دست داد، که دشمن پس از او بر پیامبر صلی الله علیه و آله جری  
و گستاخ گشتند. و مدفن آن حضرت در مکه قبرستان ابوطالب که به نام  
آن جناب نامیده شده قرار گرفت،

«تغمده الله بیحوبات جنانه» (5)

وفات حضرت خدیجه روز دهم ماه رمضان

در ماه مبارک رمضان سال دهم بعثت خدیجه بانوی فداکار و همسر بی  
نهایت مهربان حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز دهم به سن  
شصت و پنج سالگی از دنیا رفت، و پیامبر صلی الله علیه و آله او را با  
دست مبارک خویش در حجون مکه «قبرستان ابوطالب» به خاک سپرد، و  
حزن در گذشت او پیامبر صلی الله علیه و آله را بسیار محزون ساخت که  
پیامبر صلی الله علیه و

آله سال در گذشت حضرت خدیجه را «عام الحزن» سال اندوه نام نهاده، بلی خدیجه همسر بی همتای پیامبر صلی الله علیه و آله بانویی که از ثروت او اسلام رونق یافت و پشت پیامبر صلی الله علیه و آله راست شد، باید سال در گذشتش را «عام الحزن» نام نهاد و مصیب پیامبر صلی الله علیه و آله شدت گرفت، زیرا که پیامبر صلی الله علیه و آله مادر شایسته دخترش زهرای مرضیه را از دست داده و یاری همچون خدیجه را هرگز به دست نخواهد آورد. (6)

به خدا سوگند بهتر از خدیجه را خدا به من عوض نداده عایشه گفت پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه بیرون نمی رفت مگر آنکه خدیجه سلام الله علیها را یاد می کرد، و بر او به خوبی و نیکی مدح و ثنا می نمود، روزی از روزها غیرت مرا فرا گرفت، گفتم:

او پیرزنی بیش نبود، و خدا بهتر از او به شما عوض داده است، پیامبر صلی الله علیه و آله غضبناک شد، به طوری که موی جلوی سرش از غضب تکان می خورد سپس فرمود:

نه به خدا قسم بهتر از او را خدا به من عوض نداده، او به من ایمان آورد هنگامی که مردم کافر بودند، و تصدیق کرد مرا، هنگامی که مردم مرا تکذیب می کردند و در اموال خود با من مواسات کرد، وقتی مردم مرا محروم ساختند، و از او فرزندی خدا روزی من کرد که از زنان دیگر محروم فرمود، «یعنی خدا فاطمه را از او به من عنایت فرمود» (7)

حدیث مواخاه و عقد برادری در اسلام روز دوازدهم رمضان

در دوازدهم رمضان، پیامبر صلی الله علیه و آله بین اصحاب عقد

برادری خواند، و بین خود و علی علیه السلام نیز برادری قرار داد، و با این عقد اخوت، برادری و مساوات و برابری را در اسلام بنیان گذاشت اهل جهان را یک عائله و افراد بشر را عضو یک خانواده شمرد، و برای همیشه نژاد پرستی و امتیازات مادی و قبیله‌گی و رنگ و پوست را از ساحت مقدس اسلام پاک نموده و اسف از استعمار فرهنگی و سیاسی دنیای استکبار که مانع از اجرای این اصل در روی زمین است.

«ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون» (8)

این آئین شما آئین یگانه ای است «مشترک همه ادیان من است» و من پروردگار شما، پس مرا بندگی کنید.» «قل یا

ایها الناس!

ای رسول الله الیکم جمیعاً» (9)

بگو:

ای مردم من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم، ولی این بینات و براهین ساطعات برای یهود و نصاری آن روز همچنین برای صهیونیست و امپریالیست این زمان خوش آیند نبوده و نیست، چون آنان با این مساواتها و برابریها نمی توانند تفوق و برتری خود را بر جهان مستضعفین محکم سازند و جلو استعمارشان از خلق، گرفته می شود!!

ولادت امام مجتبی سبط اکبر (ع) در روز پانزدهم

پانزدهم ماه رمضان (بنا به نقل شیخ مفید و شیخ بهائی در توضیح المقاصد) روز ولادت موفور السعادت حضرت سبط اکبر، امام حسن مجتبی علیه السلام است، و این در سال سوم هجرت واقع شده است، وقتی مژده ولادت این نور پاک را به پیامبر صلی الله علیه و آله دادند، امواج سرور و شادمانی دل مبارک حضرت را فرا گرفت و مشتاقانه و با شتاب به خانه دخترش و محبوبه اش سیده زنان عالم رفت.

فرمود:

«یا اسماء هاتینی ابنی» ،

پسرم را به من بده  
اسماء

نوزاد مبارک را به جد بزرگوارش داد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوش راستش اذان، و در گوش چپش اقامه فرمود:

(که نخستین صدائی که گوش نوزاد با او آشنا شد، صداق حق جدش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بود، صدای توحید، صدای تکبیر، صدای تهلیل، و صدای تصدیق به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله جد گرامیش. که خدای توفیق این سنت سنیه را به امتش و به شیعیان حضرت مجتبی علیه السلام در مورد نوزادان عنایت فرماید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا علی هل سمیت الولید المبارک؟»

آیا این نوزاد مبارک را نام گزارده ای؟

عرض کرد:

«ما کنت لا سبقک یا رسول الله؟»

بر شما سبقت نمی گیرم، هنوز لحظاتی نگذشته بود که بشیر وحی جبرئیل نازل شد، و فرمان خدا را به پیامبر صلی الله علیه و آله رسانید، یا رسول الله «سمیه حسنا» او را حسن نام گذار، پیامبر صلی الله علیه و آله شخصا برای حسن علیه السلام عقیقه کرد، و بسم الله گفت و دعا کرد.

وقوع غزوه بدر در 71 یا 91 ماه رمضان

در هفدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت، غزوه بدر واقع شد، (10) این غزوه، نخستین مقابله سپاه اسلام با کفر، و نبرد اهل توحید با اهل شرک بود، در این غزوه مشرکان از جنبه ساز و برگ و اسلحه و مهمات بر مسلمانان برتری داشتند، و نفرات و افراد آنها تقریباً سه برابر سپاه اسلام بود. فتح مکه در سال هشتم هجری و بیستم ماه رمضان «انا فتحنا لک فتحا مبینا» (11)

به راستی ما برای تو پیروزی روشن و آشکاری ایجاد و مقرر نمودیم، طبق نقل کتاب های (12) معتبر فتح مکه

در بیستم ماه مبارک رمضان سال هشتم هجرت اتفاق افتاد. تا سال هشتم هجرت با فتوحات پی در پی و پیروزی هائی که نصیب اسلام شد شهر مکه، مرکز شبه جزیره و معبد همگان، و مسجد الحرام، و کعبه معظمه و قبله اسلام و مسلمین، همچنان در تصرف بت پرستان و مشرکان باقیمانده و بت پرستی و فساد و انحطاط اخلاقی و استثمار و استعباد انسانها در آنجا رایج بود، و سب و صلب و صلب کعبه نصب بود که مورد پرستش بت پرستان و قریش قرار می گرفت، که وقتی مکه را پیامبر صلی الله علیه و آله فتح کرد و در کنار خانه خدا پیاده شد، و بی امان به شکستن بتها پرداخت، بزرگ بتها، «هبل» بود که پیامبر صلی الله علیه و آله با چوبی به آنها اشاره می کرد، یا گوشه کمان در چشم آنها می خلانید، و این آیه را می خواند، «قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا» (13)

پیامبر) بگو که حق آمد و باطل نابود شد که هر آینه باطل نابود شدنی است، رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام مشتی سنگریزه گرفت و بر آنها زد، و آیه ی «قل جاء الحق ...» را قرائت نمود همه بتها برو افتادند سپس همه را از مسجد بیرون بردند و شکستند.

پای علی (ع) بر دوش پیامبر (ص) جهت شکستن بتها

برای انداختن چند بت بزرگ از فراز دیوار کعبه، به فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی علیه السلام پا بر کتف پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت و بتها را بزیر افکند، و با پیامبر صلی الله علیه و آله با این وضع شکوهمند و افتخار

آمیز همکاری کرد.

شهادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) در بیست و یکم ماه رمضان

یکی از حوادث بزرگ ماه رمضان شهادت مولای متقیان علی علیه السلام است، او از یاران با وفای پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی و وزیر و ابن عم و داماد آن حضرت بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق پسر عمش فرمود:

«ان هذا اخی و وصیی و وزیری و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا» ،  
همانا علی علیه السلام برادر و وصی و وزیر و خلیفه من است در میان  
شما از او بشنوید و او را اطاعت کنید. (14)

مطلب جالب و قابل تذکر این است که آن حضرت مساله شهادت خویش  
را خبر داد، صاحب کشف الغمه از کرامات حضرت علی علیه السلام نقل  
می نماید:

وقتی حضرت از قتال خوارج نهروان به کوفه برگشت، در ماه مبارک  
رمضان داخل مسجد شد، پس از دو رکعت نماز به منبر تشریف برد، خطبه  
بسیار زیبایی قرائت فرمود:

«فخطب خطبه حسناء» آنگاه رو به فرزندش حضرت مجتبی علیه السلام  
کرد.

فرمود:

یا ابا محمد چقدر از ماه رمضان رفته؟

عرض کرد سیزده روز یا امیر المؤمنین، سپس از امام حسین علیه السلام  
پرسید یا ابا عبد الله چقدر از این ماه مانده، عرض کرد هفده روز یا امیر  
المؤمنین، آنگاه امام علیه السلام دست مبارک خویش را به محاسن شریف  
خویش گذاشت که در آن حال سفید بود فرمود:

این محاسنم به خونم خضاب خواهد شد، سپس این بیت را در مورد قاتلش  
فرمود:

ارید حیاته و یرید قتلی



خلیلی من عذیری من مراد (15)/.

من خواستار حیات و زندگی او هستم و او قصد جانم می کند، کسی که  
مورد علاقه من بود و او ابن ملجم مرادی است.

»ثم قال: هذا و

الله قاتلی» ،

سپس اشاره به او فرمود:

این قاتلم می باشد، گفتند یا امیرالمؤمنین آیا او را نمی کشی.

فرمود:

او که هنوز با من کاری نکرده است. (16) عبدالرحمان بن ملجم مرادی لعنه الله علیه وقتی این کلمات را شنید سخت ترسید و خاموش نشست تا آن حضرت از منبر فرود آمد، پس آن ملعون برخاست به عجله در برابر آن حضرت بایستاد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین من حاضرم و در خدمت شما هستم، این دست راست و چپ من است که در مقابل شما است، قطع کن دستهایم را و یا من را به قتل برسان،

امام فرمود:

چگونه تو را بکشم و حال آنکه جرمی از تو بر من واقع نشده است و اگر هم بدانم تو قاتل من هستی تو را نخواهم کشت، لکن بگو آیا از جهودانی زنی حاضنه داشتی؟ و روزی از روزها به تو خطاب کرد:

«ای برادر کشنده ی شتر ثمود!»

عرض کرد چنین بود یا امیر المؤمنین،

حضرت دیگر سخن نگفت. (17)

فتح اندلس توسط طارق بن زیاد

در رمضان سنه 29 فتح اندلس به دست مسلمین به رهبری طارق بن زیاد صورت گرفت و خداوند او را بر «ملک لذریق» در کنار نهر «لکه» به پیروزی رسانید. (18) مسلمانان عرب و بربرهای شمال آفریقا در سال 29 هجری تحت فرماندهی سردار نامی طارق بن زیاد که خود از قوم سلحشور بربر و یکی از افسران لایق موسی بن نصیر فرمانروای آفریقا بود با 21 هزار سپاهی از تنگه میان مراکش، و اسپانیا، (که امروز به نام این سردار نامی جبل الطارق نامیده شده) گذشت، و در اندک زمانی

سراسر اسپانیا که شامل کشور پرتغال کنونی هم بود فتح کرد، دکتر  
گوستاویلویون

مینویسد:

این فتح با نهایت سرعت انجام گرفت، تمام شهرهای بزرگ دروازه‌ها را به روی این سپاه گشودند، و مانند قرطبه، مالقه، غرناطه، طلیطله، و شهرهایی دیگر بدون مزاحمت فتح شد و به تصرف مسلمین درآمد و در طلیطله که پایتخت مسیحیان بود، بیست و پنج تاج از سلاطین «گت» به دست مسلمانان افتاد. (19)

روز قدس روز مقابله مستضعفین علیه مستکبرین آخرین جمعه ماه رمضان

یکی از وقایع تاریخی که بسیار حائز اهمیت است در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی ایران که به دست زعیم و رهبر کبیر مسلمین جهان حضرت امام خمینی ره دائر شده، «روز جهانی قدس است» که از روز جمعه آخر ماه مبارک رمضان 9931 قمری (8531 شمسی) شروع و مقرر گشت هر ساله در چنین روزی تمام مسلمین جهان راهپیمایی کنند. اینک قسمتی از پیام امام خمینی قدس سره به مناسبت روز جهانی قدس از نظر خوانندگان گرامی میگذرد:

روز قدس، جهانی است، و روزی نیست که فقط اختصاص به قدس داشته باشد. روز مقابله مستضعفین با مستکبرین است، روز مقابله ملت‌هایی است که در زیر فشار ظلم آمریکا و غیر آمریکا بودند، روزی است که باید مستضعفین مجهز بشوند، در مقابل مستکبرین، و دماغ مستکبرین را به خاک بمالند، روزی است که بین منافقین و متعهدین امتیاز خواهد شد، متعهدین امروز را روز قدس میدانند و عمل می‌کنند به آنچه که باید بکنند، و منافقین و آن‌هایی که با ابرقدرتها در زیر پرده آشنائی دارند، و با اسرائیل دوستی دارند در این روز بی تفاوت نیستند، و یا ملتها را نمیگذارند که تظاهرات کنند. روز قدس، روزی است که باید سرنوشت ملت‌های مستضعف معلوم شود باید ملت‌های مستضعف در مقابل مستکبرین اعلان

وجود بکنند.

باید همانطور که ایران قیام کرد، و دماغ مستکبرین را به خاک مالید، و خواهد مالید، تمام ملتها قیام کنند، و این جرثومه های فساد را به زباله دانه‌ها بریزند. روز قدس، روزی است که باید همت کنند و همت کنیم که قدس را نجات بدهیم، روز قدس روزی است، که باید به این روشنفکرانی، که در زیر پرده با آمریکا و عمال آمریکا روابط دارند هشدار داد، هشدار به اینکه اگر از فضولی دست بر ندارند سرکوب خواهند شد. روز قدس فقط روز فلسطین نیست، روز اسلام است، و روز حکومت اسلامی است. (20)

سخنرانی امام خمینی ره در روز قدس با محتوای و ابعاد وسیعی که دارد، اهم نکاتش بر تجمع و اتحاد مسلمین برای سرکوبی دشمنان اسلام تکیه شده، و اگر مسلمانان نیرومند جهان ید واحده شوند و اختلاف عقیده و اختلاف مذهب را کنار بگذارند، و برای دفاع از حریم اسلام، و قرآن، و کعبه، که مشترک بین همه اقشار مسلمین عالم است بکوشند، هرگز اجازه تجاوز کفار و منافقین را به حریم اسلام و مقدسات آن نخواهند داد، تا جایی که چند میلیون صهیونیست قبله اول مسلمین «بیت المقدس» را اشغال نموده، و در بین مسلمین تفرقه و جدائی بیندازند، و اینها هستند که شیعه را از سنی، و سنی را از شیعه جدا مینمایند، وحدت مسلمین را به هم میزنند، تا کمر مسلمین را بشکنند، و از تفرقه آنان بهره های خود را ببرند.

پی نوشتها

1 - الوقایع و الحوادث، ص 31

2 - از همین کتاب و کتاب رمضان در تاریخ ص 11.

3 - الوقایع و الحوادث ص 91 جهت اطلاع بیشتر از

غائله جنگ تبوک به آدرس نامبرده مراجعه فرمائید.

4 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، نقل از رمضان در تاريخ، ص 84.

5 - رمضان در تاريخ نوشته آيت الله صافی، ص 75.

6 - اسد الغابه، مسار الشيعه، مفید - نقل از رمضان در تاريخ.

7 - اسد الغابه مسار الشيعه مفید - نقل از رمضان در تاريخ.

8 - سوره انبياء آيه 29

9 - سوره اعراف، آيه 751.

10 - توضيح المقاصد، ص 61 - مسار الشيعه، ص 92 - نقل از رمضان در تاريخ.

11 - سوره فتح، آيه 1.

12 - مسار الشيعه، ص 03 و توضيح المقاصد، ص 7.

13 - سوره اسرى، آيه 81.

14 - رمضان در تاريخ، ص 452.

15 و 16 - كشف الغمه، ص 414.

17 - وقایع الايام خیابانی تبریزی، ص 555 - سپس این شعر را انشاء کرد،  
و خطاب به نفس خویش و چنین فرمود:

اشدد حيازيمک للموت فان الموت لا قیکا

و لا تجزع عن الموت اذا حل بنادیکا/.

ای علی!

کمر همتت را برای مرگ محکم ببند، زیرا بالاخره مرگ به ملاقات تو خواهد  
آمد، و اظهار عجز مکن از مرگ، آن هنگام که به سراغ تو آمد و تو را در بر

گرفت.

18 - ارکان الاسلام، ص 81.

19 - تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا، پیشگفتار.

20 - سخنرانی امام خمینی قدس سره در روز جهانی قدس، سنه 8531  
تفصیل این سخنرانی در کتاب رهنمودهای امام، ص 69 موجود است.  
روزه، درمان بیماری های روح و جسم ص 671 سید حسین موسوی راد  
لاهیجی

10 - چهل داستان از امام حسن مجتبی علیه السلام

پیشگفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین شکر و سپاس بی انتها، خدای بزرگ را،  
که ما را از امت مرحومه قرار داد و



به صراط مستقیم، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین هدایت نمود. بهترین تحیت و درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام صلی الله علیه و آله، و بر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، مخصوصا دّومین خلیفه بر حقّش امام ابو محمّد، حسن مجتبی علیه السلام. و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت، که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند. نوشتاری که در اختیار شما خواننده گرامی قرار دارد برگرفته؛ و گلچینی است از دوران زندگی سراسر آموزنده اوّلین سبط اکبر، یکی از دو زینت بخش عرش الهی.

چهارمین معصوم و دّومین نور هدایت و امامت که پیغمبر اسلام جدّ بزرگوارش صلی الله علیه و آله، در شأن و عظمت او فرمود:

خداوند متعال به وسیله او - یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام - میان دو گروه از امت مرا صلح خواهد داد و به واسطه وجود با برکتش، امت اسلام در سلامت و امنیت و آسایش قرار خواهند گرفت. و صدها آیه قرآن، حدیث قدسی، روایت در منقبت و عظمت آن امام مظلوم، سرا پا ایمان و تقوا، با سندهای بسیار متعدّد وارد شده است، که در کتاب های مختلف موجود می باشد. و این نوشتار گوشه ای از قطرات اقیانوس بیکران وجود جامع و کامل آن امام همام خواهد بود. که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر (1)، در جهت های مختلف عقیدتی، سیاسی، عبادی، فرهنگی اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی و ... باشد که این ذرّه دلنشین و لذّت بخش مورد استفاده و إفاده عموم مخصوصا جوانان عزیز قرار گیرد. و ذخیره ای باشد «لیوم لا

يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ لَهٗ عَلَيَّ حَقٌّ» ،

ان شاء الله تعالى

خلاصه حالات چهارمین معصوم، دهمین اختر امامت

آن حضرت روز سه شنبه یا پنج شنبه، پانزدهم ماه مبارک رمضان، سال سوم هجری (2) در شهر مدینه منوره دیده به جهان گشود. نام:

«حسن» (3)؛ و در تورات «شُبَّر» و در انجیل «طاب» می باشد. صلوات الله علیه، يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ اسْتُشْهِدَ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا. کنیه: ابو محمد. لقب: مجتبی، طیب، سید، ولی، تقی، حجت، سبط، قائم، وزیر، امین و ... نقش انگشتر:

«الْعِزَّةُ لِلَّهِ»

دربان: دو نفر افتخار درباری و پیش خدمتی حضرت را کسب کردند، که یکی به نام سفینه - غلام رسول الله صلی الله علیه و آله، و دیگری به نام قیس بن عبد الرحمن بوده است.

حضرت در حالی به دنیا آمد که مادرش،

حضرت فاطمه زهراء عليها السلام دوازده ساله بود (4).

و در هفتمین روز ولادت این نوزاد عزیز پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله دو گوسفند عقیقه نمود، و سپس موی سرش را تراشید و هم وزن آن نقره به فقیر صدقه داد.

امام حسن مجتبی علیه السلام 52 مرتبه پیاده برای انجام مراسم حج و زیارت خانه خدا، به مکه معظمه رفت. و در طی دو مرحله،

حضرت تمامی ثروت و اموال خود را بین فقراء و تهی دستان تقسیم نمود. مدّت امامت: اولین روز امامت آن حضرت، مصادف با جمعه 12 ماه مبارک رمضان، سال چهارم هجری (5) بوده است؛ که مردم با آن بزرگوار بیعت کردند و حدود 01 سال امامتش به طول انجامید.

حضرت در تمام دوران عمر پربرکت خویش مبارزات مختلفی بر علیه کفر  
و

ظلم و بیدادگری داشته است. گوناگونی در برابر دستگاه حاکمه بنی امیه به سرکردگی معاویه داشت؛ ولیکن بیشتر دوستان و اصحاب دنیاپرست، به آن حضرت خیانت کرده و با ایشان برخورد منافقانه داشتند؛ و در نهایت امر، چون امام علیه السلام تنها ماند؛ و از طرفی، هسته مرکزی اسلام در معرض خطر قرار داشت، ناچار اقدام به صلح با معاویه نمود. و طبق آنچه که مورّخین و محدّثین گفته اند:

حدود شش ماه و اندی پس از امامت آن بزرگوار، بین حضرت و معاویه صلح نامه ای به نفع اسلام و مسلمین امضاء گردید. مر: آن حضرت حدود هشت سال در حیات جدّ گرامیش، و حدود هشت سال و اندی هم زمان با مادر ارجمندش، و 73 سال نیز در کنار پدر بزرگوارش زندگی نمود، و سپس قریب 01 سال امامت و رهبریّت اسلام و مسلمان ها را بر عهده داشت؛ و در مجموع مدّت عمر پربرکت آن امام مظلوم را، بین 74 تا 05 سال گفته اند. شهادت: حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه، توسط همسرش - جَعده دختر اشعث بن قیس کندی - به دستور و تزویر معاویه مسموم گردید. و چهل روز پس از آن - یعنی؛ روز پنج شنبه، 82 ماه صفر؛ ما بین سال 05 تا 35 هجری - به فیض شهادت نایل گشت.

امام حسن مجتبی علیه السلام در آخرین لحظات عمر گران مایه خویش به برادرش، امام حسین علیه السلام اظهار داشت:

مبادا در تشییع و تدفین جنازه ام خونی بر زمین ریخته شود. مام مظلوم را کنار جدّ بزرگوارش، رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند، عده ای به سرکردگی عایشه، مسلحانه هجوم آوردند

و از ورود جنازه مطهر به محوطه حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله جلوگیری نموده؛ و آن گاه جنازه و تشییع کنندگان را تیرباران کردند. بر اساس وصیتی که حضرت فرموده بود:

خونی در تشییع جنازه ام ریخته نشود، به ناچار پیکر مقدّس آن امام مظلوم را که چندین تیر به آن اصابت کرده بود - به سمت قبرستان بقیع حرکت داده و در آنجا دفن نمودند. تعداد فرزندان: مرحوم سیّد محسن امین تعداد پانزده دختر و هشت پسر برای امام حسن مجتبی علیه السلام بیان نموده است، گرچه بعضی از محدّثین تمامی فرزندان آن حضرت را جمعا پانزده دختر و پسر گفته اند. نماز حضرت: دو رکعت است، در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، بیست و پنج مرتبه سوره توحید خوانده می شود (6).

و بعد از سلام نماز، تسبیحات حضرت زهراء علیها السلام گفته می شود؛ و پس از آن، خواسته ها و حوایج مشروعه خود را از درگاه خداوند متعال در خواست نماید که ان شاء الله برآورده خواهد شد.

فرخنده میلاد اوّلین سبط فروزنده

به نام هستی بخش جهان آفرین

موکب باد صبا بگذشت از طرف چمن

تا چمن را پرنیان سبز پوشاند به تن/

سبزه اندر سبزه بینی، ارغوان در ارغوان

لاله اندر لاله بینی، یاسمن در یاسمن/

ساحت بستان ز فرّ سبزه شد باغ بهشت

دامن صحرا ز بوی نافه شد رشک ختن/

نقش گل را آن چنان آراست نقّاش بهار

کز شگفتی ماندت انگشت حیرت در دهن/

وه چه خوش بشکفته در گلزار زهرا نوگلی

کز طراوت گشته رویش رشک گل‌های چمن/

دیده از نور جمالش روشنی یابد چو دل

بلبل از شوق وصالش در چمن نالد چو من/

بلبل آن جا هر سپیده دم سراید نغمه ای

در تنای

خسرو خوبان، امام ممتحن/

از حریم فاطمه در نیمه ماه صیام

چهره ماه حسن تابیده با وجه حسن/

میوه بستان زهراء نور چشم مصطفی

پاره قلب علی بن ابی طالب، حسن/

در محیط علم و دانش آفتابی تابناک

بر سپهر حلم و بخشش کوکبی پرتو فکن/

پرچم صلح و صفا افراشت سبط مصطفی

تا براندازد لوای کفر و آشوب و فتن (7)/.

مراسم نامگذاری و بیمه ساختن نوزاد

امام سجّاد زین العابدین علیه السلام می فرماید:

چون حضرت فاطمه زهراء علیها السلام اوّلین نوزاد خود را به دنیا آورد، از همسرش امام علیّ علیه السلام درخواست نمود تا نامی مناسب برای نوزادشان انتخاب نماید.

امام علیّ علیه السلام فرمود:

من در این امر هرگز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سبقت نخواهم گرفت. هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد منزل شد، قنداقه نوزاد را که در پارچه ای زردرنگ پیچیده شده بود، تحویل حضرتش دادند. همین که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به قنداقه نوزاد افتاد.

فرمود:

مگر نگفته ام نوزاد را در پارچه زرد نپیچید؛ و سپس پارچه زرد را باز نمود  
و نوزاد را در پارچه ای سفید قرار داد. بعد از آن خطاب به پدر نوزاد - امام  
علیّ علیه السلام - کرد، و فرمود:

آیا اسمی برایش تعیین کرده اید؟

حضرت علیّ علیه السلام اظهار داشت:

یا رسول الله!

ما بر شما سبقت نخواهیم گرفت، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
فرمود:

و من نیز بر پروردگارم سبقت نمی گیرم. در همین بین خداوند متعال  
توسط جبرئیل علیه السلام وحی فرستاد:

ای محمد! چون علیّ بن ابی طالب برای تو همانند هارون برای موسی  
است؛ پس اسم این نوزاد را همانم فرزند هارون قرار ده.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید:

فرزند هارون چه نام داشته است؟

جبرئیل



عليه السلام پاسخ داد:

شُبْر.

حضرت رسول اظهار داشت:

زبان من عربی است و زبان هارون عِبْری بوده است،

جبرئیل پاسخ داد:

نام او را حسن بگذارید.

و آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوش راست نوزاد اذان؛ و در گوش چپ اقامه گفت و سپس فرمود:

خداوندا!

این نوزاد را از تمام آفات و شرور شیطان رجیم در پناه تو قرار می دهم (8).

و بعد از آن دستور داد:

تا برای سلامتی و بیمه شدن نوزاد از بلاها و حوادث، گوسفندی برایش عقیقه کنند؛ و در بین بیچارگان و فقراء تقسیم نمایند. و همچنین امر فرمود:

تا موهای سر نوزاد را تراشیده و هم وزن آن نقره تهیه کنند و به عنوان صدقه به تهی دستان دهند (9).

راهنمایی طفل چهار ماهه

روزی ابوسفیان وارد شهر مدینه شد تا آن که با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کند و با حضرت تجدید عهد و میثاق نماید؛ وقتی اجازه ورود خواست،

حضرت رسول او را نپذیرفت. پس ابوسفیان نزد امام علیّ علیه السلام آمد و از وی تقاضا کرد تا واسطه شود و رسول الله صلوات الله علیه او را

بپذیرد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار داشت:

پیامبر خدا هر تصمیمی که گرفته باشد از تصمیم خود باز نمی گردد. در همان موقع امام حسن مجتبی علیه السلام که در سنین چهار ماهگی بود و در آن مجلس نیز حضور داشت، با همان حالت کودکانه جلو آمد و یک دست خود را روی بینی ابوسفیان و یک دست دیگرش بر ریش او گذارد و سپس فرمود:

ای پسر سخر! بگو:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»

تا آن که نزد جدّم - رسول خدا صلی الله علیه و آله - تو

را شفاعت کنم و آن بزرگوار تو را بپذیرد. ابوسفیان از دیدن چنین جریانی متحیر شد و ساکت ماند. مشاهده چنین صحنه ای شگفت آور، اظهار نمود:

ستایش خداوندی را که در ذریه محمد صلی الله علیه و آله طفلی همانند یحیی بن زکریّا علیه السلام قرار داد، که در طفولیت این چنین حکیم و سخنور باشد و افراد را راهنمائی و به سوی سعادت و خوشبختی هدایت نماید (10).

همچنین آورده اند:

یکی از اصحاب پیامبر عظیم القدر اسلام صلی الله علیه و آله - به نام یَعْلَى - حکایت کند:

روزی آن حضرت را به میهمانی دعوت کرده بودند، من نیز همراه آن حضرت به راه افتادم. در بین راه، امام حسن علیه السلام را مشاهده کردیم که مشغول بازی با دیگر بچه ها است، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با سرعت به سوی فرزندش، حسن مجتبی علیه السلام رفت و خواست او را در آغوش گیرد که گریخت و به سمتی دیگر رفت.

حضرت رسول صلوات الله علیه نیز می خندید و به دنبالش از سمتی به سمت دیگر می رفت، تا آن که سرانجام وی را در آغوش گرم خود گرفت و به سینه چسبانید و بوسیدش؛ سپس دستی بر سر و صورت او کشید و فرمود:

حسن پاره تن من است و من نیز از او هستم؛ و خداوند دوست دارد هر که او را دوست بدارد. (11)

روش ارشاد و هدایت

روزی امام حسن مجتبی صلوات الله علیه به همراه برادرش،

حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام از محلی عبور می کردند، پیرمردی را دیدند که وضو می گرفت؛ ولی وضویش را صحیح انجام نمی داد. وقتی کنار پیرمرد آمدند، امام حسن علیه السلام خطاب به برادرش کرد و اظهار

داشت:

تو خوب وضو نمی گیری؛ و او هم به برادرش گفت:

تو خود هم نمی توانی خوب انجام دهی، (البته این یک نزاع مصلحتی و ظاهری بود، برای آگاه ساختن پیرمرد). و سپس هردو پیرمرد را مخاطب قرار دادند و گفتند:

ای پیرمرد! تو بیا و وضوی ما را تماشا کن؛ و قضاوت نما که وضوی کدام یک از ما دو نفر صحیح و درست می باشد. و هر دو مشغول گرفتن وضو شدند، هنگامی که وضویشان پایان یافت، اظهار داشتند:

ای پیرمرد! اکنون بگو وضوی کدام یک از ما دو نفر بهتر و صحیح تر بود؟ پیرمرد گفت:

عزیزانم! هر دو نفر شما وضویتان خوب و صحیح است، ولی من نادان و جاهل می باشم؛ و نمی توانم درست وضو بگیرم، ولیکن الان از شما یاد گرفتم؛ و توسط شما هدایت و ارشاد شدم. (12) همچنین امام صادق صلوات الله فرمود:

روزی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام وارد مستراح شد و تگه نانی را در آن جا مشاهده نمود، آن را از روی زمین برداشت؛ و آن را خوب تمیز کرد و سپس تحویل غلام خود داد و فرمود:

این نعمت الهی را نگهدار تا موقعی که بیرون آمدم آن را به من بازگردان. (13) هنگامی که حضرت خارج شد، از غلام تگه نان را درخواست کرد؟ غلام اظهار داشت:

آن را خوردم،

حضرت فرمود:

تو در راه خدا آزاد شدی، غلام سؤال کرد:

علت آزادی من چیست؟ ء علیها السلام - شنیدم؛ و او از پدرش - رسول خدا صلی الله علیه و آله - حکایت فرمود:

هرکس تگّه نانی را در بین راه پیدا کند و آن را بردارد و تمیز نماید و  
بخورد، آن تگّه نان،

در شکمش قرار نمی گیرد مگر آن که خداوند متعال او را از آتش جهنم آزاد می گرداند. و سپس افزود:

چطور من شخصی را که خداوند آزادش می نماید، خادم خود قرار دهم، تو آزاد هستی. (14)

پاسخ کودک در کلاس، از علوم مختلف

حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم در ضمن بیانی مفصل حکایت فرماید:

روزی یک نفر عرب بادیه نشین به قصد حج خانه خدا حرکت کرد و در حال احرام چند تخم کبوتر از لانه کبوتران برداشت؛ و آنها را شکست و خورد، سپس متوجه شد که در حال احرام نباید چنین می کرد. و چون به مدینه بازگشت از مردم سؤال نمود خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله کیست؟ و منزلش کجاست؟

او را نزد ابوبکر بردند و او پاسخ آن را مسئله را ندانست. و بالا خره در نهایت اعرابی را نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند و حضرت پس از مذاکراتی اظهار نمود:

آنچه سؤال داری از آن کودکی که در کلاس نزد معلم نشسته است بپرس که او جواب کافی را به تو خواهد داد.

اعرابی گفت:

«إِنَّا لِلَّهِ وِإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ،

پیغمبر خدا رحلت کرد و دین بازیچه افراد قرار گرفت و اطرافیان او مرتد شده اند.

حضرت امیر علیه السلام فرمود:

خیر، چنین نیست و افکار بیهوده در خود راه مده؛ و از این کودک آنچه می خواهی سؤال کن تا تو را آگاه نماید.

وقتی اعرابی متوجه کودک - یعنی؛ حضرت ابو محمد حسن مجتبی علیه السلام - شد دید قلمی به دست گرفته و مشغول خط کشیدن روی کاغذ می باشد؛ و معلم او را تشویق و تحسین نموده و به او آفرین می گوید.

اعرابی خطاب به معلم کرد و گفت:

ای معلم! اینقدر او

را تعریف و تمجید و تحسین می کنی، که گویا تو شاگردی و کودک، استاد تو است؟! اشخاصی که در آن جلسه حضور داشتند خنده ای کردند و گفتند:

ای اعرابی! تو سؤال خود را بیان کن و پراکنده گوئی مکن.

اعرابی گفت:

ای حسن، فدایت گردم! من از منزل به قصد حجّ خارج شدم؛ و پس از آن که احرام بستم، به لانه کبوتران برخورد کردم؛ و تخم آنها را برداشته و نیمرو کردم و خوردم و این خلاف را از روی عمد و فراموشی مسئله انجام دادم.

حضرت مجتبی علیه السلام فرمود:

ای اعرابی! کار تو عمدی نبود و در سؤال خود اشتباه کردی. اعرابی گفت:

بلی، درست گفتم و من از روی نسیان و فراموشی چنین کردم، اکنون باید چه کنم. طّ کشی روی کاغذ بود فرمود:

به تعداد تخم کبوتران که مصرف کرده ای، باید شتر جوان مادّه تهیه کنی؛ و سپس آنها با شتر نر، جفت گیری کنند؛ و برای سال آینده هر تعداد بچه شتری که به دنیا آمد، آنها را هدیه کعبه الهی قرار دهی و قربانی کنی تا کفّاره آن گناه باشد.

اعرابی گفت:

این کودک دریائی از معارف و علوم الهی است؛ و اگر مجاز باشم خواهیم گفت که تو خلیفه رسول الله باید باشی. آن گاه حضرت مجتبی سلام الله علیه فرمود:

من فرزند خلف رسول خدا هستم؛ و پدرم امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام خلیفه بر حقّ وی خواهد بود. اعرابی گفت:

پس ابوبکر چکاره است؟

فرمود:



از مردم سؤال کن که او چکاره است. در همین لحظه صدای تکبیر مردم بلند شد و حضرت امیر علیه السلام فرمود:

شکر و سپاس خداوندی را که در فرزندم علم و حکمتی را قرار داد که  
برای

حضرت داود و سلیمان علیهما السلام قرار داده بود. (15)

سبطی در آغوش جبرئیل علیه السلام

عبدالله بن عباس - پسر عموی پیغمبر اسلام و امام علیّ صلوات الله و سلامه علیهما - حکایت نماید:

روزی در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، که حضرت فاطمه زهراء علیها السلام با حالت گریه وارد شد.

رسول خدا صلوات الله علیه فرمود:

دخترم! چرا گریان هستی؟ اظهار داشت:

ای پدرجان! امروز حسن و حسین - سلام الله علیهما - از منزل خارج شده اند؛ و تاکنون برنگشته اند و هر کجا به دنبالشان گشتم آنها را نیافتم.

سپس افزود:

و شوهرم علیّ علیه السلام هم، مدّت پنج روز است که جهت کشاورزی از منزل خارج شده و هنوز نیامده است. در این بین حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب به اصحاب کرد - که در جمع ایشان ابوبکر و سلمان فارسی و ابوذر حضور داشتند - و فرمود:

حرکت کنید و ببینید نوران چشمم کجا رفته اند، آنها را بیابید و نزد من بیاورید. حدود هفتاد نفر جهت یافتن آن دو عزیز بسیج شدند؛ ولیکن همگی پس از گذشت ساعتی آمدند و گفتند:

آن ها را نیافتیم.

حضرت رسول صلوات الله علیه بسیار غمگین و افسرده خاطر شد، پس جلوی مسجد آمد و دست به دعا بلند نمود و اظهار داشت:

خدایا!

تو را به حقّ ابراهیم و به حقّ آدم، نور چشمانم و میوه های قلب مرا در هر کجا هستند از گزند هر آفتی سالم نگه دار، یا ارحم الراحمین! و چون دعای

حضرت پایان یافت، جبرئیل امین علیه السلام فرود آمد و گفت:

یا رسول الله !

ناراحت مباش، حسن و حسین در دنیا و آخرت سالم و گرامی می باشند؛ و  
خداوند ملکی را مامور

نموده تا محافظ آنها باشد؛ و در حال حاضر در قلعه بنی نجّار در صحت و سالم آرمیده اند. له، با شنیدن این خبر شادمان و خوشحال گردید و آن گاه به همراه جبرئیل و میکائیل و عدّه ای از اصحاب به طرف حظیره و قلعه بنی نجّار حرکت کردند، وقتی وارد آن قلعه شدند؛ دیدند حسن، برادرش حسین را در آغوش گرفته و هر دو دست در گردن هم کرده و به آرامی خوابیده اند. پس حضرت دو زانو کنار آن عزیزان نشست و مشغول بوسیدن آنها شد تا آن که هر دو بیدار شدند. بعد از آن حضرت رسول، حسین را و جبرئیل، حسن را - که سلام و صلوات خدا بر آنان باد - در آغوش گرفته و از قلعه خارج شدند. و سپس پیغمبر فرمود:

هر که حسن و حسین را دشمن دارد، اهل آتش جهنّم خواهد بود؛ و هر که دوستدار آنها باشد و آنها را عزیز و گرامی دارد، اهل بهشت خواهد بود.  
(16)

توجیه جابر با رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله

جابر بن عبداللّه انصاری - آن پیرمرد صحابی که سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به پنجمین امام،

حضرت باقرالعلوم رسانید - حکایت نماید:

سوگند به حَقّانیت خداوند و حَقّانیت رسول الله !

جریانی بسیار عجیب از امام حسن صلوات الله علیه دیده ام، که بسیار مهمّ و قابل توجّه است. گفت:

بعد از آن که بین آن حضرت و معاویه آن قضایای مشهور واقع شد؛ و در نهایت بین آن دو، صلح گردید، و بر من بسیار سخت و گران آمد؛ و همه اصحاب و اطرافیان آن حضرت نیز از این امر ناراحت و سرگردان بودند، تا آن که روزی به خدمت

حضرتش وارد شدم، آن بزرگوار فرمود:

ای جابر! از من دلگیر و افسرده خاطر مباش و هرگز فرموده جدّم، رسول الله صلی الله علیه و آله را از یاد مبر، که فرمود:

فرزندم حسن سیّد جوانان اهل بهشت است؛ و خداوند به وسیله او بین دو گروه عظیم از مسلمان ها صلح ایجاد نماید. جابر گوید:

این توجیه، آرام بخش دردهایم نگردید و با خود گفتم:

منظور پیغمبر خدا صلوات الله علیه این مورد نبوده است؛ چون این حرکت سبب هلاکت مؤمنین خواهد شد. در همین لحظه امام حسن مجتبی علیه السلام دست خود را بر سینه من نهاد؛ و فرمود:

هنوز مشکوک هستی؟

گفتم:

بلی.

فرمود:

آیا دوست داری رسول الله صلی الله علیه و آله را شاهد بگیرم تا مطالبی را از وی بشنوی؟

جابر گوید:

از پیشنهاد حضرت، بسیار تعجب کردم که ناگاه متوجّه شدم، زمین شکافته شد و از درون آن رسول خدا به همراه علی بن ابی طالب و جعفر و حمزه صلوات الله علیهم، خارج شدند و من مبهوت و متحیر، به آنها خیره شدم.

امام حسن مجتبی علیه السلام اظهار داشت:

یا رسول الله!

جابر نسبت به طرز عملکرد و برخورد من با معاویه مشکوک شده است؛ و تو خود از قلب او آگاه تری. در این هنگام پیغمبر خدا صلوات الله علیه لب

به سخن گشود و فرمود:

ای جابر! مؤمن نخواهی بود، مگر آن که تسلیم ائمه خود باشی و افکار و نظریات شخصی خود را کنار گذاری. و سپس افزود:

ای جابر! آنچه فرزندم حسن انجام داد، تسلیم آن باش و بدان که عملکرد و کارهای او بر حق است؛ و او با این کار مؤمنین را زنده کرد؛ و بدان آنچه را که

او انجام داد از طرف من و از طرف خداوند متعال بوده است.

عرض کردم:

یا رسول الله !

من تسلیم امر شما شدم، بعد از آن مشاهده کردم که به سمت آسمان بالا رفتند و دیدم که آسمان شکافته شد و آنان درون آن وارد گشتند. (17)

لیست اسامی شیعه

حذیفه یمانی حکایت کند:

روزی معاویه، امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه را نزد خود احضار کرد؛ و چون حضرت از مجلس معاویه مرخص گردید، رهسپار مدینه شد و من نیز همراه آن حضرت بودم. در مسیر راه، شتری جلوتر از ما حرکت می کرد؛ و حضرت پیش از هر چیز متوجه و مواظب آن شتر بود و برای باری که بر پشت آن شتر حمل می شد اهمیت بسیاری قائل بود.

عرض کردم:

یا ابن رسول الله !

چرا برای بار این شتر اهمیت زیادی قائل هستید، مگر در آنها چیست؟

حضرت فرمود:

داخل آنها دفتری وجود دارد، که لیست اسامی تمام شیعیان و دوستان ما - اهل بیت عصمت و طهارت - در آن ثبت شده و موجود می باشد. به ایشان گفتم:

فدایت گردم، ممکن است آن را به من نشان دهی، تا بینم آیا اسم من نیز در آن لیست هست یا خیر؟

امام علیه السلام فرمود:

فردا صبح اوّل وقت مانعی ندارد. پس هنگامی که صبح شد و من چون سواد نداشتم، به همراه برادر زاده ام - که او نیز همراه کاروان و اهل خواندن و نوشتن بود - دو نفری نزد حضرت آمدیم.

امام مجتبی علیه السلام فرمود:

برای چه در این موقع آمده اید؟

عرض کردم:

برای وعده ای که دیروز عنایت نمودی.

فرمود:

این کیست، که او را همراه خود آورده ای؟

گفتم:

او برادر زاده ام می باشد.

امام علیه السلام بعد از آن دستور داد:

بنشینید؛ و سپس به یکی



از غلامان خود فرمود:

آن دفتری که لیست اسامی شیعیان و دوستان ما در آن ثبت شده است، بیاور. همین که آن دفتر را آورد و برادر زاده ام مقداری از آن را مطالعه و نگاه کرد، گفت:

این نام خودم می باشد که نوشته است. گفتم:

نام مرا پیدا کن؛ و او دفتر را ورق زد و چند سطری از آن را خواند و آن گاه گفت:

این هم نام تو. و من بسیار خوشحال و شادمان شدم. حذیفه در پایان افزود:

برادر زاده ام در رکاب امام حسین علیه السلام شرکت کرد و به درجه رفیع شهادت نایل آمد. (18)

مسائل حضرت خضر و جواب امام علیهما السلام

حضرت جواد الائمه صلوات الله علیهم حکایت فرماید:

روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به همراه فرزندش، ابو محمد حسن مجتبی؛ و نیز سلمان فارسی وارد مسجد شدند و چون در گوشه ای نشستند مردم نزد ایشان اجتماع کرده؛ و مردی خوش چهره با لباس های آراسته، نیز در میان آنان حضور داشت. پس او خطاب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرد و اظهار داشت:

یا امیرالمؤمنین! می خواهم سه مسئله از شما سؤال نمایم؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آنچه می خواهی سؤال کن.

آن مرد گفت:

اول این که انسان می خوابد روحش کجا می رود؟

دوم آن که انسان چرا و چگونه فراموش می کند؛ و یا متذکر می گردد؟ و سومین سؤال این است که به چه دلیل و علتی فرزند شبیه به عمو، یا شبیه به دایی خود می شود؟

امام علیّ علیه السلام به فرزند خود - حضرت مجتبی سلام الله علیه - اشاره کرد و فرمود:

ای ابو محمد! جواب مسائل این شخص را بیان نما. ود:

جواب اولین سؤالت، این است که چون خواب انسان را فرا گیرد، روح او در هوا بین زمین و آسمان در حال

حرکت، یا سکون می باشد تا هنگامی که صاحبش حرکتی کند و بیدار شود؛ پس چنانچه خدای متعال اجازه فرماید روح به کالبد او باز می گردد؛ وگرنه تا مدّت زمانی معین بین روح و جسد فاصله خواهد افتاد. آوری و فراموشی، که چگونه بر انسان عارض می شود، بدان که قلب انسان همچون ظرفی سرپوشیده است، پس اگر انسان بر فرستادن صلوات بر محمّد و آل محمّد مداومت نماید، دریچه قلب او باز و روشن می شود و آنچه بخواهد در سینه اش آشکار و هویدا می گردد، ولی چنانچه صلوات نفرستد و خودداری کند، قلبش تاریک می گردد و فکرش خاموش خواهد ماند. و اما جواب سوّمین سؤال که گفتی فرزند چگونه شبیه به عمو و یا شبیه به دایی خود می شود، این است که اگر مرد هنگام زناشوئی و مجامعت، با آرامش خاطر و بدون اضطراب عمل نماید و نطفه در رحم زن قرار گیرد، فرزند شبیه پدر یا مادر خود خواهد شد. ولی چنانچه با اضطراب و تشویش زناشوئی و مجامعت انجام پذیرد، فرزند شبیه به عمو یا دایی می گردد. پس آن شخص اظهار نمود:

من شهادت به یگانگی خداوند داده و می دهم، و شهادت بر بعثت و رسالت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله داده و می دهم و همچنین شهادت می دهم که تو خلیفه و جانشین بر حقّ پیغمبر خدا خواهی بود. و سپس نام مبارک یکایک ائمّه اطهار صلوات الله علیهم را بر زبان خود جاری ساخت؛ و شهادت بر امامت و ولایت آنها داد و بعد از آن خداحافظی کرد و از مسجد خارج شد. آن گاه امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام به فرزند خود حضرت مجتبی

سلام الله عليه فرمود:

ای ابو محمد! به دنبال آن مرد حرکت کن؛ و برو ببین چه خواهد شد.

حضرت امام حسن مجتبی سلام الله عليه از پدر خود اطاعت کرد و به دنبال آن شخص رفت؛ و پس از بازگشت چنین اظهار داشت:

پدرجان! مرد چون از مسجد خارج شد، ناگهان ناپدید گشت و او را ندیدم.

امام علی عليه السلام فرمود:

آیا او را شناختی؟

حضرت مجتبی سلام الله عليه اظهار درشت: شما بفرمائید، که چه کسی بود؟ آن گاه امیرالمؤمنین علی عليه السلام فرمود:

همانا او حضرت خضر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. (19)

حضور حق و باطل در کاخ پادشاه روم

هنگامی که جنگ و لشکرکشی بین امیرالمؤمنین علی عليه السلام و معاویه بن ابوسفیان واقع شد، امام علی عليه السلام پیکی به سوی معاویه فرستاد که مردم را به قتل نرسانیم، بیا من و تو با هم مبارزه کنیم هر که غالب شد حق با او باشد، ولیکن معاویه نپذیرفت. و در این میان عده ای برای پادشاه روم گزارش دادند که دو نفر برای یکدیگر لشکرکشی کرده اند و تصمیم جنگ و کشتار دارند، یکی از شام و دیگری از کوفه است. پادشاه روم نامه ای جداگانه برای هر یک فرستاد که هر کدام یک نماینده عالم و حکیم از خانواده خود را نزد او بفرستد تا با استفاده از کتاب انجیل بگوید که حق با کدام طرف خواهد بود. پس معاویه فرزند خود، یزید را فرستاد و امام علی عليه السلام نیز فرزندش - حضرت مجتبی - را به سوی پادشاه روم فرستاد. ر تعظیم و تکریم کرد و دست او را بوسید، ولی موقعی که امام حسن مجتبی سلام الله علیه وارد شد اظهار داشت:

الحمد لله که من یهودی

و نصرانی و مجوسی نیستم؛ و خورشید و ماه و ستاره و بت و گاو نمی پرستم، بلکه مسلمان و خداپرست می باشم؛ و تعظیم و ستایش تنها مخصوص خداوند متعال، پروردگار جهانیان خواهد بود، و سپس در گوشه ای از مجلس نشست. و نماینده را مرخص کرد و بعد از گذشت دقایقی یزید را به حضور فرا خواند؛ و دستور داد تا سبب و سی صدوقچه آوردند که در هر کدام مجسمه یکی از پیامبران الهی بود، سپس یکایک آنها را گشود و هر مجسمه ای را که به یزید نشان می داد، می گفت:

او را نمی شناسم و جواب مثبتی نمی داد؛ و بعد از آن سوالاتی پیرامون ارواح مؤمنین و کفار مطرح کرد و یزید هیچ جوابی نمی دانست. [پس از آن امام مجتبی علیه السلام را به حضور خواند و اظهار داشت:

بدین جهت اول یزید را فرا خواندم تا بداند که هیچ نمی داند؛ ولی می دانم که تو دانا هستی؛ چون در کتاب انجیل خوانده ام که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است و خلیفه اش علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد بود؛ او پدر تو می باشد.

حضرت مجتبی علیه السلام فرمود:

آنچه می خواهی از کتاب انجیل، تورات و قرآن سؤال کن تا ان شاء الله جواب گویم؟ یکی پس از دیگری به آن حضرت نشان داد و حضرت آنها را با توضیح، معرفی می نمود؛ و نیز مجسمه هائی از فرعون و سلاطین گذشته را نشان وی داد و حضرت آنها را با صفات و خصوصیاتشان معرفی می کرد، تا آن که در نهایت مجسمه ای را بیرون آورد که وقتی حضرت آن را دید گریان شد، پادشاه روم علت گریه امام علیه السلام را جویا

شد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد؛ و آن گاه پاره ای از خصوصیات اخلاقی و اجتماعی رسول الله صلی الله علیه و آله را بیان نمود؛ و از آن جمله فرمود:

جدم رسول خدا مردم را به کارهای خوب دستور می داد و از کارهای زشت جلوگیری می نمود، همیشه انگشتر به دست راست می کرد، و با همگان خوش صحبت و خوش برخورد بود. بعد از آن پادشاه روم هفت مسئله از حضرت مجتبی سلام الله علیه پرسید و حضرت تمامی آنها را به طور مشروح پاسخ فرمود.

و چون پادشاه پاسخ سؤال های خود را دریافت کرد خطاب به یزید کرد و گفت:

کسی این سؤال ها را می داند که یا پیغمبر خدا و یا خلیفه پیغمبر باشد؛ و یزید خاموش و سرافکنده نشسته بود. و پس از آن که مجلس خاتمه یافت جوایز و هدایای ارزنده ای تقدیم امام حسن مجتبی علیه السلام کرد و سپس به هر یک از یزید و حضرت مجتبی نامه ای برای پدرانشان نوشت. و محتوای نامه برای معاویه چنین بود:

ای معاویه! کسی خلیفه پیغمبر می باشد که به تمام علوم و فنون آگاه بوده و دارای کمالات و معارف الهی باشد. محتوای نامه برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین بود:

همانا حقیقت امر و خلافت پیامبر بایستی مخصوص شما باشد؛ و پس از شما دو فرزند شما از دیگران شایسته تر می باشند؛ و هر که با شماها جنگ و ستیز و دشمنی نماید به لعنت و غضب پروردگار گرفتار خواهد شد. (20)

تحقیق از آهو برای یافتن برادر

محدثین و مورّخین در بسیاری از کتاب های تاریخی آورده اند:

حضرت رسول به همراه علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما برای جنگ از شهر مدینه خارج

شده بودند. و در همان روزها، امام حسین سلام الله علیه - که کودکی خردسال بود - از منزل بیرون آمد و چون اندکی از منزل دور شد، یک نفر یهودی او را گرفت و در منزل خود مخفی کرد.

حضرت فاطمه زهراء علیها السلام به امام حسن علیه السلام خطاب کرد و فرمود:

بلند شو، برو بین برادرت کجا رفته است، دلم آشوب گشته و بسیار ناراحت هستم.

امام مجتبی علیه السلام فرمان مادرش را اطاعت کرده و کوچه های مدینه را یکی پس از دیگری گشت و برادر خود را نیافت، از شهر مدینه بیرون رفت و به باغات و نخلستان ها سری زد؛ و هر چه فریاد کشید و گفت:

یا حسین، برادر جان، عزیزم تو کجائی؛ خبری از او نشد. در همین لحظات متوجه آهویی شد که در حال حرکت بود، امام حسن علیه السلام آهو را صدا زد و فرمود:

آیا برادرم حسین را در این حوالی ندیدی؟ پس آهو به قدرت خدا و کرامت رسول الله صلوات الله علیه؛ به سخن آمد و گفت:

برادرت را صالح یهودی گرفته؛ و او را در خانه خود مخفی و پنهان کرده است.

امام حسن مجتبی علیه السلام پس از شنیدن سخن آهو به سمت منزل آن یهودی آمد و اظهار نمود:

یا برادرم، حسین را آزاد کن و تحویل من ده و یا آن که به مادرم، فاطمه زهراء می گویم که شب هنگام سحر نفرین نماید و آن گاه هیچ یهودی روی زمین باقی نماند. و نیز به پدرم، علی بن ابی طالب علیه السلام می گویم تا همه شماها را نیست و نابود گرداند؛ و به جدّم رسول الله صلوات الله علیه می گویم:

تا از خدا

بخواهد که جان همه یهودیان را بگیرد. صالح یهودی با شنیدن چنین سخنانی از آن کودک در تعجب و تحیر قرار گرفت و اصل و نسب وی را جویا شد. طور مفصل با ذکر نام پدر و مادر و جدّ خود، فضائلی چند نیز از ایشان بیان نمود؛ به طوری که قلب و فکر آن یهودی را روشن و به خود جلب کرد، سپس یهودی چشمانش پر از اشک گردید و در حالی که از بیان و فصاحت و بلاغت کودکی در آن سنّ و سال سخت حیرت زده و متعجب شده بود، به او می نگریست. و پس از آن که خوب با خود اندیشید و محتوای بیانات حضرت مجتبی علیه السلام را با دقت درک و هضم کرد، گفت:

پیش از آن که برادرت را تحویل دهم، می خواهم مرا به آئین و احکام - سعادت بخش - اسلام آشنا گردانی تا توسط شما اسلام را بپذیریم و به آن ایمان آورم.

معارف و احکام انسان ساز اسلام را به طور فشرده برای او بیان نمود؛ و صالح یهودی مسلمان شد و آن گاه حسین سلام الله علیه را تحویل برادرش داد و طبعی پر از سکه های طلا و نقره پر سر آن دو برادر ریخت و سپس آن سکه ها را برای سلامتی هر دوی آنها به عنوان صدقه بین فقراء و بیچارگان تقسیم کرد. و بعد از آن که امام حسن علیه السلام برادر خود را تحویل گرفت وی را نزد مادر خویش آورد. فردای آن روز صالح به همراه هفتاد نفر از خویشان و دوستان خود به منزل آن حضرت آمدند و همگی مسلمان شدند. و



صالح ضمن عذرخواهی از جریان مخفی کردن حسین سلام الله علیه، بسیار از وی تشکر و قدردانی کرد که به وسیله بیانات شیوای معجزه آسای آن کودک، اسلام آورده است. همچنین صالح از حضرت رسول و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما عذرخواهی کرد و اسلام خود را بر ایشان عرضه کرد و تقاضای آمرزش و بخشش نمود.

سپس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله علام کرد که چون صالح به وسیله امام حسن که فرزند امام و برادر امام است، مسلمان شد و ایمان آورد، خداوند او را مورد رحمت و مغفرت خود قرار داد. (21)

### نتیجه خوشحال کردن سگ

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در یکی از باغستان های شهر مدینه قدم می زد، که ناگاه چشمش به یک غلام سیاه چهره افتاد که نانی در دست دارد و یک لقمه خودش می خورد و یک لقمه هم به سگی که کنارش بود می داد تا آن که نان تمام شد.

حضرت با دیدن چنین صحنه ای، به غلام خطاب کرد و فرمود:

چرا نان را به سگ دادی و مقداری از آن را برای خود ذخیره نکردی؟

غلام به حضرت پاسخ داد:

زیرا چشم های من از چشم های ملتسمانه سگ خجالت کشید و من حیا کردم او این که من نان بخورم و آن سگ گرسنه بماند.

امام حسن علیه السلام فرمود:

ارباب تو کیست؟

پاسخ گفت:

مولای من ابان بن عثمان است.

حضرت فرمود:

این باغ مال چه کسی است؟

غلام جواب داد:

این باغ مال ارباب و مولایم می باشد. پس از آن حضرت اظهار داشت:

تو را به خدا سوگند می دهم که از جایت بر نخیزی تا من باز گردم.

سپس حضرت حرکت نمود و به سمت ارباب غلام

رفت؛ و ضمن گفتگوهای با ابان بن عثمان، غلام و همچنین باغ را از او خریداری نمود؛ و سپس به جانب غلام بازگشت و به او فرمود:

ای غلام! من تو را از مولایت خریدم. پس ناگاه غلام از جای خود برخاست و محترمانه ایستاد.

سپس حضرت در ادامه سخنان خود اظهار نمود:

این باغ را هم خریداری کردم؛ و هم اکنون تو را در راه خداوند متعال آزاد نموده؛ و این باغ را نیز به تو بخشیدم. (22)

آزمایش امت و مظلومیت رهبر

پس از شهادت جانشوز مولای متقیان امام علیّ علیه السلام، عده ای از مردم به حضور امام حسن مجتبی علیه السلام آمده و اظهار داشتند:

یا بن رسول الله!

تو خلیفه و جانشین پدرت هستی و ما شنونده و فرمان بر دستورات تو می باشیم، ما را بر آنچه صلاح می دانی، راهنمایی نما.

امام علیه السلام فرمود:

شما مردمانی دروغگو هستید و نسبت به کسی که از من برتر بود بی وفائی کردید؛ پس چگونه می خواهید مطیع و فرمان بر من باشید؟! و چگونه و با کدام سابقه ای می توانم به شما اعتماد کنم؟ در هر حال اگر صداقت دارید و راست می گوئید، وعده من و شما در نزدیکی شهر مداین می باشد، که محلّ تجمع لشکر جهت رویارویی با دشمن خواهد بود. پس اکثریت آنها به امام علیه السلام پشت کرده و به خانه های خود بازگشتند؛ و حضرت با علم و آگاهی نسبت به اوضاع، سوار مرکب خود شد و عده قلیلی همراه حضرت روانه شدند. وفائی را از آن مردمان مشاهده نمود، در همان مکان موعود در ضمن ایراد خطبه ای فرمود:

ای جماعت! شماها خواستید مرا مغرور نمائید، پس نیرنگ و حيله به کار گرفتید همان گونه که با پدرم چنین

کردید، شماها بعد از من در رکاب شخصی کافر و ظالم خواهید جنگید، که هیچ ایمان به خداوند و رسولش ندارد. پس از آن حضرت، شخصی را از قبیله کِنده به عنوان فرمانده لشکر برگزید و او را به همراه چهار هزار نفر به میدان جنگ گسیل نمود؛ و فرمود:

در سرزمین انبار توقّف کنید و تا دستوری از جانب من نیامده، هیچ گونه حرکتی انجام ندهید. وقتی معاویه از چنین قضیه ای آگاه شد، چند نفر مامور به همراه پانصد هزار درهم برای فرمانده لشکر فرستاد و به او پیام داد:

اگر به ما ملحق شوی؛ ولایت هر کجا را که مایل باشی به تو واگذار می کنیم. پس فرمانده لشکر چون فردی سست ایمان و دنیا طلب بود، به امام مجتبی علیه السلام خیانت کرد؛ و پول ها را گرفت و به همراه تعداد بسیاری از نیروهای خود به سپاه معاویه ملحق شد. چون این خبر به حضرت رسید اظهار نمود:

ای جماعت! کیندی به من و شما خیانت کرد، و اکنون برای بار دوّم تکرار می کنم و می گویم که شما مردمان بی وفا و دنیا طلب هستید، ولیکن شخص دیگری را به جای او می فرستم، با این که می دانم او نیز چون دیگران بی وفا و خائن است. آن گاه شخصی را از قبیله بنی مراد - به نام مرادی - به همراه چهار هزار نفر روانه نمود؛ و از او عهد و پیمان گرفت که به مسلمین خیانت نکند و او نیز قسم خورد که چون کوه ثابت و استوار باقی بماند، و چون لشکر آهنگ حرکت نمودند تا به سوی جبهه جنگ بروند،

حضرت به آرامی فرمود:

به

او نیز اعتمادی نیست. و هنگامی که لشکر مُرادى به انبار رسید، معاویه دو مرتبه همان برنامه کِندى را برای مُرادى نیز اجرا کرد؛ و او هم فریب خورد و عهد و قسم خود را شکست و به لشکر معاویه پیوست.

امام علیه السلام با شنیدن خبر خیانت مرادى، به پا خواست و فرمود:

باز هم می گویم که شماها صداقت و وفا ندارید و عهدشکن هستید؛ و توجّه نمودید که چگونه مُرادى مانند کندی عهدشکنی و خیانت کرد.

گفتند:

یا ابن رسول الله !

آنها خیانت کردند، لیکن ما صادقانه با شما هستیم و آنچه دستور دهی، به آن عمل می کنیم.

حضرت فرمود:

پس مرحله ای دیگر شما را می آزمایم تا حقیقت امر برای خودتان ثابت شود، وعده گاه من و شما در سرزمین نُخَیْلَه باشد، هر که میل دارد آن جا حضور یابد؛ با این که می دانم شما مردمی بی وفا و عهدشکن هستید. پس هنگامی که حضرت وارد نخيله گرديد و مدّت ده روز در آن جا اقامت گزید؛ ولی جز تعدادی اندک، کسی به آن مکان نیامد، پس حضرت به کوفه مراجعت نمود و بر بالای منبر رفت و فرمود:

تعجّب می کنم از گروهی بی دین و بی وفا؛ وای بر شما فریفتگان و خودفروشان! بدانید که حکومت اسلامی بر بنی امیه حرام است، ولی چنانچه حکومت دست معاویه بیفتد؛ چون شماها را مخالف حکومتش بداند کمترین ترخّمی روا نمی دارد، بلکه با شدیدترین شکنجه ها آزارتان می دهد و نابودتان می کند.

سپس عده بسیاری از مردم دنیاپرست و بی وفای کوفه، نامه های متعدّدی برای معاویه به این مضمون فرستادند:

اگر مایل باشی، حسن بن علیّ را دست گیر نموده و برایت می فرستیم؛ و چون رضایت و

خوشنودی معاویه را آگاه شدند، بر محلّ سکونت و استراحت آن امام مظلوم سلام الله علیه حمله کردند؛ و به وسیله شمشیر جراحاتی بر بدن مقدّس آن حضرت وارد آوردند. بعد از این حادثه دلخراش،

حضرت به ناچار نامه ای برای معاویه به این مضمون نوشت:

با این که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

خلافت و حکومت بر خاندان بنی امیّه حرام است، امّا با چنین وضعیّت و موقعیّتی که پیش آمده است، به ناچار با شرایطی برای صلح آماده هستم؛ و آن را بر این اوضاع ترجیح می دهم. (23)

فلسفه صلح یا عهدنامه و ظهور حجّت

پس از آن که نیروهای رزمی و اکثر فرماندهان لشکر اسلام در جنگ با معاویه نسبت به قرآن و امام حسن مجتبی علیه السلام خیانت کردند؛ و حضرت جهت مصالح اسلام و مسلمین مجبور شد با حکومت معاویه آن هم طبق شرائطی صلح و عهدنامه ای را تنظیم و پذیرا گردد. پس از گذشت مدّتی از این جریان، عده ای از مردم کوفه که مدّعی شیعه و دوستی با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بودند، شروع کردند به امام علیه السلام زخم زبان بزنند، و حضرت را به باد ملامت و سرزنش گرفتند. آن گاه امام مجتبی علیه السلام خطاب به این اشخاص ظاهر مسلمان کرد و اظهار نمود:

وای بر شما! آیا می دانید چرا من چنین کردم؟ قسم به خداوند، کاری که من انجام دادم، برای شیعه از هر عملی و از هر برنامه ای بهتر و سودمندتر بود، آیا نمی دانید که من امام و رهبر واجب الاطاعه شما می باشم. و مگر نمی دانید که من یکی از دو سیّد جوانان اهل بهشت می باشم، که جدّم رسول

خدا صلی الله علیه و آله بارها در مجالس مختلف به آن تصریح نموده است؟

در این هنگام جمعیت حاضر گفتند:

بلی، قبول داریم.

حضرت در ادامه فرمود:

و آیا می دانید هنگامی که حضرت خضر علیه السلام آن کشتی را سوراخ و معیوب نمود و نیز آن دیوار را تعمیر و اصلاح کرد و آن غلام را به قتل رسانید، موجب سخط و ناراحتی حضرت موسی علیه السلام قرار گرفت؟ آری چون در آن لحظه فلسفه و حکمت آن سه کار برای حضرت موسی علیه السلام مخفی بود، ولی در پیشگاه با عظمت پروردگار کاری صحیح و مفید بود. و سپس افزود:

و آیا می دانید که ما اهل بیت عصمت و طهارت در مقابل طاغوت های زمان قرار گرفته و می گیریم؛ که باید نسبت به تصمیمات و انجام امور سیاسی و اجتماعی، مصلحت اندیشی کنیم؟ ولیکن بدانید هنگام ظهور و قیام مهدی موعود، امام زمان علیه السلام چنین نخواهد بود، و حضرت عیسی مسیح علیه السلام به امامت او نمازش را به جماعت می خواند. آری خداوند متعال زمان و کیفیت ولادت مهدی موعود علیه السلام را مخفی خواهد داشت؛ و بعد از ولادت، از دید افراد غایب و ناشناس می باشد؛ و هیچکس بر او کوچک ترین حقی نخواهد داشت. او عمری بسیار طولانی دارد؛ ولی در هنگام ظهور، به شکل جوانی شاداب در سنین چهل سالگی خواهد بود. (24)

کدام بهترند، دشمنان یا دوستان؟

پس از جریان صلح امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه، آن حضرت مورد ضربت شمشیر قرار گرفت.

یکی از دوستان حضرت به نام زید بن وهب جهنی حکایت کند:

در شهر مداین به محضر امام علیه السلام شرفیاب شدم و ایشان را در حالی دیدم که از شدت درد و زخم

آن شمشیر بی تابی و ناله می کرد، گفتم:

یا ابن رسول الله!

مردم متحیر و سرگردان شده اند؛ تکلیف ما چیست؟ امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

به خدا سوگند!

در نظر من معاویه از این جمعیت بی ایمان برای من بهتر است، این اشخاص ادّعیای شیعه و دوستی مرا دارند، ولیکن چون کرکسان در انتظار مرگ من نشسته اند، اینان حیثیت و آبروی مرا نابود کرده، اموال ما را به یغما بردند.

سوگند به خداوند!

چنانچه از معاویه پیمان ایمنی بگیرم، دیگر گزندی از او به من و خانواده ام نخواهد رسید؛ و چه بسا همین کار سبب شود که مسلمانان و دیگر دوستانم از شرّ او در امان بمانند؛ و در غیر این صورت همین اشخاص مرا با دست بسته، تحویل معاویه خواهند داد. دوم، برای همگان و حتی برای آیندگان سودمند می باشد؛ و این بهتر از آن است که کوفیان مرا اسیر کرده و با دست بسته تحویل او دهند؛ و آن وقت با منت مرا آزاد نماید، که در این صورت، خاندان بنی هاشم برای همیشه تضعیف و خوار شده و مورد سرزنش و اهانت همگان قرار خواهند گرفت. زید جهنی اظهار داشت:

یا ابن رسول الله!

آیا در چنین حالت و موقعیتی دوستان و شیعیان خود را همچون گله گوسفند بدون چوپان و حامی رها می نمائی؟!

امام علیه السلام فرمود:

ای زید! من مسائلی را می دانم که شماها به آن آگاهی ندارید، همانا پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام روزی مرا شادمان و خندان دید، پس اظهار داشت:



فرزندم! زمانی فرا خواهد رسید که پدرت را کشته بینی؛ و همگان از تو  
روی برگردانند. و بنی امیه حکومت را در دست گیرند و بیت المال را از  
مستحقین قطع

و بین دوستان خود تقسیم نمایند. و در آن زمان مؤمنین ذلیل و خوار گردند؛ و فاسقان و فاجران قدرت و نیرو گیرند؛ حقّ پایمال شود و باطل رواج یابد؛ خوبان و نیکان مورد لعن و سرزنش قرار گرفته و شکنجه شوند. پس روزگار این چنین سپری شود، تا شخصی از اهل بیت رسالت در آخر زمان ظاهر گردد و عدل و داد را گسترش دهد. و خداوند در آن زمان برکات آسمانی خود را بر مؤمنین فرود فرستد؛ و گنج های زمین، هویدا و آشکار شود؛ و خوشا به حال کسانی که آن زمان را درک نمایند. (25)

معجزه پسر همچون پدر

مرحوم شیخ مفید به نقل از امام محمد باقر علیه السلام حکایت نماید:

روزی عده ای از مردم حضور امام حسن مجتبی علیه السلام آمده و به حضرت گفتند:

یا ابن رسول الله !

شما نیز همچون پدرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام معجزه ای - که بسیار مهم باشد - برایمان آشکار ساز.

امام مجتبی علیه السلام فرمود:

آیا پس از دیدن معجزه به امامت من مطمئن خواهید شد؟ و آیا ایمان خواهید آورد؟

گفتند:

بلی، اعتقاد و ایمان می آوریم؛ و دیگر هیچ شک و شبه ای وجود نخواهد داشت.

حضرت فرمود:

آیا پدرم را می شناسید؟ همگی گفتند:

بلی. در این هنگام،

حضرت پرده ای را که آویزان بود کنار زد؛ پس ناگهان تمام افراد مشاهده کردند که امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام نشسته بود.

سپس امام حسن مجتبی علیه السلام خطاب به جمعیت کرد و فرمود:

آیا او را می شناسید؟

گفتند:

بلی، این مولای ما امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام است؛ و ما ایمان آوردیم و شهادت می دهیم که تو ولیّ و حجّت بر حقّ خداوند هستی؛ و امام و جانشین پدرت خواهی بود.

و پس از آن اظهار داشتند:

ما شاهد و گواه هستیم که جنابعالی،

پدرت امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام را پس از مرگش به ما نشان دادی، همان طوری که آن حضرت، رسول الله صلی الله علیه و آله را پس از رحلتش در مسجد قُبا به ابوبکر و عمر نمایاند.

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

وای بر حال شما! مگر این آیه شریفه قرآن را نخوانده و نشنیده اید که خداوند متعال می فرماید:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ.»

(26) آن هائی را که در راه خدا به شهادت رسیدند، مپندارید که مرده اند؛ بلکه آنان زنده و جاوید می باشند ولی شما درک نمی کنید. البتّه این حالت مختصّ کشته شدگان فی سبیل الله است، که در همه جا حاضر و ناظر خواهند بود.

سپس در پایان افزود:

شماها درباره ما اهل بیت رسالت و نبوّت چه تصوّراتی دارید و چه می اندیشید؟

گفتند:

یا ابن رسول الله !

ما به تو ایمان آوردیم و مطمئن شدیم که تو امام و خلیفه بر حقّ رسول الله صلی الله علیه و آله هستی. (27)

روئیدن رطب بر نخل خشکیده

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه در یکی از سفرهای خود برای حجّ عمره، بعضی از افرادی که معتقد به امامت زبیر بودند؛ حضرت را همراهی می کردند. پس کاروانیان در مسیر راه خود، در محلی جهت استراحت فرود آمدند؛ و در آن مکان درخت خرماي خشکیده ای وجود داشت که در اثر بی آبی و تشنگی خشک شده بود.

حضرت کنار آن درخت خرما رفت و نشست، در این اثنا یکی از افراد کاروان به آن حضرت نزدیک حضرت شد؛ و کنارش نشست. بعد از آن که مقداری استراحت کردند، آن شخص که معتقد به امامت زبیر بود سر

خود را بالا کرد و پس از نگاهی به شاخه های خشکیده نخل، گفت:  
ای کاش این نخل رطب می داشت؛ و مقداری از آن را میل می کردیم.

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

آیا اشتها و علاقه به آن داری؟

آن شخص زبیری گفت:

آری، پس حضرت دست های مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و دعائی را زمزمه نمود. ناگهان در یک چشم به هم زدن، نخل خشکیده؛ سبز و شاداب گردید و در همان حال رطب های بسیاری بر آن روئید. در همین موقع ساریانی که همراه قافله بود و کاروانیان از او شتر کرایه کرده بودند، هنگامی که این کرامت و معجزه را دید، در کمال حیرت و تعجب گفت:

این سحر و جادوی عجیبی است!! امام علیه السلام فرمود:

خیر، چنین نیست؛ بلکه دعای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است که مستجاب گردید. و سپس افراد کاروانی که همراه حضرت بودند، همگی از آن خرماهای تازه خوردند. و آن درخت تا مدّت ها سبز و خرم بود و مردمان رهگذر از خرماهای آن استفاده می کردند. (28)

نصیحت فرزند جهت یاری برادر

در جریان صحرای سوزان کربلا و شهادت اصحاب و یاران باوفای امام حسین صلوات الله و سلامه علیه،

حضرت قاسم - فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام - نیز حضور داشت و چندین مرتبه از عموی خود تقاضای رزم کرد؛ ولی حضرت نپذیرفت.

حضرت قاسم که نوجوان بود، بسیار افسرده و غمگین در گوشه ای نشست و گریه کرد، که چرا همه یاران به فیض سعادت و شهادت می رسند ولی او محروم مانده است، که ناگاه به یاد نوشته ای افتاد که پدرش امام حسن مجتبی علیه السلام بر بازویش بسته و فرموده بود:

هرگاه بسیار غمگین شدى، آن را

باز کن و بخوان و به آنچه در آن نوشته شده است عمل نما. با خود گفت:

سال ها از عمر من گذشته است؛ و هرگز این چنین ناراحت و غمگین نشده ام، پس نوشته را از بازوی خود گشود و در آن خواند:

فرزندم، قاسم! تو را سفارش می کنم، هرگاه در کربلا دیدی که دشمنان، اطراف عمویت حسین علیه السلام را محاصره کرده و قصد جان او را دارند، لحظه ای درنگ مکن؛ و با دشمنان خدا و دشمنان رسولش جهاد کن و از ایشار جان خویش دریغ مکن. اگر عمویت به تو اجازه رفتن به میدان رزم ندهد، التماس و اصرار کن تا رضایت و اجازه او را به دست آوری و سعادت و خوشبختی همیشگی را برای خود تامین کنی.

حضرت قاسم پس از خواندن نامه، سریع از جای خود برخاست و شتابان به سوی عموی مظلومش - امام حسین علیه السلام - آمد و با حالت گریه، آن نوشته را تقدیم عمویش کرد. چون امام حسین علیه السلام گریه ملتسمانه برادرزاده؛ و نوشته برادر خویش را مشاهده نمود، گریست و سپس نفس عمیقی کشید و فرمود:

برادرزاده ام، قاسم! این سفارش پدرت را می پذیرم؛ و آن گاه او را نزد عون - پسر عمّه اش - و حضرت ابا الفضل العباس - عمویش - برد. و سپس از خواهرش زینب پیراهنی تمیز گرفت و بر اندام قاسم پوشاند و عمامه ای بر سرش بست؛ و بعد از آن او را روانه میدان نمود.

حضرت قاسم نزد فرمانده لشکر عمر سعد رفت؛ و فرمود:

آیا از غضب و سخط خداوند نمی ترسی که با عمویم حسین علیه السلام این چنین جنگ و کارزار می کنی؟! و آیا از رسول خدا



شرم و حیا نمی کنی؟! عمر سعد ملعون گفت:

مطیع امر یزید گردید تا از شما دست برداریم.

حضرت قاسم فرمود:

خداوند تو را بدبخت نماید، تو چگونه مدّعی اسلام هستی در حالی که با آل رسول جنگ می کنی! و چون به لشکر حمله کرد و عده ای را به هلاکت رسانید، اطراف وی را محاصره کردند؛ و هرکس به نوعی ضربه ای از تیر، شمشیر و سنگ بر آن نوجوان عزیز وارد ساخت که در نهایت به فیض شهادت نائل آمد. (29)

رسوایی توطئه گر و زن شدن یک مرد

روزی عمرو بن عاص نزد معاویه بن ابی سفیان آمد؛ و پس از بدگوئی بسیار از امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه، گفت:

حسن بن علیّ مردی خجول و کم حرف است، اگر بتوانی کاری کنی که بالای منبر رود، خیلی خوب است؛ چون نمی تواند سخنرانی کند و با شرمندگی از منبر فرود آید و مردم نسبت به او بدبین و بی اعتماد شوند. به همین جهت معاویه جلسه مفصلی با حضور انبوه مردم تشکیل داد و به امام حسن علیه السلام گفت:

چنانچه ممکن باشد بالای منبر بروی و قدری ما را موعظه فرمائی؟

حضرت پیشنهاد معاویه را پذیرفت و بالای منبر رفت؛ و پس از حمد و ثنای الهی و تحیت و درود بر جدّ بزرگوارش.

فرمود:

من حسن، فرزند ساقی کوثر، علیّ بن ابی طالب؛ و فرزند سرور زنان عالم، فاطمه دختر رسول الله می باشم. و سپس آن حضرت، خطبه ای مفصل در کمال فصاحت و بلاغت بیان نمود؛ و تمام چشم ها و افکار را متوجّه خود ساخت. ناگاه معاویه به وحشت افتاد و در وسط خطبه و سخنرانی حضرت - مجتبی سلام الله علیه - گفت:

ای ابو محمّد!

این سخنان را کنار بگذار و پیرامون اوصاف خرمای تازه اندکی سخن بگو.  
حضرت با صراحت و خونسردی.

فرمود:

و امّا رطب، پس همانا وزش باد آن را بی محتوا می سازد، گرمای خورشید آن را می پزد، و خنکی شب آن را خوش طعم و گوارا می گرداند؛ و سپس به ادامه مطالب قبل پرداخت. در این هنگام معاویه سخت به وحشت افتاد، که مبادا مردم بر علیه او شورش کنند و آشوبی برپا شود، لذا دستور داد:

ای ابو محمّد! آنچه گفתי کافی است، از منبر فرود آی. و چون حضرت از منبر فرود آمد، معاویه گفت:

آیا گمان کرده ای با این حرف ها می توانی خلیفه شوی؟! بدان که هرگز به چنین آرزویی نخواهی رسید.

حضرت فرمود:

ای معاویه! خلیفه کسی است که به کتاب خدا - قرآن - و سیره و روش رسول خدا عمل نماید، نه آن که با ظلم و جور و تعطیل احکام و حدود الهی بر جامعه، مسلط شود و یک لذّت و آسایش زودگذری را برای خود تأمین کند. در این میان که مرد جوانی از بنی امیه در آن مجلس حضور داشت، دهان به ناسزا گشوده و به امیرالمؤمنین علیّ و امام حسن مجتبی صلوات الله علیه بسیار توهین و جسارت کرد. پس حضرت دست به دعا بلند نمود و اظهار داشت:

خداوندا، نعمتی را که به او داده ای، دگرگون ساز و او را برای عبرت و بیداری دیگران تبدیل به زن گردان. ناگهان آن جوان متوجّه خود شد که دیگر نشان مردی در او نیست، ریش و محاسنش به یک باره فرو ریخت؛ و عورتش همانند عورت زنان مبدّل گشت. در این لحظه حضرت به

او خطاب کرد و فرمود:

تو زن هستی در مجلس مردان چه می کنی، این جا جای تو نیست. و هنگامی که مجلس خاتمه یافت و امام حسن مجتبی سلام الله علیه خواست که از مجلس خارج شود، عمرو بن عاص جلو آمد و از حضرت چند سؤال - که به نظر خودش مشکل بود - پرسید؛ و حضرت یکایک آن سؤال ها را بی تأمل پاسخ داد؛ و سپس از مجلس خارج شد.

معاویه به عمرو گفت:

ای عمرو! فسادی عجیب بر پا کردی و مردم شام را به فتنه کشاندی؛ عمرو در جواب به معاویه گفت:

ناراحت مباش، مردم شام با تو هستند و تا زمانی که آنها را سیر نگه داری از تو حمایت می کنند جوان اموی که به شکل زن تبدیل شد و خبرش در شهر شام و دیگر شهرها منتشر گردید، بعد از گذشت چند روز از این واقعه، همسر آن جوان نزد امام حسن مجتبی علیه السلام آمد و بسیار گریست و از آن حضرت درخواست کرد تا شوهرش همانند دیگر مردها به حالت طبیعی خود باز گردد؟ و در نهایت، دل حضرت به حال همسر آن جوان سوخت و به درگاه خداوند دعا نمود و آن جوان اموی به حالت اول خود بازگشت (30).

زن شدن مردی در قبال توهین

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه حکایت نموده است:

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در جمعی از اقشار مختلف مردم حضور داشت، که یکی از افراد آن مجلس گفت:

یابن رسول الله !

شما که این قدر قدرت دارید و می توانید با دعا معاویه را نابود کنید و زمین عراق و شام را جابه جا نمائید؛ و حتی کاری کنید که زن تبدیل

به مرد شود؛ و یا مرد، زن گردد، چرا این همه ظلم های معاویه را تحمّل کرده و سکوت می نمایید؟! ناگاه یکی از دوستان معاویه که در آن جمع حاضر بود؛ با حالت تمسخر و توهین گفت:

این شخص - یعنی؛ امام حسن مجتبی علیه السلام - کاری نمی تواند انجام دهد، چون او توان چنین کارهائی را ندارد. در همین حال حضرت به آن دوست معاویه که از اهالی شام بود خطاب کرد و فرمود:

تو خجالت نمی کشی که در بین مردها نشسته ای، بلند شو و جای دیگر بنشین.

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمایش خود افزود:

ناگهان مرد شامی متوجّه شد که به هیئت زنان در آمده است؛ و دیگر علامت مردی در او نیست.

سپس امام حسن مجتبی علیه السلام به آن مرد شامی که تبدیل به زن شد.

فرمود:

اینک همسرت به جای تو مرد گردید؛ و او با تو همبستر می شود و تو یک فرزند خنثی آبستن خواهی شد. چند روزی پس از گذشت از این ماجرا، هر دوی آن مرد و زن شامی نزد امام حسن مجتبی علیه السلام آمدند و از کردار و رفتار خود پشیمان شده و توبه کردند. و حضرت در حقّ آنها دعا کرد و از خداوند متعال، برای آنان در خواست مغفرت نمود؛ و هر دوی آنها به دعای حضرت، به حالت اوّلشان باز گشتند. (31)

خبر دادن از غیب در کودکی

حضرت ابوجعفر امام محمّد باقر صلوات الله و سلامه علیه حکایت فرماید:

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمع عدّه ای از اصحاب و یاران خویش حضور داشت، که ناگهان چشم حاضران به امام حسن مجتبی سلام الله علیه افتاد که با سکینه و وقار خاصّی گام بر

می داشته و به سمت جدّ بزرگوارش، در آن جمع می آمد. همین که رسول خدا چشمش بر او افتاد، تبسّمی نمود. در این هنگام بلال حبشی گفت:

بنگرید، همانند جدّش رسول الله صلوات الله علیه حرکت می کند. پیغمبر خدا فرمود:

همانا جبرئیل و میکائیل راهنما و نگهدار او هستند. و چون حضرت مجتبی وارد بر آن جمع شد همه به احترام وی از جای برخاستند؛ و حضرت رسول خطاب به فرزندش کرد و اظهار داشت:

حسن جان! تو میوه و ثمره من، حبیب و نور چشم من و پاره تن و قلب من می باشی؛ و ... در همین بین یک نفر اعرابی - بیابان نشین - وارد شد و بدون آن که سلام کند، از حاضران پرسید:

محمّد صلی الله علیه و آله کدام یک از شما است؟

اصحاب گفتند:

از او چه می خواهی؟

حضرت رسول صلوات الله علیه، به یاران خود فرمود:

آرام باشید و سپس خود را معرّفی نمود. اعرابی گفت:

من همیشه مخالف و دشمن تو بوده و هستم.

حضرت تبسّمی نمود؛ ولی اصحاب ناراحت و خشمگین شدند،

حضرت رسول به اصحاب دو مرتبه به آنان اشاره نمود که آرام باشید. اعرابی اظهار داشت:

اگر تو پیغمبر بر حقّ؛ و فرستاده خداوند هستی علائم و نشانه هائی را برای من ظاهر گردان.

حضرت فرمود:

چنانچه مایل باشی، خبر دهم که تو چه وقت و چگونه از منزل و دیار خود خارج شده ای؟ و نیز خبر دهم که تو در بین خانواده خود و دیگر آشنایان و خویشانت چه شهرتی داری؟ و یا آن که اگر مایل باشی، یکی از اعضای بدن من تو را به آنچه خواسته باشی، خبر دهد.

اعرابی گفت:

مگر عضو انسان هم سخن می گوید؟!

حضرت فرمود:

بلی،

و سپس اظهار داشت:

ای حسن! بر خیز و اعرابی را قانع ساز. و چون حضرت مجتبی علیه السلام، با این که کودکی خردسال بود؛ پیشنهاد جدّش را پذیرفت.

اعرابی گفت:

آیا پیغمبر نمی تواند کاری انجام دهد که به کودک خود واگذار می نماید؟! پس از آن حضرت مجتبی سلام الله علیه لب به سخن گشود و چند بیت شعر خواند؛ و سپس خطاب به اعرابی کرد و فرمود:

همانا تو با کینه و عداوت وارد شدی؛ لیکن با دوستی و شادمانی و ایمان بیرون خواهی رفت. اعرابی تبسمی کرد و گفت:

احسنت، سخنان خود را ادامه ده. الله علیه ضمن سخنی فرمود:

تو در شبی بسیار تاریک، که باد سختی می وزید و ابر متراکمی همه جا را فرا گرفته بود از منزل خود خارج شدی؛ و در بین راه بادی تند و صاعقه ای شدید تو را سخت به وحشت انداخت؛ و با یک چنین حالتی به راه خود ادامه دادی، تا به این جا رسیدی. اعرابی با حالت تعجب گفت:

ای کودک! این حرف ها و مطالب را چگونه و از کجا می دانی؟! آن قدر بی پرده و صریح سخن می گوئی، که گویا در همه جا همراه من بوده ای! ظاهراً تو هم علم غیب می دانی؟! و سپس افزود:

شناخت من در مورد شما اشتباه بوده است، من از عقیده قبلی خود دست برداشتم، هم اکنون از شما می خواهم که اسلام را به من بیاموزی تا ایمان آورم.

حضرت مجتبی سلام الله علیه اظهار نمود:

بگو:

«الله اکبر»؛ و شهادت بر یگانگی خداوند؛ و رسالت رسولش بده، تا رستگار شوی.

اعرابی پذیرفت و اظهار داشت:

شهادت می دهم که خدائی جز خدای یگانه وجود ندارد و او بی شریک



و بی مانند است؛ و همچنین شهادت می دهم براین که محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیغمبر خدای یکتا می باشد. و چون اعرابی توسط سبط اکبر،

حضرت مجتبی صلوات الله علیه اسلام و ایمان آورد، تمامی اصحاب و نیز خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله خوشحال و شادمان شدند. و آن گاه پیامبر خدا، آیاتی چند از قرآن؛ و بعضی از احکام سعادت بخش الهی را به آن اعرابی تعلیم نمود. بعد از این جریان، هرگاه اصحاب و انصار، امام حسن مجتبی علیه السلام را می دیدند به یکدیگر می گفتند:

خداوند متعال تمام خوبی ها و کمالات و اسرار علوم خود را به او عنایت نموده است. (32)

تقاضای فرزند به جای قیمت روغن

حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم حکایت فرماید:

سن مجتبی علیه السلام از مدینه با پای پیاده، عازم مکه معظمه گردید؛ و چون با پای برهنه راه را می پیمود، پاهایش آسیب دیده و متورم شد، به طوری که در مسیر راه به سختی قدم برمی داشت، به حضرت پیشنهاد داده شد که چنانچه سوار شوی ناراحتی پاهایت برطرف خواهد شد.

حضرت فرمود:

خیر، من قصد کرده ام که پیاده بروم؛ و سپس افزود:

همین که به اولین منزل برسیم، مردی سیاه پوست وارد خواهد شد و او روغنی همراه خود دارد که برای ورم و ناراحتی پا مفید و درمان کننده است؛ پس هنگام دریافت روغن هر قیمتی را که گفت قبول کنید.

بعضی از همراهان حضرت گفتند:

یا ابن رسول الله !

در این نزدیکی منزلی نیست که کسی بیاید و روغن بفروشد؟!

امام علیه السلام فرمود:

چرا، منزل نزدیک است و روغن فروش نیز خواهد آمد. و چون مقدار  
مسافتی کوتاه به راه خود ادامه دادند، به

منزلی رسیدند؛ حضرت فرمود:

در همین منزل استراحت می کنیم. در همین بین، مردی سیاه پوست وارد آن منزل شد، همراهان حضرت از او تقاضای روغن برای ناراحتی پا کردند؟ آن مرد گفت:

روغن برای چه کسی می خواهید؟

پاسخ دادند:

برای امام حسن مجتبی فرزند امیرالمؤمنین علی علیهما السلام می خواهیم.

مرد سیاه پوست گفت:

من باید خدمت آن حضرت شرفیاب شوم و خودم روغن را تحویل ایشان دهم. روغن فروش بر حضرت وارد شد، سلام کرد و عرضه داشت:

یا ابن رسول الله !

من غلام شما هستم، این روغن در اختیار شما باشد و من در ازای آن چیزی نمی خواهم، جز آن که تقاضا مندم از خداوند متعال بخواهید تا فرزندی پسر، دوستدار شما اهل بیت رسالت؛ و نیکوکار به من عطا گرداند؟

امام مجتبی علیه السلام روغن را گرفت و به او فرمود:

به خانه ات بازگرد؛ مطمئن باش که خداوند فرزند پسری به تو عطا خواهد نمود؛ و سپس پاهای مبارک خود را با آن روغن ماساژ داد و ناراحتی ورم آن کاملاً خوب و برطرف گردید. اما مرد سیاه پوست؛ چون به منزل آمد، دید همسرش نوزادی پسر، صحیح و سالم وضع حمل کرده است، پس بسیار خوشحال شد و به سمت امام حسن مجتبی علیه السلام بازگشت؛ و چون به آن حضرت ملحق شد تشکر و قدردانی کرد. (33)

اشتهای خربزه و فرود به همراه گلابی

حضرت سجاد زین العابدین به نقل از پدر بزرگوارش - ابا عبدالله الحسین سلام الله علیهما - حکایت نماید:

روزی برادرِم حسنِ مجتبیٰ صلوات اللّٰه علیه مریض شد؛ و چون ناراحتیش  
برطرف گردید، نزد جدّمان رسول خدا صلی الله علیه و آله - که در مسجد  
نشسته بود - رفت و خود را روی سینه آن بزرگوار انداخت

و حضرت رسول او را در آغوش گرفت و فرمود:

جَدَّت، فدایت باد، چه چیز میل داری؟ برادرم گفت:

من خربزه می خواهم. د را زیر بال جبرئیل علیه السلام نهاد و آن را به طرف سقف مسجد حرکت داد؛ و جبرئیل علیه السلام پرواز کرد؛ و چون لحظاتی کوتاه سپری شد بازگشت، در حالی که یک گوشه از پیراهن خود را جمع کرده بود، وقتی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید، دامن خود را گشود و در آن دو خربزه و دو عدد انار و دو عدد گلابی و دو عدد سیب وجود داشت.

پیامبر خدا با دیدن آن میوه ها تبسمی نمود و اظهار داشت:

الحمد لله، که خداوند شما را همانند خوبان بنی اسرائیل قرار داد و برایتان نعمت های الهی و میوه های بهشتی فرستاده می شود. آن گاه جبرئیل علیه السلام میوه ها را تحویل امام حسن مجتبی علیه السلام داد و فرمود:

این میوه ها را به منزل پیر؛ و با جدَّت، پدرت، مادرت و برادرت تناول نمائید.

حضرت مجتبی سلام الله علیه میوه ها را به منزل آورد؛ و هر روز مقداری از آنها را تناول می کردیم ولی تمام نمی شد تا آن که رسول خدا رحلت نمود؛ و پس از این که خربزه را میل کردیم پایان یافت. و چون حضرت فاطمه زهراء علیها السلام رحلت نمود، انار نیز به پایان رسید؛ و همین که امیرالمؤمنین علی علیه السلام رحلت نمود، گلابی هم تمام گردید.

سپس امام حسین علیه السلام افزود:

و هنگامی که برادرم روزهای آخر عمرش را سپری می نمود، من بر بالین بستر برادرم امام حسن مجتبی علیه السلام نشسته بودم که یکی از آن دو سیب تمام شد؛ و در نهایت یکی

دیگر از سیب ها - که آخرین میوه بهشتی بود - برای من باقی ماند. (34)

زنده نمودن دو مرده گنهکار

علی بن رئاب - که از راویان حدیث و از اصحاب امام صادق صلوات الله و سلامه علیه است - از آن حضرت روایت کند:

روزی شخصی به حضور شریف امام حسن مجتبی علیه السلام وارد شد و گفت:

چه چیزی حضرت موسی علیه السلام را در مقابل حضرت خضر علیه السلام عاجز و ناتوان کرد؟

امام مجتبی سلام الله علیه فرمود:

مهمترین آن، مسئله کنز آن دو برادر یتیم بود؛ و سپس حضرت دست خود را بر شانه آن شخص تازه وارد نهاد و اظهار داشت:

آرام باش و خوب مشاهده و دقت کن. ... بر زمین سائید، ناگاه زمین شکافته شد و دو نفر انسان غبار آلود، در حالی که روی تخته سنگی قرار گرفته بودند و از آنها بوی تعفن بسیار بدی به مشام می رسید، ظاهر گشتند، در حالی که به گردن هر یک از آنها زنجیری بزرگ بسته شده و سر هر زنجیر در دست ماموری بود. و هر یک از آن دو نفر فریاد می کشید:

یا محمد! یا محمد!

و در مقابل هر یک از دو مامور به اسیر خود می گفت:

دروغ گفتید؛ و دروغ می گوئید. پس از آن امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه به زمین خطاب کرد و فرمود:

ای زمین! این دورگویان را در خود فرو ببر تا روزی که وعده الهی فرا رسد، که هرگز تاخیر و تقدیمی در آن نخواهد بود؛ فرا خواهد رسید. و آن روز موعود، روز ظهور و خروج حضرت مهدی، قائم آل محمد - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین؛ و عجل الله تعالی فی

فرجه الشَّریف - می باشد که فرا خواهد رسید.

سپس امام صادق علیه السلام در ادامه افزود:

هنگامی که آن مرد، چنین صحنه ای را مشاهده کرد با خود گفت:

این سحر و جادو بود؛ و چون خواست آن را برای دیگران بازگو کند، زبانش لال شد و دیگر نتوانست سخنی بر زبان خود جاری کند. (35)

پاداش هدیه و علم آموزی

امام حسن عسکری علیه السلام حکایت نماید:

روزی شخصی از دوستان امام حسن مجتبی علیه السلام هدیه ای به محضر آن حضرت تقدیم کرد.

امام مجتبی علیه السلام هدیه را تحویل گرفت؛ و سپس اظهار داشت:

من نیز می خواهم محبّت تو را جبران نمایم، کدامین برایت بهتر است:

آیا هدیه ای که ارزش آن بیست برابر هدیه تو است، تقدیم دارم؟ یا آن که علمی را به تو بیاموزم تا بر آن شخص ناصبی که در روستای شما ساکن است، غالب و پیروز آیی و مؤمنین آن دیار را شادمان گردانی؟ ضمناً انتخاب هر کدام با خودت می باشد. و چنانچه بهترین را انتخاب کنی هر دو را به تو خواهم داد و اگر بدترین را برگزینی باز هم تو را در انتخاب هر یک آزاد می گذارم. دوست حضرت در پاسخ گفت:

یا ابن رسول الله !

مرا علمی بیاموز تا به واسطه آن در قبال آن ناصبی احتجاج کنم و بر او پیروز آیم و مؤمنین از حیرت و شَرّ او نجات یابند که همانا ارزش آن بیشتر از بیست هزار درهم خواهد داشت.

امام مجتبی علیه السلام فرمود:

ارزش آن چندین برابر بیست هزار درهم است؛ و بلکه ارزشمندتر از تمام دنیا می باشد.

سپس علمی را به او آموخت؛ و همچنین بیست هزار درهم نیز به عنوان هدیه تقدیم او نمود.

امام حسن عسکری علیه السلام در ادامه فرمایش خود افزود:

آن شخص



خدا حافظی کرد و رفت؛ و پس از مناظره و احتجاج با آن ناصبی بر او پیروز شد و خبر این پیروزی - شیعه بر ناصبی - در همه جا منتشر گردید. ر دیگر که محضر امام مجتبی علیه السلام شرفیاب شد حضرت به او فرمود:

بهترین و بیشترین سود را برده ای: دوستی و خوشنودی خداوند و رسولش و اهل بیت علیهم السلام او را برای خود تامین کردی و نیز ملائکه و مؤمنین از تو شادمان گردیدند، نوش جان و گوارایت باد. (36)

عکس العمل در قبال توهین و استهزاء

امام محمد باقر علیه السلام حکایت فرماید:

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام جلوی منزل خود روی سگویی نشسته بود، ناگاه شخصی در حالی که سوار الاغ بود وارد شد و به آن حضرت چنین گفت:

سلام بر تو که مؤمنین را ذلیل و خوار گرداندی.

امام مجتبی علیه السلام بدون توجه به توهین او، اظهار نمود:

در قضاوت خویش عجله نکن، پیاده شو، بیا بنشین تا قدری استراحت کنی و با هم صحبت نمائیم. پس آن شخص از الاغ خود پیاده شد؛ و آرام آرام به سوی امام مجتبی علیه السلام حرکت کرد، وقتی نزدیک حضرت رسید، امام علیه السلام به او فرمود:

چه گفتی؟ جواب داد:

گفتم:

السلام علیک، یا مُذِلَّ الْمُؤْمِنِينَ.

حضرت فرمود:

این موضوع را از کجا و چگونه دانستی؟

گفت:

چون که خلافت و امارت مسلمین در دستان تو بود و آن را رها کردی و به این ظالم متجاوز - یعنی؛ معاویه - سپردی که روش و سیره اش خلاف دستور الهی است.

حضرت فرمود:

توجه و دقت کن تا برایت توضیح دهم:

از پدرم علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را نقل نمود:

روزگار

سپری نمی گردد مگر آن که شخصی پرخور و بی باک بر این اُمّت ولایت کند؛ و او معاویه است. پس آن شخص از امام مجتبی علیه السلام پرسید:

محبّت و علاقه نسبت به شما اهل بیت رسالت چگونه است؟

و چه اثری دارد؟

فرمود:

به خدا قسم! محبّت و علاقه نسبت به ما اهل بیت - عصمت و طهارت علیهم السلام - در تمام امور و حالات سودمند است، گرچه اسیر دست ظالمان باشیم. و سپس افزود:

محبّت و دوستی با ما - اهل بیت رسالت - سبب آمرزش گناهان می گردد؛ همان طوری که وزش باد - در فصل پائیز - موجب ریزش برگ درختان است. (37)

برخورد سازنده در قبال استهزاء جاهل

پس از آن که عده بسیاری از یاران و اصحاب امام مجتبی علیه السلام در جنگ با معاویه به حضرت خیانت کردند و امام علیه السلام مجبور شد به جهت مصالح اسلام و مسلمین با معاویه صلح نماید. روزی آن حضرت وارد مسجد النبی صلی الله علیه و آله شد، عده ای از بنی امیه را دید که هر کدام به گونه ای به آن حضرت زخم زبان می زنند و او را مورد استهزاء قرار داده اند. وقتی امام مجتبی صلوات الله علیه چنین صحنه ای را مشاهده نمود، بدون آن که کوچکترین برخوردی با آن بی خردان نماید، دو رکعت نماز به جای آورد، و سپس افراد حاضر را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

دم؛ و استهزاء و مسخره کردن شما را متوجّه شدم، قسم به خداوند یکتا! شماها روزی را حاکم و مالک نمی شوید مگر آن که ما اهل بیت رسالت دو برابر آن مدّت را حاکم خواهیم شد؛ و شما، ماه و سالی را حاکم نخواهید شد

مگر آن که ما نیز دو برابر آن را بر شما حکومت می نمایم. ولی بدانید که ما در حکومت و حاکمیت شما آسایش داشته و از امکانات آن تا اندازه ای برخورداریم؛ اما شما در حکومت ما هیچ جایگاهی ندارید و هیچ گونه آسایش و بهره ای نخواهید داشت. در این لحظه یکی از شوندگان بلند شد و به آن حضرت خطاب کرد و گفت:

چگونه چنین باشد، در حالی که شما سخاوتمندترین، مهربان ترین و دلسوزترین انسان ها هستید؟! امام حسن مجتبی علیه السلام در جواب چنین اظهار نمود:

برای آن که بنی امیه با حيله و سياست شیطانی حق ما را غصب کرده اند؛ و همانا مکر و نیرنگ شیطان ثابت و پابرجا نمی باشد؛ بلکه متزلزل و ضعیف خواهد بود. ولیکن ما - ما اهل بیت رسالت - براساس معیار سیاست الهی و احکام قرآن، با بنی امیه مخالف و دشمن بوده و هستیم؛ و این سیاست الهی قوی و استوار خواهد بود؛ و بر همین معیار - یعنی؛ سیاست الهی و احکام قرآن - با بنی امیه برخورد خواهیم کرد. (38)

دریافت هدیه از طاغوت

امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه حکایت فرماید:

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در حضور شوهر خواهرش - عبدالله بن جعفر - به برادر خود حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام فرمود:

این طاغوت حاکم - یعنی؛ معاویه بن ابی سفیان - اوّل ماه، هدایائی را برای ما خواهد فرستاد. حسین علیه السلام اظهار نمود:

حال تکلیف ما چیست؟ و با آن هدایا چه باید کرد؟

امام حسن مجتبی سلام الله علیه فرمود:

من بدهی سنگینی بر عهده ام قرار گرفته، به طوری که تمام فکرم را به خود مشغول کرده است، چنانچه

خداوند متعال خواست و هدایایی برایم رسید، در اوّلین فرصت قرض خود را پرداخت می‌نمایم. پس چون اوّل ماه فرا رسید، معاویه مبلغ یک میلیون درهم برای امام حسن مجتبی سلام الله علیه؛ و نهصد هزار درهم برای امام حسین علیه السلام؛ و پانصد هزار درهم جهت عبدالله بن جعفر ارسال کرد.

امام مجتبی سلام الله علیه آن مبلغ را دریافت نمود و قبل از هر کاری بدهکاری‌های خود را پرداخت نمود. و امام حسین علیه السلام نیز ششصد هزار درهم آن را بابت بدهی‌های خود پرداخت نمود؛ و مقداری هم بین اعضاء خانواده و دیگر دوستان تقسیم کرد و باقی مانده اش را جهت مخارج روزانه منزل و کمک به مراجعین و تهیدستان اختصاص داد. و امّا عبدالله بن جعفر نیز تمام بدهی‌های خود را پرداخت کرد؛ و مقدار یک هزار درهم برایش باقی ماند که آنها را توسط همان مامور برای معاویه ارجاع داد. و همین که مامور نزد معاویه مراجعت کرد گزارش کاملی از جریان را برای معاویه تعریف کرد. (39)

پذیرائی از هفتاد میهمان و سخن آهو

یکی از اصحاب امام حسن مجتبی صلوات الله علیه حکایت کند:

روزی آن حضرت از شهر مدینه منوره عازم شهر شام شد. من نیز با عده ای - که تعداد آنها هفتاد نفر بود - به همراه حضرت حرکت کردیم.

امام علیه السلام هنگام حرکت، روزه بود و هیچگونه آذوقه و زاد و توشه ای همراه خود برنداشته بودیم. چون مقداری از مسافت را پیمودیم، خورشید غروب کرد و نماز مغرب و عشاء را به امامت آن حضرت خواندیم؛ و بعد از نماز،

حضرت دست به دعا برداشت. و هنگامی که دعایش به درگاه خداوند متعال پایان یافت، ناگاه متوجّه شدیم

که دری از آسمان گشوده شد و ملائکه الهی به همراه زنبیل هایی که پر از میوه و اشیاء خوراکی بود، وارد شدند. و سپس آن غذاهای داغ و لذیذ؛ و همچنین میوه ها را جلوی میهمانان امام حسن مجتبی علیه السلام چیدند؛ و همه ما به همراه آن حضرت از آن غذاها و میوه ها میل کردیم. و چون بسیار خوش طعم و لذیذ بود؛ و از جهتی ما نیز راه زیادی را پیموده بودیم و خسته و گرسنه شده بودیم، طبیعی بود که زیاد خوردیم. ولی بدون آن که چیزی از غذاها و میوه ها کم شده باشد، ملائکه ها آنها را جمع کرده و به آسمان بالا بردند. (40)

همچنین آورده اند:

یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام حسن مجتبی علیه السلام حکایت کند:

روزی به همراه عده ای از دوستان در خارج از شهر مدینه، کنار آن حضرت نشسته و مشغول صحبت بودیم. ناگهان گله آهوئی را در بیابان مشاهده کردیم که دسته جمعی در حال عبور بودند.

حضرت مجتبی سلام الله علیه فریادی بر آنها کشید؛ و تمامی آنها با ندای لَبَّيْکَ، فریاد امام علیه السلام را پاسخ گفتند و ایستادند. پس از آن حضرت به آهوها اجازه حرکت داد و آنها به راه خود ادامه دادند و رفتند. جمعیت اظهار داشتند:

یا ابن رسول الله !

این ها حیواناتی وحشی بودند؛ و این کرامتی، زمینی بود؛ چنانچه ممکن باشد کرامتی بر ما ارائه فرما که آسمانی باشد. رد؛ و ناگهان گوشه ای از آسمان شکافته شد و نوری فرود آمد که روشنایش تمام خانه های شهر مدینه را فرا گرفت و پس از آن به وسیله آن نور زلزله و حرکتی عجیب

در ساختمان ها ظاهر گشت که تمامی افراد وحشت زده شدند؛ و به امام علیه السلام گفتند:

یا ابن رسول الله !

دیگر بس است، همین معجزه ما را کفایت کرد و ایمان آوردیم؛ اکنون دستور بده تا اوضاع به حالت طبیعی خود باز گردد. پس امام حسن مجتبی علیه السلام جمعیت را مخاطب قرار داد و فرمود:

ما - اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - اوّل همه اشیاء و آخر همه امور هستیم. و ما قبل از آفرینش دنیا؛ و بلکه قبل از تمام موجودات جهان آفریده شده ایم و تا آخر دنیا نیز جاوید خواهیم بود و ما اگر بخواهیم می توانیم در امور طبیعت با امر و نهی تصرّف نمائیم و در آنها دگرگونی به وجود آوریم. (41)

ترور توسط جیره خواران مزدور

معاویه برای ولایت عهدی فرزندش یزید؛ و گرفتن بیعت از مردم، امام حسن مجتبی علیه السلام را در برابر سیاست شوم خود، همچون سدی محکم می دانست. به همین جهت دسیسه ای را برای ترور آن حضرت تنظیم کرد، تا توسط مزدورانی چون عمرو بن حرث، اشعث بن قیس، حجر بن حارث، شیث بن ربیع و ... امام مجتبی علیه السلام غافل گیر و ترور گردد. و به آنان گفت:

هر یک از شما او را ترور نماید که کشته شود دویست هزار درهم و فرماندهی یکی از لشکرها را به او واگذار می نمایم؛ و همچنین یکی از دخترانم را نیز در اختیارش قرار می دهیم. و چون گزارش چنین توطئه ای به حضرت رسید، بعد از آن برای آمدن به مسجد و اقامه نماز، زره و کلاه خود می پوشید و مسائل احتیاطی و امنیتی را رعایت می نمود. ولیکن آن دشمنان و مخالفان دین، از مکر خویش

دست برنداشته و در اثناء نماز سر مبارک حضرت را مخفیانه هدف تیر قرار دادند، ولی تیرشان به خطا رفت و اثری نکرد.

و روزی دیگر با خنجرى مسموم بر آن حضرت حمله بردند؛ در این حمله بدن عزیز امام مجتبی علیه السلام مجروح گردید. و پس از آن که حضرت را به منزل آوردند،

حضرت در جمع اصحاب که آن منافقین مزدور نیز حضور داشتند، چنین فرمود:

همانا معاویه به آنچه وعده داده است وفا نمى کند؛ و جوائزى را که برای کشتن و ترور من تعیین کرده است، پرداخت نخواهد کرد.

سپس حضرت افزود:

من مطمئن هستم که اگر تسلیم معاویه شوم، باز هم او بهانه اى دیگر خواهد گرفت و مانع از عمل کردن به دین جدم خواهد شد. و من مى بینم که در آینده اى نزدیک فرزندان شما مزدوران، در خانه بنى امیه از گرسنگى و تشنگى گدائى نمایند و آنها دست ردّ بر سینه آنها گزارند؛ و ناامیدشان کنند. و در پایان فرمایش خود فرمود:

زود باشد که ستمگران جزای اعمال و کردار خود را دریابند. (42)

همچنین آورده اند:

پس از آن که امیرالمؤمنین امام علیّ علیه السلام به شهادت رسید؛ و مسلمان ها با - فرزند بزرگوار آن حضرت - امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کردند. و چون معاویه از این جریان آگاه شد، یک نفر را به نام حمیر به شهر کوفه فرستاد تا جاسوس معاویه باشد و ضمن ایجاد تفرقه و جوّسازی، مردم را بر علیه حضرت مجتبی علیه السلام شورانده و تحریک نماید. همچنین شخصی را به همین منظور نیز به شهر بصره فرستاد. چون امام مجتبی علیه السلام از دسیسه معاویه آگاه شد، دستور داد تا حمیری را از شهر



کوفه اخراج کرده و سپس او را در خارج شهر کوفه گردن زنند. و پس از آن دوّمین خراب کار معاویه را که از طایفه بنی سلیم بود، نیز دستور داد تا از شهر بصره اخراج نمایند؛ و او را پس از آن که اخراج کردند در بیرون شهر بصره محکوم به اعدام؛ و گردن زنند. (43)

جواب تسلیت یا هشدار باش

مرحوم شیخ مفید به طور مستند از امام جعفر صادق علیه السلام آورده است:

یکی از دختران امام حسن مجتبی علیه السلام وفات یافت؛ و عده ای از دوستان و علاقه مندان آن حضرت، نامه تسلیتی برای آن بزرگوار ارسال داشتند. [حضرت در جواب] آنها، ضمن نامه ای چنین مرقوم فرمود:

نامه تسلیت آمیز شما نسبت به فوت دخترم به این جانب رسید؛ من این فاجعه را در پیشگاه خداوند محسوب می دارم؛ و در هر حال راضی به قضا و قدر الهی خواهم بود؛ و در برابر مصائب و بلاهائی که از طرف خداوند متعال می رسد، صبور و شکرگزار می باشم. اگر چه داغ این گونه مصائب سخت و دلخراش است؛ ولی با اندک تحمّل و تدبّر، رنج این سختی ها آسان و ساده می گردد. و چون این فرزندان گلی در باغ زندگی هستند که دست غدار روزگار آنها را بر می چیند و کبوتر مرگ آنها را می رباید؛ و عده ای دیگر را جایگزین و جانشین آنها می گرداند. و هنگامی که روح از کالبدشان پرواز نماید، در اردوگاه و لشکرگاه اموات سکونت می یابند؛ با همسایگانی که هیچ آشنائی و دوستی با هم نداشته اند هم جوار می گردند. اجسادشان بدون حرکت و بدون روح در زیر خاک ها آرمیده است؛ و نه دید و بازدیدی دارند و نه کسی

می تواند با آنها ملاقات و دیدار داشته باشد. آنان دوستان و آشنایان را به غم خود گرفتار کرده اند؛ و خود در منزلگاهی ابدی آرمیده اند، منزلی که بسیار وحشتناک است؛ و به جز مور و خاک مونسى ندارند. آرى آنها رفتند و در چنان مسكنى سُكنى گزیده اند؛ و دیگران نیز به آنها ملحق خواهند شد، والسلام. (44)

ترس از مرگ به جهت تخریب خانه

حضرت صادق آل محمد صلوات الله عليهم حکایت فرماید:

امام حسن مجتبی علیه السلام دوستی شوخ طبع داشت که مرتب به ملاقات و دیدار آن حضرت می آمد و نیز در جلسات شرکت می کرد، تا آن که مدتی گذشت؛ و هیچ خبری از این شخص نشد.

حضرت از این جریان متعجب شد و از اطرافیان جویای احوال او گردید، تا آن که پس از گذشت چند روزی، مجدداً آن شخص به ملاقات امام علیه السلام آمد.

حضرت جویای احوال او شد و به او فرمود:

چند روزی است که به این جا نیامده ای، در چه حالت و وضعیتی هستی؟ آیا مشکل و ناراحتی خاصی برایت پیش آمده بود؟ آن شخص در پاسخ اظهار داشت:

یا ابن رسول الله!

در حالتی قرار گرفته ام که آنچه را دوست دارم، به آن دست نمی یابم؛ و آنچه را خداوند دوست دارد انجام نمی دهم؛ و آنچه را هم که شیطان می خواهد برآورده نمی کنم.

امام حسن مجتبی علیه السلام تبسمی نمود و فرمود:

یعنی چه؟ منظورت چیست؟ توضیح بده.

آن شخص گفت:

چون خداوند متعال دوست دارد که من بنده و مطیع و فرمان بر او باشم و معصیت او را نکنم؛ و من چنین نیستم. و شیطان دوست دارد که من در همه کارهایم معصیت خدا را نمایم و نسبت به دستورات خداوند مخالفت و سرپیچی کنم

و من چنین نیستم. و همچنین من مرگ را دوست ندارم؛ بلکه علاقه دارم همیشه سالم و زنده باشم، که هرگز چنین نخواهد بود. در این هنگام یکی از اشخاصی که در آن مجلس حضور داشت، گفت:

یا ابن رسول الله !

چرا ما از مرگ ترسناک هستیم و آن را دوست نداریم؛ و گریزان هستیم؟

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

چون شما دنیای خود را تعمیر و آباد کرده اید و آخرت را تخریب و ویران ساخته اید. و سپس افزود:

این امر طبیعی است که چون هیچ انسانی دوست ندارد از منزل و محلی که آن را آباد کرده و به ظاهر آراسته و مجهز است، از آن دست برداشته و چشم پوشی کند و به محلی خراب و نامساعد برود، چون خود را در زمره مؤمنین و مقربین الهی نمی بیند. (45)

ایثار پیرزن و عکس العمل امام

روزی امام حسن مجتبی و برادرش حسین علیهما السلام به همراهی شوهر خواهرشان - عبدالله بن جعفر - به قصد مکه و انجام مراسم حج از شهر مدینه خارج شدند. در مسیر راه آذوقه خوراکی آنها پایان یافت و آنان تشنه و گرسنه گشتند؛ و همین طور به راه خویش ادامه دادند تا به سیاه چادری نزدیک شدند، پیرزنی را در کنار آن مشاهده کردند، به او گفتند:

ما تشنه ایم، آیا نوشیدنی داری؟

پیرزن عرضه داشت:

بلی، بعد از آن هر سه نفر از مرکب های خود پیاده شدند؛ و پیرزن بُزی را که جلوی سیاه چادر خود بسته بود، به میهمانان نشان داد و گفت:

خودتان شیر آن را بدوشید و استفاده نمائید. میهمانان گفتند:

آیا خوراکی داری که ما را از گرسنگی نجات دهی؟

پاسخ داد:

من فقط همین حیوان را دارم، یکی

از خودتان آن را ذبح نماید و آماده کند تا برایتان کباب نمایم؛ و آن را میل کنید. لذا یکی از آن سه نفر گوسفند را سر برید و پوست آن را کند؛ و پس از آماده شدن تحویل پیرزن داد؛ و او هم آن را طبخ نمود و جلوی میهمانان عزیز نهاد؛ و آنها تناول نمودند. و هنگامی که خواستند خداحافظی نمایند و بروند گفتند:

ما از خانواده قریش هستیم؛ و اکنون قصد مکه داریم، چنانچه از این مسیر بازگشتیم، حتما جبران لطف تو را خواهیم کرد. پس از رفتن میهمانان ناخوانده، شوهر پیرزن آمد؛ و چون از جریان آگاه شد، همسر خود را مورد سرزنش و توبیخ قرار داد که چرا از کسانی که نمی شناختی، پذیرائی کردی؟! و این جریان گذشت، تا آن که سخت در مضیقه قرار گرفتند؛ و به شهر مدینه رفتند، پیرزن از کوچه بنی هاشم حرکت می کرد، امام حسن مجتبی علیه السلام جلوی خانه اش روی سکوئی نشسته بود، پیرزن را شناخت.

حضرت مجتبی علیه السلام فوراً غلام خود را به دنبال آن پیرزن فرستاد، وقتی پیرزن نزد حضرت آمد فرمود:

آیا مرا می شناسی؟ عرضه داشت:

خیر.

امام علیه السلام اظهار نمود:

من آن میهمان تو هستم که در فلان روز به همراه دو نفر دیگر بر تو وارد شدیم؛ و تو به ما خدمت کردی و ما را از گرسنگی و تشنگی نجات دادی. پیرزن عرضه داشت:

پدر و مادرم فدای تو باد! من به جهت خوشنودی خدا به شما خدمت کردم؛ و انتظار چیزی نداشتم.

حضرت دستور داد تا تعدادی گوسفند و یک هزار دینار به پاس ایشار پیرزن تحویلش گردد و سپس او را به برادر خود -

حسین علیه السلام - و شوهر خواهرش - عبدالله - معرفی نمود؛ و آنها هم به همان مقدار به پیرزن کمک نمودند. (46)

فائده گذشت و ملاطفت

ابن عباس ضمن حدیثی حکایت کند:

روزی جمعی از بنی امیه در محلی نشسته بودند و در جمع ایشان یک نفر از اهالی شام نیز حضور داشت. و امام حسن مجتبی علیه السلام به همراه عده ای از بنی هاشم از آن محل عبور می کردند، مرد شامی به دوستان خود گفت:

این ها چه کسانی هستند، که با چنین هیبت و وقاری حرکت می کنند؟! گفتند:

او حسن، پسر علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ و همراهان او از بنی هاشم می باشند. مرد شامی از جای برخاست و به سمت امام حسن مجتبی علیه السلام و همراهانش حرکت نمود؛ و چون نزدیک حضرت رسید گفت:

آیا تو حسن، پسر علی هستی؟!

حضرت سلام الله علیه با آرامش و متانت فرمود:

بلی. مرد شامی گفت:

دوست داری همان راهی را بروی که پدرت رفت؟

حضرت فرمود:

وای بر تو! آیا می دانی که پدرم چه سوابق درخشانی داشت؟! مرد شامی با خشونت و جسارت گفت:

خداوند تو را همنشین پدرت گرداند، چون پدرت کافر بود و تو نیز همانند او کافر هستی و دین نداری. در این لحظه، یکی از همراهان حضرت سیلی محکمی به صورت مرد شامی زد و او را نقش بر زمین ساخت.

امام حسن علیه السلام فوراً عباى خود را روى مرد شامى انداخت و از او حمايت نمود؛ و سپس به همراهان خود فرمود:

شما از طرف من مرخص هستيد، برويد در مسجد نماز گذاريد تا من بيايم.  
پس از آن امام علیه السلام دست مرد شامى را گرفت و او را به منزل آورد و پس از رفع



خستگی و خوردن غذا، یک دست لباس نیز به او هدیه داد و سپس روانه اش نمود.

بعضی از اصحاب به حضرت مجتبی علیه السلام گفتند:

یا ابن رسول الله !

او دشمن شما بود، نباید چنین محبتی در حق او شود.

حضرت فرمود:

من ناموس و آبروی خود و دوستانم را با مال دنیا خریداری کردم. همچنین در ادامه روایت آمده است:

پس از آن که مرد شامی رفت، به طور مکرر از او می شنیدند که می گفت:

روی زمین کسی بهتر و محبوب تر از حسن بن علیّ علیهما السلام وجود ندارد. (47)

جنّ حامی گمشدگان با خدا

امام جعفر صادق علیه السلام حکایت فرماید:

ت رسول صلی الله علیه و آله مختصر ناراحتی جسمی بر او عارض شد، فاطمه زهراء به همراه امام حسن و حسین علیهم السلام به دیدار آن حضرت آمدند؛ و ایشان را در حالی مشاهده کردند که در بستر آرمیده بود، امام حسن سمت راست رسول الله؛ و حسین سمت چپ آن حضرت نشستند. و چون مدّتی به طول انجامید و حضرت رسول بیدار نگشت، فاطمه زهراء علیها السلام به دو فرزندش گفت:

عزیزانم! جدّتان خواب است، برخیزید تا به منزل برویم؛ و هرگاه بیدار گردد شما را می آورم. آن دو برادر اظهار داشتند:

ما همین جا خواهیم ماند.

حضرت زهرا علیها السلام برخاست و از منزل خارج شد؛ و حسین بر بازوی چپ و حسن بر بازوی راست جدّشان خوابیدند؛ و چون ساعتی بگذشت، بیدار گشتند ولی مادرشان را ندیدند و هنوز رسول خدا در بستر خویش آرمیده بود، برخاستند و حرکت کرده تا به منزل خود بروند. آن شب بسیار تاریک و ابری بود و صدای رعد و برق زیادی به گوش می رسید؛ همین که امام حسن

به همراه برادرش حسین علیهما السلام از منزل رسول خدا خارج شدند، نوری از آسمان ظاهر گردید؛ و ایشان با استفاده از روشنائی آن نور به سوی منزل خود روانه گردیدند. ولی آن دو کودک خردسال در مسیر، راه منزل را گم کرده و به باغی رسیدند؛ و چون خسته شده بودند، در کنار همان باغ در گوشه ای نشستند و پس از لحظه ای دست در گردن یکدیگر انداخته و خوابیدند. همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد، عایشه تمام جریان را برای آن حضرت تعریف کرد ناگاه حضرت از جای برخاست و اظهار داشت:

خدایا!

دو نور دیده ام کجایند؟!

خدایا!

آنها گرسنه و تشنه کجا رفتند؟! خداوندا!

تو حافظ و نگهبان ایشان باش. و سپس برای یافتن آن دو عزیز حرکت نمود؛ و چون به آن باغ رسید، دید که حسن و حسین دست در گریبان یکدیگر کرده و خوابیده اند؛ و باران شدیدی شروع به باریدن کرده بود؛ ولیکن حتی قطره ای بر این دو برادر نریخته بود. ناگهان چشم حضرت بر مار بسیار بزرگی افتاد که دارای دو بال بود، و بال های خود را همانند چتر و سایبان بر آن دو برادر گشوده بود. در این هنگام پیغمبر خدا نزدیک مار آمد؛ و سرفه ای نمود، چون مار متوجه آن حضرت شد، به سخن آمد و گفت:

خدایا!

تو شاهد باش که من این دو فرزند رسول خدا را محافظت کردم و آنها را صحیح و سالم تحویل جدّشان دادم.

حضرت رسول صلوات الله علیه اظهار نمود:

ای مار! تو که هستی؟

پاسخ داد:

من از طایفه جَنّیان هستم؛ که برای حراست و حفاظت این دو کودک مامور  
شده بودم. پس

از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله، حسن و حسین علیهما السلام را در برگرفت و یکی را بر شانه راست و دیگری را بر شانه چپ نهاد؛ و به سمت منزل روانه گشت. ر راه امیرالمؤمنین علیؑ علیهما السلام، که به همراه یکی دو نفر از اصحاب می آمدند، به حضرت رسول برخورد نموده و چون مشاهده کردند که حسن بر شانه راست و حسین بر شانه چپ آن حضرت سوار می باشند، گفتند:

یا رسول الله!

یکی از آن دو عزیز را به ما بده تا بیاوریم؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حسن فرمود:

مایل هستی روی شانه پدرت بروی؟

گفت:

خیر، اگر بر شانه تو سوار باشم بیشتر دوست دارم؛ و حسین نیز چنین اظهار داشت. پس آن دو عزیز را با همان حالت به منزل نزد مادرشان آورد، آن گاه مادرشان مقداری خرما برایشان آورد و میل نمودند، بعد از آن حضرت زهرا علیها السلام از اتاق بیرون رفت؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اکنون بلند شوید و با هم کشتی بگیرید و چون مشغول کشتی گرفتن شدند مادرشان آمد و دید رسول خدا حسن را ترغیب و تشویق می نماید که بر حسین پیروز آید.

گفت:

پدرجان! چرا بزرگتر را بر علیه کوچکتر تحریک می نمائی؟!

حضرت رسول فرمود:

جبرئیل حسین را ترغیب می نماید و من نیز حسن را ترغیب و تحریک می نمایم. (48)

جواب نشش موضوع مبهم

مرحوم قطب الدّین راوندی در کتاب خرایج خود آورده است:  
روزی یک نفر از بلاد روم خدمت امام علیّ علیه السلام وارد شد و اظهار داشت:

من یک نفر از رعیت تو و از اهالی این شهر هستم.

حضرت فرمود:

خیر، تو از رعیت من و از

اهالی این شهر نیستی؛ بلکه تو از سوی پادشاه روم آمده ای و او چند سؤال برای معاویه فرستاده است و چون معاویه جواب آنها را نمی دانست به من ارجاع شده است. آن شخص اظهار داشت:

بلی، صحیح فرمودی، معاویه مرا به طور محرمانه نزد شما فرستاد تا جواب مسائل را از شما دریافت دارم؛ و این موضوع را کسی غیر از ما نمی دانست. پس از آن امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام فرمود:

آنچه می خواهی از این دو فرزندم سؤال کن که جواب کافی دریافت خواهی داشت. آن شخص گفت:

از آن کسی که موهای سرش تا روی گوشهایش آمده - یعنی؛ حسن مجتبی علیه السلام - سؤال می کنم. و چون آن شخص رومی نزد امام حسن مجتبی علیه السلام آمد، پیش از آن که سخنی مطرح شود،

حضرت به او فرمود:

آمده ای تا سؤال کنی: فاصله بین حقّ و باطل چیست؟ و بین زمین و آسمان چه مقدار فاصله است؟

و بین مشرق تا مغرب چه مقدار مسافت است؟

و قوس و قزح - یعنی؛ رنگین کمان - چیست؟ و خنثی به چه کسی گفته می شود؟ و آن ده چیزی که یکی از دیگری محکم تر و سخت تر می باشند کدامند؟ مرد رومی با حالت تعجب گفت:

بلی، سؤال های من همین ها می باشد.

امام حسن مجتبی علیه السلام در این موقع به پاسخ سؤال ها پرداخت و فرمود:

بین حقّ و باطل چهار انگشت است، آنچه با چشم خود دیدی حقّ و آنچه شنیدی باطل است. فاصله بین زمین و آسمان به اندازه دعای مظلوم بر علیه ظالم است و نیز تا جایی که چشم ببیند. همچنین فاصله بین مشرق تا مغرب به مقدار سرعت گردش و حرکت خورشید در

یک روز خواهد بود. و اَمّا قوس و قزح: قوس علامتی است از طرف خداوند رحمان برای در امان ماندن موجودات زمین از غرق شدن و دیگر حوادث مشابه آن؛ و قزح نام شیطان است. و اَمّا خنثی به شخصی گفته می شود که معلوم نباشد مرد است یا زن، که اگر هیچ نشانه ای نداشته باشد، یا هر دو نشانه را موجود باشد به او گفته می شود:

ادرار کن، پس اگر ادرارش به سمت جلو یا بالا بود مرد است و در غیر این صورت در حکم زن خواهد بود. و اَمّا جواب آن ده چیز - به این شرح است -: خداوند متعال سنگ را آفرید و به دنبالش آهن را به وجود آورد که همانا آهن سنگ را قطعه قطعه می کند. و سپس آتش را آفرید که آهن را گداخته و آب می نماید. و سخت تر از آتش آب است که آتش را خاموش می کند. و از آب شدیدتر، ابر می باشد که آن را حمل و منتقل می کند. و از ابر نیرومندتر باد خواهد بود که ابر را به این سو، آن سو می برد. و از باد قدرتمندتر آن نیروئی است که باد را کنترل می کند. و از آن شدیدتر ملک الموت - عزرائیل - است که جان همه چیز را می گیرد؛ و می میراند. و از آن مهمّتر خود مرگ است که جان عزرائیل را نیز می رباید. و از مرگ محکم تر، و نیرومندتر مشیّت و اراده الهی است که مرگ را برطرف می نماید - و در روز واپسین، مردگان را زنده می گرداند -. (49)

مجازات زن بدکاره با کنیز

محمّد بن مسلم به نقل از حضرت باقرالعلوم؛ و از



صادق آل محمد صلوات الله علیهما حکایت نماید:

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در منزل پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشسته بود که عده ای وارد شدند و گفتند:

ما امیرالمؤمنین را می خواهیم.

امام حسن مجتبی علیه السلام به آنان فرمود:

چه خواسته ای دارید؟

گفتند:

مشکلی برای ما پیش آمده است می خواهیم آن را حلّ نموده و پاسخ فرماید.

حضرت فرمود:

مطلب خود را بگوئید؟ اظهار داشتند:

مردی با همسر خود مجامعت نموده است؛ و پس از آن همان زن با کنیز خود ملاعبه و مساحقه کرد و هم اکنون نطفه مرد توسط زن در رحم کنیز قرار گرفته؛ و به همین جهت کنیز آبستن می باشد، حال بفرمائید حکم آنها چیست؟

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

مطلب، بسیار مشکل است و تنها حلّ آن پدرم علی علیه السلام می باشد، با این حال جواب آن را می گویم، اگر صحیح و درست بود؛ پس خداوند متعال مرا کمک کرده و از علومی است که از پدرم فرا گرفته ام. و چنانچه صحیح نبود خودم اشتباه کرده ام و از خدای سبحان خواستارم که مرا از خطا مصون فرماید، ان شاء الله تعالی. آن گاه در پاسخ سؤال چنین فرمود:

در مرحله اوّل زن باید مهر المثل کنیز را که دختر بوده و آبستن شده است بپردازد، چون به هنگام زایمان بکارت او از بین می رود. پس از آن زن را باید سنگسار کنند؛ چون شوهر داشته و چنان عمل زشتی - زناى محصنه -

را انجام داده است. و امّا نسبت به کنیز باید صبر نمایند تا زایمان نماید؛ و بعد بچه را به پدرش که صاحب نطفه باشد تحویل دهند و سپس حدّ مساحقه بر آن کنیز جاری شود. محمّد بن مسلم گوید:

جمعیت با

شنیدن این جواب، از حضور امام حسن مجتبی علیه السلام خارج شدند و در بین راه امیرالمؤمنین علی علیه السلام را ملاقات کردند؛ پس جریان خود را و نیز پاسخ امام مجتبی علیه السلام را برایش بازگو نمودند.

امام علی علیه السلام فرمود:

به درستی که پیش من جوابی بیش از آنچه فرزندم حسن مجتبی برای شما بیان نموده است، نخواهد بود؛ و فرزندم جواب صحیح و کاملی را برای شما بیان نموده است. (50)

نصایحی سعادت بخش در لحظاتی حسّاس

جناده بن ابی امیّه که یکی از دوستان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است حکایت کند:

هنگامی که حضرت را مسموم کرده بودند، در آخرین لحظات عمر شریفش، به حضور ایشان شرفیاب شدم، دیدم جلوی آن حضرت طشتی نهاده بودند، کنار بستر آن حضرت نشستم؛ پس از لحظه ای دیدم که خون به همراه پاره های جگر استفراغ می نماید، افسوس خوردم و با حالت غم و اندوه گفتم:

چرا خودتان را معالجه و درمان نمی کنید؟!

حضرت به سختی لب به سخن گشود و فرمود:

ای بنده خدا! مگر می شود مرگ را معالجه کرد؟!

گفتم:

«إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ؛

همه ما از سوی خدا آمده و به سوی او باز خواهیم گشت.

فرمود:

به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما عهد بست که دوازده نفر مسئولیت امامت و ولایت امت را به دوش خواهند گرفت که همگی از

فرزندان امام علیّ و فاطمه زهراء علیهما السلام می باشند؛ و هر یک به وسیله زهر مسموم و یا به وسیله شمشیر کشته خواهند شد. عرضه داشتم:

یا ابن رسول الله !

چنانچه ممکن باشد مرا موعظه و نصیحتی بفرما که برایم سودمند باشد؟

امام مجتبی علیهما السلام فرمود:

مهیّا باش برای سفری که در پیش داری

و زاد و توشه مورد نیازت را فراهم ساز. آگاه باش! تو دنیا را می طلبی ولی غافلی از این که مرگ هر لحظه به دنبال تو است. توجّه داشته باش! تو بیش از سهمیه و قوت خود از دنیا بهره ای نمی پری؛ و هر چه زحمت بکشی برای دیگران ذخیره خواهی کرد. آگاه باش! آنچه از دنیا به دست می آوری، اگر حلال باشد باید محاسبه شود، و اگر حرام باشد عقاب و عذاب دارد، و چنانچه از راه مشکوک و شبهه ناک باشد مؤاخذه می گردی. پس سعی کن دنیا را همچون مرداری بدانی که فقط به مقدار نیاز و ضرورت از آن بهره گیری ... و برای امور دنیویّت طوری برنامه ریزی کن که گوئی یک زندگی جاوید و همیشگی داری؛ و برای آخرت خویش به گونه ای باش مثل آن که همین فردا خواهی مرد و از دنیا خواهی رفت. و بدان که عزّت و سعادت هر فردی در گرو پیروی از دستورات خدا و معصیت نکردن است. پس از آن؛ تَقَسّی حضرت، قطع و چهره مبارکش به گونه ای زرد شد که تمام حاضران وحشت زده شدند و گریستند. (51)

دو آپارتمان سبز و قرمز

محدّثین و مؤرّخین آورده اند:

چون امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه روزهای آخر عمر خویش را سپری می نمود و زهر، تمام وجودش را فرا گرفته بود و چهره مبارکش به رنگ سبز متمایل گشته بود. و در این هنگام برادرش حسین سلام الله علیه کنار او حضور داشت؛ که ناگاه امام حسن علیه السلام گریان شد، حسین اظهار داشت:

چرا رنگ صورتت دگرگون و سبز شده است؛ و چرا گریان هستی؟

فرمود:

ای برادر! هم اکنون به یاد سخنی

از جَدِّم رسول خدا افتادم؛ و ناگهان دست در گردن هم انداخته و مدّتی گریستند.

پس از آن امام حسین سلام الله علیه پرسید جَدِّم چه فرموده است؟  
پاسخ داد:

در ضمن سخنانی فرمود:

آن هنگامی که به معراج رفتم و در بهشت وارد شدم و جایگاه مؤمنین را مشاهده کردم، دو قصر بسیار زیبا و عظیم مرا جلب توجّه ساخت که یکی از آنها زبرجدِ سبز رنگ و دیگری از یاقوتِ قرمز بود. از جبرئیل پرسیدم:

این دو قصر زیبا برای چه کسانی است؟

جبرئیل اظهار داشت:

یکی از آنها برای حسن و آن دیگری از برای حسین می باشد. گفتم:

ای برادر، جبرئیل! پس چرا هر دو یک رنگ نیستند؟ ساکت ماند و جوابی نگفت، پرسیدم:

چرا حرف نمی زنی و جواب مرا نمی دهی؟

گفت:

شرم دارم از این که سخنی بر زبان آورم. پس او را به خداوند متعال سوگند دادم که علت آن را بیان نماید. پاسخ داد:

آن ساختمانی که سبز رنگ است برای حسن ساخته شده، چون او را به وسیله زهر مسموم می کنند و هنگام رحلت رنگ بدن مبارکش سبز خواهد شد. و آن دیگری که قرمز می باشد برای حسین تهیّه شده، چون او را به قتل می رسانند و سر و صورت و بدن مقدّسش آغشته به خون خواهد شد. و در این لحظه امام حسن مجتبی و برادرش حسین سلام الله علیهما و تمام کسانی که در آن مجلس حضور داشتند سخت گریستند. (52) در آخرین لحظات، در فکر هدایت عمرو بن اسحاق که یکی از اصحاب حضرت

ابومحمّد امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه می باشد، حکایت  
کند:

روزی من به همراه یکی از دوستانم جهت عیادت آن حضرت به

محضر شریف ایشان شرفیاب گشتیم. و چون اندک زمانی نشستیم، جویای حال و احوال آن امام مظلوم علیه السلام شدیم، که حضرت به من خطاب نمود و فرمود:

یا ابن اسحاق! آنچه نیاز داری سؤال کن؟

عرض کردم:

یا ابن رسول الله!

حال شما مساعد نیست، هرگاه نقاہت شما برطرف شد و سلامتی خود را باز یافتی مسائل خود را مطرح می نمائیم. در همین موقع حضرت از جای خود برخاست و جهت رفع حاجت از اتاق خارج گشت و پس از گذشت لحظاتی که مراجعت نمود.

فرمود:

پیش از آن که مرا از دست بدهی، آنچه می خواهی سؤال کن. گفتم:

ان شاء الله پس از آن که عافیت و سلامتی خود را باز یافتی، اگر سؤالی داشتم به عرض عالی می رسانم. در این هنگام حضرت فرمود:

دشمنان چندین مرتبه مرا زهر خورانیده اند؛ لیکن این بار به جهت شدت زهر جگرم متلاشی شده است و دیگر مرا گریزی از مرگ نیست. عمرو بن اسحاق گوید:

ناگاه حال حضرت وخیم گشت؛ و لخته های خون قی و استفراغ می نمود؛ و من دیگر نتوانستیم بنشینیم، لذا مرخص شدم تا آن حضرت اندکی بیارامد. فردای آن روز دوباره جهت ملاقات و دیدار به حضور آن امام مظلوم شرفیاب شدم؛ و دیدم که حضرت سخت به خود می پیچد و می نالد و حسین علیه السلام بر بالین بسترش غمگین و افسرده حال نشسته بود و اظهار داشت:

برادرم! چه کسی با تو چنین کرد؟

امام حسن مجتبی سلام الله علیه با سختی لب به سخن گشود؛ و در جواب فرمود:



آیا می خواهی از قاتل من انتقام بگیری و قصاصش کنی؟ برادرش حسین  
علیه السلام، پاسخ داد:

بلی.

امام مجتبی سلام الله علیه فرمود:

خداوند متعال از همه خلائق قوی تر

و عالم تر است؛ و من دوست ندارم که به خاطر من، شخصی کشته گردد و خونی بر زمین ریخته شود. (53)

پیش بینی خطر در تشییع جنازه

محمد بن مسلم به نقل از امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه حکایت نماید:

امام حسن مجتبی علیه السلام فرا رسید و آثار شهادت و رحلت در چهره وی نمایان شد، وصایای امامت را به برادرش ابا عبدالله الحسین علیه السلام تحویل داد و اظهار داشت:

برادرم، حسین! تو را به چند نکته مهمّ سفارش و توصیه می کنم؛ و از تو می خواهم که به آنها اهمّیت دهی. و سپس چنین اظهار داشت:

هنگامی که روح از بدنم پرواز کرد و مرا آماده دفن کردی، قبل از هر چیز جنازه ام را نزد قبر مطهر جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله ببر، تا با او تجدید عهد نمایم. و بعد از آن نزد قبر مادرم فاطمه زهراء علیها السلام نیز ببر، پس از آن جنازه ام برگردان به سوی قبرستان بقیع؛ و مرا در آنجا دفن نما. چون عایشه مصیبت بزرگی بر من وارد می کند که بسیار برای مؤمنین سخت و ناگوار خواهد بود، به جهت آن که عایشه دشمنی سرسختی با رسول خدا و با ما اهل بیت عصمت و طهارت دارد، بنابراین مواظب کینه و حسادت های او باشید.

سپس امام باقر علیه السلام افزود:

پس از آن که امام حسن مجتبی علیه السلام به شهادت رسید؛ و اصحاب و یاران، جنازه مطهرش را غسل داده و بر جایگاه نماز حضرت رسول بردند؛ و بر جنازه اش نماز گذاردند. و آن هنگام که خواستند پیکر مقدّسش را برای وداع با جدّ بزرگوارش، به سمت مسجد و قبر مطهر رسول گرامی اسلام

صلوات الله عليه حرکت دهند، مامورین عایشه سریع به او خبر دادند که جنازه را به سمت قبر مطهر می برند و می خواهند او را کنار پیغمبر اسلام دفن کنند. عایشه سوار بر قاطری شده و به همراه عده ای دیگر بر جنازه و تشییع کنندگان حمله کردند؛ و فریادکنان گفتند:

جنازه نباید وارد حرم گردد، چون من در آن خانه سهمی هستم. در این هنگام امام حسین علیه السلام فرمود:

ای عایشه! تو و پدرت از قدیم الایام حرمت رسول خدا را شکستید؛ و بدانید که فردای قیامت باید پاسخ گوی کردار و برخوردهای خود باشید. و پس از آن، جنازه مقدّس را به سمت قبرستان بقیع حرکت دادند و در آن جا دفن کردند. (54)

و روایات در این باره مختلف است و در بسیاری از احادیث آمده است که جنازه آن امام مظلوم را هدف تیرهای خویش قرار دادند و چند تیر بر پیکر مقدّس آن امام همام اصابت کرد.

#### پنج درس ارزنده و آموزنده

1 - روزی معاویه، امام حسن مجتبی علیه السلام را مورد خطاب قرار داد و گفت:

من از تو بهتر و برتر هستم.

حضرت فرمود:

آیا دلیل و شاهی بر مدّعی خود داری؟ معاویه پاسخ داد:

بلی؛ چون اکثریت مردم موافق با من هستند و اطراف من رفت و آمد دارند، در حالی که هیچ کسی با تو نیست مگر افرادی اندک و ناچیز.

امام مجتبی علیه السلام اظهار داشت:

افرادی هم که اطراف تو قرار گرفته اند، دو دسته اند:

یک دسته فرمان بر و مطیع، و دسته ای ناچار و مضطرّ می باشند. پس آن هائی که از روی میل و رغبت پیرو تو می باشند، همانا مخالف خدا و رسول

و معصیت کار هستند؛ و آن هائی که از

روی ناچاری با تو می باشند، در پیشگاه خدا معذور خواهند بود.

سپس افزود:

ای معاویه! من نمی گویم از تو بهترم، زیرا فضایل پسندیده ای در تو وجود ندارد، همان طوری که خداوند تو را به جهت کارهایت از فضائل و معنویت پاک گردانده است؛ و مرا از زشتی ها و رذائل پاک و منزّه ساخته است. (57)

2 - در روایات متعدّدی وارد شده است:

هرگاه امام حسن علیه السلام می خواست وضوء بگیرد و آماده نماز شود، رنگ چهره اش دگرگون و زرد می گشت و لرزه بر اندامش می افتاد، و چون علت آن را پرسیدند؟

فرمود:

در حقیقت هر که بخواهد به درگاه خداوند متعال برود و با او سخن و راز و نیاز گوید باید چنین حالتی برایش پیدا شود. (58)

3 - روزی حضرت امام مجتبی علیه السلام مشغول خوردن غذا بود، که سگی نزدیک آن حضرت آمد،

حضرت یک لقمه خود تناول می نمود و یک لقمه نیز جلوی سگ می انداخت. اصحاب گفتند:

یابن رسول الله!

سگ حیوانی کثیف و نجس است، اجازه فرما آن را از این جا دور کنیم؟

امام علیه السلام فرمود:

آزادش بگذارید، این سگ گرسنه است و من از خدا شرم دارم که غذا بخورم و حیوانی گرسنه به من نگاه ملتمسانه کند و محروم بماند. (59)

4 - به نقل از زید بن ارقم آورده اند:

روزی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در مجلسی هفت عدد سنگ ریزه در دست خود گرفت؛ و در دست حضرت تسبیح گفتند. آن گاه امام حسن مجتبی علیه السلام، نیز آن سنگ ریزه ها را در دست گرفت و نیز تسبیح خدا گفتند. پس بعضی افراد حاضر در مجلس، همان ریگ ها را در دست گرفتند؛ ولی هیچ کلمه ای و

حرفی از آنها شنیده نشد، هنگامی که علّت آن را سؤال کردند؟

حضرت فرمود:

این سنگ ریزه ها تسبیح خدا نمی گویند، مگر آن که در دست پیامبر و یا وصیّ او باشد؛ و اراده تسبیح نماید (60)

5 - بسیاری از مورّخین و محدّثین حکایت کرده اند:

روزی امام حسن مجتبی صلوات الله علیه در میان جمعی از اصحاب، مارهایی را به نزد خود فرا خواند. و آنها را یکی پس از دیگری می گرفت و بر اطراف مچ دست و گردن خود می پیچید؛ و سپس رهایشان می نمود تا بروند. همین بین شخصی از خانواده عمر بن خطاب - که در آن مجلس - حضور داشت، گفت:

این که هنر نیست، من هم می توانم چنین کاری را انجام دهم؛ و یکی از مارها را گرفت و چون خواست بر دست خود بیچد؛ ناگهان مار، نیشی به او زد و در همان حالت آن شخص عمری به هلاکت رسید. (61)

11 - چهل حدیث گهربار منتخب از امام حسن مجتبی علیه السلام

حدیث اول

1 - مَنْ عَبْدَ اللَّهِ، عَبْدَ اللَّهِ لَهُ كُلَّ شَيْءٍ. (63)

ترجمه:

فرمود:

هر کسی که خداوند را عبادت و اطاعت کند، خدای متعال همه چیزها را مطیع او گرداند.

حدیث دوم

2 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَتَحْنُ رِيحَاتِنَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ يَتَقَدَّمُ، أَوْ يُقَدِّمُ عَلَيْنَا أَحَدًا. (64)

ترجمه:

دنباله وصیتش در حضور جمعی از اصحاب فرمود:

و ما دو نفر - یعنی حضرت و برادرش امام حسین علیهما السلام - ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله و دو سرور جوانان اهل بهشت هستیم، پس خدا لعنت کند کسی را که بر ما پیشقدم شود یا دیگری را بر ما مقدم دارد.

حدیث سوم

3 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَ إِنَّ حُبَّنَا لَيُسَاقِطُ الدُّثُوبَ مِنْ بَنَى آدَمَ، كَمَا يُسَاقِطُ الرِّيحُ الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ. (65)

ترجمه:

فرمود:



همانا محبت و دوستی با ما (اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله) سبب ریزش گناهان - از نامه اعمال - می شود، همان طوری که وزش باد، برگ درختان را می ریزد.

حدیث چهارم

4 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَقَدْ فَارَقَكُمْ رَجُلٌ بِالْأَمْسِ لَمْ يَسِيقْهُ الْأَوْلُونَ، وَ لَا يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ. (66)

ترجمه:

پس از شهادت پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در جمع اصحاب فرمود:

شخصی از میان شماها رفت که در گذشته مانند او نیامده است، و کسی در آینده نمی تواند هم تراز او قرار گیرد.

حدیث پنجم

5 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ كَانَتْ لَهُ دَعْوَةٌ مُجَابَةٌ، إِمَّا مُعَجَّلَةٌ وَ إِمَّا مُؤَجَّلَةٌ. (67)

ترجمه:

فرمود:

کسی که قرآن را - با دقت - قرائت نماید، در پایان آن - اگر مصلحت باشد - دعایش سریع مستجاب خواهد شد - و اگر مصلحت نباشد - در آینده مستجاب می گردد.

حدیث ششم

6 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَصَابِيحُ النُّورِ وَ شِفَاءُ الصُّدُورِ. (68)

ترجمه:

فرمود:

همانا در این قرآن چراغ های هدایت به سوی نور و سعادت موجود است و این قرآن شفای دل ها و سینه ها است.

حدیث هفتم

7 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ صَلَّى، فَجَلَسَ فِي مُصَلَّاهُ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ كَانَ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ.  
(69)

ترجمه:

فرمود:

هر که نماز - صبح - را به خواند و در جایگاه خود بنشیند تا خورشید طلوع کند، برایش پوششی از آتش خواهد بود.

حدیث هشتم

8 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ شَهْرَ رَمَضَانَ مِصْمَارًا لِحَلْقِهِ، فَيَسْتَبِقُونَ فِيهِ بِطَاعَتِهِ إِلَى مَرْضَاتِهِ، فَسَبِقَ قَوْمٌ فَقَارُوا، وَ قَصَرَ آخَرُونَ فَخَابُوا. (70)

ترجمه:

فرمود:

خداوند متعال ماه رمضان را برای بندگان خود میدان مسابقه قرار داد. پس عده ای در آن ماه با اطاعت و عبادت به سعادت و خوشنودی الهی از یکدیگر سبقت خواهند گرفت و گروهی از روی بی توجهی و سهل انگاری خسارت و ضرر می نمایند.

حدیث نهم

9 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ اَدَامَ الْاِجْتِلَافَ اِلَى الْمَسْجِدِ اَصَابَ اِخْدَى ثَمَانٍ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ، آخَا مُسْتَفَادًا، وَ عِلْمًا مُسْتَطَرَفًا، وَ رَحْمَةً مُسْتَطَرَّةً، وَ كَلِمَةً تَدُلُّهُ عَلَى الْهُدَى، اَوْ تَرْدُّهُ عَنِ الرَّدَى، وَ تَزَكِ الذُّنُوبَ حَيَاءً اَوْ خَشْيَةً. (71)

ترجمه:

ت - خود را در مسجد قرار دهد یکی از هشت فایده شاملش می گردد:

برهان و نشانه ای - برای معرفت -، دوست و برادری سودمند، دانش و اطلاعاتی جامع، رحمت و محبت عمومی، سخن و مطلبی که او را هدایت گر باشد، - توفیق اِجباری - در ترک گناه به جهت شرم از مردم و یا به جهت ترس از عقاب

حدیث دهم

01 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ أَكْثَرَ مُجَالِسَةِ الْعُلَمَاءِ اِطْلَقَ عِقَالِ لِسَانِهِ، وَ فَتَقَ مَرَاتِقَ ذَهْنِهِ، وَ سَرَّ مَا وَجَدَ مِنَ الزِّيَادَةِ فِي نَفْسِهِ، وَ كَانَتْ لَهُ وَ لَايَةُ لِمَا يَعْلَمُ، وَ اِفَادَةُ لِمَا تَعْلَمُ. (72)

ترجمه:

فرمود:

هر که با علماء بسیار مجالست نماید، سخنش و بیانش در بیان حقایق آزاد و روشن خواهد شد، و ذهن و اندیشه اش باز و توسعه می یابد و بر معلوماتش افزوده می گردد و به سادگی می تواند دیگران را هدایت نماید.

حدیث یازدهم

11 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوا حِفْظَهُ فَاكْتُبُوهُ وَ صَعُّوهُ فِي بُيُوتِكُمْ. (73)

ترجمه:

فرمود:

علم و دانش را - از هر طریقی - فرا گیرید، و چنانچه نتوانستید آنرا در حافظه خود نگه دارید، ثبت کنید و بنویسید و در منازل خود - در جای مطمئن - قرار دهید

حدیث دوازدهم

21 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ عَرَفَ اللَّهَ أَحَبَّهُ، وَ مَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا زَهَدَ فِيهَا. (74)

ترجمه:

فرمود:

هرکس خدا را بشناسد، (در عمل و گفتار) او را دوست دارد و کسی که دنیا را بشناسد آن را رها خواهد کرد.

حدیث سیزدهم

31 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

هَلَاكُ الْمَرْءِ فِي ثَلَاثٍ:

الْكِبْرُ، وَ الْحِرْصُ، وَ الْحَسَدُ؛ فَالْكِبْرُ هَلَاكُ الدِّينِ، وَ بِهِ لُعِنَ إِبْلِيسُ. وَ الْحِرْصُ عَدُوُّ النَّفْسِ، وَ بِهِ خَرَجَ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ. وَ الْحَسَدُ رَائِدُ السُّوءِ، وَ مِنْهُ قَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ. (75)

ترجمه:

هلاکت و نابودی دین و ایمان هر شخص در سه چیز است:

تکبر، حرص، حسد. تکبر سبب نابودی دین و ایمان شخص می باشد و به وسیله تکبر شیطان - با آن همه عبادت ملعون گردید. حرص و طمع دشمن شخصیت انسان است، همان طوری که حضرت آدم علیه السلام به وسیله آن از بهشت خارج شد. حسد سبب همه خلاف ها و زشتی ها است و به همان جهت قایل برادر خود هابیل را به قتل رساند.

حدیث چهاردهم

41 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بَيَّنَّ الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ اَرْبَعُ اصَابِعٍ، مَا رَأَيْتَ بَعَيْنِكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَ قَدْ تَسَمَعُ بِاُذُنَيْكَ  
بَاطِلًا كَثِيرًا. (76)

ترجمه:

فرمود:

بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است، آنچه که را با چشم خود ببینی  
حق است؛ و آنچه را شنیدی یا آن که برایت نقل کنند چه بسا باطل باشد

حدیث پانزدهم

51 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْعَارُ اَهْوَنُ مِنَ النَّارِ. (77)

ترجمه:

فرمود:

سرزنش و ننگ شمردن مردم انسان را، آسان تر است از معصیت و  
گناهی که موجب آتش جهنم شود.

حدیث شانزدهم

61 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِذَا لَقِيَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيُقِيلْ مَوْضِعَ النُّورِ مِنْ جَبْهَتِهِ. (78)

ترجمه:

فرمود:

وقتی انسان برادر مؤمن - و دوست - خود را ملاقات نمود، باید پیشانی و  
سجده گاه او را ببوسد.

حدیث هفدهم

71 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَ لَيْسَ بِتَارِكِكُمْ سُدِّي، كَتَبَ آجَالَكُمْ، وَ قَسَمَ بَيْنَكُمْ مَعَائِشَكُمْ، لِيَعْرِفَ كُلُّ ذِي لَبٍ مَنَزِلَتَهُ، وَ أَنَّ مَا قَدَرَ لَهُ أَصَابَهُ، وَ مَا صُرِفَ عَنْهُ فَلَنْ يُصِيبَهُ. (79)

ترجمه:

فرمود:

خداوند شما انسان ها را بیهوده و بدون غرض نیافریده و شما را آزاد، رها نکرده است. لحظات آخر عمر هر یک معین و ثبت می باشد، نیازمندی ها و روزی هرکس سهمیه بندی و تقسیم شده است تا آن که موقعیت و منزلت شعور و درک اشخاص شناخته گردد.

حدیث هجدهم

81 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ لَيْسَ تَوْبَ الشُّهُرَةِ، كَسَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَوْبًا مِنَ النَّارِ. (80)

ترجمه:

فرمود:

هرکس لباس شهرت - و انگشت نما، از جهت رنگ، دوخت، مد و ... - بپوشد، روز قیامت خداوند، او را لباس آتشین خواهد پوشاند.

حدیث نوزدهم

91 - سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

عَنِ الْبُخْلِ؟ فَقَالَ:

هُوَ أَنْ يَرَى الرَّجُلُ مَا انْفَقَهُ تَلْفًا، وَ مَا امْسَكَهُ شَرْفًا. (81)

ترجمه:

از حضرت پیرامون بخل سؤال شد؟ در جواب فرمود:

معنای آن چنین است که انسان آنچه را به دیگری کمک و انفاق کند فکر نماید که از دست داده و تلف شده است و آنچه را ذخیره کرده و نگه داشته است خیال کند برایش باقی می ماند و موجب شخصیت و شرافت او خواهد بود.

حدیث بیستم

02 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

تَرَكُ الزَّيْنَةَ، وَ كَنَسُ الْفِنَاءِ، وَ عَسَلُ الْأَنْهَارِ مَجْلَبَةٌ لِلْغِنَاءِ: (82)

ترجمه:

فرمود:

انجام ندادن زنا، جاروب و نظافت کردن راهرو و درب منزل، و شستن ظروف سبب رفاه و بی نیازی می گردد.

حدیث بیست و یکم

12 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

السِّيَاسَةُ أَنْ تَرْعَى حُقُوقَ اللَّهِ، وَ حُقُوقَ الْأَحْيَاءِ، وَ حُقُوقَ الْأَمْوَاتِ. (83)

ترجمه:

فرمود:

- مفهوم و معنای - سیاست آن است که حقوق خداوند و حقوق موجودات زنده و حقوق مردگان را رعایت کنی.

حدیث بیست و دوم

22 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَا تَشَاوَرَ قَوْمٌ إِلَّا هُدُوا إِلَى رُشْدِهِمْ. (84)

ترجمه:

فرمود:

هیچ گروهی در کارهای - اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ... - با یکدیگر مشورت نکرده اند مگر آن که به رشد فکری و عملی و ... رسیده اند.

حدیث بیست و سوم

32 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْحَيِّرُ الَّذِي لَا شَرَفِيهِ: الشُّكْرُ مَعَ النِّعَمِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى النَّازِلِ. (85)

ترجمه:

فرمود:

آن خوبی که شرّ و آفتی در آن نباشد شکر در مقابل نعمت ها و صبر و شکیبائی در برابر سختی ها است.

حدیث بیست و چهارم

42 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا بَنَ آدَمَ، لَمْ تَزَلْ فِي هَذِهِ عُمْرِكَ مُنْذُ سَقَطْتَ مِنْ بَطْنِ أُمِّكَ، فَخُذْ مِمَّا فِي يَدَيْكَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ. (86)

ترجمه:

فرمود:

ای فرزند آدم از موقعی که به دنیا آمده ای در حال گذراندن عمرت هستی، پس از آنچه داری برای آینده ات (قبر و قیامت) ذخیره نما.

حدیث بیست و پنجم

52 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ مَنْ خَوَّفَكَ حَتَّى تَبْلُغَ الْاَمْنَ، خَيْرٌ مِمَّنْ يُؤْمِنُكَ حَتَّى تَلْتَقِيَ الْخَوْفَ. (87)



ترجمه:

فرمود:

همانا کسی تو را - در برابر عیب ها و کم بودها - هشدار دهد تا آگاه و بیدار شوی، بهتر است از آن کسی که فقط تو را تعریف و تمجید کند تا بر عیب هایت افزوده گردد.

حدیث بیست و ششم

62 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْقَرِيبُ مَنْ قَرَّبَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَ إِنْ بَعْدَ تَسْبُّهِ، وَ الْبَعِيدُ مَنْ بَاعَدَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَ إِنْ قَرُبُ تَسْبُّهِ. (88)

ترجمه:

فرمود:

بهترین دوست نزدیک به انسان آن کسی است که در تمام حالات دلسوز و با محبت باشد گرچه خویشاوندی نزدیک نداشته باشد. و بیگانه ترین افراد کسی است که از محبت و دلسوزی بعید باشد گرچه از نزدیک ترین خویشاوندان باشد.

حدیث بیست و هفتم

72 - وَ سُئِلَ عَنِ الْمَرْوَةِ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

شُحُّ الرَّجُلِ عَلَى دِينِهِ، وَ إِصْلَاحُهُ مَالَهُ، وَ قِيَامُهُ بِالْحُقُوقِ. (89)

ترجمه:

از حضرت سلام الله عليه پیرامون مروت و جوانمردی سؤال شد.

فرمود:

جوانمرد کسی است که در نگهداری دین و عمل به آن تلاش نماید، در اصلاح اموال و ثروت خود همت گمارد، و در رعایت حقوق طبقات مختلف پا بر جا باشد.

حدیث بیست و هشتم

82 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

عَجِبْتُ لِمَنْ يُفَكِّرُ فِي مَأْكُولِهِ كَيْفَ لَا يُفَكِّرُ فِي مَعْقُولِهِ، فَيَجْنِبُ بَطْنَهُ مَا يُؤْذِيهِ، وَ يُودِعُ صَدْرَهُ مَا يُرْدِيهِ. (90)

ترجمه:

فرمود:

تعجب می کنم از کسی که در فکر خوراک و تغذیه جسم و بدن هست ولی درباره تغذیه معنوی روحی خود نمی اندیشد، پس از غذاهای فاسد شده و خراب دوری می کند. و عقل و قلب و روح خود را کاری ندارد - هر چه و هر مطلب و برنامه ای به هر شکل و نوعی باشد استفاده می کند.

حدیث بیست و نهم

92 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

غَسَلُ الْيَدَيْنِ قَبْلَ الطَّعَامِ يُنْفِي الْفَقْرَ، وَ بَعْدَهُ يُنْفِي الْهَمَّ. (91)

ترجمه:

فرمود:

شستن دست ها قبل از طعام فقر و تنگدستی را می زداید و بعد از آن ناراحتی ها و آفات را از بین می برد.

حدیث سی ام

03 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

حُسْنُ السَّوَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ. (92)

ترجمه:

فرمود:

کسی که عادت سؤال و حالت پرس و جو دارد مثل آن است که نصف علم ها را فرا گرفته باشد.

حدیث سی و یک

13 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ الْجِلْمَ زِينَةُ، وَالْوَفَاءَ مُرُوءَةً، وَالْعَجَلَةَ سَفَهًا. (93)

ترجمه:

فرمود:

صبر و شکیبائی زینت شخص، وفای به عهد علامت جوانمردی، و عجله و شتابزدگی (در کارها بدون اندیشه) دلیل بی خردی می باشد.

حدیث سی و دوم

23 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ اسْتَحَفَّ بِإِخْوَانِهِ فَسَدَتْ مُرُوءَتُهُ. (94)

ترجمه:

فرمود:

کسی که دوستان و برادرانش را سبک شمارد و نسبت به آنها بی اعتناء باشد، مروّت و جوانمردیش فاسد گشته است.

حدیث سی و سوم

33 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّمَا يُجْزَى الْعِبَادُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ. (95)

ترجمه:

فرمود:

همانا در روز قیامت بندگان به مقدار عقل و درک و شعورشان مجازات می شوند.

حدیث سی و چهارم

43 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الْمَالِ، وَالدِّينُ لَعِبٌّ عَلَى السِّتَةِ، يُحِيطُوهُ مَادَرَتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا مُحِصُوا لَإِ بَيْلَاءٍ قَلَّ الدِّيَانُونَ. (96)

ترجمه:

فرمود:

همانا مردم اسیر و بنده دنیا و اموال آن هستند، و دین را وسیله رسیدن به اهداف خود قرار داده اند و به هر نوعی که زندگی آنها تامین شود حرکت می کنند بنابراین هنگامی که در بوته آزمایش در آیند، دین داران اندک خواهند شد.

حدیث سی و پنجم

53 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْمِزَاحُ يَأْكُلُ الْهَيْبَةَ، وَ قَدْ أَكْثَرَ مِنَ الْهَيْبَةِ الصَّامِتُ (97)

ترجمه:

فرمود:

مزاح و شوخی های زیاد و بیجا - شخصیت و وقار انسان را از بین می برد، و چه بسا افراد ساکت دارای شخصیت و وقار عظیمی می باشند.

حدیث سی و ششم

63 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

اللَّوْمُ اِنْ لَا تَشْكُرَ النِّعْمَةَ. (98)

ترجمه:

فرمود:

از علائم پستی شخص، شکر نکردن از ولی نعمت است.

حدیث سی و هفتم

73 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَقَضَاءُ حَاجِهِ اِخٍ لِي فِي اللّٰهِ اَحَبُّ مِنْ اِغْتِكَافٍ شَهْرٍ. (99)

ترجمه:

فرمود:

هر آینه برآوردن حاجت و رفع مشکل برادرم، از یک ماه اعتکاف، در مسجد - و عبادت مستحبی نزد من - بهتر و محبوب تر است.

حدیث سی و هشتم

83 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

اِنَّ الدُّنْيَا فِيْ خَلَالِهَا حِسَابٌ، وَ فِيْ جَرَامِهَا عِقَابٌ، وَ فِيْ الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ، قَانِزِلِ الدُّنْيَا يَمْتَرِلَهٗ الْمِيْتَهٗ، خُذْمِنْهُمَا يَكْفِيْكَ. (100)

ترجمه:

فرمود:

چیزهای دنیا اگر حلال باشد حساب و بررسی می شود و اگر از حرام به دست آید عذاب و عقاب دارد و اگر حلال و حرام آن معلوم نباشد سختی و ناراحتی خواهد داشت. پس باید دنیا (و موجوداتش) را همچون میته و مرداری بشناسی که به مقدار نیاز و اضطرار از آن استفاده کنی.

حدیث سی و نهم

93 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَاعْمَلْ لِذُنُوبِكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا، وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا. (101)

ترجمه:

فرمود:

در دنیا چنان برنامه ریزی کن - از نظر اقتصاد و صرفه جوئی و ... - مثل آن که می خواهی همیشه دوام داشته باشی، و نسبت به آخرت به نوعی حرکت و کار کن مثل این که فردا خواهی مُرد

حدیث چهلیم

04 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

اَكْيَسُ الْكَيْسِ الثَّقِيُّ، وَ اَحَمُّ الْخُمِّ الْفُجُورُ، الْكَرِيمُ هُوَ التَّبَرُّعُ قَبْلَ السُّؤَالِ. (102)

ترجمه:

فرمود:

زیرک ترین و هوشیارترین افراد، شخص با تقوا و پرهیزکار می باشد؛ احمق و نادان ترین افراد، کسی است که تبه کار و اهل معصیت باشد؛ گرامی ترین و با شخصیت ترین افراد، آن کسی است که به نیازمندان پیش از اظهار نیازشان، کمک نماید.

پی نوشت ها

1 - فهرست نام و مشخصات بعضی از کتاب هایی که مورد استفاده این مجموعه قرار گرفته است در آخرین قسمت جلد دوم همین مجموعه نفیسه موجود می باشد.

2 - مطابق با دوازدهم اسفند، سال سوّم شمسی.

3 - نام و لقب حضرت به عنوان حسن مجتبی علیه السلام به رقم حروف ابجد کبیر چنین می شود:

811، 644.

4 - مرحوم سید محسن امین با استفاده از برخی روایات و تواریخ استفاده نموده، که امام حسن مجتبی علیه السلام شش ماهه متولد شده است:

اعیان الشیعه: ج 1، ص 265 - 875.

5 - مطابق با یازدهم بهمن ماه، سال سی و نهم شمسی.

6 - ولادت و دیگر حالات امام حسن مجتبی علیه السلام برگرفته شده است از:

الشیعه: ج 1

دلائل الامامه طبری، مناقب ابن شهرآشوب، عیون المعجزات حسین بن عبدالوهاب، تهذیب الاحکام شیخ طوسی

بحارالانوار: ج 34 و 44

مستدرک الوسائل

جمال الاسبوع

مجموعه نفیسه

إحقاق الحق: ج 91

تذکره الخواص

الفصول المهمه

تاریخ اهل البيت و ...

7 - از شاعر محترم آقای دکتر رسا.

8 - بحارالانوار: ج 34، ص 832، ح 3،

به نقل از:

أ مالی صدوق و علل الشرایع. احقاق الحق: ج 11، ص 4 - 9.

9 - بحارالانوار: ج 34، ص 752، ح 92،

به نقل از:

اصول کافی.

10 - الخرایج و الجرایح: ج 1، ص 632، ح 1

بحارالانوار: ج 34، ص 623،



ح 6.

11 - بحارالانوار: ج 34، ص 603، ح 66.

12 - حقیقه الشَّیعه: ج 2، ص 692.

13 - همین داستان با تفاوت هایی به برخی دیگر از امامان معصوم علیهم السلام نیز نسبت داده شده است.

14 - حقیقه الشَّیعه: ج 2، ص 592.

15 - تهذیب شیخ طوسی: ج 5، ص 453، ح 441

مدینه المعاجز: ج 3، ص 449

هدایه الکبری: ص 83.

16 - منتخب طریحی: ص 962

مدینه المعاجز: ج 3، ص 982، ح 898

بحار: ج 34، ص 203.

17 - الثَّاقِب فی المناقب: ص 603، ح 1

مدینه المعاجز: ج 3، ص 27، ح 737.

18 - بصائر الدَّرَجَات: ص 271، ج 6

مدینه المعاجز: ج 3، ص 733، ح 029

بحار الا نوار: ج 62، ص 421، ح 091.

19 - مدینه المعاجز: ج 3، ص 58

که نویسنده محترم، این حدیث را از منابع مختلف و متعدّدی نقل نموده است.

- 20 - تلخیص از تفسیر علیّ بن ابراهیم قمّی: ج 2، ص 862  
مدینه المعاجز: ج 3، ص 463، ح 429  
بحار الانوار: ج 01، ص 231، ح 2.
- 21 - مدینه المعاجز: ج 3، ص 392، ح 998  
منتخب طُریحی: ص 691.
- 22 - تاریخ ابن عساکر ترجمه الامام الحسن علیه السلام:  
ص 841، ح 942  
احقاق الحق: ج 11، ص 641.
- 23 - الخرایج و الجرایح: ج 2، ص 675، ح 4.
- 24 - اکمال الدّین شیخ صدوق: ص 513، ح 2  
احتجاج: ج 2، ص 76، ح 751  
علل الشّرایع: ص 112، ح 2، با اختلاف در الفاظ.
- 25 - احتجاج: ج 2، ص 96، ص 851.
- 26 - سوره بقره: آیه 451.
- 27 - بحار الانوار: ج 34، ص 823، ح 8  
الخرایج و الجرایح: ج 2، ص 018 با اختصار.
- 28 - اصول کافی: ج

1، ص 264، ح 4

بحارالانوار: ج 34، ص 323، ح 1

مدينة المعاجز: ج 3، ص 252، ح 37813

الخرايج و الجرايج: ج 2، ص 175، ح 1.

29 - منتخب طريحي: ص 273

مدينة المعاجز: ج 3، ص 763، ح 139.

30 - الخرايج و الجرايج: ج 1، ص 632

مدينة المعاجز: ج 3، ص 414، ح 749

بحارالانوار: ج 44، ص 88، ح 2.

31 - بحالا نوار: ج 34، ص 723، إثبات الهداه: ج 2، ص 65، ح 15

مدينة المعاجز: ج 3، ص 062، ح 088

با مختصر تفاوت.

32 - الثَّاقِبُ فِي الْمَنَاقِبِ: ج 3، ص 613، ح 3

مدينة المعاجز: ج 3، ص 953، ح 729 با تفاوت مختصر.

33 - مدينة المعاجز: ج 3، ص 642، ح 868

بحار الانوار: ج 4، ص 423، ح 3،

به نقل از:

خرايج و جرايج مرحوم راوندی.

34 - مدينة المعاجز: ج 3، ص 262، ح 288

الثَّاقِبُ فِي الْمَنَاقِبِ: ص 35، ح 22.

35 - مَدِينَةُ الْمَعَاجِزِ: ج 3، ص 952، ح 978

الثَّاقِبُ فِي الْمَنَاقِبِ: ص 013، ح 1.

36 - احْتِجَاجُ طَبْرِسِي: ج 1 ص 91 به نقل از تفسیر امام حسن عسکری  
علیه السلام ص 743.

37 - اخْتِصَاصُ مَرْحُومِ شَيْخِ مَفِيدٍ:

ص 28.

38 - بَحَارُ الْاَنْوَارِ: ج 44، ص 09، ح 3.

39 - الْخَرَائِجُ وَ الْجَرَائِجِ: ج 1، ص 832، ح 3

بَحَارُ الْاَنْوَارِ: ج 34، ص 323، ح 2

مَدِينَةُ الْمَعَاجِزِ: ص 342، ح 568

اَثْبَاتُ الْهَدَاهِ: ج 2، ص 365، ح 83.

40 - مَدِينَةُ الْمَعَاجِزِ: ج 3، ص 532، ح 458

اَثْبَاتُ الْهَدَاهِ: ج 2، ص 165، ح 52.

41 - مَدِينَةُ الْمَعَاجِزِ: ج 3، ص 432، ح 758

اَثْبَاتُ الْهَدَاهِ: ج 2، ص 265، ح 82.

42 - بَحَارُ الْاَنْوَارِ: ج

44، ص 33، ح 1.

43 - بحار الانوار: ج 44، ص 54،

به نقل از:

ارشاد شيخ مفيد.

44 - بحار الانوار: ج 34، ص 633، ح 6،

به نقل از:

امالی شيخ مفيد.

45 - معانی الاخبار: ص 982، ح 92.

46 - بحار الانوار: ج 34، ص 143، ح 51، و ص 843

اعيان الشیعه: ج 1، ص 565.

47 - ترجمه ال امام الحسن عليه السلام:

ص 941،

به نقل از:

طبقات ابن سعد.

48 - بحار الانوار: ج 662، ص 52،

به نقل از:

امالی شيخ صدوق.

49 - بحار الانوار ج 34، ص 623، ح 5

الخرايج و الجرایح: ج 2، ص 275، ح 2.

- 50 - فروع کافی: ج 7، ص 302، ح 1.
- 51 - بحار الانوار: ج 44، ص 931، ح 6.
- 52 - مدینه المعاجز: ج 3، ص 133، ح 319  
منتخب طُریحی: ص 081.
- 53 - مدینه المعاجز: ج 3، ص 573، ح 439  
کشف الغمّه: ج 1، ص 485.
- 54 - اصول کافی: ج 1، ص 003، ح 1  
مدینه المعاجز: ج 3، ص 043، ح 48 و ص 273، ح 49، با مختصر تفاوت.
- 55 - اشعار: از شاعر محترم خاکبازان.
- 56 - اشعار: از شاعر محترم مرحوم کمپانی.
- 57 - بحار الانوار: ج 44، ص 401، ص 21.
- 58 - بحار الانوار: ج 34، ص 933، ح 31.
- 59 - بحار الانوار: ج 34، ص 253، ح 92.
- 60 - اثبات الهداه: ج 2، ص 065، ح 02.
- 61 - اثبات الهداه: ج 2، ص 365، ح 233  
مدینه المعاجز: ج 3، ص 042، ح 268.
- 62 - اشعار: از شاعر محترم مرحوم ذاکر.
- 63 - تنبیه الخواطر، معروف به مجموعه ورام: ص 724  
بحار: ج 86، ص 481، ضمن ح 44.
- 64 - کلمه الامام حسن علیه السلام: 7،

ص 112.

65 - كلمه الامام الحَسَن عليه السلام: 7، ص 52

بحارالانوار: ج 44، ص 32، ح 7.

66 - إحقاق الحقّ: ج 11، ص 381، س 2 و ص 581.

67 - دعوات الرّاوندی: ص 42، ح 31

بحارالانوار: ج 98، ص 402، ح 12.

68 - بحارالانوار: ج 57، ص 111، ضمن ح 6.

69 - وافى: ج 4، ص 3551، ح 2

تهذيب الاحكام: ج 2، ص 123، ح 661. 2

70 - تحف العقول: ص 432، س 41،

من لا يحضره الفقيه: ج 1، ص 115، ح 9741.

71 - تحف العقول: ص 532، س 7

مستدرک: ج 3، ص 953، ح 8773.

72 - إحقاق الحقّ: ج 11، ص 832، س 2.

73 - إحقاق الحقّ: ج 11، ص 532، س 7.

74 - كلمه الامام حسن عليه السلام: ص 041.

75 - اعيان الشّيعة: ج 1، ص 775

بحارالانوار: ج 57، ص 111، ح 6.

76 - تحف العقول: ص 922، س 5

بحارالانوار: ج 01، ص 031، ح 1.

77 - كلمه الامام حسن عليه السلام: ص 831

تحف العقول: ص 432، س 6

بحارالانوار: ج 57، ص 501، ح 4.

78 - تحف العقول: ص 632، س 31

بحارالانوار: ج 57، ص 501، ح 4.

79 - تحف العقول: ص 232، س 2

بحارالانوار: ج 57، ص 011، ح 5.

80 - مستدرک الوسائل: ج 3، ص 542، ح 4.

81 - اعيان الشّيعه: ج 1، ص 775

بحارالانوار: ج 57، ص 311، ح 7.

82 - كلمه الامام حسن عليه السلام: ص 212

بحارالانوار: ج 37، ص 813، ح 6.

83 - همان مدرک: ص 75.

84 - تحف العقول: ص 332

اعيان الشّيعه: ج 1، ص 775

بحارالانوار: ج 57، ص 501، ح 4.

85 - تحف العقول: ص 432، س 7

بحارالانوار: ج



57، ص 501، ح 4.

86 - كلمه الامام الحسن عليه السلام: ص 53

بحارالانوار: ج 57، ص 111، ح 6.

87 - إحقاق الحق: ج 11، ص 242، س 2.

88 - تحف العقول: ص 432، س 3

بحارالانوار: ج 57، ص 601، ح 4.

89 - تحف العقول: ص 532، س 41

بحارالانوار: ج 37، ص 213، ح 3.

90 - كلمه الامام الحسن عليه السلام، ص 93

بحارالانوار: ج 1، ص 812، ح 34.

91 - كلمه الامام حسن عليه السلام: ص 64.

92 - كلمه الامام حسن عليه السلام: ص 921.

93 - كلمه الامام حسن عليه السلام: ص 891.

94 - كلمه الامام حسن عليه السلام: ص 902.

95 - كلمه الامام حسن عليه السلام: ص 902.

96 - إحقاق الحق: ج 11، ص 432، س 8.

97 - كلمه الامام حسن عليه السلام: ص 931

بحارالانوار: ج 57، ص 311، ح 7.

98 - كلمه الامام حسن عليه السلام: ص 931

بحارالانوار: ج 57، ص 501، ح 4.

99 - كلمه الامام حسن عليه السلام: ص 931.

100 - كلمه الامام حسن عليه السلام: ص 63

بحارالانوار: ج 44، ص 831، ح 6.

101 - كلمه الامام الحسن عليه السلام ص 73

بحارالانوار: ج 44، ص 831، ح 6.

102 - إحقاق الحق: ج 11، ص 02 س 1

بحارالانوار: ج 44، ص 03.

## 12 - تفسیر سوره قدر از تفسیر المیزان

### سوره قدر آیات 1 - 5

سوره قدر مکی است و پنج آیه دارد بسم الله الرحمن الرحيم انا انزلناه  
فی ليله القدر (1)

و ما ادراك ما ليله القدر (2)

ليله القدر خير من الف شهر (3)

تنزل الملائكه و الروح فيها باذن ربهم من كل امر (4)

سلام هی حتی مطلع الفجر (5).

ترجمه آیات به نام خداوند رحمان و رحیم. ما این قرآن عظیم الشان را  
(که رحمت واسع و حکمت جامع است) در شب قدر نازل کردیم (1).

و توجه

میدانی شب قدر چیست؟ (2).

شب قدر (در مقام و مرتبه) از هزار ماه بهتر و بالاتر است (3).

در این شب فرشتگان و روح (یعنی جبرئیل) به اذن خدا از هر فرمان (و دستور الهی و سرنوشت خلق) نازل می شوند (4).

این شب رحمت و سلامت و تهنیت است تا صبحگاه (5).

#### بیان آیات

این سوره نزول قرآن در شب قدر را بیان می کند، و آن شب را تعظیم نموده از هزار ماه بالاتر میداند، چون در آن شب ملائکه و روح نازل می شوند، و این سوره، هم احتمال مکی بودن را دارد، و هم می تواند مدنی باشد، و روایاتی که درباره سبب نزول آن از امامان اهل بیت علیهم السلام و از دیگران رسیده خالی از تایید مدنی بودن آن نیست، و آن روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه این سوره بعد از خوابی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله دید، و آن خواب این بود که دید بنی امیه بر منبر او بالا میروند، و سخت اندوهناک شد، و خدای تعالی برای تسلیتش این سوره را نازل کرد (و در آن فرمود:

شب قدر بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیه است).

#### انا انزلناه فی لیلہ القدر

ضمیر در «انزلناه» به قرآن برمیگردد، و ظاهرش این است که:

میخواهد بفرماید همه قرآن را در شب قدر نازل کرده، نه بعضی از آیات آن را، مؤیدش هم این است که تعبیر به انزال کرده، که ظاهر در اعتبار یکپارچگی است، نه تنزیل که ظاهر در نازل کردن تدریجی است. و در معنای آیه مورد بحث آیه زیر است که می فرماید:

«و الكتاب المبين انا انزلناه فی لیلہ مبارکہ» (1)، که صریحا فرموده همه کتاب را در آن شب نازل کرده، چون ظاهرش این است که نخست سوگند به همه کتاب خورده، بعد فرموده این کتاب را که به حرمتش سوگند خوردیم، در یک شب و یکپارچه نازل کردیم. پس مدلول آیات این می شود که قرآن کریم دو جور نازل شده، یکی یکپارچه

در یک شب معین، و یکی هم به تدریج در طول بیست و سه سال نبوت که آیه شریفه «و قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث و نزلناه تنزیلا» (2)، نزول تدریجی آن را بیان می کند، و همچنین آیه زیر که می فرماید:

«و قال الذین کفروا لو لا نزل علیه القرآن جمله واحده کذلک لنتبته فؤادک و رتلناه ترتیلا» (3).

و بنا بر این، دیگر نباید به گفته بعضی (4) اعتنا کرد که گفته اند:

معنای آیه ی «انزلناه» این است که شروع به انزال آن کردیم، و منظور از انزال هم انزال چند آیه از قرآن است، که در آن شب یکباره نازل شد نه همه آن. و در کلام خدای تعالی آیه ای که بیان کند لیلۀ مذکور چه شبی بوده دیده نمی شود به جز آیه ی «شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن» (5) که می فرماید:

قرآن یکپارچه در ماه رمضان نازل شده، و با انضمام آن به آیه مورد بحث معلوم می شود شب قدر یکی از شب های ماه رمضان است، و اما اینکه کدامیک از شب های آن است در قرآن چیزی که بر آن دلالت کند نیامده، تنها از اخبار استفاده می شود، که ان شاء الله در بحث روایتی آینده بعضی از آنها از نظر خواننده میگذرد. در این سوره آن شبی که قرآن نازل شده را شب قدر نامیده، و ظاهرا مراد از قدر تقدیر و اندازه گیری است، پس شب قدر شب اندازه گیری است، خدای تعالی در آن شب حوادث یک سال را یعنی از آن شب تا شب قدر سال آینده را تقدیر می کند، زندگی، مرگ، رزق، سعادت، شقاوت و چیزهایی دیگر از این قبیل را مقدر

میسازد، آیه سوره دخان هم که در وصف شب قدر است بر این معنا دلالت دارد:

«فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا انا کنا مرسلین رحمه من ربک»  
(6)،

چون «فرق» ، به معنای جدا سازی و مشخص کردن دو چیز از یکدیگر است، و فرق هر امر حکیم جز این معنا ندارد که آن امر و آن واقعه ای که باید رخ دهد را با تقدیر و اندازه‌گیری مشخص سازند، و از این استفاده می شود که شب قدر منحصر در شب نزول قرآن و آن سالی که قرآن در آن شبش نازل شد نیست، بلکه با تکرار سنوات، آن شب هم مکرر می شود، پس در هر ماه رمضان از هر سال قمری شب قدری هست، که در آن شب امور سال آینده تا شب قدر سال بعد اندازه گیری و مقدر می شود. برای اینکه این فرض امکان دارد که در یکی از شب های قدر چهارده قرن گذشته قرآن یکپارچه نازل شده باشد، ولی این فرض معنا ندارد که در آن شب حوادث تمامی قرون گذشته و آینده تعیین گردد. علاوه بر این، کلمه «یفرق» به خاطر اینکه فعل مضارع است استمرار را می رساند، در سوره مورد بحث هم که فرموده:

«شب قدر از هزار ماه بهتر است» و نیز فرموده:

«ملائکه در آن شب نازل می شوند» مؤید این معنا است. پس وجهی برای تفسیر زیر نیست که بعضی (7) کرده و گفته اند:

شب قدر در تمام دهر فقط یک شب بود، و آن شبی بود که قرآن در آن نازل گردید، و دیگر تکرار نمی شود. و همچنین تفسیر دیگری که بعضی (8) کرده و گفته اند:

تا رسول خدا صلی

الله علیه و آله زنده بود شب قدر در هر سال تکرار میشد، و بعد از رحلت آن جناب خدا شب قدر را هم از بین برد. و نیز سخن آن مفسر (9) دیگر که گفته: شب قدر تنها یک شب معین در تمام سال است نه در ماه رمضان. و نیز سخن آن مفسر (10) دیگر که گفته: شب قدر شبی است در تمام سال، ولی در هر سال یک شب نامعلومی است، در سال بعثت در ماه رمضان بوده در سال های دیگر در ماه های دیگر، مثلاً شعبان یا ذی القعدة واقع می شود، هیچ یک از این اقوال درست نیست.

بعضی (11) دیگر گفته اند:

کلمه «قدر» به معنای منزلت است، و اگر شب نزول قرآن را شب قدر خوانده به خاطر اهمیتی بوده که به مقام و منزلت آن شب داشته، و یا عنایتی که به عبادت متعبدین در آن شب داشته.

بعضی (12) دیگر گفته اند:

کلمه «قدر» به معنای ضیق و تنگی است، و شب قدر را بدان جهت قدر خوانده اند که زمین با نزول ملائکه تنگ می گردد. و این دو وجه به طوری که ملاحظه می کنید چنگی به دل نمیزند. پس حاصل آیات مورد بحث به طوری که ملاحظه کردید این شد که شب قدر بعینه یکی از شب های ماه مبارک رمضان از هر سال است، و در هر سال در آن شب همه امور احکام می شود، البته منظورمان «احکام» از جهت اندازه گیری است، خواهید گفت پس هیچ امری از آن صورت که در شب قدر تقدیر شده باشد در جای خودش با هیچ عاملی دگرگون نمی شود؟ در پاسخ می گوئیم:

نه، هیچ منافاتی ندارد که در شب

قدر مقدر بشود ولی در ظرف تحقیقش طوری دیگر محقق شود، چون کیفیت موجود شدن مقدر، امری است، و دگرگونی در تقدیر، امری دیگر است، همچنان که هیچ منافاتی ندارد که حوادث در لوح محفوظ معین شده باشد، ولی مشیت الهی آن را تغییر دهد، همچنان که در قرآن کریم آمده:

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يُعِدُّهُ ام الْكِتَابِ» (13).

علاوه بر این، استحکام امور به حسب تحقیقش مراتبی دارد، بعضی از امور شرایط تحقیقش موجود است، و بعضیها ناقص است، و احتمال دارد که در شب قدر بعضی از مراتب احکام تقدیر بشود، و بعضی دیگرش به وقت دیگر موکول گردد، اما آنچه از روایات بر می آید و به زودی روایاتش از نظر خواننده خواهد گذشت با این وجه سازگار نیست.

و ما ادريک ما ليله القدر

این جمله کنایه است از جلالت قدر آن شب و عظمت منزلتیش، چون با اینکه ممکن بود در نوبت دوم ضمیر ليله القدر را بیاورد، خود آن را تکرار کرد. واضحتر بگویم، با اینکه می توانست بفرماید:

«و ما ادريک ما هی، هی خیر من الف شهر»

برای بار دوم و بار سوم خود کلمه را آورد و فرمود:

«و ما ادريک ما ليله القدر ليله القدر خیر من الف شهر.»

ليه القدر خیر من الف شهر

این جمله به طور اجمال آنچه را که در جمله «و ما ادريک ما ليله القدر» بدان اشاره شده بود، یعنی عظمت آن شب را بیان می کند، و می فرماید:

بدین جهت گفتیم آن شب مقامی ارجمند دارد که از هزار شب بهتر است. و منظور از بهتر بودنش از هزار شب به طوری که مفسرین تفسیر کرده اند بهتر بودنش از حیث فضیلت عبادت است، و مناسب با غرض قرآن هم همین معنا است، چون همه عنایت قرآن در این است که مردم را به سوی خدا نزدیک، و به وسیله عبادت زنده کند، و زنده داری آن شب با عبادت بهتر است از عبادت هزار شب. و ممکن است همین معنا را از آیه سوره



دخان نیز استفاده کرد، چون در آنجا شب قدر را پر برکت خوانده، و فرموده:

«انا انزلناه فی ليله مبارکه» (14).

البته در این میان معنای دیگری نیز هست، که ان شاء الله در بحث روایتی آینده خواهد آمد.

تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر

کلمه «تنزل» در اصل «تتنزل» بوده، و ظاهراً مراد از روح آن روحی است که از عالم امر است و خدای تعالی در باره اش فرموده:

«قل الروح من امر ربی» (15)، و اذن در هر چیز به معنای رخصت دادن در آن است، و یا به عبارت دیگر اعلام این معنا است که مانعی از این کار نیست. و کلمه «من» در جمله «من کل امر» به گفته بعضی (16) از مفسرین به معنای باء است.

بعضی (17) دیگر گفته اند:

به معنای خودش است، یعنی ابتدای غایت، ولی سببیت را هم می رساند، و آیه را چنین معنا میدهد:

«ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان و به

سبب هر امری الهی نازل می شوند.»

بعضی (18) دیگر گفته اند:

باء برای تعلیل به غایت است، و معنایش این است «ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان نازل می شوند، برای خاطر اینکه هر امری را تدبیر کنند.» لیکن حق مطلب این است که:

مراد از امر، اگر آن امر الهی باشد که آیه ی «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون» (19) تفسیرش کرده، حرف «من» برای ابتدا خواهد بود، و در عین حال سببیت را هم می رساند، و به آیه چنین معنا میدهد:

«ملائکه و روح در شب قدر به اذن پروردگارشان نازل می شوند، در حالی که نزولشان را ابتدا می کنند و هر امر الهی را صادر مینمایند.» و اگر منظور از امر مذکور هر امر کونی و حادثه ای باشد که باید واقع گردد، در این صورت حرف «من» به معنای لام تعلیل خواهد بود، و آیه را چنین معنا میدهد:

ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان نازل می شوند برای خاطر تدبیر امری از امور عالم.

سلام هی حتی مطلع الفجر

در مفردات گفته: کلمه «سلام» و «سلامت» به معنای عاری بودن از آفات ظاهری و باطنی است (20).

پس جمله «سلام هی» اشاره است به اینکه عنایت الهی تعلق گرفته است به اینکه رحمتش شامل همه آن بندگان بشود که به سوی او روی می آورند، و نیز به اینکه در خصوص شب قدر باب نعمتش و عذابش بسته باشد، به این معنا که عذابی جدید نفرستد. و لازمه این معنا آن است که طبعاً در آن شب کید شیطانها هم مؤثر واقع نشود، همچنان که در بعضی از روایات هم به این معنا اشاره رفته است. ولی

بعضی (21) از مفسرین گفته اند:

مراد از کلمه «سلام» این است که:

در آن شب ملائکه از هر مؤمن مشغول به عبادت بگذرند سلام میدهند. برگشت این معنا هم به همان معنای اول است و این دو آیه یعنی آیه ی «تنزل الملائکه و الروح» تا آخر سوره در معنای تفسیری استبرای آیه قبلی که می فرمود «لیلہ القدر خیر من الف شهر».

#### بحث روایتی

در تفسیر برهان از شیخ طوسی از ابوذر روایت آورده که گفت:

به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتم یا رسول الله آیا شب قدر شبی است که در عهد انبیاء بوده و امر بر آنان نازل میشده و چون از دنیا میرفتند نزول امر در آن شب تعطیل میشده است؟

فرمود:

نه بلکه شب قدر تا قیامت هست (22).

مؤلف: در این معنا روایات زیادی از طرق اهل سنت نیز آمده (23).

و در مجمع البیان است که از حماد بن عثمان از حسان ابن ابی علی نقل شده که گفت:

از امام صادق علیه السلام از شب قدر پرسیدم.

فرمود:

در نوزدهم رمضان و بیست و یکم و بیست و سوم جستجویش کن (24).

مؤلف: در معنای این روایات روایاتی دیگر نیز هست، و در بعضی از اخبار تردید بین دو شب شده، یکی بیست و یکم و دیگری بیست و سوم، مانند روایتی که عیاشی از عبد الواحد از امام باقر (ع) روایت کرده (25).

و از روایاتی دیگر استفاده می شود که شب قدر خصوص بیست و سوم است، و اگر معینش نکرده اند به منظور تعظیم امر آن بوده، تا بندگان خدا با گناهان خود به امر آن اهانت نکنند (26).

و نیز در تفسیر عیاشی در روایت عبد الله بن بکیر

از زراره از یکی از دو امام باقر و صادق علیه السلام آمده که فرمود:  
شب بیست و سوم همان شب جهنی است، و حدیث جهنی این است که  
گفت:

به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتم:

منزل من از مدینه دور است، دستورم بده در شب معینی داخل مدینه شوم  
فرمود:

شب بیست و سوم داخل شو (27).

مؤلف: حدیث جهنی که نامش عبد الله بن انیس انصاری بود، از طرق اهل  
سنت نیز روایت شده، و سیوطی آن را در الدر المنثور از مالک و بیهقی  
نقل کرده (28).

و در کافی به سند خود از زراره روایت کرده که گفت:

امام صادق علیه السلام فرمود:

تقدیر در نوزدهم و ابرام در شب بیست و یکم و امضا در شب بیست و  
سوم است (29).

مؤلف: در این معنا هم روایات دیگری هست (30).

پس معلوم شد آنچه همه روایات مختلفی که از ائمه اهل بیت (ع) وارد  
شده در آن اتفاق دارند این است که:

شب قدر تا روز قیامت باقی است، و همساله تکرار می شود، و نیز ليله  
القدر شبی از شب های رمضان، و نیز یکی از سه شب نوزده و بیست و  
یک و بیست و سه است. و اما از طرق اهل سنت روایات به طور عجیبی  
اختلاف دارند که به هیچ وجه نمی شود بین آنها را جمع کرد، ولی معروف  
بین اهل سنت این است که شب بیست و هفتم است، و در آن شب بوده  
که قرآن نازل شده. از خوانندگان محترم هر که بخواهد آن روایات را ببیند  
باید به تفسیر الدر المنثور و سایر جوامع حدیث مراجعه کند. و در الدر  
المنثور است که خطیب

از ابن مسیب روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

در خواب به من نشان دادند که بنی امیه بر منبرم بالا میروند، و این معنا بر من سخت گران آمد و خدای تعالی در این مناسبت سوره «انا انزلناه فی ليله القدر» را نازل کرد (31).

مؤلف: نظیر این روایت را خطیب هم در تاریخ خود از ابن عباس آورده. و ترمذی و ابن جریر، طبرانی، ابن مردویه و بیهقی هم روایتی در معنای آن از حسن بن علی نقل کرده اند (32).

و در این میان روایات بسیاری در این معنا از طرق شیعه از ائمه اهل بیت (ع) نقل شده، و در آنها آمده که خدای تعالی ليله القدر را که بهتر از هزار ماه سلطنت بنی امیه است به عنوان تسلیت به رسول خدا صلی الله علیه و آله عطا فرمود:

(33).

و در کافی به سند خود از ابن ابی عمیر از عدهای راویان از امام صادق علیه السلام روایت آورده که گفت:

بعضی از اصحاب ما امامیه که به نظرم می آید سعید بن سمان بود از آن جناب پرسید:

چگونه شب قدر از هزار ماه بهتر است؟

(با اینکه در آن هزار ماه در هر دوازده ماهش یک شب قدر است).

فرمود:

عبادت در شب قدر بهتر است از عبادت در هزار ماهی که در آن شب قدر نباشد (34).

و در همان کتاب به سند خود از فضیل، زراره و محمد بن مسلم از حمران روایت کرده که از امام باقر (ع) از معنای آیه ی «انا انزلناه فی ليله مبارکه» سؤال کرد.

فرمود:

بله شب قدر که همساله در ماه رمضان در دهه آخرش تجدید می شود  
شبی است که

قرآن جز در آن شب نازل نشده، و آن شبی است که خدای تعالی در باره اش فرموده:

«فیها یفرق کل امر حکیم.»

آنگاه فرمود:

در آن شب هر حادثه ای که باید در طول آن سال واقع گردد تقدیر می شود، چه خیر و چه شر، چه طاعت و چه معصیت، و چه فرزندی که قرار است متولد شود، و یا اجلی که بنا است فرا رسد، و یا رزقی که قرار است (تنگ و یا وسیع) برسد، پس آنچه در این شب مقدر شود، و قضایش رانده شود قضایی است حتمی، ولی در عین حال مشیت خدای تعالی در آنها محفوظ است (و خدا با حتمی کردن مقدرات، العیاذ بالله به دست خود دستبند نمیزند).

حمران می گوید:

پرسیدم منظور خدای تعالی از اینکه فرمود «شب قدر بهتر است از هزار شب» چیست؟

فرمود:

عمل صالح از نماز و زکات و انواع خیرات در آن شب بهتر است از همان اعمال در هزار ماهی که در آن شب قدر نباشد، و اگر خدای تعالی جزای اعمال خیر مؤمنین را مضاعف نمی کرد، مؤمنین بجایی نمی رسیدند، ولی خدا پاداش حسنات ایشان را مضاعف می کند (35).

مؤلف: منظور امام از اینکه فرمود:

«ولی در عین حال مشیت خدای تعالی در آنها محفوظ است»، این است که قدرت خدای تعالی همیشه مطلق است، او هر زمان هر کاری را بخواهد می کند، هر چند قبلاً خلاف آن را حتمی کرده باشد، و خلاصه حتمی کردن یک مقدر قدرت مطلقه او را مقید نمی کند، او می تواند قضای حتمی خود را هم نقض نماید هر چند که هیچ وقت چنین کاری را نمی کند، و در مجمع است که از ابن عباس از



رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

وقتی شب قدر می شود ملائکه ای که ساکن در سدره المنتهی هستند و جبرئیل یکی از ایشان است نازل می شوند، در حالی که جبرئیل به اتفاق سایر ساکنان نامبرده پرچمهایی را به همراه دارند، یک پرچم بالای قبر من، و یکی بر بالای بیت المقدس، و پرچمی در مسجد الحرام و پرچمی بر طور سینا نصب می کنند، و هیچ مؤمن و مؤمنه ای در این نقاط نمی ماند مگر آنکه جبرئیل به او سلام می کند، مگر کسی که دائم الخمر و یا معتاد به خوردن گوشت خوک و یا زعفران مالیدن به بدن خود باشد (36).

و در تفسیر برهان از سعد بن عبد الله روایت کرده که به سند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت:

با امام صادق علیه السلام بودم که سخن از پاره‌های خصائص امام در هنگام ولادت به میان آمد.

فرمود:

وقتی شب قدر می شود امام مستوجب روح بیشتری می گردد. عرضه داشتم فدایتشوم مگر روح همان جبرئیل نیست؟

فرمود:

روح از جبرئیل بزرگتر است، و جبرئیل از سنخ ملائکه است، و روح از آن سنخ نیست، مگر نمی بینی خدای تعالی فرموده:

«تنزل الملائكة و الروح»

پس معلوم می شود روح غیر از ملائکه است (37).

مؤلف: روایات در معنا و خصائص و فضائل شب قدر بسیار زیاد است، (که ما در اینجا مختصری از آن را آوردیم)، و در بعضی از آن روایات علامت هایی برای شب قدر ذکر شده، از قبیل این که:

صبح شب قدر آفتاب بدون شعاع طلوع می کند، هوا در صبح آن شب معتدل است، و لیکن چون این علامتها نه دائمی است و نه اغلب چنین است، لذا از ذکر

آن روایات خودداری نمودیم.

پی نوشتها

1 - سوگند به کتاب مبین، ما آن را در شبی مبارک نازل کردیم.

سوره دخان، آیه 3. 2 - ما قرآنی بر تو نازل کردیم که به صورت آیات جدا از هم می باشد، تا آن را تدریجا و با آرامش بر مردم بخوانی. و به طور قطع این قرآن را ما نازل کردیم.

سوره اسراء، آیه 601.

3 - آنانکه کافر شدند گفتند:

چرا قرآن یکباره بر او نازل نشد، بله یکباره نازل نکردیم، تا قلب تو را ثبات و آرامش بخشیم، و بدین منظور آیه آیه اش کردیم.

سوره فرقان، آیه 23.

4 - مجمع البیان، ج 01، ص 815.

5 - سوره بقره، آیه 581.

6 - در آن شب هر حادثه ای که باید واقع شود خصوصیاتش مشخص و محدود می گردد، این امری است خلف ناپذیر، امری است از ناحیه ما که این ماییم فرستنده رحمتی از ناحیه پروردگارت.

سوره دخان، آیه 6.

7 - تفسیر قرطبی، ج 02، ص 531.

8 - مجمع البیان، ج 01، ص 815.

9 - تفسیر قرطبی، ج 02، ص 531.

10 - روح المعانی، ج 03، ص 091.

11 و 12 - مجمع البیان، ج 01، ص 815.

13 - خدا هر چه را که از مقدرات بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می کند، و کتاب تغییر ناپذیر نزد او است.

سوره رعد، آیه 93.

14 - ما آن را در شب مبارکی نازل کردیم.

سوره دخان، آیه 3.

15 - بگو روح از امر پروردگار من است.

سوره اسراء، آیه 58. 61 و

17 و 18 - روح المعانی، ج 03، ص 691.

19 - فرمان نافذ خدا (در عالم) چنین است که وقتی اراده خلقت چیزی را بکند به محض

اینکه بگوید باش، موجود می شود.

سوره یس، آیه 28.

20 - مفردات راغب، ماده «سلم».

21 - روح المعانی، ج 03، ص 791.

22 - تفسیر البرهان، ج 4، ص 884، ح 62.

23 - الدر المنثور، ج 6، ص 173.

24 و 25 و 26 و 27

مجمع البیان، ج 01، ص 915.

28 - الدر المنثور، ج 6، ص 373.

29 - فروع کافی، ج 4، ص 951، ح 9.

30 - نور الثقلین، ج 5، ص 726.

31 - الدر المنثور، ج 6، ص 173.

32 - الدر المنثور، ج 6، ص 173.

33 - نور الثقلین، ج 5، ص 126 - 326.

34 - فروع کافی، ج 4، ص 751، ح 4.

35 - فروع کافی، ج 4، ص 751، ح 6.

36 - مجمع البیان، ج 01، ص 025.

37 - تفسیر برهان، ج 4، ص 184، ح 1.

تفسیر المیزان جلد 02 صفحه 955 علامه سید محمد حسین طباطبائی

### آخرین برگ

آخرین برگ از زندگی حضرت علی (ع) شهادت در محراب عبادت جنگ نهروان پایان یافت و علی (ع) به کوفه مراجعت فرمود، ولی عده ای از خوارج که در نهروان توبه کرده بودند دوباره زمزمه ی مخالفت سر دادند و بنای فتنه و آشوب گذاشتند. علی (ع) برای آنان پیام فرستاد و آنان را به آرامش دعوت کرد و از مخالفت با حکومت برحذر داشت، ولی چون از هدایت ایشان ناامید شد با قدرت آن گروه ماجراجو و طغیانگر را تار و مار کرد و در نتیجه برخی از آنان کشته و زخمی شدند و عده ای هم پا به فرار گذاشتند. یک از فراریان خوارج، عبدالرحمان بن ملجم از قبیله ی مراد بود که به مکه گریخت. فراریان خوارج مکه را

مرکز عملیات خود قرار دادند و سه تن از آنان به نام های عبدالرحمان بن ملجم مرادی و برک بن عبدالله تمیمی (1) و عمرو بن بکر تمیمی (2) در یکی از شبها گرد هم آمدند و اوضاع آن روز و خونریزیها و جنگ های داخلی را بررسی کردند و از نهروان و کشتگان خود یاد کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که باعث این خونریزی و برادرکشی علی (ع) و معاویه و عمروعاص هستند و اگر این سه نفر از میان برداشته شوند مسلمانان تکلیف خود را خواهند دانست و به میل خود خلیفه ای انتخاب خواهند کرد. پس این سه نفر با هم پیمان بستند و آن را به سوگند موکد کردند که هر یک از آنان متعهد کشتن یکی از سه نفر گردد.

ابن ملجم متعهد قتل علی (ع) شد و عمرو بن بکر عهده دار کشتن عمروعاص گردید و برک بن عبدالله نیز قتل معاویه را به عهده گرفت. (3) نقشه ی این توطئه به طور محرمانه در مکه کشیده شد و برای اینکه هر سه نفر در یک وقت هدف خود را عملی سازند، شب نوزدهم ماه مبارک رمضان را تعیین کردند و هر یک برای انجام مأموریت خود به سوی شهر مورد نظر خود حرکت کرد. عمرو بن بکر برای کشتن عمروعاص به مصر رفت و برک بن عبدالله برای قتل معاویه به سوی شام حرکت کرد و ابن ملجم نیز راهی کوفه شد. (4)

برک بن عبدالله در شام به مسجد رفت و در شب موعود در صف اول به نماز ایستاد و در حالی که معاویه سر به سجده داشت با شمشیر

به او حمله کرد ولی، در اثر اضطراب روحی و دستپاچگی، شمشیر او به خطا رفت و به جای سر بر ران معاویه فرود آمد و معاویه زخم شدیدی برداشت. او را فوراً به خانه اش منتقل کردند و بستری شد. وقتی ضارب را در پیش او حاضر کردند معاویه از او پرسید:

چگونه بر این کار جرأت کردی؟

گفت:

امیر مرا معاف دارد تا مژده ای به او بدهم.

معاویه گفت:

مژده ی تو چیست؟

برک گفت:

علی را امشب یکی از همدست های من کشته است و اگر باور نداری مرا توقیف کن تا خبر آن به تو برسد، و اگر کشته نشده باشد من تعهد می کنم که بروم و او را بکشم و باز نزد تو آیم.

معاویه او را تا رسیدن خبر قتل علی (ع) نگه داشت و چون خبر مسلم شد او را رها کرد و بنا به نقل دیگر همان وقت او را به قتل رساند. (5)

طبیان چون زخم معاویه را معاینه کردند گفتند:

اگر امیر اولادی نخواهد می توان با دوا معالجه کرد و گرنه محل زخم باید با آتش داغ شود.

معاویه از داغ کردن با آتش ترسید و به قطع نسل راضی شد و گفت:

یزید و عبدالله برای من کافی هستند. (6)

عمرو بن بکر نیز در همان شب در مصر به مسجد رفت و در صف اول به نماز ایستاد. از قضا در آن شب عمرو عاص راتب شدیدی عارض شده بود که از التهاب و کسالت آن نتوانسته بود به مسجد برود و خارجه بن حنیفه

«حذافه» (7) را برای ادای نماز به مسجد فرستاده بود و عمرو بن بکر او را به جای عمروعاص کشت و چون جریان را دانست گفت:

«اردت



عمرأ و اراد الله خارجه» (8)

یعنی:

من کشتن عمرو را خواستم و خدا کشتن خارجه را. اما عبدالرحمان بن ملجم مرادی در روز بیستم ماه شعبان سال 04 هجری به کوفه آمد. گویند چون علی (ع) از آمدنش با خبر شد فرمود:

آیا رسید؟ همانا جز آن چیزی بر عهده ی من نمانده و اکنون هنگام آن است. ابن ملجم در خانه ی اشعث بن قیس فرود آمد و یک ماه در خانه ی او ماند و هر روز، با تیز کردن شمشیر خود را آماده می کرد. (9)

در آنجا با دختری به نام قطام، که او نیز از خوارج بود، مواجه شد و عاشق او گردید طبق نقل مسعودی، قطام دختر عموی ابن ملجم بود و پدر و برادرش در واقعه نهروان کشته شده بودند. قطام از زیباترین دختران کوفه بود و چون ابن ملجم او را دید همه چیز را فراموش کرد و رسماً از وی خواستگاری نمود. (10)

قطام گفت:

من با کمال میل تو را به همسری خود می پذیرم مشروط بر اینکه مهریه ی مرا مطابق میل من قرار دهی.

عبدالرحمان گفت:

بگو بدانم مقصودت چیست؟

قطام که عاشق را تسلیم دید، مهر را سنگین کرد و گفت:

سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و قتل علی بن ابی طالب.

ابن ملجم:

تصور نمی کنم مرا بخواهی و آن وقت قتل علی را به من پیشنهاد کنی قطام تو سعی کن او را غافلگیر کنی. در آن صورت، اگر او را بکشی هر دو انتقام خود را گرفته ایم و روزگار خوشی خواهیم داشت و اگر در این

راه کشته شوی جزای اخروی و آنچه خداوند برای تو ذخیره کرده است از  
نعمت های این جهان

بهتر و پایدارتر است. ابن ملجم:

بدان که من جز برای این کار به کوفه نیامده ام. (11)

شاعر درباره ی مهریه ی قطام گفت است:

فلم ار مهراً ساقه ذو سماحه

کمهر قطام من فصیح و اعجم/

ثلاثه الاف و عبد و قینه

و قتل علی بالحسام المصمم/

فلا مهر اعلی من علی و ان غلا

و لا قتل الا دون قتل ابن ملجم (12)/.

من ندیدم مهری را که صاحب کرمی، اعم از عرب و عجم، آن را عهده دار شود مثل مهر قطام

و آن عبارت بود از:

سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و قتل علی بن ابی طالب (ع) به تیغ تیز برنده. و هیچ مهری گرانتر از علی (ع) نیست هر چند گرانمایه باشد و هیچ جنایتی بدتر از جنایت ابن ملجم نخواهد بود.

قطام گفت:

من جمعی را از قبیله ی خود با تو هماره می کنم که تو را در این باره یاری دهند و همین کار را هم کرد و مردم دیگری از خارجیان کوفه به نام وردان بن مجالد از همان قبیله ی تیم الرباب را با وی همراه ساخت. ابن ملجم که مصمم به قتل علی (ع) بود با یکی از خوارج به نام شبیب بن بجره که از قبیله ی اشجع بود ملاقات کرد و به او گفت:

آیا طالب شرف دنیا و آخرت هستی؟!

پرسید:

منظورت چیست؟

گفت:

به من در قتل علی بن ابی طالب کمک کن. شیب گفت:

مادرت به عزایت بنشیند، مگر تو از خدمات و سوابق و فداکاری های علی در زمان پیامبر (ص) اطلاع نداری؟ ابن ملجم گفت:

وای بر تو، مگر نمی دانی که او قاتل به حکمیت مردم در کلام خدا شد و برادران نمازگزار ما را به قتل رساند؟ بنابراین،

به انتقام برادران دینی خود، او را خواهیم کشت. (13) پس شیب پذیرفت و ابن ملجم شمشیری تهیه کرد و آن را با زهری مهلک آب داد و سپس در موعد مقرر به مسجد کوفه آمد. آن دو در آنجا با قطام، که در روز جمعه سیزدهم ماه رمضان معتکف بود، ملاقات کردند و او به آن دو گفت که مجاشع بن وردان بن علقمه نیز داوطلب شده است که با آنان همکاری کند. چون هنگام عمل فرار رسید قطام سرهای آنان را با دستمال های حریر بست و هر سه شمشیرهای خود را به دست گرفتند و شب را با کسانی که در مسجد می ماندند به سر بردند و در مقابل یکی از درهای مسجد که معروف به «باب السده» بود نشستند. (14)

#### امام (ع) در شب شهادت

امام (ع) در ماه رمضان آن سال پیوسته از شهادت خود خبر می داد. حتی در یکی از روزهای میانی ماه، هنگامی که بر فراز منبر بود، دست به محاسن شریفش کشید و فرمود:

«شقیترین مردم این موها را با خون سرم رنگین خواهد کرد.» همچنین فرمود:

ماه رمضان فرا رسید و آن سرور ماههاست در این ماه در وضع حکومت دگرگونی پدید می آید. آگاه باشید که شما در این سال در یک صف (بدون امیر) حج خواهید کرد و نشانه اش این است که من در میان شما نیستم. (15) اصحاب آن حضرت می گفتند:

او با این سخن خبر از مرگ خود می دهد وی آن را درک نمی کنیم. (16) به همین جهت، آن حضرت در روزهای آخر عمر خود، هر شب به منزل یکی از فرزندان خود می رفت. شبی را نزد فرزندش حسن (ع) و شبی

در نزد فرزندش حسین (ع) و شبی در نزد دامادش عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب (ع) افطار می کرد و بیش از سه لقمه غذا تناول نمی فرمود. یکی از فرزندان سبب کم خوردن وی را پرسید.

امام (ع) فرمود:

«امر خدا می آید و من می خواهم شکم تهی باشد. یک شب یا دو شب بیشتر نمانده است» پس در همان شب ضربت خورد. (17) در شب شهادت افطار را میهمان دخترش ام کلثوم بود. در هنگامی افطار سه لقمه غذا خورد و سپس به عبادت پرداخت و از اول شب تا صبح در اضطراب و تشویش بود. گاهی به آسمان نگاه می کرد و حرکات ستارگان را در نظر می گرفت و هر چه طلوع فجر نزدیکتر می شد تشویش و ناراحتی آن حضرت بیشتر می شد و می فرمود:

«به خدا قسم، نه من دروغ می گویم و نه آن کسی که به من خبر داده دروغ گفته است؛ این است شبی که مرا وعده ی شهادت داده اند.» (18) این وعده را پیامبر اکرم (ص) به وی داده بود. علی (ع) خود نقل می کند که پیامبر (ص) در پایان خطبه ای که در فضیلت و احترام ماه رمضان بیان فرمود:

گریه کرد عرض کردم:

چرا گریه می کنی؟

فرمود:

برای سرنوشتی که در این ماه برای تو پیش می آید:

«کافی بک و انت تصلی لربک و قد انبعث اشقی الاولین و الاخرین شقیق عاقر ناقة ثمود فضرک ضربه علی فرقک فخصب منها لحیتک» (19) یعنی:

گویا می بینم که تو مشغول نماز هستی و شقیترین مردم جهان، همتای کشنده ی ناقة ی ثمود، قیام می کند و ضربتی بر فرق تو فرود می آورد و محاسنت را با خون رنگین می سازد. بالاخره آن شب هولناک به پایان رسید و

علی (ع) در تاریکی سحر ادای نماز صبح به سوی مسجد حرکت کرد. مرغابیانی که در خانه بودند در پی او رفتند و به جامه اش آویختند.

بعضی خواستند آنها را از او دور سازند.

فرمود:

«دعوهن فانهن صوائح تنبعها نوائح»

یعنی:

آنها را به حال خود بگذارید که فریاد کنندگانی هستند که نوحه گرانی در پی دارند. (20)

امام حسن (ع) گفت:

این چه فال بدی است که می زنی؟

فرمود:

ای پسر، فال بد نمی زنم، لیکن دل من گواهی می دهد که کشته خواهم شد. (21) ام کلثوم از گفتار امام (ع) پریشان شد و عرض کرد:

دستور بفرمایید که جعه به مسجد برود و با مردم نماز بگذارد.

حضرت فرمود:

از قضای الهی نمی توان گریخت. آن گاه کمر بند خود را محکم بست و در حالی که این دو بیت را زمزمه می کرد عازم مسجد شد.

اشدد حیا زیمک للموت فان الموت لاقیکا و لا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا (22)

کمر خود را برای مرگ محکم ببند، زیرا مرگ تو را ملاقات خواهد کرد. و از مرگ، آن گاه که به سوی تو درآید، جزع و فریاد مکن امام (ع) وارد مسجد شد و به نماز ایستاد و تکبیر افتتاح گفت و پس از قرائت به سجده رفت. در این هنگام ابن ملجم در حالی که فریاد می زد:

«لله الحكم لا لك يا علي» با شمشیر زهر آلود ضربتی بر سر مبارک علی (ع) وارد آورد. از قضا این ضربت بر محلی اصابت کرد که سابقاً شمشیر عمرو بن عبدود بر آن وارد شده بود (23) و فرق مبارک آن حضرت را تا پیشانی شکافت. مرحوم شیخ طوسی در «امالی» حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا (ع) از پدران



گرامیش از امام سجاد (ع) نقل می کند:

ابن ملجم در حالی که علی (ع) در سجده بود، ضربتی بر فرق مبارک آن حضرت وارد ساخت (24) مفسر معروف شیعه ابوالفتوح رازی در تفسیر خود نقل می کند:

علی (ع) در نخستین رکعت از نمازی که ابن ملجم او را ضربت زد، یازده آیه از سوره ی انبیاء را تلاوت کرد. (25)

دانشمند معروف اهل تسنن سبط ابن جوزی می نویسد:

هنگامی که امام در محراب قرار گرفت چند نفر به او حمله کردند و ابن ملجم ضربتی بر آن حضرت فرود آورد (26) و بلافاصله با همراهانش گریختند. خون از سر علی (ع) در محراب جاری شد و محاسن شریفش را رنگین کرد. در این حال آن حضرت فرمود:

«فزت و رب الکعبه»:

به خدا کعبه سوگند که رستگار شدم.

سپس این آیه را تلاوت فرمود:

«منه خلقناکم و فیها نعیدکم و منا نخرجکم تاره اخری» (27).

علی (ع) وقتی ضربت خورد فریاد زد:

او را بگیرید. مردم از پی ابن ملجم شتافتند و کسی به او نزدیک نمی شد مگر آنکه او را با شمشیر خود می زد. پس قثم بن عباس پیش تاخت و او را بغل گرفت و به زمین کوبید. چون او را به نزد علی (ع) آوردند، به او گفت:

پسر ملجم؟

گفت:

آری وقتی حضرت ضارب را شناخت به فرزندش حسن فرمود:

مواظب دشمنت باش، شکمش را سیر و بندش را محکم کن. پس اگر  
مُردم او را به من ملحق کن تا در نزد پروردگارم با او احتجاج کنم و اگر  
زده ماندم یا او را می‌بخشم یا قصاص می‌کنم. (28) حسنین (ع) به اتفاق  
بنی هاشم، علی (ع) را در گلیم گذاشتند و به خانه بردند بار

دیگر ابن ملجم را به نزد آن حضرت آوردند.

امیرالمؤمنین (ع) به او نگریست و فرمود:

اگر من مردم او را بکشید، چنان که مرا کشته، و اگر سالم ماندم خواهم دید که رأی من درباره ی او چیست. فرزند مرادی گفت:

من این شمشیر را به هزار درهم خریده ام و به هزار درهم دیگر زهر داده ام. پس اگر مرا خیانت کند حق تعالی او را هلاک گرداند (29) در این موقع ام کلثوم به او گفت:

ای دشمن خدا، امیرالمؤمنین را کشتی؟ آن ملعون گفت:

امیرالمؤمنین را نکشته ام، بلکه پدر تو را کشته ام.

ام کلثوم گفت:

امیدوارم که آن حضرت از این جراحات شفا یابد. ابن ملجم باز با وقاحت گفت:

می بینم که برایش گریان خواهی بود. والله که من او را ضربتی زده ام که اگر آن را در میان اهل زمین قسمت کنند همه را هلاک کند. (30)

قدری شیر برای آن حضرت آوردند. کمی از آن شیر را نوشید و فرمود:

به زندانی خود نیز از این شیر بدهید و او را اذیت نکنید. هنگامی که امام (ع) ضربت خورد پزشکان کوفه به بالین وی گرد آمدند. در بین آنان از همه ماهرتر اثیر بن عمرو بود که جراحات را معالجه می کرد. وقتی او زخم را دید دستور دادشش گوسفندی را که هنوز گرم است برای او بیاورند.

سپس رگی از آن بیرون آورد و در محل ضربت قرار داد و آن گاه که آن را بیرون آورد گفت:

یا علی وصیت های خود را بکن، زیرا این ضربت به مغز رسیده و معالجه موثر نیست. در این هنگام امام (ع) کاغذ و دواتی خواست و وصیت خود را خطاب به دو فرزندش حسن و حسین (ع) نوشت.

این وصیت، گرچه خطاب به حسنین (ع) است ولی در حقیقت برای تمام بشر تا پایان عالم است. این وصیت را عده ای از محدثان و مورخانی که قبل از مرحوم سید رضی و بعد از او می زیسته اند با ذکر سند نقل کرده اند (31) البته اصل وصیت بیشتر از آن است که مرحوم سید رضی در نهج البلاغه آورده است. اینک قسمتی از آن را می آوریم:

اوصیکما بتقوی الله و ان لا تبغیا الدنیا و ان بغتکما و لا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما و قولاً بالحق و اعملاً للاجر و کوناً للظالم خصماً و للمظلوم عوناً.

شما را به تقوا و ترس از خدا سفارش می کنم و اینکه در پی دنیا نباشید، گرچه دنیا به سراغ شما آید و بر آنچه از دنیا از دست می دهید تأسف مخورید سخن حق را بگویید و برای اجر و پاداش (الهی) کار کنیم و دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید. اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتاب بتقوی الله و نظم امرکم و صلاح ذات بینکم، فانی سمعت جدکم (ص) یقول:

«صلاح ذات البین الفضل من عامه الصلاه و الصیام.»

من، شما و تمام فرزندان و خاندانم و کسانی را که این وصیتنامه ام به آنان می رسد به تقوی و ترس از خداوند و نظم امور خود و اصلاح ذات البین سفارش می کنم، زیرا که من از جدشما (ص) شنیدم که می فرمود:

اصلاح میان مردم از یک سال نماز و روزه برتر است.

الله الله فی الایتام فلا تغبوا افواههم و لا یضیعوا بحضرتکم.

و الله الله فی جیرانکم فانهم وصیه نبیکم. ما زال یوصی بهم حتی ظننا انه سیورتهم.

خدا را خدا را

در

مورد یتیمان؛ نکند که گاهی سیر و گاهی گرسنه بمانند؛ نکند که در حضور شما، در اثر عدم رسیدگی از بین بروند. خدا را خدا را که در مورد همسایگان خود خوشرفتاری کنید، چرا که آنان مورد توصیه و سفارش پیامبر شما هستند. وی همواره نسبت به همسایگان سفارش می فرمود:

تا آنجا که ما گمان بردیم به زودی سهمیه ات از ارث برایشان قرار خواهد داد. واللہ اللہ فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم.

واللہ اللہ فی الصلاہ فانہا عمود دینکم.

واللہ اللہ فی بیت ربکم لا تخلوہ ما بقیتہ فانہ ان ترک لم تناظروا.

خدای را خدا را در توجه به قرآن نکند که دیگران در عمل به آن از شما پیشی گیرند.

خدا را خدا را در مورد نماز، که ستون دین شماست.

خدا را خدا را در مورد خانه ی پروردگارتان؛ تا آن هنگام که زنده هستید آن را خالی نگذارید، که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی شوید و بلای الهی شما را فرا می گیرد.

واللہ اللہ فی الجہاد باموالکم و انفسکم و السنتکم فی سبیل اللہ. و علیکم بالتواصل و التبادل و ایاکم و التدابر و التقاطع. لا تترکوا الامر بالمعروف فی النهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یتجاب لکم.

خدا را خدا را در مورد جهاد با اموال و جانها و زبان های خویش در اره خدا. و بر شما لازم است که پیوندهای دوستی و محبت را محکم کنید و بذل و بخشش را فراموش نکنید و از پشت کردن به هم و قطع رابطه بر حذر باشید. امر به معروف و نهی از منکر را ترک مکنید که اشرار بر شما مسلط

می شوند و سپس هر چه دعا کنید مستجاب نمی گردد.

سپس فرمود:

ای نوادگان عیدالمطلب، نکند که شما بعد از شهادت من دست خود را از آستین بیرون آورید و در خون مسلمانان فرو برید و بگویید امیر مؤمنان کشته شد و این بهانه ای برای خونریزی شود ... الا لا تقتلن بی الاقاتلی. انظروا اذا انا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربه بضربه، و لا تمثلوا بالرجل، فانی سمعت رسول الله (ص) يقول:

«ایاکم و المثله و لو بالکلب العقور.» (32)

آگاه باشید که به قصاص خون من تنها قاتلم را باید بکشید. بنگرید که هرگاه من از این ضربت جهان را بدرود گفتم او را تنها یک ضربت بزنید تا ضربتی در برابر ضربتی باشد. و زنهار که او را مثله نکنید (گوش و بینی و اعضای او را نبرید)، که من از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

«از مثله کردن پرهیزید، گرچه نسبت به سگ گزنده باشد.»

فرزندان امام (ع) خامش نشسته بودند و در حالی که غم و اندوه گلوی آنان را می فشرد به سخنان دلپذیر و جان پرور آن حضرت گوش فرا می دادند. اما در پایان این وصیت از هوش رفت و چون مجدداً چشمان خود را باز کرد فرمود:

ای حسن، با تو سخنی چند دارم. امشب شب آخر عمر من است. چون در گذشتم با دست خود مرا غسل بده و کفن کن و خود شخصاً مباشر اعمال کفن و دفن من باش و بر جنازه ی من نماز بخوان و در تاریکی شب جنازه ی مرا دور از شهر کوفه مخفیانه به خاک بسپار تا کسی از آن با خبر نشود. علی (ع) دو روز زنده بود و

در شب جمعه ی نخستین روز از دهه ی آخر ماه رمضان (شب بیست و یکم سال 04 هجری) در سن 36 سالگی بدرود حیات گفت:

پسر گرامیش امام حسن (ع) او را با دست خود غسل داد و بر او نماز خواند در نماز هفت تکبیر گفت و سپس فرمود:

«اما انها لا تکبر علی احد بعده» یعنی:

بدانید که پس از علی (ع) بر جنازه هیچکس هفت تکبیر گفته نمی شود علی (ع) در کوفه د رجایی بنام «غری» (نجف اشرف فعلی) دفن شد.

دوران خلافتش چهار سال و ده ماه بود (33)

در سوگ علی علیه السلام

پس از شهادت امام (ع) حسن بن علی (ع) به خطبه ایستاد و خدا را ستود و بر او ثنا گفت و بر پیامبر درود فرستاد و سپس گفت:

«الا انه قد مضى فی هذه اللیله رجل لم یدرکه الاولون و لن یری مثله الاخرون من کان یقاتل و جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن شماله و الله لقد توفی فی اللیله الّتی قبض فیها موسی بن عمران و رفع فیها عیسی بن مریم و انزل القرآن الا و انه ما خلف صفراء و لا بیضاء الا سبعمائۀ درهم فضلت من عطائه اراد ان یتاع بها خادما لاهله» (34)

امشب مردی درگذشت که پیشینیان به حقیقت او نرسیده اند و آیندگان هرگز مانند او را نخواهند دید. کسی که چون نبرد می کرد جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ او بودند. به خدا سوگند، در همان شبی وفات یافت که موسی بن عمران درگذشت و عیسی به آسمان برده شد و قرآن نازل گردید. بدانید که او زر و سیمی از خود برجا نگذاشت مگر هفتصد درهم که

از مقرری او پس انداز شده بود و می خواست با آن مبلغ برای خانواده اش خادمی بخرد.

سپس قعقاع بن زراره برخاست و گفت:

«رضوان الله عليك يا امير المؤمنين، فوالله لقد كانت حياتك مفتاح خير و لو ان الناس قبلوك لا كلوا من فوقهم و عن تحت ارجلهم و لكنهم غمطوا النعمة و آثروا الدنيا على الاخره» (35)

رضوان خدا بر تو باد ای امیر مؤمنان به خدا سوگند زندگیت کلید هر خیر بود، و اگر مردم ترا می پذیرفتند از بالای سر و زیر پای خود می خوردند و نعمت خدا آنان را فرا می گرفت؛ لیکن اینان نعمت را ناسپاسی کردند و دنیا را بر آخرت برگزیدند. ابوالاسود دوئلی ابیات زیر را در رثای علی (ع) سروده است:

الا ابلغ معاویه بن حرب

فلا قرت عیون الشامتینا/

افی شهر الصیام فجعتمونا

بخیر الناس طرا اجمعینا؟/

قتلتم خیر من ركب المطایا

و ذللها و من ركب السفینا/

و من لبس النعال من حذاها

و من قرء المثنائی و المبینا/

إذا استقبلت وجه ابی حسین

رایت النور فوق الناظرینا/

لقد علمت قریش حیث كانت



بانک خیرهم حسبا و دینا (36)/.

به معاویه بن حرب بگویند که چشم های شماتت کنندگان روشن مباد.

آیا در ماه رمضان ما را به سوگ بهترین تمام مردم نشانید؟

بهترین کسی را کشتید که بر دامها سوار شد و آنها را رام کرد،

بهترین کسی که نعلین بپا کرد و بهترین کسی که آیات مثنوی و کتاب مبین را خواند. اگر به روی پدر حسین بنگری فروغ او را مشاهده می کنی که بر فراز سر بینندگان پرتو انداخته است.

ای علی، قریش هرکجا باشد دانسته است که تو در حسب و دین بهترین آنان هستی. از جمله کسانی که درباره ی علی (ع) مرثیه گفته

است صعصعه بن صوحان است که در بلاغت و حاضر جوابی معروف بوده است. او چنین در سوگ امیرالمؤمنین (ع) سخن گفت:

پدر و مادرم فدای تو باد ای امیر مؤمنان و گوارا باد بر تو (کرامت های الهی).

همانا تو پاکیزه مولد و شکبیا و مجاهد بودی و به آنچه آرزو داشتی رسیدی و با خدا معامله ی پر سودی کردی و به سوی پروردگار خود شتافتی و او تو را با خوشی و نوید پذیرفت و فرشتگان بر تو گرد آمدند و در جوار مصطفی (ص) ساکن شدی و خداوند تو را در جوار او قرار داد و منزلتی مانند منزلت او به تو عطا کرد و از جام خود سیراب فرمود:

از خدای خود (که پیروی از تو را بر ما منت نهاد و توفیق داد که به روش تو عمل کنیم و دست دوستانت بوده و دشمن دشمنانت باشیم) مسئلت می کنیم که ما را با تو محشور سازد، زیرا به مرتبه ای رسیدی که پیش از تو کسی به آن نرسید و مقامی را به دست آوردی که پیش از تو کسی به دست نیاورد. تو در راه خدا پیشاپیش پیامبر به بهترین صورت جهاد کردی و دین خدا را استوار کردی و سنت را محکم ساختی و فتنه را خاموش کردی و اسلام به تو پایدار شد و دین به تو انتظام پذیرفت و مناقبی در تو گرد آمد که در غیر تو جمع نشده است. پیش از هر کسی دعوت پیامبر (ص) را اجابت کردی و پیروی او را بر هر چیز دیگر مقدم داشتی و به یاری او پیشقدم شدی و با جان خود

در راه خدا فداکاری کردی و شمشیر خود را برای یاری او از نیام  
برکشیدی.

هر ستمکار سرسختی به وسیله ی تو شکست خورد و هر کافری به دست  
تو خوار شد. کفر و شرک و ستم با دست تو برکنده شدند و گمراهان و  
سرکشان را هلاک کردی. پس گوارا باد بر تو ای امیرالمؤمنین آنچه را که  
خداوند از این مناقب و فضائل بر تو ارزانی داشت. نزدیکترین مردم به  
پیامبر بودی و قبل از همه ایمان آوردی و در علم و فهم از همه برتر و در  
یقین کاملتر و از همه شجاعت‌تر و دلیرتر و سوابق تو در اسلام از همه بیشتر  
است. پس خداوند ما را از اجر تو محروم نسازد، زیرا تو کلید خیرات بودی  
و در بدیها را به روی ما بستی. اما با شهادت تو درهای بدی به روی ما باز  
شد و درهای خیر بسته گردید. اگر مردم سخنان تو را می شنیدند خیرات  
از بالا سر و از پایین پای آنان روان می شد، ولی افسوس که دنیا را بر  
آخرت ترجیح دادند. خوارج و دیگر دشمنان اسلام از این جنایت هولناک ابن  
ملجم خوشحال بودند و از اقدام وی تمجید می کردند. یکی از خوارج به  
نام عمران بن حطان وقاشی درباره ی ابن قثم گفته است:

یا ضربه من تقی ما اراد بها لا لیبلغ من ذی العرش رضوانا انی لا ذکره یوما  
فاحسبه اوفی البریه عندالله میزاناً

چه ضربتی از پرهیزگاری که جز رسیدن به رضوان الهی از آن قصدی  
نداشت. من وقتی او را به یاد می آورم تصور می کنم که نزد خداوند کفه  
ی ترازویش از همه سنگینتر است. و قاضی

ابو طیب طاهر بن عبدالله شافعی در پاسخ او چنین سروده است:

یا ضربه من شقی ما اراد بهالا لیهدم للا سلام ارکاناً انی لا ذکره یوما  
فالعنه دنیا و العن عمراناً و حطاناً علیه ثم علیه الدهر متصلاً لعائن الله  
اسراراً و اعلاناً فانتما من کلاب النار جابه نص الشریعه برهاناً و تبیاناً (37)

چه ضربتی از تبهکاری که جز ویران کردن پایه های دین از آن قصدی  
نداشت. من روزی که او را به یاد می آورم یک دنیا به عمران و حطان لعن  
می کنم. بر او باد پیوسته لعنت های خداوندی در آشکار و نهان، و شما از  
سگ های دوزخ هستید که نص شریعت بر آن شاهد و گواه است. بدین  
طریق شعله های پر فروغ حیات انسان والایی که در کعبه زاده شد و در  
مسجد به شهادت رسید خاموش شد. انسانی که، پس از رسول اکرم  
(ص)، جهان برای او همتایی ندیده و نخواهد دید. نه در جهاد و ایثار برای او  
نظیری بود، نه در علم و آگاهی از اسرار هستی، نه در دیگر فضائل، تا آنجا  
که وجود شریفش مجموعه ای از اضداد بود که هرگز در شخصی گرد نمی  
آیند:

جمعت فی صفاتک الاضداد فلهذا عزت لک الانداد زاهد حاکم حلیم شجاع  
قاتک ناسک فقیر جواد در تو صفات گوناگون گرد آمده اند و از این رو برای  
تو همتایی نمی توان یافت. تو همتایی نمی توان یافت. تو انشانس وارسته  
و سیاستمدار و بردبار و شجاع و عابد و جریء و تهیدست و سخاوتمند و  
ایثارگر هستی. نگارنده در همین جا دامن سخن را، با کمال شرمندگی،  
کوتاه می کند و می داند که نتوانسته است حتی نیمرخی ناقص

از چهره ی ملکوتی و ممتاز امیرالمؤمنین امام علی (ع) را ترسیم کند. اما خوشحال است که به وظیفه خود عمل کرده و با در درست داشتن یک بسته نخ بی ارزش در عداد خریداران یوسف در آمده است، شاید که روزی مشمول شفاعت او گردد.

جعفر سبحانی

قم،

مؤسسه امام صادق (ع)

01 خرداد 7631 ه. ش، برابر با 51 شوال 8041 ه ق

پی نوشتها

1 و 2 - دینوری در الاخبار الطوال (ص 312 نام برک بن عبدالله را نزال بن عامر و نام عمرو بن بکر را عبدالله بن مالک صیداوری نوشته است و مسعودی در مروج الذهب (ج 2 ص 324 برک به عبدالله را حجاج بن عبدالله صریمی ملقب به برک و عمرو بن بکر را زادویه نوشته است.

3 - مقاتل الطالبیین، ص 92 الامامه و السياسه، ج 1 ص 731

4 - تاریخ طبری، ج 6 ص 38

کامل ابن اثیر، ج 3 ص 591

روضه الواعظین، ج 1 ص 161.

5 - شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج 6 ص 411.

6 - مقاتل الطالبیین، ص 03

شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج 6 ص 311.

7 - تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 212.

8 - همان، ج 2 ص 213.

9 - همان، ج 2 ص 213.

10 - مروج الذهب، ج 2 ص 324.

11 - الاخبار الطوال، ص 312 مروج الذهب، ج 2 ص 324.

12 - الاخبار الطوال، ص 412 كشف الغمه، ج 1 ص 285 مقاتل الطالبين، ص 73 مسعودی در مروج الذهب (ج 2 ص 424 دو بیت اخير را به ابن ملجم نسبت داده است.

13 - كشف الغمه، ج 1 ص 175

14 - مروج الذهب، ج 2

ص 424 تاریخ طبری، ج 6 ص 38 شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج 6 ص 511 کامل ابن اثیر، ج 3 ص 591 مقاتل الطالبیین، ص 23 البدایه و النهایه، ج 7 ص 523 الاستیعاب، ج 2 ص 282 روضه الواعظین، ج 1 ص 161. 51 و

16 - ارشاد مفید، ص 151 چاپ اسلامی؛ روضه الواعظین، ج 1 ص 361.

17 - ارشاد، ص 151 روضه الواعظین، ج 1 ص 461 کشف الغمه، ج 1 ص 185.

18 - روضه الواعظین، ج 1 ص 461.

19 - عیون اخبار الرضا، ج 1 ص 792 (چاپ قم).

20 - تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 212 ارشاد، ص 256 روضه الواعظین، ج 1 ص 561 مروج الذهب، ج 2 ص 524.

21 - کشف الغمه، ج 1 ص 485.

22 - مروج الذهب، ج 2 ص 924 مقاتل الطالبیین، ص 13.

23 - کشف الغمه، ج 1 ص 485.

24 - بحارالانوار، نقل از امالی، ج 9 ص 056 طبع قدیم).

25 - تفسیر ابو الفتوح رازی، ج 4 ص 524.

26 - تذکره الخواص، ص 771 (چاپ نجف).

27 - سوره ی طه، آیه ی 55 شما را از خاک آفریدیم و در آن بازتان می گردانیم و بار دیگر از آن بیرونتان می آوریم.

28 - تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 212.

29 - کشف الغمه، ج 1 ص 685

تاریخ طبری، ج 6 ص 581.

30 - مقاتل الطالبين، ص 63

الاخبار الطوال، ص 412

طبقات ابن سعد، ج 2 ص 42

كامل ابن اثير، ج 3 ص 961

تاريخ طبري، ج 6 ص 58

عقد الفريد، ج 4 ص 953

كشف الغمه، ج 1 ص 685.

31 - ابو حاتم سجستاني، المعمرين و الوصايا، ص 941

تاريخ طبري، ج



6 ص 58

تحف العقول، ص 791

من لا يحضره الفقيه، ج 4 ص 141

کافی، ج 7 ص 15 در مروج الذهب، (ج 2 ص 524 قسمتی از آن نقل شده است؛

مقاتل الطالبین، ص 83.

32 - نهج البلاغه، نامه شماره 74.

33 - مناقب آل ابی طالب، ج 3 ص 313

تذکره الخواص، ص 221

تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 312. 43 و

35 - تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 312.

36 - مروج الذهب، ج 2 ص 824

تاریخ طبری، ج 4 ص 611

کامل ابن اثیر، ج 3 ص 493

اغانی، ج 11 ص 221

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین ص 34 این اشعار را که جزئی از یک مرثیه ی 12 بیتی است به ام الهیثم بنت الاسود نسبت داده است.

37 - مروج الذهب، ج 2 ص 724

ابیات دیگری نیز در جواب این دو بیت عمران بن حطان گفته شده که مسعودی آنها را در کتاب خود آورده است.

شهادت در محراب عبادت

جنگ نهروان پایان یافت و علی علیه السلام به کوفه مراجعت فرمود، ولی عده‌ای از خوارج که در نهروان توبه کرده بودند دوباره زمزمه مخالفت سر دادند و بنای فتنه و آشوب گذاشتند.

علی علیه السلام برای آنان پیام فرستاد و آنان را به آرامش دعوت کرد و از مخالفت با حکومت بر حذر داشت، ولی چون از هدایت ایشان ناامید شد با قدرت آن گروه ماجراجو و طغیانگر را تار و مار کرد و در نتیجه برخی از آنان کشته و زخمی شدند و عده‌ای هم پا به فرار گذاشتند. یکی از فراریان خوارج، عبدالرحمان بن ملجم از قبیله مراد بود که به مکه گریخت. فراریان خوارج مکه را مرکز عملیات خود قرار دادند و سه تن از

آنان به نام های عبدالرحمان بن ملجم مرادی و برک بن عبد الله و عمرو بن بکر تمیمی (2)

در یکی از شبها گرد هم آمدند و اوضاع آن روز و خونریزیها و جنگ های داخلی را بررسی کردند و از نهروان و کشتگان خود یاد کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که باعث این خونریزی و برادر کشی علی علیه السلام و معاویه و عمروعاص هستند و اگر این سه نفر از میان برداشته شوند مسلمانان تکلیف خود را خواهند دانست و به میل خود خلیفه ای انتخاب خواهند کرد. پس این سه نفر با هم پیمان بستند و آن را به سوگند مؤکد کردند که هر یک از آنان متعهد کشتن یکی از سه نفر گردد. ابن ملجم متعهد قتل علی علیه السلام شد و عمرو بن بکر عهدهدار کشتن عمروعاص گردید و برک بن عبدالله نیز قتل معاویه را به عهده گرفت. (3)

نقشه این توطئه به طور محرمانه در مکه کشیده شد و برای اینکه هر سه نفر در یک وقت هدف خود را عملی سازند، شب نوزدهم ماه مبارک رمضان را تعیین کردند و هر یک برای انجام مأموریت خود به سوی شهر مورد نظر خود حرکت کرد. عمرو بن بکر برای کشتن عمروعاص به مصر رفت و برک بن عبد الله برای قتل معاویه به سوی شام حرکت کرد و ابن ملجم نیز راهی کوفه شد. (4)

برک بن عبدالله در شام به مسجد رفت و در شب موعود در صف اول به نماز ایستاد و در حالی که معاویه سر به سجده داشت با شمشیر به او حمله کرد ولی، در اثر اضطراب روحی و دستپاچگی،

شمشیر او به خطا رفت و به جای سر بر ران معاویه فرود آمد و معاویه زخم شدیدی برداشت. او را فوراً به خانهاش منتقل کردند و بستری شد. وقتی ضارب را در پیش او حاضر کردند معاویه از او پرسید:

چگونه بر این کار جرات کردی؟

گفت:

امیر مرا معاف دارد تا مژده ای به او بدهم.

معاویه گفت:

مژده تو چیست؟ برک گفت:

علی را امشب یکی از همدست های من کشته است و اگر باور نداری مرا توقیف کن تا خبر آن به تو برسد، و اگر کشته نشده باشد من تعهد می کنم که بروم و او را بکشم و باز نزد تو آیم.

معاویه او را تا رسیدن خبر قتل علی علیه السلام نگه داشت و چون خبر مسلم شد او را رها کرد و بنا به نقل دیگر همان وقت او را به قتل رساند. (5)

طبییان چون زخم معاویه را معاینه کردند گفتند:

اگر امیر اولادی نخواهد می توان با دوا معالجه کرد وگرنه محل زخم باید با آتش داغ شود.

معاویه از داغ کردن با آتش ترسید و به قطع نسل راضی شد و گفت:

یزید و عبدالله برای من کافی هستند. (6)

عمرو بن بکر نیز در همان شب در مصر به مسجد رفت و در صف اول به نماز ایستاد. از قضا در آن شب عمروعاص راتب شدیدی عارض شده بود که از التهاب و کسالت آن نتوانسته بود به مسجد برود و خارجه بن حنیفه (حذافه) (7) را برای ادای نماز به مسجد فرستاده بود و عمرو بن بکر او را به جای عمروعاص کشت و چون جریان را دانست گفت:

«اردت عمرا و اراد الله خارجه» (8).

یعنی:

من کشتن عمرو را خواستم

و خدا کشتن خارجه را. اما عبد الرحمان بن ملجم مرادی در روز بیستم ماه شعبان سال 04 هجری به کوفه آمد. گویند چون علی علیه السلام از آمدنش با خبر شد فرمود:

آیا رسید؟ همانا جز آن چیزی بر عهده من نمانده و اکنون هنگام آن است. ابن ملجم در خانه اشعث بن قیس فرود آمد و یک ماه در خانه او ماند و هر روز، با تیز کردن شمشیر خود را آماده می کرد. (9) در آنجا با دختری به نام قطام، که او نیز از خوارج بود، مواجه شد و عاشق او گردید. طبق نقل مسعودی، قطام دختر عموی ابن ملجم بود و پدر و برادرش در واقعه نهروان کشته شده بودند. قطام از زیباترین دختران کوفه بود و چون ابن ملجم او را دید همه چیز را فراموش کرد و رسماً از وی خواستگاری نمود. (10)

قطام گفت:

من با کمال میل تو را به همسری خود می پذیرم مشروط بر اینکه مهریه مرا مطابق میل من قرار دهی. عبدالرحمان گفت:

بگو بدانم مقصودت چیست؟ قطام که عاشق را تسلیم دید، مهر را سنگین کرد و گفت:

سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و قتل علی بن ابی طالب.

ابن ملجم:

تصور نمی کنم مرا بخواهی و آن وقت قتل علی را به من پیشنهاد کنی!

قطام:

تو سعی کن او را غافلگیر کنی. در آن صورت، اگر او را بکشی هر دو انتقام خود را گرفتیم و روزگار خوشی خواهیم داشت و اگر در این راه کشته شوی جزای اخروی و آنچه خداوند برای تو ذخیره کرده است از نعمت های این جهان بهتر و پایدارتر است. ابن ملجم:

بدان که من

جز برای این کار به کوفه نیامده ام. (11)

شاعر در باره مهریه قطام گفته است:

فلم ار مهرا ساقه ذو سماحه

کمهړ قطام من فصیح و اعجم

ثلاثه آلف و عبد وقینه

و قتل علی بالحسام المصمم

فلا مهر اعلی من علی و ان علا

و لا قتل الا دون قتل ابن ملجم (12)

من ندیدم مهری را که صاحب کرمی، اعم از عرب و عجم، آن را عهده دار شود مثل مهر قطام و آن عبارت بود از سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و قتل علی بن ابی طالب علیه السلام به تیغ تیز برنده. و هیچ مهری گرانتر از علی علیه السلام نیست هرچند گرانمایه باشد و هیچ جنایتی بدتر از جنایت ابن ملجم نخواهد بود. قطام گفت:

من جمعی را از قبیله خود با تو همراه می کنم که تو را در این باره یاری دهند و همین کار را هم کرد و مرد دیگری از خارجیان کوفه به نام وردان بن مجالد از همان قبیله تیم الرباب را با وی همراه ساخت. ابن ملجم که مصمم به قتل علی علیه السلام بود با یکی از خوارج به نام شیب بن بجره که از قبیله اشجع بود ملاقات کرد و به او گفت:

آیا طالب شرف دنیا و آخرت هستی؟! پرسید:

منظورت چیست؟

گفت:

به من در قتل علی بن ابی طالب کمک کن. شیب گفت:

مادرت به عزایت بنشیند، مگر تو از خدمات و سوابق و فداکاری های علی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع نداری؟ ابن ملجم گفت:  
وای بر تو، مگر نمی دانی که او قائل به حکمیت مردم در کلام خدا شد و برادران نمازگزار ما را به قتل رساند؟ بنابراین،



به انتقام برادران دینی خود، او را خواهیم کشت. (13) شیب پذیرفت و ابن ملجم شمشیری تهیه کرد و آن را با زهری مهلک آب داد و سپس در موعد مقرر به مسجد کوفه آمد. آن دو در آنجا با قسام، که در روز جمعه سیزدهم ماه رمضان معتکف بود، ملاقات کردند و او به آن دو گفت که مجاشع بن وردان بن علقمه نیز داوطلب شده است که با آنان همکاری کند. چون هنگام عمل فرا رسید قسام سرهای آنان را با دستمال های حریر بست و هر سه شمشیرهای خود را به دست گرفتند و شب را با کسانی که در مسجد می ماندند به سر بردند و در مقابل یکی از درهای مسجد که معروف به «باب السده» بود نشستند. (14)

#### پی نوشتها

1 - دینوری در الاخبار الطوال (ص 312) نام برک بن عبد الله را نزال بن عامر و نام عمرو بن بکر را عبد الله بن مالک صیداوی نوشته است و مسعودی در مروج الذهب (ج 2، ص 324) برک بن عبد الله را حجاج بن عبد الله صریمی ملقب به برک و عمرو بن بکر را زادویه نوشته است.

2 - دینوری در الاخبار الطوال (ص 312) نام برک بن عبد الله را نزال بن عامر و نام عمرو بن بکر را عبد الله بن مالک صیداوی نوشته است و مسعودی در مروج الذهب (ج 2، ص 324) برک بن عبد الله را حجاج بن عبد الله صریمی ملقب به برک و عمرو بن بکر را زادویه نوشته است.

3 - مقاتل الطالبیین، ص 92

الامامه و السیاسه، ج 1، ص 731.

4 - تاریخ طبری،

ج 6، ص 38

کامل ابن اثیر، ج 3، ص 591

روضه الواعظین، ج 1، ص 161.

5 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 6، ص 411.

6 - مقاتل الطالبین، ص 03

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 6، ص 311.

7 - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 212.

8 - همان، ج 2، ص 213.

9 - همان، ج 2، ص 213.

10 - مروج الذهب، ج 2، ص 324.

11 - الاخبار الطوال، ص 312

مروج الذهب، ج 2، ص 324.

12 - الاخبار الطوال، ص 412

کشف الغمه، ج 1، ص 285

مقاتل الطالبین، ص 73. مسعودی در مروج الذهب (ج 2، ص 424) دو بیت اخیر را به ابن ملجم نسبت داده است.

13 - کشف الغمه، ج 1، ص 175.

14 - مروج الذهب، ج 2، ص 424

تاریخ طبری، ج 6، ص 38

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 6، ص 511

كامل ابن اثير، ج 3، ص 591

مقاتل الطالبين، ص 23

البدایه و النهایه، ج 7، ص 523

الاستيعاب، ج 2، ص 282

روضه الواعظین، ج 1، ص 161.

15 - زمان و مکان و چگونگی شهادت حضرت علی علیه السلام

زمان و مکان و چگونگی شهادت

ابن ملجم که مصمم به قتل علی - علیه السلام بود با یکی از خوارج به نام شیب بن بجره که از قبیله اشجع بود ملاقات کرد و به او گفت:

آیا طالب شرف دنیا و آخرت هستی؟

پرسید:

منظورت چیست؟

گفت:

به من در قتل علی بن ابی طالب کمک کن. شیب گفت:

مادرت به عزایت بنشیند، مگر تو از خدمات و سوابق و فداکاری های علی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع نداری؟ ابن ملجم گفت:

وای بر تو، مگر نمی دانی که او قائل به حکمیت مردم در کلام خدا شد و برادران نمازگزار ما را به قتل

رساند؟ بنابراین، به انتقام برادران دینی خود، او را خواهیم کشت. (1)

شبيب پذيرفت و ابن ملجم شمشيري تهيه كرد و آن را با زهري مهلك آب داد و سپس در موعد مقرر به مسجد كوفه آمد. آن دو در آنجا با قطام، كه در روز جمعه سيزدهم ماه رمضان معتكف بود، ملاقات كردند و او به آن دو گفت كه مجاشع بن وردان بن علقمه نيز داوطلب شده است كه با آنان همكاري كند. چون هنگام عمل فرا رسيد قطام سرهاي آنان را با دستمال هاي حرير بست و هر سه شمشيرهاي خود را به دست گرفتند و شب را با كساني كه در مسجد مي ماندند به سر بردند و در مقابل يكي از درهاي مسجد كه معروف به «باب السده» بود نشستند. (2)

امام عليه السلام در شب شهادت

امام - عليه السلام در ماه رمضان آن سال پيوسته از شهادت خود خبر ميداد. حتي در يكي از روزهاي مياني ماه، هنگامی كه بر فراز منبر بود، دسته محاسن شريفش كشيد و فرمود:

«شقيترين مردم اين موها را با خون سرم رنگين خواهد كرد.» همچنين فرمود:

ماه رمضان فرا رسيد و آن سرور ماه هاست. در اين ماه در وضع حكومت دگرگوني پديد مي آيد. آگاه باشيد كه شما در اين سال در يك صف (بدون امير) حج خواهيد كرد و نشانه اش اين است كه من در ميان شما نيستم. (3)

اصحاب آن حضرت می گفتند:

او با اين سخن خبر از مرگ خود مي دهد ولي آن را درك نمي كنيم. (4)

به همين جهت، آن حضرت در روزهاي آخر عمر خود، هر شب به منزل يكي از فرزندان خود ميرفت. شبی را در نزد فرزندش حسن عليه السلام و شبی در

نزد فرزندش حسین - علیه السلام و شبی در نزد دامادش عبد الله بن جعفر شوهر حضرت زینب - علیها السلام - افطار می کرد و بیش از سه لقمه غذا تناول نمی فرمود. یکی از فرزندان سبب کم خوردن وی را پرسید.

امام - علیه السلام فرمود:

«امر خدا می آید و من می خواهم شکم تهی باشد. یک شب یا دو شب بیشتر نمانده است.» پس در همان شب ضربت خورد. (5)

در شب شهادت افطار را میهمان دخترش ام کلثوم بود. در هنگام افطار سه لقمه غذا خورد و سپس به عبادت پرداخت و از اول شب تا صبح در اضطراب و تشویش بود. گاهی به آسمان نگاه می کرد و حرکات ستارگان را در نظر می گرفت و هرچه طلوع فجر نزدیکتر میشد تشویش و ناراحتی آن حضرت بیشتر میشد و می فرمود:

«به خدا قسم، نه من دروغ می گویم و نه آن کسی که به من خبر داده دروغ گفته است؛ این است شبی که مرا وعده شهادت داده اند.» (6)

این وعده را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به وی داده بود. علی - علیه السلام خود نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پایان خطبه ای که در فضیلت و احترام ماه رمضان بیان فرمود:

گریه کرد.

عرض کردم:

چرا گریه می کنی؟

فرمود:

برای سرنوشتی که در این ماه برای تو پیش می آید:

«کانی بک و انت تصلی لریک و قد انبعث اشقی الاولین و آخرین شقیق عاقر ناقه ثمود فضریک ضربه علی فرقک فخصب منها لحیتک» (7).

یعنی:

گویا می بینم که تو مشغول نماز هستی و شقی ترین مردم جهان، همتای  
کشنده ناقه ثمود، قیام می کند و ضربتی بر فرق تو فرود می آورد و  
محاسنت

را با خون رنگین میسازد. بالاخره آن شب هولناک به پایان رسید و علی - علیه السلام در تاریکی سحر برای ادای نماز صبح به سوی مسجد حرکت کرد. مرغابیانی که در خانه بودند در پی او رفتند و به جامه اش آویختند.

بعضی خواستند آنها را از او دور سازند.

فرمود:

«دعوهن فانهن صوائح تتبعها نوائح» یعنی:

آنها را به حال خود بگذارید که فریاد کنندگانی هستند که نوحه گرانی در پی دارند. (8)

امام حسن - علیه السلام گفت:

این چه فال بدی است که می زنی؟

فرمود:

ای پسر، فال بد نمی‌زنم، لیکن دل من گواهی می دهد که کشته خواهم شد. (9)

ام کلثوم از گفتار امام - علیه السلام پریشان شد و عرض کرد:

دستور بفرمایید که جعه به مسجد برود و با مردم نماز بگذارد.

حضرت فرمود:

از قضای الهی نمی توان گریخت. آن گاه کمر بند خود را محکم بست و در حالی که این دو بیت را زمزمه می کرد عازم مسجد شد.

اشدد حیا زیمک للموت و لا تجزع من الموت فان الموت لاقیکا اذا حل بوادیکا (10)

کمر خود را برای مرگ محکم ببند، زیرا مرگ تو را ملاقات خواهد کرد. و از مرگ، آن گاه که به سوی تو در آید، جزع و فریاد مکن.



امام - علیه السلام وارد مسجد شد و به نماز ایستاد و تکبیر افتتاح گفت و پس از قرائت به سجده رفت. در این هنگام ابن ملجم در حالی که فریاد میزد:

«لله الحکم لا لک یا علی» ، با شمشیر زهر آلود ضربتی بر سر مبارک علی - علیه السلام وارد آورد. از قضا این ضربت بر محلی اصابت کرد که سابقا شمشیر عمرو بن عبدود بر آن وارد شده بود (11) و فرق مبارک آن

حضرت را تا پیشانی شکافت. مرحوم شیخ طوسی در «امالی» حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا - علیه السلام از پدران گرامیش از امام سجاد - علیه السلام نقل می کند:

ابن ملجم در حالی که علی - علیه السلام در سجده بود، ضربتی بر فرق مبارک آن حضرت وارد ساخت. (12) مفسر معروف شیعه ابوالفتوح رازی در تفسیر خود نقل می کند:

علی - علیه السلام در نخستین رکعت از نمازی که ابن ملجم او را ضربت زد، یازده آیه از سوره انبیاء را تلاوت کرد. (13) دانشمند معروف اهل تسنن سبط ابن جوزی مینویسد:

هنگامی که امام در محراب قرار گرفت چند نفر به او حمله کردند و ابن ملجم ضربتی بر آن حضرت فرود آورد (14) و بلافاصله با همراهانش گریختند. خون از سر علی - علیه السلام در محراب جاری شد و محاسن شریفش را رنگین کرد. در این حال آن حضرت فرمود:

«فزت و رب الکعبه»:

به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم.

سپس این آیه را تلاوت فرمود:

منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری. (15)

علی - علیه السلام وقتی ضربت خورد فریاد زد:

او را بگیرید. مردم از پی ابن ملجم شتافتند و کسی به او نزدیک نمیشد مگر آنکه او را با شمشیر خود میزد. پس قثم بن عباس پیش تاخت و او را بغل گرفت و به زمین کوبید. چون او را به نزد علی - علیه السلام آوردند، به او گفت:

پسر ملجم؟

گفت:

آری. وقتی حضرت ضارب را شناخت به فرزندش حسن فرمود:

مواظب دشمننت باش، شکمش را سیر و بندش را محکم کن. پس اگر  
مردم او را به من ملحق کن تا در نزد پروردگارم با او احتجاج

کنم و اگر زنده ماندم یا او را میبخشم یا قصاص میکنم. (16) حسنین -  
علیهما السلام - به اتفاق بنی هاشم، علی - علیه السلام را در گلیم  
گذاشتند و به خانه بردند. بار دیگر ابن ملجم را به نزد آن حضرت آوردند.

امیرالمؤمنین - علیه السلام به او نگریست و فرمود:

اگر من مردم او را بکشید، چنان که مرا کشته، و اگر سالم ماندم خواهم  
دید که رای من در باره او چیست. فرزند مرادی گفت:

من این شمشیر را به هزار درهم خریده ام و به هزار درهم دیگر زهر داده  
ام. پس اگر مرا خیانت کند حق تعالی او را هلاک گرداند. (17) در این  
موقع ام کلثوم به او گفت:

ای دشمن خدا، امیرالمؤمنین را کشتی؟ آن ملعون گفت:

امیرالمؤمنین را نکشته ام، بلکه پدر تو را کشته ام. ام کلثوم گفت:

امیدوارم که آن حضرت از این جراحت شفا یابد. ابن ملجم باز با وقاحت  
گفت:

میبینم که برایش گریان خواهی بود. والله که من او را ضربتی زده ام که  
اگر آن را در میان اهل زمین قسمت کنند همه را هلاک کند. (18) قدری  
شیر برای آن حضرت آوردند، کمی از آن شیر را نوشید و فرمود:

به زندانی خود نیز از این شیر بدهید و او را اذیت نکنید. هنگامی که امام -  
علیه السلام ضربت خورد پزشکان کوفه به بالین وی گرد آمدند. در بین  
آنان از همه ماهرتر اثیر بن عمرو بود که جراحات را معالجه می کرد. وقتی  
او زخم را دید دستور داد شش گوسفندی را که هنوز گرم است برای او  
بیاورند.

سپس رگی از آن بیرون آورد و در محل ضربت قرار داد و آن گاه که آن را  
بیرون

آورد گفت:

یا علی وصیت های خود را بکن، زیرا این ضربت به مغز رسیده و معالجه مؤثر نیست. در این هنگام امام - علیه السلام کاغذ و دواتی خواست و وصیت خود را خطاب به دو فرزندش حسن و حسین - علیهما السلام - نوشت.

پی نوشتها

1 - کشف الغمه، ج 1، ص 175.

2 - مروج الذهب، ج 2، ص 424

تاریخ طبری، ج 6، ص 38

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 511

کامل ابن اثیر، ج 3، ص 591

مقاتل الطالبیین، ص 23

البدایه و النهایه، ج 7، ص 523

الاستیعاب، ج 2، ص 282

روضه الواعظین، ج 1، ص 161.

3 - ارشاد مفید، ص 151(چاپ اسلامیة)؛ روضه الواعظین، ج 1، ص 361.

4 - ارشاد مفید، ص 151(چاپ اسلامیة)؛ روضه الواعظین، ج 1، ص 361.

5 - ارشاد، ص 151

روضه الواعظین، ج 1، ص 461

کشف الغمه، ج 1، ص 185.

6 - روضه الواعظین، ج 1، ص 461.

- 7 - عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 792، (چاپ قم).
- 8 - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 212
- ارشاد، ص 256
- روضه الواعظین، ج 1، ص 561
- مروج الذهب، ج 2، ص 524.
- 9 - کشف الغمه، ج 1، ص 485.
- 10 - مروج الذهب، ج 2، ص 924
- مقاتل الطالبیین، ص 13.
- 11 - کشف الغمه، ج 1، ص 485.
- 12 - بحار الانوار، نقل از امالی، ج 9، ص 056 (طبع قدیم).
- 13 - تفسیر ابو الفتوح رازی، ج 4، ص 524.
- 14 - تذکره الخواص، ص 771 (چاپ نجف).
- 15 - سوره طه، آیه 55: شما را از خاک آفریدیم و در آن بازتان می گردانیم و بار دیگر از آن بیرونتان می آوریم.
- 16 - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 212.
- 17 - کشف الغمه، ج 1، ص

تاریخ طبری، ج 6، ص 581.

18 - مقاتل الطالبیین، ص 63

الاخبار الطوال، ص 412

طبقات ابن سعد، ج 2، ص 42

کامل ابن اثیر، ج 3، ص 961

تاریخ طبری، ج 6، ص 58

عقد الفرید، ج 4، ص 953

کشف الغمه، ج 1، ص 685. فروغ ولایت ص 337 آیت الله شیخ جعفر سبحانی

مجموع روایت هائی که مورخان نخستین درباره شهادت امیر مؤمنان آورده اند، و شیعه و اهل سنت آن را در کتاب های خویش نقل کرده اند نشان می دهد که علی (ع) با توطئه خوارج به شهادت رسید. این روایات را با اندک اختلاف در کتابهایی چون تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی، ارشاد مفید، طبقات ابن سعد، نوشته بلاذری و واقدی می توان یافت. و حاصل آن گفته ها این است که پس از پایان یافتن جنگ نهروان، دست های از خوارج گرد آمدند و بر کشته های خود می گریستند، و آنان را به پارسائی و عبادت وصف می کردند. آنگاه گفتند این فتنهها که پدید آمد از سه تن برخاسته است:

علی، عمرو پسر عاص و معاویه. تا این سه تن زنده اند کار مسلمانان راست نخواهد شد. و سه تن از آن جمع کشتن این سه تن را به عهده گرفتند.

عبد الرحمن پسر ملجم از بنی مراد کشتن علی را به عهده گرفت. برک پسر عبد الله از بنی تمیم کشتن معاویه را، و عمرو بن بکر از بنی تمیم کشتن عمرو پسر عاص را. چه وقت این کار را انجام دهند؟

گفتند در ماه رمضان اینان به مسجد میآیند و باید در آن ماه به کار پرداخت و شب یازدهم یا سیزدهم یا هفدهم ماه رمضان و یا چنانکه میان شیعه مشهور است شب نوزدهم آن



ماه را معین کردند، چرا که در این شب این سه تن از آمدن به مسجد ناچارند. آنکه مامور کشتن عمرو عاص بود دیگری را که آن شب جای او به نماز رفته بود کشت. و آنکه بر معاویه ضربت زد شمشیرش به ران او رسید و زخمی شد و با خوردن دارو از مرگ رهید. اما پسر ملجم نیت پلید خود را عملی کرد. آیا به راستی داستان چنین بوده است؟

باید گفت جای تردید است و از آغاز، نشان ساختگی بودن در آن آشکار است. پنداری داستاننویسی ماهر آنرا نوشته است. در ماه رمضان این هر سه تن به مسجد می‌آیند و شب نوزدهم آمدن آنان به مسجد حتمی است. در اینکه علی (ع) در این شب به دست پسر ملجم ضربت خورد تردیدی نیست. اما آنکه برای کشتن عمرو عاص رفت چرا مردی خارجه نام را به جای او کشت؟ آیا عمرو برای وی ناشناس بود و نتوانست او را تشخیص دهد؟ چرا آن شب عمرو به مسجد نیامد؟ آیا کسی او را از توطئه آگاه کرده بود؟ آنچه به نظر درست تر می آید این است که ریشه این توطئه را باید نخست در کوفه، سپس در دمشق جستجو کرد. چنانکه نوشته شد معاویه می دانست تا علی زنده است دستیابی به خلافت برای او ممکن نیست. اشعث پسر قیس نیز چنانکه اشارت شد با علی (ع) یکدل نبود. ابن ابی الدنیا که در سال 182 هجری قمری درگذشته و نوشته او پیش از طبری و یعقوبی است در کتاب مقتل ال امام امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب به اسناد خود از عبد الغفار پسر قاسم

انصاری چنین آورده‌ست:

«از بسیاری شنیدم ابن ملجم شب را نزد اشعث بود و چون سحرگاه شد بدو گفت صبح آشکار شد.» اگر آن سه تن با یکدیگر چنان قراری گذاشته بودند، چرا باید پسر ملجم با اشعث شب را در مسجد به سر برد و با او گفتگو کند. آیا می‌توان پذیرفت آنکه می‌خواهد مخفیانه علی را بکشد، راز خود را با دیگری (انهم با اشعث) در میان نهد. بلاذری در کتاب انساب الاشراف آورده است:

گفته اند پسر ملجم شب را نزد اشعث بن قیس بود و با وی آهسته سخن می‌گفت تا آنکه اشعث او را گفت:

- «برخیز که بامداد تو را شناساند.» (1)

حجر بن عدی چون گفته او را شنید گفت:

«ای یک چشم او را کشتی (2).» نیز نوشته اند، بامداد آن روز که پسر ملجم، علی را ضربت زد، اشعث پسر خود را به خانه علی فرستاد و گفت بنگر در چه حالی است. او رفت و بازگشت و گفت چشمهایش به سرش فرو رفته. اشعث گفت:

- «به خدا چشمان کسی است که آسیب به مغز او رسیده.» (3)

من نمی‌خواهم همانند تاریخ نویس معاصر اباضی، شیخ سلیمان یوسف بن داود، بگویم خوارج یاران علی بودند، و در کشتن او شرکت نداشتند و قبیله بنی مراد که ابن ملجم از آنان بود در شمار خوارج نیست، و داستان پسر ملجم و آن دو تن دیگر بر ساخته قصه پردازان معاویه است تا حقیقت را بر مردم نهان سازند. بر چند جای کتاب او، هم در حضور وی در الجزیره خرده گرفتم و هم در نامه بدو نوشتم. اما اگر کسی بگوید توطئه شهادت علی (ع)

چنانکه بر زبانها افتاده است نیست، گفته اش را چندان دور از حقیقت نمیدانم. باز هم می گویم جای این احتمال هست که به اصطلاح اگر سر این نخ را بگیریم و پیش برویم، به اشعث در کوفه و از آنجا به دمشق برسیم. پیش از این نوشتیم اشعث با علی دلی خوش نداشت. چون علی (ع) دست او را از حکومت بر مردم کنده باز داشته بود، نیز در منبر وی را منافق پسر کافر خواند. شهرستانی در ملل و نحل نویسد:

«اشعث از همه آنان که بر علی شوریدند سختتر بود و از دین برون رفته تر.» (4)

پی نوشتها

1. فضح الصبح فلانا، او را آشکارا کرد.
2. انساب الاشراف، ص 394.
3. مقتل ال امام امیر المؤمنین، ص 73، طبقات، ابن سعد، ج 3، ص 73.
4. الملل و النحل، ج 1، ص 071.

قطام افسانه يا واقعيت

ابن ملجم در خانه اشعث بن قيس فرود آمد و يك ماه در خانه او ماند و هر روز، با تيز كردن شمشير خود را آماده مي كرد. (1)

در آنجا با دختری به نام قطام، که او نیز از خوارج بود، مواجه شد و عاشق او گردید. طبق نقل مسعودی، قطام دختر عموی ابن ملجم بود و پدر و برادرش در واقعه نهروان کشته شده بودند. قطام از زیباترین دختران کوفه بود و چون ابن ملجم او را دید همه چیز را فراموش کرد و رسماً از وی خواستگاری نمود. (2)

قطام گفت:

من با کمال میل تو را به همسری خود می پذیرم مشروط بر اینکه مهریه مرا مطابق میل من قرار دهی.

عبدالرحمان گفت:

بگو بدانم مقصودت چیست؟ قطام که عاشق را تسلیم دید، مهر را سنگین کرد و گفت:

سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و قتل علی بن ابی طالب.

ابن ملجم:

تصور نمی کنم مرا بخواهی و آن وقت قتل علی را به من پیشنهاد کنی!

قطام:

تو سعی کن او را غافلگیر کنی. در آن صورت، اگر او را بکشی هر دو انتقام خود را گرفته ایم و روزگار خوشی خواهیم داشت و اگر در این راه کشته شوی جزای اخروی و آنچه خداوند برای تو ذخیره کرده است از نعمت های این جهان بهتر و پایدارتر است.

ابن ملجم:

بدان که من جز برای این کار به کوفه نیامده ام. (3)

شاعر در باره مهریه قظام گفته است:

فلم ار مهرا ساقه ذو سماحه

کمهر

قطام من فصیح و اعجم/

ثلاثه آلاف و عبد و قینه

و قتل علی بالحسام المصمم/

فلامهر اعلی من علی و ان علا

و لا قتل الا دون قتل ابن ملجم (4)/.

من ندیدم مهری را که صاحب کرمی، اعم از عرب و عجم، آن را عهده دار شود مثل مهر قطام و آن عبارت بود از سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و قتل علی بن ابی طالب علیه السلام به تیغ تیز برنده. و هیچ مهری گرانتر از علی علیه السلام نیست هرچند گرانمایه باشد و هیچ جنایتی بدتر از جنایت ابن ملجم نخواهد بود. قطام گفت:

من جمعی را از قبیله خود با تو همراه می کنم که تو را در این باره یاری دهند و همین کار را هم کرد و مرد دیگری از خارجیان کوفه به نام وردان بن مجالد از همان قبیله تیم الرباب را با وی همراه ساخت.

پی نوشتها

1 - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 213.

2 - مروج الذهب، ج 2، ص 324.

3 - الاخبار الطوال، ص 312

مروج الذهب، ج 2، ص 324.

4 - الاخبار الطوال، ص 412

کشف الغمه، ج 1، ص 285

مقاتل الطالبیین، ص 73.

مسعودی در مروج الذهب (ج 2، ص 424) دو بیت اخیر را به ابن ملجم نسبت داده است.

این وصیت، گرچه خطاب به حسنین - علیهما السلام - است ولی در حقیقت برای تمام بشر تا پایان عالم است. این وصیت را عده‌ای از محدثان و مورخانی که قبل از مرحوم سید رضی و بعد از او می زیسته اند با ذکر سند نقل کرده اند. (1)

البته اصل وصیت بیشتر از آن است که مرحوم سید رضی در نهج البلاغه آورده است. اینک قسمتی از آن را می آوریم:

اوصیکما بتقوی الله و ان لا تبغیا الدنیا و ان بغتکما و لا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما و قولا بالحق و اعملا للاجر و کونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً.

شما را به تقوی و ترس از خدا سفارش میکنم و اینکه در پی دنیا نباشید، گرچه دنیا به سراغ شما آید و بر آنچه از دنیا از دست میدهید تأسف مخورید. سخن حق را بگوئید و برای اجر و پاداش (الهی) کار کنید و دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید. اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم و صلاح ذات بینکم، فانی سمعت جدکم صلی الله علیه و آله و سلم يقول:

«صلاح ذات البین افضل من عامه الصلاه و الصیام.»

من، شما و تمام فرزندان و خاندانم و کسانی را که این وصیتنامه ام به آنان



می رسد به تقوی و ترس از خداوند و نظم امور خود و اصلاح ذات البین سفارش میکنم، زیرا که من از جد شما صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

اصلاح میان مردم از یک سال نماز و روزه برتر است. الله الله فی الایتام فلا تغبوا افواههم و لا یضیعوا بحضرتکم. والله الله فی جیرانکم فانهم وصیه نبیکم. ما زال یوصی بهم حتی ظننا انه سیورثهم.

خدا را خدا را در مورد یتیمان؛ نکند که گاهی سیر و گاهی گرسنه بمانند؛ نکند که در حضور شما، در اثر عدم رسیدگی از بین بروند.

خدا را خدا را که در مورد همسایگان خود خوشرفتاری کنید، چرا که آنان مورد توصیه و سفارش پیامبر شما هستند. وی همواره نسبت به همسایگان سفارش می فرمود:

تا آنجا که ما گمان بردیم به زودی سهمیه ای از ارث برایشان قرار خواهد داد.

و الله الله فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم.

و الله الله فی الصلاه فانها عمود دینکم.

و الله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتهم فانه ان ترک لم تناظروا.

خدا را خدا را در توجه به قرآن؛ نکند که دیگران در عمل به آن از شما پیشی گیرند.

خدا را خدا را در مورد نماز، که ستون دین شماست.

خدا را خدا را در مورد خانه پروردگارتان؛ تا آن هنگام که زنده هستید آن را خالی نگذارید، که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی شوید و بلای الهی شما را فرا می گیرد.

والله الله فی الجهاد باموالکم و انفسکم و السنتکم فی سبیل الله. و علیکم بالتواصل و التبادل و ایاکم و التدابر و التقاطع. لا تترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر

فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یتستجاب لکم.

خدا را خدا را در مورد جهاد با اموال و جانها و زبان های خویش در راه خدا. و بر شما لازم است که پیوندهای دوستی و محبت را محکم کنید و بذل و بخشش را فراموش نکنید و از پشت کردن به هم و قطع رابطه برحذر باشید. امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلط می شوند و سپس هرچه دعا کنید مستجاب نمیگردد.

سپس فرمود:

ای نوادگان عبد المطلب، نکند که شما بعد از شهادت من دست خود را از آستین بیرون آورید و در خون مسلمانان فرو برید و بگویید امیر مؤمنان کشته شد و این بهانه ای برای خونریزی شود ...

الا لا تقتلن بی الا قاتلی. انظروا اذا انا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربه بضربه، و لا تمثلوا بالرجل، فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول:

«ایاکم و المثلہ و لو بالکلب العقور.» (2)

آگاه باشید که به قصاص خون من تنها قاتلم را باید بکشید. بنگرید که هرگاه من از این ضربت جهان را بدرود گفتم او را تنها یک ضربت بزنید تا ضربتی در برابر ضربتی باشد. و زنهار که او را مثله نکنید (گوش و بینی و اعضای او را نبرید)، که من از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

«از مثله کردن پرهیزید، گرچه نسبت به سگ گزنده باشد.»

پی نوشتها

1 - ابو حاتم سجستانی، المعمرون و الوصایا، ص 941

تاریخ طبری، ج 6، ص 58

تحف العقول، ص 791،

من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 141،

کافی، ج 7، ص 15،

در مروج الذهب، (ج 2، ص 524) قسمتی

از آن نقل شده است؛

مقاتل الطالبین، ص 83.

2 - نهج البلاغه، نامه شماره 74.

ابن عباس گوید:

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که علی علیه السلام فراز آمد، تا چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت افتاد به رویش لبخندی زد و فرمود:

مرحبا به آن که که خداوند او را پیش از هر چیز آفرید؛ خداوند پیش از هر چیز نوری آفرید و آن را دو نیم کرد، از نیمی مرا و از نیم دیگر علی را آفرید، پس همه چیز از نور من و نور علی پدید آمده است، ما تسبیح خدا کردیم و فرشتگان نیز تسبیح کردند، و ما تکبیر گفتیم و فرشتگان نیز تسبیح کردند، و ما تکبیر گفتیم و فرشتگان نیز تکبیر گفتند، و این تسبیح و تکبیر آنان به آموزش من و علی بود. (1)

امام کاظم علیه السلام فرمود:

خدای بزرگ نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام را از اختراع و نور عظمت و جلال خویش آفرید. چون خواست محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بیافریند آن نور را دو نیم کرد، از نیم اول محمد صلی الله علیه و آله و سلم را و از نیم دیگر علی علیه السلام را آفرید، و از آن نور هیچ کس دیگر را نیافرید. (2)

در حدیثی آمده:

فاطمه علیهما السلام عرضه داشت:

ای رسول خدا! ندیدم درباره علی چیزی بگویی.

فرمود:

علی جان من است، مگر دیده ای که کسی درباره خود چیزی بگوید؟! ... (3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نمایندگان ثقیف فرمود:

سوگند به خدایی که جانم در

دست اوست یا نماز می خوانید و زکات می پردازید یا آنکه مردی را به نزدتان گسیل می دارم که به منزله جان من است. (4)

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره برخی از یارانش پرسش کردند و حضرت پاسخ داد؛ کسی گفت:

پس علی چه.

فرمود:

تو از مردم پرسیدی و از خودم که پرسیدی (5) (یعنی علی علیه السلام به منزله خود من است و هر شناختی که از من دارید علی نیز همان گونه است). رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام مباهله با نصاری نجران فرمود:

خداوندا!

این علی، جان من است و او نزد من با جانم برابر است، خداوندا!

این فاطمه برترین زن جهان است. خداوندا!

اینها (حسن و حسین) دو فرزند و دو نوه من اند، من در جنگم با هر که با آنان در جنگ است، و در صلح و سازش با هر که با آنان در صلح و سازش است. (6)

امام صادق علیه السلام فرمود:

در جنگ احد هنگامی که همه از اطراف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گریختند،

حضرت رو به آنان کرده، می فرمود:

من محمدم، من رسول خدایم، من کشته نشده ام و نمرده ام. فلانی و فلانی متوجه او شده، گفتند:

اینک که گریخته ایم نیز ما را به فسوس و مسخره گرفته است! آن گاه تنها علی علیه السلام و ابودجانه سماک بن خرشه (رحمه الله) با پیامبر صلی

الله علیه و آله و سلم پایدار ماندند، پیامبر او را فرا خواند و فرمود:

ای ابودجابه! تو هم باز گرد که بیعتم را از تو برداشتم؛ اما علی بماند زیرا  
او از من است و من از اویم. ابودجابه بازگشت و در برابر رسول



خدا (صلی الله علیه و آله و سلم نشست و در حالی که اشک از دیدگانش جاری بود گفت:

نه! هرگز! به خدا سوگند (نمی روم)؛ و سر به آسمان برداشت و گفت:

نه، به خدا سوگند، من دست از بیعت خود نمی کشم، من با شما بیعت کرده ام، پس به سوی چه کسی باز گردم ای رسول خدا؟ به سوی همسری که می میرد، یا خانه ای که ویران می شود، و دارایی ای که پایان می پذیرد و اجلی که نزدیک شده است؟

در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حال او رقت آورد. ابودجانه به کارزار ادامه داد تا زخمها او را از پای در آورد و در گوشه ای افتاد و علی علیه السلام در گوشه دیگر بود، چون او از پای در افتاد علی علیه السلام او را به دوش گرفت و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد ... (7)

علی علیه السلام فرمود:

در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون پاره تن او بودم، مردم به من مانند ستاره ای در افق آسمان می نگریستند، سپس روزگار مرا فرود آورد تا آنکه فلانی و فلانی را با من برابر ساختند، سپس مرا با پنج نفر برابر کردند که برترین آنها عثمان بود!! گفتم:

ای اندوه! اما روزگار به این هم بسنده نکرد و از قدر من آنقدر کاست که مرا با پسر هند «معاویه» برابر ساخت! (8)

توصیف علی (ع) از زبان پیامبر (ص)

روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم، سواره بیرون آمد در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام همراه او پیاده می رفت.

فرمود:

یا ابالحسن! یا سواره بیا یا برگرد؛ زیرا خداوند مرا امر کرده که هرگاه

سواره ام تو هم سوار شوی و پیاده باشی، هرگاه پیاده ام و بنشینی، چون نشسته ام، مگر در حدی از حدود الهی که به ناچار نشست و برخاست کنی؛ خداوند به من کرامتی نداده، مگر آنکه مثل آن را به تو عطا فرموده است؛ مرا به نبوت اختصاص داده و تو را در آن ولی (سرپرست امت) قرار داده، تا حدودش را به پا داری و در سختی امورش قیام نمایی؛ قسم به خدایی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم را به حق به نبوت برانگیخته، هر که تو را انکار کند به من ایمان نیاورده، و هر که به تو کفر بورزد ایمان به خدا نیاورده است؛ فضل تو از فضل من و فضل من برای تو و آن فضل پروردگار است و این است معنی قول خداوند:

«قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفر حوا هو خیر مما یجمعون» (9)؛

«ای پیامبر! به مردم بگو شما به فضل و رحمت خدا شادمان شوید که آن از ثروتی که اندوخته می کنید، بهتر است.»

فضل خدا، نبوت رسول و رحمتش ولایت علی علیه السلام است؛ پس شیعه باید به نبوت و ولایت، خوشحال باشد و این برای آنان بهتر است از آنچه دشمنان از مال و فرزند و اهل در دنیا جمع می نمایند؛ قسم به خدا، یا علی! تو خلق نشدی مگر برای پرستش پروردگارت؛ و به تو معالم دین شناخته می شود و راه کهنه به تو اصلاح می گردد. هر کس از تو گمراه شد، گمراه است و خداوند هدایت نمی کند کسی را که ولایت تو ندارد و هدایت به تو نشده است، و این است معنی قول

خداوند عزوجل:

«و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی» (10):

«من زیاد آمرزنده ام کسی را که بازگردد و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و به راه آید» ،

یعنی به ولایت تو آید. خداوند مرا امر کرده است که هر حقی که بر من فرض کرده برای تو مقرر کنم؛ حق تو واجب است بر کسی که ایمان آورد؛ اگر تو نبودی حزب الله شناخته نمی شد، به تو دشمن خدا شناخته می شود، هر که با ولایت تو خدا را ملاقات نکند چیزی ندارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

خداوند این آیه را بر من نازل کرد:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته» (11):

«ای پیامبر!»

آنچه به تو از خداوند، نازل شد برسان، (که آن ولایت تو یا علی علیه السلام بوده است)، اگر آن را نرسانی رسالت او (پروردگار) را انجام نداده ای» ؛

من پیامبر، اگر ولایت تو را نمی رساندم، همه اعمالم از بین می رفت؛ هر که خداوند را به غیر ولایت تو ملاقات کند، عملش باطل است و این وعده ای است که برایم ثابت شده است؛ و نگویم چیزی را مگر آنکه پروردگار گوید، و آنچه گویم از خداست که درباره تو نازل کرده است. (12)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و تصویر مظلومیت علی (ع)

امیر مؤمنان علی علیه السلام اگر چه در دوران رسول خدا مورد حسادت و کینه افرادی قرار می گرفت، و حتی بعضی از همسران آن حضرت، از ورود علی علیه السلام و دیدارش با پیامبر رنج می بردند! ولی نبی اعظم با تمام وجود طبق دستور الهی از شخصیت و عظمت مولای متقیان دفاع کرده، و فضائل و مناقب

او را به اطلاع مردم می‌رسانید.

علی علیه السلام در عصر رسول خدا مظلوم نبود، ولی مورد کینه و بغض منافقان قرار داشت، و پیامبر اسلام نیز می‌دانست روزی این کینه ها بروز خواهد کرد، و به مرحله عمل خواهد رسید، و در نتیجه چه ظلمها و ستم به علی وارد خواهد شد، و لذا پیوسته در فکر و اندیشه بود، و اشکهایش به صورت مبارکش جاری می‌گشت و در برخی مواقع آینده علی علیه السلام را به خودش تصویر می‌فرمود، و اظهار می‌داشت که غاصبان ولایت و بداندیشان منافق چه خواند کرد، و چگونه به خانه او هجوم می‌آورند!! و چه سان فرق مبارکش را با شمشیر مسموم می‌شکافند، و او چه وظیفه ای دارد، و چگونه باید عکس العمل نشان دهد ... ما در این زمینه به دو مورد از سخنان رسول خدا اشاره می‌نماییم:

الف: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همراهی علی علیه السلام و غلامش انس بن مالک به گردش رفتند، و در باغ های مدینه قدم می‌زدند، و به گلها و شکوفه ها و فضای سبز طبیعت می‌نگریستند، علی علیه السلام اظهار داشت:

یا رسول الله !

این باغ - اشاره کرد به یکی از باغها - چقدر زیبا و با طراوت است!! پیامبر خدا فرمودند:

یا علی ! باغ تو در بهشت خیلی زیباتر است، و این باغ در نزد آن هیچ است. انس بن مالک که یکی از دشمنان و بدخواهان امیرالمؤمنین بود، می‌گوید:

به همین ترتیب قدم زنان و گردش کنان هفت باغ را تماشا کردیم، و امیرالمؤمنین علی علیه السلام به هر باغی که می‌رسید، همان جمله را اظهار می‌داشت، و رسول خدا نیز جوابش

همان بود که در آغاز فرموده بود. سرانجام پیامبر عزیز اسلام در محل مناسبی توقف کرد، انس می گوید:

ما نیز در محضر او توقف نمودیم، ناگاه آن حضرت دگرگون گردید و چهره اش متغیر شد، و به فکر اخبار و وقایع پس از خود افتاد:

«فوضع راسه علی رأس علی و بکی،

فقال علی: ما ینیک یا رسول الله؟!

قال (صلی الله علیه و آله و سلم):

صغائن فی صدور قوم لا یدونها لک حتی یفقدونی»

پیامبر سرش را بر سر امیرالمؤمنین گذاشت و شروع به گریه نمود!! علی علیه السلام پرسید ای پیامبر خدا چه عاملی باعث گریه شما گردیده است؟

حضرت فرمودند:

تصور آن کینه ها و بغض ها و دشمنی هایی که در دل کینه توز منافقین برای تو فراهم شده است، آنان آن دشمنی ها را به مرحله عمل نمی آورند مگر این که من از دنیا بروم. این حدیث می رساند که با بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام در برابر کینه های منافقان و ستم های ستمگران بیمه گردیده، ولی پس از وی آنچنان مورد یورش وحشیانه قرار خواهد گرفت، که تصورش دل پیامبر را می سوزاند و اشکهایش را جاری می سازد. (13)

ب:

واقعه ای است که در خطبه شعبانیه اتفاق افتاد، و آن در آخرین جمعه ماه شعبان بود، و رسول خدا در مورد عظمت و ارزش ماه مبارک رمضان و تکلیف روزه داران سخن می گفت.

علی علیه السلام از جایش برخاست و سؤال کرد:

یا رسول الله!

بهترین اعمال در این ماه چیست؟! پیامبر فرمود:

اجتناب از کارهای حرام، سپس شروع به گریه کرد! علی علیه السلام عرض کرد:

یا رسول الله!

چرا گریه می کنید؟ پیامبر خدا فرمود:

«کانی بک و انت تصلی لربک و قد انبعث اشقی الاولین

شقیق عاقر ناقه ثمود، فضرېک ضربه علی قرنک فخصب منها لحیتک ...»  
(14)

گویا می بینم تو را در حال نماز بدترین و شقی ترین اشخاص (ابن ملجم مرادی لعنه الله علیه) از پی کننده «شتر صالح» بر فرق مبارکت شمشیری می زند، و با خون آن محاسن سفیدت را رنگین می سازد.

علی علیه السلام پرسید یا رسول الله !

آیا دینم سالم می ماند، و ضرری از این جهت از شمشیر او نمی بینم؟ این حدیث اخلاص و عظمت علی، و شرارت و بد اندیشی دشمنان آن حضرت را در بردارد (15).

تزویج علی (ع) با حضرت زهرا علیهما السلام

جابر بن عبدالله انصاری گفت:

«روزی در مسجد به خدمت رسول خدا حاضر بودم، ابوبکر آمد و گفت:

یا رسول الله !

می دانی به تو چقدر محبت دارم و از بهر تو از قوم خود هجرت کردم و مال خود را صرف خدمت تو کردم و بلال را از برای تو آزاد نمودم؛ می خواهم فاطمه علیهما السلام را به تزویج من درآوری! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

تا وحی از طرف خداوند نرسد من این کار را نکنم؛ پس از نزد رسول خدا بیرون رفت و در راه، عمر بن خطاب او را دید و احوالش را پرسید؛ ابوبکر گفت:

نزد رسول خدا بودم و چنین سخنی به او گفتم و او چنین جوابی داد. عمر به خدمت رسول خدا آمد و احوال خود از هجرت و محبت و اسلام آوردنش را بازگو کرد و تقاضای ازدواج با فاطمه علیهما السلام را پیش کشید، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

من به وحی عمل می کنم، تا وحی نباشد فایده ای ندارد. عمر گفت:

از آنجا بیرون آمدم و علی علیه السلام را در راه دیدم.

فرمود:

کجا بودی؟

گفتم:

به



خدمت رسول الله برای تقاضای ازدواج با فاطمه علیهماالسلام رفته بودم، ولی رسول خدا به وحی حواله کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

من به خدمت رسول الله رسیدم و پهلوی او نشستم و عرض کردم:

یا رسول الله !

تو حق مرا می دانی و حق پدرم بر تو را می دانی و قرابت من نسبت به خودت و جهاد با دشمنان را می شناسی؛ پیامبر تبسمی کرده و فرمود:

یا علی علیه السلام آیا حاجتی داری؟

عرض کردم:

تزویج فاطمه علیهماالسلام را خواهانم.

فرمود:

چیزی از درهم و دینار داری؟

عرض کردم:

شتر و زرهی دارم.

فرمود:

از حیوان سواری چاره ای نباشد، لکن زره را بفروش و بهای آن را پیش من آور.

حضرت فرمود:

زره را به بازار بردم و به چهار صد و هشتاد درهم بفروختم و در دامن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ریختم، در حالی که عده ای از صحابه حاضر بودند.

پیامبر فرمود:

خطبه بخوان و من خواندم و پیامبر صحابه را گواه گرفت، بعد فرمود:

ای گروه اصحاب من، بدانید که فاطمه علیهما السلام را به علی علیه السلام به اجازه خدای تعالی دادم؛ جبرئیل به نزد آمد و گفت:

خدای تعالی سلام می رساند و می گوید:

فاطمه علیهما السلام را به علی علیه السلام دو هزار سال پیش از آفریدن آسمانها دادم و خطبه خوان، جبرئیل و حاملین عرش از گواهان بودند ... رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مقداری از دراهم را به سلمان داد و فرمود:

به بازار برو و لباس و مایحتاج خانه را تهیه کن؛ مقداری پول هم به مقدار دادند و فرمودند:

برای فاطمه علیهما السلام مشک بخر؛ مقداری پول به ابوذر دادند و فرمودند:

این مقدار را به ام هانی، خواهر علی علیه السلام برسان تا این را بر سر فاطمه

عليهما السلام نهد؛ به اميرالمؤمنين فرمود:

برو به منزل فاطمه عليها السلام، دست به او دراز مکن تا من به شما برسم؛ بعد از ساعتی پیامبر به در خانه فاطمه آمدند و در را زدند، ام هانی در را باز کرد؛ پیامبر به درون خانه تشریف آوردند؛ اميرالمؤمنين برخاست و پیامبر او را بنشانند.

فرمود:

ای علی علیه السلام! اینک جبرئیل با هفتاد هزار ملائکه بر دست راست، فاطمه عليها السلام را بر تو جلوه می دهند؛ بعد فرمود:

ای ام هانی! ظرفی پر از آب بیاور؛ ام هانی، ظرفی پر از آب حاضر کرد؛ پیامبر کفی از آب برداشت و بر سینه فاطمه عليها السلام بینداخت و فرمود!

خدایا!

فاطمه و ذریه او را از شیطان رجیم، به تو پناه می دهم و کفی دیگر از آب برداشت و به میان هر دو کتف علی علیه السلام ریخت و فرمود:

خدایا!

علی علیه السلام و ذریه او را از شیطان رجیم به تو پناه می دهم؛ سپس فرمود:

خداوند این وصلت شما را برای شما و به هر دوی شما مبارک گرداند.»  
(16)

علی علیه السلام و تشکر از همسر

شکی نیست که «فاطمه زهرا» عليها السلام در خانه اميرالمؤمنين فوق العاده صبر و شکیبایی داشت، و با فقر مالی و عدم رفاه زندگی مدارا کرد و در برابر فشارهای سیاسی که به امير مؤمنان وارد می شد، و روح زهرا عليها السلام را به شدت آزار می داد تحمل کرد! و در این میادین آن چنان امتحان داد که ملائکه را به تعجب واداشت، و تاریخ اسلام را از این حوادث تلخ شرمنده ساخت!! فاطمه در حالی که همسر اميرالمؤمنين بود از

دشمنش سیلی خورد!! و قباله فدکش پاره گشت!! و خانه امنش که  
ملائکه و عزرائیل بدون اجازه اش وارد نمی گشتند، مورد یورش

وحشیانه قرار گرفت!! و «باب الله» منزل وی به آتش کشیده شد، و جنینی را که پیامبر محسنش نامیده بود در اثر حمله ناجوانمردانه شهید و سقط گردید! زهرا همه این ناملایمات را در دوران شوهرداری تحمل کرد، و هرگز در مقابل علی علیه السلام لب به شکایت باز نکرد!! و همه را در «خزانه اسرار» نگه داشت، و روزی در پیشگاه الهی آنها را فاش خواهد کرد... زهرا برای «ولایت علی» دست و پا می زد و تا چهل شب به همراه علی و دو فرزندش به در خانه های مهاجر و انصار می رفت تا از آنان کمک گیرد و حق بر باد رفته ولایت را از غاصبین باز ستاند ولی نشد که نشد! (17) زهرا همان همسر با وفایی است که چون علی را به زور برای بیعت ستمگران به مسجد بردند، پیراهن رسول خدا را بر سر کرد، و دست های حسنین را به دست گرفت، و خطاب به خلیفه دیکتاتور فرمود:

می خواهی علی را به شهادت رسانده مرا بیوه نموده و حسنینم را یتیم بنمایی؟! و آنگاه دست علی را گرفت، و از مهلکه شیاطین نجات داد، (18) و خطاب به قبر رسول خدا گفت:

«ای پدر، ای رسول خدا! بعد از تو چه مصیبت هایی را تحمل نمودیم! و ابوبکر و عمر چه فشارها و ستم هایی را در حق ما روا داشتند! سوگند به خدا تا عمر دارم با آنان حرف نمی زنم! (19) و سپس به علی علیه السلام وصیت کرد که آن دو بر پیکر پاک وی نماز نخوانند!» (20) زهرا با لباس وصله دار در خانه علی علیه السلام زندگی کرد، و در آن خانه فرش

زینت و لباس ندید، و مزه لذائذ مادی را نچشید.

علی علیه السلام نیز متقابلاً در برابر محبت های زهرا و تحملات و شکیبایی وی قدردانی می کرد، و پیوسته وجود زهرا را یکی از افتخارات خویش می دانست، و در محاجه و مناظره هایش با دشمنان، این موضوع را مورد تاکید قرار می داد! علی علیه السلام شخصا برای خود فاطمه زهرا بارها این حقیقت را اظهار داشت، و از صبر و بردباری وی سپاسگزاری فرمود، و تا او زنده بود علی خود را نباخت، و صبر و مقاومتش را از دست نداد ... ولی پس از شهادت فاطمه، گویا علی علیه السلام ناتوان شده بود، و صبر و قرار نداشت، و فراق فاطمه را پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دردناکترین دردها توصیف می کرد، و از خدا برای خویشتن صبر و حوصله در خواست می نمود و بدین وسیله هم نقش فاطمه را متذکر می شد، و هم سپاس وی را اظهار می داشت!! و هنگامی که همسر با وفایش را در زیر خاک ها می گذاشت، خطاب به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت:

«السلام علیک یا رسول الله، عنی و عن ابنتک النازله فی جوارک، و السریعه اللحاق بک، قل یا رسول الله عن صفیتک صبری!! ورق عنها تجلدى ... فلقد استرجعت الودیعه، و اخذت الرهینه، اما حزنی فسرمد، و اما لیلی فمسهد ...» (21)

سلام و درود من بر تو ای رسول خدا! و از دختر عزیزت که پس از رحلت به سرعت به تو پیوست! ای رسول خدا! در اثر مفارقت زهرا، توانم به ناتوانی و صبرم به کم صبری تبدیل گشته!!

ای نجات دهنده عالم هستی! امانت تو باز پس داده شد و گروت از من گرفته شد! اما بدان که بعد از این دیگر حزن و اندوه من همیشگی است، و شب ها از فراق فاطمه خواب به چشمم نخواهد رفت! این عبارات می رساند که فاطمه تا چه حد در زندگی و روحیه و مقاومت علی علیه السلام نقش اساسی داشته و امیرالمؤمنین تا چه میزان به او علاقمند بوده، و چه سان محبت های او را فراموش ننموده است که حتی پس از مرگ و شهادت وی نیز از آن حضرت تشکر می نماید!! و همچنین در این عبارات اشاره ای به قبر گم شده زهرا دیده می شود، زیرا از واژه السلام «و نازل فی جوارک» (نازل شده در کنارت) استفاده می گردد که در کنار قبر رسول الله دفن شده است. و هنگام دفن زهرا یک مناجاتی هم با خدا کرد و گفت:

«اللهم انی راض عن ابنه نیک،

اللهم آنهاقد اوحشت فانسها ...» (22)

خدایا!

من از دختر پیامبر تو راضی هستم، بار الها! او از قبر می ترسد، پس با او انس بگیر و به وی آرامش ده. این فراز نیز می رساند که علی علیه السلام از فاطمه تشکر کرده است، و رضایت خود را از او به پیشگاه الهی اعلام نموده، و اشعار می دارد که:

حتی فاطمه زهرا با آن عظمتش به رضایت علی نیازمند است! تا وی اعلان رضایت نموده، و در وحشت قبر زهرا توصیه نماید!! چنانکه در صدر این حدیث مذکور از امام باقر علیه السلام آمده است:

هیچ چیز به اندازه رضایت شوهر در سعادت ابدی زن مؤثر نیست. (23)  
پس نتیجه می گیریم که علی علیه السلام نه تنها در دوران

حیات فاطمه از وی تشکر می کرد، بلکه بعد از این دوران نیز او را فراموش نکرد، و بارها از وی به نیکی یاد می فرمود:

... همانطوری که رسول خدا هم از زحمات و محبت های «خدیجه کبری» سپاسگزاری می کرد ... (24)

تهیه انار برای حضرت فاطمه علیها السلام

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به خانه آمد، دید که حضرت فاطمه علیه السلام مریض و تب دار افتاده است، سر خانم را به دامن گرفت و به رخسار او می نگریست و اشک از دیدگان مبارکش جاری بود؛ چون زهرا کمی به حال آمد، امام فرمود:

چه میل داری، از من بطلب.

عرض کرد:

چیزی نمی خواهم، دوباره امام اصرار کرد؛ عرض کرد:

چیزی نمی خواهم؛ پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

از شوهرت علی علیه السلام هرگز خواهش چیزی مکن که مبادا خجالت بکشد.

فرمود:

به حق من، آنچه می خواهی بگو.

عرض کرد:

حالا که قسم دادی، اگر اناری باشد خوب است؛ امام از منزل بیرون آمد و جوپای انار شد، عرض کردند:

فصل انار گذشته لکن برای شمعون یهودی از طائف مقداری انار آورده اند.



امام خود را به در خانه شمعون رسانید و در خانه اش را زد، شمعون بیرون آمد و تعجب کرد و عرض کرد:

چه باعث شده که در خانه ام تشریف آوردید؟

حضرت فرمود:

شنیده ام از طائف اناری برایتان آورده اند چنانچه از آن باقی باشد یکی را به من بفروش که برای بیمار عزیزی می خواهم.

عرض کرد:

فدایت شوم! آنچه بود فروختم،

حضرت فرمود:

در خانه جستجو کن، شاید باقی مانده باشد؛

عرض کرد:

اطمینان دارم که نیست؛ زوجه اش پشت در ایستاده بود، عرض کرد:

ای شمعون! یک انار ذخیره در خانه است، آنگاه انار را به نزد امام آورد، و حضرت چهار درهم، عوض آن به شمعون دادند.

شمعون گفت:

قیمتش نیم در هم

است.

فرمود:

چون عیالت انار را ذخیره کرده بقیه از برای او باشد؛ انار را برداشت و به سوی خانه رهسپار شد، در اثنای راه، ناله غریبی شنیده، و به طرف آن صدا رفت تا داخل خرابه ای شد، دید کوری مریض و غریب از شدت ضعف می نالد،

حضرت در بالین او نشست و سر او را در کنار گرفت و جویای احوالش شد.

عرض کرد:

ای جوان صالح! از صالح! از اهل مدائن هستم و قرض فراوانی دارم، آمدم به این منطقه تا شاید امیر مؤمنان برای قرضم علاجی نماید که مریض شدم،

امام فرمود:

چه میل داری؟

عرض کرد:

اگر انار باشد مایلم،

حضرت فرمود:

یک انار در این شهر بود که برای بیماری تحصیل کرده ام لکن تو را محروم نمی کنم، پس انار را دو نیم کرد و نصفی را به دهان مریض داد و نصف دیگر را برای فاطمه علیهما السلام برداشت؛ آنگاه فرمود:

چه میل داری؟

عرض کرد:

اگر نصف دیگر را حسان نمایی ممنونم.

حضرت سر به زیر انداخت و به نفس خود خطاب کرد:

ای علی! این مریض در خرابه غریب و تنهاست، سزاوار رعایت است، شاید خداوند به جهت فاطمه علیهماالسلام وسیله دیگری تهیه نماید. پس نصف دیگر انار را به او داد تا تمام شد؛ مریض امام را دعا کرد و امام رهسپار خانه شد، اما در این فکر که جواب فاطمه علیهماالسلام را چه بگوید. متحیرانه آمد تا به در خانه رسید، از داخل شدن به خانه حیا می کرد، لذا سر از در خانه پیش برد که ببیند فاطمه علیهماالسلام خواب است یا بیدار، دید فاطمه علیهماالسلام تکیه کرده و عرق نموده ولی طبقی از انار فوق العاده نزدش است و تناول می کند. خوشحال،

داخل خانه شد و از واقعه جویا شد؛ فاطمه علیهماالسلام عرض کرد:

یا ابن عم! چون تشریف بردید زمانی نکشید که ناگاه در خانه را زدند؛ فضا رفت، دید شخصی است که به در خانه، طبقی انار آورده است، گفت:

این طبق انار را امیرالمؤمنین برای فاطمه علیهماالسلام فرستاده است.  
(25)

عبادات و مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام

عروه بن زبیر می گوید:

«در مسجد رسول خدا نشسته بودیم و درباره اعمال اهل بدر و گذشته ها گفتگو می کردیم، ابودرداء از حاضرین بود گفت:

مردم!! می خواهید از کسی به شما خبر دهم که از همگان، ثروتش کمتر و پارسائیش بیشتر، و در عبادت کوشاتر است؟

گفتند:

آری. گفت:

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام).

عروه گوید:

«به خدا سوگند به خاطر این گفتار ابودرداء همه اهل مجلس از او رو گرداندند؛ زیرا اینان از دشمنان حضرت بودند و طاقت شنیدن فضایل حضرت را نداشتند. مردی از انصار، رو به او کرد و گفت:

سخنی گفتم که حاضران هیچ کدام با تو موافقت نکردند.

ابو درداء گفت:

مردم!

چیزی را که خودم دیدم برای شما تعریف کنم:

شب هنگام در قسمتی از باغات، علی علیه السلام را مشاهده کردم که از غلامان خود کناره گرفته، در لابلای درختان خرما پنهان شد، از من دور شد و من او را گم کردم. پیش خود گفتم حتما به منزلش رفته است، چیزی نگذشت که صدای ناله ای حزن انگیز و نغمه ای دل خراش به گوشم رسید که صاحب ناله می گفت:

»

پروردگارا!

چه بسیار گناهی که به خاطر حلم و گذشت خود، با عذاب کردن من، در صدد مقابله بر نیامدی، و چه بسیار جرمی که با کرم خود از کشف نمودن آن خودداری فرمودی، خداوندا!

اگر عمری طولانی در نافرمانیت گذرانده ام و نامه عمل و بار

گناه‌م سنگین شده است، به غیر آمرزش آرزویی ندارم و به جز خشنودیت به چیزی امید ندارم.»

از شنیدن ناله به جستجوی صاحب آن افتادم، ناگهان دیدم که حضرت علی علیه السلام است، در گوشه ای بی حرکت خود را پنهان ساختم. در آن نیمه شب، نماز بسیاری خواند؛ آنگاه به دعا و گریه پرداخت و از حال خود به درگاه الهی، شکوه می برد از جمله مناجات های حضرت، با خداوند این بود:

«خداوندا!

آنگاه که در عفو و بزرگواریت فکر می کنم، گناهانم در نظرم ساده می آید، پس وقتی که به یاد عقوبت های شدیدت می افتم بلیه ام گران می شد. ای وای اگر در نامه های عمل به گناهی برخورد کنم که من آن را فراموش کرده ام ولی تو آن را به حساب آورده ای، آنگاه خواهی گفت:

او را بگیرد، وای بر این گرفتاری که بستگانش نمی توانند نجاتش دهند و قبیله اش به حالش سودی نخواهند داشت، آنگاه که دستور فرا خواندنش رسید، همگان بر او رحمشان می آید. وای از آن آتش که جگرها و کلیه ها را کباب می کند، وای از آن آتشی که اعضای بدن را از هم جدا می کند، آه از آن بیهوشی که در اثر شعله های سوزان دست می دهد.»

سپس حضرت آنقدر گریه کرد که دیگر حس و حرکت از او بریده شد. پیش خود گفتم:

حتما در اثر شب زنده داری خوابش گرفته است و برای نماز صبح بیدارش می کنم. جلو رفتم، دیدم مانند چوبی خشک روی زمین افتاده است، او را تکان دادم دیدم تکان نمی خورد، خواستم او را بنشانم نشد، گفتم:

«انا لله و انا الیه راجعون» (26) حتما مرده است.

به منزل حضرت رفتم تا خبر مرگش را به اهلیش برسانم.

فاطمه زهرا علیهما السلام فرمود:

ای ابودرداء! چه خبر شده است؟

جریان را برای خانم، نقل کردم،

حضرت زهرا علیهما السلام فرمود:

ابودرداء به خدا علی علیه السلام باز هم مانند همیشه از ترس خدا غش کرده است، سپس مقداری آب آوردند و به صورتش پاشیدند تا به هوش آمد. همین که به هوش آمد و مرا دید که گریه می کنم.

فرمود:

ابودرداء! برای چه گریه می کنی؟

گفتم:

از این حالتی که شما برای خودت پیش آورده ای.

فرمود:

«ابودرداء پس آنگاه که مرا برای حساب فراخوانند و اهل گناه به عذاب الهی یقین کردند مرا ببینی، چگونه خواهی بود؟ آن وقت که مامورین درشت خو و ترش رو اطراف مرا بگیرند و در پیشگاه پادشاهی جبار بایستم، در حالی که زندگان مرا تسلیم کرده اند و مردم دنیا به حال من ترحم کنند؛ آنجا در پیشگاه خداوندی که هیچ سری از او پوشیده نیست، اگر مرا ببینی بیش از این دلت به حال من خواهد سوخت.» ابودرداء گفت:

به خدا سوگند که این حالت را در هیچ کدام از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندیدم. (27)

بیست سؤال قیصر روم

ابن مسیب نقل کرد که، عمر بن خطاب می گفت:

«پناه می برم به خدا از مشکلاتی که ابوالحسن، برای حل آنها نباشد.»

این سخن خلیفه جهاتی داشت؛ از جمله آنها، این بود که روزی پادشاه روم به عمر نامه نوشت و از مسائلی پرسش نمود؛ عمر آن سؤالات را بر اصحاب عرضه داشت، اما کسی نتوانست جواب بدهد، پس به امیرالمؤمنین عرضه داشت و حضرت فوراً جواب سؤالات را دادند. نامه پادشاه روم به عمر این چنین بود:

«این نامه ای است از پادشاه بنی الاصر به عمر، خلیفه مسلمانان، پس از ستایش



پروردگار پرسش می کنم از شما مسائلی را که پاسخ آن را مرقوم نمایید:

- 1 - چه چیز است که خدا آن را نیافریده است؟
- 2 - خدا نمی داند،
- 3 - نزد خدا نیست،
- 4 - همه اش دهان است،
- 5 - همه اش پاست،
- 6 - همه اش چشم است،
- 7 - همه اش بال است،
- 8 - کدام مردی است که فامیل ندارد،
- 9 - چهار جنبنده که در شکم مادر نبودند کدام است،
- 10 - چه چیزی است که نفس می کشد، روح ندارد،
- 11 - ناقوس چه می گوید،
- 12 - آن رونده کدام است که یک بار راه رفت،
- 13 - کدام درخت است که سواره، صد سال در سایه اش راه می رود و به پایانش نمی رسد و مانندش در دنیا چیست،
- 14 - کدام مکان است که خورشید جز یک بار در آن نتابید،
- 15 - کدام درخت است که بی آب رویید،
- 16 - اهل بهشت می خورند و می آشامند و چیزی دفع نمی کنند؛ مانندش در دنیا چیست،
- 17 - در سفره های بهشت کاسه هایی که در هر یک از آنها غذاهای گوناگون است و آمیخته نمی شوند؛ مانندش در دنیا چیست؟

18 - از سببی در بهشت، دخترکی بیرون می آید در حالی که از آن سبب، چیزی کاسته نمی شود،

19 - کنیزکی در دنیا مال دو مرد است و در آخرت، مال یکی از آنان؛ آن چگونه است؟

02 - کلیدهای بهشت چیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام نامه پادشاه روم را خواندند و در پشت نامه، جواب را این طور مرقوم کردند:

بسم الله الرحمن الرحيم - پس از سپاس و ستایش پروردگار؛ ای پادشاه روم! بر مطال شما واقف شدم و من به یاری خدا و قدرتش و برکت خدا و پیامبر ان، خصوصا محمد صلی الله علیه و آله

و سلم آخرین فرستاده خدا، پاسخ تو را می دهم:

1 - آن چیزی که خدا نیافریده قرآن است، زیرا آن کلام وصف خداست و همچنین کتابهایی که از جانب خدا نازل شده است، حق - سبحانه - قدیم است و صفاتش هم قدیم است.

2 - آن چیزی که خدا نم داند آن است که شما نصرانیان می گوید:

خدا را زن و فرزند و شریک است؛ خدا فرزندی نگرفته و با او خدایی نیست، نه والد است و نه مولود.

3 - آن چیزی که نزد خدا نیست ظلم است، پروردگار به بندگان، ستمکار نیست.

4 - چیزی که همه اش دهان است، آتش است؛ در هر چیزی افتد، می خورد.

5 - چیزی که همه اش پاست، آب است.

6 - چیزی که همه اش چشم است، خورشید است.

7 - چیزی که همه اش بال است، باد است.

8 - آن کس که فامیل ندارد، آدم است.

9 - آن چهار جنبنده که در شکم مادر نبودند عصای موسی، قوچ ابراهیم، آدم و حوا می باشند.

10 - آنکه بی روح است و نفس می کشد، صبح است، خدای تعالی فرمود:

«و الصبح اذا تنفس» (28):

«سوگند به صبح آنگاه که نفس می کشد.»

11 - ناقوس می گوید:

«تق، تق؛ حق، حق، آهسته، آهسته؛ عدالت، عدالت؛ راستی، راستی؛ دنیا ما را فریب داد و در هوس انداخت؛ دنیا دوره به دوره سپری می شود؛ نمی گذرد روزی مگر که سست می کند از ما پایه ای، مردگان ما را خبر دادند که از این سرا کوچ می نماییم، پس چرا ما اینجا را برای خود وطن گرفته ایم؟»

12 - آن رونده که یک بار راه رفت کوه سیناست، میان آن کوه و زمین مقدس (مسجد اقصی) چند روزی راه بود، بنی

اسرائیل که به فرمان موسی علیه السلام آهنگ آن سرزمین داشتند نافرمانی کردند، خدا از آن کوه پاره ای برکند و دو بال از نور برایش قرار داد و بر بنی اسرائیل که در بیابان راهپیمایی می کردند سایبان شد و برابر سر آنان سیر می نمود، چنانکه خدا در قرآن فرموده است:

«و چون کوه را از جا برکنندیم و مانند سایبان بر سرشان قرار دادیم و آنان گمان کردند بر سرشان می افتد.» (29) و موسی بنی اسرائیل را گفت:

چرا نافرمانی می کنید، دست از نافرمانی بردارید وگرنه کوه را بر سرتان می افکنم، چون توبه کردند کوه به جایش برگشت.

13 - درختی که سواره، صد سال در سایه اش راه می رود و به پایانش نمی رسد، درخت طوبی است و آن سدره المنتهی است که در آسمان هفتم است، به سوی آن درخت، اعمال بنی آدم بالا می رود و آن از درخت های بهشت است، هیچ کاخی و خانه ای در بهشت نیست مگر شاخه ای از شاخه هایش در آن آویخته و مانندش در دنیا خورشید است، خودش یکی ست و پرتوش در همه جاست.

14 - مکانی که خورشید جز یک بار در آن نتابد، زمین دریایی است که بنی اسرائیل از آن عبور کردند و فرعونیان در آن غرق شدند، در آن هنگام که خدا برای موسی علیه السلام آن دریا را شکافت و آب، مانند کوهها روی هم ایستاد و زمین دریا به تابیدن خورشید، خشک شد سپس آب دریا به جایش برگشت.

15 - درختی که بی آب روید، درخت یونس پیغمبر است و آن معجزه ای بود که خدای تعالی فرمود:

«و انبتنا علیه شجرة من یقطين»:

«بر سرش درختی از کدو رویانیدیم.» (30)

16 - غذا

خوردن اهل بهشت که می خورند و چیزی دفع نمی کنند، مانندش در دنیا، بچه است در شکم مادر، از نافش می خورد و دفع نمی کند.

17 - غذاهای گوناگون بهشتی که در یک کاسه است و آمیخته نمی شود، مانندش در دنیا تخم مرغ است که سفیده و زرده آن آمیخته نمی شوند.

18 - دخترکی که از سیب بهشتی بیرون می آید مانندش در دنیا، کرمکی است که از سیب بیرون می آید و سیب تغییری نمی کند.

19 - کنیزکی که در دنیا مال دو مرد و در آخرت مال یکی است، مانند درخت خرمایی است که در دنیا به شرکت مال مؤمنی مانند من و کافری مانند توست و آن در آخرت برای من است نه برای تو؛ زیرا در آخرت، آن درخت در بهشت است و تو داخل بهشت نمی شوی.

20 - کلیدهای بهشت، «لااله الا الله و محمد رسول الله» است.

ابن مسیب گفت:

چون قیصر روم، جواب سؤالات را خواند گفت:

این سخن بیرون نیامده جز از خاندان نبوت، سپس پرسید:

پاسخ این سؤالات را چه کسی داده است؟

گفتند:

از پس عموی محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. قیصر روم برای امیرالمؤمنین نامه ای نوشت:

«سلام عليك؛ پس از سپاس پروردگار، بر پاسخ های شما واقف شدم و دانستم که شما از خاندان نبوت هستید و به شجاعت و علم، متصف می باشید، من خواهانم که دینتان را برای من شرح دهید و حقیقت روحی را که خدا در کتابتان گفته است برای من بیان نمایید

«یسالونک عن الروح قل الروح من امر ربي» ؛

«از روح پرسش می کنند بگو روح از امر پروردگار من است.»

(31) امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب قیصر، نوشت:

«پس از سپاس و ستایش پروردگار، روح

نقطه ای است با لطافت و پرتویی است با شرافت که از ساخت های آفریننده اش و قدرت پدید آورنده اش می باشد، از گنجینه های مملکتش او را بیرون آورده و در نهاد بندگانش نهاده، پس روح تو پیوندی است با او، و نزد تو امانتی است از او، هرگاه گرفتی آنچه نزد او داری، می گیرد آنچه نزد تو دارد.»

(32)

جواب سه سؤال از علی علیه السلام

ابن عباس می گوید:

«روزی در مجلس عمر بن خطاب نشسته بودم و کعب الاحبار نزد او بود و امیرالمؤمنین علیه السلام هم در مجلس تشریف داشتند، عمر روی به کعب الاحبار نمود گفت:

ای کعب! آیا از تورات چیزی در خاطر داری؟

گفت:

بیشتر آن را حفظ دارم. مردی در پهلوی عمر بود گفت:

از کعب سؤال کن که خداوند متعال، کجا بود قبل از اینکه عرش خود را خلق کند؟ و عرش خود را از چه چیز خلق کرده است؟

و آبی که عرش بر آن آب بود، از چه چیز خلق شده بود؟

عمر این سه سؤال را از کعب الاحبار نمود، او در جواب گفت:

ما یافته ایم که خداوند - تبارک و تعالی - قدیم است و قبل از عرش خدای بر سر سنگ بیت المقدس در هوا بود، چون خواست عرش را خلق کند، خدا آب دهان خود را انداخت، دریاها را خلق کرد، و از آن سنگی که در زیر او بود عرش را خلق کرد و پاره ای از آن سنگ برای بناء بیت المقدس باقی گذارد.»

ابن عباس گفت:



«چون کلام کعب الاحبار به اینجا رسید، امیرالمؤمنین علیه السلام از جای خود برخاست و به طرف منزل روانه گردید. عمر قسم داد امیرالمؤمنین علیه السلام را که مراجعت کند و به جای خود نشیند؛ چون نشست، عمر

در خواست کرد از امام و گفت:

آنچه می دانی بفرما، که مفرج هموم و گرفتاریها هستی!

حضرت رو به جانب کعب کردند و فرمودند:

آنچه را گفתי، غلط بود و یهودیان هم اشتباه کردند؛ خدا از آنچه شما به هم بافته اید و کتاب های آسمانی را به دلخواه خود تحریف کردید و بر خدا، زشت ترین دروغها را بسته اید، منزّه است؛

ای کعب الاحبار!

وای بر تو! سنگی را گمان کرده ای که خدای بر او قرار گرفته بود! این سخنی است محال؛ سنگ نمی تواند احاطه بر جلال و عظمت او بنماید؛ و هوایی که ذکر کردی هرگز ممکن نیست که محیط بر ذات احدیت شده باشد. اگر سنگ و هوا با او بودند، پس بایستی آنها هم قدیم باشند و ذات خداوند منزّه است از اینکه به او اشاره بشود یا مکانی برای او فرض بشود، خدا را مکان نیست، او خالق همه مکانها و زمانهاست، خدای تعالی چنان نیست که ملحدین و جاهلین گمان کرده اند، خدای متعال قبل از اینکه مکانی و زمانی و هوایی در وجود باشد بوده است. ذات باری تعالی، محیط بر همه اشیاء است و کائنات را بدون فکر، حادث گردانیده است، اینکه می گویم:

خدا بود به جهت شناسانیدن بودن اوست، چون ذات خدا ما را بیان بخشید که او را به مردم بشناسانیم، چنانچه می فرماید:

«خلق الانسان، علمه البیان» (33)؛

«خلق کرد انسان را و بدو بیان آموخت»

و الا خداوند متعال از کون و مکان و زمان منزّه و مبرا است؛ خداوند مقتدر است بر هر چه اراده علیه او تعلق بگیرد آن را ایجاد می فرماید، خدا نوری را خلق نمود بدون ماده و مدت، و از آن

نور، ایجاد ظلمت نمود بدو ماده و مدت از لا شیء؛ یعنی هیچ چیز. خدا قادر است که ظلمت را از لا شیئیء ایجاد نماید و بالاخره خدای تعالی یاقوتی از نور خلق کرد که بزرگی آن مثل بزرگی و عظمت و غلظت آسمانها و زمینه ای هفتگانه بود، سپس نظر هیبت به آن یاقوت نمود، آبی لرزان گردید و تا قیامت لرزان است، بعد عرش را از نور یاقوتی آفرید و بر آن آب قرار داد، و از برای عرش دوازده هزار لغت قرار داد که به آن لغتها خدای را تسبیح می نمایند که هر لغتی به دوازده هزار لغت، تسبیح می کنند که هیچ یک از لغتها به دیگری شباهت ندارند و این قول خدای تعالی است:

«و کان عرشه علی الماء لیلوکم»

«عرش او بر آب بود تا بیازماید شما را» (34)

ای کعب! وای بر تو، اگر بنا بر قول تو که دریا آب دهان خدا باشد، چگونه آن سنگ خدا را بر می گیرد، و چگونه آن هوا محیط به خدا می شود؟ عمر بن خطاب خندید و از روی استهزاء به کعب الاحبار گفت:

ای کعب! این است علم و حقیقت که ابوالحسن می گوید، نه آن مزخرفاتی که تو بر هم بافتی! زنده نمانم در زمانی که در آن وقت ابوالحسن را نبینم.»

(35)

قضاوت علی علیه السلام

مردی عربی با داشتن یک ناقه (شتر ماده) به نزد رسول الله آمد و عرض کرد:

یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)! این ناقه را می خری؟

حضرت فرمود:

به چند درهم می فروشی ای اعرابی؟!

عرض کرد:

دویست درهم، پیامبر فرمود:

ناقه تو قیمتش بیش از این است و پیوسته قیمت شتر را زیاد می کرد تا

به چهارصد درهم رساند و از اعرابی خرید و پولها را در دامن اعرابی ریخت. مرد عرب مهار ناچه را بگرفت و گفت:

ناچه از من است و در هم هم مال من است و اگر تو را بینه و شاهد هست، حاضر کن. در این وقت، ابوبکر پیدا شد، پیامبر فرمود:

بیا تا این پیر مرد، یعنی ابوبکر، بین من و تو حکم کند، و ماجرا را برای او نقل کرد. او گفت:

قضیه معلوم است که اعرابی شاهد می طلبد و شما باید شاهد بیاوری. در این اثنا عمر نمودار شد و پیامبر فرمود:

ای مرد عرب! حاضری این مردی که به طرف ما می آید بین ما حکم کند؟  
عرض کرد:

آری یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)! چون عمر نزدیک آمد، پیامبر فرمود:

تو بین من و این اعرابی قضاوت کن، گفت:

یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)! سخن خود را بگو.  
فرمود:

ناچه از من و دراهم از برای اعرابی است، عمر به اعرابی گفت تو ادعای خود را بگو؟ اعرابی گفت:

ناچه و دراهم هر دو از من است، اگر محمد ادعائی می کند باید شاهد اقامه کند؛ عمر گفت:

قول اعرابی درست است و بر صحت کلامش قسم می خورد.

پیامبر به اعرابی فرمود:

من تو را محاکمه می کنم نزد کسی که به حکم پروردگار عزیز و جلیل بین ما حکم کند، که ناگاه علی علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله

و سلم وارد شد.

علی علیه السلام عرض کرد:

یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)! شما با این مرد در چه واقعه  
ای صحبت دارید؟

حضرت فرمود:

یا اباالحسن! بین من و این مرد عرب قضاوت کن،

علی علیه السلام فرمود:

ای اعرابی! به پیامبر چه ادعا داری؟

گفت:

پول ناقه ای را که به او فروخته ام از او می خواهم.

علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید:

شما چه می گوید؟

فرمود:

من پول تمام ناقه را پرداخته ام، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ای اعرابی! آیا رسول خدا راست می گوید؟

گفت:

نه هیچ چیز به من نپرداخته است،

حضرت شمشیر از غلاف کشید و به یک ضربت او را به هتل رسانید.

پیامبر فرمود:

چرا چنین کردی؟

عرض کرد:

یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم! من شما را بر اوامر و نواهی خداوند متعال و بر بهشت و جهنم و ثواب و عقاب و وحی خدا تصدیق می کنم، چگونه می شود که در بهای شتر ماده این اعرابی تو را تصدیق نکنم؟ من اعرابی را از این جهت کشتم که شما را تکذیب کرد و گفت رسول خدا پول شتر را نداده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

راست گفتی و حکم به حق کردی ولی دیگر به مثل این کار عود مکن؛  
سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به ابوبکر و عمر نمود و  
فرمود:

حکم خدا این بود که علی علیه السلام قضاوت کرد نه حکمی که شماها  
کردید. (36)

نمونه ای از قضاوت های علی علیه السلام در عصر خلفا

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردی را که شراب  
خورده بوود به نزد ابوبکر آوردند، خلیفه از وی پرسید:

آیا شراب خورده ای؟

او جواب داد:

بلی. ابوبکر گفت:

چرا شراب خورده ای، در حالی که حرام است؟

آن مرد گفت:

اگر می دانستم که شراب حرام است لب به آن نمی زدم. در حالی که  
جمعیت زیادی این صحنه را تماشا می کردند، خلیفه از حکم مساله عاجز  
مانده، و



دست به سوی عمر دراز کرد! عمر گفت:

این مساله از معضلات است و چاره اش، ابوالحسن امیرالمؤمنین، است! ابوبکر خطاب به غلامش گفت:

برو علی را حاضر کن، ولی عمر گفت:

سزاوار نیست علی را بیاوریم، اجازه دهید ما به منزل او برویم. آنان همراه حضرت سلمان به خانه علی آمده، و جریان را ابلاغ نمودند،

حضرت فرمود:

چاره کار این است که او را در بازار و کوچه بگردانید، و از مهاجرین و انصار جويا شوید، که آیا کسی حکم تحریم شراب را به وی گفته است؟

اگر حکم تحریم به گوش او نرسیده باشد، او را آزاد کنید. خلیفه به دستور علی علیه السلام عمل کرد، چون کسی شهادت نداد، وی را مرخص نمودند، بدون این که بر وی حد بزنند. سلمان می گوید:

من به علی علیه السلام گفتم:

خوب آنان را ارشاد نمودی،

حضرت جواب داد:

خواستم حکم آیه سی و پنج سوره یونس را در مورد خود و آنان بار دیگر مورد تاکید قرار دهم که می فرماید:

«آیا کسی که هدایت به حق می کند برای رهبری شایسته تر است؟

و یا آن کس که هدایت نمی شود نگر هدایتش کند؟ شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟»

(37)

حکم حضرت درباره پدر جوان

روزی حضرت علی علیه السلام داخل مسجد شد، جوانی از روبروی آن حضرت می آید و می گرید و جمعی بر دور او هستند و او را تسلی می دهند؛ حضرت پرسید:

چرا گریه می کنی؟

عرض کرد:

یا علی! شریح قاضی، حکمی بر من کرده که نمی دانم درست است یا نه؟ این جماعت پدر مرا با خود به سفر بردند، اکنون برگشته اند پدرم با ایشان نیست، چون احوال پدر را از ایشان پرسیدم گفتند:

پدرت مرد، گفتم:

مال او چه شد؟

گفتند:

مالی به جای نگذاشت، پس ایشان را

نزد شریح قاضی بردم و شریح آنها را سوگند داد و آنها قسم خوردند و رفتند و حال آنکه من می دانم که پدرم مال زیادی با خود به سفر برده بود. پس حضرت، آن جماعت و جوان و خود جمعا نزد شریح آمدند؛ حضرت فرمود:

ای شریح! چگونه میان این گروه، حکم کردی؟ شریح گفت:

این جوان ادعا کرد که پدرم با اینان به سفر رفت و برنگشت، از آنها پرسیدم گفتند:

مرد؛ پرسیدم مالش چه شد؟

گفتند:

مالی نگذاشت؛

جوان را گفتم:

گواه داری؟

گفت: نه،

پس ایشان را قسم دادم.

حضرت فرمود:

هیئات! در چنین واقعه، اینطور حکم می کنی؟! والله در این واقعه حکمی بکنم که کسی پیش از من نکرده باشد، مگر داود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ پس حضرت فرمود:

ای قنبر! پهلوانان لشکر را بطلب؛ چون حاضر شدند، بر هر یک از آن گروه، یکی از آنها را موکل گردانید، پس نظر به آن گروه کرد و فرمود:

چه می گوئید؟ گمان می کنید من نمی دانم که شما با پدر این جوان چه کردید؟ اگر این را ندانم، مرد نادانی خواهم بود. پس فرمود:

اینها را پراکنده کنید و هر یک را در پشت ستونی از ستون های مسجد باز دارید و سرهاشان را به جامه هایشان بپوشانید که یکدیگر را نبینند، سپس عبدالله بن ابی رافع، کاتب خود را طلبید و فرمود:

کاغذ و دواتی حاضر کن، مردم بر دور آن حضرت جمع شدند،

حضرت فرمود:

هرگاه من «الله اکبر» بگویم شما نیز همه «الله اکبر» بگویید. پس،

حضرت یکی از ایشان را تنها طلبید و نزد خود نشاند و صورتش را گشود و فرمود:

ای عبدالله بن ابی رافع! آنچه می گوید تو بنویس؛ سپس شروع به سؤال

کردن نمود و فرمود:

چه روزی از خانه های خود با پدر این جوان بیرون رفتید؟

گفت:

در فلان روز.

فرمود:

در چه ماه بود؟

گفت:

در فلان ماه؛ به کدام منزل که رسیدید او مرد؟

گفت:

در فلان منزل.

فرمود:

در خانه چه کسی مرد؟

گفت:

در خانه فلان شخص.

فرمود:

چه مرض داشت؟

گفت:

فلان مرض.

فرمود:

چند روز بیمار بود؟ و عدد روزهای بیماریش را گفت. پس،

حضرت احوال آن مرده را به تمام سؤال کرد که، چه روز مرد؟ کی او را غسل داد؟ و کی او را دفن کرد؟ و کفن او از چه پارچه ای بود؟ و کی بر او نماز کرد؟ و کی او را به قبر برد، چون حضرت همه را از او سؤال نمود و او جواب گفت:

«الله اکبر» فرمود:

مردم هم صدا به تکبیر، بلند کردند. پس رفقای او یقین کردند که این شخص، اقرار به کشتن کرده است.

حضرت دستور دادند رویش را بستند، به جای خود بردند. دیگری را طلبید و نزد خود نشانید و رویش را گشود و فرمود:

گمان می کردی که من نمی دانم که شما چه کرده اید؟

او گفت:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام! من یکی از آنها بودم، لکن راضی به کشتن او نبودم و اقرار نمود؛ پس هر یک را که طلبید اقرار کردند و آن کسی را، که اول حضرت از او سؤال کرد، طلبید و او هم اقرار کرد که ما پدر این جوان را کشتیم و مال او را برداشتیم.

حضرت مال را از آنها گرفت، به جوان داد و بابت خون بهاء حکم جاری فرمود. (38)

ازدواج مادر با پسر!!

وقتی که امام علیه السلام به کوفه رسید، جوانی از اصحابش رغبت به نکاح کرد تا زنی را تزویج نماید. روزی آن حضرت، نماز صبح را گزارده، به یک فرمود:

برو

به فلان موضع که آنجا مسجدی است و بر یک جانب آن مسجد، خانه ای است که مرد و زنی در آنجا صدا بلند کرده اند، هر دو را نزد من بیاور. آن مرد رفته، زن و مرد را به نزد حضرت آورد،

حضرت فرمود:

امشب نزاع شما به درازا کشید؟ جوان گفت:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام! من این زن را خواستم و تزویج کردم، چون شب زفاف شد در خلوت در نفس خود نفرتی از او مانع نزدیکی شد، و اگر توانایی داشتم در شب، او را بیرون می کردم، پس او غضبناک شد و میان ما درگیری شد تا این وقت که مامور شما ما را به حضور شما دعوت کرد.

حضرت به حضار مجلس گفت:

بعضی سخنان را نتوان در میان عموم گفت لذا شما بیرون روید. وقتی همه رفتند حضرت به آن زن گفت، این جوان را می شناسی؟

گفت:

نه، یا امیرالمؤمنین!

حضرت امیر فرمود:

اگر من خبر دهم چنان چه او را بشناسی، منکر نمی شوی؟

گفت:

نه، یا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

تو دختر فلان کس نیستی؟

گفت:

بلی.

فرمود:

تو را پس عمویی نبود که به هم میل و رغبت داشتید؟

گفت:

بلی.

فرمود:

پدر تو، تو را از او منع نمی کرد و او را از نزد خود اخراج نکرد؟

گفت آری.

فرمود:

فلان شب به خاطر کاری بیرون رفتی، و پسر عمویت به اکراه با تو نزدیکی کرد و تو از او حامله شدی و پنهان از مادرت می داشتی و عاقبت مادرت اطلاع یافت، از پدرت پنهان می داشتید، و چون وضع حمل تو نزدیک شد مادر تو را در شب از خانه بیرون برد، و تو در فلان جا وضع حمل نمودی و آن کودک را که متولد شد در جامه ای پیچیده و در خارج دیوار



در جایی که قضای حاجت می کردند گذاشتید، سگی آمد او را ببوید و تو ترسیدی که سگ او را بخورد، سگی انداختی و بر سر آن طفل آمد و شکست، و تو ترسیدی که سگ او را بخورد، سگی انداختی و بر سر آن طفل آمد و شکست، و تو و مادرت بر سر کودک رفتید و مادرت از جامه خود پارچه ای جدا کرد و سر او را بست، بعد از آن، او را گذاشتید و راه خود گرفتید و دیگر ندانستید که حال او چه شد.

دختر چون اینها را از آن حضرت شنید ساکت شد.

حضرت فرمود:

به حق سخن گو، دختر گفت:

بلی؛ قسم به خدا یا امیرالمؤمنین علیه السلام که این کار را غیر از من و مادرم کسی نمی دانست؛ حضرت فرمود:

خداوند ذوالجلال، مرا بر این کار مطلع ساخت و بعد فرمود:

چون شما او را گذاشتید، در صبح آن شب بنو فلان آمدند او را برده و تربیت کردند تا بزرگ شد و با اینها به کوفه آمد و آن کودک، این مرد است که تو را خواست تزویج کند. اکنون پس تو است و به جوان گفت:

سرت را بگشا چون گشود، اثر شکستگی بر سر او ظاهر بود؛ آنگاه فرمود:

حق تعالی از آن چه بر او حرام بود نگاه داشت، فرزند خود را بگیر و برو که در میان شما ازدواج نیست. (39)

زنی در نکاح فرزندش

در زمان خلافت عمر، جوانی به نزد او آمد و از مادرش شکایت کرد و ناله سر می داد که:

خدایا!

بین من و مادرم حکم کن. عمر از او پرسید:

- مگر مادرت چه کرده است؟

چرا درباره او شکایت می کنی؟ جوان پاسخ داد:

مادرم نه ماه

مرا در شکم خود پرورده و دو سال تمام نیز شیر داده. اکنون که بزرگ شده ام و خوب و بد را تشخیص می دهم، مرا طرد کرده و می گوید تو فرزند من نیستی! حال آنکه او مادر من و من فرزند او هستم. عمر دستور داد زن را بیاورند. زن که فهمید علت احضارش چیست، به همراه چهار برادرش و نیز چهل شاهد در محکمه حاضر شد. عمر از جوان خواست تا ادعایش را مطرح نماید.

جوان گفته های خود را تکرار کرد و قسم یاد کرد که این زن مادر من است. عمر به زن گفت:

- شما در جواب چه می گویند؟ زن پاسخ داد:

خدا را شاهد می گیرم و به پیغمبر سوگند یاد می کنم که این پسر را نمی شناسم. او با چنین ادعایی می خواهد مرا در بین قبیله و خویشاوندانم بی آبرو سازد. من زنی از خاندان قریشم و تابحال شوهر نکرده ام و هنوز هم باکره ام. در چنین حالتی چگونه ممکن او فرزند من باشد؟!

عمر پرسید:

آیا شاهد داری؟

زن پاسخ داد:

اینها همه گواهان و شهود من هستند. آن چهل نفر شهادت دادند که پسر دروغ می گوید و نیز گواهی دادند که این زن شوهر نکرده و هنوز هم باکره است. عمر دستور داد که پسر را زندانی کنند تا درباره شهود تحقیق شود. اگر گواهان راست گفته باشند، پسر به عنوان مفتی مجازات گردد. ماموران در حالی که پسر را به سوی زندان می بردند، با حضرت علی علیه السلام برخورد نمودند.

پسر فریاد زد:

- یا علی! به دادم برس، زیرا به من ظلم شده و شرح حال خود را بیان کرد.

حضرت فرمود:

او را نزد عمر برگردانید. چون بازگردانده شد، عمر گفت:

من

دستور زندان داده بودم. برای چه او را آوردید؟

گفتند:

علی علیه السلام دستور داد برگردانید و ما از شما مکرر شنیده ایم که با دستور علی بن ابی طالب علیه السلام مخالفت نکنید. در این وقت حضرت علی علیه السلام وارد شد و دستور داد مادر جوان را احضار کنند. او را آوردند. آنگاه حضرت به پسر فرمود:

ادعای خود را بیان کن. جوان دوباره تمام شرح حالش را بیان نمود.

علی علیه السلام رو به عمر کرد و گفت:

آیا مایلی من درباره این دو نفر قضاوت کنم؟

عمر گفت:

سبحان الله !

چگونه مایل نباشم و حال آنکه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده ام که فرمود:

علی بن ابی طالب علیه السلام از همه شما داناتر است.

حضرت به زن فرمود:

درباره ادعای خود شاهد داری؟

گفت:

بلی ! چهل شاهد دارم که همگی حاضرند. در این وقت شاهدان جلو آمدند و مانند دفعه پیش گواهی دادند.

علی علیه السلام فرمود:

طبق رضای خداوند حکم می کنم. همان حکمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من آموخته است.

سپس به زن فرمود:

آیا در کارهای خود سرپرست و صاحب اختیار داری؟

زن پاسخ داد:

بلی! این چهار نفر برادران من هستند و در مورد من اختیار دارند. آنگاه حضرت به برادران زن فرمود:

- آیا درباره ی خود و خواهرتان به من اجازه و اختیار می دهید؟

گفتند:

بلی! شما درباره ما صاحب اختیار هستید.

حضرت فرمود:

به شهادت خدای بزرگ و به شهادت تمامی مردم که در این وقت در مجلس حاضرند این زن را به عقد ازدواج این پسر در آورده ام و به مهریه چهارصد درهم وجه نقد که خود آن را می پردازم. (البته عقد صورت ظاهری داشت). حضرت فرمود:

به شهادت خدای بزرگ و به شهادت

تمامی مردم که در این وقت در مجلس حاضرند این زن را به عقد ازدواج این پسر در آوردم و به مهریه چهارصد درهم وجه نقد که خود آن را می پردازم، (البته عقد صورت ظاهری داشت)، سپس به قنبر فرمود:

سریعا چهارصد درهم حاضر کن، قنبر چهارصد درهم آورد.

حضرت تمام پولها را در دست جوان ریخت.

فرمود:

این پولها را بگیر و در دامن زنت بریز و دست او را بگیر و ببر و دیگر نزد ما بر نگرد مگر آنکه آثار عروسی در تو باشد، یعنی غسل کرده برگردی. پسر از جای خود حرکت کرد و پولها را در دامن زن ریخت و گفت:

- برخیز! برویم. در این هنگام زن فریاد زد «النار! النار!» (آتش! آتش!) ای پسر عموی پیغمبر آیا می خواهی مرا همسر پسرم قرار دهی؟! به خدا قسم! این جوان فرزند من است. برادرانم مرا به شخصی شوهر دادند که پدرش غلام آزاد شده ای بود. این پسر را من از او آورده ام. وقتی بچه بزرگ شد به من گفتند:

- فرزند بودن او را انکار کن و من هم طبق دستور برادرانم چنین عملی را انجام دادم ولی اکنون اعتراف می کنم که او فرزند من است. دلم از مهر و علاقه او لبریز است. مادر دست پسر را گرفت و از محکمه بیرون رفتند. عمر گفت:

«واعمره، لولا علی لهلك عمر» -

«اگر علی نبود من هلاک شده بودم.» (40)

فرزند سفیدپوست از والدین سیاه پوست

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

روزی مردی سیاه پوست در حالی که دست زن سیاه پوستش را گرفته بود، او را به حضور خلیفه ثانی آورده، و خطاب به خلیفه گفت:

من و این همسر هر دو سیاه پوست هستیم،

در حالی که بچه ای از وی به دنیا آمده سفید پوست است!! تکلیف ما چیست؟

عمر نظری به اطرافیان افکنده، و از آنان کمک خواست که چه کار کند؟ یاران عمر همگی فتوی دادند که:

پدر و مادر هر دو سیاه پوست هستند، و فرزندشان سفید پوست!! بنابراین زن را سنگسار کنید! خلیفه چاره ای نداشت که در این معضله نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام کمک بگیرد، و لذا به دامن وی متوسل شد، در حالی که نظر خلیفه نیز اعدام و سنگسار کردن زن بود! علی علیه السلام از زن و مرد پرسیدند:

قضیه شما چگونه است؟

آنان موضوع را توضیح دادند. علی خطاب به مرد فرمود:

آیا نسبت به همسرت سوء ظن داری؟

مرد:

نه اصلاً سوءظنی ندارم.

علی علیه السلام آیا در حال حیض با همسرت نزدیکی کرده ای؟ مرد:

در برخی شب ها زن به من می گفت که حائض است، ولی من خیال می کردم او به جهت سردی هوا و زحمت غسل کردن بهانه می آورد، و لذا با وی مقاربت نمودم.

علی علیه السلام خطاب به زن نیز فرمود:

آیا شوهرت با تو در حال حیض نزدیکی کرده است؟

زن: از شوهرم پرسید، من از او جلوگیری می کردم، ولی قبول نکرد ... علی علیه السلام:

مساله نیست، این فرزند، فرزند خود شما است، شما در حال حیض نزدیکی کرده، و در آن حال خون حیض بر نطفه غلبه کرده، و در نتیجه جنین



سفید گردیده است، شما نگران نباشید، این بچه در دوران بلوغ بتدریج  
رنگش تغییر می کند، و مثل خود شما سیاه پوست می گردد!!!

قضیه در همین جا فیصله یافت، و مردم حاضر، منتظر بلوغ آن جوان بودند،  
و ناگاه جوان در آن دوران به همان صورتی که مولای متقیان پیشگویی

کرده بودند به سیاه پوستی تغییر رنگ داد! و بر عالم انسانیت ثابت کرد که علی هر چه می گوید صحیح می گوید، و قضاوت و داوری او مطابق واقع است. (41)

کیفر بی تفاوت

از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سه نفر را برای محاکمه و داوری به حضور آن حضرت آوردند، جریان آنها به شرح زیر بود:

مردی، مرد دیگری را تعقیب می کرد، تا او را بکشد، و آن مرد از ترس جانیش فرار می کرد، سرانجام شخص ثالثی او را گرفت، و تحویل آن شخص قاتل داد، نفر چهارمی نیز این صحنه را تماشا می کرد، ولی هیچگونه کمکی در ظاهر به قاتل انجام نداد، سرانجام آن مرد، مرد فراری را به قتل رسانید!! علی علیه السلام در مورد کیفر آنان دستور دادند:

نفر اول را که قاتل بوده، باید به قتل رسانند، و نفر دوم را که باعث قتل شده، و فراری را دستگیر کرده و به تحویل قاتل داده است، باید به حبس ابد محکوم کرد، تا تمام عمرش را در زندان سپری کند. و آن شخص ثالثی را که تماشاگر بوده، و در برابر چشمان او، مرد بی گناهی را به قتل رسانیده اند، و وی هیچگونه دفاعی نکرده است، باید چشمان او را از جایش بیرون آورده و نابینا کرد!! و بدینسان کیفر بی تفاوتی را در برابر ستمگر و ستمدیده مشخص ساخت. (42)

شیر نوزاد پسر سنگین تر است!

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که می فرمایند:

در زمان حضرت علی دو نفر زن همزمان بچه ای را به دنیا آوردند، جنس نوزادها، یکی پسر و دیگری دختر بود. آن زنی که دختر زائیده بود، پسر زن دیگر را برداشت، و دختر نوزادش را به جای وی گذاشت و در نتیجه میان آن دو زن مرافعه ای پیش آمد و قرار شد علی علیه السلام داوری کند. مولای متقیان

در مسند قضاوت در قرار گرفته و زنان را به محاکمه کشانید، ولی هیچکدام از آنان دست از پسر برنداشتند. و حضرت دستور داد:

شیر مادران آن دو بچه را وزن کردند، او را که شیرش سنگین تر بود، پسر را به وی واگذار کرد! (43) نظیر این جریان در مورد دو نفر کنیز پیش آمد، که در زمان عمر اتفاق افتاد، و او از قضاوت باز ماند، و سرانجام امیرالمؤمنین علی علیه السلام قضاوت آن دو را به عهده گرفت، و برای رفع مخاصمه دستور دادند:

اره ای بیاورند، زنان گفتند:

اره را چه کار دارید؟

فرمودند:

می خواهم بچه را دو نیم کنم، و به هر کدام نصف او را بدهم!! آن زنی که در واقع مادر بچه بود گفت:

بچه مال آن زن دیگری است، من از ادعایم صرف نظر کردم.

علی علیه السلام فرمودند:

بچه مربوط به همین زن است که دلش به حال او می سوزد، و لذا بچه را به آن زن تحویل داد. (44)

اسلام را پذیرفتند ...

قومی از یهودیان نزد خلیفه دوم آمدند و گفتند:

«آمدیم تا از تو مطالبی را بپرسیم، اگر صحیح جواب دادی مسلمان می شویم و از تو متابعت می کنیم؛ خلیفه گفت:

هر چه می خواهید بپرسید؟

گفتند:

ما را از قفل های آسمان هفت گانه و کلیدهای آن آگاه کن؛ از قبری که صاحبش را گردش داد مطلع ساز؛ از کسی که قومش را انداز داد نه از جن بود و نه از انس خبر ده، مکانی که آفتاب فقط یک بار بر آن تابید و دیگر بر آن نتابید نام ببر؛ از پنج جانداري که در رحم خلق نشدند آگاه کن، از یک و دو و سه و چهار و پنج و شش و

هفت و هشت و نه و ده و یازده و دوازده تا توضیحات لازم را بده.»

خلیفه سرش را به زیر انداخت و چشمان خود را باز کرد و گفت:

از من مطالبی می پرسید که نمی دانم ولی پسر عموی پیامبر همه سوال های شما را جواب خواهد داد. پس کسی را فرستاد خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و از او خواست بیاید و جواب سؤال های یهودیان را بده؛ حضرت وقتی تشریف آوردند، خلیفه گفت:

ای اباالحسن! این قوم یهود از من مسائلی را پرسیدند که برای هیچ یک از آنان پاسخی ندارم. آنان گفتند:

اگر جواب صحیح را بگویی اسلام می آوریم،

حضرت به آنان فرمود:

ای قوم یهود! سوالات را پرسید، آنان همان سوالات را دوباره تکرار کردند و حضرت فرمود:

غیر از اینها سوالات دیگری ندارید؟

عرض کردند:

نه ای پدر حسن علیه السلام و حسین علیه السلام. حضرت فرمود:

«قفل های آسمان هفتگانه شرک به خدا است و کلیدش گفتن «لا اله الا الله»؛

اما آن قبری که صاحبش را گردش داد، ماهی بود که یونس را در هفت دریا سیر داد؛ آنکه قومش را انداز داد، نه از جن بود و نه انس، مورچه ای بود که با حضرت سلیمان بن داود صحبت کرد؛ آن مکانی که یک بار آفتاب بر آن تابید و دیگر نتابید دریا بود که خداوند حضرت موسی علیه السلام را از آن نجات داد و فرعون و پیروانش را در آن غرق کرد (وقتی دریا شکافته شد آفتاب تابید و بعد از غرق شدن فرعونیان دریا به هم آمده و دیگر آفتاب بر آن نتابید)؛ آن پنج موجودی که در رجم خلق نشدند:

حضرت آدم و حوا و عصای موسی و شتر صالح و گوسفندی که

عوض حضرت اسماعیل ذبح و قربانی شد، می باشند. اما جواب آن دوازده تا این است:

یک، خداست؛ دو تا، آدم و حوا می باشند؛ سه تا، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است؛ چهار تا، تورات و انجیل و زبور و قرآن است؛ پنج تا، پنج نماز واجب شبانه روزی می باشند؛ شش، آن کلام خداست که آسمان و زمین را در شش روز خلق کرد؛ هفت، هشت، قول خداست که می فرماید:

«و يحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية»:

«عرش پروردگار تو را بر فراز ایشان در آن روز هشت تن در بر دارند.» (45)؛ نه، آن آیات و معجزات بود که موسی بن عمران داشت.

اما ده، آن قول خداست:

«و واعدنا موسی ثلاثین ليله و اتمناها بعشر»:

«و وعده کردیم با موسی سی شب و تکمیل آن به ده کردیم.» (46)

اما، یازده قول حضرت یوسف علیه السلام است که به پدرش عرض کرد:

«انی رایث احد عشر کوکبا»:

«ای پدر به خواب، یازده ستاره را دیدم» (47)؛ اما دوازده، آن کلام حق است به حضرت موسی علیه السلام:

«اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا»:

«ای موسی با عصایت بر سنگ بزن، پس دوازده چشمه آب از آن ظاهر شد.» (48) یهودیان از جواب سوالاتشان خوشحال شدند و عرض کردند:

ما شهادت می دهیم که خدا یکی است و پیامبر فرستاده خداست و تو پسر عموی رسول خدا می باشی؛ سپس رو به خلیفه کردند و گفتند:

ما شهادت می دهیم که علی علیه السلام برادر رسول خداست و به این مقام امامت سزاوار است، و همگی اسلام آوردند. (49)

نصرانی مسلمان شد ...

شخصی نصرانی در کشور روم، هفت چیز در خواب دید و حضرت علی  
تفصیل خواب و تعبیر آن را بیان فرمود:

و او تصدیق

کرد.

حضرت فرمود:

خواب اول آن بود که:

در خواب دیدی قصری از آسمان، آویزان است که در آن کرسی ها از طلا نهاده شده و کنیزان و غلامان و فرش های دیا در میانش می باشد و اطراف آن قصر را بوزینه ها و خوکها گرفته اند؛ تعبیرش این است:

آن، قصر سلطان ظالم است که در آخر الزمان، چون مردم زکوه نمی دهند، اموال مردم را می گیرد و در اطراف سلطان، ستمکارانی هستند که او را در ظلم یاری می کنند خواب دوم:

آن بود که، دیدی کرباسی از آسمان، آویزان است و مردمان آن را پاره می کردند تا این که مقدار کمی باقی ماند؛ تعبیرش این است:

آن کرباس مذهب های مختلفه است که در آخر الزمان مردمان به آنها معتقد می شوند و از مذهب باقی نمی ماند مگر به منزله نخ.

خواب سوم:

دیدی مرغانی از آسمان فرود آمدند و سرهای خود را در زمین نهادند و برگشتند بدون آن که سر داشته باشند؛ تعبیرش این است:

که آن مرغان، اسلام است که باقی نمی ماند از اسلام مگر رسم و شریعت، و حقیقتش به سوی آسمان رجوع می کند.

خواب چهارم:

چهار پایانی که مخرج بول و غائط نداشتند؛ تعبیر، آن بود که توانگران اموال را جمع می کنند و حقوق الهی و زکوه را نمی دهند.

خواب پنجم:

آن که بیماری را دیدی که سالمان را عیادت کند، تعبیر، آن است که مریضان، فقراء بودند که در نزد اغنیاء حاضر شوند و چیزی از اغنیاء خواهند



و آنان چیزی به ایشان نمی دهند.

خواب ششم:

حوض خشکی را دیدی که نزد آن سبزه زار و بوستانی بود؛ تعبیر حوض  
های خشک، علمایی هستند که به علم خود عمل نمی کنند و بوستان،  
مردمانی باشند که از علماء آنچه

می شنوند عمل می کنند

خواب هفتم:

جامه ای سبز را دیدی که در آنها هر چیزی که در دنیا هست در آن دیده می شود؛ تعبیر این است:

آن جامه ای سبز دنیا است که اهل دنیا آن را می گیرند و سخن از برای دنیا می گویند نه آخرت، و حال آن که از برای آخرت خلق شده اند. همین که نصرانی این خواب و تعبیرش را از معدن علم،

حضرت علی علیه السلام شنید شهادتین را بر زبان جاری کرد و اسلام آورد. (50)

امام علی علیه السلام دعای مشلول را تعلیم داد

امام حسین علیه السلام فرمود:

«من با پدرم، علی علیه السلام در شب تاریکی به طواف خانه خدا مشغول بودیم، در این هنگام، متوجه ناله ای جانگداز و آهی آتشین شدیم، شخصی دست نیاز به درگاه بی نیاز دراز کرده و با سوز و گدازی بی سابقه به تضرع و زاری مشغول است. پدرم فرمود:

ای حسین! آیا می شنوی ناله گناهکاری را که به درگاه خدا پناه آورده و با قلبی پاک، اشک ندامت و پشیمانی می ریزد؟

او را پیدا کن و پیش من بیاور.»

امام حسین علیه السلام فرمود:

«در آن شب تاریک، گرد خانه حق گشتم و مردم را در تاریکی، یک طرف می کردم تا او را در میان رکن و مقام پیدا کرده، به خدمت پدرم آوردم.

حضرت علی علیه السلام دید جوانی است زیبا و خوش اندام با لباس های گرانبها؛ به او فرمود: تو کیستی؟

عرض کرد: مردی از اعرابم؛

پرسید: این ناله و فریاد برای چه بود؟

گفت: از من چه می پرسی یا علی علیه السلام! که بار گناهم پشتم را  
خمیده و نافرمانی پدر و نفرین او اساس زندگیم را درهم پاشیده و سلامتی  
را از من ربوده است؟!

حضرت فرمود: قصه تو چیست؟

گفت: پدر پیری داشتم که به من خیلی مهربان

بود، ولی من شب و روز به کاری زشت، مشغول بودم و هرچه پدرم مرا نصیحت و راهنمایی می کرد نمی پذیرفتم، بلکه گاهی او را آزار رسانده، دشنامش می دادم. یک روز پولی خواستم و در نزد او سراغ داشتم، برای پیدا کردن آن پول، نزدیک صندوقی که در آنجا پنهان بود، رفتم تا پول را بردارم، پدرم از من جلوگیری کرد، من دست او را فشردم و بر زمینش انداختم، خواست از جای برخیزد از شدت درد نتوانست، پولها را برداشتم و در پی کار خود رفتم، در آن دم شنیدم که گفت:

به خانه خدا می روم و تو را نفرین می کنم؛ چند روز روزه گرفت و نماز خواند، پس از آن آماده سفر شد و بر شتر سوار شد و به جانب مکه حرکت کرد و رفت تا خود را به کعبه رساند؛ من شاهد کارهایش بودم، دست به پرده کعبه گرفت و با آهی سوزان مرا نفرین کرد، به خدا قسم هنوز نفرینش تمام نشده بود که این بیچارگی مرا فرا گرفت و تندرستی را از من سلب نمود؛ بعد پیراهن خود را بالا زد، دیدیم یک طرف بدن او خشک شده و حس و حرکتی ندارد. جوان گفت:

بعد از این پیشامد بسیار پشیمان شدم و نزد او رفته و عذرخواهی کردم ولی او نپذیرفت و به طرف خانه رهسپار گشت. سه سال بر همین منوال گذشت و همیشه از او پوزش می خواستم و او رد می کرد تا این که سال سوم ایام حج درخواست کردم همان جایی که مرا نفرین کرده ای دعا کن، شاید خداوند سلامتی را به برکت دعای تو به من

بازگردان، قبول کرد و با هم به طرف مکه حرکت کردیم تا به وادی اراک رسیدیم؛ شب تاریکی بود، ناگاه مرغی از کنار جاده پرواز کرد و بر اثر بال و پر زدن او، شتر پدرم رمید و او را از پشت خود بر زمین افکند، پدرم میان دو سنگ واقع شد و از تصادم به آنها مرد و او را همان جا دفن کردم؛ این گرفتاری من فقط به واسطه نفرین و نارضایتی پدرم می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

فریادرس تو دعایی است که پیغمبر به من تعلیم داده است، به تو می آموزم و هر کس آن دعا، که اسم اعظم در آن است، بخواند بیچارگی و اندوه و درد و مرض و فقر و تنگدستی از او برطرف می گردد و گناهانش آمرزیده می شود و حضرت مقداری از مزایای آن دعا را شمرد.»

امام حسین علیه السلام فرمود:

«من از امتیازات آن دعا بیشتر از جوان بر سلامتی خویش مسرور شدم. آنگاه حضرت فرمود:

در شب دهم ذیحجه، دعا را بخوان، و صبحگاه پیش من آی تا تو را بینم؛ و نسخه دعا را به او داده بعد از چندی جوان با شدادی به سوی ما آمد و نسخه دعا را تسلیم کرد. وقتی که از او جستجو کردیم، سالمش یافتیم و گفت:

به خدا این دعا اسم اعظم دارد، سوگند به پروردگار کعبه، دعایم مستجاب شد و حاجتم برآورده گردید.

حضرت فرمود:

قصه شفا یافتن خود را بگو. او گفت:

در شب دهم همین که دیدگان مردم به خواب رفت دعا را به دست گرفتم و به درگاه خدا نالیدم و اشک ندامت ریختم؛ برای مرتبه دوم، خواستم بخوانم آوازی از غیب آمد:

ای جوان!

کافی است؛ خدا را به اسم اعظم، قسم دادی و دعایت مستجاب شد؛ پس از لحظه ای به خواب رفتم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که دست بر بدن من گذاشت و فرمود:

«احتفظ بالله العظيم فانك على خير» از خواب بیدار شدم و خود را سالم یافتم.»

آن دعایی که حضرت، تعلیم داد دعای مشلول است که اول آن این است:

«اللهم انی اسئلك باسمک بسم الله الرحمن الرحیم یا ذالجلال و الاکرام یا قیوم ...» (51)

در وادی یابس چه گذشت؟

ابوبصیر می گوید:

از امام صادق علیه السلام در مورد سوره و العادیات پرسیدم، امام علیه السلام فرمود:

این سوره در ماجرای وادی یابس (بیابان خشک) نازل شده است.

پرسیدم:

قضیه وادی یابس از چه قرار بود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

- در بیابان یابس دوازده هزار نفر سواره نظام بودند، باهم عهد و پیمان محکم بستند که تا آخرین لحظه، دست به دست هم دهند و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی علیه السلام را بکشند. جبرئیل جریان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع داد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نخست ابوبکر و سپس عمر را با سپاهی چهار هزار نفری به سوی ایشان فرستاد که البته بی نتیجه بازگشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرحله آخر علی علیه السلام را چهار هزار نفر از مهاجر و انصار به سوی وادی یابس رهسپار نمود.

حضرت علی علیه السلام با سپاه خود به طرف آن بیابان خشک حرکت کردند. به دشمن خبر رسید که سپاه اسلام به فرماندهی علی علیه السلام روانه میدان شده اند. دویست نفر از مردان مسلح دشمن به

میدان آمدند.

علی علیه السلام با جمعی از اصحاب به سوی آنان رفتند. هنگامی که در مقابل ایشان قرار گرفتند. از سپاه اسلام پرسیده شد که شما کیستید و از کجا آمده اید و چه تصمیمی دارید؟

علی علیه السلام در پاسخ فرمود:

- من علی بن ابی طالب پسر عموی رسول خدا، برادر او و فرستاده او هستم، شما را به شهادت یکتایی خدا و بندگی و رسالت محمد دعوت می کنم. اگر ایمان بیاورید، در نفع و ضرر شریک مسلمانان هستید. ایشان گفتند:

- سخن تو را شنیدیم، آماده جنگ باش و بدان که ما، تو و اصحاب تو را خواهیم کشت! وعده ما صبح فردا.

علی علیه السلام فرمود:

- وای بر شما! مرا به بسیاری جمعیت خود تهدید می کنید؟ بدانید که ما از خدا و فرشتگان و مسلمانان بر ضد شما کمک می جوئیم:

«ولا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» دشمن به پایگاه های خود بازگشت و سنگر گرفت.

علی علیه السلام نیز همراه اصحاب به پایگاه خود رفته و آماده نبرد شدند. شب هنگام، علی علیه السلام فرمان داد مسلمانان مرکب های خود را آماده کنند و افسار و زین و جهاز شتران را مهیا نمایند و در حال آماده باش کامل برای حمله صبحگاهی باشند. وقتی که سپیده سحر نمایان گشت، علی علیه السلام با اصحاب نماز خواندند و به سوی دشمن حمله بردند. دشمن آن چنان غافلگیر شد که تا هنگام درگیری نمی فهمید مسلمین از کجا بر آنان هجوم آورده اند. حمله چنان تند و سریع بود، که قبل از رسیدن باقی سپاه اسلام، اغلب آنان به هلاکت رسیدند. در نتیجه، زنان و کودکانشان اسیر شدند و اموالشان به دست مسلمین افتاد. جبرئیل امین، پیروزی



علی علیه السلام و سپاه اسلام را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر دادند. آن حضرت بر منبر رفتند و پس از حمد و ثنای الهی، مسلمانان را از فتح مسلمین با خبر نموده و فرمودند:

که تنها دو نفر از مسلمین به شهادت رسیده اند! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همه مسلمین از مدینه بیرون آمده و به استقبال علی علیه السلام شتافتند و در یک فرسخی مدینه، سپاه علی علیه السلام را خوش آمد گفتند.

حضرت علی علیه السلام هنگامی که پیامبر را دیدند از مرکب پیاده شده، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز از مرکب پیاده شدند و میان دو چشم (پیشانی) علی علیه السلام را بوسیدند. مسلمانان نیز مانند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، از علی علیه السلام قدردانی می کردند و کثرت غنایم جنگی و اسیران و اموال دشمن که به دست مسلمین افتاده بود را از نظر می گذراندند. در این حال، جبرئیل امین نازل شد و به میمنت این پیروزی سوره «عادیات» به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وحی شد:

«والعادیات ضبحا، فالموریات قدحا، فالمغیرات صبحا، فاثرن به نقعا فوسطن به جمعا...» (52)

اشک شوق از چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرازیر گشت، و در اینجا بود که آن سخن معروف را به علی علیه السلام فرمود:

«اگر نمی ترسیدم که گروهی از امتم، مطلبی را که مسیحیان درباره حضرت مسیح علیه السلام گفته اند، درباره ی تو بگویند، در حق تو سخنی می گفتم که از هر کجا عبور کنی خاک زیر پای تو را برای تبرک برگیرند!» (53)

جوان قانون شکن

روزی علی علیه السلام در

شدت گرما بیرون از منزل بود سعد پسر قیس حضرت را دید و پرسید:

- یا امیرالمؤمنین! در این گرمای شدید چرا از خانه بیرون آمدید؟

فرمود:

- برای اینکه ستمدیده ای را یاری کنم، یا سوخته دلی را پناه دهم. در این میان زنی در حالت ترس و اضطراب آمد مقابل امام علیه السلام ایستاد و گفت:

- یا امیرالمؤمنین شوهرم به من ستم می کند و قسم یاد کرده است مرا بزند.

حضرت با شنیدن این سخن سر فرو افکند و لحظه ای فکر کرد، سپس سر برداشت و فرمود:

نه به خدا قسم! بدون تاخیر باید حق مظلوم گرفته شود! این سخن را گفت و پرسید:

- منزلت کجاست؟

زن منزلش را نشان داد.

حضرت همراه زن حرکت کرد تا در خانه او رسید.

علی علیه السلام در جلوی درب خانه ایستاد و با صدای بلند سلام کرد. جوانی با پیراهن رنگین از خانه بیرون آمد حضرت به وی فرمود:

از خدا بترس! تو همسرت را ترسانیده ای و او را از منزلت بیرون کرده ای. جوان در کمال خشم و بی ادبانه گفت:

کار همسر من به شما چه ارتباطی دارد:

«والله لاحرقنها بالنار لكلامك؛

به خدا سوگند به خاطر این سخن شما او را آتش خواهم زد!»

علی علیه السلام از حرفهایی جوان بی ادب و قانون شکن سخت  
برآشفته! شمشیر از غلاف کشید و فرمود:

من تو را امر به معروف و نهی از منکر می کنم، فرمان الهی را ابلاغ می  
کنم، حال تو به من تمرد کرده از فرمان الهی سرپیچی می کنی؟ توبه کن  
و الا تو را می کشم. در این فاصله که بین حضرت و آن جوان سخن رد و  
بدل می شد، افرادی که از آنجا عبور می کردند محضر امام علیه السلام

رسیدند و به عنوان امیرالمؤمنین علیه السلام سلام می کردند و از ایشان خواستار عفو جوان بودند. جوان که حضرت را تا آن لحظه نشناخته بود از احترام مردم متوجه شد در مقابل رهبر مسلمانان خودسری می کند، به خود آمد و با کمال شرمندگی سر را به طرف دست علی علیه السلام فرود آورد و گفت:

یا امیرالمؤمنین از خطای من درگذر، از فرمانت اطاعت می کنم و حداکثر تواضع را درباره همسرم رعایت خواهم نمود.

حضرت شمشیر را در نیام فرو برد و از تقصیرات جوان گذشت و امر کرد داخل منزل خود شود و به زن توصیه کرد که با همسرت طوری رفتار کن که چنین رفتار خشنی پیش نیاید. (54)

علی علیه السلام و بیت المال

زادان نقل می کند:

من با قنبر غلام امام علی علیه السلام محضر امیرالمؤمنین وارد شدیم، قنبر گفت:

یا امیرالمؤمنین وارد شدیم، قنبر گفت:

یا امیرالمؤمنین چیزی برای شما ذخیره کرده ام.

حضرت فرمود:

- آن چیست؟

عرض کرد:

تعدادی ظرف طلا و نقره! چون دیدم تمام اموال غنائم را تقسیم کردی و از آنها برای خود برنداشتی، من این ظرفها را برای شما ذخیره کردم.

حضرت علی علیه السلام شمشیر خود را کشید و به قنبر فرمود:

- وای بر تو! دوست داری که به خانه ام آتش بیاوری! خانه ام را بسوزانی!  
سپس آن ظرفها را قطعه قطعه کرد و نمایندگان قبایل را طلبید، و آنها را  
به آنان داد، تا عادلانه بین مردم تقسیم کنند:

(55)

علی علیه السلام و یتیمان

روزی حضرت علی علیه السلام مشاهده نمود زنی مشک آبی به دوش  
گرفته و می رود. مشک آب را از او گرفته و به مقصد رساند؛ ضمناً از  
وضع او پرسش نمودم زن گفت:

علی بن ابی طالب همسرم را به مأموریت فرستاد و او کشته شد و حال  
چند کودک یتیم برایم مانده و قدرت اداره زندگی آنان را ندارم. احتیاج  
وادارم کرده که برای مردم خدمتکاری کنم.

علی علیه السلام برگشت و آن شب را ناراحتی گذراند. صبح زنبیل طعامی  
با خود برداشت و به طرف خانه زن روان شد. بین راه، کسانی از علی  
علیه السلام درخواست می کردند زنبیل را بدهید ما حمل کنیم.

حضرت می فرمود:

- روز قیامت اعمال مرا چه کسی به دوش می گیرد؟

به خانه آن زن رسید و در زد. زن پرسید:

کیست؟

حضرت جواب دادند:

- کسی که دیروز تو را کمک کرد و مشک آب را به خانه تو رساند، برای  
کودکانت طعامی آورده، در را باز کن! - خداوند از تو راضی شود و بین

من و علی بن ابیطالب خودش حکم کند.

حضرت وارد شد، به زن فرمود:

- نان می پزی یا از کودکان نگهداری می کنی؟

زن گفت:

- من در پختن نان تواناترم، شما کودکان مرا نگهدار! زن آرد را خمیر نمود.

علی علیه السلام گوشتی را که همراه آورده بود کباب می کرد و با خرما به دهان بچه ها می گذاشت. با مهر و محبت پدران ای لقمه بر دهان کودکان می گذاشت و هر بار می فرمود:

فرزندم! علی را حلال کن! اگر در کار شما کوتاهی کرده است. خمیر که حاضر شد، علی علیه السلام تنور را روشن کرد. در این حال، صورت خویش را به آتش تنور نزدیک می کرد و می فرمود:

- ای علی! بپش طعم آتش را! این جزای آن کسی است که از وضع یتیمها و بیوه زنان بی خبر باشد. اتفاقاً زنی که علی علیه السلام را می شناخت به آن منزل وارد شد. به محض اینکه حضرت را دید، با عجله خود را به زن صاحب خانه رساند و گفت:

وای بر تو! این پیشوای مسلمین و زمامدار کشور، علی بن ابی طالب علیه السلام است. زن که از گفتار خود شرمنده بود با شتاب زدگی گفت:

- یا امیرالمؤمنین! از شما خجالت می کشم، مرا ببخش!

حضرت فرمود:

- از اینکه در کار تو و کودکان کوتاهی شده است، من از تو شرمنده ام!  
(56)

امام درباره مصائب و گناهان چه فرمود؟

عبدالله بن یحیی بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد، صندلی (کرسی) در برابر آن حضرت بود،

حضرت امر فرمود که:

بر آن کرسی بنشیند؛ عبدالله نشست، چیزی نگذشت که چیزی بر سرش افتاد و سرش شکست و خون جاری گشت.

حضرت امر فرمود:

آب آوردند و خون سرش را شستشو داد و فرمود:

نزدیک شو به من؛ آنگاه دست بر شکاف سرش

گذارد، در حالی که عبدالله سخت بی تابى مى کرد، جراحى سر را به هم آورد و بهبود پذیرفت، گویا شکستگی پدید نگشته بود؛ پس از آن فرمود:

«ای عبدالله !

سپاس خدایى را که قرار داد گرفتاریها را کفاره گناهان پیروان ما در دنیا، تا در فرمان بردن حق، سالم بمانند و سزاوار مزد و اجر شوند.»

عبدالله عرض کرد:

«ای امیرالمؤمنین علیه السلام ! مجازات گناهان ما فقط در دنیاست؟

«

حضرت فرمود:

«آرى؛ مگر نشنیده اى گفته پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم را که فرمود:

«الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر»:

دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.»

خداوند پیروان ما را در دنیا از گناهانشان پاکیزه گرداند به وسیله مصائب و ناراحتیها و به عفو خود، چنانکه مى فرماید:

«ما اصابکم من مصیبه فیما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر»:

آنچه مصیبت مى بینید از کردار خود شماست، و بسیاری از آن بخشش مى کند. (57) آن گاه پیروان ما به قیامت وارد شوند و طاعت های آنان را زیاد کند و لکن دشمنان ما را خداوند در دنیا جزاء دهد به طاعاتشان گرچه وزنى ندارد، زیرا طاعتشان اخلاص ندارد و چون وارد قیامت شوند، سنگینی گناهان و کینه هایشان به محمد و آل محمد و یاران واقعی آنان، بر شانه آنهاست و در آتش فرو روند.»

عبدالله عرض کرد:



«ای امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده کردم و به من آموختی، اگر به من می فرمودید که چه گناهی سبب محنت مجلس شد، بسیار نیکو بود که دیگر مرتکب نشوم؟»

حضرت فرمود:

«هنگام نشستن، بسم الله نگفتی، این مصیبت کفاره گناهت گشت؛ مگر نمی دانی که پیامبر از جانب خداوند مرا حدیث کرد که خداوند فرماید:

هر کاری که در آن بسم الله گفته نشود، آن کار ناتمام

خواهد ماند.»

عبدالله عرض کرد:

«پدر و مادرم فدای شما! دیگر بسم الله را ترک نمی کنم.»

حضرت فرمود:

«پس تو سعادت‌مند خواهی گشت!» عبدالله عرض کرد:

«تفسیر بسم الله چیست؟»

حضرت فرمود:

«بنده چون بخواهد شروع در کاری کند می گوید:

بسم الله، یعنی من به نام این اسم، این کار را انجام دهم، پس در هر کاری که به بسم الله ابتداء کند آن عمل مبارک خواهد بود.»

(58)

گردن بند گران قیمت

علی بن ابی رافع می گوید:

من نگهبان خزینه بیت المال حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بودم. در میان بیت المال گردن بند مروارید گران قیمتی وجود داشت که در جنگ بصره به غنیمت گرفته شده بود. دختر امیرالمؤمنین کسی را نزد من فرستاد و پیغام داد که شنیده ام در بیت المال گردن بند مرواریدی هست. من میل دارم آن را به عنوان امانت، چند روزی به من بدهی تا در روز عید قربان خود را با آن آرایش دهم و پس از آن باز گردانم. من پیغام دادم به صورت مضمونه (که در صورت تلف به عهده گیرنده باشد) می توانم به او بدهم. دختر آن حضرت نیز پذیرفت. من با این شرط به مدت سه روز گردن بند را به آن بانوی گرامی دادم. اتفاقاً علی علیه السلام گردن بند را در گردن دخترش دیده و شناخته بود و از وی می پرسید:

این گردن بند از کجا به دست تو رسیده است؟

او اظهار می کند:

از علی بن ابی رافع، خزینه دار شما به مدت سه روز امانت گرفته ام تا در روز عید قربان خود را زینت دهم و سپس باز گردانم. علی بن ابی رافع می گوید:

- امیرالمؤمنین علیه السلام مرا نزد خود احضار کرد و من خدمت آن حضرت

رفتم. چون چشمش به من افتاد فرمود:

- «اتخون المسلمین یا ابن ابی رافع؟»

«ای پسر ابی رافع! آیا به مسلمانان خیانت می کنی؟!»

گفتم:

پناه می برم به خدا از اینکه به مسلمانان خیانت کنم.

حضرت فرمود:

پس چگونه گردن بندی را که در بیت المال مسلمانان بود بدون اجازه من و مسلمانان به دخترم دادی؟

عرض کردم:

ای امیرالمؤمنین! او دختر شماست و از من خواست که گردن بند را به صورت عاریه که بازگردانده شود به او دهم تا در عید با آن خود را بیاراید. من نیز آن را به عنوان عاریه به مدت سه روز به ایشان دادم و ضمانت آن را به عهده گرفتم که صحیح و سالم به جای اصلی خود بازگردانم.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

- همین امروز باید آن را پس گرفته و به جای خود بگذاری و اگر بعد از این چنین کاری از تو دیده شود کیفر سختی خواهی دید.

سپس فرمود:

اگر دختر من این گردن بند را به عاریه مضمونه نمی گرفت، نخستین زن هاشمیه ای بود که دست او را به عنوان دزد می بریدم. این سخن به گوش دختر آن حضرت رسید به نزد پدر آمده و گفت:

- یا امیرالمؤمنین! من دختر شما و پاره تن شما هستم. چه کسی از من شایسته تر به استفاده از این گردن بند بود؟

حضرت فرمود:

دخترم! انسان نباید به واسطه خواسته های نفس و خواهش های دل، پای از دایره حق بیرون بگذارد. آیا همه زنان مهاجر که با تو یکسانند، در این عید به مانند چنین گردن بند خود را زینت داده اند تا تو هم خواسته باشی در ردیف آنها قرار گرفته و از ایشان کمتر نباشی؟ (59)

ترس از گناه

حضرت علی علیه السلام مردی را دید که

آثار ترس و خوف در سیمایش آشکار است، از او پرسید:

- چرا چنین حالی به تو دست داده است؟

مرد جواب داد:

- من از خدای می ترسم؟

امام فرمود:

- بنده خدا! (نمی خواهد از خدا بترسی) از گناهانت بترس و نیز به خاطر ظلم هائی که درباره بندگان خدا انجام داده ای، از عدالت خدا بترس و آنچه را که به صلاح تو نهی کرده است در آن نافرمانی نکن، آنگاه از خدا نترس؛ زیرا او به کسی ظلم نمی کند و هیچ گاه بدون گناه کسی را کیفر نمی دهد. (60)

قطیفه بر دوش

هارون پسر عنتره از پدرش نقل می کنند:

در فصل سرما در محضر مولا علی علیه السلام وارد شدم. قطیفه ای کهنه بر دوش داشت و از شدت سرما می لرزید. گفتم:

یا امیرالمؤمنین! خداوند برای شما و خانواده تان از بیت المال مانند دیگر مسلمانان سهمی قرار داده که می توانید به راحتی زندگی کنید. چرا این اندازه به خود سخت می گیرید و اکنون از سرما می لرزید؟

فرمود:

به خدا سوگند! از بیت المال شما حبه ای بر نمی دارم و این قطیفه ای که می بینید همراه خود از مدینه آورده ام، غیر از آن چیزی ندارم. (61)

علی علیه السلام در اوج عطوفت و بزرگواری

امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از آن که به دست ابن ملجم ضرب خورد، از شدت زخم بی حال شده بود. وقتی که به حال آمد، امام حسن در ظرفی، شیر به حضرت داد.

امام کمی از شیر خورد بقیه را به حسن داد و فرمود:

این شیر را به اسیرتان (ابن ملجم) بدهید! سپس فرمود:

فرزندم! به آن حقی که در گردن تو دارم، بهترین خوردنیها و نوشیدنی ها را به او بدهید و تا هنگام مرگم با ایشان مدارا کنید و از آنچه می خورید به او بخورانید و از آنچه می نوشید به ایشان بنوشانید تا نزد شما گرامی شود! (62)

### رعایت آداب اسلامی در اوج قدرت

روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دوران خلافتش در خارج کوفه با یک نفر ذمی (یهودی یا مسیحی) که در پناه اسلام بود، همراه شدند.

مرد ذمی گفت:

بنده خدا کجا می روی؟

امام فرمود:

به کوفه. هر دو به راه ادامه دادند تا سر دو راهی رسیدند. هنگامی که ذمی جدا شد و راه خود را پیش گرفت برود، دید که رفیق مسلماننش از راه کوفه نرفت، همراه او می آید.

مرد ذمی گفت:

مگر شما نفرمودی به کوفه می روم؟

فرمود:

چرا. - شما از راه کوفه نرفتی: راه کوفه آن یکی است. - می دانم ولی پایان خوش رفاقتی آن است که مرد، رفیق راهش را در هنگام جدایی چند قدم بدرقه کند و دستور پیغمبر ما همین است، بدین جهت می خواهم چند گام تو را بدرقه کنم، آنگاه به راه خود بر می گردم. ذمی گفت:

پیغمبر شما چنین دستور داده؟

امام فرمود:

بلی. - این که آیین پیغمبر شما با سرعت در جهان پیشرفت کرد و چنین  
پیروان زیاد پیدا نمود، حتما به خاطر همین اخلاق بزرگوارانه او بوده



است. مرد ذمی با امیرالمؤمنین به سوی کوفه برگشت. هنگامی که شناخت همراه خلیفه مسلمانان بوده است، مسلمان شد و اظهار داشت:

من شما را گواه می گیرم که پیرو دین و آیین شما می باشم. (63)

بی ارزشی حکومت از نظر علی علیه السلام

علی علیه السلام با سپاهیان اسلام برای سرکوبی پیمان شکنان به سوی بصره حرکت می کردند. در نزدیکی بصره به محل ذی قار رسیدند. در آنجا برای رفع خستگی و آماده سازی سپاه توقف نمودند. عبدالله بن عباس می گوید:

من در آنجا به حضور امیرالمؤمنین علی رسیدم، دیدم (رئیس مسلمانان، فرمانده کل قوا) خود کفش خویش را وصله می زند.

حضرت روی به من کرد و فرمود:

ابن عباس! این کفش چه قدر می ارزد؟ قیمت آن چقدر است؟

گفتم:

ارزشی ندارد.

فرمود:

سوگند به خدا! همین کفش بی ارزش از ریاست و حکومت بر شما برای من محبوبتر است. مگر این که بتوانم با این حکومت و ریاست حق را زنده کنم و باطل را براندازم. (64) آری! ارزش یک حکومت، بسته به آن است که در سایه اش حق زنده و باطل نابود گردد و گرنه چه ارزشی دارد؟

جمجمه انوشیروان سخن می گوید

به امام علی علیه السلام خبر رسید معاویه تصمیم دارد با لشکر مجهز به سرزمین های اسلامی حمله کند.

علی علیه السلام برای سرکوبی دشمنان از کوفه بیرون آمد و با سپاه مجهز به سوی صفین حرکت کردند. در سر راه به شهر مدائن (پایتخت

پادشاهان ساسانی) رسیدند و وارد کاخ کسری شدند.

حضرت پس از ادای نماز با گروهی از یارانش مشغول گشتن ویرانه های کاخ انوشیروان شدند و به هر قسمت کاخ که می رسیدند کارهایی را که در آنجا انجام شده بود به یارانش توضیح می دادند به طوری که باعث تعجب اصحاب می شد و عاقبت یکی از آنان گفت:

یا امیرالمؤمنین! آنچنان وضع کاخ را توضیح می دهید گویا شما مدتها اینجا زندگی کرده اید! در آن لحظات که ویرانه های کاخها و تالارها را تماشا می کردند، ناگاه علی علیه السلام جمجمه ای پوسیده را

در گوشه خرابه دید، به یکی از یارانش فرمود:

او را برداشته همراه من بیا! سپس علی علیه السلام بر ایوان کاخ مدائن آمد و در آنجا نشست و دستور داد طشتی آوردند و مقداری آب در طشت ریختند و به آورنده جمجمه فرمود:

آن را در طشت بگذار. وی هم جمجمه را در میان طشت گذاشت. آنگاه علی علیه السلام خطاب به جمجمه فرمود:

ای جمجمه! تو را قسم می دهم! بگو من کیستم و تو کیستی؟ جمجمه با بیان رسا گفت:

تو امیرالمؤمنین، سرور جانشینان و رهبر پرهیزگاران هستی و من بنده ای از بندگان خدا هستم.

علی علیه السلام پرسید:

حالت چگونه است؟

جواب داد:

یا امیرالمؤمنین! من پادشاه عادل بودم، نسبت به زیر دستان مهر و محبت داشتم، راضی نبودم کسی در حکومت من ستم ببیند، ولی در دین مجوسی (آتش پرستی) به سر می بردم. هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمد کاخ من شکافی برداشت، آنگاه به رسالت مبعوث شد. من خواستم اسلام را بپذیرم ولی زرق و برق سلطنت مرا از ایمان و اسلام بازداشت و اکنون پشیمانم. ای کاش که من هم ایمان می آوردم و اینک از بهشت محروم هستم و در عین حال به خاطر عدالت از آتش دوزخم هم در امانم. وای به حال! اگر ایمان می آوردم من هم با تو بودم. ای امیرالمؤمنین و ای بزرگ خاندان پیامبر! سخنان جمجمه پوسیده انوشیروان به قدری دل سوز بود که همه حاضران تحت تاثیر قرار گرفته با صدای بلند گریستند. (65) امید است ما نیز پیش از فرا رسیدن مرگ در فکر نجات خویش باشیم.

آیا قلب برادرت با ما بود؟

اولین جنگی که در دوران زمامداری امیرالمؤمنین علی

علیه السلام اتفاق افتاد، جنگ جمل بود. لشکر علی علیه السلام در این نبرد پیروز شد و جنگ خاتمه یافت. یکی از اصحاب حضرت که در جنگ شرکت داشت، گفت:

دوست داشتم برادرم در اینجا بود و می دید چگونه خداوند شما را بر دشمن پیروز نمود. او نیز خوشحال می شد و به اجر و پاداش نایل می گشت.

امام علیه السلام فرمود:

آیا قلب و فکر برادرت با ما بود؟

گفت:

آری! امام علیه السلام فرمود:

بنابراین او نیز در این جنگ همراه ما بوده است. آنگاه افزود:

نه تنها ایشان بلکه آنها که در صلب پدران و در رحم مادرانشان هستند، اگر در این نبرد با ما هم فکر و هم عقیده باشند، همگی با ما هستند که به زودی پا به جهان گذاشته و ایمان و دین به وسیله آنان نیرو می گیرد. (66)

شراب در ماه رمضان

نجاشی شاعر، یکی از اطرافیان و ارادتمندان علی علیه السلام بود و با اشعارش سپاه علی علیه السلام را بر ضد معاویه تحریک می کرد، بارها در سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام با دشمن جنگید، ولی همین شخص یک بار پایش لغزید و در ماه رمضان شراب خورد. وی را پیش امیرالمؤمنین آوردند و شرابخواریش را ثابت کردند.

حضرت علی خودش هشتاد تازیانه به او زد و یک شب نیز او را زندانی کرد. روز بعد دستور داد نجاشی را آوردند،

حضرت بیست تازیانه دیگر بر او زد. نجاشی عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! این بیست تازیانه برای چیست؟

علی علیه السلام فرمود:

این بیست تازیانه به خاطر جسارت و جرات تو به شرابخواری در ماه رمضان است. (67)

ساده زیستی در اسلام

شریح قاضی (68) می گوید:

خانه ای را به هشتاد دینار خریدم، به نام خود قبالة کردم و گواهان بر آن گرفتم. خبرش به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، مرا احضار کرد و فرمود:

ای شریح! شنیده ام خانه ای به هشتاد دینار خریده ای و بر آن قبالة نوشته و چند نفر گواه گرفته ای؟! گفتم:

آری، درست است.

امام علیه السلام نگاه خشمگین به من کرد و فرمود:

شریح از خدا بترس به زودی کسی (عزرائیل) به سوی تو خواهد آمد که نه به قبالة ات نگاه می کند و نه به امضای آن گواهان اهمیت می دهد و تو را از آن خانه، حیران و سرگردان خارج می کند و در گودال قبرت می گذارد. ای شریح! خوب تامل کن! مبادا این خانه را از مال دیگران خریده باشی و بهای آن را از مال حرام پرداخته باشی که در این صورت، در دنیا و آخرت خویشتن را بدبخت ساخته ای.

سپس فرمود:

ای شریح! آگاه باش! اگر وقت خرید خانه نزد من آمده بودی

برای تو قباله ای می نوشتم که به خرید این خانه حتی به یک درهم هم رغبت نمی کردی؛ من این چنین قباله می نوشتم:

این خانه ای است که بنده خوار و ذلیل، از شخص مرده ای که آماده کوچ به عالم آخرت است، خریداری کرده که در سرای فریب (دنیا)، در محله فانی شوندگان و در کوچه هلاک شدگان قرار دارد، که چهار حد است:

حد اول آن؛ به پیشامدهای ناگوار (آفات و بلاها) منتهی می شود. و حد دوم؛ به مصیبتها (مرگ عزیزان و ...) متصل است. و حد سوم؛ به هوس های نفسانی و آرزوهای تباه کننده اتصال دارد.

و حد چهارم؛ شیطان گمراه کننده است و درب این خانه از حد چهارم باز می گردد. این خانه را شخص فریفته آرزوها از کسی که پس از مدت کوتاهی می میرد به مبلغ خارج شدن از عزت قناع و داخل شدن در پستی دنیاپرستی خریده است ... (69)

#### میانه روی در زندگی

علاء بن زیاد یکی از ارادتمندان ثروتمند علی علیه السلام در بصره، بیمار بود امیرالمؤمنین به عیادت او رفت. زندگی وسیع و اتاق های مجلل و بزرگ توجه امام را به خود جلب کرد، معلوم بود علاء در زندگی زیاده روی کرده است.

فرمود:

ای علاء! تو خانه ای به این بزرگی را در دنیا برای چه می خواهی در صورتی که تو در آخرت به چنین خانه ای محتاج تری (زیرا که در این خانه بیش از چند روز نمی مانی ولی در آن خانه همیشه خواهی بود). آری! اگر بخواهی در آخرت نیز چنین خانه وسیعی داشته باشی در این خانه مهمان نوازی کن، صله رحم به جا آور و حقوق الهی و برادران دینی را بپرداز! اگر این کارها را انجام

دهی خداوند به شما در جهان دیگر مانند همین خانه را می دهد. علاء:  
دستور شما را اطاعت خواهم کرد.

سپس عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! من از برادرم عاصم شکایت دارم!

حضرت فرمود:

- برای چه؟ مگر چه کرده است؟

علاء در پاسخ گفت:

- لباس خشن پوشیده، از دنیا کناره گیری نموده است، به طوری که زندگی را بر خود و خانواده اش تلخ کرده.

فرمود:

او را نزد من بیاورید! عاصم را آوردند.

امیرالمؤمنین چون او را دید چهره در هم کشید و فرمود:

ای دشمن جان خویشتن! شیطان عقلت را برده و تو را به این راه کشانده است، از اهل و عیالت خجالت نمی کشی؟ چرا به فرزندت رحم نمی کنی؟ گمان می کنی خدایی که نعمت های پاکیزه را بر تو حلال کرده نمی خواهد از آنها استفاده کنی؟ تو در پیشگاه خداوند کوچکتر از آنی که چنین اندیشه ای را داشته باشی. عاصم گفت:

یا امیرالمؤمنین! چرا شما به خوراک سخت و لباس خشن اکتفاء نموده ای؟ من از تو پیروی می کنم.

فرمود:

وای بر تو! من مانند تو نیستم، من وظیفه دیگر دارم، زیرا من پیشوای مسلمانان هستم، من باید خوراک و پوشاک خود را تا آن حد پایین بیاورم که فقیرترین مردم در دورترین نقاط حکومت اسلام تلخی زندگی را تحمل کند، با این اندیشه که بگوید:

رهبر و پیشوای من هم مانند من می خورد و مانند من می پوشد، این وظیفه زمامداری من است تو هرگز چنین تکلیفی نداری. پس از سخنان حضرت، عاصم لباس معمولی پوشید و به کار و زندگی پرداخت. (70)

چرا دعاهای ما مستجاب نمی شود

امیرالمؤمنین علی علیه السلام روز جمعه در کوفه سخنرانی زیبایی کرد، در پایان سخنرانی فرمود:

ای مردم!

هفت مصیبت بزرگ است که باید از آنها به خدا پناه ببریم:



- عالمی که بلغزد.

2 - عابدی که از عبادت خسته گردد.

3 - مؤمنی که فقیر شود.

4 - امینی که خیانت کند.

5 - توانگری که به فقر در افتد.

6 - عزیزی که خوار گردد.

7 - فقری که بیمار شود. در این وقت مردی بر خواست، عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! خداوند در قرآن می فرماید:

«ادعونی استجب لکم»:

مرا بخوانید، دعا کنید، تا دعایتان را مستجاب کنم. اما دعای ما مستجاب نمی شود؟

حضرت فرمود:

علتش آن است که دل های شما در هشت مورد صاف نیست:

یک: این که خدا را شناختید، ولی حقش را آن طور که بر شما واجب بود به جا نیاوردید، از این رو آن شناخت به درد شما نخورد. دو: به پیغمبر خدا ایمان آوردید ولی با دستورات او مخالفت کردید و شریعت او را از بین بردید! پس نتیجه ایمان شما چه شد؟ سه: قرآن را خواندید ولی به آن عمل نکردید و گفتید:

قرآن را به گوش و دل می پذیریم اما با آن به مخالفت برخاستید. چهار: گفتید ما از آتش جهنم می ترسیم در عین حال با گناهان و معاصی به سوی جهنم می روید. پنج: گفتید ما از آتش جهنم می ترسیم در عین حال با گناهان و معاصی به سوی جهنم می روید. پنج: گفتید به بهشت علاقه مندیم اما در تمام حالات کارهایی انجام می دهید که شما را از بهشت دور می سازد. پس علاقه و شوق شما نسبت به بهشت کجاست؟

شش:

نعمت خدا را خوردید، ولی سپاسگزاری نکردید. هفت: خداوند شما را به دشمنی با شیطان دستور داده و فرمود:

«ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا»:

شیطان دشمن شماست، پس شما او را دشمن بدانید! به زبان با او دشمنی کردید ولی در

عمل به دوستی با او برخاستید. هشت: عیب های مردم را در برابر دیدگانتان قرار دادید و از عیوب خود بی خبر ماندید (نادیده گرفتید) و در نتیجه کسی را سرزنش می کنید که خود به سرزنش سزاوارتر از او هستید. با این وضع چه دعایی از شما مستجاب می شود؟ در صورتی که شما درهای دعا و راه های آن را بسته اید. پس از خدا بترسید و عملهایتان را اصلاح کنید و امر به معروف کنید و نهی را منکر نمایید تا خداوند دعاهایتان را مستجاب کند. (71)

### درمان گناه

کمیل یکی از یاران مخلص امیرالمؤمنین است، می گوید:

از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدم، انسان گاهی گرفتار گناه می شود و به دنبال آن از خدا آمرزش می خواهد، حد آمرزش خواستن چیست؟

فرمود:

حد آن توبه کردن است.

کمیل: همین مقدار؟

امام علیه السلام نه! کمیل: پس چگونه است؟

امام: هرگاه بنده گناه کرد، با حرکت دادن بگوید استغفرالله.

کمیل: منظور از حرکت دادن چیست؟

امام: حرکت دادن دو لب و زبان، به شرط این که دنبال آن حقیقت نیز باشد.

کمیل: حقیقت چیست؟

امام: دل او پاک باشد و در باطن تصمیم بگیرد و به گناهی که از آن استغفار کرده باز نگردد.

کمیل: اگر این کارها را انجام دادم از استغفار کنندگان هستم؟

امام: نه! كمیل چرا؟

امام: برای این كه تو هنوز به اصل آن نرسیده ای.

كمیل: پس اصل و ریشه استغفار چیست؟

امام: انجام دادن توبه از گناهی كه از آن استغفار كردی و ترك گناه. این مرحله، اولین درجه عبادت كندگان است. به عبارت دیگر، استغفار اسمی است كه شش معنی دارد؛

1 - پشیمانی از گذشته.

2 - تصمیم بر بازنگشتن بدان گناه به هیچ وجه.

(تصمیم بر این كه گناهان گذشته را هیچ

وقت تکرار نکنی).

3 - پرداخت حق همه انسانها که به او بدهکاری.

4 - ادای حق خداوند در تمام واجبات.

5 - از بین بردن (آب کردن) هر گونه گوشتی که از حرام بر بدنت روییده است، به طوری که پوستت به استخوان بچسبد سپس گوشت تازه میان آنها بروید.

6 - به تنت بچشانی رنج طاعت را، چنانچه به او چشانیده ای لذت گناه را. در این صورت توبه حقیقی تحقق یافته و انسان از توبه کنندگان به شمار می رود. (72) در سرزمین وادی السلام

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام از کوفه حرکت کرد و به سرزمین نجف آمد و از آن هم گذشت. اصبع بن نباته می گوید:

ما به حضرت رسیدیم، دیدیم روی زمین دراز کشیده است. قنبر گفت:

یا امیرالمؤمنین! اجازه می دهی عبایم را زیر شما پهن کنم؟

حضرت فرمود:

نه، اینجا محلی است که خاک های مؤمنان در آن قرار دارد و پهن کردن عبا مزاحمتی برای آنهاست. اصبع می گوید؛ عرض کردم:

یا امیرالمؤمنین! خاک مؤمنان را دانستم چیست، ولی مزاحمت آنها چگونه است؟

فرمود:

ای اصبع! اگر پرده از مقابل چشمانت برداشته شود، ارواح مؤمنان را می بینی که در اینجا حلقه حلقه دور هم نشسته اند و یکدیگر را ملاقات می کنند و باهم مشغول صحبت هستند، اینجا جایگاه ارواح مؤمنان است و ارواح کافران در برهوت قرار گرفته اند! (73)

مناظره هشام بن حکم ...

الف: روزی امام صادق علیه السلام از «هشام بن حکم» پرسیدند! بگو  
بینم چگونه با «عمرو بن عبید» به مناظره برخاستی؟ هشام عرض کرد:

من در محضر شما شرم می کنم، و زبانم نیز از عظمت امامم بند می  
گردد!! امام علیه السلام فرمودند:

هرگاه به شما دستوری را صادر کردیم بی درنگ اطاعت فرمائید، هشام  
معروض داشت:

زمانی شنیدم در «مسجد بصره»

«عمرو

بن عبید» گروهی را به دور خود جمع کرده، و آنان را از ولایت منحرف می سازد، لذا برای بحث با وی عازم «بصره» شدم، و برای این کار نخست در جلسه درس او حاضر گردیده، و به سخنانش گوش دادم، همه به من تماشا می کردند ... سرانجام سکوت را شکسته، از وی پرسیدم:

ای عالم! من مرد غریبی هستم، اجازه می دهی سؤالاتی را از شما بنمایم؟  
عمرو: بفرمائید مانعی ندارد.

هشام: آیا شما چشم دارید؟

عمرو: پسر! این چه سوالی است، چیزی را که می بینی چگونه از آن می پرسی؟ هشام: سؤالات من از این قبیل است. عمرو: پرس مانعی ندارد، اگر چه سؤالات شما احمقانه است!! هشام: حالا به سوالم جواب دهید، آیا شما چشم دارید؟

عمرو: آری.

هشام: از چشم چه استفاده ای می نمایی؟

عمرو: به وسیله آن اشخاص را می بینم و چیزها و رنگ ها را از هم تمیز می دهم.

هشام: آیا شما بینی دارید؟

عمرو: بلی دارم.

هشام: از آن چه بهره می برید؟

عمرو: بوها را می بویم.

هشام: آیا شما دهان هم دارید؟

عمرو: بلی.

هشام: از دهانتان چه استفاده می کنید؟

عمرو: برای چشیدن غذا به کار می رود.

هشام: آیا شما گوش هم دارید؟

عمرو: بلی دارم.

هشام: از گوش چه استفاده می کنید؟

عمرو: از آن برای شنیدن صداها بهره می گیرم.

هشام: علاوه بر اینها شما عقل هم دارید؟

عمرو: بلی.

هشام: قلب و عقل به چه کار آید؟

عمرو: اگر این حواس اشتباه کردند، از آن برای تشخیص خطاها استفاده می نمایم.

هشام: آیا این حواس بی نیاز از قلب نیستند؟

عمرو: نه.

هشام: چگونه، در حالی که همه اعضایت سالم می باشند؟

عمرو: ای پسر! گاهی اعضای انسان مریض می گردند، مثلا در چشیدن یا دیدن یا بوئیدن و یا شنیدن، باید به قلب مراجعه کرد، و از حالت شک و



دو دلی نجات پیدا نمود ...

هشام: پس خداوند برای جلوگیری از اشتباه اعضا قلب را مرحمت فرموده است؟

عمرو: بلی هشام: ای ابا مروان! (کنیه عمرو) خداوند برای جلوگیری از خطاهای حواس پنجگانه قلب را به عنوان رهبر و امام برای هر کسی مرحمت فرموده است، آیا برای کل جامعه بشری امام و رهبری برای جلوگیری از خطاها و اشتباهات و انحراف فکری عطا نکرده است؟!

عمرو در حالی که مبهوت بود و جوابی نداشت دم فرو بست! هشام: چرا جواب نمی دهی؟

عمرو: تو هشام بن حکم هستی؟ هشام: نه! عمرو: آیا از دوستان و همنشین های می باشی؟ هشام: نه! عمرو: اهل کجایی! هشام: اهل کوفه. عمرو: تو همانی، تو هشام بن حکمی.

هشام می گوید:

او مرا به حضورش فرا خواند، و در کنارش نشانید و خیلی احترام کرد، ولی قدرت سخن نداشت و مات و مبهوت در فکر بود.

امام صادق علیه السلام چون این سخنان را شنید در حالی که شاد و خندان بود پرسید، هشام! چه کسی این مناظره را به تو آموخته بود؟ هشام! چه کسی این مناظره را به تو آموخته بود؟

هشام: از هیچ کس، جز این که چیزهایی از شما آموخته ام، و از آنها استفاده نموده، و او را محکوم کردم.

امام صادق علیه السلام سوگند به خدا همین مناظره در «صحف» حضرت ابراهیم و حضرت موسی موجود است. (74) در این حدیث شریف که به صورت مناظره و مباحثه آمده است، ضرورت «امام معصوم و بی لغزش» روشن است ... ب: قضیه دوم که ما آن را به تخلص می آوریم، مربوط به مرد شامی است که برای بحث و مناظره وارد مدینه شد، و به خانه امام

صادق علیه السلام آمده، و با جرات تمام گفت:

آمده ام با شما به بحث و مناظره پردازم، و حضرت پس از مذاکراتی جویای اطلاعات و تخصص های آن مرد شامی گردید، و در هر رشته ای که خود را متخصص معرفی می کرد، یکی از شاگردان امام او را مجاب و محکوم می نمود. سرانجام با جوان نوری که موهای محاسنش تازه روئیده بود، وارد بحث شد، او همان «هشام بن حکم» بود، که در مورد امامت به مناظره پرداختند:

مرد شامی: در مورد امامت این مرد (امام صادق) سخن بگو.

هشام: آیا خدا به بندگانش بصیرتر است، یا مردم نسبت به خودشان مرد شامی: خدا.

هشام: خداوند در رابطه با دین مردم نسبت به آنان چه کرده است؟

مرد شامی: آنان را مکلف ساخته، و در رابطه با تکلیفشان راهنما انتخاب کرده است.

هشام: آن راهنما کیست؟ مرد شامی: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هشام: بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدا راهنما و امامشان کیست؟ مرد شامی: کتاب و سنت.

هشام:

آیا ما امروز برای رفع اختلاف خود می توانیم از کتاب و سنت استفاده کنیم؟

مرد شامی: بلی.

هشام: اگر چنین است، پس چرا ما با شما اختلاف داریم، تو از شام در اثر اختلاف بلند شده و به اینجا آمده ای. چرا اختلاف ما رفع نشده است؟

در حالی که مرد شامی خاموش بود، امام صادق علیه السلام فرمودند:

چرا سخن نمی گوئی؟ مرد شامی: چه بگویم؟ اگر بگویم اختلاف نداریم دروغ گفته ام، و اگر بگویم، هر دو گروه حق است، صحیح نیست، و اگر

اختلاف را قبول کنم محکوم گشته ام. به دستور امام صادق علیه السلام  
همان سوالات را مرد شامی از

هشام پرسید، و او یکایک همه آنها را جواب گفت، و در پایان فرمود:

راهنما و امام امروز و عصر ما این مرد بزرگوار است، و اشاره کرد به امام صادق علیه السلام. مرد شامی برای این ادعا دلیل خواست،

حضرت در جواب او فرمود:

هر چه می خواهی بپرس، سپس به تمام سوالات مرد شامی پاسخ گفت، و کیفیت حرکت او را از شهر شام بیان داشت، و هر کاری را که مابین شام و مدینه انجام داده بود، به وی بازگو کرد!! و تمام نهان ها را آشکار ساخت، و شوق ایمان و معرفت کامل را در دل مرد شامی به مکتب ولایت شعله ورتر نمود، لذا مرد شامی تمام اظهارات حضرت امام صادق علیه السلام را تایید کرده و با گفتن شهادت: «اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمدا رسول الله، و انک وصی الانبیاء»، حقیقت ولایت را پذیرفت، و از بازگشت به وطن خود، خودداری کرد، و در صف شاگردان مکتب جعفری قرار گرفت. (75)

#### انگیزه شروع جنگ نهروان

بعد از اینکه جنگ صفین خاتمه یافت، عده ای از لشکر امام جدا شدند و با کنایه و یا صریحا مطالب بی ربطی را به حضرت نسبت دادند؛ تا اینکه عده آنان به چهار هزار نفر رسید و بر امیرالمؤمنین علیه السلام خروج کردند خوارج با عبدالله بن وهب راسبی، بیعت کردند و به طرف مدائن رفتند و عبدالله بن خباب فرماندار امام را در مدائن شهید کردند و شکم زن او را که حامله بود دریدند و دیگر زنان را نیز کشتند.

امام با سی و پنج هزار نفر از کوفه بیرون شد. از بصره فرماندارش، ابن عباس، نیز ده هزار

نفر را برای یاری امام، روانه کرد که افرادی همانند احنف بن قیس و حارثه بن قدامه در میان آنان بود.

امام در شهر انبار توقف کرد تا لشکرش جمع شدند، آن وقت برای آنان خطبه ای خواند که تحریص جنگ با معاویه را در برداشت؛ لشکر از جنگ با معاویه امتناع کردند و گفتند:

ابتدا باید به جنگ با خوارج پرداخت.

حضرت قبول کرد و به طرف نهروان حرکت نمودند. قبلا نماینده ای از طرف خود به جانب ایشان، فرستاد لکن آنان نماینده امام را کشتند و پیغام دادند که، اگر از این حکمیت که قرار دادی توبه کنی ما در اطاعت تو درآییم و گرنه از ما کناره گیر تا برای خود امامی اختیار کنیم.

امام پیغام فرستاد که کشندگان برادران مرا به سویم بفرستید تا از ایشان قصاص کنم، آن وقت دست از جنگ با شما بر می دارم، شاید مقلب القلوب هم شمار را از این گمراهی برگرداند. خوارج در جواب پیغام دادند که، ما جمیعا قاتل اصحاب تو می باشیم؛ این وقت امام، اصحاب خود را به سوی جنگ با خوارج امر کرد و فرمود:

به خدا قسم که از ایشان زیاده از ده نفر، جان سالم بیرون نبرد و از شما ده نفر کشته نگردد. لحظه لحظه به امام خبر می دادند که خوارج از نهر عبور کردند، اما قبول نمی کرد و سوگند می کرد که ایشان عبور نکرده اند و نمی کنند و جایگاه کشته شدن آنان در «رمیله» پایین نهر خواهد بود. بعد از مدتی امام با لشکر به نهروان رسیدند و دیدند که خوارج در «رمیله» هستند، همانطوری که امام خبر داد، امام فرمود:

الله اکبر! پیامبر خدا راست

گفت. پس، دو لشکر مقابل هم صف کشیدند؛ امام پیش ایستاد و خوارج را امر فرمود که:

توبه کنند و به او به پیوندند؛ ولی آنان قبول نکردند و لشکر حضرت را تیر باران نمودند. اصحاب، عرضه داشتند که خوارج ما را تیر باران کردند، امام فرمود:

شما دست باز دارید تا سه مرتبه؛ تا اینکه مردی از لشکر امام را آوردند که به تیر خوارج شهید شده بود.

امام فرمود:

الله اکبر! الان جنگ با ایشان برایتان حلال است؛ پس فرمان جنگ داد و فرمود:

بر ایشان حمله کنید. از خوارج چند نفر به میدان آمدند و رجز می خواندند تا امام را به قتل برسانند؛ امام همه آنان را به جهنم فرستاد. بعد از پایان جنگ، نه نفر از لشکر امام شهید شدند و ده نفر از خوارج، جان سالم بدر بردند، همانطوری که قبلا امام، خبر داده بود؛ جنگ نهروان در سال سی و هشت هجری یعنی دو سال بعد از جنگ صفین واقع شد. (76)

قدرت و نیروی امام علی علیه السلام

ابن ابی الحدید گوید:

اما قوت و نیروی بدنی امام علیه السلام به پایه ای است که ضرب المثل شده است؛ ابن قتیبه گوید:

«او با هیچ کس کشتی نگرفت مگر آنکه او را به خاک افکند.»

و اوست که در قلعه خیبر را از جا کند در صورتی که گروهی از مردم جمع شدند تا آن را برکنند نتوانستند. و اوست که بت هبل را که از سنگی بزرگ تراشیده بودند از بالای کعبه کند و بر زمین افکند. و اوست که در ایام خلافت خود صخره بزرگی را که روی چشمه ای قرار داشت و سپاهیان حضرتش نتوانستند آن را بردارند از جای برکنند و آب

از زیر آن بیرون جست. (77)

علامه مجلسی رحمه الله گوید:

ابوطالب به عادت عرب فرزندان و برادرزادگان خود را جمع می کرد و به کشتی گرفتن وا می داشت، و علی علیه السلام با آنکه طفل بود آستین بالا می زد و با برادران بزرگ و کوچک خود و عموزادگان بزرگ و کوچک خود کشتی می گرفت و آنان را به خاک می افکند و پدرش می گفت:

علی ظهیر و پیروز شد و او را «ظهیر» نامید. چون علی علیه السلام بزرگ شد با مرد قوی و نیرومند کشتی می گرفت و او را زمین می زد، و مرد تنومند و دراز قامت را با دست خود می گرفت و به سوی خود می کشید و او را می کشت، و بسا کمر او را می گرفت و به هوا بلند می کرد، و بسا در پی اسب نر در حال دویدن می دوید و او را باز می گردانید. (78)

امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود:

فاطمه بنت اسد - رضی الله عنها - (مادر امیر مؤمنان علیه السلام) گوید:

او را بستم و در قنداق پیچیدم ولی آن را پاره کرد، سپس در دو قنداق و سه چهار و پنج و شش قنداق که برخی از آنها از چرم و حریر بود پیچیدم باز هم همه را پاره کرد، و گفت:

مادر، دست مرا نبند که من محتاجم هنگام ذکر پروردگار خود انگشتانم را به راست و چپ حرکت دهم و اظهار عجز و نیاز به درگاه خدا کنم. (79)  
علی علیه السلام در گهواره بود و دستش بسته، ناگاه ماری را دید که به سوی او در حرکت است، از جای جنید و دست خود را از بند درآورد و گلوی مار را با پنجه خود

فشرد به حدی که پنجه اش در گلوی مار فرو رفت و همین طور او را فشرد و نگه داشت تا مرد. چون مادرش این را بدید فریاد و استغاثه کرد، اهل خانه و همسایگان جمع شدند، آنگاه مادرش گفت:

تو به سان حیدره (شیر زیان) هستی. (80)

علامه در علم لغت، ابن منظور، گوید:

حیدره یعنی شیر از هری، از ابوالعباس احمد بن یحیی نقل کرده است که راویان اختلاف ندارند در اینکه این ابیات از علی بن ابی طالب علیه السلام است:

انا الذی سمتنی امی حیدره

کلیث غابات غلیظ القصره «اکیلکم بالسیف کیل السندره»

«من آنم که مادرم حیدر نامید، به سان شیر قوی هیکل بیشه، که با شمشیر مانند پیمانه ای بزرگ شما را پیمانه می کنم (و گروه گروه شما را از زمین بر می چینم.»

سندره به معنای جرات آمده و رجل سندر یعنی مرد با جرات ، و نیز به معنای پیمانه بزرگ است و حیدر یعنی شیر. ابن اعرابی گفته: حیدره در میان شیران مانند شاه در میان مردم است. ابوالعباس گفته: به خاطر درشتی گردن و نیروی دستهایش شاه شیران است. و از همین ماده است غلام حادر یعنی جوان قوی هیکل زورمند، و یاء و هاء آن زایدند (و اصل آن «حدر» است).

ابن بری این رجز را چنین آورده:

اکیلکم بالسیف کیل السندره اضرب بالسیف رقاب الکفره

«... با شمشیر گردن کافران را می زنم.» ابن بری اضافه می کند که منظور این سخن آن است که مادرم مرا اسد (شیر) نامید و چون به جهت حفظ قافیه نمی توانست اسد بگوید لفظ حیدره را به کار برده است، زیرا مادرش او را حیدره نامید بلکه او را به نام پدر خودش



«اسد» نامید، زیرا او فاطمه بنت است، و ابوطالب در هنگام ولادت و نامگذاری آن حضرت نبود، چون آمد نام اسد را نپسندید و او را علی نامید. و چون علی این رجز را در جنگ خیبر خواند خود را به همان نامی که مادرش بر او نهاده بود نامید. جابر انصاری گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر پس از آنکه برای علی علیه السلام دعا کرد پرچم را به دست او داد، او با شتاب حرکت کرد و یارانش هم می گفتند:

بشتاب؛ (81) او رفت تا به قلعه رسید، در قلعه را از جا کند و به زمین افکند، آن گاه هفتاد نفر از ما جمع شدیم و کوشیدیم تا در را به جای خود باز گردانیم. (82)

و له يوم خير فتكات كبرت منظرا على من راها يوم قال النبي اني لاعطى رايتي ليثها و حامى حماها فاستطالت اعناق كل فريق ليروا اءى ماجد يعطاها فدعا اين وارث العلم و الحلم مجير الايام من باساها اين ذوالنجدہ الذی لو دعتہ فی الثريا مروعه لباها فاتاه الوصى ارمذ عين فسقاها بريقه و شفاها و مضى يطلب الصفوف فولت عنه علما بانه امضاها و یری مرحبا بكف اقتدار اقوياء الاقدار من ضعفاها و دحى بابها بقوه باءس لو حمته الافلاك منه دحاها عائد للمؤملين مجيب سامع ما تسر من نجواها انما المصطفى مدینه علم و هو الباب من اتاه اتاها و هما مقلتا العوالم يسراها علی و احمد یمناها

«او (علی علیه السلام) در روز خیبر دلاوریها از خود نشان داد که در نظر بینندگان بسیار بزرگ آمد.»

(روزی که پیامبر صلی الله علیه و

آله و سلم فرمود:

من پرچم خود را به شیر این امت و پاسدار آن خواهم سپرد.»

(گردن همه گروهها کشیده شد تا ببینند که این پرچم به کدام مرد بزرگواری سپرده می شود.)»

«پیامبر صدا زد:

کجاست وارث علم و حلم، و آن که در جنگها به فریاد می رسد؟»

«کجاست آن دلاوری که اگر در ثریا شخص بیمناکی از او کمک بخواهد به فریاد او می رسد؟»

«در این هنگام وصی آن حضرت در حالی که درد چشم داشت پیش آمد و پیامبر آب دهان در چشم او انداخت و شفا یافت.»

«و او بر صف های دشمن تاخت و آنها گریختند، چرا که می دانستند او کاری ترین مرد جنگی است.»

«و با دست اقتدار خود به مرحب نشان داد که بزرگترین قدرتمندان در برابر او ناتوانند.»

«و با نیروی هر چه تمام تر در قلعه را از جا کند که اگر افلاک آسمانی در برابر او مقاومت می کردند همه را با خاک یکسان می نمود.»

«او پناه دهنده آرزومندان و اجابت کننده آنهاست و رازهای نهانی آنها را می شنود.»

«بی شک مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شهر علم است و او در آن شهر است که هر که از آن در وارد شود به شهر رسد.»

«و هر دو دیدگان همه عوالمند، علی علیه السلام دست چپ و احمد صلی الله علیه و آله و سلم دست راست آنهاست.»

مبارزه علی علیه السلام با عمرو بن عبدود

جنگی خندق در سال پنجم هجری اتفاق افتاد. یکی از پیکارهای مهم در این جنگ، نبرد امام با عمرو بن عبدود بود؛ عمرو از شجاعان عرب بود، کسی بود که عمر گفت:

«من با او همسفر شام بودم و هزار نفر، دزد بر قافله ما تاختند، عمرو به تنهایی

آنها را متفرق ساخت و دست و پای شتری را به جای سپری دست گرفت و آنها را تعقیب کرد.» وقتی در جنگ خندق علی علیه السلام دروازه خندق را بر دشمن مسدود کرد تا وارد شهر مدینه نشوند، عمرو بن عبدود وارد شد بر وسط میدان و فریاد برآورد:

کیست به جنگ من آید؟ هیچ کس از ترس، جوابی نداد؛ عمرو گفت:

مسلمین کجاست هستند که به دستم کشته شوند تا به بهشت روند؛ چرا به سوی بهشت نمی شتابید؟ چرا نزدیک من نمی آید؟ هیچ کس پاسخی نداد و سپس این اشعار را خواند:

«از بس مبارز طلبیدم، سینه ام تنگ شد و صدایم بگرفت؛ من در جایی ایستاده ام که هر دلیر و جنگجویی بر جان خود می لرزد و می ترسد؛ راستی که دلیری و از جان گذشتگی از بهترین غریزه های جوانمردان است.»

در این وقت علی علیه السلام برخاست و از پیامبر اجازه خواست؛ پیامبر فرمود:

بنشین؛ چند مرتبه دیگر عمرو مبارز طلبید و حماسه خواند، فقط علی علیه السلام بلند می شد و می گفت:

یا رسول الله !

اگر او عمرو است، من علی بن ابیطالبم ! تا اینکه پیامبر اجازه دادند و فرمودند:

از خداوند مسألت دارم که تو را بر عمرو، نصرت دهد بعد سر را بلند کرد و عرض کرد:

پروردگارا !

برادر من و پسر عم مرا تنها مگذار ! و با چشمی پر از عاطفه و اشک فرمود:

برو که خدا یار و مددکار توست.

امیرالمؤمنین علیه السلام به میدان آمد و این رجز را خواند:

«ای عمرو! در کار جنگ شتاب مکن، آن کس که تو را جواب گوید، عاجز نیست، او دارای حسن نیت و بصیرت و راستی می باشد و این صفات، اساس هر رستگاریست. نزد تو نیامدم جز بر آن

امید که زن نوحه گر را بر جنازه تو بنشانم و اثر ضربت شمشیری که پس از دورانی از طول زمان، نام آن بماند باقی گذارم.»

عمرو از روی تکبر، پاسخی نداد؛ امام فرمود:

شنیدم تو پیمان بستی که اگر مردی از قریش یکی از سه چیز را از تو بخواهد بپذیری؟

گفت:

آری.

فرمود:

اول، من تو را دعوت به توحید و اسلام و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می کنم؛ عمرو گفت:

قبول نمی کنم.

فرمود:

دوم آنکه، از این راهی که آمدی برگرد و از جنگ با پیامبر درگذر؛ گفت:

اگر این کار را کنم زنان قریش مرا سرزنش کنند، زیرا من در جنگ بدر، زخمی برداشتم و نذر کردم تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نکشم روغن بر موی سرم نمالم؛ حضرت فرمود:

سوم:

آنکه، تو را به مبارزه با خود می خوانم؛ عمرو بخندید و گفت:

عرب این خواهش را از من نمی کند؛ من دوست ندارم تو را بکشم زیرا با پدرت ابوطالب دوست بودم و در عموهای تو کسانی هستند که از تو زورمندتر هستند؛ تو جوانی و میل ندارم به دست من کشته شوی، تو هم کفو من نیستی.

فرمود:

اما من دوست دارم تو را در راه خدا بکشم ! عمرو گفت:

چه گفتی؟

فرمود:

میل دارم با تو جنگ کنم و تو را بکشم ! عمرو گفت:

چه گفتی؟

فرمود:

میل دارم با تو جنگ کنم و تو را بکشم و برای این کار پیاده شو با هم بجنگیم. عمرو در حالی که غضبناک بود از اسب پیاده شد، بر صورت اسب بکوفت و شمشیری به پای اسب زد و اسب روی زمین بیفتاد، شمشیر دیگری به طرف علی علیه السلام فرود آورد که حضرت

با سپر آن را رها کرد در حالیکه سپر دو نیم شد و فرقتش را شکافت،

حضرت خود را به گوشه میدان رسانید و با عمامه سر خود را بست و به میدان آمد و فرمود:

ای عمرو! تو خجالت نکشیدی با این شخصیت، برای خود همراه آوردی با این که من جوانم و تنها به جنگ تو آمدم. عمرو برگشت که ببیند کیست،

حضرت شمشیری بی درنگ بر پای او فرود آورد و او را بر زمین انداخت. دو لشکر، منظره را می دیدند، و غالب شدن علی علیه السلام بر عمرو موجب شد که صدای تکبیر و تهلیل بلند شود؛ مشرکین رو به فرار گذاشتند و مسلمین با شادی، مشرکین را تعقیب می کردند تا جایی که همه مشرکین فرار کردند.

امام، بعد از چند لحظه آمد که سر عمرو را جدا کند، عمرو گفت:

مرا فریب دادی!

فرمود:

معنی جنگ همین است عمرو (به قولی) آب دهان بر صورت امام انداخت و غضبناک شد.

امام از روی سینه عمرو برخاست و چند قدمی بزد و آنگاه بازگشت تا سر عمرو را از تن جدا کند. عمرو گفت:

چرا منصرف شدی و اکنون باز آمدی؟

فرمود:

تو آب دهان به صورت من انداختی، در آن حال من خشمناک شدم، نخواستم با آن حال غضب، سر تو را جدا کنم، بلکه با حال انبساط، برای رضای خدا سرت را از تننت جدا می کنم.

امام سر عمرو را جدا کرد و به نزد پیامبر آورد و از کلمات پیامبر در جنگ خندق این است که «ضرب زدن علی علیه السلام در جنگ خندق از عبادت جن و انس افضل است.»



(84)

علی علیه السلام و رأس الجالوت

امام باقر علیه السلام فرمود:

«وقتی که حضرت علی علیه السلام از جنگ نهروان

برگشت، در مسجد کوفه نشسته بود که رئیس یهودیان یعنی رأس الجالوت به حضور حضرت رسید و عرضه داشت:

می خواهم چند سؤال از جنابتان بپرسم که آن را نمی داند مگر نبی یا وصی نبی، اگر خواهی بپرسم وگرنه در گذرم؟

حضرت فرمود:

ای برادر یهود! از هر چه خواهی بپرس؛

عرض کرد:

ما در کتاب خود، تورات یافتیم که وقتی پیامبری را حق تعالی بر می انگیزد بدو امر می کند که کسی را از خاندان خودش انتخاب کند تا پس از او کارگزار امتش باشد، و دستور دهد تا امت از او متابعت کنند و به وسیله اش عمل نمایند. خداوند، اوصیاء پیغمبران را در حیاتشان امتحان کرد و بعد از وفاتشان هم آن وصی را امتحان کند، به من بگو که خدای تعالی چند بار اوصیاء را در حیات پیامبران و چند بار بعد از وفاتشان امتحان نماید، و وقتی امتحان اوصیاء خوب از کار درآمد آخر کارشان چه شود؟

امام فرمود:

به خدائی که غیر از او نیست، آن خدائی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی و انجیل را بر عیسی نازل فرمود، اگر جواب تو را بدهم اقرار و اعتراف به وصایت می کنی؟

گفت:

آری.

حضرت فرمود:

به خدائی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی نازل کرد اگر جوابت را بدهم اسلام می آوری؟

گفت:

آری. باز حضرت فرمود:

خداوند - عزوجل - اوصیاء را در حیات انبیاء در هفت موضع امتحان می کند تا اطاعت و خدمت او را بیازماید و چون از طاعت و امتحان آنها راضی شد، به پیغمبرش امر می کند او را در حیاتش ولی و دوست بگیرد، و بعد از وفاتش

او را وصی خود قرار بدهد و اطاعت از اوصیاء را بر گردن امت آن پیامبر می نهد. خداوند اوصیاء را بعد از وفات انبیاء در هفت جا امتحان می کند تا صبر آنان آزموده شود، پس وقتی امتحانشان رضایت بخش شد، عاقبت آنان با سعادت می شود، و با خوشبختی کامل به پیغمبرش ملحق می گردند. رأس الجالوت که رئیس یهودیان بود عرض کرد:

درست فرمودی یا امیرالمؤمنین علیه السلام! پس مرا از امتحان شما در حیات پیامبر و بعد از وفاتش، و این که آخر کار تو به کجا می کشد، آگاه کن!

حضرت دست او را گرفت و فرمود:

ای برادر یهودی! بلند شو برویم تا تو را آگاه نمایم. جماعتی از یاران امام بلند شدند و عرض کردند:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام! ما را هم به این مطالب آگاه فرما! امام فرمود:

می ترسم قلوب شما (از رنجها و گرفتاریم) تحمل مطالب را نداشته باشد؛ عرض کردند:

برای چه یا امیرالمؤمنین علیه السلام؟

فرمود:

برای اینکه کارهای نادرست از بسیاری از شما دیدم. مالک اشتر بلند شد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین! ما را هم آگاه کن، قسم به خدا هر آینه می دانیم که روی کره زمین به غیر تو وصی نبی و رسولی نیست، و می دانیم که خداوند بعد از پیامبر ان پیامبری مبعوث نخواهد کرد و پیروی از تو به گردن ماست و اطاعت از تو پیوسته و متصل به پیروی از پیامبر اکرم می باشد.

حضرت تقاضای مالک اشتر را پذیرفت و نشست و رو به یهودی کرد و فرمود:

ای برادر یهودی! خدا مرا در زندگی پیامبر ان در هفت جا امتحان کرد و دریافت که من به نعمت های او مطیع هستم، بدون اینکه از خود

ستایش کنم، می گویم. رأس الجالوت گفت:

در چه چیزهایی؟ ای امیرالمؤمنین علیه السلام! امام فرمود:

اما، مقام اول، آن بود که خدا چون وحی به پیغمبران فرستاد و رسالت را بر دوش او قرار داد، من در خاندان پیامبر، در مردان از همه کم سن تر بودم، با اینکه در خانه او و خدمتش بودم و فرمانهایش را انجام می دادم؛ پیامبر کوچک و بزرگ خاندان بنی عبدالمطلب را خواند و آنان را به یگانگی خدا و رسالت خویش دعوت کرد، لکن آنها امتنا کردند و انکارش نمودند و از او دوری جستند و او را پشت سر انداختند و خود را از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور کردند و گناه گرفتند؛ مردمان دیگر هم از پیامبر دور شدند و با او مخالفت کردند. چون پیشنهاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آنان سخت بود و قلوب آنان تحمل آنان را نداشتند و عقلشان هم نمی رسید و این کار را بر خود بزرگ و سنگین شمردند، تنها من با سرعت و مطیعانه و با یقین، دعوت پیامبر را پذیرفتم و شک و تردید در دلم نیامد؛ سه سال با پیامبر این روش و عقیده را داشتم، در روی کره زمین غیر از من و خدیجه، دختر خویلد، کسی نبود که با پیامبر نماز بخواند و بدو عقیده مند باشد، سپس امام رو به یاران خود کرد و فرمود:

آیا چنین نبود؟

همگی عرض کردند:

چرا، یا امیرالمؤمنین!

اما، مقام دوم؛ ای برادر یهودی! آنجا بود که قریش برای کشتن و از بین بردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشورت می کردند و حيله

به کار می بردند تا اینکه آخر الامر در محل شور خود در یک روز با حضور شیطان ملعون به شکل مرد یک چشم کور از مردمان ثقیف، جمع شدند و رأی دادند که از هر گروه و تیره از قریش مردی قوی را برگزینند، و با شمشیری جمع شوند و هنگامی که پیامبر خوابیده است، همگی با یک ضربت بر پیامبر حمله ور شوند و او را به قتل برسانند؛ وقتی پیامبر به قتل رسید ناچار هر قومی از قریش به حمایت از آن نماینده قیام و او را حفظ کند و تسلیم به قصاص ننماید و در نتیجه خون پیامبر به هدر می رفت. جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و او را از این تصمیم قریش و از آن شب و ساعتی که او را می خواهند به قتل برسانند خبر داد، و امر کرد که آن شب از منزل خارج شود و به غار حراء بیرون مکه پناه ببرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا از این واقعه خبر داد و مرا امر کرد که در رختخواب و فراش او بخوابم و جانم را قربانش کنم، من شتابان قبول کردم و خوشحال بودم که جان فدای پیامبر می شود؛ پس پیامبر از خانه خارج شد و رفت و من در بسترش خوابیدم. پهلوانان قریش با این فکر که پیامبر خوابیده و می توانند او را بکشند سر رسیدند، دیدند من هستم. بر آنها شمشیر کشیدم و آنان را از خود، به طوری که خدا و مردم می دانند دور کردم.

سپس رو به اصحاب کرد و فرمود:

آیا چنین نیست؟ همه عرض

کردند:

چرا، یا امیرالمؤمنین علیه السلام!

اما، مقام سوم؛ ای برادر یهودی! تو پسر ربیعه و عتبه از قهرمانان قریش بودند، در روز جنگ بدر به میدان آمدند و مبارزه طلبیدند، هیچ کس از قریش نتوانستند جواب بدهند، پیامبر، من و حمزه و عبیده را برای جنگ با آنها فرستاد، با اینکه از آن دو نفر کوچکتر بودم و در جنگ کم تجربه تر، خداوند به دست من ولید و شیبه را کشت، غیر آن که قهرمانانی دیگر را در آن روز از بین بردم و اسیر گرفتم، من از دیگران بیشتر کشتم و اسیران زیادی را دستگیر نمودم، در آن روز پسر عمویم عبیده بن حرت - رحمه الله علیه - شهید شد، سپس رو به اصحاب کرد و فرمود:

مگر اینطور نبود؟

همگی گفتند:

چرا، یا امیرالمؤمنین علیه السلام!

اما، مقام چهارم؛ ای برادر یهودی! همه افراد مکه بر ما هجوم آوردند و هر که از ایل‌های عرب و قریش را تحت فرمانشان بودند علیه ما شوراندند تا خون کشته شدگان جنگ بدر را بگیرند. جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و او را آگاه نمود؛ پیامبرش با لشکرش به دره احد رفتند، مشرکین جلو آمدند و با یک حمله بر ما یورش بردند و خیلی از مسلمانان را شهید کردند و دیگران از باقی مانده لشکر فرار کردند؛ من تنها با رسول خدا ماندیم در حالی که مهاجر و انصار به طرف منازلشان به مدینه برگشتند و همه می گفتند:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش کشته شدند، ولی خداوند جلو مشرکین را گرفت و من جلو روی رسول خدا بودم



که هفتاد و چند زخم بر تنم وارد شد که جای چند تای آن نمایان می باشد.  
حضرت لباس خود را کنار زد و دست بر زخمهایش کرد و نشان داد و فرمود:

آنکه در آن روزگار کردم ثوابش ان شاء الله بر خداوند - عزوجل - است؛ سپس رو به اصحاب کرد و فرمود:

مگر اینطور نبوده است؟

گفتند:

بلی یا امیرالمؤمنین علیه السلام!

اما، مقام پنجم؛ ای برادر یهودی! به درستی که قریش و عرب جمع شدند و عهد بستند که از نبرد با ما دریغ نورزند، تا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هر که با اوست از گروه بنی عبدالمطلب کشته شوند. پس با ساز و برگ جنگی به بیرون مدینه آمدند و بار انداختند و به خود امید داشتند که حتما پیروز می شوند! جبرئیل آمد و پیامبر را از این کار مشرکین خبر داد، و پیامبر برای خود و هر کس از مهاجر و انصار فرمان داد تا خندق حفر کنند. قریش آمدند و بر دور خندق ماندند و ما را محاصره کردند، و خود را قوی و ما را ضعیف می پنداشتند و با سر و صدای هر چه تمام تر خود را در قوی بودن جلوه می دادند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را به دین خداوند عزوجل می خواند و به خویشی و رحم سوگند می داد، لکن قبول نمی کردند بلکه بر سرکشی آنها افزوده می شد؛ پهلوان عرب و قریش آن روز، عمرو بن عبدود بود که مانند شتر مست نعره می زد و مبارز می خواست و رجز می خواند، یک بار نیزه اش را و بار دیگر شمشیرش را به حرکت در می آورد و

کسی جلویش نمی رفت و به وی طمع نداشت و به غیرت نمی آمد و از روی بصیرت اظهار قدرت نمی کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا از جایم بلند کرد و به دست خودش عمامه بر سرم بست و همین شمشیر (ذوالفقار) را به من عطا کرد، من برای نبرد با عمرو، بیرون آمدم در حالی که زنان مدینه برایم می گریستند و از نبرد با عمرو، هراس داشتند؛ خداوند به دست من عمرو را کشت با اینکه عرب غیر از او پهلوانی نمی شناخت؛ در آن روز عمرو بن عبدود ضربتی بر سرم زد، بعد با دست خویش به فرق سر اشاره کردند، خداوند قریش و عرب را با این ضربتم که او را از بین بردم و به آن چیزی که از من در دل های آنان از غلبه و آزرده گی های پیش (که اقوام آنها را کشتم) بود، گریزان نمود. پس رو به اصحابش کرد و فرمود:

این طور نبود؟

همگی گفتند:

چرا با امیرالمؤمنین !

اما، مقام ششم؛

ای برادر یهودی ! ما با پیامبر به شهر یاران تو، خیبر بر مردان یهود و قهرمان قریش و دیگران تاختیم؛ لشکرهای سواره و پیاده با تجهیزات جنگی همانند کوه جلو ما در آمدند، و دژهای محکم داشتند، و دارای نیروی برتر بودند، جوری که هر کدام از آنها به میدان می آمدند و مبارز طلب می کردند و بر یکدیگر پیش دستی می نمودند، همراهان ما کسی به نبرد آنان نرفت جز آنکه به قتل می رسید.

کم کم ندای نبرد بلند شد و چشمها را خون گرفته بود و هر کسی به فکر خودش افتاده بود، و همه به یکدیگر می نگریستند و می گفتند:

ای علی علیه السلام ! تو

برخیز، پیامبر مرا از جایم بلند کرد و مقابل دژ آنها فرستاد. هر کسی از آنان درآمدند را کشتم، و هر پهلوانی را نابود کردم و همانند شیر بر آنان یورش بردم تا اینکه آنان در دژ متحصن شدند، و درب قلعه را به دست خویش کندم و تنها وارد شدم، در وقتی که جز خدا هیچ کس یاورم نبود، هر کس از آنها ظاهر می گشت می کشتم و هر زنی را می دیدم اسیر می کردم تا اینکه قلعه خیبر را فتح کردم، و بعد رو به اصحابش کرد و فرمود:

آیا چنین نیست؟

گفتند:

آری یا امیرالمؤمنین علیه السلام!

اما، مقام هفتم؛ ای برادر یهودی؛ ای برادر یهودی! چون پیامبر متوجه فتح مکه شد، و خواست برای آنان عذری باقی نماند، نامه ای نوشت و آنان را همانند روز اول اسلام به خدا دعوت کرد و از عذاب حق آنها را ترسانید و آنها را به آمرزش خداوند امیدوار کرد و آخر سوره مبارکه «برائت» را برای آنان نوشت تا بر آنها خوانده شود، سپس به اصحابش پیشنهاد کرد که این نامه را کسی ببرد. همه امتناع کردند، تا اینکه پیامبر یک نفر را خواند و نامه را به او داد و او را فرستاد، لکن جبرئیل آمد و گفت:

ای پیامبر! این نامه را یا خودت و یا یک نفر از خاندانت باید برسانی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا خبر داد و نامه را به وسیله من فرستاد تا به اهل مکه برسانم. من به مکه آمدم، مردم مکه آدم های عجیبی بودند، کسی در آنها نبود جز آنکه اگر می توانست، قطعه قطعه بدنم را بر سر کوه بگذارد

از جان و مال و خاندانش در این راه دریغ نمی ورزید. من نامه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به آنها رساندم و بر آنان خواندم، همه با تهدید و وعید به من جواب دادند و زن و مرد به من بدبین شدند و اظهار دشمنی کردند، و من هم پایداری و مقاومت کردم؛ بعد رو به اصحابش کرد و فرمود:

آیا این طور نبود؟

گفتند یا امیرالمؤمنین علیه السلام!

فرمود:

ای برادر یهود!

این مقامهایی بود که پروردگار من با پیامبرش مرا در آنها امتحان کرد و مرا در همه جا فرمانبردار دید، هیچ کس در این مواضع همانند من نبود، اگر بخواهم خود را ستایش کنم جا دارد لیکن خداوند خودستایی را خوش ندارد.

گفتند:

راست.

فرمودید:

خداوند شما را به قرابت با پیامبر، برتری داده و به برادری سعادت فرموده است و نسبت شما را به او همانند هارون به موسی قرار داده است و در این مقامات، سبقت را ربودید، و کسی از مسلمانان به مانند شما نیست، هر کس تو را با پیامبر و پس از مرگ او دیده، همین اعتقاد را دارد، حال بفرمائید بعد از پیامبر خداوند شما را چگونه امتحان کرد. (85) حضرت، هفت مقام بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شرح دادند که ما به همین جا اکتفا می کنیم و بقیه را در جای دیگر همین مجلدات ذکر می نماییم. (86)

نظر امام به عضدالدوله و عمران

عمران بن شاهین از اهل عراق بود و مقام ستیزگی و عصیان بر حکومت عضدالدوله دیلمی برآمد و علیه او قیام نمود؛ عضدالدوله در صدد تعقیب و

دستگیری او برآمد و با کوشش و جدیتی هر چه تمام

تر او را تعقیب نمود، عمران برای خود چاره ای ندید مگر آنکه مخفیانه به نجف اشرف فرار کند و در آنجا با لباس مبدل، روزگار را بگذراند، پس به امیرالمؤمنین علیه السلام پناه آورد تا او را از دست عضدالدوله نجات بخشد. عمران در تحت قبه منوره امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته به دعا و نماز و نیاز مشغول بود تا اینکه یک شب آن حضرت را در خواب دید که به او فرمود:

«ای عمران! فردا «فنا خسرو» برای زیارت اینجا می آید و حرم را برای او قرق می کنند و هر کسی که در اینجا است از حرم بیرون می نمایند؛ حضرت با دست مبارک خود اشاره به یکی از زوایای قبه منوره نمودند و فرمودند:

تو در اینجا توقف کن و بمان، تو را نمی بینند؛ عضدالدوله خواهد آمد و مشغول زیارت و نماز می شود و به درگاه خدا با تضرع و ابتهال، دعا می کند و خدا را به محمد و آل طاهرینش سوگند می دهد که او را بر تو پیروز کند. در این حال تو نزدیک او برو و بگو؛ ای پادشاه! آن کسی که در دعایت اصرار می کردی و خدا را به محمد و آلش سوگند می دادی که تو را بر او پیروز کند، کیست؟

فنا خسرو می گوید:

مردی است که در بین ملت من اختلاف افکنده و عصای قدرت مرا شکسته و در حکومت با من منازعه نموده است؛ به او بگو:

اگر کسی تو را بر او پیروز کند، مزدگانی او را چه می دهی؟

او می گوید:

هر چه بخواهد می دهم، حتی اگر مرا الزام کند که او را عفو کنم، عفو می کنم. در این وقت تو خودت را به او معرفی کن

و آنچه از او توقع داری از جانب او به تو خواهد رسید.»

عمران می گوید:

«همان طور که حضرت به من در عالم خواب، نشان داده و راهنمایی کرده بود واقع شد؛ عضدالدوله آمد و مشغول دعا و نماز شد و بعد برای پیرویش بر عمران خدا را به محمد و آلش قسم داد؛ من در کناری قرار گرفته بودم، نزدش آمدم همان سؤال را از او کردم و او هم در پاسخم گفت:

هر کس مرا بر او پیروز کند حتی اگر خواستش عفو باشد از او هم در پاسخم گفت:

هر کس مرا بر او پیروز کند حتی اگر خواستش عفو باشد از او خواهم گذشت.»

عمران در این هنگام به او می گوید:

منم عمران بن شاهین !! او می گوید:

چه کسی تو را در اینجا راه داد و در این موقف قرار داد؟

من گفتم:

این مولایم علی علیه السلام در خواب به من فرمود:

فنا خسرو در اینجا می آید و به من چنین و چنان فرمود که:

خدمت شما عرض کردم.

عضدالدوله گفت:

تو را به حق امیرالمؤمنین علیه السلام، سوگند می دهم که او به تو گفت فنا خسرو می آید؟

گفتم:

آری قسم به حق امیرالمؤمنین علیه السلام.

عضدالدوله گفت:

هیچ کس غیر از من و مادرم و قابله نمی داند که اسم من، فنا خسرو است. همانجا از گناه او درگذشت و او را به وزارت منصوب کرد و دستور داد برایش لباس و خلعت وزارت آوردند و خود به کوفه حرکت کرد. عمران، نذر کرده بود که چنانچه مورد عفو عضدالدوله قرار گیرد با سر و پای برهنه به زیارت علی علیه السلام آید، چون به وزارت منصوب شده بود چنین اندیشید که چون شب شد و تاریکی، عالم را فرا گرفت،



من از کوفه با سر و پای برهنه به زیارت روم؛ چون شب فرا رسید با سر و پای برهنه، تنها از کوفه به سمت نجف می آید.

راوی این داستان، حسن طهال مقدادی است، گوید:

جد من کلیددار بقعه ی نجف بود که حضرت را شب به خواب می بیند که حضرت به او فرمود:

از خواب برخیز و برای دوست ما عمران بن شاهین در حرم را باز کن. جد من، علی بن طهال از خواب بر می خیزد و شمعها را روشن می کند و در حرم را باز می کند و منتظر می نشیند، که ناگهان می بیند شیخی به طرف مرقد حضرت می آید. چون به حرم رسید، جدم بدو می گوید:

بفرمایید ای مولای ما !

عمران می گوید:

من کیستم؟

او می گوید:

شما عمران بن شاهین هستید !

عمران گفت:

من عمران بن شاهین نیستم؛

جدم می گوید:

شما عمران هستید ! الآن علی علیه السلام در خواب، نزد آمد و امر کرد برخیز و در را برای دوست ما باز کن.

عمران گوید:

به حق خدا تو را سوگند می دهم که، چنین گفت؟

جدم گفت:

آری به حق او سوگند می خورم که چنین گفت. عمران خود را روی در حرم می اندازد و مشغول بوسیدن می شود و به مدیر خود در صید ماهی می گوید:

شصت دینار به جد من بدهند. (87)

سیاست علی علیه السلام با سایر سیاستمداران فرق دارد

پس از به خلافت رسیدن امیرالمؤمنین علی علیه السلام، آن حضرت به کلیه فرمانداران و استانداران اطراف نامه هایی نوشت و همه را به بیعت خود فرا خواند. از جمله این اشخاص معاویه بن ابوسفیان بود، که علی علیه السلام او را به مدینه احضار کرد. چون نامه آن سرور به معاویه رسید، و دانست که در خلافت «علی» جایگاهی نخواهد داشت، لذا او نیز نامه ای با مطالب و محتوای دروغین به زیر

بن العوام نوشت، و در آن، نام زبیر را به عنوان امیرالمؤمنین درج کرد، و به طور غیر واقع گزارش نمود که:

من از مردم شام برای تو بیعت گرفته ام و همگی با رغبت خود این امر را پذیرفته اند، و بدان که پس از تو نیز با طلحه بن عبیدالله بیعت کرده اند شما سعی کنید به عنوان خونخواهی عثمان با پسر ابوطالب به مخالفت برخاسته، و نگذارید او بر شهرهای کوفه و بصره مسلط گردد. نامه معاویه به زبیر رسید، او در پوست خود نمی گنجید، و هرگز احتمال خلاف نمی داد، و خیلی خوشحال بود، و مضمون نامه را به طلحه اطلاع داد، و سپس به همراهی او پرچم مخالفت با علی را برافراشت و جنگ جمل را پیش آوردند. طلحه و زبیر با اینکه نخستین افرادی بودند که با امیرالمؤمنین بیعت کرده بودند، و از دشمنان سرسخت عثمان به شمار می آمدند و حتی نمی گذاشتند جنازه وی پس از کشته شدنش دفن شود، ولی مع الاسف با صد و هشتاد درجه چرخش به بهانه خونخواهی او دست به مخالفت علی زده، و باعث کشته و شهید گشتن هزاران نفر گردیدند! علی علیه السلام چون آنان را در صحنه نبرد دید، از طریق عبدالله بن عباس به زبیر پیغام داد که:

پسر دایی ات (علی) می گوید:

چرا تا به حال ما را تایید کرده ای و همیشه پشتیبان ما بودی، ولی اکنون دست به مخالفت ما می زنی؟ مگر چه پیش آمدی ناگوار تحقق یافته است؟

و سپس او را احضار فرمود:

و حدیثی را از پیامبر خدا به او متذکر گردید که رسول خدا فرموده بود:

یا زبیر! تو روزی با علی به مقابله می پردازی،

ولی این را بدان که تو در این میدان ظالم و ستمگری! زیر چون این را بشنید، دست از جنگ برداشت، و راه به بیرون از جنگ و کشتار برگرفت ... (88) در این قضیه تاریخی سیاست علی از دیگران مشخص گردیده، و در حالی که دیگران دروغ می گویند، تحریک نادرست و خطرناک می کنند، برای رسیدن به منصب و مقام، کشته شدن دیگران در سیاست آنان توجیه می گردد ... ولی سیاست علی علیه السلام از راه عاطفه و محبت و یاد کردن از جنبه های مثبت در گذشته، دشمن را به سر عقل می آورد، و از میدان جنگ به در می کند ... خلاصه سیاست علی در متن دین بود، و از قرآن و سنت اتخاذ می گردید، و هرگز از آنها تجاوز نمی کرد، و هر کجا تزامنی پیش می آمد، دینش را بر سیاست های غلط و قلدری ترجیح می داد، چنانچه خود می فرمایند:

«انی لعالم بما یصلحکم، و یقیم اودکم، ولکنی واللہ لاری اصلاحکم بافساد نفسی.»

من می دانم چگونه شما را اصلاح نمایم و کجی ها و مخالفت های همه تان را برطرف کنم، ولی سوگند به خدا هرگز در این راه به خاطر اصلاح و آرام ساختن شما، من خویشتن را تباه نمی کنم! (89) و در تاریخ آمده است که چون ابن ملجم مرادی لعنه الله علیه از یمن به کوفه آمد، و پیشگویی آن حضرت را شنید، به خدمت آن بزرگوار آمد و گفت:

«یا امیرالمؤمنین اعیذک باللہ، ہذہ یمینی و شمالی فاقطعہما او فاقتلنی، فقال علی علیہ السلام! فکیف اقتلک و لا ذنب لک الی، و لو اعلم انک قاتلی لم اقتلک»

(90)

یا امیرالمؤمنین!

من به خدا پناه می برم که قاتل تو باشم، اینها

دست های من است در اختیار شما، یا آنها را قطع کن، و یا مرا به هلاکت برسان!! علی فرمود:

چگونه تو را بکشم که مرتکب جنایتی نشده ای، و لو من بدانم که تو قاتل من، من تو را نمی کشم!! آیا در دنیای گذشته و تاریخ معاصر سراغ دارید که سیاستمداری با داشتن امکاناتی، با دشمن توطئه گر و قاتلش چنین کند؟ آیا در نظام سیاسی، عقل می پذیرد که کسی محور قدرت باشد، ولی با قاتلش چنین معامله ای داشته باشد؟ مگر هزینه های گزاف در دنیای کنونی برای سازمان های اطلاعاتی و جاسوسی مصرف نمی گردد؟! و دهها و صدها سؤال و جوابی که سرانجام باید گفت:

علی با دیگر سیاستمداران فرق دارد ... (91)

مقایسه سیاست علی علیه السلام با عمر در شورای شش نفری

عمر هنگام وفاتش وصیت کرد که:

از میان شش نفر صحابه بزرگ پیامبر، یکی را به عنوان خلیفه برگزینند. و آن شش نفر را مامور ساخت در مجلس خصوصی به بحث و تحلیل نشسته، پس از گفتگوی لازم، از میان خود یکی را انتخاب نمایند، و هر گاه کسی از آنان با انتخاب اکثریت شورا مخالفت نماید، گردنش را بزنند!! افراد شورای عمر عبارت بودند از:

1 - «علی بن ابی طالب علیه السلام» ،

2 - «عثمان بن عفان»

3 - «عبدالرحمن بن عوف»

4 - سعد بن ابی وقاص»

5 - طلحه بن عبیدالله»

6 - «زبیر بن العوام»

در این میان «حق و تو» با «عبدالرحمن بن عوف» بود. در مورد افراد شورا و واگذاری حق و تو به عبدالرحمن در میان مردم بحث و گفتگو بود، از آن

جمله عبدالله بن عباس که مردی سیاسی و با نفوذ و عالم بود، و به مولای متقیان ارادت خاصی داشت، عرض کرد:

«ذهب الامر منا»

یعنی

در این شورا علی علیه السلام هرگز به خلافت نخواهد رسید!! زیرا ترکیب شورا از افراد مذکور طوری بود، که بر ضد علی علیه السلام تشکیل شده بود، و خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه «شقشقیه» به آن اشاره می کنند (92)

در اینجا این سؤال پیش می آید که:

اگر علی مرد سیاسی است چگونه در مجلس شورای شش نفری شرکت می کند که می داند موفق نخواهد شد؟ جوابش از خود علی بن ابی طالب است، که می خواهد تفاوت سیاست خود را با سیاست عمر به مردم نشان دهد، و آیندگان در آن مورد داوری کنند، و یقین کنند که ولایت و خلافت علی علیه السلام از جانب خدا بوده، اما خلفای غاصب با انواع شیطننت ها و دسیسه بازی ها حق را از صاحب حق گرفتند!! زیرا آنان گفته بودند:

پیامبر خدا فرموده است:

«ان النبوه و الامامه لا یجتمعان فی بیت (93)!»

رسالت و امامت هرگز در یک خانواده جمع نمی گردد!! و از طرفی عمر گفته بود:

اهل شوری اهل بهشت هستند، و پیامبر هنگام وفاتش از آن راضی بود. و از طرفی با یکایک آنان صحبت می کند، و به طلحه می گوید:

پیامبر از تو ناراضی بود!! (94) و سپس به ابو طلحه انصاری می گوید:

هر کدام از این اهل شورا که با اکثریت مخالفت نماید گردن او را بزن! علی علیه السلام می فرماید:

من در شورا شرکت کردم که ثابت کنم اینها دروغ می گویند! اینها چنان منحرفند که به پیامبر خدا به دروغ نسبت حدیث می دهند! تا خلافت مرا غصب کنند، باید مردم بدانند که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجتماع نبوت و امامت را در یک خانواده ممنوع می داند و از سوی

دیگر همین راویان دروغگو مرا جزو همان شورای شش نفری برای انتخاب خلیفه قرار می دهند. (95) عمر از یک سو اهل شورا را اهل بهشت دانسته، و مورد رضایت پیامبر معرفی می کند، و از طرف دیگر دستور می دهد:

گردن مخالف را بزنید!! او چگونه می گوید پیامبر از شما راضی بود، و بعد می گوید پیامبر از طلحه ناراضی بود؟! (96) خوانندگان عزیز خود می توانند در این موارد دآوری کنند، و ملاحظه فرمایند آیا خلفای دیگر سیاسی تر بودند یا علی بن ابی طالب؟ آیا آنان می گفتند اگر علی نبود ما هلاک می شدیم یا مولای متقیان؟! آیا آنان متناقض حرف می زدند یا علی بن ابی طالب؟ و بالاخره امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جواب شیطننت های معاویه که او را مرد سیاست و حيله گر نامیده اند، می فرمایند:

«والله ما معاویه بادهی منی، ولکنه یغدر و یفجر و لو لا کراهیه الغدر لکنت من ادهی الناس» (97)

سوگند به خدا که معاویه در میدان سیاست و تدبیر بر من برتری ندارد، منتهی او مرد خیانت و دروغ است، و هرگز به عهد و پیمان خود وفا نمی کند، و اگر نبود این که حيله گری روا نیست، من از همه مردم روی زمین زیرک تر بودم. از مجموع مطالب این قسمت نتیجه می گیرم که علی علیه السلام در میدان سیاست نیز رقیب و نظیری نداشته و ندارد، و او بر خلفا و دیگران مقدم بوده است، با این تفاوت، که سیاست علی محدود به قوانین اسلام و شرع بوده، و هرگز از آن تجاوز نمی کرد، ولی دیگران هیچ محدودیتی نداشته، و هر چه را مصلحت خود تشخیص می دادند، بی درنگ آن را پیاده می کردند، خواه



مشروع بوده باشد یا نه! (98)

علی علیه السلام دست مهمانش را می شوید!

روزی دو نفر مهمان که با هم پدر و فرزند بودند، وارد خانه علی علیه السلام شدند، مولای متقیان شخصا از آن پذیرایی کرد، و با هم غذا خوردند، سپس قنبر غلام امیرالمؤمنین علیه السلام آب و لگن آوردند، تا میهمانان دست های خویش را بشویند. علی آب و لگن را از قنبر گرفت، و خواست دست های مهمان بزرگسالش را خود شخصا بشوید!! او فوق العاده احساس شرمندگی نمود و گفت:

یا امیرالمؤمنین! شما با این همه عظمت و شخصیت می خواهید دست مرا بشوید، خدا مرا می بیند چگونه من این اسائه ادب را انجام دهم؟

حضرت فرمودند:

آرام باش و دستهایت را بشوی، من هم با شما تفاوتی ندارم! و برادر شما هستم، بنابراین باید تو را خدمت کنم! و در عوض در بهشت برین به پاداش آن نائل گردم. علی مهمان را به حق ولایت خود سوگندش داد که آرام باشد به طوری که برای قنبر آرام می شد، سپس علی آب ریخت و مهمان دستهایش را شست!! آنگاه آب و ابریق را به پسرش محمد حنفیه داد و فرمود:

پسر محمد! تو نیز آب بریز تا این پسر عزیز مهمان، دستهایش را بشوید، این را بدان که اگر او بدون همراهی پدرش به منزل ما می آمد، من خود به دست های وی آب می ریختم، ولی خداوند دوست ندارد در کنار پدر فرزندش نیز همانند او تکریم گردد.

محمد حنفیه به دستور پدر آب ریخت، و پسر مهمان دستهایش را شست ... (99) آیا کسی جز خود امیرالمؤمنین را می توانید پیدا کنید که در آن مقام و جایگاه سیاسی و مذهبی و مردمی باشد، و این اندازه نسبت

به مهمانش متواضع و مهربان باشد؟ و چنانکه کسی به این نوع دستورات اسلام عمل کند آیا جاذبه آن قابل انکار است؟

مشتی که بر سینه علی علیه السلام زدند!!

روزی علی علیه السلام کنیزی را دید که محزون و گریان است، و چون از علتش پرسید، جواب داد:

صاحب مرا برای خرید گوشت مامور ساخت، و چون گوشت را خریدم مورد پسند وی واقع نشد، لذا آن را برگرداندم، دوباره قصاب گوشت را عوض کرد و گفت:

چنانچه بار دیگر بیاوری عوض نمی کنم، ولی صاحب این گوشت را نیز نپسندید، نمی دانم چه کار کنم؟

حضرت فرمودند:

من حاضرم تو را به پیش صاحب ببرم، و از او تقاضا کنم که آزارت ندهد، و یا از قصاب بخواهم گوشت را برای بار دوم عوض کند، کدام را انتخاب می کنی؟ به درخواست کنیز آن حضرت به مغازه قصابی وارد شد، و از قصاب خواست که گوشت را عوض کند، و یا معامله را اقاله نماید. قصاب امیرالمؤمنین را نمی شناخت، و لذا مشتی بر سینه آن حضرت زد و گفت:

برو بیرون به شما مربوط نیست!! علی علیه السلام با آن همه توان و شجاعت و قدرتی که داشت، مشت قصاب را تحمل کرد و چیزی به او نگفت!! و کنیز را به خانه اش برگرداند، و به ارباب سفارش کرد که وی را آزار ندهد. چون صاحب کنیز، مولای متقیان را شناخت، کنیز را به شکرانه تشریف آوردن آن حضرت آزاد ساخت. ولی از سوی دیگر چون مردم، آن حضرت را هنگام وارد شدن به مغازه قصابی دیده بودند، لذا به سراغش آمدند و گفتند:

امیرالمؤمنین چه شد و کجا رفت؟ قصاب که مردی غریب و از عاشقان مولا بود، و اساساً برای

دیدار آن حضرت به کوفه آمده بود، ولی علی علیه السلام هنگام ورود وی به کوفه، در مسافرت به سر می برد، جواب داد:

من کجا و علی کجا؟ من که مدتها است که در انتظار علی هستم ... گفتند:

همان عربی که با کنیز گریان وارد مغازه ات شد علی علیه السلام بود!! قصاب که دید که به چه بزرگواری جسارت کرده است، گرفتار غم و اندوه شدیدی شد، و لذا دستش را با ساطور قصابی قطع کرده و بی هوش افتاد!! علی علیه السلام چون از این جریان آگاه گشت بر بالین قصاب آمده، و دست قطع شده را از زمین برداشت، و بلافاصله آن را در جای خود قرار داد، و از خدا خواست سلامتی را به وی برگرداند، در نتیجه دست قطع شده به برکت انفاس ملکوتی آن حضرت خوب شد ... نظیر این جریان با کمی تفاوت در مورد «بقالی» پیش آمد، که حضرت در شفاعتش از کنیزی مشقت او را نیز تحمل کرد ... (100) از این قضایا نتیجه می گیریم که علی علیه السلام دارای جاذبه های عجیبی بود، و دوست و دشمن، مسلمان و کافر را جذب می کرد، تا جایی که کسانی در این راه دست خود را قطع می کردند، و از آئین خود منصرف گردیده، آئین بحق علی علیه السلام را می پذیرفتند ... علی نه تنها در اخلاق و برخورد نمونه بود، و اسلام در وجود او تجسم پیدا می کرد، بلکه به هر موضوعی در وجود او بنگریم، وی همانند رسول خدا اسوه و الگو بود، در عدالت، ایثار، اخلاص، سوز و مسؤولیت، جوانمردی و همه سیمای واقعی قرآن و اسلام بود، و لذا جاذبه داشت،

و دوست و دشمن در برابر وی خاضع بودند ... (101)

جاذبه علی علیه السلام دربار معاویه را تسخیر کرد!

روزی یکی از دوستان امیرالمؤمنین «ضرار بن ضمره» گذرش به دربار معاویه افتاد، معاویه از اوصاف و رفتار علی سؤال کرد:

ضرار گفت:

من علی را دیدم که نور ایمان از جوانب او پدیدار می گشت، و از زبانش علم و حکمت می بارید! هر چه می گفت، حقیقت بود ... معاویه! شبی او را دیدم در تاریکی می نالد، اشک می ریزد، در حالی که محاسن صورتش را به دست گرفته بود می گفت:

دنیا! مرا فریب مده! مدت تو کم است، عیش و نوش پست و بی ارزش است، در کمی تو حساب و در زیادی تو عذاب است!! من تو را سه طلاقه کرده ام، دیگر حق رجوع نداری، آه از طولانی بودن سفر و کمی توشه! معاویه! من در فراق او می سوزم و مانند مادری هستم که فرزندش را در آغوشش سر ببرند!! معاویه چون اوصاف علی را شنید شروع به گریه کرد و همه یاران و دار و دسته اش به گریه افتادند. (102) همین معاویه در روزهای جنگ صفین به سر می برد، و مشغول نبرد خونین با مولای متقیان بود، دیگر رمقی در کالبد سپاه شام باقی نمانده بود، معاویه با عمرو عاص به مشورت پرداخت؛ عمرو عاص گفت:

«یا معاویه! لست مثله، هو یقاتلک علی امر و انت تقتله علی غیره، انت ترید البقاء و هو یرید الفناء...»

ای معاویه! بدان که تو همانند علی علیه السلام نیستی! او با تو برای پیشرفت دین اسلام می جنگد، در حالی که تو برای دین نمی جنگی، تو می خواهی به لذائذ دنیا برسی، در صورتی که علی شهادت طلب و عاشق لقای الهی است.

مدح علی علیه السلام در حضور معاویه !!

معاویه از بزرگترین دشمنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، و پیوسته در کنار پدرش «ابوسفیان» با نیروی اسلام جنگیده، و سرانجام در «فتح مکه» که سال هشتم هجرت بود، به ناچار «اسلام» را پذیرفته، ولی در باطن کفر خود را حفظ کرده بود. او و همفکرانش در پی فرصت مناسب بودند، که اهداف کفرآمیز خویش را پیاده نمایند، وقتی از سوی عمر بن خطاب به فرمانداری شام منصوب گشت، بود تدریج باطن خود را ظاهر ساخت و مردم را با نیرنگ خاصی بر ضد اسلام واقعی به جنگ کشانید. (104) معاویه چون از جنگ ها هدفی جز دنیا نداشت، با خود می گفت:

«سرانجام کدامیک از من و علی زودتر از دنیا خواهیم رفت؟»

و مرتب با کابینه خود این فکر را تکرار می کردند، روزی او گفت:

من می توانم بدانم که من زودتر می میرم یا علی بن ابیطالب! و تنها وسیله ام وجود خود علی علیه السلام است؛ زیرا وی تمام علوم دنیا را می داند، و از هر چه تا روز رستاخیز اتفاق می افتد خبر می دهد!! بدین منظور از سه نفر را به «کوفه» فرستاد، و به آنان تعلیم کرد در سه وقت متفاوت وارد آن شهر شوند، و به یک صورت و با سازماندهی مشابه دست به شایعه بزنند و بگویند:

معاویه مرده است، سرانجام علی علیه السلام خبر می دهد که من و یا او کدامیک زودتر می میریم! ماموران معاویه به همان طریق وارد کوفه شدند، و امیرالمؤمنین علی علیه السلام اظهار داشت:

این شایعات بی اساس است، و از نقشه های خود معاویه است، او بر شما مسلط می گردد ... (105) علی علیه السلام شهادت رسید، و معاویه به شام و عراق و حجاز مسلط گشت،

و زمام امور مسلمانان را به دست گرفت، و سعی کرد فضائل علی علیه السلام را از تاریخ اسلام محو کند، ولی مقدر نشد، حتی آنان که در زمان خود علی علیه السلام به دربار معاویه فرار می کردند، و یا اضطرار امور باعث آمدن آنان می گشت، معاویه از آنها می خواست که به علی علیه السلام بد بگویند، ولی نتیجه معکوس می گرفت، زیرا خود معاویه و فراریان به دربارش همه و همه لب به مدح علی می گشودند، که نمونه هایی را ذیلا ملاحظه می فرمایند:

فراریان عدالت علی علیه السلام زبان به مدح وی گشودند

روزی نجاشی در ماه مبارک رمضان دست به شراب خواری زد، و علی علیه السلام حد شارب الخمر را بر وی جاری ساخت، چون او از یک خانواده شریف بود، همراه با عده ای از خویشاوندانش «کوفه» را به سوی «شام» ترک کردند و به دربار معاویه وارد شدند ... معاویه از آنان خواست نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بد بگویند، ولی طارق بن عبدالله نهی از میان آنان برخاست و گفت:

ای معاویه! ما از کنار امام عادل و بحق فرار کرده ایم، دور او را افراد پرهیزکار و اصحاب رسول خدا فرا گرفته اند، آنان از ناکثین و قاسطین نیستند، این که ما فرار کرده ایم، تقصیر علی نیست، بلکه گناه ما باعث فرار ما شده است!! (106)

در این قضیه آمده است که علی از شنیدن آن سخنان خوشحال شد و فرمود:

اگر نهی امروز کشته شود شهید است! آری سخنان ایشان آن هم در دربار معاویه تیری بود بر قلب چرکین خلیفه ستمگر شام، ولی فضائل و مناقب و عظمت علی علیه السلام آن چنان وسیع و گسترده است که معاویه جز سکوت در برابر حق نتوانست اظهار مخالفتی بنماید.

ابو امامه معاویه را مفتضح ساخت!

در تاریخ آمده است که:

«ابو امامه باهلی» وارد دربار معاویه شد. خلیفه ستمگر اموی فوق العاده به وی احترام کرد، و غذای مخصوص را آماده ساخت و با دست خودش بر دهان ابو امامه گذاشت! و با عطر ویژه، سر و صورت وی را معطر کرد، و

یک کیسه پر از دینار طلا به وی اهدا نمود و سؤالی را مطرح کرده و از او پرسید:

«یا ابا امامه بالله انا خیر ام علی بن ابی طالب؟»

ای ابا امامه ! تو

را به خدا سوگند، من بهترم یا علی بن ابی طالب؟ آن شیعه پاکدل جواب داد:

«چرا سوگند می دهی، من سخن راست می گویم و آن اینکه:

«علی والله خیرمنک و اکرم و اقدم اسلاما و اقرب الی رسول الله قرابه و اشد فی المشرکین نکایه ...»

سوگند به خدا ای معاویه! علی علیه السلام از تو بهتر و بالاتر است! زیرا علی علیه السلام نخستین مؤمن بوده، و از همه به رسول خدا نزدیک تر است، و جهادش نیز با مشرکین سخت تر، و در پیش مردم محترم تر می باشد. معاویه! تو خودت را با چه کسی مقایسه می کنی؟ با علی علیه السلام که پسر عموی پیامبر، شوهر زهرا، و پدر امام حسن و امام حسین که سروران اهل بهشت هستند می باشد ...

ای معاویه!

گمان می کنی من با دین و ایمان بر تو وارد شده، و بدون ایمان و همراه با کفر از اینجا خارج می شوم؟! چه بد فکر می کنی!! آنگاه آن کیسه طلا را به روی او انداخت و گفت:

به خدا قسم حتی یک دینارش را نمی پذیرم! (107)

از این قضیه علاوه بر این که استفاده می گردد:

ولایت علی ایمان و انکارش کفر است، شجاعت و ایمان «ابوامامه» که باعث شده است در دربار معاویه پس از آن همه احترامات بی نظیر، سرانجام زبان او به مدح و فضائل علی گشوده گردد، نیز آشکار می گردد.

فرزند عمر و مدح علی علیه السلام

عبیدالله بن عمر یک سردار ایرانی را کشته، و عثمان بن عفان از اجرای حد الهی در مورد او سر باز زده بود، از این جهت وی در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام از عدالت وی ترسید و به معاویه! پیوست! معاویه از آمدن فرزند خلیفه ثانی خیلی خوشحال



گشت، و از او خواست در بالای منبر مردم را بر ضد علی شورانیده و چنین قلمداد کند که او عثمان را کشته است، و هر چه می تواند از فحش و ناسزاگویی و ... در مورد علی کوتاه نیاید. عبیدالله پس از سخنرانی مفصل کوچکترین سخنی در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نگفت، چون معاویه از وی پرسید که چرا به علی علیه السلام بد نگفتی؟ جواب داد:

معاویه! چگونه علی را متهم به قتل عثمان کنم که او کوچکترین دخالتی در این امر نداشت؟ و چگونه بر وی بد بگویم که او بدی نداشته، و دچار دروغ گردم؟ آنگاه اشعاری در مدح علی علیه السلام و بی تقصیری او، و خیانت و حقه بازی معاویه سرود. (108) و نظیر این جریان در مورد برادر امیرالمؤمنین «عقیل» پیش آمد:

او چون از علی علیه السلام درخواست بذل و بخشش از بیت المال مسلمین نمود،

حضرت با مفتول داغ او را جواب گفت و با این عمل خود نشان داد که خیانت به بیت المال نتیجه اش ندامت ابدی، و گرفتاری به آتش سوزان است. عقیل چون از عطاهاى بی جای علی مایوس شد وارد شام گردید، و معاویه از او به گرمی استقبال نمود، و در یک قلم صد هزار درهم به وی بخشید! و از او خواست درباره اصحاب علی و معاویه تعریف کند، او در سخنرانی خود گفت:

ای معاویه! هنگامی که به حضور علی علیه السلام رسیدم، دیدم محضر او همانند محضر رسول خدا است، مردم به نماز و روزه و عبادت و خودسازی مشغولند، و او در جایگاه پیامبر قرار گرفته است ... اما اینک می بینم که منافقین دور تو را گرفته اند،

همان افرادی که با پیامبر جنگیدند، و بارها خواستند آن حضرت را ترور کنند. (109)

یاد علی علیه السلام در حال احتضار

شخص دیگری به نام عبدالله بدیل از افسران ارشد آن حضرت در جنگ صفین حضور داشت، وی در اکثر حمله ها فرماندهی سپاهیان حق را به عهده گرفته، و بر دشمن کور دل و ستمگر می تاخت و آن چنان شجاعت ها نشان می داد که معاویه و سپاهش را مرعوب می ساخت! سرانجام عبدالله در صفین شهید شد، او لحظات آخر عمرش را می گذرانید، و فقط رمقی در جان داشت، ناگاه اسود بن طهمان خزاعی در حال احتضار وی را شناخته و به کنارش آمد و گفت:

خدا تو را رحمت کند، اگر می توانستم تو را از مهلکه نجات می دادم، و یا همراه تو شهید می شدم، ولی چه کنم دستم کوتاه است ... اگر وصیتی داری به من بگو.

«عبدالله» زبان بگشود و بگو.

«اوصیک بتقوی الله، و ان تناصح امیرالمؤمنین، و تقابل معه حتی یظهر الحق او تلحق بالله، و ابلغ امیرالمؤمنین عنی السلام ...» سفارش من به تو پس از پرهیزکاری این است که:

خیر خواه امیرالمؤمنین باشی، و در کنار او با دشمنش بجنگی، تا خداوند حق را پیروز کند، و یا در این مسیر تو به شهادت برسی، سلام مرا به مولایم امیرالمؤمنین برسان ... چون علی از شهادت عبدالله بدیل آگاه گشت، برای وی استرحام نموده و از نقش وی قدردانی کرد. (110)

نمونه ای از دوستان امام علی علیه السلام

غلام سیاهی را به خدمت حضرت علی علیه السلام آوردند که دزدی کرده بود؛ حضرت فرمود:

یا اسود! دزدی کردی؟

عرض کرد:

بلی یا علی علیه السلام !

فرمود:

قیمت آنچه دزدیده ای به دانگ و نیم می رسد؟

عرض کرد:

بلی،

حضرت فرمود:

بار دیگر از تو می پرسم اگر اعتراف نمایی دست راست تو را قطع می کنم؛ عرض کرد:

بلی، یا امیرالمؤمنین !

حضرت بار دیگر از وی پرسید

و او اعتراف کرد؛ دست راستش را به فرموده آن حضرت، بریدند؛ آن غلام سیاه انگشتان دست بریده را بر دست دیگر گرفته و بیرون رفت؛ در حالی که خون از آن می چکید؛ عبدالله بن الکوا به وی رسید و گفت:

غلام سیاه! دست راستت را کی بریده؟

گفت:

شاه ولایت، هژیر بیشه شجاعت، امیرالمؤمنان، پیشوای متقیان، مولای من و مولای جمیع مردمان و وصی رسول آخر الزمان.

ابن الکوا گفت:

ای غلام! او دست تو را بریده است و تو مدح و ثنای او می کنی؟!

گفت:

چگونه مدح او نگویم که دوستی او با خون و گوشت من آمیخته است؟!

آن حضرت، دست مرا به حق برید نه باطل. ابن الکوا به خدمت حضرت امیر علیه السلام آمد و آنچه شنیده بود، معروض داشت؛ حضرت فرمود:

«ما را دوستانی هستند که اگر بنا به حق، پاره پاره شان کنیم به جز دوستی ما نیفزاید، و دشمنانی می باشد که اگر غسل به گلویشان فرو کنیم جز دشمنی ما نیفزاید.»

پس حضرت، امام حسن علیه السلام را فرمود:

برو غلام سیاه را باز آر.

امام حسن علیه السلام رفت و غلام سیاه را همراه خود آورد؛ حضرت فرمود:

ای غلام! من دست تو را بریدم و تو مدح و ثنای من می کنی؟! غلام عرض کرد:

مدح و ثنای شما را حق تعالی می کند، من که باشم که مدح شما را کنم یا نکنم؟

حضرت، دست او را بر جای خود نهاد، ردای خود را بر وی افکند و دعایی بر آن خواند، بعضی گفته اند سوره حمد بود، فی الحال دست وی درست شد، چنانکه گویی هرگز نبریده اند. (111)

دوستان علی علیه السلام در راه او زنده به گور می گردند!! علی علیه السلام چون به شهادت رسیدند، فرمانداری

کوفه به ترتیب به مغیره بن شعبه و زیاد بن ابیه واگذار شد، و آنان در این شهر که مرکز شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بود به فجایع عظیمی دست یازیدند ... زیاد بن ابیه با تمام قساوت چهارده نفر از سرشناسان شیعه را که حجر بن عدی در رأس آنان بود به زنجیر بسته، و به دربار معاویه فرستاد، تا خود وی در مورد آنان تصمیم بگیرد.

چون گروه دستگیر شده را به پیش معاویه آوردند، خلیفه ستمگر «اموی» دستور داد:

نصف آنان را بکشند، و نصف دیگر را به پیش «زیاد» برگردانند. مامور معاویه به پیش حجر و یارانش آمده و گفت:

«انا امرنا ان نعرض علیکم البرائه من علی و اللعن له !! فان فعلتم ترکنا کم و ان ایتم قتلناکم»

ما ماموریم که به شما پیشنهاد کنیم دست از علی علیه السلام برداشته و او را لعن کنید!! در غیر این صورت شما را به قتل می رسانیم. حجر و یارانش گفتند:

ما دست از علی بر نمی داریم، شما هر چه می خواهید انجام دهید. در این هنگام قبرهای آنان را کردند، و کفن هایشان را در برابرشان قرار دادند ... ولی آنان تمام شب را مشغول نماز شدند، تا شب به پایان رسیده و وعده شهادت نیر فرا رسید. حجر گفت:

در این آخرین لحظه عمرم اجازه دهید دو رکعت دیگر نماز بخوانم، او پس از تحصیل اجازه نماز خواند ولی خیلی سریع آن را به پایان رسانید و گفت:

به خدا سوگند! در عمرم هرگز به این سرعت نماز نخوانده ام، تا مبدا فکر کنید که برای ترس از شهادت نمازم را به تاخیر می اندازم. در این حال با شمشیر گردن حجر و

شش نفر از یارانش را زندند ... و عبدالرحمن بن حسان را زنده در گور گذاشتند، و بدین طریق هشت نفر از آن مردان الهی به شهادت رسیدند، ولی دست از ولایت علی برنداشتند، و به جهان انسانیت ثابت کردند که راه علی و عشق ولایت بر مال و اولاد و جان مقدم است. (112)

زبان معلم را از پشت گردن در آوردند!

ابو یوسف یعقوب بن اسحاق معروف به ابن سکیت از علمای بزرگ ادبیات عرب است. متوکل خلیفه عباسی در زمان وی می زیست، او درخواست کرد، آن عالم بزرگ شیعی بر فرزندان خلیفه به نام های معتز و مؤید تدریس و تعلیم نماید. ابن سکیت این پیشنهاد و درخواست را پذیرفت، و بر فرزندان خلیفه تدریس کرد، و آنان را به رشد و کمال نسبی رساند، تا جایی که خلیفه به وجود فرزندانش افتخار می کرد! متوکل روزی معلم فرزندان را احضار کرد، و از او قدردانی نموده، و مجلسی را به احترام وی ترتیب داد. او آنچنان به بچه هایش به دیده احترام و کمالی نگریست که از ابن سکیت سؤال کرد:

راستی بگو بینم فرزندان من در پیش تو محترمند یا فرزندان علی علیه السلام «حسن و حسین»؟! !!

ابن سکیت گفت:

چه مقایسه احمقانه ای متوکل! تو فرزندان را با سروران اهل بهشت مقایسه می کنی؟ حسنین کجا و پسران تو کجا؟ بیا اقلاً از غلام امیرالمؤمنین قبر پیرس، سوگند به خدا قبر غلام علی علیه السلام در پیش من از تو و فرزندان به مراتب بهتر و والاتر است!! سخن ابن سکیت قلب خلیفه مغرور و متکبر را داغدار کرد، و او نتوانست این حقیقت تلخ را بپذیرد و لذا عوض قدردانی از آن معلم آگاه دستور داد:

«سلو»

لسانه من قفاه ففعلمو فمات»

«زبان حقگوی معلم را از پشت گردنش در بیاورید!»

و مزدوران بی درنگ امر خلیفه را اجرا کردند، و ابن سکیت به شهادت رسید. (113) قایل ملاحظه است که این عالم آگاه و متدین در راه محبت علی و اولاد پاک آن حضرت به شهادت رسیده، و جانش را در طبق اخلاص گذاشت، و به راهیان راهش نشان داد که:

گذاشتن از جان آسان تر است تا گذاشتن از علی علیه السلام و ولایت او!  
(114)

از من بپرسید ...

امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردم سخنرانی می کرد، در ضمن سخنرانی فرمود:

مردم از من بپرسید پیش از آن که در بین شما نباشم، به خدا سوگند! از هر چیز بپرسید پاسخ خواهم گفت. سعد بن وقاص به پا خاست و گفت:

ای امیرالمؤمنین! چند تار مو در سر و ریش من است؟

حضرت فرمود:

به خدا قسم! دوستم رسول خدا به من فرموده بود تو همین سؤال را از من خواهی کرد! آنگاه فرمود:

اگر حقیقت را بگویم از من نمی پذیری، همین قدر بدان در بن هر موی سر و ریش تو شیطانی لانه کرده و در خانه تو گوساله ای (عمر بن سعد) است که فرزندم حسین را می کشد. عمر سعد در آن وقت کودکی بود که بر سر چهار دست و پا راه می رفت. (115)

وقتی عمر از علی علیه السلام می گوید!

ابووائل نقل می کند، روزی همراه عمر بن خطاب بودم، عمر برگشت ترسناک به عقب نگاه کرد.



گفتم:

چرا ترسیدی؟

گفت:

وای بر تو! مگر شیر درنده، انسان بخشنده، شکافنده صفوف شجاعان و کوبنده طغیان گران و ستم پیشگان را نمی بینی؟

گفتم:

او علی بن ابی طالب است. گفت:

شما او را به خوبی نشناخته ای! نزدیک بیا از شجاعت و قهرمانی علی برای تو بگویم، نزدیک رفتم، گفتم:

- در جنگ احد، با پیامبر پیمان بستیم که فرار نکنیم و هر کس از ما فرار کند، او گمراه است و هر کدام از ما کشته شود، او شهید است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرپرست اوست. هنگامی که آتش جنگ، شعله ور شد، هر دو لشکر به یکدیگر هجوم بردند. ناگهان صد فرمانده دلاور، که هر کدام صد نفر جنگجو در اختیار داشتند، دسته دسته به ما حمله کردند،

به طوری که توان جنگی را از دست دادیم و با کمال آشفتگی از میدان فرار کردیم. در میدان جنگ تنها ایشان ماند. ناگاه علی را دیدم که مانند شیر پنجه افکن، راه را بر ما بست، مقداری ماسه از زمین برداشت به صورت ما پاشید، چشمان همه ما از ماسه صدمه دید، خشمگینانه فریاد زد، زشت و سیاه باد روی شما به کجا فرار می کنید؟ آیا به سوی جهنم می گریزید؟ ما به میدان برنگشتیم. بار دیگر بر ما حمله کرد و این بار در دستش اسلحه ای بود که از آن خون می چکید، فریاد زد:

شما بیعت کردید و بیعت را شکستید، سوگند به خدا شما سزاوارتر از کافران به کشته شدن هستید. به چشم هایش نگاه کردم، گویی مانند دو مشعل زیتون بودند که آتش از آن شعله می کشید و یا شبیه دو پیاله پر از خون. یقین کردم به طرف ما می آید و همه ما را می کشد، من از همه اصحاب زودتر به سویش شتافتم و گفتم:

- ای ابوالحسن! خدا را! خدا را! عرب ها در جنگ گاهی فرار می کنند و گاهی حمله می آورند، و حمله جدید، خسارت فرار را جبران می کنند گویا خود را کنترل کرد و چهره اش را از من برگردانید. از آن وقت تاکنون، همواره آن وحشی که آن روز از هیبت علی علیه السلام بر دلم نشست، هرگز فراموش نکرده ام! (116)

اعترافات ابوبکر به اعلمیت علی علیه السلام

چون ابوبکر مسند خلافت را از امیرالمؤمنین علیه السلام غصب کرد، و در برابر فشار اعتراضات مردم به ویژه احتجاجات علی علیه السلام قرار گرفت، در خانه خودش را به وی مردم بست، و سپس به مسجد آمد و خطاب به مردم گفت:

«اقلونی

اقیلونی فلسط بخیرکم و علی فیکم»

مرا رها کنید، مرا رها کنید، من برتر و افضل شما نیستم در حالی که علی علیه السلام در میان شما است. (117) و در حدیثی از انس بن مالک آمده است که یک دانشمند یهودی پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد، و چون از «وصی» پیامبر سؤال کرد، او را به حضور «ابوبکر» آورده اند.

یهودی گفت:

من سؤالاتی دارم که جز پیامبر و یا وصی او کس دیگر نمی تواند آنها را جواب گوید:

ابوبکر گفت:

هر چه می خواهی سؤال کن.

یهودی: مرا خبر ده از چیزی که برای خدا نیست، و از آنچه در نزد او نیست، و آنچه را که خدا آن را نمی داند!! ابوبکر چون خود را مرد میدان ندید، فوراً یهودی را متهم کرد و گفت:

اینها سؤالات افراد بی دین است و آنگاه قصد کرد وی را تنبیه نماید. ابن عباس خطاب به ابوبکر گفت:

با مرد یهودی انصاف نکردید، یا جوابش را بگویید و یا به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روید، زیرا من از پیامبر خدا شنیدم که او را دعا کرد ... ابوبکر و یهودی و همراهان به خانه علی علیه السلام آمده و سؤال یهودی را مطرح ساختند.

حضرت در جواب او فرمود:

اما آنچه را که خدا نمی داند عقیده شما یهودی ها است که می گوئید «عزیر فرزند خدا است» در حالی که او برای خویش فرزندی قائل نیست. و در مورد سؤال دومتان ظلم و ستم است که نزد خدا اینها وجود ندارد. و اما این که در سؤال سوم پرسیده اید آن چیست که برای خدا نیست؟ آن شریک و همتا است که پروردگار

عالم از آن مبّرّا است. چون یهودی این جواب ها درست را شنید، زبان به اظهار «شهادت» گشوده و گفت:

«اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمدا رسول الله، و اشهد انك وصی رسول الله»

در حالی که ابوبکر و مسلمانان حاضر این صحنه را تماشا می کردند، با شادی و خوشحالی زبان به تحسین علی علیه السلام گشودند و بالاتفاق گفتند:

«یا علی! یا مفرج الكرب!»

ای علی! ای مرد بزرگواری که غم ها و غصه ها را از ما برطرف کردی! (118)  
(119) و بدین طریق عظمت علمی و فضیلت وی را بر خود تایید کردند.

عمر اعلمیت علی علیه السلام را تایید می کند

در میان خلفای سه گانه راشدین، عمر بن خطاب منصف تر، و یا به عبارتی کم غش تر از ابوبکر و عثمان بود، و لذا با عبارات گوناگون، و در موارد مختلف، به اعلمیت و ارجحیت امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراف نموده، و از محضر آن حضرت کسب فیض نموده است. ما در این بخش از بحث خود، به چند نمونه از اعترافات خلیفه ثانی اشاره می کنیم:

«قال عمر بن خطاب:

«لو لا علی لهلك عمر» (120)

و «لا بقیت لمعضله لیس لها ابو الحسن علیه السلام (121)

و «لا یفتین احد فی المسجد و علی حاضر» (122)

و «اقضا کم علی» (123)

و «لا ابقانی الله بارض لست فیها یا ابا الحسن!» (124)

و «لا ابقانی الله بعدک یا علی» (125)

و «اللهم لا تنزل بی شدیده الا و ابوالحسن الی جنبی» (126)

در این فرازها - به ترتیب شماره آنها - عمر می گوید:

اگر علی نبود عمر هلاک می گردید!! من در هیچ مشکلی نباشم مگر این  
که علی حضور داشته باشد. هیچکس حق ندارد با حضور علی علیه السلام  
در مسجد فتوی

دهد. در قضاوت علی از همه داناتر است. یا علی! خدا مرا بعد از تو نگه ندارد. خداوندا!

برای من مشکلی نرسان، مگر این که علی در کنارم باشد. اینها نمونه های بسیار معدودی از اعترافات عمر است به منزلت علمی و فضایل آن حضرت، که به طور صریح برتری آن بزرگوار را بر دیگران نشان می دهد. (127)

#### اعتراف خلیفه سوم به اعلیت علی علیه السلام

خلیفه سوم عثمان بن عفان هر چند با امیرالمؤمنین علی علیه السلام رابطه حسنه نداشته، و غرور و حسادت دیرینه اش وی را از علوم سرشار آن حضور محروم ساخته است، و دار و دسته امویان نیز از سوی دیگر دور او را گرفته، و به این فاصله افزوده اند، ولی در موارد معدودی ضرورت های اجتماعی و سیاسی باعث شد که دست به سوی علی علیه السلام دراز نموده، مشکل خود را بر طرف سازد. در زمان عثمان دو نفر زن و مرد اسیر، که برده بودند، رابطه نامشروع برقرار کردند، و چون زن اسیر شوهر داشت و حامله بود، هنگام زایمان او فرا رسید، و پسر بچه ای به دنیا آورد، در مورد نوزاد، هم شوهر زن، و هم آن مرد زناکار ادعا داشتند، و عثمان از جواب مساله عاجز ماند. سرانجام به مولای متقیان مراجعه نموده و حضرت فرمودند:

من در میان آنان همانند رسول خدا حکم می کنم که فرمودند:

«بچه مال پدر است، و برای زناکار سنگی است.» (128) سپس دستور داد به هر کدام از آن زن و مرد پنجاه تازیانه زدند. (129) و در یک محاصمه دیگر که مردی زنش را طلاق داده بود، و سپس مرد در حال عده زن از دنیا رفته بود، و زن ادعای ارث می کرد، خلیفه

نتوانست حکم مساله را بیان کند!! و موضوع را به اطلاع علی نرسانید و در خواست رفع مشکل نمود.

علی علیه السلام فرمود:

«تحلف انها لم تحض بعد ان طلقها ثلاث حیض و ترثه ...»

زن باید برای اثبات ادعایش سوگند بخورد که بعد از طلاق سه بار خون حیض ندیده است و در آن صورت می توان ارث ببرد. زن برای ادعای خودش به همان کیفیت سوگند خورد، و از شوهر متوفایش ارث برد (130) و بالاخره در یک مورد حساس دیگر، مردی جمجمه مرده ای را به دست گرفته، و به حضور عثمان آورد و گفت:

شما اعتقاد دارید که:

این، در عالم قبر معذب است، و من دست خود را بر روی آن می گذارم، در حالی که کوچکترین حرارتی از آن احساس نمی کنم. عثمان هیچگونه جوابی نداشت، و با تواضع تمام به دنبال علی علیه السلام فرستاد ... علی فرمود:

چوب مخصوص کبریت و سنگی را آوردند، در حالی که چشمان نگران عثمان و تمام حضار خیره شده بود،

حضرت آن چوب را به سنگ زد، و آتشی را پدیدار ساخت و به مرد سائل گفت:

دست خود را روی سنگ و چوب بگذار، آن مرد اطاعت کرد.

حضرت سؤال فرمود:

آیا این دفعه اثر حرارت را در آنها احساس می کنی؟ مرد با تمام شرمندگی گفت:

بلی ... «لو لا علی لهلك عثمان»

اگر علی نبود عثمان هلاک می شد. (131) این دو نمونه از قضایای تاریخی که ذکر شد می رساند که خلیفه سوم نیز اعلمیت علی را تایید نموده و

مشکل علمی خود را از طریق او برطرف می ساخته است. (132)

سوء قصد نافرجام به جان علی علیه السلام

علی علیه السلام پس از غصب خلافتش به طور معقول به مبارزه پرداخت،  
و در بحث ها و



محاجه هایش در مجامع عمومی و خصوصی خلیفه را محکوم کرد، و عکس العمل آن در میان مردم مسلمان مشهود بود ... خلیفه با توجه به این که ایمان قوی نداشت تا او را از تصمیمات خلاف شرع و تضییع حقوق مردم جلوگیری نماید، از این جهت نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام که دارای آن همه فضایل بی نظیر بود، حساسیت نشان می داد، و وجود وی را تحمل نمی کرد!! وفات فاطمه علیهما السلام و دفن آن حضرت که بنا به وصیتش به طور مخفی انجام گرفت، و به خلیفه و دار و دسته اش اطلاع داده نشد، و شبانه مراسم دفن انجام گردید، باعث اندوه فراوان مردم، و اعتراض آنان به دستگاه خلافت گردید، و گفتند:

شما کاری نمودید که یگانه دختر پیامبر با دل پر و ناراحتی از شما، از دنیا برود. (133) این جریان نیز بر شدت عداوت دستگاه خلافت افزود، و خلیفه دوم برای جبران حیثیت به یاد رفته خودشان تصمیم گرفت نبش قبر نموده، و پیکر فاطمه را بیرون آورده، و مراسم نماز و غیره از طریق خلیفه انجام گردد، ولی امیرالمؤمنین فرمود:

به خدا سوگند در این صورت زمین را با خون شما سیراب می کنم ... و آنان یقین کردند که علی علیه السلام در این موضوع تحمل نخواهد کرد ... و لذا با بی آبرویی به عقب نشسته و توطئه خطرناکی را پی ریزی کردند ... ابوبکر و عمر در یک جلسه فوق محرمانه، خالد بن ولید را احضار نمودند و به او گفتند:

خالد! امنیت دستگاه خلافت ایجاب می کند که کار بسیار بزرگی را به تو واگذار کند، ولی دقت کن که آن را با

هوشیاری کامل انجام دهی. خالد بن ولید:

شما هر چه فرمان دهید، اطاعت می کنم، اگر چه کشتن علی باشد!! عمر:  
نظر ما جز این نیست! خالد:

چه موقع دوست داری این فرمان شما اجرا گردد؟ ابوبکر: هنگام نماز صبح به نماز بیا، و در کنار او قرار گیر و چون سلام نماز را گفتم، مأموریت خود را هر چه سریعتر انجام ده. در این هنگام اسماء بنت عمیس که همسر ابوبکر بود، و سخنان آنان را از پشت پرده گوش می کرد به کنیزش گفت:

برو به خانه علی علیه السلام و این آیه را بخوان که:

«ان الملاء یاتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین»

یعنی این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند فوراً خارج شو که من خیره خواه تو هستم. (134) چون کنیز پیغام را رساند، امیرالمؤمنین با اطمینان خاطر فرمود:

کشنده ناکثین و مارقین و قاسطین چه کسی خواهد بود؟ (135) نماز صبح برگزار شد، و خلیفه امامت آن را به عهده گرفت، و خالد بن ولید در حالی که با شمشیرش در کنار علی علیه السلام قرار گرفته بود، منتظر پایان یافتن نماز و گفتن السلام علیکم ابوبکر گردید ... از سوی دیگر، خلیفه عاقبت کار و شورش مردم، و کشتن علی علیه السلام را در جولان ذهنش می گذرانید، و نتیجه کار را می سنجید، و مرتب تشهد نماز تکرار می کرد، سرانجام گفت:

لا یفعلن خالد ما امرته

یعنی خالد آنچه را که به وی دستور داده ام، انجام ندهد. و بعد از سلام نماز را گفته و به پایان رسانید.

علی علیه السلام خطاب به خالد گفت:

ابوبکر تو را به چه مأموریتی دستور داده بود؟ خالد:

کشتن تو!! علی علیه السلام:

آیا این ماموریت را انجام

می دادی؟ خالد:

بلی، به خدا سوگند، اگر پیش از سلام دستورش را نقض نکرده بود، تو را می کشتم!! علی علیه السلام با دست مبارکش گلوی خالد بن ولید را فشار داد، او لباسهایش را نجس کرد، و قوه ماسکه را از دست داد، در حالی که «خالد» زیر فشار علی علیه السلام دست و پا می زد، مردم حاضر گریه می کردند، و توطئه های دستگاه خلافت را محکوم می نمودند ... ابوبکر می گفت:

عمر! این رسوایی نتیجه فکر شوم تو است، و عمر می گفت:

به خدا قسم علی علیه السلام خالد را می کشد ... و مردم هر چه التماس کردند علی دست از خالد برنداشت ... ابوبکر و عمر به دنبال عباس بن عبدالمطلب فرستادند، تا از طریق وی علی علیه السلام را از کشتن خالد منصرف سازند. عباس عموی پیامبر و علی علیه السلام آمد، و حضرت را به قبر پیامبر متوجه ساخته، و عرض کرد:

تو را به صاحب این قبر دست از خالد بردار.

علی علیه السلام دست خود را برداشت، و خود را کنار کشید. بنی هاشم و دوستان علی علیه السلام شمشیرها را کشیده، همراه با ضجه و ناله زنان و فرزندان به حمایت علی علیه السلام برخاسته، ولی حضرت همه را آرام ساخت ... این قضیه که به طور مفصل تر در کتاب های شیعه آمده است، یکی از عیوبات بزرگ خلفای اول و دوم است که دهم صلاحیت آنان را نشان می دهد، و ابن ابی الحدید آن را به عنوان یکی از «مطاعن» ابوبکر نقل می نماید. (136)

نمونه ای از احمقان تاریخ

در تاریخ آمده است که شخصی به نام حارث بن حوط به حضور علی علیه السلام آمده و گفت:

گمان می کنی من طلحه و زبیر و عایشه را باطل می دانم؟!

کنایه از این که من بین تو و آنان فرق نمی گذارم، و نمی دانم کدامیک حق، و آن دیگری باطل می باشید!!

حضرت در جوابش فرمودند:

تو در تشخیص حق و باطل دچار اشتباه شده ای، تو می خواهی برای تشخیص آنها به سراغ خود افراد روی! و این صحیح نیست، بلکه باید در شناسایی اشخاص به سراغ معیارهای حق و باطل صحیح نیست، بلکه باید در شناسایی اشخاص به سراغ معیارهای حق و باطل بشتابی و از این طریق، صحیح را از ناصحیح و صواب را از خطا تمیز دهی. حارث گفت:

من به دنبال عبدالله و سعد وقاص می روم که راه بی طرفی اعلان نموده، و داخل مسائل سیاسی نمی گردد!!

حضرت فرمودند:

آنان از حق و حقیقت پشتیبانی ننموده، و بر ضد باطل قیام نکرده اند!! تو چگونه از راه ناصحیح آنان پیروی می نمایی!! در حالات آن دو نفر آمده است که:

پس از قتل عثمان، سعد وقاص چند رأس گوسفند خریده و راه صحرا را پیش گرفت، و از بیعت با امیرالمؤمنین خودداری نموده و به چوپانی مشغول شد!! ولی عبدالله عمر با آن حضرت بیعت کرد، و سپس بیعت خود را شکسته، و زیر حمایت خواهرش حفصه همسر رسول خدا راه بی طرفی را پیش گرفت، و خانه نشینی را بر نظام اجتماعی امیرالمؤمنین ترجیح داد!! او بر همین منوال می گذرانید تا اینکه حجاج بن یوسف در جنگی که در مکه رخ داد، عبدالله زبیر را به دار زد و عبدالله عمر شبانگاه به منزل حجاج آمده و بدو گفت:

من از پیامبر خدا شنیدم که فرمود:

«هر کس از دنیا برود و امام زمان خویش را نشناسد، مسلمان نمرده است.»

اینک آمده ام

از طریق تو برای عبدالملک مروان بیعت نمایم، هم اینک دستت را بده تا با تو بیعت کنم! حجاج در حالی که با وی با تحقیر و بی احترامی برخورد می کرد، در این هنگام پایش را دراز نموده و گفت:

بیا به جای دستم با پایم بیعت کن!! عبدالله عمر گفت:

چرا به من اسائه ادب نموده و تحقیر می نمایی؟!!

حجاج گفت:

ای احمق نادان! آیا علی بن ابی طالب علیه السلام امام نبود؟ چرا با او بیعت نکردی؟ آیا او امام زمان نبود؟! سوگند به خدا تو برای بیعت و دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اینجا نیامده ای! بلکه تو را این چوبه دار به اینجا کشانیده، و از ترس وارد شده ای!! (137)

#### حسادت و بی تحملی زنان

دو نفر با هم دوست بودند، که یکی از آن دو هنگام وفاتش به دیگری گفت:

من از دنیا می روم ولی دختر صغیری دارم که فکرم را ناراحت ساخته است، او را به تو می سپارم که خوب از وی مراقبت نموده، و تربیت نمایی. دختر در خانه دوست پدرش بزرگ شد، و به جمال و زیبایی رسید ... زن آن مرد از جمال و کمال دختر به وحشت افتاده، و لذا روزی که شوهرش به مسافرت رفته بود، زنان همسایه ها را با خود هم آهنگ ساخت، و با انگشتش به کمک زنان همسایه، بکارت آن دختر بیچاره را که در اختیار وی به امانت گذاشته بود، زایل کرد!! و چون شوهرش از سفر برگشت، با یک برنامه ریزی حساب شده دختر را به خلاف عفت متهم ساخته، و همان زنان را به عنوان شهود معرفی نمود!! قضیه به خلیفه

زمان عمر بن خطاب کشیده شد، و او از داوری عاجز مانده و از علی علیه السلام کمک خواست،

حضرت علی علیه السلام نیز در مسند قضاوت نشست، و از زن شاهد و بینه طلب کرد و زن نیز همان همسایه ها را به عنوان شاهد در تایید اتهامش معرفی نمود.

علی علیه السلام در این هنگام شمشیرش را از نیام کشید و روبروی خود قرار داد، و سپس هر یک از زنان را جداگانه در اتاقی بازداشت نموده، و شروع به محاکمه فرموده، و ابتدا از زن همان مرد پرسید حقیقت را بگوید، ولی وی از سخنان اولش عدول نکرد!! و به بازداشتگاه بازگشت.

سپس شاهد اول را آوردند،

حضرت فرمود:

مرا می شناسی؟ من علی بن ابی طالب هستم، و این شمشیر من است، زن آن مرد سخنانی را گفت و رفت ... تو اگر راست نگویی با این شمشیر خونت را جاری می کنم!! زن چون اوضاع را مساعد حال خود ندید، خطاب به عمر گفت:

ای امیرالمؤمنین! به من امان می دهی؟

علی علیه السلام فرمود:

حرفت را بزن و راست بگو. زن گفت:

واقعیت امر این است که آن زن چون زیبایی و جمال دختر را دید، ترسید که شوهرش سرانجام با وی ازدواج کند، و لذا به او شراب خوراند، و به کمک ما، با انگشتش بکارت او را زایل کرد.

علی علیه السلام فرمود:

الله اکبر من بعد از دانیال نبی، اولین کسی هستم که میان شهود فاصله انداخته و حقیقت را کشف کردم، آنگاه دستور داد:

برای زن هشتاد تازیانه به عنوان حد قذف زدند، و برای آن جنایت نیز  
چهارصد درهم برای همگی آنان تعیین فرمودند:

و سپس دستور دادند مرد این زن را طلاق داده، و



با آن دختر ازدواج نماید! عمر گفت:

یا اباالحسن! جریان دانیال چیست؟

حضرت آن را مشروحا بیان داشت که به اختصار از نظرتان می گذرد:

«دانیال» چون پدر و مادر خود را از دست داده بود، در آغوش پر مهر پیر زنی پناه گرفته بود، در زمان او پادشاهی بود که دو نفر قاضی داشت و آن قاضی ها رفیقی داشتند که خیلی امین و صالح بود، و آن مرد نیز زنی داشت بسیار با جمال و متدین ... روزی پادشاه خطاب به آن قاضی ها گفت:

مردی درستکار و امین مورد نیاز است ... آنان رفیق خود را معرفی کردند ... مرد متدین هنگام مسافرت خطاب به قاضی ها گفت:

در امور خانواده ام کوشا باشید! و بدین طریق گرگها را به خانه اش مسلط ساخت. قاضی ها پس از مسافرت رفیقشان، برای کمک و سرکشی به خانواده او بر در منزلش می آمدند ... و از این راه عاشق زن او شده و او را به عمل خلاف دعوت کردند!! چون زن خواسته آنان را بر نیاورد، آنان به دروغ شهادت دادند که فلان زن زنا کرده است. پادشاه چون به قاضی هایش اعتماد داشت، شهادت آنان را پذیرفته و شدیداً متأثر گشت، ولی سفارش نمود که اجرای حد پس از سه روز انجام گیرد، و از طرف پادشاه اعلان شد که برای سنگسار فلان زن عابده در محل معین پس از سه روز آماده گردند!! پادشاه با وزیر در این باره مشورت می کرد، ولی چاره ای پیدا نشد!! سرانجام روز سوم وزیر بیرون رفته و دانیال را با بچه های دیگر مشاهده نموده که به بازی مشغول بودند، و در آن بازی دانیال به

سایر بچه ها می گفت:

بیائید من به عنوان پادشاه باشم، و تو فلان زن عابده، و آن دو نفر قاضی شاهد باشند، سپس شمشیرش را که از نی درست کرده بود، مقابلش گذاشت، و قاضی ها را از هم جدا کرد، و آنها را به محاکمه کشانید، و چون آن دو به یک صورت شهادت ندادند، حکم اعدام آن دو قاضی را صادر کرد... وزیر با خوشحالی مراجعت نمود و جریان را به پادشاه رسانید، و پادشاه طبق همان برنامه قاضی ها را احضار نموده و به طور جداگانه از آنان سؤالاتی نمود مثلاً: زن با چه کسی زنا کرد؟ و چه وقت زنا کرد؟ در چه روزی؟ در چه ساعتی؟ و در چه مکانی؟! چون حقیقت روشن گشت، و اختلاف شهادت، فساد درونی آنان را فاش نمود، پا شده به مردم اعلان کرد:

ای مردم چون این دو قاضی باعث آبروریزی زن عابده شده، و به دروغ شهادت داده، و او را به زنا و عمل خلاف عفت متهم ساخته اند، برای تماشای اعدام آنان حاضر شوید، و سپس آن دو را اعدام کرد. (138) در اینجا به این احادیث و قضایای تاریخی بسنده نموده، و از آوردن سایر احادیث و شواهد دیگر خودداری می نمایم و نتیجه می گیریم که علی علیه السلام در دوران خانه نشینی اش پیوسته به داد خلفا رسیده و اشتباهات آنان را جبران می کرد، و از حقوق مردم و ستمدیدگان دفاع می فرمود:

... و از این قضیه و حدیث حضرت امام صادق علیه السلام نیز نتیجه گرفته و به مسئولین قضایی هشدار می گردد که از اعتماد صد در صد به مسئولین و دست اندرکاران و قضات

خویش اجتناب نموده، و بدانند که آنان مصون از خطا نبوده، و در مواردی ممکن است گرفتار هواهای خود گردیده و با آبروی مردم بازی کنند. (139)

فضائل علی علیه السلام از زبان مخالفان

ابن ابی الحدید در شرح سخن علی علیه السلام در خطبه 451 نهج البلاغه که فرموده است:

«نحن الشعار و الاصحاب، و الخزنه و الابواب، و لاتؤتی البيوت الا من ابوابها، فمن اتاها من غير ابوابها سمى سارقا.»

«مائیم نزدیکان و یاران (پیامبر)، و گنجینه داران و درهای (علم و حکمت)، و به خانه ها جز از درهای آن در نیایند، و هر که از غیر در، درآید نام دزد بر او نهد.»

گوید:

بدان که اگر امیر مؤمنان علیه السلام به خود ببالد و نهایت کوشش خود را در شمارش مناقب و فضائل خویش به کاربرد با آن فصاحتی که خداوند به او عطا فرموده و ویژه او ساخته است، و همه سخن سرایان عرب در این کار به یاری او شتابند، به ده یک از آنچه پیامبر راستگو صلی الله علیه و آله و سلم درباره او فرموده است نمی رسند؛ و منظورم اخبار عام و شایعی که امامیه بدان بر امامت وی احتجاج می کنند مانند خبر غدیر و منزله و داستان برات و خبر مناجات (صدقه دادن هنگام رازگویی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) و داستان خیبر و خبر یوم الدار در مکه در آغاز دعوت، و امثال آن نیست، بلکه اخبار خاصی است که پیشوایان حدیث درباره او روایت نموده اند و کمترین آنها درباره دیگران به حصول نپیوسته است و من بخش اندکی را از آنچه علمای حدیث - آنهایی که در مورد آن حضرت متهم

نیستند و بیشترشان قائل به برتری دیگران بر اویند - روایت نموده اند می آورم، زیرا روایت آنان در فضائل او بیش از روایت دیگران موجب آرامش نفس است. آن گاه گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ای علی، خداوند تو را به زیوری آراسته که بندگان را به زیوری محبوب تر از آن در نظر خویش نیاراسته است و آن زیور نیکان در نزد خداست و آن زهد در دنیاست، تو را به گونه ای ساخته که نه تو چیزی از دنیا می اندوزی و نه دنیا تواند از بهره ای برد، و دوستی بینوایان را به تو بخشید، آن گونه که تو به پیروی آنان دلخوشی و آنان به امامت تو دلخوش.»

به نمایندگان ثقیف که در اسلام آوردن بهانه تراشی می کردند فرمود:

«یا اسلام می آورید یا آنکه مردی را که به منزله من است - به سوی شما گسیل می دارم، و او گردن شما را بزند و فرزندانان را اسیر کند و اموالتان را بگیرد. عمر گفت:

من آرزوی امارت نکردم مگر آن روز، و سینه ام را برای آن سپر کردم؛ بدان امید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من اشاره کند. ولی آن حضرت برگشت و دست علی را گرفت و دوباره فرمود:

آن مرد همین است.»

(مسند احمد)

«خداوند درباره علی به من سفارشی کرد، گفتم:

پروردگارا، روشن تر بفرما.

فرمود:

باشنو، علی پرچم هدایت و پیشوای دوستان من و نور فرمانبران من است، و او همان کلمه ای است که همراه اهل تقوا ساخته ام (140)؛ هر که دوستش دارد مرا دوست داشته، و هر که فرمانش بود مرا فرمان برده، پس او را بدین امر مژده بده. گفتم:

پروردگارا، او

را مژده دادم، وی گفت:

من بنده خدا و در اختیار اویم، اگر عذابم کند به گناهانم عذاب نموده و هیچ ستمی روا نداشته، و اگر آنچه را وعده ام داد سرانجام بخشد، باز هم او به من سزاوارتر است. پس من (پیامبر) در حق او دعا کرده، گفتم:

خداوندا، دلش را جلابخش و ایمان را بهار آن قرار ده، خداوند فرمود:

محققا چنین کردم، جز آنکه او را به پاره ای از بلاها اختصاص دادم که هیچ یک از دوستانم را بدان اختصاص ندادم. گفتم:

پروردگارا، او را برادر و همراه من است (او را معاف دار)!

فرمود:

در علم من گذشته که او آزمایش خواهد شد و دیگران نیز بدو مورد آزمایش قرار خواهند گرفت. (حلیه الاولیاء از ابی برزه اسلمی و به سند و لفظ دیگری از انس بن مالک چنین آورده:

«پروردگار عالمیان درباره علی به من گوشزد نمود که او پرچم هدایت، و منار ایمان، و امام دوستان من، و نور همه فرمانبران من است؛ آن گاه پیامبر فرمود:

علی در فردای قیامت امین و پرچمدار من است؛ کلید گنجینه های رحمت پروردگارم به دست علی است». هر که می خواهد به اراده (آهنین) نوح، دانش آدم، بردباری ابراهیم، هوشیاری موسی و زهد عیسی بنگرد، پس به علی بن ابی طالب نگاه کند.»

(مسند احمد و صحیح بیهقی)

«هر که بدین دلشاد است که چون من زیست کند، و چون من بمیرد، و به شاخه ای از یاقوت - که خداوند به دست (قدرت) خویش آفرید و به آن گفت:

«باش» و موجود شد - بیاویزد، پس باید که به ولای علی بن ابی طالب چنگ زند.»

(حلیه الاولیاء ابونعیم)

«سوگند به خدایی که جانم در دست اوست،

اگر گروهی چند از امت من درباره تو نمی گفتند آنچه را که ترسایان درباره فرزند مریم گفتند، امروز در فصل تو سخنی می گفتم که به هیچ گروهی از مسلمانان نگذری مگر آنکه خاک پایت را برای تبرک بگیرند. (مسند احمد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب عرفه به سوی حاجیان بیرون شد و فرمود:

همانا خداوند به شما عموماً بر فرشتگان مباحات کرد و شما را دسته جمعی بخشید، و به علی خصوصاً بر آنان مباحات نمود و او را به خصوص آمرزید. من بدون آنکه به جهت خویشی خود با علی ملاحظه او را کرده باشم به شما می گویم:

«انسان خوشبخت و خوشبخت راستین کسی است که علی را در زمان حیات و پس از مرگش دوست بدارد.»

(احمد در کتاب فضائل علی علیه السلام و مسند)

«من نخستین کسی هستم که در روز قیامت او را فرا خوانند، پس در سمت راست عرش زیر سایه آن بایستم و حله ای بر من پوشند، سپس پیامبر آن دیگر را یکی پس از دیگری فرا خوانند، آنان نیز در سمت راست عرش بایستند و حله هایی بر آنان پوشند. آن گاه علی بن ابی طالب را به خاطر خویشی او با من و منزلتی که با من دارد فرا خوانند و پرچم مرا که لوای حمد است به دست او دهند و آدم و همه پیامبر آن پس از او زیر آن پرچم قرار دارند.

سپس به علی علیه السلام فرمود:

تو با آن پرچم حرکت می کنی تا میان من و ابراهیم خلیل می ایستی، آن گاه حله ای بر تو پوشند، و منادی از عرش ندا کند:

خوب بنده ای است پدرت ابراهیم، و



خوب برادری است برادرت علی! تو را مژدگانی باد که آن گاه که مرا خوانند تو را نیز خوانند، و آن گاه که مرا جامه پوشند تو را نیز پوشند، و آن گاه که من زنده می شوم تو نیز زنده می گردی. (141)

(فضائل علی علیه السلام و مسند احمد)

فضائل آن حضرت که با قسم یاد شده است

انس بن مالک گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر را با ما خواند و در رکعت اول مقداری درنگ کرد تا آنجا که پنداشتیم سهو یا غفلی روی داده است، سپس سربرداشت و گفت:

سمع الله لمن حمده، و بقیه نماز را کوتاه خواند، آن گاه با چهره چون ماه شب چهارده خود به ما رو کرد و فرمود:

چرا برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب را نمی بینم؟

گفتیم:

ما هم او را ندیده ایم ای رسول خدا،

حضرت با صدای بلند فرمود:

ای علی، ای پسر عمو! علی علیه السلام از آخر صفها پاسخ داد:

لبیک یا رسول الله، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

نزدیک من بیا. انس گوید:

او پیوسته صفها را می شکافت و از سر و دوش مهاجر و انصار خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسانید و مرتضی به مصطفی نزدیک شد! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

چرا از صف اول باز ماندی؟

علی علیه السلام گفت:

شک داشتم که وضو دارم یا نه، به منزل فاطمه علیهما السلام رفتم و حسن و حسین را صدا زدم و کسی پاسخم نگفت؛ ناگاه کسی از پشت سر مرا صدا زد و گفت:

ای ابوالحسن به پشت بنگر. به پشت خود برگشتم، طشتی دیدم و در آن سطلی پر از آب و

بر روی آن یک حوله. حوله را برداشتم و از آن آب وضو ساختم، آبی بود به نرمی کره و طعم غسل و بوی مشک، سپس روی برگرداندم و نفهمیدم چه کسی سطل و حوله را گذاشت و چه کسی برداشت! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لبخندی در چهره ی علی زد و او را در آغوش کشید و پیشانیش را بوسید و فرمود:

آیا تو را مژده ندهم؟ آن سطل از بهشت بود و آب از بهشت برین، و آن که تو را برای نماز آماده ساخت جبرئیل علیه السلام بود، و آن که حوله به دستت داد میکائیل علیه السلام، سوگند به آن که جانم در دست اوست، اسرافیل چندان شانه مرا گرفت (و در رکوع نگاه داشت) تا تو به نماز رسیدی، و به من گفت:

درنگ کن تا آن کس که به منزله نفس تو و پسر عموی توست از راه فرا رسد! (142) سوگند به آن که جان محمد در دست اوست، اسرافیل پیوسته دست مرا بر روی زانوهایم (در رکوع) نگاه داشت تا تو (ای علی) به نماز من برسی و ثواب آن را دریابی.

آیا مردم مرا درباره دوستی تو سرزنش می کنند حال آنکه خدا و فرشتگان او را در بالای آسمان تو را دوست می دارند؟! (143)

جابر رضی الله گوید:

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام از راه رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

همانا برادرم علی به نزد شما آمد. آن گاه رو به کعبه نمود و دست به آن نهاد و فرمود:

سوگند به آن که

جانم در دست اوست، این و شیعیان او در قیامت رستگارند.

سپس فرمود:

او در میان شما نخستین کسی است که با من ایمان آورده، و از همه شما به عهد خدا وفادارتر، و به امر خدا عامل تر، و در میان رعیت عادل تر، و در تقسیم منصف تر و نزد خداوند ارجمندتر است. در این وقت این آیه نازل شد:

«ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه (144)»

«آنان که ایمان آورده و کار شایسته کردند بهترین آفریدگانند»

و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه علی علیه السلام از راه فرا می رسید می گفتند:

بهترین آفریدگان آمد. (145) سوگند به آن که جانم در دست اوست، اگر نه این بود که گروهی از یاران من درباره تو همان را می گفتند که ترسایان درباره مسیح علیه السلام گفتند، همانا سخنی درباره تو می گفتم که بر هیچ گروهی عبور نکنی جز آنکه خاک پا و آب وضویت را برای تبرک و شفا بگیرند، ولی همین تو را بس که تو از منی و من از تو. (146) سوگند به آن که جانم در دست اوست، همانا در میان شما مردی است که پس از من با مردم بر اساس تاویل قرآن می جنگد - چنانکه من با مشرکان بر اساس تنزیل آن جنگیدم - در حالی که آن مردم گواهی به یکتایی خداوند می دهند، و از همین رو کشتن آنان بر دیگران گران می آید و بر ولی خدا (علی) طعن می زنند و بر او خرده می گیرند (147) سوگند به آنکه جانم در دست اوست، مردم به بهشت در نمی آیند تا ایمان آورند، و ایمان نیاورند تا شما

(اهل بیت) را به خاطر خدا و رسولش دوست بدارند. (148) سوگند به آنکه جانم در دست اوست، هیچکس ما خاندان را دشمن نمی دارد مگر آنکه داخل دوزخ شود. (149)

8 - سوگند به آنکه مرا به پیامبری برانگیخت، آنگاه که حلقه در بهشت را به دست گیرم نخست شما (اهل بیت) را داخل می سازم. (150)

گفتار دانشمندان درباره امام علی علیه السلام

جنید را از منزلت علی بن ابی طالب علیه السلام در علم تصوف پرسیدند، گفت:

«اگر جنگها امام می دادند که اندکی به ما پردازد، ما چیزها از این علم از او نقل می کردیم که دلها بر نمی تابید، آخر او امیرالمؤمنان است!» (151)

یکی از فاضلان را از فضائل حضرتش پرسیدند، گفت:

چه گویم در باره رادمردی که دشمنانش از حسد و هوادارانش از ترس و تقیه فضائل او را پنهان داشتند، و با این همه فضائل آشکار او شرق و غرب عالم را پر کرده است. (152)

احمد بن حنبل:

فضائلی که درباره علی بن ابی طالب علیه السلام رسیده درباره هیچ یک از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نرسیده است. (153)

محمد بن اسحاق واقفی:

علی علیه السلام از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود چون معجزه عصا برای موسی و زنده کردن مردگان برای عیسی علیه السلام (154)

آیه الله خویی (قدس سره):

ایمان علی علیه السلام به قرآن - با آن همه مهارت در بلاغت - خود به تنهایی دلیل است که قرآن وحی الهی است. چرا نه، که او خداوند شیوا

سخنی و رسا گویی و برترین نمونه در معارف الهی است (155)

خلیل بن احمد صاحب علم عروض:

نیاز همگی به او و بی نیازی او از همه، دلیل است که

او پیشوای همه است. (156)

دکتر مهدی محبوبه علی:

بر معرفت احاطه یافت بی آنکه معرفت بر او احاطه یابد، و علی بر هر سوی معرفت دست یافت بی آنکه معرفت بر هر سوی وی دست یابد. (157)

دکتر سعادت:

همه مورخان و سیره نویسان بر این باورند که علی بن ابی طالب را امتیازات بزرگی بود که برای دیگران فراهم نبود، او امتی بود که در یک تن تبلور یافته بود. (158)

نویسنده مسیحی عرب جرج جرداق:

در نظر من، فرزند ابوطالب نخستین مرد عرب بود که با روح کلی یار و همنشین بود؛ علی شهید عظمت خود شد؛ که او در حالی جان سپرد که نماز را در میان دو لب داشت، او با دلی سرشار از عشق خدا در گذشت. هرگز تازیان قدر و مقام راستین وی را نشناختند تا آنکه از همسایگان پارسی آنان مردمی برخاستند که میان گوهر و سنگریزه فرق می نهادند. (159)

ابن ابی الحدید:

به فصاحت بنگر که چه سان خود را در اختیار علی نهاد و ضمامش را به دست او سپرد! منزله خدای که این مرد را چنین مزایای پربها و ویژگی های گرانمایه بخشید! نوجوانی از فرزندان عرب مکه با آنکه آمیزشی با حکیمان نداشت، در آشنای با حکمت از افلاطون و ارسطو سر آمد، و گرچه معاشرتی با دانشمندان علم اخلاق ننمود از سقراط به مسائل اخلاقی آگاهتر شد، و هر چند در میان دلاوران نبالید - که مکیان تاجر بودند نه جنگجو - اما دلاورترین بشر روی زمین گردید! به خلف احمر گفتند:

کدام دلیرترند؛ علی یا انبسه یا بسطام؟

پاسخ داد:

انبسه و بسطام را با افراد بشر و آدمیان سنجید نه با آن



کس که از حد بشریت فراتر است.

گفتند:

به هر حال چیزی بگو. گفت:

خدا را سوگند، اگر علی نهیبی به روی آنان زند، هر دو قالب تهی کنند پیش از آن که به آنان بتازد. ! (160)

نظام:

علی بن ابی طالب، گوینده را مایه گرفتاری و آزمایشی و سخت است، اگر در حق او سنگ تمام گذارد به افراط و غلو انجامد، و اگر از حقش بکاهد به زشتی و گناه در افتد؛ حد میانه هم چندان ظریف و تیززبان و بلند ستیغ است که آگاهی از آن و سعود بر آن بسی دشوار آید مگر بر گوینده زیرک و هوشمند. (161)

فخر رازی:

هر که علی را پیشوای دینی خود قرار دهد، حقا به دستاویز محکمی در دین و دنیای خود چنگ زده است. (162)

ابن سینا گوید:

علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - کلام گویا و قلب فراگیر الهی است، نسبت او با دیگر یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت معقول به محسوس بود، و ذات او از شدت نزدیکی به خدا مَمْسُوس در ذات خدا گشته بود. (163)

جبران خلیل:

امام علی نیز به روش همه پیامبر ان با بینش دنیا را وداع گفت، که به شهری نه شهر خود درآمدند و به سراغ قومی نه قوم خود رفتند و در زمانی نه زمان خود زیستند. (164)

و هم او گوید:

بی تردید علی یکی از سران اندیشه و روح و بیان در هر زمان و مکانی است. (165)

ابن ابی الحدید گوید:

چه گویم درباره مردی که اهل ذمه با آنکه اسلام را نپذیرفته اند به او مهر می ورزند، فیلسوفان با آنکه میانه ای با اهل دین ندارند بزرگش می شمارند،

شاهان روم و فرنگ شمایل او را در کنیسه ها و پرستشگاه های خود نقش می کنند، و شاهان ترک و دیلم عکس او را بر شمشیرهای خود حک می نمایند. (166) و (167)

دشمن علی علیه السلام کافر است

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

هر که پس از من با علی درباره خلافت مقاومت و دشمنی ورزد کافر است و با خدا و رسولش جنگیده است. و هر که در حق علی شک کند کافر است. (168) و فرمود:

علی بن ابی طالب باب آمرزش خداست، هر که از آن وارد شود مؤمن است، و هر که از آن بیرون رود کافر. (169) و به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

من تو را نشانه ای میان خود و امتم قرار داده ام، پس هر که از تو پیروی نکند حقا کافر شده است. (170) به روایت جابر و ابن عباس فرمود:

هر که نگوید علی بهترین مردم است، حقا کافر شده است. (171) به روایت خذیفه بن یمان فرمود:

علی بهترین بشر است؛ هر که نپذیرد حقا کافر است. (172) عطیه کوفی گوید:

بر جابر بن عبدالله انصاری وارد شدیم، از پیری ابروانش بر روی دیدگانش افتاده بود، گفتیم:

برای ما از علی بگو، گفت:

او از بهترین بشرهاست. (173) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ای خذیفه، حجت خدا بر شما پس از من علی بن ابی طالب است، کفر به او کفر به خدا، شریک ساختن برای او شرک به خدا، شک در او شک در خدا، انحراف از او و طعن زدن به او انحراف از خدا و طعن در او، و انکار او انکار خداست. (174) و فرمود:

هر که پس

از من امامت علی را انکار کند چون کسی است که نبوت مرا در حیاتم انکار کرده است، و هر که نبوت مرا انکار کند، ربوبیت پروردگار مرا انکار نموده است. (175) ام سلمه - رضی الله عنها - به حسن بصری فرمود:

تو را حدیثی گویم که دو گوشم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده و گرنه کر شوند، و چشمانم دیده و گرنه کور شوند، و قلبم را فرا گرفته و گرنه خداوند بر آن مهر (نافهمی) زند، و زبانم را لال کند اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشنیده باشم که به علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود:

ای علی، هیچ بنده ای در قیامت خدا را با انکار ولایت تو دیدار نکند جز آنکه او را با پرستش بت و صنم دیدار کند. (176) امام صادق علیه السلام فرمود:

هیچ کس آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی علیه السلام فرموده رد نمی کند مگر کافر. (177) و فرمود:

امام نشانه ای است میان خدای عزیز و جلیل و بندگانیش، هر که (مقام) او را شناخت مؤمن است، و هر که او را انکار نمود کافر است. (178) و فرمود:

علی علیه السلام باب هدایت است، هر که با او مخالفت ورزد کافر است، و هر که او را انکار کند به آتش دوزخ درآید. (179) و فرمود:

از ماست امامی که اطاعتش واجب است، هر که او را انکار کند یهودی یا نصرانی خواهد مرد. (180) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

هر که بمیرد و امام خود را شناسد، به مرگ جاهلیت

مرده است. (181) و فرمود:

امامان بعد از من دوازده نفرند؛ اول آنان علی بن ابی طالب و آخر شان قائم است ... اقرار کننده به آنان مؤمن، و انکار کننده آنان کافر است. (182)

جمال و شمایل امام علی علیه السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

هر که دوست دارد به هیبت اسرافیل، رتبه میکائیل، جلالت جبرئیل، سازگاری آدم، خداترسی نوح، دوستی ابراهیم، اندوه یعقوب، جمال یوسف، مناجات موسی، صبر ایوب، زهد یحیی، سنت یونس، پرهیز عیسی و حب و خوی محمد بنگرد، باید به علی بنگرد، باید به علی بنگرد که نود خصلت از خصلت های انبیا در اوست و همه را خداوند در او جمع کرده و برای احدی غیر او جمع نکرده است. (183) علامه شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی گوید:

آن حضرت میان قامت بود، چشمانی سیاه و درشت و روی زیبایی چون ماه شب چهارده و شکمی بزرگ داشت که بالای آن گنجینه علم و زیر آن جای غذا بود، محاسن شریفش پریشست، موی سرش کم پشت، گردنش چون تنگ سیم فام بود؛ خداوند از او و مادرش و برادرانش جعفر و عقیل و عموهایش حمزه و عباس خشنود باد. (184) ابن منظور گوید:

در حدیث ابن عباس رحمه الله آمده که:

علی، امیر مؤمنان، به ماه تابان و شیر دمان و نهر خروشان و فصل نوبهار می ماند؛ نور و پرتوش به ماه، شجاعت و دلوریش به شیر، جود و سخایش به نهر، و خرمی و حیائش به نوبهار مانند بود. (185) و نیز گوید:

در حدیث ابن عباس رحمه الله آمده:

من زیباتر از شرصه علی علیه السلام ندیدم. شرصه یا شرصه ریختن موی دو طرف پیشانی از جلو سر است.

علامه

محمد بن طلحه شافعی گوید:

آن حضرت سبزه و گندمگون، درشت چشم و میان قامت بود، شکمی بزرگ و محاسنی بلند و پرپشت داشت، موی جلو سرش ریخته بود و موهای سر و صورتش سپید گشته بود، هیچ یک از عالمان او را به خضاب کردن توصیف ننموده جز سوده بن حنظله که گفته است:

من علی را دیدم که موی صورتش رنگین بود، و غیر او چنین نقل نکرده است، شاید آن حضرت خضاب می کرده، سپس آن را ترک کرده است. خبرگزاران گفته، بینندگان دیده، در کتاب های نویسندگان نوشته و بر زبان گویندگان جاری است که از صفات ویژه آن حضرت که به قامت او راست آمده «الانزع البطین» است تا آنجا که به صورت نام خاص حضرتش درآمده است. و از جمله چیزهایی که در معنای این دو صفت گوشها را می نوازد و برای شنونده لذیذتر از غذای مطبوع برای گرسنه به جان آمده و امنیت برای دل هراسان است آن که:

آن حضرت چون تحت تربیت مستقیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشت و از راه و روش او پیروی می نمود و شبانه روز گوش به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و جامه پیروی او را به تن داشت و همه کوشش و توجه خود را در پیروی آن حضرت به کار می برد و خلاصه بنا به گفته «هر کسی را از رفیقش بشناس» آینه تمام نمای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، خداوند او را جانی پاکیزه بخشید که از انوار منتشر در آفاق نبوت در او تابید و با صفایی که

داشت صورت همه خوی های پسندیده و کرامت های اخلاقی را در خود منعکس کرد، و با داشتن نوری چنین از نزدیک شدن به کدورت کفر و ناخالصی و ستیز نفاق پاک ماند، و بدان پاکیزگی از ظلمات شرک و آلودگی های دروغ و افترا به کلی جدا افتاد، و از همین رو نخستین کس از مردان بود که بی تردید به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد، و عشق به شکستن بتها و مجسمه ها و پاک کردن مسجد الحرام از بتها و خدایان باطل و نمودهای شک و گمراهی در او جان گرفت (و از همین رو او را «انزع» یعنی برکنده از شرک خواندند) ... و به جهت همراهی مداوم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خداوند پیوسته بر علم او می افزود تا آنجا که - به نقل ترمذی در کتاب صحیح خود - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرمود:

من شهر علمم و علی دروازه آن است، و آن حضرت با علم سرشار خود قضایای سخت و وقایع مشکل و احکام پیچیده را حل و فصل می نمود. در هر علمی اثری از او به چشم می خورد و در هر حکمتی که خداوند به او بخشیده بود به دیده همگان آمد او را بطین خواندند، زیرا بطین به کسی می گویند که شکمی بزرگ و پر داشته باشد، و چون درون آن حضرت سرشار از علم و حکمت بود و انواع و اقسام علم و حکمت حکم غذای او را داشت به این اعتبار او را بطین یعنی سرشار از علم



و حکمت خواندند، مانند کسی که شکمش از غذای جسمانی پر است او را بطین گویند. آری این نام برای حضرتش بدین اعتبار است و این همان معنایی است که راویان رهبر و ره یافته به زبان قلم نویسندگان اهدا نموده اند ...

فروتنی امام علی علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود:

امیر مؤمنان علیه السلام هیزم جمع می کرد و آب از چاه می کشید و جارو می زد، و فاطمه علیهما السلام آرد و خمیر می ساخت و نان می پخت. در کتاب «ابانه» ابن بطه و «فضائل» احمد آمده:

آن حضرت در کوفه خرما خرید و آن را در کنار عباي خود گرفت و با خود برد، مردم دویدند که او را بگیرند و گفتند:

ای امیر مؤمنان ما آن را می بریم.

فرمود:

صاحب عیال، خود به حمل آن شایسته تر است. ابو طالب مکی در «قوت القلوب» گوید:

علی علیه السلام خرما و نمک را به دست خود حمل می کرد و می فرمود:

لا ینقص الکامل من کماله ما جر من نفع الی عیاله

«از کمال آدمی نمی کاهد که منافعی را برای عیالش حمل کند و با خود ببرد.»

زید بن علی گوید:

آن حضرت در پنج مورد کفش های خود را به دست می گرفت و پا برهنه راه می رفت: روز عید فطر، روز عید قربان، روز جمعه (هر سه روز هنگام حرکت برای نماز)، برای عیادت بیماران و در تشییع جنازه، شرکت کرده، می فرمود:

اینها جایگاهی الهی است و دوست دارم که در آنها پابرهنه باشم. زاذان گوید:

آن حضرت به تنهایی در بازارها راه می رفت و گمشده را راهنمایی و ضعیف را یاری می کرد، و بر فروشنده و بقال گذر نموده قرآن را برایش می گشود و این آیه را می خواند:

«تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا

فی الارض و لا فسادا و العاقبه للمتقين.» (186)

«این سرای آخرت را برای کسانی قرار داده ایم که در زمین قصد گردنکشی و تبهکاری ندارند، و عاقبت نیکو از آن پرهیزگاران است.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

امیر مؤمنان علیه السلام سواره به سوی یاران خود بیرون شد و آنها پشت سر او به راه افتادند،

حضرت رو به آنان نموده.

فرمود:

آیا کاری داری؟

گفتند:

نه، این امیر مؤمنان، ولی دوست داریم که تو را همراهی کنیم.

فرمود:

بازگردید، که همراهی پیاده با سواره، مایه فساد سواره و خواری پیاده است. و بار دیگر پشت سر حضرتش به راه افتادند، فرمودند:

بازگردید، که صدای پای همراهان در پشت سر مردان، مایه فساد دل مردان احمق است. هنگام ورود امام علیه السلام به شهر انبار دهقان های آنجا پیاده در برابر او دویدند، امام فرمود:

این چه کاری است که کردید؟

گفتند:

ما بدین وسیله امیران خود را تعظیم می کنیم.

فرمود:

به خدا سوگند که امیران شما سودی از این کار نمی برند و شما هم در دنیا خود را به رنج و زحمت می افکنید و در آخرت به شقاوت دچار می سازید، و چه رنج و زحمت زیانباری است که در پس آن کیفر و عذاب باشد! و چه راحتی سودمندی است که امان از آتش را به همراه داشته باشد! (187) و (188)

مهابت امام علی علیه السلام

عدی بن حاتم در توصیف خود از آن حضرت در برابر معاویه اشاره به هیبت و مهابت ایشان نموده که ما برای مزید فایده همه خبر را می آوریم:

محدث قمی رحمه الله گوید:

روایت است که عدی بن حاتم بر معاویه بن ابی سفیان وارد شد، معاویه گفت:

ای عدی، طرفات کجا شدند؟ - منظورش فرزندان او به نام های طریف، طارف و طرفه بود -

عدی گفت:

در جنگ صفین در رکاب علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شدند.

معاویه گفت:

پسر ابوطالب با تو انصاف نداد که پسران تو را به میدان فرستاد و پسران خود را عقب نگاه داشت! عدی گفت:

بلکه من با علی علیه السلام انصاف ندادم که او کشته شد و من زنده مانده ام. (189) معاویه گفت:

علی را برایم توصیف کن.

عدی گفت:

اگر مرا معاف بداری بهتر است.

گفت: معاف نمی دارم.

عدی گفت:

به خدا سوگند او بسیار دورنگر و توانمند بود، به عدل سخن می گفت و به قطع داوری می نمود، حکمت از جوانبش و علم از نواحی وجودش می جوشید، از دنیا و زرق و برقش وحشت داشت و به شب و تنهایی آن انس داشت، او به خدا سوگند اشک فراوان و اندیشه طولانی داشت، به گاه تنهایی از نفس خود حساب می کشید و بر گذشته ی خود اندوه می خورد و پشیمانی می برد، او را لباس کوتاه، زندگی و خوراک سخت خوشایند بود، (190) تا با ما بود چون یکی از ما بود، پرسش ما را پاسخ می داد و ما را به خود نزدیک می ساخت، و با اینکه ما را به خود نزدیک می ساخت و خود به ما نزدیک بود، ما از مهابتش با او سخن نمی توانستیم گفت، و از عظمتش دیده به او نمی دوختیم، به هنگام لبخند دندان های چون رشته مرواریدش نمایان می شد، دینداران را بزرگ می شمرد و با تهیدستان دوستی می ورزید، قوی از او بیم ستم نداشت و ضعیف از عدالت او نومید نبود. سوگند می خورم که در شبی تار که پرده سیاه شب همه جا را

پوشانده و ستارگان فرو رفته بودند، او را در محراب عبادت دیدم که  
اشککش بر

محاسنش می غلتید و مانند مار گزیده به خود می پیچید و چون آدمی دردمند و اندوهگین می گریست؛ گویی همی اینک آن صدای او را می شنوم که می گفت:

ای دنیا، آیا مزاحم من شده ای یا به من رو کرده ای؟ دیگری را بفریب، هنوز دوران تو فرا نرسیده است، من تو را سه طلاقه کرده ام که دیگر بازگشتی به تو نخواهم داشت، عیش تو ناچیز و ارزش تو اندک است، آه از توشه کم و درازی سفر و کمی یار دلیند! در اینجا اشک معاویه جاری شد و شروع کرد آن را با آستین خود پاک کردن، و گفت:

خدا ابوالحسن را رحمت کند، او این چنین بود؛ اکنون دوری او را چگونه تحمل می کنی؟ عدی گفت:

مانند مادری که فرزند او را در دامنش سر ببرند، که هرگز اشکش خشک نمی شود و آب چشمش باز نمی ایستد.

معاویه گفت:

تا چه اندازه به یاد او هستی؟ عدی گفت:

مگر روزگار می گذارد که او را فراموش کنم؟! (191)

به آن حضرت گفتند:

به چه وسیله بر همزمان خود غالب آمدی؟

فرمود:

با هیچ مردی رو به رو نشدم جز آنکه خودش مرا به قتل خود یاری داد. (192)

سید رضی رحمه الله گوید:

این سخن اشاره دارد به مهابت حضرتش که در دلها جای داشت. (193)

نماز خالصانه ...

برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو شتر بزرگ آوردند.

حضرت به اصحاب فرمود:

آیا در میان شما کسی هست دو رکعت نماز بخواند که در آن هیچ گونه فکر دنیا به خود راه ندهد، تا یکی از این دو شتر را به او بدهم. این فرمایش را چند بار تکرار فرمود، کسی از اصحاب پاسخ نداد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به پا خواست و عرض



کرد:

یا رسول الله !

من می توانم آن دو رکعت نماز را بخوانم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

بسیار خوب به جای آور! امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول نماز شد، هنگامی که سلام نماز را داد جبرئیل نازل شد، عرض کرد:

خداوند می فرماید یکی از شترها را به علی بده! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

شرط من این بود که هنگام نماز اندیشه ای از امور دنیا را به خود راه ندهد. علی در تشهد نشسته بود فکر کرد کدام یک از شترها را بگیرد. جبرئیل گفت:

خداوند می فرماید:

هدف علی این بود که کدام شتر چاقتر است او را بگیرد، بکشد و به فقرا بدهد، اندیشه اش برای خدا بود، نه برای خودش بود و نه برای دنیا. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر تشکر از علی علیه السلام هر دو شتر را به او داد. خداوند نیز در ضمن آیه ای از آن حضرت قدردانی نموده.

فرمود:

«ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید» (194)

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

هر کس دو رکعت نماز بخواند و در آن اندیشه ای از امور دنیا به خود راه ندهد، خداوند از او خشنود شده و گناهانش را می آمرزد. (195)

نحوای شبانه ...

ابودرداء نقل می کند:

در یکی از شب های ظلمانی از لابلای نخلستان بنی نجار در مدینه می گذشتم. ناگهان نوای غم انگیز و آهنگ تاثیر آوری به گوشم رسید و دیدم انسانی است که در دل شب با خدای خود چنین سخن می گوید:

-

پروردگارا!

چه بسیار از گناهان مهلکم به حلم خود درگذشتی و عقوبت نکردی و چه بسیار از گناهانم را به

لطف و کرم‌ت پرده روی آنها کشیدی و آشکار نکردی.

خدایا!

اگر چه عمرم در نافرمانی و معصیت تو گذشته و گناهانم نامه اعمالم را پر کرده است، اما من به جز آمرزش تو امیدوار نیستم و به غیر از مغفرت و خشنودی تو به چیز دیگری امید ندارم. این صدای دلنواز چنان مشغولم کرد که بی اختیار به سمت آن حرکت کرده، تا به صاحب صدا رسیدم، ناگهان چشمم به علی بن ابی طالب علیه السلام افتاد. خود را در میان درختان مخفی کردم تا از شنیدن راز و نیاز محروم نمانده و مانع دعا و مناجات آن حضرت نشوم. علی بن ابی طالب علیه السلام در آن خلوت شب دو رکعت نماز خواند و آن گاه به دعا و گریه و زاری و ناله پرداخت. باز از جمله مناجات‌های علی علیه السلام این بود:

پروردگارا!

چون در عفو و گذشت تو می‌اندیشم، گناهانم در نظرم کوچک می‌شود و هرگاه در شدت عذاب تو فکر می‌کنم، گرفتاری و مصیبت من بزرگ می‌شود. آن گاه چنین نجوا نمود:

- آه! اگر در نامه اعمالم گناهانی را ببینم که خود آن را فراموشم کرده‌ام ولی تو آن را ثبت کرده باشی، پس فرمان دهی او را بگیری. وای به حال آن گرفتاری که خانواده اش نتوانند او را نجات بدهند و قبیله و طایفه او را سودی ندهند و فرشتگان به حال وی ترحم نکنند.

سپس گفت:

آه! از کشتی که دل و جگر آدمی را می‌سوزاند و اعضای بیرونی انسان را از هم جدا می‌کند. وای از شدت سوزندگی شراره‌های آتش که از جهنم بر می‌خیزد. ابو‌درداء می‌گوید:

باز حضرت به شدت گریست. پس از مدتی

دیگر نه صدایی از او به گوش می رسید و نه حرکت و جنبشی از او دیده می شد. با خود گفتم:

حتما در اثر شب زنده داری خواب او را فرا گرفته. نزدیک طلوع فجر شد، خواستم ایشان را برای نماز صبح بیدار کنم. بر بالین حضرت رفتم. یک وقت دیدم ایشان را برای نماز صبح بیدار کنم. بر بالین حضرت رفتم. یک وقت دیدم ایشان مانند قطعه چوپ خشک بر زمین افتاده است. تکانش دادم، حرکت نکرد. صدایش زدم، پاسخ نداد. گفتم:

- «انا الله و انا اليه راجعون»

به خدا علی بن ابی طالب علیه السلام از دنیا رفته است. ابودرداء در ادامه سخنانش اظهار می کند:

- من به سرعت به خانه علی علیه السلام روانه شدم و حالت او را به اطلاع آنان رساندم. فاطمه علیه السلام گفت:

ابودرداء! داستان چیست؟ من آنچه را که از حالات علی علیه السلام دیده بودم همه را گفتم.

فرمود:

- ابودرداء! به خدا سوگند این بیهوشی است که در اثر ترس از خدا بر او عارض شده.

سپس با ظرف آبی نزد آن حضرت برگشتیم و آب به سیمایش پاشیدیم. آن بزرگوار به هوش آمد و چشمانش را باز کرد و به من که به شدت می گریستم، نگاهی کرد و گفت:

- ابودرداء! چرا گریه می کنی؟

گفتم:

به خاطر آنچه به خودت روا می داری گریه می کنم.

فرمود:

ای ابودرداء! چگونه می شود حال تو، آن وقتی که مرا برای پس دادن حساب فرا خوانند و در حالی که گناهکاران به کیفر الهی یقین دارند و فرشتگان سخت گیر دور و برم را احاطه کرده اند و پاسبانان جهنم منتظر فرمانند و من در پیشگاه خداوند قهار حاضر باشم و دوستان، مرا تسلیم دستور الهی کنند

و اهل دنیا به حال من ترحم ننمایند. البته در آن حال بیشتر به حال من ترحم خواهی کرد، زیرا که در برابر خدایی قرار می گیرم که هیچ چیز از نگاه او پنهان نیست. (196)

سفره افطار ...

ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

در شب نوزدهم ماه رمضان دو قرص نان جو، یک کاسه شیر و مقداری نمک در یک ظرف برای افطار خدمت پدرم آوردم. وقتی نمازش را به اتمام رساند، برای افطار آماده شد. هنگامی که نگاهش به غذا افتاد به فکر فرو رفت. آنگاه سرش را تکان داد و با صدای بلند گریست و فرمود:

- عزیزم! برای افطار پدرت دو نوع خورش (شیر و نمک)، آن هم در یک ظرف آماده ساخته ای؟ تو با این عمل می خواهی فردای قیامت برای حساب در محضر خداوند بیشتر بایستم؟ من تصمیم دارم همیشه دنباله رو برادر و پسر عمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله باشم. هرگز برای آن حضرت دو نوع خورش در یک ظرف آورده نشد تا آنکه چشم از جهان فرو بست. دخترم عزیزم! هر کس در دنیا خوردنیها، نوشیدنیها و لباسهایش از راه حلال و پاک تهیه گردد، روز قیامت در دادگاه الهی بیشتر خواهد ایستاد و چنانچه از راه حرام باشد علاوه بر بیشتر ایستادن عذاب هم خواهد داشت زیرا که در حلال این دنیا حساب و در حرام آن عذاب است. (197)

عبادت امام علی علیه السلام

ابن ابی الحدید گوید:

او عابدترین مردم بود و بیش از همه نماز و روزه می گزارد و مردم نماز شب و ملازمت و آداب وردخوانی و خواندن نافله ها را از او آموختند. چه پنداری درباره مردی که در کار مراقبت از ذکر و اوراد خود به جایی رسید که در آن شب بسیار سرد در جنگ صفین زیراندازی برایش گسترده و در حالی که تیرها در برابرش به زمین می نشست و از راست و چپ

بر بیخ گوش او می گذشت به نماز مشغول شد و هراسی به خود راه نمی داد و برنخاست تا از کار عبادت آسوده گشت؟! و چه پنداری درباره مردی که پیشانی مبارکش از سجده های دراز مانند زانوی شتر پینه بسته بود؟! و هرگاه در دعاها و مناجات های او ژرف بنگری و بر مضامین آن مبنی بر تعظیم و بزرگداشت خدای سبحان و خضوع در برابر هیبت او و خشوع در برابر عزت او و تواضع و فروتنی و رام بودن در برابر خداوند آگاه شوی میزان اخلاص حضرتش را خواهی شناخت و می فهمی که این دعاها و رازها از کدامین دل برخاسته و بر کدامین زبان روان گشته است. به امام علی بن الحسین علیه السلام که نهایت عبادت را داشت گفتند:

عبادت شما را با عبادت جدتان چه قیاس است؟

فرمود:

عبادت من در برابر عبادت جدم مانند عبادت جدم در برابر عبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. (198) علامه مجلسی رحمه الله از حبه عرنی روایت کرده که می گفت:

در این بین که من و نوف در حیاط قصر حکومتی خوابیده بودیم ناگاه متوجه شدیم که امیر مؤمنان علیه السلام در آخر شب بیرون آمده، مانند شیدازدگان دست بر دیوار نهاده و این آیات را می خواند:

«ان فی خلق السموات و الارض ... (199)،»

و مانند کسی که عقل از سرش پریده راه می رفت، و به من فرمود:

ای حبه، خوابی یا بیدار؟

گفتم:

بیدارم؛ شما که چنین کنید پس ما باید چه کنیم؟

حضرت دیده فرو بست و گریست، سپس فرمود:

ای حبه! خدا را جایگاهی است و ما را نیز در پیشگاه خدا جایگاهی، چیزی از اعمال ما بر او

پوشیده نیست. ای حبه! خداوند به من و تو از رگ گردن نزدیکتر است. ای حبه! هیچ چیز، من و تو را از خدا پوشیده نمی دارد.

سپس فرمود:

ای نوف، خوابی یا بیدار؟

گفت:

نه ای امیر مؤمنان، خواب نیستم، شما امشب مرا بسیار گریاندی!

فرمود:

ای نوف، اگر امشب از خوف خدای متعال بسی گریستی، فردای قیامت در پیشگاه خداوند دیده ات روشن خواهد بود. ای نوف! قطره اشکی از چشم مردی از خوف خدا نریزد جز آنکه دریاهایی از آتش دوزخ را خاموش می سازد. ای نوف! هیچ مردی نزد خداوند بزرگتر نیست از مردی که از بیم خدا بگرید و در راه خدا دوستی و دشمنی کند. ای نوف! هر کس در راه خدا دوستی کند و چیزی را بر دوستی او ترجیح ندهد، و هر که در راه خدا دشمنی کند و منفعتی از این راه برای خود نجوید اینجاست که اگر چنین باشید حقایق ایمان را به کمال دریافته اید. آن گاه آن دو را پند و اندرز داد و در پایان فرمود:

از خدا پروا داشته باشید که من شما را هشدار دادم.

سپس به راه افتاد و در راه می گفت:

«کاش می دانستم که آیا در هنگام غفلت من نگاه لطف از من بر می داری یا به من می نگری؟ کاش می دانستم که حال من در خواب های دراز و اندکی سپاس از نعمتهایت چگونه است؟»

به خدا سوگند در همین حال بود تا سپیده صبح دمید ... (200) نوف در وصف حضرتش به معاویه گفت:

در هیچ شبی بستری برای او نگستردند، و هرگز در کاسه بزرگ (یا در وقت نیمروز) غذا نخورد. (201) و (202)



اخلاص امام على عليه السلام

ابن شهر آشوب گوید:

وقتی امیر مؤمنان

علیه السلام بر عمرو بن عبدود دست یافت او را ضربت نزد و نکشت، او به علی علیه السلام دشنام داد و حذیفه پاسخش داد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ای حذیفه ساکت باش، خود علی سبب درنگش را خواهد گفت. آن گاه علی علیه السلام عمرو را از پای درآورد. چون به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید پیامبر رسید پیامبر سبب را پرسید، علی علیه السلام عرضه داشت:

او به مادرم دشنام داد و آب دهان به صورتم افکند، من ترسیدم که برای تشفی خاطرم گردن او را بزنم، از این رو او را رها کردم، چون خشمم فرو نشست او را برای خدا کشتم. (203) علامه مجلسی رحمه الله گوید:

صبحگاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مسجد آمد و مسجد از جمعیت پر بود، پیامبر فرمود:

امروز کدامین شما برای رضای خدا از مال خود انفاق کرده است؟

همه ساکت ماندند، علی علیه السلام گفت:

من از خانه بیرون آمدم و دیناری داشتم که می خواستم با آن مقداری آرد بخرم، مقداد بن اسود را دیدم و چون اثر گرسنگی را در چهره او مشاهده کردم دینار خود را به او دادم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

رحمت خدا بر تو واجب شد، مرد دیگری برخاست و گفت:

من امروز بیش از علی انفاق کرده ام؛ مخارج سفر مرد و زنی را که قصد سفر داشتند و خرجی نداشتند هزار درهم پرداختم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ساکت ماند.

حاضران گفتند:

ای رسول خدا، چرا به علی فرمودی: رحمت خدا بر تو واجب شد و به این مرد

با آنکه بیشتر صدقه داده بود نفرمودید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

مگر ندیده اید که گاه پادشاهی خادم خود را که هدیه ناچیزی برایش آورده مقام و موقعیتی نیکو می بخشد و از سوی خادم خود را که هدیه ناچیزی برایش آورده مقام و موقعیتی نیکو می بخشد و از سوی خادم دیگرش هدیه بزرگی آورده می شد ولی آن را پس می دهد و فرستنده را به چیزی نمی گیرد؟

گفتند:

چرا.

فرمود:

در این مورد همچنین است؛ رفیق شما علی دیناری را در حال طاعت و انقیاد خدا و رفع نیاز فقیری مؤمن بخشید ولی آن رفیق دیگران آنچه داد همه را برای معاندت و دشمنی با برادر رسول خدا داد و می خواست بر علی بن ابی طالب برتری جوید، خداوند هم عمل او را تباه ساخت و آن را وبال گردن او گردانید. آگاه باشید اگر با این نیت از فرش تا عرش را سیم و زر به صدقه می داد جز دوری از رحمت خدا و نزدیکی به خشم خدا و در آمدن در قهر الهی برای خود نمی افزود. (204) علی علیه السلام فرمود:

گروهی خدا را از روی رغبت پرستیدند و این عبادت تاجران است. گروهی خدا را از روی ترس و بیم پرستیدند و این عبادت بردگان است، و گروهی خدا را از روی شکر و سپاسگزاری پرستیدند و این عبادت آزادگان است. (205) و فرمود:

خدایا، من تو را از بیم عذاب و طمع در ثوابت نپرستیدم، بلکه تو را شایسته بندگی دیدم و پرستیدم. (206) و فرمود:

دنیا همه اش نادانی است جز مکان های علم، و علم همه اش حجاب است جز آنچه بدان عمل شود، و عمل همه اش

ریا و خودنمایی است جز آنچه خالص (برای خدا) باشد، و اخلاص هم در راه خطر است تا بنده بنگرد که عاقبتش چه می شود. (207) عمل اگر برای غیر خدا باشد، وزر و وبال صاحب آن است و اگر انفاق به نیت فخر و مباهاات باشد، نصیب سگان و عقابان است. در این زمینه حکایت لطیفی را که دمیری در کتاب «حیاه الحیوان» آورده بنگرید:

امام علامه ابوالفرج اصفهانی و دیگران حکایت کرده اند که:

فرزدق شاعر مشهور به نام همان بن غالب، پدرش غالب رئیس قوم خود بود، زمانی مردم کوفه را قحطی و گرسنگی سختی رسید، غالب پدر فرزدق مذکور شتری را برای خانواده خود کشت و غذایی از آن تهیه کرد و چند کاسه آبگوشت برای قومی از بنی تمیم فرستاد و کاسه ای هم برای سحیم بن وثیل ریاحی که رئیس قوم خود بود فرستاد. سحیم کسی است که در شعر خود گفته بود:

«من مردی شناخته شده و خوشنام و با تجربه و کاردانم، هرگاه عمامه بر سر نهم مرا خواهید شناخت»

و حجاج هنگامی که برای امارت کوفه وارد کوفه شد در خطبه خود به این شعر تمثل جست. وقتی ظرف غذا به سحیم رسید آن را واژگون ساخت و آورنده را کتک زد و گفت:

مگر من نیازمند غذای غالب هستم؟ اگر او یک شتر کشته من هم شتری می کشم.

میان آنان مسابقه شترکشی راه افتاد، سحیم یک شتر برای خانواده خود کشت و صبح روز بعد غالب دو شتر کشت، باز سحیم دو شتر کشت و غالب در روز سوم سه شتر کشت، باز سحیم سه شتر کشت و غالب در روز چهارم صد

شتر کشت. سحیم چون آن اندازه شتر نداشت دیگر شتری نکشت اما آن را به دل گرفت. چون روزهای قحطی سپری شد و مردم وارد کوفه شدند، بنی ریاح به سحیم گفتند:

ننگ روزگار را متوجه ما ساختی، چرا به اندازه غالب شتر نکشتی و ما آمادگی داشتیم که به جای هر شتری دو شتر به تو بدهیم. سحیم چنین عذر آورد که شترانش در دسترس نبودند، آن گاه سیصد شتر پی کرد و به مردم گفت:

همی بخورید. این حادثه در دوران خلافت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام اتفاق افتاد، از آن حضرت درباره حلال بودن خوردن آنها فتوا خواستند، حضر حکم به حرمت کرد و فرمود:

این شتران نه برای خوردن کشته شده اند و از کشتن آنها مقصودی جز فخر و مباهات در کار نبوده است. از این رو گوشت آنها را در زباله دان کوفه ریختند و خوراک سگان و عقابان و کرکسان گردید. (208) و (209)

صفات و خصال امام علی علیه السلام

امام باقر فرمود:

«قسم به خداوند، روش و شیوه حضرت علی علیه السلام چنین بود:

همانند بنده ها غذا می خورد و بر زمین می نشست و اگر دو پیراهن سنبلانی می خرید خدمتکارش را خبر می کرد تا هر کدام را می خواهد بهترینش را انتخاب کند و خود آن دیگر را می پوشید، هرگاه پیراهنی آستینش بلندتر بود خود آن را قطع می کرد و اگر دامن لباس عربی اش از برآمدگی و قوزک پاشنه پا می گذاشت آن را کوتاه می کرد:

پنج سال خلیه بود (برای خود) نه آجری بر آجر و نه خشتی بر خشت نهاد، و نه مالک دهی، و نه طلا و نقره ای شد تا از خود به ارث گذاشته باشد. به مردم

نان گندم و گوشت می خورانید ولی خودش به منزل می رفت و از نان جو و سرکه استفاده می کرد؛ اگر دو کار خداپسند برایش پیش می آمد، سخت ترین را انتخاب می کرد و هزار بنده را از دسترنج دستی که به خاک آلوده و با چهره ای عرق کرده، خرید و آزاد کرد. هیچ کس طاقت کار او را نداشت و در شب و روز هزار رکعت نماز می خواند، و شبیه ترین مردم به آن حضرت، امام زین العابدین علیه السلام بود و بعد از او کسی را طاقت عمل او نبود»

یکی از تابعین از انس بن مالک شنید که این آیه:

«امن هو قانت آناه الليل ساجدا و قائما يحذر الاخره و يرجو رحمه ربه»  
(210)

«آیا آن کس که شب را به سجده و قیام و طاعت پردازد از عذاب آخرت ترسان است و به رحمت خدا امیدوار است»

درباره حضرت علی علیه السلام نازل شده است. آن مرد گوید:

«آمدم به نزد علی علیه السلام تا ببینم چگونه عبادت پروردگار را می کند؛ خدا را شاهد می گیرم که وقت مغرب نزد او رفتم، دیدم با اصحابش نماز می خواند، وقتی نماز تمام شد شروع به خواندن تعقیبات نمود تا این که برای نماز عشا برخاست؛ بعد حضرت به منزلش آمد و من هم با او به منزلش درآمدم و او در طول شب تا طلوع فجر، مشغول نماز و تلاوت قرآن بود، پس وضو را تجدید کرد و به سوی مسجد رهسپار شد، با مردم نماز جماعت را برقرار کرد، بعد مشغول تعقیب شد تا آفتاب طلوع کرد؛ بعد از آن مردم به حضرتش رجوع کردند از جمله دو مرد برای محاکمه، نزدش نشستند

و پس از آن دو مرد دیگر آمدند، تا وقت ظهر حضرت مشغول قضاوت و دادرسی بود؛ وضویی برای نماز ظهر گرفت و نماز را به جماعت برقرار کرد، بعد مشغول تعقیبات شد تا نماز عصر را با آنها خواند. بعد وقت مراجعات مردم می رسید، دو نفر دو نفر می آمدند تا حضرت در موردشان فتوا دهد و قضاوت کند تا آفتاب غروب کرد.

من گفتم:

خدا را شاهد و گواه می گیرم که این آیه درباره حضرتش نازل شده است.»

(211)

استجاب دعاى امام على عليه السلام

طلحه بن عمیره گوید:

على عليه السلام درباره حدیث غدیر که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هر که من مولای اویم این على مولای اوست»

مردم را سوگند داد که هر که شنیده برخیزد و گواهی دهد. دوازده نفر از انصار گواهی دادند ولی انس بن مالک در میان انصار بود و گواهی نداد.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

این انس!

گفت: بله.

فرمود: چرا گواهی نمی دهی در حال که تو هم آنچه آنان شنیده اند شنیده ای؟

گفت: ای امیر مؤمنان، سن من بالا رفته و فراموش کار شده ام.

امیر مؤمنان علیه السلام گفت:

خداوند!

اگر او دروغ می گوید او را به بیماری بصر مبتلا کن که عمامه هم سفیدی آن را نپوشاند. طلحه گفت:

خدا را شاهد می گیرم که من سفیدی را در میان دو چشمش در پیشانی او دیدم. (212) در روایت جابر آمده:

خداوند تو را نمیراند تا به بیماری برصی مبتلا کند که عمامه هم آن را نپوشاند ... جابر گفت:

به خدا سوگند انس را دیدم که به بیماری برص مبتلا بود و می خواست آن را با عمامه بپوشاند ولی عمامه آن را نمی پوشاند. (213) زید بن ارقم گوید:

علی علیه السلام در مسجد فرمود:

به خدا سوگند می دهم مردی را



که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده که می فرمود:

«هر که من مولای اویم علی هم مولای اوست، خداوندا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار» برخیزد و گواهی دهد. دوازده نفر از اهل بدر برخاستند؛ شش تن از راست و شش تن از چپ گواهی دادند و من هم در میان شنودگان بودم ولی کتمان کردم و گواهی ندادم خداوند هم چشم مرا کور کرد. (214) ولید بن حارث و دیگران از رجال خود نقل کرده اند که:

هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام از جنایت های بسر بن ارمطاه در یمن (که سی هزار نفر را کشته بود) با خبر شد، عرضه داشت:

خداوندا، بسر دین خود را به دنیا فروخت تو هم عقلش را از او بگیر و از دین او چیزی به جای منه که بدان سبب مستوجب رحمت تو گردد. بسر در باقیمانده عمر دیوانه شد و شمشیر می طلبد، شمشیری از چوب برایش تهیه کردند و او آنقدر با چوب به این در و آن در می زد تا بیهوش می شد و چون به هوش می آمد باز شمشیر می طلبد و چوب را به دستش می دادند و او همان کار را تکرار می کرد و پیوسته چنین بود تا مرد. (215)

سعد خفاف گوید:

به ابو عمرو زاذان گفتم:

ای زاذان، تو بسیار خوب قرآن می خوانی، آن را از که آموخته ای؟ وی لبخندی زد و گفت:

روزی امیر مؤمنان علیه السلام بر من گذشت و من شعر می خواندم و چون آواز خوشی داشتم صدایم حضرتش را خوش آمد.

فرمود:

ای زاذان، چرا این آواز خوش را در قرآن به کار نمیبری؟

گفتم:

این امیر مؤمنان، مرا با قرآن چه نسبت؟

به خدا سوگند تنها از قرآن به اندازه ای که در نماز می خوانم (و یاد ندارم).

فرمود:

نزدیک من بیا؛ نزدیک شدم،

حضرت در گوشم سخنی گفت که نفهمیدم و ندانستم چه گفت، آن گاه فرمود:

دهانت را باز کن، و آب دهان در دهانم افکند؛ به خدا سوگند هنوز از خدمتش قدم برنداشته بودم که همه قرآن را با اعراب و همزه حفظ شدم و پس از آن هرگز محتاج نشدم که درباره قرآن از کسی سؤال کنم. سعد گوید:

داستان زاذان را برای امام باقر علیه السلام باز گفتم.

فرمود:

زاذان راست گفته است، امیر مؤمنان علیه السلام برای زاذان به اسم اعظم دعا کرد که استجاب آن ردخور ندارد. (216)

علامه مجلسی رحمه الله گوید:

هنگامی که جنازه براء بن معرور را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردند تا بر او نماز گزارد.

فرمود:

علی بن ابی طالب کجاست؟

گفتند:

ای رسول خدا، او به قبا در پی کار یکی از مسلمانان رفته است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشست و بر او نماز نخواند، گفتند:

ای رسول خدا، چرا بر او نماز نمی گزاری.

فرمود:

خدای بزرگ مرا فرموده که نماز او را تاخیر بیندازم تا علی بر جنازه او حاضر شود و او را نسبت به سخنی که در حضور من به او گفت حلال کند تا خداوند مرگ وی را با خوردن این سم کفاره گناه وی قرار دهد. (217)

یکی از کسانی که شاهد داستان گفتگوی براء با علی علیه السلام بود گفت:

ای رسول خدا، براء با علی شوخی کرد و سخنی جدی نگفت تا خداوند او را بدان مؤاخذه کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

اگر جدی گفته

بود خدای متعال همه اعمال او را نابود می ساخت گرچه از عرش تا فرش زر و سیم صدقه داده باشد، اما او شوخی کرد و در این مورد (از سوی علی) حلال شده است اما رسول خدا می خواهد که کسی از شما نپندارد که علی از براء ناخشنود است، از این رو می خواهد حلیت مجدد بطلبد و برای او آمرزش خواهد تا خداوند بر قرب و بلندی مقام او در بهشت بیفزاید. چیزی نگذشت که علی بن ابی طالب علیه السلام حاضر شد، و در برابر جنازه ایستاد و فرمود:

ای براء، خدایت رحمت کند، تو مردی بسیار روزه دار و نمازگزار بودی و در راه خدا از دنیا رفتی. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

اگر میتی از دعای رسول خدا بی نیاز بود، بی شک این دوست شما با دعایی علی درباره او بی نیاز شده است.

سپس برخاست و بر او نماز گزارد و او را دفن کرد. چون از تجهیز وی بازگشت در مجلس عزاء نشست.

فرمود:

شما ای اولیای براء، به تبریک سزاوارترید تا تسلیت، زیرا برای دوست شما در حجاب های آسمانی قبه ای برپا شد از آسمان فرودین تا آسمان هفتم، و در تمام حجابها تا کرسی و تا ساق عرش، و این برای روح او که به آنجا عروج کرد ساخته شد، سپس روح او را به بهشت بردند و همه خازنان بهشتی آن را دریافت کردند و همه حوریان بهشتی به دیدن او سرکشیدند و همه گفتند:

خوشا به حالت، خوشا به حالت ای براء که رسول خدا منتظر ماند تا علی - که درود و سلام او بر

آن دو و خاندان گرامشان باد - حاضر شد و بر تو رحمت فرستاد و برایت  
آمزش طلبید؛ آگاه باش که حاملان عرش پروردگارمان برای ما از خداوند  
گزارش دادند که فرمود:

ای بنده من که در راه من جان دادی، اگر گناهایی به عدد سنگریزه ها و  
همه خاکها و قطرات باران و برگ درختان و موی حیوانات و چشمکها و  
نفسها و حرکات و سکناات آنها داشتی همه به دعای علی علیه السلام برای  
تو آمرزیده می شد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

پس ای بندگان خدا، خود را در معرض دعای علی قرار دهید و در معرض  
نفرین او قرار ندهید، که هر که علی بر او نفرین کند خداوند هلاکش  
گرداند گرچه به عدد آفریده های خدا حسنه داشته باشد، چنانکه اگر کسی  
علی در حق او دعا کند خداوند سعادتمندش کند گرچه به عدد آفریده های  
خدا گناه داشته باشد. (218) و (219)

جوانمردی امام علی علیه السلام

این ابی الحدید گوید:

در جنگ صفین هنگامی که سپاه معاویه شریعه فرات را محاصره کردند و  
راه آب را بر آن حضرت بستند و سران شام به معاویه گفتند:

بگذار همه از تشنگی بمیرند چنانکه عثمان را تشنه کشتند، علی علیه  
السلام و یارانش از آنان خواستند که راه آب را باز کنند، سپاه معاویه  
گفتند:

نه، به خدا سوگند تو را قطره ای نمی دهیم تا از تشنگی بمیری چنانکه  
عثمان لب تشنه جان سپرد.

حضرت چون دید ناگزیر همه از تشنگی خواهند مرد، با یاران خود بر سپاه  
معاویه حملاتی پی در پی انجام داد تا پس از کشتاری فراوان که سرها و  
دستها از بدن جدا شدند، آنان را

از جای خود دور کرد و خودشان بر آب دست یافتند و یاران معاویه در زمین خشک و بی آبی قرار گرفتند، یاران و شیعیان عرض کردند:

ای امیر مؤمنان، آب را از آنان دریغ دار چنانکه آنان دریغ داشتند و قطره ای آب به آنان مده و با تیغ عطش آنان را از پای در آر و همه را دستگیر کن که دیگر نیازی به جنگ نیست.

فرمود:

نه، به خدا سوگند من با آنان مقابله به مثل نمی کنم، قسمتی از آب را برای آنان آزاد کنید. زیرا که لبه تیز تیغ ما برای آنان کافی است. (220)

شاعر گوید:

ملکنا فکان العفو منا سحیه فلما ملکتم سال بالدم ابطح فحسبکم هذا  
التفاوت بیننا فکل اناء بالذی فیه ینضح

«چون ما بر شما دست یافتیم عفو و گذشت را پیشه ساختیم و چون شما بر ما دست یافتید سرزمین حجاز از خون جاری شد.»

«همین تفاوت میان ما بس که از هر کوزه همان برون تراود که در اوست.»

2 - علامه دیار بکری گوید:

روایت است هنگامی که علی علیه السلام عمرو بن عبدود را کشت لباس او را در نیاورد؛ خواهر عمرو بر سر جنازه برادر حاضر شد، چون لباس را به تن او دید گفت:

همرزم کریمی او را به قتل رسانده است؛ آن گاه از قاتل وی پرسید، گفتند:

علی بن ابی طالب بوده. وی این دو بیت را سرود:

لو کان قاتل عمرو غیر قاتله لکنت ابکی علیه آخر الابد لکن قاتله من  
لا یعاب به من کان یدعی قدیما بیضه البلد

«اگر قاتل عمرو غیر از این قاتل (یعنی علی علیه السلام) بود تا پایان روزگار بر او می گریستم.»

«اما قاتل او مردی است که عیبی

بر برادرم در کشته شدن به دست او نیست، که او از قدیم بزرگترین مرد دیار عرب بوده است.»

(221) و (222)

بردباری و گذشت امام علی علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ضمن حدیثی طولانی فرمود:

اگر بردباری به صورت مردی مجسم می شد به سیمای علی در می آمد. (223) جابر گوید:

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام شنید مردی به قنبر دشنام می دهد و قنبر قصد پاسخگویی دارد،

حضرت او را صدا زد:

ای قنبر، آرام باش، به دشنام گوی خود اعتنا مکن تا خدای رحمان را خشنود و شیطان را خشمگین سازی و دشمنت را به کیفر رسانی. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جاندار را آفرید مؤمن پروردگار خود را به چیزی چون بردباری خشنود نسازد، و شیطان را به چیزی چون سکوت به خشم نیاورد، و هیچ عقوبتی برای احمق مانند سکوت و بی اعتنایی به او نیست. (224) ابن ابی الحدید گوید:

آن حضرت بردبارترین مردم نسبت به گنهکار و با گذشت ترین آنها از بدکار بود، صحت این گفتار در جنگ جمل به چشم می خورد که بر مروان بن حکم - که سر سخت ترین دشمن آن حضرت بود - دست یافت و از گناه او چشم پوشید. و عبدالله بن زبیر حضرتش را در برابر مردم دشنام می گفت و در جنگ جمل در سخنرانی خود گفت:

«این مرد لئیم پست علی بن ابی طالب به سوی شما آمده» و علی علیه السلام می فرمود:

«زبیر همیشه از ما خاندان بود تا پسرش عبدالله بزرگ شد»، با این همه در همان جنگ بر او دست یافت و او را اسیر کرد اما از او درگذشت و فرمود:



از»

اینجا برو تا تو را ببینم»

و بیش از این نگفت. و نیز پس از جنگ جمل در مکه بر سعید بن عاص که از دشمنان او بود دست یافت و چیزی به او نگفت ... (225) قنبر گوید:

با امیر مؤمنان علیه السلام بر عثمان وارد شدم، عثمان دوست داشت با امام خلوت کند، امام بهمن اشاره کرد که دور شوم. من اندکی دور شدم، عثمان شروع کرد با تندی با امام سخن گفتن، و امام همین طور سر به زیر داشت. عثمان گفت:

چرا حرف نمی زنی؟

فرمود:

پاسخی جز آنکه ناخوشایند توست ندارم و سخنی که پسند تو باشد در نظرم نیست.

سپس از نزد عثمان بیرون آمد و این شعر را زمزمه می کرد:

اگر پاسخ او را دهم پاسخ های حاضر و کوبنده ام دل او را به درد آورد، ولی صبر می کنم و خون و دل می خورم که اگر اقدامی علیه او کنم بیش سختی از من خواهد خورد. (226) امام علی علیه السلام یکی از غلامان خود را چند بار صدا زد و او پاسخ نگفت، امام بیرون آمد دید غلام در خانه ایستاده است.

فرمود:

چرا پاسخ نمی دهی؟

گفت:

حال نداشتم و می دانستم که شما هم ناراحت نمی شوید و آسیبی به من نمی رسانید.

فرمود:

سپاس خدا را که مرا از کسانی قرار داد که خلقش از او ایمنند؛ ای غلام  
برو که در راه خدا آزادی. (227) امیر مؤمنان علیه السلام از بازار خرما  
فروشان می گذشت دختری را دید که می گرید، پرسید:

دخترک! چرا می گریی؟

گفت:

اربام درهمی به من داد و فرستاد خرما بخرم و من از این مرد خرما  
خریدم ولی چون آن را بردم آنها نپسندیدند، اینک پس آورده ام ولی این  
فروشنده قبول نم کند.

امام به فروشنده

فرمود:

ای بنده خدا، این خدمتکار است و از خود اختیار ندارد، پولش را پس بده و خرما را بگیر. فروشنده که امام را نمی شناخت برخاست و تخت سینه حضرت کوفت، مردم گفتند:

این آقا امیر مؤمنان است! نفس آن مرد تنگ شده، رنگ از چهره اش پرید و خرما را گرفت و پول را پس داد. آن گاه گفت:

ای امیر مومنان، از من راضی باش.

فرمود:

اگر خود را اصلاح کنی - یا اگر حق مردم را بدهی - چه بسیار از تو راضی خواهم بود. (228) زن زیبایی از جایی می گذشت و گروهی چشم چران به او نظر دوختند، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

چشمان این نرینه ها هوسران و آزمند بود و همین سبب چشم چرانی آنها شد، پس هرگاه یکی از شما زنی را دید که او را خوش آمد با همسر خود آمیزش کند که زنان همه یکی هستند.

یکی از خوارج گفت:

خدا بکشد این کافر را، چه داناست! یاران از جای جستند که او را بکشند.

فرمود:

آرام باشید که پاسخ دشنام، دشنام است یا گذشت از آن گناه. (229)

ابو هریره فردای روزی که از آن حضرت به بدی یاد کرده و سخنان ناروایی به گوش او رسانده بود خدمت حضرتش رسید و حوائجی خواست و امام همه را برآورد. یاران امام بر این کار اعتراض کردند.

فرمود:

من شرم دارم که جهل او بر علم من و گناهش بر عفو من و درخواستش بر بخشش من چیره آید. (230)

ابن اثیر گوید:

عایشه پس از شکست در جنگ جمل به علی علیه السلام گفت:

«چیره شدی گذشت کن»

یعنی آسان گیر و بزرگوارانه چشم بیوش، و امام گذشت نمود و این جمله ضرب المثل است.

(231) و (232)

علی علیه السلام از عدالت می گوید

یکی از خصوصیات حضرت علی علیه السلام این بود که بیت المال را به طور مساوی میان مردم تقسیم می کرد و بین مسلمانان تبعیض قائل نمی شد؛ این امر باعث شده بود، برخی از طرفداران تبعیض و انحصار طلبیها به معاویه بپیوندند. عده ای از دوستان علی علیه السلام به حضور حضرت رسیدند و گفتند:

- چنانچه افراد سیاس و انحصار طلبیها را با پول راضی کنی، برای پیشرفت امور شایسته تر است.

امام علی علیه السلام از این پیشنهاد خشمگین شد فرمود:

- آیا نظرتان این است به کسانی که تحت حکومت من هستند ظلم کنم و حق آنان را به دیگران بدهم و با تضییع حقوق آنان یارانی دور خود جمع نمایم؟ به خدا سوگند! تا دنیا وجود دارد و آفتاب می تابد و ستارگان در آسمان می درخشند، این کار را نخواهم کرد. اگر مال، از آن خودم بود آن را به طور مساوی تقسیم می کردم، چه رسد به اینکه مال، مال خداست.

سپس فرمود:

- ای مردم!

کسی که کار نیک را در جای نادرست انجام داد، چند روزی نزد افراد نا اهل و تاریک دل مورد ستایش قرار می گیرد و در دل ایشان محبت و دوستی می آفریند؛ ولی اگر روز حادثه بدی برای وی پیش بیاید و به یاریشان نیازمند شود، آنان بدترین و سرزنش کننده ترین دوستان خواهند شد. (233)

عدالت امام علی علیه السلام

روش امام علی علیه السلام در عدالت مانند روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود اگر نگوییم عین همان روش بود، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

مشت من و مشت علی در عدالت برابر است، (234) و فرمود:  
او از همه شما به عهد خدا وفادارتر، به

امر خدا عامل تر، در میان رعیت عادل تر، در تقسیم مساوی قسمت کننده تر و نزد خدا با مزیت تر است. (235) و خود حضرتش فرمود:

به خدا سوگند اگر بر خار مگیلان شب را تا به صبح بر خار سعدان (236) بیدار به سر برم، یا مرا در غل و زنجیر به روی زمین کشند نزد من محبوبتر از آن است که روز قیامت خدا و رسول را در حالی دیدار کنم که بر برخی از بندگان ستم نموده یا چیزی از کالای بی ارزش دنیا برای خود غصب کرده باشم ... به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با همه آنچه در زیر افلاک آنهاست به من دهند تا با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی خدا کنم هرگز نخواهم کرد. (237) و فرمود:

آن کس که خود را پیشوای مردم قرار می دهد باید به آموزش خود پیش از آموزش دیگران پردازد، و باید تادیب عملی او پیش از تادیب زبانی او باشد. و آموزگار و تادیب کننده خویش بیش از آموزگار و تادیب کننده دیگران شایسته تجلیل است. (238) و فرمود:

به خدا سوگند که من شما را به هیچ طاعتی بر نمی انگیزم جز آنکه خود پیش از شما بدان عمل می کنم، و شما را از گناهی باز نمی دارم جز آنکه خود پیش از شما از آن باز می ایستم. (239) و در وصف مخالفان خود فرمود:

رعد و برق و تهدیدهای فراوان کردند ولی در عمل سست بودند و دل و جرات جنگ نداشتند، ولی ما پیش از ضربه زدن رعد و برق و تهدید نمی کنیم و پیش از باریدن سیل راه نمی اندازیم. (240)



خواننده گرامی، اینک با ما همراه شو تا به نمونه هایی از عدل او بنگریم که مدعای ما در عمل ثابت شود. ابن ابی الحدید از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده که:

علی علیه السلام در روز دوم بیعت خود در مدینه خطبه ای خواند و فرمود:

«هش دارید که هر زمینی که عثمان در اختیار کسی نهاده و هر مالی که از مال خدا به کسی داده باید به بیت المال بازگردد، زیرا حقوق گذشته را هیچ چیزی پایمال نتواند کرد، و اگر بینم آنها را مهر زنان کرده اند و در شهرهای مختلف پراکنده اند باز هم به جای اولش باز خواهم گرداند، زیرا در حق وسعتی است و هر که حق بر او تنگ آید و جور و ستم بر او تنگ تر خواهد آمد.»

کلبی گوید:

آن گاه دستور داد هر سلاحی که در خانه عثمان پیدا شود که آن را علیه مسلمانان به کار برده گرفته شود ... و دستور داد شمشیر و زره او هم مصادره شود اما متعرض سلاحی که با آن به جنگ مسلمین نیامده و اموال شخصی او که در خانه اش یا جای دیگر یافت می شود نگردند و دستور داد تا همه اموالی که عثمان اجازه داده بود در جایی خرج شود یا به کسی بدهند همه باز گردانده شود. این خبر به گوش عمرو عاص رسید - و او در آن روزها در الیه از سرزمین های شام به سر می برد؛ زیرا شنیده بود مردم بر عثمان شوریده اند از این رو به آنجا رفته بود - به معاویه نامه نوشت:

هر اقدامی که می خواهی بکنی اکنون بکن زیرا پسر ابی طالب تو را از

همه اموالی که در تصرف داری جدا ساخته همان گونه که پوست را از چوب عصا جدا سازند! (241) و نیز گوید:

ابوجعفر اسکافی (متوفای سال 042) گفته است:

چون صحابه پس از کشته شدن عثمان در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع شدند تا در مساله امامت تصمیم بگیرند، ابوالهيثم بن تيهان و رفاعه بن رافع و مالک بن عجلان و ابو ایوب انصاری و عمار بن یاسر به علی علیه السلام اشاره داشتند و از فضل و سابقه و جهاد و خویشاوندی او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاد کردند، مردم نیز پاسخ مثبت دادند، سپس هر کدام برخاسته و در خطابه ای فضل علی علیه السلام را گوشزد نمودند، برخی او را تنها بر مردم آن زمان و برخی دیگر بر همه مسلمانان برتری دادند آن گاه با آن حضرت بیعت شد، روز دوم بیعت یعنی روز شنبه یازده شب از ذی الحجه مانده حضرت به منبر رفت و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یاد کرد و بر او درود فرستاد، سپس از نعمتهایی که خدا بر مسلمانان ارزانی داشته یاد کرد، تا آنکه فرمود:

«و فتنه ها مانند شب تار روی آورده است، و زیر بار این حکومت نمی رود مگر اهل صبر و بینش و آگاهی از ریزه کاری های آن؛ و اگر برای من پایدار بمانید شما را بر راه و روش پیامبرتان صلی الله علیه و آله و سلم سیر خواهم داد و آنچه را که بدان مامورم در میان شما اجرا خواهم

کرد و خداست که باید از او یاری خواست. هش دارید که نسبت من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از وفات وی مانند همان نسبت در روزگار حیات اوست ...

هش دارید، مبدا گروهی از مردان شما که غرق دنیا شده اند، املاک و مستغلات فراوان گرد آورده، جویبارها روان ساخته، بر اسب های چابک سواره شده و کنیزان زیبا گرفته اند و همین باعث ننگ و عار آنان گردیده است، فردا روز که آنان را از همه اینها که بدان سرگرمند بازداشتم و به حقوقی که خود بدان دانایند باز گردانیدم بر من خشم گیرند و کار مرا ناپسند دارند و گویند که پسر ابی طالب ما را از حقوقمان محروم ساخت!

هش دارید، هر مردی از مهاجران و انصار از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به جهت صحبت با آن حضرت فضلی برای خود بر دیگران می بیند، بداند که فضل روشن فردای قیامت نزد خداست و ثواب و پاداش وی بر عهده خدا خواهد بود. و هر مردی که ندای خدا و رسول را پاسخ داده، آیین ما را تصدیق نموده، به دین ما درآمده و روی به قبله ما کرده است، مستوجب حقوق و حدود اسلام گردیده است. شما همه بندگان خدایید و مال هم مال خداست و میان شما به مساوات تقسیم خواهد شد، هیچ کس در این مورد بر دیگری برتری ندارد، و پرهیزکاران را فردای قیامت نزد خداوند بهترین جزا و برترین پاداش خواهد بود. خداوند دنیا را پاداش و ثواب پرهیزکاران نساخته و آنچه نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است. انشاءالله

فردا صبح همگی نزد ما آیید که نزد ما مالی است که می خواهیم میان شما تقسیم کنیم، و احدی از شما باز نماند؛ عرب باشد یا عجم، حقوق دیگر بوده یا نه، همین که مسلمان آزاد باشد کافی است؛ این را می گویم و از خداوند برای خود و شما آمرزش می خواهم.

سپس از منبر فرود آمد.

شیخ ما ابو جعفر گوید:

این نخستین سخنی بود که از او ناپسند داشتند و سبب کینه آنان شد و خوش نداشتند که آن حضرت بیت المال را به طور مساوی تقسیم کند و همه مسلمانان را سهم سازد. فردای آن روز حضرت آمد و همه مردم نیز برای دریافت مال حاضر شدند، امام به کاتب خود عبیدالله بن ابی رافع فرمود:

نخست مهاجران را یک یک صدا بزن و به هر کدام که حاضر شوند سه دینار بده، سپس انصار را صدا کن و به آنان نیز همین اندازه پرداخت کن، و با هر یک از مردم حاضر نیز از سرخ و سیاه همین گونه عمل کن. سهل بن حنیف گفت:

ای امیر مؤمنان، این مرد دیروز غلام من بود و امروز آزادش کرده ام!

فرمود:

به او هم به اندازه تو می دهیم. پس به هر کدام سه دینار بخشید و احدی را بر دیگری برتری نداد. (242) و (243)

امام علی علیه السلام و پاسداری از حقوق مردم

پیر مرد نابینایی که گدایی می کرد از راه می گذشت، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

این چیست؟

گفتند:

این امیر مؤمنان مردی نصرانی است.

فرمود:

از او کار کشیدید و اینک که پیر شده و از پا افتاده کمک خود را از او دریغ می دارید! از بیت المال خرجی او را بدهید. (244) امام مجتبی علیه السلام فرمود:

چون علی علیه السلام طلحه و زبیر را

شکست داد مردم همه گریختند و در راه بر زن بارداری گذشتند و او از ترس وضع حمل کرد و کودک زنده به دنیا آمد و چندی دست و پا زد و جان داد و پس از او مادرش از دنیا رفت.

علی علیه السلام و یاران از آنجا گذشتند و آن زن و کودک را دیدند که روی زمین افتاده اند، از حال آنان پرسید، گفتند:

او باردار بود و چون جنگ و هزیمت را دید ترسید و بچه انداخت.

حضرت پرسید:

کدام یک زودتر مرده اند؟

گفتند:

کودک پیش از مادر مرده است.

حضرت شوهر آن زن را که پدر کودک مرده بود فراخواند و بر اساس قانون ارث دو ثلث دیه را به او پرداخت و برای مادر او (که مرده بود) یک ثلث سهم قرار داد، آنگاه از ارث آن زن مرده، از کودک خود که ثلث دیه بود نصف آن را به شوهر داد و باقی را به خویشان آن زن داد، و نیز از دیه آن زن نصف آن را که دو هزار و پانصد درهم بود به شوهر داد و دو هزار و پانصد درهم دیگر را به خویشان آن زن داد، زیرا جز همان کودکی که انداخته بود فرزند دیگری نداشت و همه این مبالغ را از بیت المال بصره پرداخت نمود. (245)

طبری به سند خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از فتح مکه خالد بن ولید را برای دعوت نه برای جنگ به سویی فرستاد و قبایلی از عرب به نام های سلیم و مدلج و چند قبیله دیگر نیز با او بودند و

همگی به غمیصاء - که محل آبی بود برای بنی جذیمه بن عامر بن عبد مناه بن بن کنانه - فرود آمدند. بنی جذیمه در زمان جاهلیت عوف بن عبد عوف ابو عبدالرحمن بن عوف و فاکه بن مغیره را که تاجر بودند و از یمن بر آنها وارد شده بودند کشته و اموالشان را گرفته بودند، و چون اسلام پیروز شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن ولید را فرستاد، وی حرکت کرد تا به آن مکان رسید، چون خالد را دیدند سلاح برگرفتند،

خالد به آنها گفت:

سلاح را زمین بگذارید که مردم مسلمان شده اند. مردی از بنی جذیمه گوید:

چون خالد ما را گفت که سلاحها را زمین بگذارید، یکی از ما که جحدم نام داشت گفت:

وای بر شما ای بنی جذیمه، این خالد است، به خدا سوگند که پس از فرو نهادن سلاح جز اسارت و پس از اسارت جز زده شدن گردنها نخواهد بود، به خدا سوگند من هرگز سلاحم را زمین نخواهم نهاد. گروهی از قومش او را گرفته، گفتند:

ای جحدم، می خواهی خون ما را بریزی؟ مردم مسلمان شده اند و جنگ فرو نشسته و مردم در امنیت به سر می برند! و او را رها نکردند تا سلاحش را گرفتند و همگی بر اساس حرف خالد سلاحها را فرو گذاشتند. آن گاه خالد دستور داد همه را گرفتند و دستهایشان را بستند و تیغ برکشید و به جان آنان افتاد و عده ای از آنها را کشت. چون خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید دستها را به آسمان برداشت و گفت:

خداوندا، من به

پیشگاه تو از این کار خالد بیزاری می جویم.

سپس علی علیه السلام را فرا خواند و فرمود:

ای علی، به نزد آنان برو و به کارشان رسیدگی کن و امر جاهلیت را زیر پا  
بنه.

علی علیه السلام با مقداری مال که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او داده بود به سوی آنان رفت و دیه کشتگان و جریمه اموالی را که از آنان تلف شده بود پرداخت؛ حتی پول ظرفی را که در آن به سگ آب می دادند پرداخت نمود و مقداری اضافه آمد، علی علیه السلام فرمود:

آیا هنوز خون و مالی مانده که جریمه آن پرداخت نشده باشد؟

گفتند:

نه.

فرمود:

من بقیه این مال را احتیاطاً میان شما تقسیم می کنم تا اگر موردی باشد که رسول خدا و یا شما ندانسته باشید جریمه آن پرداخت شده باشد، پس از انجام این کار خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت و او را از ماجرا باخبر ساخت.

فرمود:

کار درست و نیکویی کردی. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به قبله ایستاد و دستها را به آسمان برداشت به گونه ای که سپیدی زیر بازوهای حضرتش دیده می شد و سه بار عرضه داشت:

خداوندا، من به پیشگاه تو از این کار خالد بن ولید بیزاری می جویم. (246) در خبر آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن ولید را برای جمع آوری صدقات بنی جذیمه از بنی المصطلق ارسال داشت و خالد به جهت سابقه ریخته شدن خونی که میان او و آنان وجود داشت آنان را دستگیر کرد و عده ای از آنان را کشت و اموالشان را ربود.



چون خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید دست به آسمان برداشت و گفت:

خداوندا، من به پیشگاه تو از آنچه خالد کرده بیزارم، و گریست سپس علی را فرا خواند و با مقداری مال او را به سوی آن قبیله فرستاد و فرمود:

تا دیه مردان کشته شده و عوض مال های ربوده شده آنان را بپردازد.

امیر مؤمنان علیه السلام همه آنها را پرداخت حتی پولهایی برای ظروف آب سگها و ریسمان های چوپانان داد، و باقی مانده مال را به خاطر ترس زنان و وحشت کودکان و کارهای دیگری که شده و خبر داشتند یا نه و برای آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راضی باشند به آنان پرداخت نمود. (247)

در «مصابح الانوار» گوید:

یکسال بود که امیر مؤمنان علیه السلام هوس جگر سرخ شده با نان تازه داشت، در یکی از روزها که روزه بود این مطلب را با امام حسین علیه السلام در میان گذاشت و امام آن را تهیه نمود. هنگام افطار که ظرف غذا را نزد حضرتش برد سائلی بر در خانه رسید.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

پسرم، این را برای سائل ببر تا ما در روز قیامت این نکته را در نامه عمل خود مشاهده نکنیم که:

اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها. (248)

«شما بهره های پاکیزه و لذیذ خود را در زندگانی دنیاتان بردید و از آنها کامیاب شدید» (249)

امام علی علیه السلام از زبان یاران

یاران امام علیه السلام بسیارند و ما در اینجا به خواست خدا نام چند تن از مردان و زنان آنها را که پس از وفات آن حضرت بر معاویه وارد شدند و سخنانی میانشان رد و بدل شده است

می آوریم، زیرا داستان آنها مشتمل بر جلالت و موقعیت آن حضرت در نظر آنان و نیز بازگو کننده بخشی از سیره و عدالت آن حضرت و وفاداری آنان به امام خویش است.

علامه شیخ جعفر نقدی رحمه الله گوید:

چون مردم به گرد معاویه جمع شدند، وی نامه ای به زیاد بن سمیه که عامل او در کوفه بود بدین مضمون نوشت:

سران یاران علی بن ابی طالب را نزد من فرست و من آنها را امان دادم، و باید ده نفر باشند؛ پنج نفر از کوفیان و پنج نفر از بصریان.

چون نامه به دست زیاد رسید، سراغ حجر بن عدی، عدی بن حاتم طائی، عمرو بن حمق خزاعی، هانی بن عروه مرادی و عامر بن واثله کنانی مکنی به ابوطیفیل فرستاد و آنان را فرا خواند و گفت:

آماده حرکت به سوی امیر مؤمنان (معاویه) شوید که او شما را امان داده و مشتاق دیدار شماست. و به جانشین خود در بصره نوشت:

احنف بن قیس، صعصعه بن صوحان، جاریه بن قدامه سعدی، خالد بن معمر سدوسی و شریک بن اعور را نزد من فرست. چون نزد ابن زیاد رفتند همه را دسته جمعی نزد معاویه فرستاد. هنگامی که بر معاویه وارد شدند یک شبانه روز آنان را به خود راه نداد و در پی سران شام فرستاد و چون آمدند و هر کدام در جای خود قرار گرفتند، معاویه به دربان گفت:

حجر بن عدی را داخل ساز.

حجر و معاویه

حجر وارد شد و سلام کرد، معاویه به او گفت:

ای برده زاده زشت رو، تویی که پیوندت را با ما بریدی، و در جنگ با ما جویای ثوابی، و یاور ابوتراب بر

ضد مایی؟ حجر گفت:

ساکت باش ای معاویه، سخن از مردی نگو که از خداوند ترسان و از موجبات خشم خدا بیزار و به اسباب رضای الهی آگاه بود، اندرون از طعام خالی می داشت و رکوع طولانی، سجده بسیار، خشوع آشکار، خواب اندک، قیام به حدود، سریرتی پاک، سیره ای پسندیده و بصیرتی نافذ داشت، پادشاهی که در عین فرمانروایی چونان یکی از ما بود، هرگز حقی را زیر پا نگذاشت و به هیچ کس ستم نکرد ... آن گاه چندان گریست تا گریه گلویش را گرفت، سپس سر برداشت و گفت:

اما اینکه مرا نسبت به آنچه از من سر زده توبیخ می کنی، بدان ای معاویه که من نسبت به کارهایم از تو پوزش نمی خواهم و هیچ باکی ندارم، پس هر چه در دل داری آشکار کن و فرمانت را اظهار دار.

عمرو بن حمق و معاویه

معاویه به دربان گفت، او را بیرون بر و عمرو بن حمق خزاعی را داخل ساز. چون داخل شد معاویه گفت:

ای اباخزاعه، سر از فرمان بر تافتی و شمشیر بر روی ما کشیدی، و ستمت را به ما پیشکش نمودی، اعراض را طولانی کردی و اعراض (250) را ناسزا گفتی، و نادانیت که باید از آن می پرهیختی تو را فرو افکند؛ آیا کار خدا را با رفیقت (علی) چگونه دیدی؟

عمرو چندان گریست که به رو به زمین افتاد، مامور او را بلند کرد، عمرو گفت:

ای معاویه، پدر و مادرم فدای آن کس که از او به زشتی یاد کردی و از مقام او کاستی، به خدا سوگند او به حکم خدا دانا، در طاعت خدا کوشا، در خشم خدا محدود، در دنیای فانی زاهد و

به سرای باقی راغب بود، منکر و بزرگ منشی از خود بروز نداد و به آنچه موجب خشنودی خدا بود عمل می کرد ... فقدان او ما را از هم پاشیده و پس از او آرزوی مرگ داریم.

عدی بن حاتم

معاویه به دربان گفت:

او را بیرون بر و عدی بن حاتم را داخل ساز چون داخل شد معاویه گفت:

روزگار از یاد علی بن ابی طالب چه به جای گذارده؟ عدی گفت:

مگر جز یاد علی چیز دیگری را هم رعایت کرده است؟

معاویه گفت:

او را چگونه دوست داری؟ عدی آهی از دل بر کشید و گفت:

به خدا سوگند دوستی ام دوستی تازه ای است که هیچ گاه کهنه نمی شود و در سویدای دلم ریشه کرده و تا روز معاد باقی است، سینه ام سرشار از عشق اوست به طوری که سراسر اندامم را فرا گرفته و اندیشه ام را اشغال نموده است. هواداران بنی امیه به معاویه گفتند:

ای امیر مؤمنان، عدی پس از جنگ صفین خوار و ذلیل گشته است. عدی گریست و اشعاری گفت که ترجمه اش این است:

«معاویه پسر هند با من مجادله می کند ولی همراه به هدف خود نمی باید.»

«مرا به یاد ابوالحسن علی می اندازد در حالی که اندوه بزرگی از فراق او به دل دارم.»

«من پاسخ سختی برای او دارم، البته پاسخ اندک من برای امثال او کافی است.»

«ولید و عمرو گویند:

عدی پس از جنگ صفین خوار و ذلیل گشته است.»

«گویم:

راست می گوئید، ارکان وجودم شکسته و آنان که در پناهشان بر دشمن  
حمله می بردم از من مفارقت جسته اند.»

«زودا که هواداران پسر هند زیان بینند و هواداران پیامبر صلی الله علیه و  
آله و سلم سود برند و رستگار گردند.»

(251)

در اندیشه سرانجام

سوید پسر غفله می گوید:

پس از آنکه برای خلافت امیرالمؤمنین از مردم بیعت گرفته شد، روزی  
خدمت حضرت رسیدم، دیدم روی حصیر کوچکی نشسته است و در آن  
خانه جز آن حصیر چیز دیگری نیست.

عرض کردم:

یا امیرالمؤمنین ! بیت المال

در اختیار شماست، در این خانه جز حصیر چیز دیگری از لوازم نمی بینم.

فرمود:

پسر غفله! آدم عاقل در خانه ای که باید از آنجا نقل مکان کند، اسباب و وسایل جمع نمی کند، ما منزل امن و راحتی در پیش داریم که بهترین اسباب خود را به آنجا می فرستیم و به زودی به سوی آن منزل کوچ خواهیم کرد. (252)

مظلومیت امام علی علیه السلام

در خبری طولانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت فرمود:

بترس از کینه هایی که از تو در سینه های کسانی هست که تنها پس از مرگ من آشکار می کنند؛ آنان ملعون خدا و همه لعنت کنندگانش. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گریست، گفته شد:

ای رسول خدا، از چه می گریید؟

فرمود:

جبرئیل علیه السلام به من خبر داد که امت به او ستم می کنند و او را از حقش باز می دارند و با او می جنگند و فرزندانش را به قتل می رسانند. (253) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود:

پس از مرگ من کینه هایی که در سینه های گروهی نهفته است آشکار می شود و همه بر ضد تو دست به دست هم دهند و تو را از حق خود باز دارند. (254)

5 - جابر بن عبدالله انصاری گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سكرات مرگ بود که فاطمه علیهما السلام بر آن حضرت وارد شد، خود را به روی حضرتش افکند و می گریست، پیامبر چشم خود را گشود و به هوش آمد و فرمود:

دخترکم، تو پس از من ستم خواهی دید و تو پس از من به استضعاف  
کشیده خواهی شد؛ هر که تو را بیازارد مرا

آزرده، هر که تو را به خشم آرد مرا به خشم آورده، هر که تو را شادمان کند مرا شادمان نموده، هر که به تو نیکی کند به من نیکی کرده، هر که به تو جفا کند به من جفا کرده و هر که به تو ستم کند به من ستم روا داشته است، زیرا تو از منی و من از تو، و تو پاره تن منی و همان روح من هستی که میان دو پهلوی من است.

سپس فرمود:

من به پیشگاه پروردگار از ستمکاران امت خود به تو، شکایت می برم.

سپس حسن و حسین علیهما السلام وارد شدند و خود را بر روی بدن مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انداخته، می گریستند و می گفتند:

فدای تو شویم ای رسول خدا؛ علی علیه السلام خواست آنها را دور سازد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر برداشت و فرمود:

برادرم، رهانشان کن تا مرا ببینند و من هم آنان را ببویم، آنان از من توشه گیرند و من از آنان؛ زیرا آن دو پس از من به ظلم و ستم کشته خواهند شد و لعنت خدا بر قاتلان آنها.

سپس فرمود:

ای علی، تو پس از من مظلوم قرار خواهی گرفت و من در روز قیامت خصم کسی هستم که تو خصم او باشی. (255) معاویه بن ثعلبه گوید:

ابوذر رحمه الله در مسجد نشسته بود و علی علیه السلام در جلو او نماز می خواند، مردی بر او وارد شد و گفت ای اباذر، آیا مرا از محبوبترین مردم در نزد خود خبر نمی دهی؟ به خدا سوگند که می دانم که محبوبترین مردم نزد تو محبوبترین آنها نزد رسول خدا



صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم است. ابوذر گفت:

چرا، سوگند به خدایی که جانم در دسپت اوست محبوبترین مردم نزد من محبوبترین آنها نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم است و او همین شیخ مظلوم و ستمدیده ای است که حقش را غصب کرده اند. (256) امام مجتبی علیہ السلام از پدرش علی علیہ السلام روایت کرده که فرمود:

چون آیات اول سوره عنکبوت:

الم. احسب الناس ...

«آیا مردم پنداشته اند که آنان را رها ساخته اند که بگویند ایمان آوردیم، و امتحان نشوند؟» نازل شد من گفتم:

ای رسول خدا، این فتنه و آزمایش چیست؟

فرمود:

ای علی، تو آزموده می شوی و دیگران هم به تو مورد آزمایش قرار می گیرند، و تو (در پیشگاه خدا) از گروهی دادخواهی خواهی نمود پس برای دادخواهی آماده باش. (257) حضرت رضا علیہ السلام فرمود که:

رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به علی علیہ السلام فرمود:

ای علی، تو حجت خدایی، تو باب خدایی، تو راه به سوی خدایی، تو آن خبر بزرگی، تو راه راستی، تو مثل اعلائی، تو امام مسلمانانی، و امیر مؤمنانی و بهترین اوصیا و سرور صدیقانی.

ای علی!

تو فاروق اعظم و صدیق اکبری. ای علی، تو جانشین من بر امت منی، تو ادا کننده دین منی، تو انجام دهنده وعده های منی. ای علی، پس از من مظلومی، ای علی، تو پس از من تنها می مانی. ای علی، پس از من از تو دوری می گزینند، من خدا و همه حاضران امتم را گواه می گیرم که حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداست، و حزب دشمنانت حزب شیطان است. (258) و (259)

مظلومیت آن حضرت پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله

ابن قتیبہ دینوری گوید:

علی - کرم الله

وجهه - فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شبها بر چهارپایی می نشاند و در مجالس انصار می برد و فاطمه از آنان یاری می طلبد و آنان می گفتند:

ای دختر رسول خدا، بیعت ما با این مردم انجام گرفته است و اگر همسر و پسرعموی تو پیش از ابوبکر سبقت می جست و از ما بیعت می خواست ما از او رویگردان نبودیم؛ و علی علیه السلام می فرمود:

آیا می بایست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خانه می نهادم و دفن نکرده بیرون می آمدم و با مردم بر سر قدرت او نزاع می کردم؟ و فاطمه می گفت:

ابوالحسن کاری نکرده مگر همان را که شایسته او بوده است و امت هم کاری کردند که خداوند حسابگر و بازخواست کننده آنهاست. (260) و نیز پس از ذکر بیعت نکردن علی علیه السلام گوید:

پس دومی نزد اولی آمده، گفت:

آیا این مرد را که از بیعت با تو سر باز زده به بیعت وای نمی داری؟

وی به غلام خود قنقد گفت:

برو علی را نزد من فرا خوان، وی نزد علی رفت، علی به او فرمود:

کارت چیست؟

گفت:

خلیفه رسول خدا تو را فرا می خواند. علی فرمود:

چه زود بر رسول خدا دروغ بستید! قنقد بازگشت و پیام را رساند. وی مدتی گریست، اما دومی بار دوم گفت:

به این مردی که از بیعت با تو سر باز زده مهلت نده و او را به بیعت وادار. اولی به قنقد گفت:

نزد او باز گرد و بگو:

خلیفه رسول خدا تو را برای بیعت فرا می خواند. قنقد بازگشت و  
ماموریت خود را اجرا کرد، علی علیه السلام فریاد زد:

سبحان الله !

او مدعی مقامی شده که حق او نیست.

قنقد بازگشت و پیام را رساند. باز اولی مدتی گریست، سپس دومی برخاست و به همراه گروهی به در خانه فاطمه رفتند، در زدند، چون فاطمه صدای آنان را شنید با صدای بلند گفت:

ای پدر، رسول خدا، ما چه رنجه‌ها که پس از تو از دومی و اولی دیدیم!  
(261)

شهادت و وصیت امام علی علیه السلام

علامه طبرسی گوید:

علی علیه السلام شصت و سه سال زندگی کرد، ده سال پیش از بعثت، و در سن ده پیاپی اسلام آورد. و پس از بعثت بیست و سه سال با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زندگانی کرد، سیزده سال در مکه پیش از هجرت در امتحان و گرفتاری به سر برد و سنگین ترین بارهای رسالت آن حضرت را به دوش کشید، و ده سال پس از هجرت در مدینه در دفاع از حضرتش با مشرکان جنگید و با جان خود او را از شر دشمنان دین نگاه داشت، تا آنکه خدای متعال پیامبر خود را به سوی بهشت انتقال داد و او را به بهشت آسمانی بالا برد، و علی علیه السلام در آن روز سی و سه ساله بود، و سی سال پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ماند و ولی امر و وصی او بود، و بیست چهار سال و چند ماه حق او را از ولایت غصب کردند و او را از تصرف در امور بازداشتند، و آن حضرت در این دوران با تقیه و مدارا می زیست، و پنج سال و چند ماه خلافت را به دست گرفت و در این سالها گرفتار جهاد با منافقان از ناکثین و قاسطین و مارقین

(اصحاب جمل و صفین و نهروان) بود، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سیزده سال از روزگار نبوت خود را ممنوع از پیاده کردن احکام آن و ترسان و محبوس و فراری و مطرود بود و نمی توانست با کافران به جهاد پردازد و از مؤمنان دفاع کند، سپس هجرت کرد و ده سال پس از هجرت با مشرکان به جهاد پرداخت و گرفتار منافقان بود تا خداوند او را به سوی خود برد ... آن حضرت در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهل هجری با شمشیر به قتل رسید، عبدالرحمن بن ملجم مرادی شقی ترین امت آخر زمان - لعنه الله علیه - در مسجد کوفه او را ضربت زد، بدین قرار که آن حضرت در شب نوزدهم به مسجد رفت و مردم را برای نماز صبح بیدار می کرد و ابن ملجم ملعون از آغاز شب در کمین حضرتش بود، چون حضرت در مسجد عبورش به او افتاد او که مطلب خود را پنهان می داشت و از روی نیرنگ خود را به خواب زده بود ناگهان از جای جست و ضربتی با شمشیر زهرآلود بر فرق مبارکش زد.

آن حضرت روز نوزدهم و شب و روز بیستم و شب بیست و یکم را تا نزدیک ثلث اول شب زنده بود، آن گاه به شهادت رسید و در حالی که محاسن شریفش به خون سرش رنگین بود مظلومانه به دیدار خدای خود شتافت. سبب کشتن آن حضرت را داستانی دراز است که اینجا گنجایش ذکر آن را ندارد. حسن و حسین علیهما السلام به امر آن حضرت مراسم غسل و تکفین

او را عهده دار شدند و بدن شریفش را به سرزمین غری در نجف کوفه انتقال دادند و شبانه پیش از سپیده صبح در همان جا به خاک سپرده شد. حسن و حسین و محمد پسران آن حضرت علیهما السلام و عبدالله بن جعفر علیهما السلام وارد قبر شدند و بنا به وصیت حضرتش اثر قبر پنهان گردید. این قبر پیوسته در دولت بنی امیه پنهان بود و کسی بدان راه نمی برد تا آنکه امام صادق علیه السلام در دولت بنی عباس آن را نشان داد. (262) و (263)

#### وصیت امام علی علیه السلام در بستر شهادت

هنگامی که ابن ملجم - که خدا لعنتش کند - او را ضربت زد، حضرتش به حسن و حسین علیهما السلام چنین وصیت فرمود:

«شما را به تقوای الهی سفارش می کنم و اینکه در طلب دنیا برنیایید گر چه دنیا در طلب شما برآید، و بر آنچه از دنیا محروم ماندید اندوه و حسرت مبرید، و حق بگویید، و برای پاداش (اخروی) کار کنید، و دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید. شما دو نفر و همه فرزندان و خانواده ام و هر کس را که نامه ام به او می رسد سفارش می کنم به تقوای الهی و نظم کارتان و اصلاح میان خودتان، چرا که از جدتان شنیدم که می فرمود:

«اصلاح میان دو کس از انواع نماز و روزه برتر است.»

خدا را خدا را درباره یتیمان در نظر آرید، هر روز به آنان رسیدگی کنید و حتی یک روز دهان آنان را خالی نگذارید و مبادا در حضور شما تباه شوند. خدا را خدا را درباره همسایگان در نظر دارید، که آنان سخت مورد سفارش پیامبرتان هستند، پیوسته به همسایگان سفارش می کرد تا آنجا

که پنداشتیم آنان را ارث بر خواهد نمود. خدا را خدا را درباره قرآن یاد کنید، مبادا دیگران به عمل به آن بر شما پیشی گیرند. خدا را خدا را درباره نماز یاد کنید، که آن ستون دین است. خدا را خدا را درباره خانه پروردگارتان یاد کنید، تا زنده هستید آن را خالی (و خلوت) نگذارید؛ که اگر این خانه متروک بماند دیگر مهلت نخواهید یافت. خدا را خدا را درباره جهاد در راه خدا به مال و جان و زبانتان یاد آرید، و بر شما باد به همبستگی و رسیدگی به یکدیگر، و پرهیزد از قهر و دشمنی و بریدن از هم امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید که بدانتان بر شما چیره می شوند، آن گاه دعا می کنید ولی مستجاب نمی گردد. ای فرزندان عبدالمطلب، مبادا شما را چنان بینم که به بهانه اینکه امیر مؤمنان کشته شد دست به خون مسلمانان بیالایید؛

هش دارید که به قصاص خون من جز قاتلم را نباید بکشید؛ بنگرید هر گاه که من از این ضربت او جان سپردم تنها به کیفر این ضربت یک ضربت پر او بزنید و این مرد را مثله نکنید، (264) چرا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«از مثله کردن پرهیزد گر چه سگ هار باشد.»

(265) از وصیت دیگر آن حضرت پیش از شهادت و پس از ضربت ابن ملجم ملعون:

«وصیت من به شما آن است که چیزی را با خدا شریک مسازید، و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم سفارش می کنم که سنت او را ضایع مگذارید،



این دو ستون را به پا دارید، و این دو چراغ را افروخته بدارید، و تا از جاده حق منحرف نشده آید هیچ نکوهشی متوجه شما نیست. من دیشب یار و همدم شما بودم و امروز مایه عبرت شما گشته ام و فردا از شما جدا خواهم شد. خداوند من و شما را بیامرزد. اگر زنده ماندم خودم صاحب اختیار خون خود هستم، و اگر فانی شدم فنا میعادگاه من است، و اگر بخشیدم بخشش مایه تقرب من به خدا و نیکویی برای شماست؛ پس شما هم ببخشید «آیا نمی خواهید که خدا هم شما را ببخشد؟»

(266)

به خدا سوگند هیچ حادثه ای ناگهانی از مرگ به من نرسید که آن را ناخوش دارم، و نه هیچ وارد شونده ای که ناپسندش دانم؛ و من تنها مانند جوینده آبی بودم که به آب رسیده، و طالب چیزی که بدان دست یافته است؛

«و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است.»

(267) از این که فرمود:

«به خدا سوگند هیچ حادثه ای ناگهانی از مرگ به من نرسید که ... معلوم می شود که امام علیه السلام پیوسته از روی شوق در انتظار شهادت پی سر می برده و می دانسته است که آنچه پیامبر راستگوی امین صلی الله علیه و آله و سلم به او خبر داده ناگزیر فرا خواهد رسید، چنانکه قیامت آمدنی است و شکی در آن نیست و وعده او ترک و تخلف ندارد، و آن حضرت با دلی پر صبر در انتظار آن بود و - بنا به نقل گروهی از دانشمندان مانند ابن عبدالبر و دیگران - می فرمود:

«شقی ترین این امت از چه انتظار می برد که این محاسن را از خون این سر سیراب

سازد؟»

و بارها می فرمود:

«به خدا سوگند که موی صورتم را از خون بالای آن سیراب خواهد کرد.»

(268)

امام در بستر شهادت

اصبغ بن نباته گفت:

«چون حضرت علی علیه السلام را ابن ملجم ضربت زد، مردم دور خانه امام جمع شدند؛ امام حسن علیه السلام از خانه بیرون آمد و فرمود:

خدا رحمت کند شما را، بروید پس مردم رفتند ولی من نرفتم؛ بار دیگر حضرت امام حسن علیه السلام بیرون آمد و فرمود:

ای اصبغ! آیا نشنیدی سخنانم را که از قول پدرم گفتم:

بلی ولیکن چون حال حضرت خوب نیست، دوست داشتم نظری بر حضرت کنم و از او حدیثی بشنوم، خوب است اجازه ورود را از حضرت بگیرید. پس امام حسن علیه السلام داخل خانه شد و طولی نکشید که بیرون آمد و فرمود:

داخل خانه شو؛ من به خانه درآمدم،

حضرت را دیدم که دستمالی بر سرش بسته اند و زردی صورتش به زردی آن دستمال، غلبه کرده است و از شدت آن ضربت و شمشیر و زیادی زهر یک ران خود را بر می دارد و یکی دیگر را می گذارد.

حضرت فرمود:

ای اصبغ! آیا مگر قول فرزندم را از طرف من نشنیدی؟! گفتم:

چرا یا امیرالمؤمنین علیه السلام! لکن دوست داشتم که نظری به شما افکنم و حدیثی از شما بشنوم.

حضرت فرمود:

بنشین، که دیگر نمی بینم تو را که حدیثی غیر از امروز از من بشنوی؛ بدان ای اصبع! که من رفتم به عیادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچنان که تو الان به عیادت من آمدی؛ به من فرمود:

ای اباالحسن! بیرون برو، و مردم را جمع کن و بعد بالای منبر برو و از مقام من یک پله پایین تر بنشین و به مردم بگو:

«الا من عق

والديه فلعه الله عليه الا من ابق موالیه فلعه الله عليه الا من ظلم اجیرا  
اجرتہ فلعه الله عليه»

یعنی:

«هر که جفا کند به والدین خود، لعنت خدا بر او باد! هر که بگریزد از مولای  
خود، لعنت خدا بر او باد! هر که ظلم کند مزد اجیری را لعنت خدا بر او  
باد!»

پس من، آنچه پیامبر فرمود:

به جا آوردم. از پایین مسجد، کسی برخاست و گفت:

یا اباالحسن! کلامی فرمودی مختصر، آن را شرح کن؛ من جواب نگفتم تا  
خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم و گفتم به او آنچه آن مرد  
گفت؛ اصبع گفت:

پس حضرت دست مرا گرفت و فرمود:

بگشا دست خود را؛ پس دستم را باز نمودم، پس آن حضرت یکی از  
انگشتان دست مرا گرفت و فرمود:

ای اصبع! همچنان که من انگشت دست تو را گرفتم پیامبر صلی الله علیه  
و آله و سلم نیز یکی از انگشتان مرا گرفت و در شرح آن، سه جمله  
فرمود:

ای اباالحسن! من و تو پدران این امت هستیم هر که ما را جفا کند، لعنت  
خدا بر او باد! من و تو مولای این امت هستیم هر که از ما بگریزد، لعنت  
خدا بر او باد! من و تو اجیر این امتیم هر که ظلم به اجرت ما کند لعنت  
خدا بر او باد! پیامبر آمین گفت، من هم آمین گفتم.

اصبع گفت:

حضرت بیهوش شد، پس بعد از مدتی به هوش آمد و فرمود:

هنوز نشسته ای؟

گفتم:

آری ای مولای من.

فرمود:

آیا زیاد کنم بر تو حدیثی دیگر؟

گفتم:

بلی؛ خداوند خیر را بر شما زیاد کند.

فرمود:

ای اصبع! ملاقات کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و

سلم در بعض راه های مدینه و من غم دار بودم به نحوی که غم در صورت من ظاهر بود.

فرمود:

ای اباالحسن! می بینم تو را که در غم می باشی، آیا می خواهی که حدیث تو را به حدیثی که دیگر غم دار نشوی؟

گفتم:

بلی.

فرمود:

هر گاه روز قیامت شود حق تعالی منبری را نصب می نماید که از منبرهای پیامبر ان و شهیدان بلندتر است. پس امر از جانب خدا آید که بدان منبر، یک پله پایین تر از من بنشینی، و دو ملک از پله تو پایین تر بنشینند. چون بالای منبر قرار گرفتیم باقی نماند از خلق اولین و آخرین، مگر حاضر شوند؛ آن ملکی که یک پله پایین تر است می گوید:

مردم!

هر که مرا می شناسد، که می شناسد، و هر که مرا نمی شناسد می گویم:

من رضوان، خازن بهشتیم، خداوند مرا امر کرد که کلیدهای بهشت را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدهم و پیامبر به علی علیه السلام داده است. بعد آن ملکی که پایین تر از رضوان بوده، ندا می کند:

ای مردم!

هر کس مرا می شناسد، که می شناسد، و هر که مرا نمی شناسد می گویم:

من مالک، خازن جهنم هستم. خداوند امر کرد جهنم را به پیامبر بدهم و پیامبر به علی علیه السلام عطا کرده است و همه خلائق شاهد این قضیه اند.

حضرت فرمود:

پس من کلیدهای بهشت و دوزخ را می گیرم؛ بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

روز قیامت تو مرا متوسل می شوی و اهل بیت، تو را؛ و شیعیان اهل بیت را متوسل می شوند. من دست های خود را به هم زدم و گفتم:

یا رسول الله !

به بهشت می رویم؟

فرمود:

بلی؛ به پروردگار کعبه قسم ! (269)

علی علیه السلام مظهر عدالت

پس از شهادت امیرالمؤمنین (ع) سوده دختر

عمارہ برای شکایت از فرماندار ظالمی که معاویہ بر آنها گماشته بود، پیش معاویہ رفت. سودہ در جنگ صفین ہمراہ لشکر علی علیہ السلام بود و مردم را بر ضد سپاہ معاویہ می شورانید.

معاویہ کہ او را می شناخت بہ حرفش گوش نداد و او را سرزنش نمود و گفت:

فراموش کردہ ای در جنگ صفین لشکر علی را علیہ ما تہییج می کردی؟ اکنون سخن تو چیست؟ سودہ گفت:

خداوند در مورد ما از تو بازخواست خواهد کرد، نسبت بہ حقوقی کہ لازم است آنها را مراعات کنی. پیوستہ افرادی از جانب تو بر ما حکومت می کنند، ستم روا می دارند و با قہر و غضب بہ ما ظلم می کنند و همانند خوشہ گندم ما را درو کردہ، اسفندگونہ نابودمان می کنند، ما را بہ ذلت و خواری کشاندہ و خونابہ مرگ بر ما می چشانند. این بسر بن اطارہ است کہ از طرف تو بر ما ملاحظہ نمی کردیم، می توانستیم بہ خوبی جلویش را بگیریم و زیر بار ظلمش نرویم. اینک اگر او را برکنار کنی سپاسگزار خواهیم بود و گر نہ، با تو دشمنی خواهیم کرد.

معاویہ گفت:

مرا با قدرت قبیلہ ات تہدید می کنی؟ فرمان می دہم تو را بر شتر چموش سوار کنند و پیش بسر بن ارطاہ بازگردانند تا او ہر چہ تصمیم گرفت دربارہ تو انجام دہد. سودہ کمی سر بہ زیر انداخت، آنگاہ سر برداشت و این دو سطر شعر را خواند:

درو خداوند پر آن پیکر باد کہ وقتی در دل خاک جای گرفت عدالت نیز با او دفن شد. آن پیکری کہ با حق ہم پیمان بود، جز با عدالت حکومت نمی کرد و با ایمان و حقیقت پیوند ناگسستنی داشت. (270) معاویہ



پرسید:

منظورت کیست؟ سوده پاسخ داد:

به خدا سوگند! منظورم امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. آنگاه خاطره ای از حکومت و عدالت علی علیه السلام را چنین نقل کرد:

در زمان حکومت علی علیه السلام یکی از ماموران برای جمع آوری صدقات آمده بود، به ما ستم می کرد، شکایت او را پیش علی بردیم؛ وقتی رسیدیم که برای نماز ایستاده بود. همین که چشمش به من افتاد، دست از نماز برداشت با خوشرویی و مهر و محبت فراوان به من توجه نموده.

فرمود:

کاری داشتی؟

عرض کردم:

آری! سپس ستم مامور را شرح دادم. به محض اینکه سخنانم را شنید شروع به گریه کرد، قطرات اشک از چشمان علی علیه السلام فرو ریخت و بر گونه هایش جاری شد و گفت:

«اللهم انت الشاهد علی و علیهم انی لم آمر هم بظلم خلقک و لا بترک حقک»:

پروردگارا!

تو گواهی من هیچگاه نگفته ام این ماموران بر مردم ستم کنند و حق تو را رها نمایند. فوری پاره پوستی برداشت نوشت:

(271) برای شما دلیل و برهانی آمد. شما باید در معاملات، پیمانه و ترازو را درست و کامل کنید، از اموال مردم کم نکنید، در روی زمین فساد ننمایید و پس از اصلاح آن ... همین که نامه مرا خواندی اموالی که دستور جمع آوری آن را داده ام هر چه تا کنون گرفته ای نگه دار تا کسی را که می فرستم از تو تحویل بگیرد.

والسلام.

نامه را به من داد به آن شخص رسانیدم و با همان دستور از سمت خود  
برکنار شد.

معاویه گفت:

خواسته این زن هر چه هست بنویسید و او را با رضایت به وطن خود  
بازگردانید. (272)

ماجرای مشک عسل

پس از شهادت علی علیه السلام برادرش عقیل وارد دربار معاویه شد،  
معاویه از عقیل

داستان آهن گداخته را پرسید، عقیل از یادآوری برادری مانند علی علیه السلام قطره های اشک از دیده فرو ریخت، سپس گفت:

معاویه! نخست داستان دیگری از برادرم علی نقل می کنم، آنگاه از آنچه پرسیدی سخن می گویم. روزی مهمانی به امام حسین علیه السلام وارد شد،

حضرت برای پذیرایی او یک درهم وام گرفت، چون خورشتی نداشت از خادمشان، قنبر، خواست یکی از مشک های عسل را که از یمن آورده بودند باز کند، قنبر اطاعت کرد، حسین علیه السلام یک ظرف عسل از آن برداشت و مهمانش را با نان و عسل پذیرایی نمود. هنگامی که علی علیه السلام خواست عسل را میان مسلمانان تقسیم کند، دید دهانه مشک باز شده است.

فرمود:

- قنبر! دهانه این مشک عسل باز شده و به آن دست خورده است. قنبر عرض کرد:

بلی، درست است.

سپس جریان حسین علیه السلام را بیان نمود.

امام سخت خشمگین شد، دستور داد حسین را آوردند، شلاق را بلند کرد او را بزند حسین علیه السلام عرض کرد:

به حق عمویم جعفر از من بگذر - هر گاه امام را به حق برادرش جعفر طیار قسم می دادند غضبش فرو می نشست - امام آرام گرفت و فرزندش حسین را بخشید.

سپس فرمود:

چرا پیش از آن که عسل میان مسلمانان تقسیم گردد به آن دست زدی؟

عرض کرد:

پدر جان! ما در آن سهمی داریم، من به عنوان قرض برداشتم وقتی که سهم ما را دادید قرضم را ادا می کنم.

حضرت فرمود:

فرزندم! اگر چه تو هم سهمی در آن داری ولی نباید قبل از آنکه حق مسلمانان داده شود از آن برداری آنگاه فرمود:

اگر ندیده بودم پیغمبر خدا دندان های پیشین تو را می بوسید به خاطر پیش دستی از مسلمانان تو را کتک

زده، شکنجه می کردم. پس از آن یک درهم به قنبر داد تا با آن از بهترین  
عسل خریده به جای آن بگذارد. عقیل می گوید:

گو این که دست علی را می بینم دهانه مشک عسل را باز کرده و قنبر  
عسل خریداری شده را در آن می ریزد.

سپس دهانه مشک را جمع کرد و بست و با حال گریه عرض کرد:

«اللهم اغفر الحسین فانه لم يعلم»:

بار خدایا!

حسین را ببخش و از تقصیرات وی درگذر که توجه نداشت. (273)

معاویه گفت:

سخن از فضایل شخصی گفתי که کسی توان انکار آن را ندارد. خداوند  
رحمت کند ابوالحسن را، حقا بر گذشتگان سبقت گرفت و آیندگان نیز  
ناتوانند مانند او عمل کنند. اکنون داستان آهن گداخته را بگو! (274)

یا علی چرا در کوفه مانده ای؟

شخصی بنام فضا که پدرش از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و  
سلم و از رزمندگان جنگ بدر بود، و در صفین در رکاب حضرت علی علیه  
السلام شهید شد، گوید:

با پدرم در کوفه به عیادت حضرت علی علیه السلام که مریض شده بود  
رفتم، پدرم به حضرت گفت:

چرا در میان اعراب جهینه اقامت کرده ای؟ به مدینه برو، اگر اجل تو فرا  
رسد، یارانت متولی کار تو شده و بر تو نماز گزارند!

حضرت فرمود:

همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با من قرار گذارد که من  
نمی میرم تا اینکه این (محاسن) از این (خون سرم) رنگین شود. (275)

اگر آنچه پدرت می بیند بینی گریه نمی کنی

شخصی به نام حبیب بن عمر می گوید:

به عیادت حضرت امیر علیه السلام در همان بیماری که از دنیا رفت رفتم،  
نگاهی به جراح (سر) آن حضرت انداختم و گفتم:

یا امیرالمؤمنین این زخم شما چیز (مهمی) نیست، و بر شما خوفی نیست،

حضرت فرمود:

ای حبیب به خدا قسم من همین ساعت از میان شما می روم. ام کلثوم  
دختر حضرت با شنیدن این جمله گریان شد،

حضرت فرمود:

دخترم چرا گریه می کنی؟ جواب داد:

بابا شما فرمودی همین ساعت از من جدا می شوی،

حضرت فرمود:

دخترم گریه نکن، به خدا قسم اگر آنچه پدرت می بیند بینی گریه نمی  
کنی! حبیب گفت:

عرض کردم یا امیرالمؤمنین شما چه می بینی؟

حضرت فرمود:

ملائکه آسمان و پیامبر ان را می بینم که کنار یکدیگر ایستاده، همگی  
منتظرند مرا در آغوش بگیرند و اینک این برادرم محمد صلی الله علیه و  
آله و سلم است که نزد من نشسته و می فرماید:

(یا علی) بیا آنچه در مقابل تو است از حالتی که تو در آنی بهتر است.  
راوی گوید:

از منزل خارج نشدم تا

آنکه حضرت از دنیا رفت. فردا صبح امام مجتبی علیه السلام بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم شب گذشته قرآن نازل شد (شب بیست و سوم رمضان) و در این شب عیسی بن مریم به آسمان برده شد و در همین شب یوشع بن نون کشته شد و در این شب امیرالمؤمنین (ع) از دنیا رفت. به خدا قسم از اوصیاء و نه کسانی که بعد از او (علی علیه السلام) می آیند، بر او در وارد شدن به بهشت سبقت نگیرند. هر گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را به جنگ می فرستاد، جبرئیل در طرف راست، و میکائیل در طرف چپ، او را یاری می دادند. آنگاه حضرت فرمود:

او از مال دنیا طلا و نقره ای (هیچ پولی) باقی نگذارد، مگر هفتصد درهم که از سهم او زیاد آمده بود و می خواست برای خانواده اش خدمتکاری بگیرد. (276)

زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند، مخلوقی خلق نکرده که بیشتر از ملائکه باشد، و به درستی که هر روزی هفتاد هزار ملک نازل می شوند و به بیت المعمور می آیند و طواف می کنند، و چون از طواف فارغ شوند به طواف کعبه می روند و چون از طواف کعبه، فارغ شوند به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می روند و بر آن حضرت هم سلام می کنند؛ پس از آن به سوی قبر امیرالمؤمنین علیه السلام می روند و بر آن حضرت هم سلام می کنند، بعد نزد قبر امام حسین علیه السلام هم می روند و سلام می کنند و به آسمان می روند، هر روز تا قیامت، ملائکه نازل می شوند.»

سپس فرمود:

«هر که امیرالمؤمنین (ع) را زیارت

کند و عارف به حق آن حضرت باشد؛ یعنی آن جناب را امام واجب الاطاعه و خلیفه بلا فصل داند و از روی تجبر و تکبر به زیارت نیامده باشد، حق تعالی از برای او اجر صد هزار شهید را بنویسد و گناهان گذشته و آینده او را ببامرزد، و در قیامت، او را از جمله ایمنان از سختی های آن روز مبعوث گرداند و بر او حساب را آسان گرداند؛ و چون از زیارت برگردد، ملائکه او را بدرقه نمایند تا به خانه برگردد و اگر بیمار شود، به عیادت او بیایند و اگر بمیرد، متابعت جنازه او را بکنند تا قبرش و از برای او طلب آمرزش نمایند.»

و امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر که پیاده به زیارت امیرالمؤمنین (ع) برود، خداوند به هر گامی ثواب یک حج و یک عمره برای او بنویسد و اگر پیاده برگردد به هر گامی ثواب دو حج و دو عمره از برای او بنویسد.»

و در جای دیگر امام صادق علیه السلام فرمود:

«ای پسر مارد! هر که جدم، امیرالمؤمنین (ع) را زیارت کند و به حق او آگاه باشد، خداوند از برای او به عدد هر گامی، حج مقبول و عمره پسندیده بنویسد؛ ای پسر مارد! و الله نمی خورد آتش جهنم قدمی را که غبار آلود شود در زیارت حضرت امیرالمؤمنین (ع)، خواه پیاده رود و خواه سواره؛ ای پسر مارد! این حدیث را با آب طلا بنویس.»

و حضرتش فرمود:

«دردناکی پناه به قبر آن حضرت نمی برد مگر آنکه حق تعالی او را شفا کرامت فرماید.»

(277)

پی نوشتها

1 - عیقات الانوار، تعریب شده 521 / 4.

2 - همان / 121.

3 - کفایه الطالب، باب 17، ص



982.

4 - ینابیع الموده / 83.

5 - بحار الانوار 83 / 692.

6 - همان 73 / 94.

7 - بحار الانوار 02 / 701.

8 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 02 / 623. نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ترجمه حسین استاد ولی، ص 56 - 36.

9 - یونس، آیه 85.

10 - طه، آیه 28.

11 - مائده، آیه 76.

12 - امالی الصدوق، ص 993

داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 52 - 32.

13 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 4 ص 701

فرائد السمطین ج 1 ص 251 ح 511.

14 - بحار الانوار ج 69 ص 853 از فرازهای خطبه شعبانیه.

15 - نقل از آفتاب ولایت، ص 962 - 762.

16 - کامل بهائی، ج 1، ص 161

داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 96.

17 - شرح ابن ابی الحدید ج 6 ص 31.

18 - کافی ج 8 ص 732 ح 023

واضعه قمیص رسول الله علی راسها آخذه بیدی ابنیها ...

19 - تاریخ طبری ج 3 ص 012

الامامه و السیاسه ج 1 ص 31.

20 - ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 6 ص 65 - 05.

21 - نهج البلاغه خ 391 ص 156.

22 - بحارالانوار ج 301 ص 652.

23 - لا شفیع للمراه انجح عند ربها من رضا زوجها.

24 - نقل از آفتاب ولایت، ص 693 - 393.

25 - مجالس المتقین شهید ثالث، ص 342

نقل از داستانهای از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 66.

26 - (بقره 651).

27 - امالی الطوسی - علی از ولایت تا شهادت، ص 972

نقل از داستانهای از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 21 - 9.

28 - تکویر آیه 81.

29 - اعراف 171.

30 - الصافات: 641.

- 31

الاسراء آیه 58.

32 - تذکره الخواص، ص 441

بوستان معرفت، ص 331

مناقب مرتضوی، ص 642

نقل از:

داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 04.

33 - سوره الرحمن، آیه 3 و 4.

34 - هود آیه 27.

35 - بحارالانوار، ج 8

قضاوت های امیرالمؤمنین علیه السلام، ص 113

نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 201.

36 - وافی، ج 2، ص 561

من لا یحضره الفقیه

قضاوت های امیرالمؤمنین؛ داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 67.

37 - فروع کافی ج 7 ص 942 ح 4. متن آیه:

«افمن یمهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یمهدی الا ان یمهدی فما لکم کیف تحکمون.» نقل از آفتاب ولایت، ص 441 - 341.

38 - داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 531.

39 - حدیقه الشیعه، ص 391

مناقب ابن شهر آشوب؛ نقل از داستانهای از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 841.

40 - بحار: ج 04، ص 603

نقل از داستان های بحارالانوار، ج 2، ص 15.

41 - کافی ج 5 ص 665 و 765 ح 64

نقل از آفتاب ولایت ص 741 - 641.

42 - فروع کافی ج 7 ص 882 ح 4

وسایل الشیعه ج 91 ص 53 ح 3. نقل از آفتاب ولایت ص 051.

43 - شرح من لایحضره الفقیه ج 6 ص 6

وسائل الشیعه ج 81 ص 012 ح 6.

44 - وسائل الشیعه ج 81 ص 212 ح 11. نقل از آفتاب ولایت ص 151 - 051.

45 - الحاقه 71.

46 - اعراف: 241.

47 - یوسف 4.

48 - بقره/ 06.

49 - الخصال، ابواب الاثنی عشر، ج 1

نقل از داستانهای از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 601.

50 - لب اللباب

الغناء و الاسلام ص 273

نقل از داستانهای از زندگانی حضرت

علی علیه السلام، ص 131.

51 - بحارالانوار، ج 9، ص 265

پند تاریخ ج 1

مهج الدعوات ص 351

نقل از داستانهای از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 191.

52 - ترجمه آیات: سوگند به اسبان دونده که نفس زنان (به سوی میدان جهاد) پیش رفتند. و سوگند به آنها (که بر اثر برخورد سمهایشان به سنگ های بیابان) جرقه های آتش افروختند و با دمیدن صبح بر دشمن یورش بردند. و گرد و غبار به هر سو پراکنده کردند، ناگهان در میان دشمن ظاهر شدند و ...

53 - بحار، ج 12 ص 27

داستان های بحارالانوار، ج 1، ص 93.

54 - بحار، ج 04، ص 311

داستان های بحارالانوار ج 1 ص 34.

55 - بحار، ج 14، ص 531

داستان های بحارالانوار، ج 1، ص 64.

56 - بحار، ج 14، ص 25

داستان های بحارالانوار، ج 1، ص 74.

57 - شوری 03.

58 - تفسیر البرهان ج 1، ص 54

نمونه معارف اسلام، ج 2

داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 802.

59 - بحار، ج 04، ص 733

داستان های بحارالانوار، ج 2، ص 74.

60 - بحار: ج 07، ص 293

داستان های بحارالانوار، ج 2، ص 05.

61 - بحار: ج 04، ص 343

داستان های بحار الانوار، ج 2، ص 65.

62 - بحار: ج 24، ص 982

داستان های بحارالانوار، ج 3، ص 74.

63 - بحار: ج 14، ص 35 و ج 47 ص 751

داستان های بحارالانوار، ج 3، ص 84.

64 - بحار: ج 23، ص 67

داستان های بحارالانوار، ج 3، ص 05.

65 - بحار: ج 14، ص 42

داستان های بحارالانوار، ج 3، ص 65.

66 - بحار: ج 23، ص 542 و ج 001، ص 69

داستان های بحارالانوار، ج 4، ص 04.

67 - بحار: ج 04، ص 972

داستان های بحارالانوار، ج 4، ص

68 - شریح مردی بود کوسه که مو در صورت نداشت؛ بسیار هوشیار و زیرک بود و شناخت عجیبی در امور قضایی و حل و فصل اختلاف مردم داشت. نخست عمر بن خطاب او را برای کوفه قاضی قرار داد و در آن دیار به قضاوت اشتغال داشت.

امیرالمؤمنین خواست او را عزل نماید، اهل کوفه اعتراض کردند و گفتند:

نباید شریح را عزل کنی، زیرا او را عمر نصب کرده است و ما با این شرط با تو بیعت کردیم که آنچه ابوبکر و عمر انجام داده اند تغییر ندهید! هنگامی که مختار ثقفی به حکومت رسید، او را از کوفه به دهی که همه ساکنین آن یهودی بودند تبعید نمود و چون حجاج حاکم کوفه گشت او را به کوفه آورد با این که پیر و سالخورده بود، دستور داد به قضاوت مشغول گردد و لی شریح عذر خواست و عذرش پذیرفته شد. داستانی از او نقل شده، می گویند:

شریح مدتی در نجف اشرف ساکن بود وقتی که به نماز و عبادت می پرداخت، روباهی می آمد و در اطراف او بازی می کرد و فکر او را پرت می نمود. (البته در محلی بیرون از شهر) این قضیه مدتی تکرار شد تا این که شریح آدمکی درست کرد و در جایی گذاشت، پس از آن روباه می آمد کنار آدمک (به خیال این که آدم واقعی است) بازی می کرد. یک وقت شریح از پشت سر آن روباه آمد و او را گرفت. به این جهت در میان عرب ضرب المثل ماند که می گفتند:

شریح ادهی من الثعلب

(شریح از روباه زیرکتر و حيله بازتر است)

شریح هفتاد و پنج سال قاضی بود و دو

سال آخر عمر بر کنار ماند و در سن صد و بیست سالگی از دنیا رفت. (م)

69 - بحار: ج 33، ص 854 و ج 14، ص 551 و ج 77، ص 972.

70 - بحار: ج 04، ص 633 و ج 14، ص 121

داستان های بحارالانوار، ج 3، ص 35.

71 - بحار: ج 39، ص 772

نقل از داستان های بحارالانوار، ج 4، ص 74.

72 - بحار: ج 6، ص 72

داستان های بحارالانوار، ج 3، ص 95.

73 - بحار: ج 6، ص 242

داستان های بحارالانوار، ج 4، ص 25.

74 - اصول کافی ج 1، ص 171 - 961.

75 - حق الیقین شبر، ج 1، ص 68

احتجاج طبرسی، ج 2، ص 221

بحار، ج 32، ص 9 تا 31، ج 21

اصول کافی، ج 1، ص 171، ج 4

مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 342 و 442

کشف الغمه، ج 2، ص 371

نقل از آفتاب ولایت، ص 94 - 54.

76 - بحارالانوار



تتمه المنتهى، ص 12 - 91

داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 22 - 02.

77 - شرح نهج البلاغه 1/12.

78 - بحارالانوار 14/572.

79 - همان.

80 - همان.

81 - در نسخه ای دیگر:

«می گفتند:

ملايم تر برو.»

82 - بحارالانوار 14/972.

83 - منسوب به امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 437 - 927.

84 - زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام

بحارالانوار

تاریخ طبری

ناسخ التواریخ

داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 95.

85 الخصال، باب السبعة، ج 54.

86 - نقل از

داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 87.

87 - بحارالانوار، ج 9، ص 186

معادشناسی، ج 5

داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 09.

88 - تمام مطالب مذکور در منابع زیر موجود است:

خطبه های 8 و 13 ص 06 و 601

نهج البلاغه فیض الاسلام، شرح

ابن ابی الحديد ج 1 ص 032 به بعد و ج 2 ص 851 و 261 به بعد و ج 01 ص 6، و ج 11 ص 61

بحارالانوار ج 23 ص 5 به بعد و ص 42.

98 - نهج البلاغه خ 86 فيض الاسلام ص 361 و 461.

90 - محجه البيضاء ج 4 ص 791.

91 - نقل از آفتاب ولايت، ص 921 - 721.

92 - خطبه سوم نهج البلاغه.

93 - شرح ابن ابی الحديد ج 1 ص 981.

94 - كامل ابن اثير ج 3 ص 66

كنز العمال ج 5 ص 517 به بعد.

95 - انا اعلم ذلك (من اين را می دانم که از خلافت محروم می شوم و ديگری انتخاب می گردد) ولكني ادخل معهم في الشورى لان عمر قد اهلني الان للخلافه و كان قبل ذلك يقول: ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال: ان النبوه و الامامه لا يجتمعان في بيت فانا ادخل في ذلك لاطهر للناس مناقضه فعله لروايته !!!

96 - شرح خطبه شفشقيه در شروح نهج البلاغه از جمله ابن ابی الحديد ج 1 ص 581 به بعد و ج 02 ص 12.

97 - نهج البلاغه خطبه 191 ص 846 فيض الاسلام.

98 - نقل از آفتاب ولايت، ص 331 - 131.

99 - بحارالانوار، ج 14 ص 55 و 65 ح 5. نقل از آفتاب ولايت ص 471 - 271.

100 - بحارالانوار ج 14 ص 84 ح 1.

101 - نقل از آفتاب ولایت ص 671 - 571.

102 - «فلما سمع ذلک معاویه بکی و بکی الحاضرون.»

بحارالانوار ج 14 ص 51 و 021، و ج 33 ص 572

سفینه البحار ج 2 ص 756.

103

- شرح ابن ابی الحديد ج 2 ص 012. نقل از آفتاب ولایت ص 871.
- 104 - «ما اسلموا و لكن استسلموا و اسروا الکفر فلما وجدوا اعوانا عليه اظهروه
- یعنی آنان مسلمان نشدند، بلکه با اجبار و کراهت خود را به اسلام زدند، و بدین وسیله کفر باطنی خود را پوشاندند، هنگامی که نیرو پیدا کردند، کفر خود را آشکار ساختند.
- نهج البلاغه فیض نامه 61 ص 268
- ابن ابی الحديد ج 51 ص 411 و 471.
- 105 - محجه البيضاء ج 4 ص 202
- بحارالانوار ج 33 ص 972.
- 106 - شرح ابن ابی الحديد ج 4 ص 88 تا 19، و با اشاره کمتر وسائل الشیعه ج 81 ص 474 ح 1 فروع کافی ج 7 ص 612 ح 51
- بحارالانوار ج 14 ص 9 ح 2.
- 107 - ... یا معاویه! اظننت انی ساخیرک علی علی علیه السلام بالطافک و طعامک و عطائک؟ فادخل الیک مؤمنا و اخرج منک کافرا ...
- سفینه البحار ج 1 ص 996 ماده سود.
- 108 - شرح نهج البلاغه ج 3 ص 16 و 26 و 001 و 101.
- 109 - شرح نهج البلاغه فیض خ 512 ص 317
- بحار ج 14 ص 311 و 411، و ابن ابی الحديد ج 2 ص 421 و ج 11 ص 352.
- 110 - شرح ابن ابی الحديد ج 8 ص 19 و 29. نقل از آفتاب ولایت ص 681 - 971.

111 - تحفه المجالس، ص 311

نقل از داستانهای از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 612.

112 - تاریخ کامل ابن اثیر ج 3 ص 984 - 274.

113 - سفینه البحار ج 1 ص 636.

114 - نقل از آفتاب ولایت ص 781.

115 - بحار: ج

01، ص 521

نقل از داستان های بحارالانوار، ج 3، ص 05.

116 - بحار، ج 2، ص 25 - ج 14، ص 37

با مختصری تفاوت؛ داستان های بحارالانوار، ج 1، ص 05.

117 - حق الیقین شبر ج 1 ص 081 و با تفاوت الفاظ مختصر کنز العمال ج 5 ص 136 ش 21141 و ص 706 ش 37041 و ص 006 ش 46041

الامامه و السیاسه دینوری ج 1 ص 41

تاریخ طبری ج 2 ص 054 و 064

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 71 ص 551 و 651 و ج 6 ص 02.

118 - المجتبی لا بن درید ص 53

به نقل از الغدیر ج 7 ص 871

مناقب ابن شهر آشوب ج 2 صلی الله علیه و آله 752.

119 - نقل از آفتاب، ولایت ص 212 - 112.

120 - شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص 4 مقدمه، و ص 81

مناقب خوارزمی ص 84 و 85 و 06

طبقات ابن سعد ص 068

تاریخ ابن عساکر ج 2 ص 523

الصواعق ص 67

الغدیر ج 3 ص 79 و 89 از دهها مدرک دیگر اهل سنت.

121 - شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص 4 مقدمه، و ص 81

مناقب خوارزمی ص 84 و 85 و 06

طبقات ابن سعد ص 068

تاریخ ابن عساکر ج 2 ص 523

الصواعق ص 67

الغدير ج 3 ص 79 و 89 از دهها مدرک دیگر اهل سنت.

122 - شرح ابن ابی الحديد ج 1 ص 4 مقدمه، و ص 81

مناقب خوارزمی ص 84 و 85 و 06

طبقات ابن سعد ص 068

تاریخ ابن عساکر ج 2 ص 523

الصواعق ص 67

الغدير ج 3 ص 79 و 89 از دهها مدرک دیگر اهل سنت.



- شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص 4 مقدمه، و ص 81

مناقب خوارزمی ص 84 و 85 و 06

طبقات ابن سعد ص 068

تاریخ ابن عساکر ج 2 ص 523

الصواعق ص 67

الغدير ج 3 ص 79 و 89 از دهها مدرک دیگر اهل سنت.

124 - شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص 4 مقدمه، و ص 81

مناقب خوارزمی ص 84 و 85 و 06

طبقات ابن سعد ص 068

تاریخ ابن عساکر ج 2 ص 523

الصواعق ص 67

الغدير ج 3 ص 79 و 89 از دهها مدرک دیگر اهل سنت.

125 - شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص 4 مقدمه، و ص 81

مناقب خوارزمی ص 84 و 85 و 06

طبقات ابن سعد ص 068

تاریخ ابن عساکر ج 2 ص 523

الصواعق ص 67

الغدير ج 3 ص 79 و 89 از دهها مدرک دیگر اهل سنت.

126 - شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص 4 مقدمه، و ص 81

مناقب خوارزمی ص 84 و 85 و 06

طبقات ابن سعد ص 068

تاریخ ابن عساکر ج 2 ص 523

الصواعق ص 67

الغدير ج 3 ص 79 و 89 از دهها مدرک دیگر اهل سنت.

127 - نقل از آفتاب ولایت ص 512 - 412.

128 - الولد للفراش و للعاهر الحجر.

129 - مسند احمد ج 1 ص 401

تفسير ابن كثير ج 1 ص 874

کنز العمال ج 3 ص 722

به نقل از الغدير ج 8 ص 591.

130 - مستدرک الوسائل ج 3 باب 11 «ما يتعلق بابواب میراث الازواج» ص 661.

131 - الغدير ج 8 ص 412.

132 - نقل از آفتاب ولایت ص 022 - 812.

133 - و الصحيح عندی انها ماتت علی ابی بکر و عمر،

و انها اوصت الا يصليا عليها نهج البلاغه ابن ابى الحديد ج 6 ص 05.

134 - سوره قصص آيه 02.

135 - اين كلمه ها اصطلاحی است که به ترتيب در مورد سپاه مخالف جنگ های «جمل» و «نهروان» و «صفین» به کار می رود.

136 - الغدير، ج 71 ص 222 و 322 طعن 21

احتجاج طبرسی ج 1 ص 711 و 811

اسرار آل محمد ص 201

بحارالانوار، ج 82 ص 503 و ج 74 ص 563. نقل از آفتاب ولايت، ص 232 - 922.

137 - نهج البلاغه فيض الاسلام حکمت 452 و 3121 و 4121

سفینه ج 2 ص 631. نقل از آفتاب ولايت، ص 213 - 013.

138 - فروع کافی ج 7 ص 524 ح 9

وسائل الشيعه ج 81 ص 302 ح 1 بدون شرح قضيه دانيال.

139 - آفتاب ولايت، ص 623 - 423.

140 - در سوره فتح آيه 62 آمده است:

... فانزل الله سكينته على رسوله و على المؤمنين و الزمهم كلمه التقوى  
... «پس خداوند آرامش خود را بر پیامبر خود و بر مؤمنان فرود آورد و  
کلمه تقوا را همراه آنان ساخت ...»

141 - امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 29 - 88.

142 - کفایه الطالب / 092.

143 - بحارالانوار 711/93.

144 - سوره بينه / 7.

145 - مناقب خوارزمی / 26.

بحارالانوار 04/18. مجمع الزوائد هيثمی 9/131.

146 - مناقب خوارزمی/69.

بحارالانوار 04/501.

147 - كنز العمال 5/316.

148 - الصواعق المحرقة/271.

149 - همان/471. مستدرک حاکم 3/051.

150 - الصواعق المحرقة/232.

مستدرک حاکم 3/051.

نقل از:

امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 101 - 99.

151 - فرائد السمطين 1/083.

152 - مقدمه مناقب خوارزمی/8.

153 - فرائد السمطين 1/97.

154 - فهرست ابن ندیم/111.

155 - البيان فى تفسير القرآن/19.

- 156

عبقريه الامام، دكتر مهدي محبوبه/831.

157 - همان. (على معرفت را شناخت و معرفت على را شناخت، و على به معرفت رسيد اما معرفت به على نرسيد.)

158 - در مقدمه كتابش: ال امام على.

159 - صوت العدالة الانسانيه 5/2221.

160 - شرح نهج البلاغه 61/641 با اندكى تلخيص.

161 - سفينه البحار 1/641،

به نقل از جاحظ.

162 - تفسير كبير 1/502.

163 - حاشيه شفا/665

باب الخليفه و الامام.

164 - صورت العدالة الانسانيه 5/3121.

165 - همان.

166 - شرح نهج البلاغه 1/92.

167 - نقل از امام على بن ابى طالب عليه السلام، ص 931 - 531.

168 - مناقب ابن مغازلى/64.

169 - كنز العمال 11/016، و در ينابيع الموده 2/16 نيز آورده و در آن به جاى باب آمرزش، باب دين است.

170 - تاريخ دمشق 2/984.

171 - تاريخ بغداد 7/124 و 3/291.

172 - تاریخ دمشق 2/544. و نیز در ص 644 از شریک بن عبدالله، و در ص 744 از محمد بن منکدر آورده است.

173 - همان/744.

174 - بحارالانوار 83/79.

175 - همان/901.

176 - بحارالانوار 83/101.

177 - وسائل الشیعه 81/165 و 065 و 955 و 765 و 265.

178 - همان.

179 - همان.

180 - همان.

181 - همان.

182 - همان.

183 - ر. ک: ص. و نظیر آن در «روض الفائق» علامه شیخ شعیب حریفیشی، ص 192. و در کتاب «الامام علی فی الاحادیث النبویه» تألیف علامه سید محمد ابراهیم موحد، ص 122 چنین است:

«و به خوی و جسم و شرف و کمال منزلت محمد بنگرد ...»

184 - نزهه المجالس و منتخب النفائس/454.

185 - لسان العرب 41/612. ماده «حیا».

186 - سوره قصص/38.

187 - همه اخبار این باب در بحارالانوار 14/35 - 65.

188 - نقل از امام علی

بن ابی طالب علیه السلام، ص 617 - 317.

189 - دور از حریم کوی تو شرمنده مانده ام شرمنده مانده ام که چرا زنده مانده ام

190 - عرب آن روز از روی تکبر لباس های بلند می پوشید و دامن کشان راه می رفت و آن حضرت لباس کوتاه می پوشید و از زندگی پر ناز و نعمت به دور بود. (م)

191 - سفینه البحار 2/071 ماده عدی.

192 - نهج البلاغه، حکمت 813.

193 - نقل از امام علی ابن ابی طالب علیه السلام، ص 827 - 627.

194 - سوره ق - آیه 73.

حقا در این موضوع یادآوری است برای آن کس که دارای قلب هوشیار است یا گوش دل به کلام خدا سپرده و به حقانیتش توجه کامل دارد.

195 - بحار: ج 63، ص 191

نقل از داستان های بحارالانوار، ج 4، ص 14.

196 - بحار: ج 14، ص 11 و ج 78، ص 591

نقل از داستان های بحارالانوار، ج 2، ص 14.

197 - بحار: ج 24، ص 672

نقل از داستان های بحارالانوار، ج 2، ص 54.

198 - شرح نهج البلاغه 1/72.

199 - سوره آل عمران/091 به بعد.

200 - بحارالانوار 14/22.

- 201 - همان/32.
- 202 - نقل از امام علی ابن ابی طالب علیه السلام، ص 357 - 157.
- 203 - مستدرک الوسائل 3/022
- به نقل از مناقب.
- 204 - بحارالانوار 14/81.
- 205 - نهج البلاغه، خطبه 732.
- 206 - بحارالانوار 14/41.
- 207 - سفینه البحار 1/104
- ماده خطر.
- 208 - حياه الحيوان 2/222
- ذیل «فرع.»
- 209 - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 757 - 457.
- 210 - زمر 9.
- 211 - امالی الصدوق ص 232
- نقل از داستانهای از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 281.
- 212 - بحارالانوار 14/402.
- 213 - بحارالانوار 14/602.
- 214 - همان/502.
- 215 - همان/402.
- 216 - بحارالانوار 14/591.





هنگامی که پاچه گوسفند مسمومی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، براء پیش از پیامبر لقمه ای از آن برگرفت، علی علیه السلام به او فرمود:

ای براء بر رسول خدا پیشی مگیر. براء گفت:

گویی رسول خدا را بخیل می شماری!

علی علیه السلام فرمود:

من رسول خدا را بخیل نمی شمارم ولی او را بزرگ می دارم و احترام می گذارم، و من و تو و هیچ یک از خلق خدا را نرسد که در گفتار و کردار و خوردن و نوشیدن بر رسول خدا پیشی گیریم. (براء با خوردن آن لقمه مسموم شد و از دنیا رفت).

1 82 - بحارالانوار 71/

320 - 123.

219 - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 477 - 867.

220 - شرح نهج البلاغه 1/32.

221 - تاریخ الخمیس 1/884.

222 - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 677 - 577.

223 - فرائد السمطین 2/86.

224 - امالی مفید، مجلسی 41، ص 811.

225 - شرح نهج البلاغه 1/22.

226 - بحارالانوار 14/94.

227 - همان/84.

228 - بحارالانوار 14/84.

229 - همان/94. و در «نهج البلاغه» چنین است:

«چشمان این نرینه ها به بالا دوخته بود و همین سبب هیجان و چشم چرانی آنها شد ....»

02 3 - بحارالانوار 14/94.

231 - النهایه 2/243.

232 - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 087 - 777.

233 - بحار، ج 14، ص 801 و 111

نقل از داستان های بحارالانوار ج 1 ص 73 و 83.

234 - مناقب ابن مغازلی/ 921. و در حدیث دیگری است:

«دست من و دست علی بن ابی طالب در عدالت برابر است.»

(همان، ص 031)

235 - فرائد السمطین 1/651.

236 - گیاهی است که شتر می خورد

و دارای خار و شبیه به نوک پستان است. (م)

237 - نهج البلاغه، خطبه 422.

238 - همان، خطبه 37.

239 - همان، خطبه 571.

240 - همان، خطبه 9.

241 - شرح نهج البلاغه 1/962. 4 22 - شرح نهج البلاغه 7/63.

243 - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 798 - 497.

244 - وسائل الشیعه 11/94.

245 - وسایل الشیعه 71/393.

246 - تاریخ طبری 3/66.

247 - سفینه البحار 602

ماده خلد.

248 - سوره احقاف/ 02.

249 - نقل از امام علی بن ابیطالب علیه السلام، ص 628 - 328.

250 - آبرو و حیثیت و ناموس. (م)

251 - امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 068 - 758.

252 - بحار: ج 07، ص 123

نقل از داستان های بحارالانوار، ج 4، ص 93.

253 - بحارالانوار 82/54.

- 254 - همان/05.
- 255 - بحارالانوار 82/67.
- 256 - بحارالانوار، ط کمپانی 8/17 و.
- 257 - بحارالانوار، 82/96.
- 258 - عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/6.
- 259 - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 188 - 488.
- 260 - الامامه و السياسه 1/91.
- 261 - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 587 - 488.
- 262 - تاج الموالد/ 81.
- 263 - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 559 - 459.
- 264 - مثله کردن: بریدن انگشت و بینی و گوش و دیگر اعضای کسی. (م)
- 265 - نهج البلاغه، نامه 74.
- 266 - اقتباس از آیه 22 سوره نور.
- 267 - اقتباس از آیه 891 سوره آل عمران.
- 268 - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 859 - 659.
- 269 - منتهی الآمال ج 1 ص 771
- نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 221.
- 270 - صلی الله له علی

جسم تضمنها قبر فاصبح فيه العدل ندفونا قد حالف الحق لا يبغي به بدلا  
فصار بالحق و الايمان مقرونا

271 - بسم الله الرحمن الرحيم قد جاتكم بينه من ربكم فافوا الكيل و  
الميزان و لاتبخسوا الناس اشياهم و لا تفسدوا الارض بعد اصلاحها ...

272 - بحار: ج 14، ص 911

نقل از داستان های بحارالانوار، ج 4، ص 53.

273 - بحار: ج 24، ص 711

این قضیه پیش از مقام امامت امام حسین بوده و در، ج 14، ص 211  
به امام حسن نسبت داده شده است.

274 - بحار: ج 24، ص 711

نقل از داستان های بحارالانوار، ج 4، ص 35.

275 - بحار، ج 24، ص 591.

276 - مناقب اهل البيت عليه السلام ج 1، ص 641.

نقل از:

پیشگویی های امیرالمؤمنین، ص 173.

277 - فرحه الغری

مفاتیح الجنان ص 633

نقل از:

داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام ص 312.

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را  
که به ماسوی فکندی همه هما را/  
دل اگر خدا شناسی همه در رخ علی بین  
به علی شناختم من به خدا قسم خدا را/  
بخدا که در دو عالم اثر از فنا نماند  
چو علی گرفته باشد سرچشمه بقا را/  
مگر ای سحاب رحمت تو بیاری ار نه دوزخ  
به شرار قهر سوزد همه جان ما سوی را/  
برو ای گدای مسکین! در خانه علی زن  
که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را/  
بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من  
چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا/  
چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان  
چو علی که می تواند که به سر برد وفا را/  
نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت  
متحیرم چه نامم شه ملک لا فتی را/  
بامید آنکه شاید برسد به خاکپایت

پیامها که دارم همه سوز دل صبا را/  
چو توئی قضای گردان به دعای مستمندان  
که ز جان ما بگردان ره آفت قضا را/  
چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم  
که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را/  
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی  
به پیام آشنایی بنوازد آشنا را/  
ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب  
غم دل به دوست گفتن چه خوشست شهریار/  
محمد حسین بهجت شهریار

شب و علی

شب و علی  
علی آن شیر خدا شاه عرب  
الفتی داشته با آن دل شب/  
شب ز اسرار علی آگاهست  
دل شب محرم سر الله است/  
شب علی دید و به نزدیکی دید  
گرچه او نیز به تاریکی دید/  
شب شنفته است مناجات علی



جوشش چشمه عشق ازلی/  
شاه را دید و به نوشینی خواب  
روی بر سینه دیوار خراب/  
قلعه بانی که به قصر افلاک  
سر دهد ناله زندانی خاک/  
اشکباری که چون شمع بیزار  
میفشانند زر و می گرید زار/  
دردمندی که چو لب بگشاید  
در و دیوار به زنهار آید/  
کلماتی چون در آویزه گوش  
مسجد کوفه هنوزش مدهوش/  
فجر تا سینه آفاق شکافت  
چشم بیدار علی خفته نیافت/  
روزه داری که به مهر اسحر  
بشکند نان جوین افطار/  
ناشناسی که بتاریکی شب  
میبرد شام یتیمان عرب/  
پادشاهی که به شب برقع پوش  
میکشد بار گدایان بر دوش/  
تا نشد پردگی آن سر جلی

نشد افشا که علی بود علی/  
شاهبازی که ببال و پر راز  
می کند در ابدیت پرواز/  
شہسواری کہ بہ برق شمشیر  
در دل شب بشکافد دل شیر/  
عشقبازی کہ ہم آغوش خطر  
خفت در جایگہ پیغمبر/  
آن دم صبح قیامت تاثیر  
حلقہ در شد از او دامنگیر/  
دست در دامن مولا زد در  
کہ علی بگذر و از ما مگذر/  
شال شہ وا شد و دامن بگرو  
زینبش دست بہ دامن کہ مَرُو/  
شال میبست و ندائی مبہم  
کہ کمر بند شہادت محکم/  
پیش

نوایی که ز شوق دیدار  
می کند قاتل خود را بیدار/  
ماه محراب عبودیت حق  
سر به محراب عبادت مشتق/  
میزند پس لب او کاسه شیر  
می کند چشم اشارت به اسیر/  
چه اسیری که همان قاتل اوست  
تو خدائی مگر ای دشمن دوست/  
در جهانی همه شور و همه شر  
ها علی بشر کیف بشر/  
کفن از گریه غسال خجل  
پیرهن از رخ وصال خجل/  
شبروان مست ولای تو علی  
جان عالم بفدای تو علی/).  
محمد حسین بهجت شهریار

ابر رحمت

ابر رحمت در مصیبت علی (ع)  
علی امشب چرا بهر عبادت بر نمی خیزد؟  
چرا شیر خدا از بهر طاعت بر نمی خیزد؟

خدا جوئی که از یاد خدا یک دم نشد غافل  
چه رو داده که از بهر عبادت بر نمی خیزد  
از آن ضربت که بر فرق علی زد زاده ملجم  
یقین دارم که از جا، تا قیامت بر نمی خیزد  
به محراب دعا در خون شناور گشته شیر حق  
دگر بهر دعا آن ابر رحمت بر نمی خیزد  
که زین آتش به جز دود ندامت بر نمی خیزد  
طیب آن زخم سر را دید و گفتا  
با غم و حسرت علی دیگر  
از این بستر سلامت بر نمی خیزد  
نهد سر هر کسی بر آستان مرتضی (خسرو)  
از این درگاه تا روز قیامت بر نمی خیزد  
سید محمد خسرو نژاد خسرو

سردار اتقیا

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند  
جبار در مناقب او گفته هل اتی/  
زور آزمای قلعه خیبر که بند او  
در یکدیگر شکست به بازوی لا فتی/  
مردی که در مصاف، زره پیش بسته بود  
تا پیش دشمنان نکند پشت بر غزا/

شیر خدا و صفدر میدان و بحر جود  
جان بخش در نماز و جهانسوز در دعا/  
دیباچه مرمت و دیوان معرفت  
لشکرکش فتوت و سردار اتقیا/  
(فردا که هر کسی به شفیعی زنند دست  
مائیم و دست و دامن معصوم مرتضی).  
شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

به گفته جرج جرداق امام (ع) در شب شهادت ساعتی زانوها را در بغل گرفت و لحظاتی به فکر فرو رفت. گذشته زندگی خود را از روزگاران دور به نظر آورد، به یاد آورد:

روزگار کودکی و حیات خود را در خانه پیامبر (ص) که سایه او را بر سر داشت و دست پر مهر او را در بازو گیری از او، روزگار قبول اسلام و رنج ها و مرارت های را که در دوران قبل از هجرت متحمل شده و شاید زجرها و شکنجه های یاران و مؤمنان اولیه بود. شب هجرت و ساعات پر هراس شب را که به اتکای پروردگار در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید تا او جان سالم به در برد و در خدمت رشد بشریت باشد. دوران پس از هجرت تا زمان فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله که سراسر آن به جنگ و درگیری با جاهلان و مشرکان گذشت و در فاصله 01 سال 48 غزوه و یا کمتر را پشت سر گذارده بود. دوران سقیفه و پایه گذاری ها و صدمات و لطمات ناشی

از آن غصب خلافتی که سبب شد او 52 سال از دوران عمر خود را به دور از اعمال قدرت اسلامی بگذرانند. یاران و دوستان و وفاداران که هر کدام یا در میدان به شهادت رسیدند و یا ترور شدند و یا با مرگ طبیعی رخ به نقاب خاک کشیدند. (346)

حالات علی علیه السلام در شب نوزدهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از آن همه زنج ها و افسردگی دلش گرفت، به ویژه از آن بابت که خود را تنها یافت با قلبی پر از تاثر آماده مرگ شد. به خصوص از آن بابت که او زحمات پیامبر و مجاهدان و شهدای اسلام را در معرض هدر و تلف می دید. علی متأثر است از اینکه دوستان وفاداری چون مالک اشتر، محمد بن ابی بکر، سلمان فارسی، ابوذر، عبدالله خباب و ... را از دست داده و برخی از اینان به حيله و نیرنگ کشته شده اند و یا با رنج و تاسف از دار دنیا رفته اند. او در ذهن خود خیانتکاران و خائنان را به محاکمه می کشد و بدکاران را نمی بخشد، به ویژه آنها که لطماتی بر پیکر اسلام وارد آورده و زحمات رسول خدا صلی الله علیه و آله را نادیده گرفته اند. در پیشگاه خدا به شکایت می پردازد و ...

کمر بند شهادت محکم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در شب شهادت حضرت علی (ع) وصفش چنان بود که گویی مرگ را انتظار می کشد. مرتب به آسمان و ستاره ها می نگریست و می فرمود:

به خدا قسم، دروغ نگفته ام و رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دروغ نگفت. کمر بند خود را محکم بست و به شعری بدین گونه تمثیل جست:

اشدد حیاریمک للموت

ای علی کمر خود را برای مرگ محکم ببند.

فان الموت لاقیکا

زیرا که مرگ ترا ملاقات خواهد کرد.

و لا تجزع من الموت از مرگ آه و ناله سر مده.

اذا حل بوادیکا

زیرا مرگ تو را به سر منزل مقصود می رساند.

(و به سرای تو وارد شد).

شب ضربت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوصالح حنفی گوید:

از علی (ع) شنیدم می فرمود:

رسول خدا را در خواب دیده از پیش آمدها و ناراحتی هایی که از مردم دیده بودم به حضرت شکایت کردم.

فرمود:

یا علی گریه مکن. آن گاه فرمود:

توجه کن! چون توجه کردم دو مردی را دیدم که به زنجیر آویخته و سنگ پاره هایی بر سر آنها زده می شود.

ابوصالح گوید:

فردا به عادت همه روز برای دیدار امیرالمؤمنین رفتم در بازار قصاب ها خبر شهادت علی (ع) را شنیدم. (347)

نایل آمدن به وصال محبوب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حسن بصری روایت کرده که:

علی (ع) در شب نوزدهم بیدار و آن شب را بر خلاف عادت به مسجد نرفت، دخترش ام کلثوم پرسید:



چرا امشب را بیدار مانده ای؟

فرمود:

برای آن که اگر بامداد ظاهر شود کشته خواهم شد. ابن نباح در آن هنگام آمده و حضرت را به نماز دعوت کرد، علی (ع) اندکی رفت و برگشت،

ام کلثوم عرض کرد:

جعه را بفرما تا با مردم نماز بخواند.

حضرت فرمود:

آری بگویند او با مردم نماز بخواند آن گاه دقتی کرده فرمود:

نه چاره از مرگ نیست و نمی توان از چنگ آن فرار کرد. علی (ع) در همان وقت به مسجد وارد شد و ابن ملجم که تمام شب را بیدار مانده و منتظر ورود علی (ع) بود از نسیم سحری خوابش برده بود؛ علی (ع) با پای خود او را بیدار کرده فرمود:

بر خیز موقع نماز رسیده او هم از جا برخاست و کار علی را تمام کرد.

کمر بند از بهر مرگ ای علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در حدیث آمده علی (ع) در شب نوزدهم بیدار بود و مکرر از اطاق خود بیرون می آمد و به طرف آسمان متوجه می شد و می فرمود:

سوگند به خدا تا به حال دروغ نگفته ام و دروغ هم به من اطلاع نداده اند، امشب همان شبی است که باید به وصال محبوب نایل گردم آن گاه، به خوابگاه خود برگشت، چون بامداد دمید کمر بند خود را بر بست و می فرمود:

کمر بند از بهر مرگ ای امیر که مرگ آید اکنون به دیدار تو مکن خوف از مرگ و آماده باش چو مرگ آید ای جان خریدار تو چون به صحن خانه رسید؛ مرغابیان چندی جلوی راه حضرت را گرفتند و

فریاد می زدند، خواستند آنها را آرام کنند و از جلو حضرت دور سازند  
فرمود:

آنها را واگذارید که نوحه جدایی می کنند سپس از خانه بیرون رفت و  
رسید به او آن چه زبان قلم از نگارشش لال است. (348)

علت کم غذا خوردن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی (ع) در آن ماه رمضان که شب نوزده آن ضربت خورد، شبی  
در نزد فرزندش حسن (ع) بود، و شبی در نزد فرزندش حسین (ع) بود، و  
شبی در نزد دامادش عبدالله بن جعفر افطار می کرد، و بیش از سه لقمه  
غذا تناول نمی کرد، یکی از فرزنداناش پرسید:

چرا غذا کم می خوری؟ در پاسخ فرمود:

یا بنی یاتی امر الله و انا خمیص، انما هی ليله او ليلتان

«ای پسر، امر خدا (مرگ) خواهد آمد و من (می خواهم در آن حال)  
شکمم تهی باشد، یک شب یا دو شب بیشتر از عمرم باقی نمانده است.»

(349)

اولین نوحه کنندگان علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی (ع) در همان شب آخر عمرش، از خانه به سوی مسجد  
حرکت کرد، مرغابی ها سر راه آن جناب فریاد می کردند، و مردم آنها را از  
او دور می نمودند.

فرمود:

اتركوهن فانهن نوايح.

«آنها را واگذارید زیرا آنها نوحه گرانند»

و گاهی فرمود:

و الله لتخضبن هذه من هذه

«سوگند به خدا این از این و دست بر سر و محاسنش گذاشت خضاب خواهد شد.»

(350)

دیدن پیامبر در خواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام حسن (ع) روز نوزدهم رمضان که سحر آن به فرق مقدس علی (ع) ضربت زدند.

فرمود:

شب گذشته در همین مسجد (کوفه) پدرم به من فرمود:

پسرم! من نماز شب را خواندم و سپس خوابیدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و از وضع خودم و سستی اصحاب در امر جهاد شکایت کردم، آن حضرت به من فرمود:

ادع الله ان يريحك منهم فدعوت الله

«دعا کن و از خدا بخواه تا تو را از دست آنها راحت کند، من همین دعا را کردم.» (351)

غذای امام در شب ضربت خوردن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بعضی از کتب معتبره روایت کرده اند که ام کلثوم گفت:

در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان برای افطار حضرت امیرالمؤمنین (ع) طبقی نزد او گذاشتم، دو قرص نان جو در آن بود، و کاسه ای از شیر نزد آن حضرت آوردم، و نمک ساییده حاضر کردم، چون حضرت از نماز فارغ شد، به آن طعام نگاه کرده و گریست و فرمود:

ای دختر! دو نوع خورش برای من در یک طبق حاضر کردی؟ مگر نمی دانی که من متابعت برادر و پسر عموی خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را می کنم، تا از دنیا رفت دو طعام از برای او حاضر نکردند. ای دختر! هر که خوردنی و آشامیدنی و پوشش او در دنیا خوب باشد، ایستادن او در روز قیامت نزد حق تعالی بیشتر است، ای دختر در حلال دنیا حساب است و در حرام او عذاب. و خبر داد مرا حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله که جبریل از برای او کلیدهای زمین را آورد و گفت:

یا محمد خداوند تو

را سلام می رساند و می فرماید که:

اگر خواهی تمام کوه های تهامه را برای تو طلا می کنم و به راه می اندازم، بگیر این ها را که کلید گنج های زمین است و از ثواب آخرت تو چیزی کم نمی شود،

حضرت فرمود:

بعد از آن چه خواهد بود؟

گفت:

مرگ. آن جناب فرمود:

هر گاه چنین است، مرا به دنیا احتیاج نیست، بگذار مرا که روزی گرسنه باشم و یک روز سیر، تا آنکه در روزی که گرسنه باشم دعا کنم پروردگار خود را و از او سؤال کنم، و در روزی که سیر باشم پروردگار خود را حمد گویم. جبریل گفت:

توفیق هر چیزی یافته ای ای محمد.

فرمود:

ای دختر این دنیا خانه فریب است و خانه مذلت و خواری است هر که چیزی به آخرت پیش می فرستد به او می رسد. ای دخترم! به خدا سوگند چیزی نمی خورم تا یکی از خورش ها را برداری، پس شیر را بر داشتیم، و اندکی از نان جو با نمک تناول نمود و حمد و ثنای حق تعالی به جای آورد. (352)

نگاه کردن به آسمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام در شب نوزدهم پیوسته مشغول رکوع و سجود بود و تضرع و زاری به سوی حق تعالی می نمود، بسیار از خانه بیرون می رفت و داخل می شد، به اطراف آسمان نظر می کرد و اضطراب می نمود و تضرع می کرد و می گریست، پس سوره یس را تا آخر تلاوت نمود، پس اندکی خوابیده

ترسان بیدار شده جامه خود را بر روی مبارک خود کشید و بر پا ایستاد و گفت:

خداوندا مرا به دیدن خود برکت ده. و کلمه لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم بسیار گفت. (353)

گریه فرزندان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام در شب نوزدهم رمضان نماز خواند تا بسیاری از شب گذشت، و در تعقیب نشست بود که آن حضرت را خواب ربود، باز ترسان از خواب بیدار شد، زنان و فرزندان خود را طلبید و فرمود:

در این ماه از میان شما خواهم رفت، در این شب خوابی هولناک دیدم و برای شما نقل می کنم، در این ساعت حضرت رسالت (ص) را در خواب دیدم می فرمود:

ای ابوالحسن به زودی نزد ما خواهی آمد، و نزد تو خواهد آمد شقی ترین امت و محاسن تو را از خون سرت خضاب خواهد کرد، و من بسیار مشتاقم به لقای تو، و تو در دهه آخر این ماه به نزد ما خواهی آمد، زود بیا نزد ما که آنچه نزد ماست بهتر است و باقی تر است از برای تو. چون اهل و اولاد آن حضرت این سخنان جانشوز را شنیدند، صدا به گریه بلند کردند، پس قسم داد ایشان را که ساکت شوید، چون ساکت شدند، وصیت کرد ایشان را به نیکی ها

و نهی کرد ایشان را از بدی ها. چون از وصیت فارغ گردید، باز مشغول عبادت شد، پیوسته در رکوع و سجود و تضرع و زاری بود، و هر ساعت از خانه بیرون می رفت به اطراف آسمان نظر می کرد، نظر در ستاره ها می کرد و می فرمود:

به خدا سوگند که دروغ نشنیده ام از رسول خدا، این شبی است که مرا وعده داده است. پس برگشت به جای نماز خود و می گفت:

اللهم بارک لی فی الموت، یعنی:

خداوندا مبارک گردان برای من مرگ را، و بسیار می گفت:

انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم، پس بسیار صلوات می فرستاد بر محمد و آل محمد (ص) و استغفار بسیار می کرد. (354)

نزدیکی اجل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ام کلثوم گفت:

چون در شب شهادت، قلق و اضطراب آن حضرت را دیدم، مرا خواب نبرد گفتم:

ای پدر چرا امشب خواب بر تو حرام گردیده و استراحت نمی فرمایی؟

گفت:

ای دختر من با شجاعان بسیار جنگ کرده ام و خود را به احوال عظیمه افکنده ام، هرگز رعبی و ترسی در دلم به هم نرسیده است، امشب بسیار ترسانم؛ پس فرمود:

انا لله و انا الیه راجعون،

ام کلثوم گفت:

ای پدر چرا در تمام این شب خبر مرگ خود را به ما می دهی؟

فرمود:

ای دختر اجل نزدیک گردیده و آرزوها قطع شده است. ام کلثوم چون این خبر شنید بسیار گریست،

حضرت فرمود:

گریه مکن، من نگفتم این خبر را مگر به آنچه عهد کرده است به سوی من  
رسول خدا صلی الله علیه و آله (355)

مناجات در شب ضربت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی (ع) در شب نوزدهم، اندکی به خواب رفت و بیدار شد فرمود:

دخترم! چون نزدیک وقت اذان شود،



مرا خبر کن و مشغول تضرع و زاری و عبادت شد، چون نزدیک وقت نماز شد،

ام کلثوم می گوید، آب نزد آن حضرت آوردم، برخاست و تجدید وضو کرد و جامه های خود را پوشید و به جانب مسجد رفت. چون به صحن خانه رسید، مرغابی هایی که برای برادرم حسن هدیه آورده بودند بر سر راه او آمده بال ها گشودند فریاد کردند، و قبل از آن شب صدای ایشان در نمی آمد،

حضرت فرمود:

لا اله الا الله فریاد کننده چندی که از عقبشان نوحه کنندگان خواهند بود، فردا بامداد قضای الهی ظاهر شود. (356)

شب ضربت به فکر غذای مرغابیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ام کلثوم گفت:

ای پدر چرا فال بد می زنی؟

فرمود:

هیچ یک از ما اهل بیت فال بد نزدند و فال بد در ایشان اثر نمی کند، ولیکن سخن حقی بود که بر زبانم جاری شد، دخترم به حق خودم تو را سوگند می دهم که این مرغابیان را رها کنی که حیواناتی بی زبانند که حبس کرده ای ایشان را آب و دانه بده چون گرسنه و تشنه شوند، یا رها کن آنها را که از گیاه های زمین بخورند. (357)

کمر مرگ بستن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هنگامی که علی (ع) به در خانه رسید و خواست که در را بگشاید قلاب در به کمر آن حضرت بند شد و از کمرش باز شد و افتاد، پس آن را از زمین برداشت به کمر بست و شعری چند خواند که مضمون آنها این است که:

کمر خود را برای مرگ ببند. به درستی که مرگ تو را ملاقات می کند، و جزع مکن از مرگ وقتی که به محله تو می آید، مغرور مشو به دنیا هر چند موافقت نماید، چنانچه دهر که تو را خندان گردانیده است باز تو را به گریه خواهد آورد، پس فرمود:

خداوندا مبارک گردان برای من مرگ را، و مبارک گردان برای من لقای خود را. ام کلثوم گفت:

چون این اخبار رنج آور را شنیدم گفتم:

واغوثاه وا ابتاه، در تمام این شب خبر مرگ به ما می گویی.

فرمود:

ای دختر اینها دلالت ها و علامت های مرگ است که از پی یکدیگر ظاهر می شود. پس در را گشوده بیرون رفت،

ام کلثوم گفت:

من برگشتم و آنچه از آن حضرت دیده و شنیده بودم به حضرت امام حسن نقل کردم. (358)

نگرانی زینب سلام الله علیها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اضطراب سراسر وجود زینب را گرفته و نگران است. به نزد پدر می آید که بابا، امشب تو به مسجد مرو، که دلم نگران است. بگذار دیگری به جای تو رود.

فرمود:

لا مقرر من القدر، گریز از قدر و قضای خدا ممکن نیست. اگر بلای زمینی باشد بر رفع آن قادرم اگر بلای آسمانی (مرگ) باشد که باید جاری گردد. (359)

درد دل آخر با امام حسن علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امام حسن (ع) برخاست و از پی پدر بزرگوار خود به مسجد رفت، پیش از آنکه داخل مسجد شود به آن حضرت رسید و گفت:

ای پدر بزرگوار چرا در این وقت شب از خانه بیرون آمده ای؟  
گفت:

ای نور دیده من، خوابی وحشتناکی دیدم. جناب امام حسن (ع) گفت:  
ای پدر خواب خود را برای من بیان کن.

فرمود:

دیدم جبریل بر کوه ابوقبیس فرود آمد و دو سنگ از آن کوه برگرفت و به سوی کعبه رفت، و بر بام کعبه ایستاد و آن سنگ ها را بر هم زد که ریزه ریزه شدند، پس بادی وزید و آن ریزه های سنگ را پراکنده کرد، هیچ خانه در مکه و مدینه نماند مگر آنکه ریزه ای از آن سنگ در آن داخل شد.

حضرت امام حسن (ع) پرسید:

پدر این خواب را چگونه تعبیر کردی؟

فرمود:

این خواب دلالت می کند بر آنکه پدر تو شهید شود، و هیچ خانه در مکه و مدینه باقی نمی ماند مگر آنکه اندوهی از مصیبت او در آن خانه داخل شود.

حضرت امام حسن (ع) فرمود:

آیا می دانی که این واقعه وحشتناکی خواهد بود؟

فرمود:

حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده است که این واقعه های که خواهد بود.

پیامبر به من فرمود:

که در دهه

آخر ماه مبارک رمضان شهید خواهم شد به ضربت شمشیر ابن ملجم مرادی.

امام حسن (ع) فرمود:

ای پدر هر گاه می دانی که او قاتل تو خواهد بود او را به قتل برسان.

حضرت فرمود:

ای فرزند گرامی! قصاص پیش از جنایت نمایم؟

فرمود:

ای فرزند به رختخواب خود برگرد.

امام حسن (ع) گفت:

ای پدر می خواهم با تو بیایم.

فرمود:

تو را سوگند می دهم که برگردی، پس امام حسن علیه السلام به خانه برگشت و با ام کلثوم محزون و غمگین نشستند، بر سخنان و حالات آن حضرت می گریستند. (360)

آخرین رمضان علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آخرین ماه مبارک رمضان که بر علی گذشت ماه مبارک دیگری بود برای او یک صفای دیگری داشت و برای خاندان علی (ع) از همان روز اول ماه رمضان توأم با یک دلهره و اضطراب بود چون آن ماه رمضان، روش علی (ع) با همه ماه رمضان های دیگر تفاوت داشت یکی از آن خدمات های قهرمانی اش را به عنوان نمونه ذکر می کنیم علی (ع) می فرماید:

این آیه شریفه نازل شد:

الم، احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا و هم لا يفتنون و لقد فتنا الذين  
من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين (361)

که خطاب به مسلمین است به مؤمنین که خیال کرده اند که ما آزمایش  
برای آنها پیش نخواهیم آورد خیر پیش می آوریم علی (ع) می فرماید:

تا این آیه نازل شد فهمیدم که بعد از پیغمبر فتنه ها و آزمایش های بزرگی  
برای این ملت پیش می آید عرض کردم:

یا رسول الله !

مقصود از آنچه که در دین آیه آمده چیست؟

فرمود:

«یا علی ان امتی سیفتنون من بعدی» (362)

بعد از من امت من مورد امتحان و آزمایش قرار می گیرند بعد در آنجا می  
فرماید:

به پیغمبر عرض کردم:

یا رسول الله !

آن گروهی

که در احد شهید شدند 07 نفر بودند که در رأس آنها حمزه بن عبدالمطلب بود، آنها قهرمان های احد بودند و من از این فیض محروم ماندم و شهادت از من دور شد خیلی ناراحت شدم که چرا من به این فیض نایل نشدم. من به ایشان عرض کردم:

چرا این فیض از من گرفته شد؟

فرمود:

در اینجا شهید نشدی اما عاقبت امر، تو در راه خدا شهید خواهی شد، در حالتی که در احد یک جوان 52 ساله است، تازه با زهراء سلام الله علیها ازدواج کرده است یک فرزند بیشتر نداشت، امام مجتبی (ع) یک خانواده جوان همه آرزوهای شان این است که زندگی شان کم کم پیش برود علی (ع) را ببینید تنها آرزوی بزرگش این است که در راه خدا شهید بشود! پیغمبر (ص) فرمودند:

علی تو شهید می شوی، بعد فرمود:

کیف صبرک، در حین شهادت صبر تو چگونه خواهد بود؟

علی عرض کرد:

یا رسول الله لیس هذا من مواطن الصبر بل من مواطن الشکر، نفرمایید چگونه صبر می کنی بفرمایید چگونه سپاسگزار هستی؟ فرزندان علی (ع) آمدند جلوی امیرالمؤمنین (ع) را گرفتند و گفتند:

پدر جان نمی گذاریم شما به مسجد بروید، و حتما بایستی یک نفر دیگر را به نیابت بفرستی. اول فرمودند:

خواهرزاده ام «جعه بن جبیره» را بگویند برود نماز جماعت را با مردم بخواند. بعد خودشان نقض کردند، فرمودند:

نه خودم می روم.

عرض کردند:

اجازه بدهید کسی شما را همراهی کند.

فرمود:

خیر نمی خواهم کسی مرا همراهی کند ولی برای او شب با صفایی است  
این تعبیر مال خود ایشان است که فرموده اند:

و ما کنت الا کقارب ورد، و طالب وجد (363)

بعد از این که در بستر افتاده است این جمله



ها را می فرماید؛ به خدا قسم این ضربت که بر فوق من وارد شد مثل من مثل عاشقی بود که به معشوق خودش رسید، مثل آن کسی بود که در شب ظلمانی دنبال چاه آبی می گردد تا خیمه و خرگاهش را بردارد و به آنجا برود، اگر در آن تاریکی آن چاه آب را پیدا کند چقدر خوشحال می شود مثل من هم مثل همان شخص است. حافظ می گوید:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند و حافظ هم اشاره به همین معنی دارد. فرمودند:

من خودم می روم. خدا می داند که او چه هیجانی داشت، البته خودش می فرماید:

من خیلی کوشش کردم که راز آن مطلب را کشف کنم، یعنی خصوصیات آن را بعضی گفته اند ولی اجمالاً می داند به این که یک حادثه بزرگی برای او اتفاق می افتد از نهج البلاغه این طور استفاده می شود:

خیلی کوشش کردم که سر و باطن این کار را به دست بیاورم، ولی خدا اباء کرد، جز اینکه این سر را اخفاء بکند، آمد و آمد خودش اذان صبح را می گفت:

با آن سپیده دم خدا حافظی کرد و گفت:

ای صبح، ای سپیده دم ای فجر از روزی که علی به این دنیا چشم گشاده است آیا روزی بوده است که تو از فخر بدمی و چشم علی خواب باشد یعنی ای سپیده دم بعد از این چشم علی برای همیشه به خواب خواهد رفت در وقتی که دارد از مازنه پایین می آید، می فرماید:

خلوا سبیل المؤمن المجاهد فی الله لا یعبد غیر

الواحد و يوقظ الناس الى المساجد (364) راه مؤمن مجاهد را باز کنید، باز خودش را به عنوان یک مؤمن مجاهد توصیف می کند، دلهره ها، اضطراب ها هست، علی گفته بود:

پشت سر این ضجه ها، نوحه هایی هست یک وقت یک فریاد همه را متوجه کرد صدایی شنیدند که در همه جا پیچیده است:

«تهدمت و الله ارکان الهدی و انطمست اعلام التقی و انفصمت العروه الوثقی، قتل ابن عم المصطفی، قتل الوصی المجتبی، قتل علی المرتضی قتله اشقی الاشقیاء»

به خدا سوگند ستون های هدایت در هم شکست و نشانه های تقوی محو شد و دستاویز محکمی که میان خالق و مخلوق بود گسیخته گردید پسر عموی مصطفی (ص) کشته شد، علی مرتضی به شهادت رسید و بدبخت ترین اشقیا او را شهید نمود. (365)

نفرین علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شب جمعه و شب نوزدهم ماه رمضان سال چهل هجرت، آخرین شب عمر امام علی (ع) بود، امام حسن (ع) می گوید:

همراه پدرم علی (ع) به سوی مسجد رهسپار شدیم. پدرم به من فرمود:

«پسرم! امشب لحظه ای چرت مرا فرا گرفت، در همان لحظه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم، عرض کردم:

«ای رسول خدا، چیست این مصائبی که از ناحیه امت تو به من رسیده است؟

که آنها به راه عداوت و انحراف افتاده اند.»

رسول اکرم (ص) به من فرمود:

ادع علیهم:

«آنها را نفرین افتاده اند.»

من امشب در مورد این امت (منحرف) چنین نفرین کردم.

اللهم ابدلنی بهم خیرا منهم و ابدلهم بی من هو شر منی

«خدایا !

به عوض آنها، دیدار و هم نشینی با خوبان را نصیب من گردان، و به عوض من، بدان را بر آنها مسلط کن.»

(366) سحرگاه همان شب نفرین امام علی

علیه السلام به استجابت رسید.

ضربتی بر جای ضربت ملعون دیگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخ مفید به سند معتبر از امام زین العابدین (ع) روایت کرده است؛ که چون ابن ملجم قصد قتل حضرت امیرالمؤمنین (ع) را کرد، دیگری را با خود آورده بود و ضربت آن ملعون دیگر به دیوار مسجد خورد. چون حضرت نزدیک محراب آمد و مشغول نماز شد و به سجده رفت، ابن ملجم ضربتی بر سر آن حضرت زد، بر جای آن ضربتی آمد که عمرو بن عبدود بر سر آن حضرت زده بود چون صدای مردم بلند شد،

حضرت امام حسن و امام حسین (ع) به مسجد دویدند ابن ملجم را گرفته در بند کردند، و پدر بزرگوار خود را برداشته به خانه بردند.

سپس لبابه به نزدیک سر آن حضرت نشست و ام کلثوم نزد پای او نشست و صدای شیون از خانه آن حضرت بلند شد، پس آن حضرت دیده های مبارک خود را گشود و به سوی حسن و حسین (ع) نظر کرد و فرمود که:

رفیق اعلا و صحبت انبیاء و اوصیاء بهتر است برای دوستان خدا از دنیای بی بقا، اگر من از این ضربت کشته شوم، آن ملعون را یک ضربت بیشتر نزنید، این را فرمود:

و ساعتی مدهوش شد، چون به هوش باز آمد فرمود:

در این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که مرا تکلیف رفتن می کند و فرمود که:

فردا شب نزد ما خواهی بود. (367)

آخرین اذان علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سحرگاه شب 91 رمضان حضرت علی (ع) داخل مسجد شدند، قندیل ها خاموش شده بود و مسجد تاریک بود،

حضرت چند رکعت نماز ادا کرد، ساعتی مشغول تعقیب بود، سپس  
برخاست و دو رکعت نماز خواند و

بر بام مسجد رفت، دست های مبارک را بر گوش های خود گذاشت و اذان گفت. وقتی آن حضرت اذان می گفت، هیچ خانه در کوفه نمی ماند مگر آنکه صدای او را می شنیدند. ابن ملجم ملعون در تمام شب بیدار بود و در آن امر عظیم که اراده کرده بود تفکر می کرد، و در میان شب قطامه به نزد او آمد گفت:

کسی که چنین اراده ای دارد.

خواب بر او حرام است، برخیز و علی را به قتل برسان و برگرد و مراد خود را از من حاصل گردان، آن ملعون گفت:

علی را می کشم و می دانم که به مراد خود نمی رسم پس در آن وقت صدای اذان حضرت را شنیدند، آن ملعونه گفت:

زود برو که فرصت از دست می رود. (368)

بیدار کردن قاتل خود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در تمام آن شب، ابن ملجم ملعون با شیب و وردان در مسجد بودند و انتظار آن حضرت می بردند چون حضرت از اذان فارغ شد و پایین آمد و مشغول تسبیح و تقدیس حق تعالی بود و صلوات بر محمد و آل محمد می فرستاد، به صحن مسجد آمد و افراد خواب را برای نماز بیدار می کرد، تا آنکه به ابن ملجم رسید، دید که او بر رو خوابیده است.

فرمود:

برخیز از خواب برای نماز و چنین خواب که این خواب شیطان است، بلکه بر دست راست بخواب که خواب مؤمنان است، و بر پشت خواب پیغمبران است پس حضرت فرمود که:

قصدی در خاطر خود داری که نزدیک است از آن آسمانها از هم بپاشد و زمین شق شود و کوه ها سرنگون گردد، و اگر بخواهم می توانم خبر بدهم که در زیر جامه چه داری؛ و از

آن در گذشت به نزد محراب رفت و مشغول نماز شد، و رکوع و سجود را بسیار طول داد چنانچه عادت او بود. (369)

ضربت در سجده اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس آن ملعون به نزد آن ستون که حضرت نماز می کرد ایستاد، چون حضرت سر از سجده اول برداشت آن ملعون ضربتی بر سر آن حضرت زد درست در جای ضربت عمرو بن عبدود آمد و پیشانی او را شکافت، پس حضرت فرمود:

بسم الله و بالله و على مله رسول الله، و گفت:

برب الكعبه، یعنی فایز و رستگار شدم به حق پروردگار کعبه. چون اهل مسجد صدای حضرت را شنیدند همه به سوی محراب دویدند، چون آن شمشیر را به زهر آب داده بودند، زهر در سر و بدن مقدسش دوید. چون مردم به نزدیک آن حضرت رسیدند، دیدند در محراب افتاده است و خاک برمی گیرد و بر جراحت خود می ریزد و این آیه را می خواند:

«منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخرى»

یعنی:

از زمین خلق کرده ام شما را، و به زمین بر می گردانم شما را، و از زمین بیرون می آوردم شما را بار دیگر، سپس فرمود:

آمد امر خدا، و راست شد گفته رسول خدا. (370)

لرزیدن زمین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قبل از ضربت ابن ملجم، شیب ضربتی حواله آن حضرت کرد و بر طاق مسجد آمد، چون ضربت ابن ملجم به سر مبارک آن حضرت رسید، زمین لرزید و دریاها طوفانی شد، درهای مسجد به هم خورد، چون حضرت را برداشتند، ردای مبارکش را بر سرش بستند،

حضرت خون سر خود را بر محاسن مبارکش کشید و فرمود:

این همان وعده ای است که خدا و رسول مرا وعده داده بودند، راست گفتند خدا و رسول. پس از ضربت بر فرق علی (ع) خروش از ملایکه آسمانها و زمین ها بلند شد، و باد



سیاه تندی وزید که هوا را تیره کرد. و جبریل در میان آسمان و زمین صدا زد:

به خدا سوگند که درهم شکست ارکان هدایت، و تاریک شد ستاره های علم نبوت، و بر طرف شد نشانه های پرهیزگاری، و گسیخته شد عروه الوثقای الهی، و کشته شد پسر عموی محمد مصطفی وصی و برگزیده مجتبی، و شهید شد سید اوصیاء علی مرتضی، او را شهید کرد بدبخت ترین اشقیاء. (371)

دویدن فرزندان به سمت مسجد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زمانی که ام کلثوم جبریل را شنید، سیلی به صورت خود زد و گریبان چاک کرد، فریاد و ابتاه، و اعلیاه، و امحمداه و واسیداه برآورد، پس حضرت امام حسن و امام حسین (ع) از خانه به سوی مسجد دویدند، دیدند که مردم نوحه و فریاد می کنند و می گویند:

وا اماماه و وامیرالمؤمنیناه، به خدا سوگند که شهید شد امام عابد مجاهد که هرگز برای بت سجده نکرده بود، و شبیه ترین مردم بود به رسول خدا (ص).

چون آن دو مظلوم داخل مسجد شدند، فریاد و ابتاه و اعلیاه بر آوردند می گفتند:

کاش ما را مرگ در می یافت و این روز را نمی دیدیم. چون به نزدیک محراب آمدند، پدر بزرگوار خود را دیدند که در میان محراب افتاده است، و ابوجعه با جماعتی می خواهند او را بلند کنند که با مردم نماز بخواند، اما نمی تواند.

حضرت امیرالمؤمنین (ع) امام حسن (ع) را به جای خود گذاشت که با مردم نماز گزارد، و خود نشسته نماز را به اشاره ادا کرد، خون خود را بر روی خود می مالید و هر ساعتی به طرفی می افتاد. (372)

سر علی علیه السلام در دامن امام حسن علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چون حضرت امام حسن (ع) از نماز فارغ شد، سر مبارک پدر بزرگوار خود را در دامن گذاشت و گفت:

ای پدر بزرگوار پشت ما را شکستی، چگونه تو را به این حال ببینم پس حضرت دیده مبارک خود را گشود فرمود:

ای فرزند گرامی بعد از امروز بر پدر تو غمی و المی و جزعی نیست، اینک جد تو محمد (ص) وجده تو خدیجه و مادرت فاطمه زهرا (ع) و حوریان جنه الماری بر دور پدر تو بر

آمده اند و انتظار رفتن او می کشند، پس شاد باش دست از گریه بازدار  
که گریه تو ملایکه آسمانها را به گریه آورده است. (373)

تمام شدن اندوه علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چون صدای وحشت انگیز شهادت علی (ع) در کوفه منتشر شد، مردان و زنان از خانه ها به سوی مسجد دویدند، چون به مسجد رسیدند دیدند که حضرت امیرالمؤمنین (ع) سرش در دامن امام حسن (ع) است، با آنکه جای ضربت را محکم بسته اند خون می ریزد و گلگونه مبارکش از زردی به سفیدی مایل شده است، به اطراف آسمان نظر می کند و زبانیش به تسبیح و تقدیس الهی مشغول است، و می گوید:

پروردگارا از تو رفاقت انبیاء و اوصیاء و اعلاى درجات جنه الماوى را می خواهم. (374)

گریه امام حسن علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی (ع) ساعتی مدهوش شد و قطرات اشک از دیده های نور دیده مصطفی حسن مجتبی (ع) می ریخت، چون آب دیده آن حضرت بر روی پدر بزرگوارش ریخت چشم گشود فرمود:

چرا گریه می کنی فرزندم، بعد از این روز بر پدر تو ترسی و وهمی نیست، اینک جد تو محمد مصطفی (ع) و خدیجه کبری و فاطمه زهرا و حوریان بهشت، نزد پدر تو حاضر شده اند و انتظار قدوم او را می کشند، و ملایکه آسمان ها به درگاه حق تعالی صداها بلند کرده اند. ای فرزند گرامی بر پدر خود ناله می کنی و تو بعد از پدر خود به زهر ستم شهید خواهی شد، و برادرت حسین به تیغ ستم دشمنان شهید خواهد شد، و با این حال به جد و پدر و مادر خود ملحق خواهید شد. پس حضرت امام حسن (ع) گفت:

ای پدر آیا نمی گویی که این معامله با تو که کرد؟

فرمود:

فرزند یهودیه عبدالرحمن بن ملجم مرا ضربت زد، و الحال از باب کنده  
داخل مسجد خواهد شد، پیوسته زهر شمشیر آن ملعون

بر سر و بدن آن حضرت اثر می کرد و مدهوش می گردید، و مردم می گریستند، خاک مسجد را بر سر می ریختند. (375)

دستگیری قاتل علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ناگاه صدایی از در مسجد بلند شد و ابن ملجم را دست بسته از در مسجد به درون می آوردند، و مردم او را لعنت می کردند و آب دهان بر روی نحسش می انداختند و گوشش را به دندان می جویدند و می گفتند:

ای دشمن خدا چه کردی؟ امت محمد را هلاک کردی، و بهترین مردم را شهید کردی آن ملعون ساکت بود و سخن نمی گفت، حذیفه نخعی شمشیر برهنه در دست داشت در پیش روی آن ملعون می آمد و مردم را می شکافت تا آنکه او را به نزدیک حضرت آورد، چون نظر امام حسن (ع) بر او افتاد.

فرمود:

ای ملعون تو کشتی امیر مؤمنان و امام مسلمانان را، آیا جزای او از تو این بود که تو را پناه داد و بر دیگران اختیار کرد و به تو عطاها فرمود، ای بدبخت ترین امت، سر به زیر افکند و جواب نگفت (376)

چگونگی دستگیری قاتل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صداهای مردم به گریه و نوحه بلند شده بود.

حضرت علی (ع) از آن مردی که آن ملعون را آورده بود پرسید که:

این دشمن خدا را از کجا یافتی؟

گفت:

ای مولای من دیشب با همسرم در خانه خوابیده بودم، من در خواب بودم و او بیدار بود، وقتی صدای خبر قتل امیرالمؤمنین (ع) را از میان آسمان و

زمین شنید، مرا بیدار کرد گفت:

تو در خوابی و امام تو علی بن ابیطالب شهید شده است، من از خواب  
جستم گفتم:

خدا دهنّت را بشکند، این چه حرفی است که می گویی، امیرالمؤمنین به  
مردم چه بدی کرده است که او را بکشند، او خیر خواه مسلمانان است و  
پدر یتیمان است و شوهر بیوه زنان

است، چه کسی توانایی دارد که او را بکشد، او شیر خداست. همسرم گفت:

چنین صدایی از آسمان شنیدم، گمان دارم که آن صدا را جمیع اهل کوفه شنیده باشند، در این سخن بودم که ناگاه صدایی عظیم به گوشم رسید، شنیدم کسی می گفت:

قتل امیرالمؤمنین. پس شمشیر خود را از غلاف کشیدم، در خانه را گشودم و سراسیمه بیرون دویدم، در بین راه این ملعون را دیدم که می گریخت به جانب راست و چپ نظر می کرد، گویا راه بر او بسته شده بود، به او گفتم که:

وای بر تو چرا سرگردانی؟ کیستی و اراده کجا داری؟ نام خود را نگفت و نام دیگری گفت، گفتم:

از کجا می آیی؟

گفت:

از خانه خود، گفتم:

در این وقت به کجا می روی؟

گفت: به حیره

گفتم:

چرا نماز بامداد را با امیرالمؤمنین به جا نیاوردی؟

گفت:

می ترسم که حاجت من فوت شود. گفتم:

صدایی شنیدم که امیرالمؤمنین کشته شده است آیا خبر داری؟

گفت:

نه.

گفتم:

چرا نمی ایستی تا پی ببری؟

گفت:

پی کار خود می روم و حاجت من از این ضروری تر است چون این سخن را از او شنیدم، گفتم:

ای ملعون کدام حاجت ضرورتر باشد از فهمیدن حال امیر مؤمنان و امام مسلمانان، از او خشمگین شدم با شمشیر بر او حمله کردم، در این حال بادی وزید و برق شمشیر از عبای او ظاهر شد، چون برق شمشیر را مشاهده کردم گفتم:

این شمشیر برهنه چیست که در زیر جامه خود پنهان کرده ای مگر تویی قاتل امیرالمؤمنین؟ می خواست بگوید نه، حق تعالی بر زبانش جاری کرد گفت:

بلی، پس من شمشیر حواله او کردم، او نیز شمشیر حواله من کرد، من ضربت او را رد کردم، او را بر زمین افکندم. مردم رسیدند مرا



یاری کردند تا آنکه او را گرفتم و دست هایش را بستم به خدمت تو آوردم  
پس امام حسن (ع) فرمود:

حمد و سپاس مخصوص خداوندی که دوست خود را یاری کرد و دشمن خود  
را سرنگون گردانید. (377)

پی نوشتها

346 - ال امام علی (ع)

347 - الارشاد، ص 02 91

348 - الارشاد، ص 02 91

349 - ارشاد مفید، ج 1 ص 123

350 - ارشاد مفید، ج 1 ص 123.

351 -. عقد الفرید، ج 4، ص 163.

352 - تاریخ 41 معصوم ص 043 732

353 - تاریخ 41 معصوم ص 043 732

354 - تاریخ 41 معصوم ص 043 733

355 - تاریخ 41 معصوم ص 043 733

356 - تاریخ 41 معصوم ص 043 733

357 - تاریخ 41 معصوم ص 043 733

358 - تاریخ معصوم ص 043 733

359 - در مکتب امام امیرالمؤمنین (ع) ص 124

360 - تاریخ 41 معصوم ص 043 733

- 361 - سورة عنكبوت آیه 2.
- 362 - نهج البلاغه صبحی صالح ص 022
- 363 - نهج البلاغه، صبحی صالح، ص 973.
- 364 - دیوان علی (ع)
- 365 - منتهی الامال انسان کامل ص 84 34
- 366 - اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 6 ص 131
- 367 - امالی شیخ طوسی، ص 563
- 368 - تاریخ 41 معصوم ص 643 043
- 369 - تاریخ 41 معصوم ص 643 043
- 370 - تاریخ 41 معصوم ص 643 043
- 371 - تاریخ 41 معصوم ص 643 043
- 372 - تاریخ 41 معصوم ص 643 043
- 373 - تاریخ 41 معصوم، ص 643 043
- 374 - تاریخ 41 معصوم، ص 643 043
- 375 - تاریخ 41 معصوم ص 643 043
- 376 - تاریخ 41 معصوم، ص 644 043
- 377 - تاریخ 41 معصوم ص

043 643

### ولادت

حمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی مجلسی، معروف به علامه مجلسی و مجلسی ثانی در سال 7301 هجری در شهر اصفهان دیده به جهان گشود.

### خاندان

خاندان علامه مجلسی از جمله پر افتخارترین خاندان های شیعه در قرون اخیر است. در این خانواده نزدیک به یکصد عالم وارسته و بزرگوار دیده می شود و از نزدیکان علامه پس از بررسی تنها علم و فضل مشاهده می کنیم:

1 - جد بزرگ علامه، عالم بزرگوار حافظ، ابو نعیم اصفهانی صاحب کتابهایی چون «تاریخ اصفهان» و «حلیه الأولیاء» است.

2 - پدر علامه، مولی محمد تقی مجلسی، معروف به مجلسی اول (3001 - 0701 هجری) صاحب کرامات و مقامات معنوی و روحی بلند است. او محدث و فقیهی بزرگ است و کتابهایی نیز تألیف نموده است. محمد تقی مجلسی شاگرد شیخ بهایی و میر داماد است. او در علوم مختلف اسلامی تبحر داشته و در زمان خویش مرجعیت تقلید را به عهده داشته است. وی در کنار مرجعیت، از اقامه نماز جمعه و جماعت نیز غفلت نمی کرد و امام جمعه اصفهان بود. از جمله پرورش یافتگان مکتبش می توان به: علامه مجلسی (که بیشترین استفاده را از پدر خویش برده است)، آقا حسین خوانساری و ملا صالح مازندرانی اشاره نمود.

3 - علامه دو برادر داشت که آنها نیز مردانی متقی و زاهد بودند به نام های ملا عزیز الله و ملا عبد الله، که برای تبلیغ و نشر علوم اهل بیت علیهم السلام به هندوستان رفت و ساکن آنجا گردید.

4 - خاندان علامه مجلسی نه تنها مردانی عالم و دانشمند به جامعه تحویل داده، بلکه زنان این خاندان نیز پا به پای مردان

خویش قدم برداشته اند.

علامه مجلسی چهار خواهر داشت که آنان نیز هر یک دارای تألیفات و تحقیقات ارزنده ای در علوم اسلامی می باشند. از جمله تألیفات آنان می توان به: شرح کافی، المشتركات فی الرجال، شرح شرایع الإسلام، شرح مطالع و شرح قصیده دعبل خزائی اشاره نمود. همسران این زنان عالم و بزرگوار نیز از علمای بزرگ بودند. کسانی همچون ملا صالح مازندرانی، ملا میرزای شیروانی، ملا علی استرآبادی و میرزا محمد فسایی.

5 - علامه مجلسی دارای 5 پسر بود که همگی از محضر علم و معارف پدر بهره مند شدند و به مدارجی بالا دست یافتند.

6 - دامادهای علامه هم که 5 نفر بودند از طلاب و فضلاء آن زمان بودند و علامه با عنایتی خاص نسبت به دامادها، دختران خویش را به ازدواج آنان درمی آورد. علاوه بر اینها خاندان های بزرگی از علمای آن عصر مرتبط با علامه مجلسی بودند، مانند وحید بهبهانی، بحر العلوم، طباطبایی بروجردی، میرزا عبد الله افندی صاحب ریاض العلماء، شهرستانی و ... مقام علمی علامه مجلسی آنچنان شهرتی در علوم مختلف اسلامی دارد که محتاج هیچ بیان و توضیحی نیست. نام علامه مجلسی چون آفتابی بر آسمان فقاقت و اجتهاد می درخشد.

علامه مجلسی از جمله بزرگانی است که از جامعیت خاصی برخوردار بود. او در علوم مختلف اسلامی مانند تفسیر، حدیث، فقه، اصول، تاریخ، رجال و درایه سرآمد عصر بود. نگاهی اجمالی به مجموعه عظیم بحارالانوار این نکته را به خوبی آشکار می سازد. این علوم در کنار علوم عقلی همچون فلسفه، منطق، ریاضیات، ادبیات، لغت، جغرافیا، طب، نجوم و علوم غریبه از او شخصیتی ممتاز و بی نظیر ساخته است. نظری

گذرا به «کتاب السماء و العالم» در بحارالانوار این جامعیت را به خوبی نمایان می سازد. برخی علامه مجلسی را در طول تاریخ اسلامی از حیث جامعیت در علوم و فنون گوناگون بی نظیر دانسته اند.

علامه ریزینی و نکته سنجی های بسیار زیبایی پیرامون روایات مشکل دارد. بیان های علامه در ذیل روایات و آیات قرآن بسیار دقیق و زیبا است و کمتر می توان در آنها خطا و اشتباهی یافت.

علامه مجلسی، علاوه بر علوم چون روایات اهل بیت علیهم السلام در فقه نیز تبحری بالا داشته، گرچه اکثر مجلدات فقهی بحار مجال پانویس شدن نیافته است.

#### شخصیت معنوی

علمای دین نه تنها از استاد خود درس علم و دانش می آموزند، بلکه سیر و سلوک معنوی خویش را زیر نظر اساتید عارف بالله سپری می نمایند.

علامه مجلسی همزمان با طی مدارج علمی و سریعتر از آن مدارج معنوی و کمالات روحی را پیمود تا آنجا که مصداق واقعی «عالم ربّانی» گشت. این ادعا با مروری بر سجایای اخلاقی ایشان کاملاً روشن می شود. از جمله خصائص بارز اخلاقی علامه می توان به این موارد اشاره نمود:

#### 1 - یاد خداوند:

شاگرد گرانقدر او «سید نعمت الله جزائری» در مورد استاد خود گفته است:

علامه هیچگاه از یاد خدا غافل نبود و تمام اعمالش را با قصد قربت انجام می داد.

2 - زیارت: علامه به «زیارت» ائمه هدی علیهم السلام اهمیت فراوان می داد و با وجود مشکلات آن زمان و امکانات بسیار ابتدایی برای مسافرت، چندین بار به زیارت ائمه عراق، بقیع و مشهد مقدس نائل شد و هر بار مدتی طولانی در جوار آن بزرگواران سکنی گزید. او چند بار نیز به حج خانه خدا مشرف شد.

توسل: توجه خاص به توسل به معصومین علیهم السلام باعث گردید علامه مجلسی پیرامون ادعیه و زیارات مطالب فراوانی در بحارالانوار بیاورد و به جز آن، چند کتاب مستقل نیز در موضوع ادعیه و زیارت تألیف نماید از جمله ی «زاد المعاد» که مرجعی مهم در کتب ادعیه متأخر است و «تحفه الزائر» و ترجمه هایی از زیارت جامعه کبیره و دعای سمات و ...

4 - زهد و پارسایی: یک ویژگی بسیار مهم در زندگی این بزرگ مرد، زهد و پارسایی و ساده زیستی اوست.

علامه در عهد صفوی می زیست

و شیخ الاسلام حکومت صفوی بود و در یک کلام، تمام امکانات دولت در اختیار او بود، اما با همه اینها زندگی شخصی علامه در نهایت زهد و سادگی سپری می شد.

5 - تواضع: تواضع علامه مجلسی از دیگر خصائص اوست.

علامه هیچگاه به مقام اجتماعی و بالا و پایین بودن موقعیت یا سن افراد نگاه نمی کرد. او از سید علی خان مدنی، شارح گرانقدر صحیفه سجادیه مطالب فراوانی در بحار آورده است و می دانیم که سید علی خان 51 سال کوچکتر از علامه بوده و از حیث مقام و منزلت اجتماعی هم به او نمی رسید. خلاصه اینکه جمع شدن همه این خصائص روحی و کمالات معنوی با علم و دانش گسترده علامه، از او شخصیتی ممتاز ساخته بود که در تاریخ مثل و مانندی برای او دشوار پیدا می شود.

#### اوضاع سیاسی

علمای بزرگوار شیعه در طول تاریخ با وجود فشارها و محرومیت ها و اختناق های فراوان زحمات ارزنده ای کشیده و آثاری گرانبها به یادگار نهاده اند. آنان با خون دل خوردن ها و زحمات طاقت فرسا نهال تشیع را آبیاری نمودند و این

میراث عظیم پیامبر صلی الله علیه و آله را به ما رساندند. در این بین هر گاه اوضاع نسبتاً مساعدی فراهم می شد و فشارها بر علیه شیعیان کم می شد شاهد شکوفایی بی نظیر فقها و علما و فیلسوفان شیعه هستیم. از جمله این موقعیتها عصر شیخ مفید

و شیخ طوسی را در حکومت آل بویه می توان برشمرد. همچنین دوره صفویه و زمان علامه مجلسی شاهی صادق بر این گفتار است.

علامه مجلسی با عنایت به انتساب شاهان صفویه به تشیع و اینکه آنان خود را منسوب به ائمه اطهار علیهم السلام می دانستند بیشترین استفاده را در جنبه های مختلف نمود. تألیف بزرگترین دائره المعارف حدیث شیعه در غیر چنین زمانی و با عدم امکانات اقتصادی بسیار دشوار می نمود.

#### سالشمار

علامه مجلسی در زمان شاه عباس اول که مردی با سیاست و با کفایت و در عین حال، مردی سگدل و بی رحم بود متولد شد. زمانی که شاه صفی پس از او به حکومت رسید، عراق از قلمرو حکومت ایران جدا شد. پس از شاه صفی، شاه عباس دوم که 9 سال داشت به حکومت رسید و در مجلس تاجگذاری او بود که علامه از او خواست شراب خواری و فروش آن و برخی اعمال منکر دیگر ممنوع شود. او هم به توصیه های علامه عمل کرد، اما رفته رفته، او نیز چون دیگر شاهان آلوده شراب و ... شد.

#### منزلت اجتماعی

علامه مجلسی در میان مردم از نفوذ بی سابقه ای برخوردار بود. او با علم سرشار و نفوذ معنوی و بیان سحر انگیز خود مردم را از میخانه و قهوه خانه ها به مساجد کشاند و در عهد او مساجد از رونق خاصی برخوردار بودند. خصوصاً در ماه مبارک رمضان و شب های قدر جمعیت بی سابقه ای به مساجد روی می آوردند.

علامه در سلاطین صفوی هم نفوذ بالایی داشت. او که سیاستمداری مقتدر بود، با تدبیر خویش در زمان سلاطین بی کفایت صفوی کشور را از حمله و تجاوز دشمنان حفظ نمود. دقیقاً پس از وفات علامه مجلسی بود که کشور دچار هرج و مرج شد و افغانها به ایران حمله کردند و حکومت صفویه را سرنگون نمودند. او با استفاده از اقتدار اجتماعی و سیاسی خویش



بسیاری از نسخه های کمیاب کتب قدما را استنساخ کرد و میراث عظیمی از تشیع را از نابودی نجات داد.

#### مسلك علمى

علامه مجلسی روشی معتدل ما بین اصولی و اخباری داشت. او در عین اینکه محدثی بزرگ بود به علوم عقلی هم توجهی خاص داشت. او از جمله بزرگانی است که علوم عقلی همچون فلسفه را خوانده و از اساتید این علوم محسوب می گشت و در عین حال همه چیز را در منبع و سرچشمه وحی یافت و تمام همت خویش را به نشر روایات معصومین علیهم السلام اختصاص داد. تنها حساسیت علامه به انحرافات در دین بود. او که در زمان خویش شیوع صوفی گری را می دید دست به مبارزه ای قاطعانه با تصوف زد و در این مسیر با استعانت از اهل بیت علیهم السلام به پیروزی چشمگیری نائل شد.

#### لقب «علامه»

علامه، محمد باقر مجلسی این لقب پر افتخار را از بزرگانی همچون وحید بهبهانی، علامه بحر العلوم

و شیخ اعظم انصاری اخذ کرده است. این بزرگان که هریک دریایی متلاطم از علوم و معارف اسلامی هستند با دیدن مقام و منزلت علامه مجلسی این لقب را در مورد او به کار بردند و به حق او علامه عصر خویش بود.

#### شیخ الاسلام اصفهان

علامه مجلسی در سال 8901 از سوی شاه سلیمان صفوی به سمت شیخ الاسلامی اصفهان منسوب شد. شیخ الاسلام بالاترین و مهمترین منصب دینی و اجرایی در آن عصر بود. او قاضی و حاکم در مشاجرات و دعاوی بود. تمام امور دینی زیر نظر مستقیم او انجام می گشت و تمام وجوهات به محضر او فرستاده می شد شیخ الاسلام سرپرستی درماندگان و ایتام و ... را نیز برعهده داشت. نکته مهم در اینجا آن است که علامه این منصب را با اصرار و التماس شاه پذیرفت و در همان مجلس، شاه چند بار کلمه التماس را بر زبان آورد تا علامه راضی به پذیرفتن این منصب گردد.

علامه تا پایان عمر خویش عهده دار این وظیفه مهم بود.

#### اساتید

متأسفانه با آنکه اطلاعات ما در مورد زندگی علامه مجلسی فراوان است، پیرامون اساتید او اطلاع کمی در دست داریم. البته مشایخ روایت علامه را می شناسیم اما اینکه علامه محضر درسی چه کسانی را درک کرده مبهم است. از جمله اساتید و مشایخ نقل علامه اند:

1 - پدرش محمد تقی مجلسی (متوفای 0701 هجری) که استاد علامه در علوم نقلی بوده است.

2 - مرحوم آقا حسین خوانساری (متوفای 8901 هجری)، فرزند آقا جمال که استاد علامه در علوم عقلی بوده است. این دو بزرگوار اساتید علامه هستند، اما مشایخ نقل او:

3 - مولا محمد صالح مازندرانی (متوفای 6801 هجری)

4 - ملا محسن فیض کاشانی (متوفای 1901 هجری)

5 - سید علی خان مدنی صاحب شرح معروف بر صحیفه سجادیه علیه السلام (متوفای 0211 هجری)

6 - شیخ حرّ عاملی مؤلف کتاب وسائل الشیعه (متوفای 4011 هجری).

لازم به ذکر است که این دو تن

علاوه بر اجازه هایی که به علامه داده اند از ایشان اجازه هم گرفته اند بنا بر این جزء شاگردان علامه نیز محسوب می گردند.

### شاگردان

بیش از یک هزار نفر از طلاب و دانش پژوهان از محضر پر فیض علامه مجلسی استفاده نموده اند.

علامه اجازه های فراوانی نیز به شاگردان خویش داده است. از جمله شاگردان علامه اند:

- 1 - سید نعمت الله جزائری
- 2 - جعفر بن عبد الله کمره ای اصفهانی
- 3 - زین العابدین بن شیخ حرّ عاملی
- 4 - سلیمان بن عبد الله ماحوزی بحرانی
- 5 - شیخ عبد الرزاق گیلانی
- 6 - عبد الرضا کاشانی
- 7 - محمد باقر بیابانکی
- 8 - میرزا عبد الله افندی اصفهانی مؤلف محترم ریاض العلماء
- 9 - سید علی خان مدنی مؤلف گرانقدر ریاض السالکین (شرح صحیفه سجادیه علیه السلام)
- 10 - شیخ حرّ عاملی
- 11 - ملا سیمّا، محمد بن اسماعیل فسایی شیرازی
- 12 - محمد بن حسن، فاضل هندی و ...

### تألیفات

علامه مجلسی عمری بسیار پر برکت داشت. او در عمر 37 ساله خویش بیش از یکصد کتاب به زبان فارسی و عربی نوشت که تنها یک عنوان آن بحارالانوار است با 011 جلد و عنوان دیگر مرآه العقول با 62 جلد. حدود 04 کتاب نیز به ایشان نسبت داده شده است. اولین تألیف علامه را کتاب الأوزان و المقادیر یا میزان المقادیر دانسته اند که در سال 3601 تألیف شده. آخرین تألیف ایشان هم کتاب حق الیقین است مربوط به سال 9011 هجری، یعنی یک سال قبل از وفات ایشان. برخی کتب علامه عبارتند از:

- 1 - بحار الأنوار، که یک مجموعه بزرگ روایی و تاریخی است و در ضمن آن تفسیر بسیاری از آیات قرآن کریم هم آمده است.
- 2 - مرآه العقول، شرح کافی ثقه الاسلام کلینی است در 62 جلد.
- 3 - ملاذ الأخیار، شرح تهذیب شیخ طوسی است در 61 جلد.
- 4 - الفرائد

الطریفه، شرح صحیفه سجادیه علیه السلام است.

5 - شرح أربعین حدیث، که از بهترین کتب در این موضوع می باشد.

6 - حق الیقین، در اعتقادات است و به زبان فارسی نوشته شده.

علامه چندین کتاب کلامی دیگر نیز دارد.

7 - زاد المعاد، در اعمال و ادعیه ماهها (فارسی)

8 - تحفه الزائر، در زیارات (فارسی)

9 - عین الحیاه، شامل مواعظ و حکم برگرفته از آیات و روایات معصومین  
علیهم السلام (فارسی)

10 - صراط النجاه

11 - حلیه المتقین، در آداب و مستحبات روزانه و در طول زندگی  
(فارسی)

12 - حیاه القلوب در تاریخ پیامبر ان و ائمه علیهم السلام در سه جلد  
(فارسی)

13 - مشکاه الأنوار، که مختصر حیات القلوب است (فارسی)

14 - جلاء العیون در تاریخ و مصائب اهل بیت علیهم السلام (فارسی)

15 - توقیعات امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف همراه با ترجمه  
آنها.

16 - کتب فراوانی به عنوان ترجمه احادیث خاص مانند ترجمه توحید  
مفضل و ...

17 - کتبی در موضوع ترجمه ادعیه و زیارات همچون زیارت جامعه کبیره و  
دعای سمات و ...

18 - رساله های فراوان فقهی که به جهت اختصار از آنها نام نمی بریم کتابهایی نیز در موضوعات مختلف از قبیل تفسیر، رجال، تراجم و ... از علامه به یادگار مانده است. نکته قابل توجه در آثار علامه مجلسی آن است که ایشان اکثر عناوین کتبش را کتاب های فارسی تشکیل می دهد و این نکته توجه علامه را به هدایت جامعه خویش که فارسی زبان بودند به خوبی نشان می دهد. (گرچه کتب عمده و منبع، همچون بحارالانوار و مرآة العقول عربی هستند).

وفات

چراغ عمر علامه مجلسی پس از 37 سال نور افشانی در شب 72

رمضان سال 0111 هجری در شهر اصفهان خاموش گشت و جهان از فیض وجود این عالم گرانمایه محروم شد.

علامه هنگام مرگ کارهای نیمه تمامی داشت که موفق به اتمام آنها نشد از قبیل تکمیل بحار الأنوار، نوشتن مستدرک البحار و ... گرچه پس از ایشان شاگردان و ادامه دهندگان این راه پر فروغ خدمات ارزشمندی ارائه نمودند، اما جای خالی یک عالم فرزانه را هیچکس و هیچ چیز پر نمی کند.

ماه مبارک رمضان یک حقیقت و باطنی دارد که این حقیقت در قیامت ظهور می کند. ماه مبارک رمضان را امام سجاد (ع) عید اولیاء الله میدانند. در صحیفه سجادیه دعایی است به نام دعای وداع ماه مبارک رمضان. این وداع برای کسی است که با ماه مبارک رمضان مانوس بوده و ماه مبارک رمضان دوست او می باشد و الا آنکه با این ماه نبوده وداعی ندارد. انسان از دوستش و یا با کسی که مدتی مانوس بود، خداحافظی می کند. آنکه اصلاً نمیداند چه وقت ماه مبارک رمضان آمد و چه وقت سپری شد، چرا آمد و چرا سپری شد، او وداعی ندارد. اما امام سجاد (ع) آخر ماه مبارک رمضان که شد، در حد یک ضجه این دعا را می خواند. در مقدمه این دعا،

حضرت سجاد (ع) کلیات نعمت های الهی را می شمارد و اینکه بخشش های خدای سبحان ابتدایی است، نه از روی استحقاق.

رمضان بهترین بخشش خداوند

بعد از آن مقدمه می فرماید:

یکی از بهترین بخشش های خداوند سبحان، ماه مبارک رمضان و روزه در این ماه است:

«و انت جعلت من صفایا تلک الوظائف و خصائص تلک الفروض شهر رمضان ... و قد اقام فینا هذا الشهر مقام حمد و صحبنا صبه مبرور.» (1)

خدایا، نعمت های فراوانی به ما دادی؛ یکی از آن برجسته ترین نعمتها ماه مبارک رمضان است و یکی از بهترین فضیلتها روزه این ماه است که نصیب ما کردی. و هیچ زمانی به عظمت زمان ماه مبارک رمضان نیست، گذشته از آنکه شب قدر را در آن قرار دادی، این ماه را ظرف نزول قرآن کریم قرار دادی که این فیض در این ماه نازل شده است، اگر کسی با



قرآن باشد همراه قرآن بالا میرود، و این را بر ملت مسلمان منت نهادی، زیرا دیگر ملل در ماه مبارک رمضان روزه نمی گرفتند و این نعمت را مخصوص مسلمین کردی. و این ماه مبارک در بین ما اقامت داشت و جای حمد و ثنا بود؛ زیرا به همراه خودش رحمت آورد و رفیق بسیار خوبی برای ما بود. ما در صحبت با او به فضایل و نعمتهایی رسیدیم. دوستی بود که به همراهش رحمت و مغفرت و برکت آورد. اینکه رسول خدا - علیه آلاف التحية و الثناء - در خطبه شعبانیه فرمود:

«قد اقبل اليكم شهر الله بالبركة و الرحمة و المغفرة» ؛ این ماه، برکت و رحمت و مغفرت آورد؛ کسی که رفیق این ماه بود، برکت و رحمت و مغفرت این ماه را هم دریافت می کند.

#### رمضان ماه منفعت

«و اربحنا افضل ارباح العالمين» ؛

«ماه رمضان» برترین سودهای جهانیان را به ما ارزانی داشت که هیچ تاجری در هیچ گوشه دنیا نبرده است. هیچ کسی در سراسر عالم به اندازه ما از این ماه مبارک رمضان استفاده نکرد. اگر انسان یک مسافری است که سفر ابد در پیش دارد، ره توشه آن سفر ابد را باید همین چند روز تهیه کند و اگر درهای آسمان به چهره مؤمن باز می شود و اگر مؤمن می تواند با وارستگی به باطن عالم راه پیدا کند و اگر بهترین فرصت ماه مبارک رمضان است؛ پس بهترین سود را ماه مبارک رمضان و اهلش دارند.

#### ماه حسابرسی

از «ابن طاووس» نقل شده است که فرمود:

عدهای اول سالشان اول فروردین است. یک نوجوان اول سال او اول فروردین است که تلاش می کند لباس نو در بر کند؛ درختها اول سالشان فروردین است که لباس های نو و تازه در بر می کنند اول سال یک کشاورز اول پاییز است که درآمد مزرعه را حساب می کند؛ یک تاجری که کارگاه تولیدی دارد، اول سال را در فرصت دیگری تعیین می کند؛ اما آنها که اهل سیر و سلوکند، اول سالشان ماه مبارک رمضان است؛ حسابها را از ماه مبارک تا ماه مبارک بررسی می کنند که ماه مبارک گذشته،

چه درجه ای داشته و امسال چه درجه ای دارند؟ چقدر مطلب فهمیده و چقدر مسایل برای آنها حل شده است؟

چقدر در برابر گناه قدرت تمکین داشته و چقدر در برابر دشمن، قدرت تصمیم دارند؟ ماه مبارک رمضان برای سالکان الی الله، ماه محاسبه است؛ لذا امام سجاد (ع) فرمود:

هیچ کس در سراسر جهان به اندازه ما در این ماه

استفاده نکرد.

هجرات جانکاه

«ثم قد فارقنا عند تمام وقته و انقطاع مدته و وفاء عدده و نحن مودعوه» ؛

این ماه بعد از آنکه پایانش فرا رسید، از ما مفارقت و هجرت کرد و ما را تنها گذاشت و ما الان این ماه را وداع می کنیم.

«وداع من عز فراقه علینا و غمنا» ، (2)

چه وداعی؟ وداع تشریفاتی؟ نه، وداع با یک دوست عزیزی که مفارقتش برای ما توانفرساست. آنکه اهل معنا بود خیرش در این ماه بیشتر شد؛ آنکه گرفتار گناه بود گناهش در این ماه کمتر شد.

فرمود:

ما کسی را وداع می کنیم که رفتنش برای ما عظیم و سخت است و ما را غمگین کرد؛ این ماهی بود که شب و روزش رحمت بود. بزرگان فقه ما همچون «مرحوم صاحب جواهر» و «سید محمد کاظم» صاحب «عروه الوثقی» و دیگران (رضوان الله علیهم) در کتابهایشان هست که در فضیلت روزه گرفتن، همین بس که انسان از نظر ترک بسیاری از کارها شبیه فرشته می شود. همین که انسان از شکم رها شد، یک مقدار به فرشته شدن نزدیک می شود. گفته اند شش روز اوایل ماه شوال را به عنوان بدرقه، روزه بگیرید. بعد از عید فطر، که عید فطر روزه اش حرام است، زیرا اگر کسی دوست عزیزی را بخواهد بدرقه کند، چند قدم به همراه او میرود؛ معنای وداع کردن، به دنبال او چند قدم رفتن است.

«و اوحشنا انصرافه عنا»

و از اینکه منصرف شد و از ما فاصله گرفت، ما را به وحشت انداخت. ما یک دوست رئوف و مهربان و پربهرکتی را از دست میدهیم، لذا ما به وحشت افتادیم؛ آخر ماه مبارک رمضان که میشد احساس غربت

می کردند.

سلام بر تو ای عید اولیاء خدا.

«و لزمنا له الذمام المحفوظ و الحرمة المرعية و الحق المقضى» ؛

ما باید حقی که او به عهده ما دارد رعایت کنیم؛ حرمتی که در پیش ما دارد باید ارج بنهیم؛ باید به تعهدی که بین ما و اوست وفا کنیم.

سلام بر تو ای عید اولیاء خدا

«فنحن قائلون السلام عليك يا شهر الله الاكبر و يا عید اولیائه» ،

آن گاه چون این دوست عزیز از ما مفارقت می کند، ما در آخر ماه مبارک این چنین می گوئیم:

سلام بر تو ای بزرگترین ماه که به خدا انتساب داری و

سلام بر تو ای عید اولیاء الهی. این سلام تودیع است، چون تنها ماهی که اسمش در قرآن کریم است ماه مبارک رمضان است:

عارفان هر دمی دو عید کنند

عنکبوتان مگس قدید (3) کنند (4)/.

کار عنکبوت آن است که بَتَد و با این تارها مگس صید کند و قرمه درست کند. کار عنکبوت آن است که مگس را ذخیره کند، قدید کرده و قرمه درست کند و کارش غیر از ذخیره کردن چیز دیگری نیست، اما عارف در هر دم و هر نفس دو عید دارد که سعدی گفت:

هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون برمی آید مفرح ذات؛ پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب؛ لذا عارف در هر دم دو عید دارد. علی ای حال، بهترین دمی که انسان دارد در ماه مبارک رمضان است که «انفاسکم فیه تسبیح» ؛ نفس کشیدن در این ماه «سبوح قدوس» گفتن است؛ لذا امام سجاد (ع) می فرماید:

سلام بر تو ای عید اولیای الهی. اینکه می بینیم در آخر ماه مبارک رمضان  
عید

فطر می گیرند، چون جایزه های یک ماه را به ما می دهند؛ در حقیقت محصول ماه مبارک رمضان است. این ضیافه الله، آن لقاء الله را در بر دارد و عظمت از آن ماه شوال نیست، بلکه عظمت از آن ماه مبارک رمضان است که نتیجه یک ماهه را در روز عید می دهند. روز عید است و من مانده در این تدبیرم که دهم حاصل سی روزه و ساغر گیرم

«السلام علیک یا اکرم مصحوب من الاوقات و یا خیر شهر فی الایام و الساعات.» (5)

امام سجاد چندین بار به این ماه سلام می کند. ماه اگر یک زمانی گذرا بود و باطن و سر و حقیقت و روح و جانی نداشت، این ولی الله که به او سلام نمی گفت. آیا اینها معاذ الله نظیر اشعار خیالی شعر است که بر خطابه های خیالی حمل شود که مثلاً به کوه و یا آثار مخروبه خطاب می کنند، یا نه این ماه یک حقیقتی دارد. می گوید:

ما خیلی دوست داشته و داریم، اما هیچ دوستی به عظمت این ماه نبود. یک ماهی که نه هیچ روزی مثل روزهای او بود و نه هیچ شبی مثل شب های او.

ماه چه و چگونه خواستن از خداوند

«السلام علیک من شهر قربت فیه الامال و نشرت فیه الاعمال» ؛

سلام بر ماه آرزوهای مشروع و اعمال مرفوع سلام ما بر تو ای ماهی که آرزوها در این ماه نزدیک شد و ما فهمیدیم که چه خواهیم، لذا آرزوهای طولانی نمی طلبیم. و از طول امل آزاد شدیم و بر آمدن آرزوهای مشروع ما نزدیک شد. در همین دعای سحر ماه مبارک رمضان، امام سجاد (ع) به ما آموخت که به خدا عرض کنیم:

خدایا، آنها که

تو را نمیشناسند و عبادت نمی کنند، آنها را روزی میدهی و این همه مار و عقربها را خدا تامین می کند، پس حیف است که انسان تمام حاجتها را در محور ماده و مادیات خلاصه کند. آنها که اصلا خدا را نمیشناسند و عبادت نمی کنند، نظیر این همه کفار و منافقین، خداوند آنها را در عالم تامین می کند، پس آیا صحیح است انسان تلاش و کوشش خود را بر این صرف بکند که از خدا طبیعت و دنیا بطلبد؟

امام می فرماید:

سلام بر این ماه که فهمیدیم در این ماه از خدا چه خواهیم. آرزوهای طولانی نداشته باشیم، بلکه چیزی خواهیم که برای ما بماند. وقتی این آیه نازل شد:

«و کاین من دابه لا تحمل رزقها الله یرزقها» ، (6)

مهاجرین از مکه به مدینه هجرت کردند. چون اینها وقتی می خواستند از مکه به مدینه هجرت کنند، کسی به آنها اجازه نمیداد تا اموالشان را هم منتقل کنند یا بفروشند و می گفتند:

اگر خواستید از مکه به مدینه بروید باید با دست خالی بروید. وقتی این آیه نازل شد که هیچ جنبه ای، چه اهل پسانداز باشد یا نباشد، نیست که از جایی به جایی حرکت بکند، مگر اینکه خدا روزی او را میدهد؛ معنایش این است که همه در عالم روزی خدا را می خورند.

جنبه ها دو قسمتند:

بعضی اهل پس انداز و ذخیره اند مثل موش و مورچه ها؛ بعضی آزادانه زندگی می کنند، مثل کبوترها، گنجشکها، بلبلها که اینها اهل ذخیره و پس انداز نیستند. در این آیه فرمود:

هم آن موش و مورچه را که اهل پس اندازند خدا روزی میدهد، هم کبوتر و بلبل و گنجشک را که اهل ذخیره نیستند؛ اینطور نیست که فقط موشها

را خدا تامین کند و ببله‌ها را تامین نکند، وقتی این آیه نازل شد، مسلمین از مکه به مدینه هجرت کردند. گفتند ما روزیمان را که از جایی به جایی حمل نمی‌کنیم، بالاخره خدای مکه خدای مدینه هم هست. اگر ما را در مکه اداره می‌کند در مدینه هم اداره می‌کند. با دست خالی آمدند و در مسجدهای مدینه ماندند و مهاجر نامیده شدند؛ خدا آنها را تامین کرد. این چنین نیست که اگر انسان روح بلند نداشته باشد، به او خوش بگذرد و یا اگر روح بلند و عظیم داشت در جهان تلخ کام باشد. انسان اگر ذهن و جاننش را به چیز درستی مشغول نکند، او آدم را به چیز نادرستی مشغول می‌کند؛ تا آدم این نفس و ذهن و مرکز اندیشه را مشغول نکند او آدم را مشغول می‌کند؛ فرمود:

ما در این ماه فهمیدیم از خدا چه بخواهیم، اعمالمان باز و آرزوهایمان بسته شد. جلو آرزوهایمان را گرفتیم و دست به کار شدیم.

وداعی غم‌انگیز با یاری عزیز

«السلام علیک من قرین جل قدره موجودا و افجع فقهه مفقودا» ؛

سلام بر تو ای نزدیکی که وقتی بودی گرامی بودی و حال که در آستانه رفتن هستی، رفتنت فاجعه است و ما را غمگین می‌کند همچون کسی که عزیزترین عضو خانوادهاش را از دست بدهد.

«و مرجو آلم فراقه» ؛

سلام بر تو ای تکیه گاه امید که در هنگام مفارقت، ما را متالم و رنجور کردی. آن ماه که در جان انسان رسوخ داشت، وقتی از جان فاصله می‌گیرد جایش را غم پر می‌کند. آن فهمیدنها و صفای ضمیر دیگر نیست. آن نشاطی را که انسان در ماه مبارک رمضان برای



نثار و ایثار دارد در غیر ماه مبارک رمضان ندارد. اگر انسان در این ضیافت حق از خدا، غنا و بی نیازی طلب کند، چیزی او را به خود متوجه و مشغول نمی کند؛ نه از کسی میترسد و نه از بذل جان دریغ می کند.

«السلام علیک من الیف آنس مقبلا فسر و اوحش منقضیا فمض» ؛ (7)

سلام بر تو ای دوست با الفت که وقتی آمدی، ما را مسرور کردی و وقتی رفتی، ما را گداختی و رفتی، داغ زدی و رفتی! این حرف، حرف یک انسانی است که با باطن روزه این ماه و با باطن ليله قدر در تماس بوده است.

وداع با ماه رقت قلوب و قلت ذنوب

«السلام علیک من مجاور رقت فيه القلوب و قلت فيه الذنوب» ؛

سلام بر تو ای همسایه عزیز که در مجاورت و جوار رحمت تو بودیم. تو همسایه ای بودی که در این مدت دلها رقیق میشد و گناهان کم. در مناطق بیلاقی و در سرزمینی که سبز و خرم است چشمه معدنی می جوشد، چون با املاح و رسوبات همراه است، این آب زلال نیست که راه خود را طی کند و راه باز کند و تشنه ها را سیراب کرده و به مقصد برسد، بلکه با رسوبات و املاح همراه است. این آب زلال است که وقتی از چشمه می جوشد راه خود را باز می کند و راه کسی را هم نمی بندد؛ همه این درختها و گیاهان تشنه سر راه را هم سیراب می کند تا به دریا برسد، این خاصیت آب زلال است که اصلا به دنبال تشنه می رود تا سیرابش کند. سرش را به سنگ میزند و تلاش و کوشش می کند که خود را به تشنهها

برساند اما اگر این آب رسوبی باشد همین که می جوشد راه خود را  
می‌بندد. بعد از چند سال در آن مزرع، تلی از سنگ پیدا شده و همه آن  
سرزمین های سبز، خشک می شود و از او چیزی روئیده نمی شود.

این آب وقتی زلال و صاف نباشد جلوی خودش را هم می‌بندد؛ افکار و  
اندیشه در دلها هم همین طور است، اگر زلال باشد از جان می جوشد، با  
زبان و قلم منتشر می شود، به گوش و چشم می رسد و از آنجا به دل  
های دیگران می رسد؛ لذا یکی از القاب عالم «ماء معین» است که ریشه  
اصلی آن درباره حضرت ولی عصر (عج) است که یکی از القاب مبارک آن  
حضرت «ماء معین» است:

«قل ارايتم ان اصبح ماكم غورا فمن ياتيكم بماء معين.» (8)

ماء معین یعنی آب جاری؛ آبی که چشم، آن را می بیند. علم و عالم را ماء  
معین می گویند، چون مانند چشمه زلال است که می جوشد. حرفی که  
میزند، چیزی که مینویسد، علمی است که از جان او تراوش کرده و به  
گوش و چشم شخصی رسیده است و او میفهمد و به دیگری می گوید،  
دیگری هم میفهمد و به بعدی می گوید. این مانند یک چشمه زلالی است  
که بالاخره به اصلش می رسد اما افکار و اندیشه و خیالات باطل مانند  
همان رسوبات و املاح معدنی اند که همان جا قلب را می بندند؛ کم کم  
این قسی می شود، وقتی که دل بسته شد، نه چیزی از آنجا سرایت می  
کند و به دیگران می رسد و نه حرف دیگران به آنجا می رسد. نه حرف او  
در غیر مؤثر است و نه حرف غیر در او مؤثر می باشد.

امام سجاد (ع)

فرمود:

دلها در این ماه نرم و رقیق و گناهان در این ماه کم می باشد.

ماه پیروزی بر شیطان

«السلام علیک من ناصر اعان علی الشیطان و صاحب سهل سبل الاحسان» ؛

سلام بر تو ای رفیقی که کمک کردی تا ما بر شیطان مسلط شدیم. انسان در این ماه بر شیطان مسلط می شود. به خاطرات شیطانی گوش فرا نمیدهد. تو برای ما مصاحب خوبی بودی که ما توانستیم بر شیطان پیروز شویم. ما نه تنها در بعد سلبی از دست شیطان نجات پیدا کردیم که کار بد نکردیم، بلکه در بعد اثباتی هم پیروز شدیم. راه های خیر را خوب و به آسانی طی کردیم. اگر در غیر ماه مبارک رمضان کار خیر را به سختی انجام میدادیم، در این ماه به آسانی انجام دادیم، تو باعث شدی که ما راه احسان را با سهولت طی کردیم.

ماه آزادی

«السلام علیک ما اکثر عتقاء الله فیک»

سلام بر تو ای ماهی که چقدر بنده ها را خدا در این ماه آزاد کرده است. خدا آنها را که گرفتار آتش و رذائل اخلاقی بودند، از دست این بندها آزاد کرد و نعمتی بهتر از آزادی نیست.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«من رفض الشهوات فصار حرا» ؛ (9)

اگر کسی شهوت را ترک کند، آزاد می شود و نعمتی بالاتر از آزادی و آزادگی و حریت نیست که انسان گرفتار شهوت و غضب و برده هوی نباشد و زمامش را به دست هوسش نسپرد.

«و ما اسعد من رعی حرمتک بک» ؛

چقدر سعادتمند شد آن کسی که احترام تو را حفظ کرد و مواظب بود تا در این ماه حرف بد نزند، خیال و گناه بد نکند.

ماه محو کننده گناه

«السلام عليك ما كان امحاك للذنوب و استرك لانواع العيوب» ؛

سلام بر تو ای حقیقت ماه مبارک رمضان که تو محوکننده گناه هستی و پوشاننده تر از هر چیزی نسبت به عیوب انسان. عیب را می پوشانی و گناه را محو می کنی. اول پوشاندن و ستر و بعد مغفرت است. خدای سبحان اول می پوشاند، که آبروی انسان محفوظ باشد، بعد میبخشد. این ستار زمینه آن غفار را فراهم می کند. انسان تا بتواند آبروی دیگران را حفظ کند، خدا هم آبروی او را حفظ می کند، مؤمن حق ندارد کاری بکند که ذلت آور باشد.

«السلام عليك ما كان اطولك على المجرمين» ؛

سلام بر تو ای ماه مبارک رمضان که برای افراد تبهکار خیلی طولانی هستی و رمضان برای او حکم چندین ماه است.

«و اهييك في صدور المؤمنين» ؛ ماه مبارک رمضان در دل های مؤمنان با یک هیبت و ابهت و جلال

و هیمنه و شکوه تلقی می شود.

وداع با ماه بی رقیب

اشاره

«السلام علیک من شهر لا تنافسه الايام» ؛

سلام بر تو ای ماهی که هیچ ماهی با تو مسابقه و رقابت ندارد. در منافسه وقتی انسان میدود و مسابقه میدهد، نفس نفس میزند تا به مقصد برسد. خدای سبحان هم فرمود:

برای گرفتن فضائل، منافسه بدهید:

«فلیتنافس المتنافسون» ؛

شما نفس نفس بزنید تا آن شیء نفیس و ارزنده را بگیرید. هیچ ماه و ایام و لیالی و لحظاتی با تو منافسه نمی کند و رقابت ندارد. تو پیشگامی و همه یازده ماه سال به دنبال تواند. این چنین نیست که انسان بگوید در ماه مبارک رمضان حرفها را میشنوم و بعدا عمل میکنم. اگر فعلا عمل نشود بعدا هم عمل نمی شود؛ چون زمان های دیگر آن قدرت را ندارد که با ماه مبارک رمضان در کسب توفیق انسان رقابت کنند.

«السلام علیک غیر کریمه المصاحبه و لا ذمیم الملابسه» ؛

سلام بر تو، در این مدتی که مهمان ما بودی یا ما در خدمت شما بودیم، هیچ رنجی ندیدیم. از مصاحبتبا شما خسته نشدیم. در خدمت شما بودیم و لذت بردیم، ذم، کراهت و مانند آن از شما مشاهده نکردیم. تو مهمان خوبی برای ما بودی.

«السلام علیک کما وفدت علینا بالبرکات و غسلت عنا دنس الخطیئات.»

سلام بر تو ای ماه گرامی مبارک رمضان که برکت آوردی، ما را شستشو کردی و رفتی و بعدا اگر آلوده شدیم به دستخود آلوده شدهایم و الا تو ما را تطهیر کردی و رفتی. ما احساس سبکی می کنیم.

مهمان بی زحمت

«السلام عليك غير مودع بر ما و لا متروك صيامه ساما» ؛

سلام بر تو که در هنگام تودیع، ما احساس خستگی نکردیم. انسان وقتی  
مهمان را با تشریفات

پذیرایی می کند، خود در این مدت خسته می شود؛ اما ایشان می فرماید  
ما خسته نشدیم، ما از روزه گرفتن که پذیرایی تو بود خسته نشدیم و  
رنجی احساس نکردیم، بلکه برای ما گوارا بود.

«السلام عليك من مطلوب قبل وقته و محزون عليه قبل فوته» ؛

سلام بر تو، قبل از اینکه بیایی ما انتظار تو را داشتیم و الان هم هنوز نرفته  
ای مقداری مانده است. ولی همین که می خواهی بروی ما را غمگین کرده  
ای.

«السلام عليك کم من سوء صرف بک عنا و کم من خیر افیض بک علینا» ؛

سلام بر این مهمان گرانقدری که به برکت تو، خدا خیلی از بلاها را از ما  
برداشت و خیلی از برکات را به ما داد. ما در حقیقت مهمان تو بودیم، نه  
تو مهمان ما.

«السلام عليك و علی ليله القدر التي هی خیر من الف شهر» ؛ این  
زیارتنامه است، این سلام تودیع است،

سلام بر تو ای ماه، سلام بر ليله القدرت، آن شب قدری که هزار ماه -  
تقریباً هشتاد سال - بالاتر است.

«السلام عليك ما کان احرصنا بالامس عليك و اشد شوقنا غدا اليک.»

سلام بر تو ای ماهی که ما دیروز خیلی حریص بودیم که شما بیایی و فردا  
هم خیلی مشتاقیم که زیارتتان کنیم؛ این طور نیست که به عنوان یک اداء  
وظیفه این مراسم تودیع را انجام بدهیم.

«السلام عليك و علی فضلك الذی حرمناه و علی ماض من برکاتک سلبناه»  
؛

سلام بر تو و فضیلت تو،

سلام بر تو و برکات تو.

«اللهم انا اهل هذا الشهر الذی شرفتنا به و وفقتنا بمنک له حین جهل  
الاشقیاء وقته و حرموا لشقائهم فضله» ؛

خدایا!

آن توفیق را دادی که



ما اهل این ماه باشیم، در حالی که عده‌ای از فضیلت این ماه محروم شدند و منشاء حرمان آنها نیز شقاوتشان بود که به سوء اختیار خود آنان فراهم شد.

«و انت ولی ما آثرتنا به من معرفته و هدیتنا له من سنته» ؛

پروردگارا، تو مولی و سرپرست مایی، در آنچه ما را برای شناخت آن برگزیده‌ای و راهنمایی نموده‌ای که روش آن را طی نماییم.

«و قد تولینا بتوفیقک صیامه و قیامه علی تقصیر و ادینا فیه قلیلا من کثیر.»

و در پرتو توفیق تو، به روزه و نماز آن با اعتراف به تقصیر نایل آمدیم و اندکی از وظایف بسیار را ادا نمودیم.

«اللهم فلك الحمد اقرارا بالاسائه و اعترافا بالاضاعه و لك من قلوبنا عقد الندم و من السنتنا صدق الاعتذار.»

پروردگارا!

تو را در حالی ستایش میکنم که به بد رفتاری خود اقرار و به ضایع نمودن نعمت احکام تو و عمر خویش اعتراف داریم. و برای توسل از طرف دل های ما پیمان پشیمانی و از ناحیه زبان پوزش طلبی صادقانه.

«فاجرنا علی ما اصابنا فیه من التفریط اجرا نستدرک به الفضل المرغوب فیه و نعتاض به من انواع الذخر المحروص علیه.»

پس اجر مصیبت بر تفریط در این ماه را چیزی قرار ده تا به وسیله آن، فضیلتی که مورد رغبت است نایل آیم و به جای آن از انواع ذخایری که بر آن تشویق شده عوض به دست آوریم.

«و اوجب لنا عذرک علی ما قصرنا فیه من حقک.» و از باب: کتب ربکم علی نفسه الرحمه. پذیرش پوزش را برای ما مقرر نما تا حق تقصیر شده شما بخشوده گردد.

«و ابلغ باعمارنا ما بین ایدینا من شهر رمضان

المقبل فاذا بلغتناه فاعنا على تناول ما انت اهله من العباده و ادنا الى القيام بما يستحقه من الطاعه» و عمر ما را تا ماه مبارك آينده طولانی بفرما و هنگامی که ما را به آينده آن رساندی ما را کمک فرما تا آنچه در خور شماست عبادت نمائیم و آنچه سزاوارتوست طاعت کنیم

«و اجر لنا من صالح العمل ما يكون دركا لحقك في الشهرين من شهر الدهر» ؛ و توفیق انجام کار نیک را به طور جاری و مستمر بهره ما فرما تا آنچه حق و شایسته شما است در تمام ماه مبارك رمضان که در مدت عمر ما پیش می آید جبران شود.

«و اجر مصیبتنا بشهرنا و بارک لنا فی يوم عيدنا و فطرنا.»

پروردگارا، هجران ماه مبارك را که مصیبت ماست جبران فرما و برای ما در روز عید فطر برکت مقرر نما ... و با سپری شدن این ماه ما را از هر تباهی بیرون بیاور ... و هر پاداشی که به افراد شایسته و واجد شرایط این ماه مرحمت می کنی، به ما نیز لطف فرما، زیرا فضل تو تمام شدنی نیست، بلکه همواره جوشان است. و ثواب همه کسانی که تا قیامت در آن ماه روز می گیرند یا عبادت می کنند برای ما ثبت فرما ... آمین.

پی نوشتها

- 1) صحیفه سجادیه، دعاء 54، وداع ماه مبارك رمضان
- 2) همان مآخذ
- 3) قدید به گوشت های مانده ذخیره لانهها می گویند
- 4) دیوان سنائی غزنوی
- 5) دعای وداع
- 6) عنکبوت، 06
- 7) «مض» آن درد گدازنده را گویند. همچون رنجش از گداختگی آهن سرخ شدهای که به انسان اصابت کند.
- 8) سوره ملک، آیه 03.

9) امالی، شیخ مفید، مجلس 6، حدیث 41

### وقت نماز عید

- 1 - وقت نماز عید از طلوع آفتاب تا ظهر است. (2)
- 2 - مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند.
- 3 - مستحب است در عید فطر، بعد از بلند شدن آفتاب، افطار کنند و زکات فطره را هم بدهند، سپس نماز عید را بخوانند. (3)

### چگونگی نماز عید

1 - نماز عید فطر و قربان دو رکعت است با ٔه قنوت و اینگونه خوانده می شود:

در رکعت اوّل نماز پس از حمد و سوره باید پنج تکبیر گفته شود، و بعد از هر تکبیر یک قنوت، و بعد از قنوت پنجم تکبیر دیگری و سپس رکوع و دو سجده.

در رکعت دوّم پس از حمد و سوره چهار تکبیر گفته می شود و بعد از هر تکبیر یک قنوت و بعد از قنوت چهارم تکبیر دیگری و سپس رکوع و دو سجده و تشهد و سلام. (4)

در قنوت های نماز عید هر دعا و ذکر بخوانند کافی است، ولی بهتر است به امید ثواب این دعا را بخوانند: (5)

### احکام کلی

1 تمام نمازهای مستحبی، دو رکعت است، مگر نماز وتر و اعرابی.

اعرابی یعنی عرب صحرانشین روایت شده است که:

روزی یک عرب صحرانشین خدمت پیامبر اکرم (ص) رسید و عرض کرد که مادر صحرا زندگی می کنیم و با مدینه فاصله زیاد داریم و نمی توانیم هر هفته به شهر بیاییم و در نماز جمعه شرکت کنیم، عملی به من بیاموزید تا در روز جمعه انجام دهم و فضیلت جمعه را دریابم، حضرت، نمازی به او یاد دادند که جمعاً ده رکعت است، ابتدا دو رکعت و سپس دو نماز چهار رکعتی

با آداب خاص که در کتب ادعیه آمده است. ملحقات مفاتیح الجنان (باقیات الصالحات) نمازهای مستحبی.

2 هیچ کدام از نمازهای مستحبی اذان و اقامه ندارد.

3 در هیچکدام از نمازهای مستحبی خواندن سوره پس از حمد لازم نیست، مگر آن که خواندن سوره ی معینی در آن شرط شده باشد. (6)

#### پی نوشتها

1 توضیح المسائل، م 6151 2 توضیح المسائل، م 7151 3 توضیح المسائل، م 8151 4 همان، م 9151 5 همان، م 0251 6 العروه الوثقی، ج 1 ص 515 م 1 و تحریرالوسیله، ج 1 ص 561 م 2

#### عید فطر

عید فطر یکی از دو عید بزرگ در سنت اسلامی است که درباره آن احادیث و روایات بیشمار وارد شده است. مسلمانان روزه دار که ماه رمضان را به روزه داری به پا داشته و از خوردن و آشامیدن و بسیاری از کارهای مباح دیگر امتناع ورزیده اند، اکنون پس از گذشت ماه رمضان در نخستین روز ماه شوال اجر و پاداش خود را از خداوند میطلبند، اجر و پاداشی که خود خداوند به آنان وعده داده است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در یکی از اعیاد فطر خطبه ای خوانده اند و در آن مؤمنان را بشارت و مبطلان را بیم داده اند.

خطب امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام یوم الفطر فقال:

ایها الناس!

ان یومکم هذا یوم یتاب فیہ المحسنون و یخسر فیہ المبطلون و هو اشبه بیوم قیامکم، فاذکروا بخروجکم من منازلکم الی مصلاکم خروجکم من الاجداث الی ربکم و اذکروا بوقوفکم فی مصلاکم و وقوفکم بین یدی ربکم، و اذکروا برجوعکم الی منازلکم، رجوعکم الی منازلکم فی الجنه. عباد الله!

ان ادنی ما للصائمین و الصائمات ان ینادیهم ملک فی آخر یوم من شهر رمضان، ابشروا عباد الله فقد غفر لکم ما سلف من ذنوبکم فانظروا کیف تکنون فیما تستأنفون (1)

ای مردم !

این روز شما روزی است که نیکوکاران در آن پاداش می گیرند و زیانکاران و تبهکاران در آن مایوس و نا امید می گردند و این شباهتی زیاد به روز قیامتتان دارد،

پس با خارج شدن از منازل و رهسپار جایگاه نماز عید شدن به یاد آورید خروجتان از قبرها و رفتنتان را به سوی پروردگار، و با ایستادن در جایگاه نماز به یاد آورید ایستادن در برابر پروردگارتان را و با بازگشت به سوی منازل خود، متذکر شوید بازگشتتان را به سوی منازلتان در بهشت برین، ای بندگان خدا، کمترین چیزی که به زنان و مردان روزه دار داده می شود این است که فرشته ای در آخرین روز ماه رمضان به آنان ندا می دهد و می گوید:

«هان! بشارتتان باد، ای بندگان خدا که گناهان گذشته تان آمرزیده شد، پس به فکر آینده خویش باشید که چگونه بقیه ایام را بگذرانید.»

عارف و ارسته ملکی تبریزی درباره عید فطر آورده است:

«عید فطر روزی است که خداوند آن را از میان دیگر روزها برگزیده است و ویژه هدیه بخشیدن و جایزه دادن به بندگان خویش ساخته و آنان را اجازه داده است تا در این روز نزد حضرت او گرد آیند و بر خوان کرم او بنشینند و ادب بندگی به جای آرند، چشم امید به درگاه او دوزند و از خطاهای خویش پوزش خواهند، نیازهای خویش به نزد او آرند و آرزوهای خویش از او خواهند و نیز آنان را وعده و مژده داده است که هر نیازی به او آرند، بر آورده و بیش از آنچه چشم دارند به آنان ببخشند و از مهربانی و بنده نوازی، بخشایش و کارسازی در حق آنان روا دارد که گمان نیز نمیرند.» (2)

روز اول ماه شوال را بدین سبب عید فطر خوانده اند که در این روز، امر امساک و صوم از خوردن و آشامیدن برداشته

شده و رخصت داده شد که مؤمنان در روز افطار کنند و روزه خود را بشکنند فطر و فطر و فطور به معنای خوردن و آشامیدن، ابتدای خوردن و آشامیدن است و نیز گفته شده است که به معنای آغاز خوردن و آشامیدن است پس از مدتی از نخوردن و نیاشامیدن.

ابتدای خوردن و آشامیدن را افطار مینامند و از این رو است که پس از اتمام روز و هنگامی که مغرب شرعی در روزهای ماه رمضان، شروع می شود انسان افطار می کند یعنی اجازه خوردن پس از امساک از خوردن به او داده می شود. عید فطر دارای اعمال و عباداتی است که در روایات معصومین (ع) به آنها پرداخته شده و ادعیه خاصی نیز آمده است. از سخنان معصومین (ع) چنین مستفاد می شود که روز عید فطر، روز گرفتن مزد است. و لذا در این روز مستحب است که انسان بسیار دعا کند و به یاد خدا باشد و روز خود را به بطالت و تنبلی نگذراند و خیر دنیا و آخرت را بطلبد.

و در قنوت نماز عید می خوانیم

«... اسئلك بحق هذا اليوم الذى جعلته للمسلمين عيدا و لمحمد صلى الله عليه و آله ذخرا و شرفا و كرامه و مزيدا ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تدخلنى فى كل خير ادخلت فيه محمدا و آل محمد و ان تخرجنى من كل سوء اخرجت منه محمدا و آل محمد، صلواتك عليه و عليهم

اللهم انى اسالك خير ما سئلك عبادك الصالحون و اعوذ بك مما استعاذ منه عبادك المخلصون» بارالها! به حق این روزی که آن را برای مسلمانان عید و برای محمد (ص) ذخیره و شرافت و



کرامت و فضیلت قرار دادی از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد درود بفرستی و مرا در هر خیری وارد کنی که محمد و آل محمد را در آن وارد کردی و از هر سوء و بدی خارج سازی که محمد و آل محمد را خارج ساختی، درود و صلوات تو بر او و آنها، خداوندا، از تو میطلبم آنچه بندگان شایسته ات از تو خواستند و به تو پناه می برم از آنچه بندگان خالصت به تو پناه بردند. در صحیفه سجادیه نیز دعایی از امام سجاد (ع) به مناسبت وداع ماه مبارک رمضان و استقبال عید سعید فطر وارد شده است:

«اللهم صل علی محمد و آله و اجر مصیبتنا بشهرنا و بارک لنا فی یوم عیدنا و فطرنا و اجعله من خیر یوم مر علینا، اجلبه لعفو و امحاه لذنب و اغفر لنا ما خفی من ذنوبنا و ما علن ...»

اللهم انا نتوب الیک فی یوم فطرنا الذی جعلته للمؤمنین عیدا و سرورا و لاهل ملتک مجمعا و محتشدا، من کل ذنب اذنبناه او سوء اسلفناه او خاطر شرا اضمرناه توبه من لا ینطوی علی رجوع الی.»

پروردگارا!

بر محمد و آل محمد درود فرست و مصیبت ما را در این ماه جبران کن و روز فطر را بر ما عیدی مبارک و خجسته بگردان و آن را از بهترین روزهایی قرار ده که بر ما گذشته است که در این روز بیشتر ما را مورد عفو قرار دهی و گناهانمان را بشوئی و خداوندا بر ما ببخشایی آنچه در پنهان و آشکارا گناه گردانیم ... خداوندا!

در این روز عید فطرمان که برای مؤمنان روز عید

و خوشحالی و برای مسلمانان روز اجتماع و گردهمائی قرار دادی از هر گناهی که مرتکب شده‌ایم و هر کار بدی که کرده‌ایم و هر نیت ناشایسته‌ای که در ضمیرمان نقش بسته است به سوی تو باز می‌گردیم و توبه می‌کنیم، توبه‌ای که در آن بازگشت به گناه هرگز نباشد و بازگشتی که در آن هرگز روی آوردن به معصیت نباشد. بارالها! این عید را بر تمام مؤمنان مبارک گردان و در این روز، ما را توفیق بازگشت به سویت و توبه از گناهان عطا فرما.» (3)

پی نوشتها

1 - محمدی ری شهری، میزان الحکمه، 7/131 - 231

2 - میرزا جواد آقا ملکی تبریزی،

المراقبات فی اعمال السنه، تبریز، 1821 ق ص 761

مجله پاسدار اسلام، ش 101، ص 01

3 - نک: ماهنامه پاسدار اسلام، شماره 101، اردیبهشت ماه 9631 ص 01 - 11، 05 رمضان، تجلی معبود (ره توشه راهیان نور) صفحه 842 جمعی از نویسندگان

مفهوم عید

واژه عید در اصل از فعل عاد (عود) يعود اشتقاق یافته است.

معانی مختلفی برای آن ذکر کرده اند، از جمله:

«خوی گرفته» ،

«هر چه باز آید از اندوه و بیماری و غم و اندیشه و مانند آن» ،

«روز فراهم آمدن قوم» ،

«هر روز که در آن، انجمن یا تذکار فضیلت مند یا حادثه بزرگی باشد» ،

گویند از آن رو به این نام خوانده شده است که هر سال شادی نوینی باز آرد. (1)

ابن منظور در لسان العرب گفته است که برخی بر آن هستند که اصل واژه عید از «عاده» است، زیرا آنان (قوم)، بر جمع آمدن در آن روز، عادت کرده اند. (2)

چنانکه گفته شده است:

القلب يعتاده من حبها عید.

و نیز یزید بن حکم ثقفی در ستایش سلیمان بن عبد الملک گفته است:

امسی باسماء هذا القلب معمودا اذا اقول صحا يعتاده عیدا (3)

به گفته ازهری: عید در نزد عرب، زمانی است که در آن شادیا و یا اندوهها، باز می گردد و تکرار می شود. ابن اعرابی آن را منحصر به شادیا دانسته است. (4)

واژه عید تنها یک بار در قرآن به کار رفته است:

اللهم انزل علينا مائدة من السماء تکنون لنا عیدا لاولنا و آخرنا و آیه منک (سوره مائده/ آیه 411) در تفسیر نمونه ذیل این آیه گفته شده است:

«عید

در لغت از ماده عود به معنی بازگشت است، و لذا به روزهایی که مشکلات از قوم و جمعیتی بر طرف می شود و بازگشت به پیروزیها و راحتی های نخستین می کند عید گفته می شود، و در اعیاد اسلامی به مناسب اینکه در پرتو اطاعت یک ماه مبارک رمضان و یا انجام فریضه بزرگ حج، صفا و پاکی فطری نخستین به روح و جان باز می گردد، و آلودگیها که بر خلاف فطرت است، از میان میرود، عید گفته شده است و از آنجا که روز نزول مائده روز بازگشت به پیروزی و پاکی و ایمان به خدا بوده است حضرت مسیح (ع) آن را عید نامیده، و همانطور که در روایات وارد شده نزول مائده در روز یکشنبه بود و شاید یکی از علل احترام روز یکشنبه در نظر مسیحیان نیز همین بوده است، و اگر در روایتی که از علی (ع) نقل شده می خوانیم:

«و کل یوم لا یعصى الله فیه فهو یوم عید»

هر روز که در آن معصیت خدا نشود روز عید است» نیز اشاره به همین موضوع است، زیرا روز ترک گناه، روز پیروزی و پاکی و بازگشت به فطرت نخستین است. (5)

در روایات معصومین (ع) نیز بارها به این موضوع اشاره شده است، همچنانکه گذشت امیر المومنین علی (ع) هر روزی که در آن معصیت و گناه نشود، روز عید خوانده است. از سوید بن غفله نقل شده است که گفت:

در روز عید بر امیرالمؤمنین علی (ع) وارد شدم و دیدم که نزد او نان گندم و خطیفه (6) و ملبنه (7) است. پس به آن حضرت عرض کردم روز عید و خطیفه؟!.

پس از

آن حضرت فرمود:

انما هذا عيد من غفر له، اين عيد کسی است که آمرزیده شده است. (8)

و نیز در یکی از اعیاد،

آن حضرت فرمود:

«انما هو عيد لمن قبل الله صيامه، و شكر قيامه، و كل يوم لا يعصى الله فيه فهو يوم عيد»، «امروز تنها عيد کسی است که خداوند روزه اش را پذیرفته، عبادتش را سپاس گزارده است، هر روزی که خداوند مورد نافرمانی قرار نگیرد، عيد راستین است.» در روایات اسلامی برای اعیاد به ویژه اعیاد مذهبی از جمله عيد فطر، آداب و رسوم خاصی توصیه شده در حدیثی از معصوم (ع) آمده است.

«زینوا اعیادکم بالتکبیر»

عیدهای خودتان را با تکبیر زینت بخشید.

«زینوا العیدین بالتهلیل و التکبیر و التحمید و التقدیس»

عيد فطر و قربان را با گفتن ذکر لا اله الا الله، الله اکبر، الحمد لله و سبحان الله، زینت بخشید.

پی نوشتها

1 - دهخدا، ذیل عيد، زبیدی،

تاج العروس، 8/834 - 934

2 - ابن منظور، لسان العرب، 3/913

3 - ابن منظور، همانجا، زبیدی

تاج العروس، 8/834

4 - ابن منظور، همانجا

زبیدی / 8/938

5 - تفسیر نمونه، 5/131

6 - خوراکی از آرد و شیر

7 - غذا یا حلوایی که با شیر تهیه می شود

8 - مجلسی، بحار الانوار، ج 4/ص 37 رمضان، تجلی معبود (ره توشه راهیان نور) ص 542 جمعی از نویسندگان

### نکات عید

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه عید فطر می فرماید:

«الا و ان المضمار اليوم و السباق غدا الا و ان السبقه الجنه و الغايه النار.»  
(1)

دنیا محل مسابقه است و آخرت زمان اجر گرفتن، بهشت جایزه برندگان این مسابقه و جهنم جزای بازندگان است. در روایتی از فرزند گرامیش چنین آمده است:

«مر الحسن (ع) فی یوم فطر بقوم یلعبون و یضحکون فوقف علی رؤوسهم،

فقال:

ان الله جعل شهر رمضان مضمرا لخلقه، فيستبقون فيه بطاعته الى مرضاته، فسبق قوم ففازوا، و قصر آخرون فخابوا، فالعجب كل العجب من ضاحك لاعب في اليوم الذي يثاب فيه المحسنون و يخسر فيه المبتلون و ايم الله لو كشف الغطاء لعلموا ان المحسن مشغول باحسانه و المسیء مشغول باسائه، ثم مضى.» (2)

در این حدیث، امام حسن (ع) انجام اعمال عبادی در ماه مبارک رمضان را، تشبیه به مسابقه بین افراد نموده اند و عید فطر را زمان اخذ جوایز برندگان آن میدانند. لذا حضرت علی (ع) در ویژگی های عید فطر می فرمایند:

1 - روزی که نیکوکاران ثواب می برند.

«هذا يوم يثاب فيه المحسنون.»

2 - روزی که گنهکاران زیان می بینند.

«و خسر فيه المبتلون»

3 - شبیه ترین روز به روز قیامت است.

«اشبه بيوم قيامكم.»

چون در قیامت عدهای که زیان کارند، تاسف می خورند و غضبناک

می گردند و عدهای که نیکوکارند رستگار و متنعم به نعمت های الهی می شوند.

#### 4 - روز عبرت گرفتن «فاذكروا بخروجکم»

وقتی از منازلتان برای خواندن نماز عید خارج می شوید، به یاد آورید زمانی را که از منزل بدن خود خارج خواهید شد و سوی خدای خود خواهید رفت.

«من الاجداث الی ربکم» وقتی در جایگاه نماز خود میایستید به یاد آورید زمانی را که در محضر عدل الهی میایستید و از شما حسابرسی می کنند «و اذكروا وقوفکم بین یدی ربکم» وقتی از نماز به منازلتان بر می گردید به یاد آورید زمانی را که به منازل خود در بهشت خواهید رفت.

«و اذكروا منازلکم فی الجنه»

#### 5 - روز بشارت غفران و بخشش الهی.

«ابشروا عباد الله فقد غفر لكم ما سلف من ذنوبکم.»

پی نوشتها

1) من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 615.

2) تحف العقول، ص 071. کتاب: ره توشه راهیان نور 7731 ش 9141 ق 711 ص



## 25 - وجوب زکات فطره و شرایط آن

### وجوب زکات فطره و شرایطش

پس از پایان یافتن ماه مبارک رمضان؛ یعنی در شب عید فطر، افرادی که دارای شرایط باشند، باید زکاتی بپردازند که مقدار و موارد مصرف آن خواهد آمد. این زکات به نام زکات فطره خوانده می شود. افرادی که در شب عید فطر دارای این شرایط باشند زکات فطره بر آنها واجب است:

1 - بالغ باشد.

2 - عاقل باشد.

3 - بنده ی کسی نباشد.

4 - فقیر نباشد (1).

فردی که دارای شرایط فوق باشد باید زکات خود و کسانی که در مغرب شب عید فطر نان خور او هستند را بپردازد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر (یعنی حتی اگر فرزند او که نان خور اوست به مسافرت رفته باشد باید زکات او را بدهد) و همچنین مهمانی که با رضایت او پیش از غروب شب عید فطر وارد خانه اش شده باشد، باید زکات او را بدهد. (2)

مقدار زکات فطره:

هر نفری یک صاع که تقریباً 3 کیلو است. (3)

جنس زکات فطره:

گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند اینها (4)

وقت وجوب زکات فطره:

شب عید فطر. (5)

وقت پرداخت زکات فطره:

از شب عید تا ظهر روز عید فطر و بهتر آن است که در روز عید بدهد و اگر نماز عید می خواند بنابر احتیاط واجب قبل از نماز عید بپردازد. (6)

مصرف زکات فطره: همان مصرف زکات مال است، گر چه احتیاط مستحب آن

است که فقط به فقرای مؤمن و اطفال آنها و به مساکین بدهد. (7)

#### پی نوشتها

1 - توضیح المسائل، م 1991

2 - توضیح المسائل، م 1991 و 5991

3 - توضیح المسائل، م 1991

4 - همان.

5 - تحریر الوسیله، ج 1 ص 843

6 - تحریر الوسیله، ج 1 ص 843

توضیح المسائل، م 9202

7 - توضیح المسائل، م 4102

#### احکام زکات

1 - کسی که مخارج سال خود و اهل و عیالش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و اهل و عیالش را تأمین کند فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست. (1)

2 - فطره ی مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر، بدون رضایت صاحبخانه وارد می شود در صورتی که نان خور او حساب شود، واجب است و همچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده اند که خرجی او را بدهد. (2)

3 - فطره ی مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می شود، بر صاحبخانه واجب نیست، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند. (3)

4 - کسی که دیگری باید فطره ی او را بدهد واجب نیست فطره ی خود را بدهد. (4)

5 - اگر فطره ی انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد بر خودش واجب نمی شود. (5)

6 - کسی که سید نیست نمی تواند به سید فطره بدهد، حتی اگر سیدی نان خور او باشد نمی تواند فطره ی او را به سید دیگر بدهد. (6)

7 - فقیری که فطره به او می دهند لازم نیست عادل باشد ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخوار و کسی که آشکارا معصیت کبیره می کند فطره ندهند. (7)

8 - به کسی که فطره را در معصیت مصرف

می کند نباید فطره بدهند. (9)

9 - احتیاط واجب آن است که به یک فقیر بیش از مخارج سالش و کمتر از یک صاع فطره ندهند. (10)

1 - اگر فطره را کنار بگذارد، نمی تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد. (11)

11 - اگر در محل خودش مستحق پیدا شود احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود باید عوض آن را بدهد. (12)

پی نوشتها

1 - توضیح المسائل، م 2991

2 - توضیح المسائل، م 6991

3 - توضیح المسائل، م 7991

4 - توضیح المسائل، م 5002

5 - توضیح المسائل، م 6002

6 - توضیح المسائل، م 9002

7 - توضیح المسائل، م 6102

9 - توضیح المسائل، م 7102

10 - توضیح المسائل، م 8102

11 - توضیح المسائل، م 3202

12 - توضیح المسائل، م 5302.

26 - دعای جوشن کبیر

دعای جوشن کبیر

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ یا اَللّٰهُ یا رَحْمٰنُ یا رَحِیْمُ یا کَرِیْمُ یا مُقِیْمُ یا عَظِیْمُ یا قَدِیْمُ یا عَلِیْمُ یا حَلِیْمُ یا حَکِیْمُ سُبْحٰتَکَ

یا لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ الْعَوْثُ الْعَوْثُ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ یا رَبِّ (2)

یا سَیِّدَ السَّادَاتِ

یا مُجِیْبَ الدَّعَوَاتِ

یا رَافِعَ الدَّرَجَاتِ

یا وَلِیَّ الْحَسَنَاتِ

یا غَافِرَ الْخَطِیْئَاتِ

یا مُعْطِیَ الْمَسْأَلَاتِ

یا قَابِلَ التَّوْبَاتِ

یا سَامِعَ الْأَصْوَاتِ

یا عَالِمَ الْخَفِیَّاتِ

یا دَافِعَ الْبَلِیَّاتِ (3)

یا خَیْرَ الْغَافِرِیْنَ

یا خَیْرَ الْفَاتِحِیْنَ

یا خَیْرَ النَّاصِرِیْنَ

یا خَیْرَ الْحَاکِمِیْنَ

یا خَیْرَ الرَّازِقِیْنَ

يَا خَيْرَ الْوَارِثِينَ

يَا خَيْرَ الْحَامِدِينَ

يَا خَيْرَ الذَّاكِرِينَ

يَا خَيْرَ الْمُنْزِلِينَ

يَا خَيْرَ الْمُحْسِنِينَ (4)

يَا مَنْ لَهُ الْعِزَّةُ وَالْجَمَالُ

يَا مَنْ لَهُ الْقُدْرَةُ وَالْكَمَالُ

يَا مَنْ لَهُ الْمُلْكُ وَالْجَلَالُ

يَا مَنْ هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالُ

يَا مُنْشِئَ السَّحَابِ الثِّقَالِ

يَا مَنْ هُوَ شَدِيدُ الْإِمْحَالِ

يَا مَنْ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

يَا مَنْ هُوَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

يَا مَنْ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ

يَا مَنْ عِنْدَهُ ام الْكِتَابِ (5)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا دَيَّانُ يَا بُرْهَانَ يَا سُلْطَانَ يَا  
رِضْوَانَ يَا غُفْرَانَ يَا سُبْحَانَ يَا مُسْتَعَانُ يَا دَا الْمَنِّ وَالْبَيَانِ (6)

يَا مَنْ تَوَاصَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعِظَمَتِهِ

يَا مَنْ اسْتَسْلَمَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ

يَا مَنْ دَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعِزَّتِهِ

يا مَنْ خَصَّعَ كُلُّ شَيْءٍ لِهَيْئَتِهِ  
يا مَنْ انْقَادَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ خَشْيَتِهِ  
يا مَنْ تَشَقَّقَتِ الْجِبَالُ مِنْ مَخَافَتِهِ  
يا مَنْ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ بِأَمْرِهِ  
يا مَنْ اسْتَقَرَّتِ الْأَرْضُونَ بِإِذْنِهِ  
يا مَنْ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ  
يا مَنْ لَا يَعْتَدِي عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ (7)  
يا غَافِرَ



الْحَطَايَا

يَا كَاشِفَ الْبَلَايَا

يَا مُنْتَهَى الرَّجَايَا

يَا مُجْزِلَ الْعَطَايَا

يَا وَاهِبَ الْهَدَايَا

يَا رَازِقَ الْبَرَايَا

يَا قَاضِيَ الْمَنَايَا

يَا سَامِعَ الشَّكَايَا

يَا بَاعِثَ الْبَرَايَا

يَا مُطْلِقَ الْأُسَارَى (8)

يَا دَا الْحَمْدِ وَ الشَّانِ

يَا دَا الْفَخْرِ وَ الْبَهَاءِ

يَا دَا الْمَجْدِ وَ السَّنَاءِ

يَا دَا الْعَهْدِ وَ الْوَفَاءِ

يَا دَا الْعَفْوِ وَ الرِّضَاءِ

يَا دَا الْمَنِّ وَ الْعَطَاءِ

يَا دَا الْقَضْلِ وَ الْقَضَاءِ

يَا دَا الْعِزِّ وَ الْبَقَاءِ

يَا دَا الْجُودِ وَ السَّخَاءِ

يَا دَا الْآلَاءِ وَ التَّعْمَاءِ (9)

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا مَانِعُ يَا دَافِعُ يَا رَافِعُ يَا صَانِعُ يَا نَافِعُ يَا سَامِعُ يَا  
جَامِعُ يَا شَافِعُ يَا وَاسِعُ يَا مُوسِعُ (10)

يَا صَانِعَ كُلِّ مَصْنُوعٍ

يَا خَالِقَ كُلِّ مَخْلُوقٍ

يَا رَازِقَ كُلِّ مَرْزُوقٍ

يَا مَالِكَ كُلِّ مَمْلُوكٍ

يَا كَاشِفَ كُلِّ مَكْرُوبٍ

يَا فَارِجَ كُلِّ مَهْمُومٍ

يَا رَاحِمَ كُلِّ مَرْحُومٍ

يَا نَاصِرَ كُلِّ مَخْذُولٍ

يَا سَاتِرَ كُلِّ مَعْيُوبٍ

يَا مَلْجَأَ كُلِّ مَطْرُودٍ (11)

يَا عُذَّتَى عِنْدَ شِدَّتَى

يَا رَجَائَى عِنْدَ مُصِيبَتَى

يَا مُوْنِسَى عِنْدَ وَحْشَتَى

يَا صَاحِبَى عِنْدَ غُرْبَتَى

يَا وَلِيَّى عِنْدَ نِعْمَتَى

يَا غِيَاثَى عِنْدَ كُرْبَتَى

يَا دَلِيْلَى عِنْدَ حَيْرَتَى

يَا غَنَائِي عِنْدَ افْتِقَارِي

يَا مَلَجَّتِي عِنْدَ اضْطِرَارِي

يَا مُعِينِي عِنْدَ مَفْرَعِي (12)

يَا عَلَّامَ الْغُيُوبِ

يَا عَاقِبَ الدُّنُوبِ

يَا سَتَّارَ الْغُيُوبِ

يَا كَاشِفَ الْكَرُوبِ

يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ

يَا طَافِيَةَ الْقُلُوبِ

يَا مُتَوَرِّقَ الْقُلُوبِ

يَا أُنِيسَ الْقُلُوبِ

يَا مُفْرِجَ الْهُمُومِ

يَا مُنْفِسَ الْعُمُومِ (13)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَسْمِكَ

يَا جَلِيلُ يَا جَمِيلُ يَا وَكِيلُ يَا كَفِيلُ يَا دَلِيلُ يَا قَبِيلُ يَا مُدِيلُ يَا مُنِيلُ يَا مُقِيلُ يَا مُحِيلُ (14)

يَا دَلِيلَ الْمُتَحِيرِينَ

يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ

يَا صَرِيحَ الْمُسْتَصْرِحِينَ

يَا جَارَ الْمُسْتَجِيرِينَ

يا أَمَانَ الْخَائِفِينَ

يا عَوْنَ الْمُؤْمِنِينَ

يا رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ

يا مَلَجَأَ الْعَاصِينَ

يا غَافِرَ الْمُذْنِبِينَ

يا مُجِيبَ دَعْوِهِ الْمُضْطَرِّينَ (15)

يا دَا الْجُودِ وَ الْإِحْسَانِ

يا دَا الْقَضْلِ وَ الْإِمْتِنَانِ

يا دَا الْأَمْنِ وَ الْأَمَانِ

يا دَا الْقُدْسِ وَ السُّبْحَانِ

يا دَا الْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ

يا دَا الرَّحْمَةِ وَ الرِّضْوَانِ

يا دَا الْحُجَّةِ وَ الْبُرْهَانِ

يا دَا الْعِظَمَةِ وَ السُّلْطَانِ

يا دَا الرَّأْفَةِ وَ الْمُسْتَعَانِ

يا دَا الْعَفْوِ وَ الْعُفْرَانِ (16)

يا مَنْ هُوَ

رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ

يَا مَنْ هُوَ آلهَ كُلِّ شَيْءٍ

يَا مَنْ هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ

يَا مَنْ هُوَ صَانِعُ كُلِّ شَيْءٍ

يَا مَنْ هُوَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ

يَا مَنْ هُوَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ

يَا مَنْ هُوَ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ

يَا مَنْ هُوَ عَالِمُ بِكُلِّ شَيْءٍ

يَا مَنْ هُوَ قَادِرٌ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

يَا مَنْ هُوَ يَبْقَى وَ يَفْنَى كُلُّ شَيْءٍ (17)

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا مُؤْمِنُ يَا مُهَيِّمُ يَا مُكَوِّنُ يَا مُلْقِنُ يَا مُبَيِّنُ يَا مُهَوِّنُ يَا مُمَكِّنُ يَا مُزَيِّنُ يَا مُعْلِنُ يَا مُقْسِمُ (18)

يَا مَنْ هُوَ فِى مُلْكِهِ مُقِيمٌ

يَا مَنْ هُوَ فِى سُلْطَانِهِ قَدِيمٌ

يَا مَنْ هُوَ فِى جَلَالِهِ عَظِيمٌ

يَا مَنْ هُوَ عَلَى عِبَادِهِ رَحِيمٌ

يَا مَنْ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

يَا مَنْ هُوَ بِمَنْ عَصَاهُ حَلِيمٌ

يَا مَنْ هُوَ بِمَنْ رَجَاهُ كَرِيمٌ

يَا مَنْ هُوَ فِى صُنْعِهِ حَكِيمٌ

يا مَنْ هُوَ فى حِكْمَتِهِ لَطِيفٌ  
يا مَنْ هُوَ فى لُطْفِهِ قَدِيمٌ (19)  
يا مَنْ لا يُرْجى إِلَّا فَضْلُهُ  
يا مَنْ لا يُسْأَلُ إِلَّا عَفْوُهُ  
يا مَنْ لا يُنْظَرُ إِلَّا بِرُّهُ  
يا مَنْ لا يُخَافُ إِلَّا عَدْلُهُ  
يا مَنْ لا يَدُومُ إِلَّا مُلْكُهُ  
يا مَنْ لا سُلْطَانَ إِلَّا سُلْطَانُهُ  
يا مَنْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَتُهُ  
يا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ  
يا مَنْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمُهُ  
يا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ مِثْلُهُ (20)

يا فَارِجَ الْهَمِّ

يا كَاشِفَ الْعَمِّ

يا غَافِرَ الذَّنْبِ

يا قَابِلَ التَّوْبِ

يا خَالِقَ الْخَلْقِ

يا صَادِقَ الْوَعْدِ

يا مُوفِىَ الْعَهْدِ

يا عَالِمَ السِّرِّ

يا فَالِقَ الْحَبِّ

يا رازِقَ الْإِنَامِ (21)

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ

يا عَلِيَّ يا وَ فى يا عَنِيَّ يا مَلِيَّ يا حَفِيَّ يا رَضِيَّ يا رَكِيَّ يا بَدِيَّ يا قَوِيَّ يا وَلِيَّ  
(22)

يا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ

يا مَنْ سَتَرَ الْقَبِيحَ

يا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ

يا مَنْ لَمْ يَهْتِكِ السِّرَّ

يا عَظِيمَ الْعَفْوِ

يا حَسَنَ التَّجَاوُزِ

يا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ

يا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ

يا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى

يا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى (23)

يا دَا النِّعْمَةِ السَّابِغَةِ

يا دَا

الرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ  
يَا ذَا الْمِثَّةِ السَّابِقَةِ  
يَا ذَا الْحُكْمِ الْبَالِغِ  
يَا ذَا الْقُدْرَةِ الْكَامِلَةِ  
يَا ذَا الْحُجَّةِ الْقَاطِعَةِ  
يَا ذَا الْكَرَامَةِ الظَّاهِرَةِ  
يَا ذَا الْعِزَّةِ الدَّائِمَةِ  
يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمُتَيْنَةِ  
يَا ذَا الْعِظَمَةِ الْمَنِيعَةِ (24)  
يَا بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ  
يَا جَاعِلَ الظُّلُمَاتِ  
يَا رَاحِمَ الْعَبْرَاتِ  
يَا مُقِيلَ الْعَثَرَاتِ  
يَا سَاتِرَ الْعُورَاتِ  
يَا مُخَيِّئَ الْأَمْوَاتِ  
يَا مُنْزِلَ الْآيَاتِ  
يَا مُضَعِفَ الْحَسَنَاتِ  
يَا مَاحِيَ السَّيِّئَاتِ  
يَا شَدِيدَ التَّقِمَاتِ (25)



اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا مُصَوِّرُ يَا مُقَدِّرُ يَا مُدَبِّرُ يَا مُطَهِّرُ يَا مُنَوِّرُ يَا مُيَسِّرُ  
يَا مُبَشِّرُ يَا مُنْذِرُ يَا مُقَدِّمُ يَا مُؤَخِّرُ (26)

يَا رَبَّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ

يَا رَبَّ الشَّهْرِ الْحَرَامِ

يَا رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ

يَا رَبَّ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ

يَا رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ

يَا رَبَّ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

يَا رَبَّ الْحِلِّ وَالْحَرَامِ

يَا رَبَّ النُّورِ وَالظَّلَامِ

يَا رَبَّ التَّجِيهِ وَالسَّلَامِ

يَا رَبَّ الْفُذْرِهِ فِي الْاَنَامِ (27)

يَا اَحْكَمَ الْحَاكِمِيْنَ

يَا اَعْدَلَ الْعَادِلِيْنَ

يَا اَصْدَقَ الصّٰدِقِيْنَ

يَا اَطْهَرَ الطّٰهِرِيْنَ

يَا اَحْسَنَ الْخَالِقِيْنَ

يَا اَسْرَعَ الْحَاسِبِيْنَ

يَا اَسْمَعَ السّٰمِعِيْنَ

يَا اَبْصَرَ النَّاطِرِيْنَ

يَا أَشْفَعَ الشَّافِعِينَ

يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ (28)

يَا عِمَادَ مَنْ لَا عِمَادَ لَهُ

يَا سَنَدَ مَنْ لَا سَنَدَ لَهُ

يَا دُخْرَ مَنْ لَا دُخْرَ لَهُ

يَا حِرَرَ مَنْ لَا حِرَرَ لَهُ

يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ

يَا فَخْرَ مَنْ لَا فَخْرَ لَهُ

يَا عِزَّ مَنْ لَا عِزَّ لَهُ

يَا مُعِينَ مَنْ لَا مُعِينَ لَهُ

يَا أَنْيَسَ مَنْ لَا أَنْيَسَ لَهُ

يَا أَمَانَ مَنْ لَا أَمَانَ لَهُ (29)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا عَاصِمُ يَا قَائِمُ يَا دَائِمُ يَا رَاحِمُ يَا سَالِمُ يَا حَاكِمُ يَا  
عَالِمُ يَا قَاسِمُ يَا قَابِضُ يَا بَاسِطُ (30)

يَا عَاصِمَ مَنْ اسْتَعْصَمَهُ

يَا رَاحِمَ مَنْ اسْتَرْحَمَهُ

يَا غَافِرَ مَنْ اسْتَغْفَرَهُ

يَا نَاصِرَ مَنْ اسْتَنْصَرَهُ

يَا حَافِظَ مَنْ اسْتَحْفَظَهُ

يَا مُكْرِمَ مَنْ اسْتَكْرَمَهُ

يَا مُرْشِدَ مَنْ اسْتَرْشَدَهُ

يَا صَرِيحَ مَنْ اسْتَصْرَحَهُ

يَا مُعِينَ مَنْ اسْتَعَاثَهُ

يَا مُغِيثَ مَنْ اسْتَغَاثَهُ (31)

يَا عَزِيزاً لَا يُضَامُ

يَا لَطِيفاً لَا يُرَامُ

يَا قَيُّوماً لَا يَنَامُ

يَا دَائِماً لَا يَفُوتُ

يَا حَيّاً لَا يَمُوتُ

يَا مَلِكاً لَا يَزُولُ

يَا بَاقِياً لَا يَفْنَى

يَا

عَالِمًا لَا يَجْهَلُ

يَا صَمَدًا لَا يُطْعَمُ

يَا قَوِيًّا لَا يَصْغُفُ (32)

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا اَحَدُ يَا وَاحِدُ يَا شَاهِدُ يَا مَا جِدُ يَا حَامِدُ يَا رَاشِدُ يَا  
بَاعِثُ يَا وَارِثُ يَا ضَارُ يَا نَافِعُ (33)

يَا اَعْظَمَ مِنْ كُلِّ عَظِيمٍ

يَا اَكْرَمَ مِنْ كُلِّ كَرِيمٍ

يَا اَرْحَمَ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ

يَا اَعْلَمَ مِنْ كُلِّ عَلِيمٍ

يَا اَحْكَمَ مِنْ كُلِّ حَكِيمٍ

يَا اَقْدَمَ مِنْ كُلِّ قَدِيمٍ

يَا اَكْبَرَ مِنْ كُلِّ كَبِيرٍ

يَا اَلْطَفَ مِنْ كُلِّ لَطِيفٍ

يَا اَجَلَ مِنْ كُلِّ جَلِيلٍ

يَا اَعَزَّ مِنْ كُلِّ عَزِيزٍ (34)

يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ

يَا عَظِيمَ الْمَنِّ

يَا كَثِيرَ الْخَيْرِ

يَا قَدِيمَ الْقَصْلِ

يَا دَائِمَ اللُّطْفِ

يا لَطِيفَ الصُّنْعِ

يا مُتَفِيسَ الْكَرْبِ

يا كاشِفَ الضُّرِّ

يا مالِكَ الْمُلْكِ

يا قاضِيَ الْحَقِّ (35)

يا مَنْ هُوَ فِي عَهْدِهِ وَ فِي

يا مَنْ هُوَ فِي وَفَائِهِ قَوِيٌّ

يا مَنْ هُوَ فِي قُوَّتِهِ عَلِيٌّ

يا مَنْ هُوَ فِي عُلوِّهِ قَرِيبٌ

يا مَنْ هُوَ فِي قُرْبِهِ لَطِيفٌ

يا مَنْ هُوَ فِي لُطْفِهِ شَرِيفٌ

يا مَنْ هُوَ فِي شَرْفِهِ عَزِيزٌ

يا مَنْ هُوَ فِي عِزِّهِ عَظِيمٌ

يا مَنْ هُوَ فِي عَظَمَتِهِ مَجِيدٌ

يا مَنْ هُوَ فِي مَجْدِهِ حَمِيدٌ (36)

اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يا كافي يا شافي يا وافي يا مُعافي يا هادي يا  
داعي يا قاضى يا راضى يا عالى يا باقى (37)

يا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ خاضِعٌ لَهُ

يا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ خاشِعٌ لَهُ

يا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ كائِنْ لَهُ

يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ مَوْجُودٌ بِهِ

يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ مُنِيبٌ إِلَيْهِ

يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ خَائِفٌ مِنْهُ

يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ

يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ صَائِرٌ إِلَيْهِ

يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ

يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (38)

يَا مَنْ لَا مَقَرَّ إِلَّا إِلَيْهِ

يَا مَنْ لَا مَفْزَعَ إِلَّا إِلَيْهِ

يَا مَنْ لَا مَقْصَدَ إِلَّا إِلَيْهِ

يَا مَنْ لَا مَنَاجٍ مِنْهُ إِلَّا إِلَيْهِ

يَا مَنْ لَا يُرْعَبُ إِلَّا إِلَيْهِ

يَا مَنْ لَا حَوْلَ وَلَا

قُوَّةَ إِلَّا بِهِ

يَا مَنْ لَا يُسْتَعَانُ إِلَّا بِهِ

يَا مَنْ لَا يُتَوَكَّلُ إِلَّا عَلَيْهِ

يَا مَنْ لَا يُرْجَى إِلَّا هُوَ

يَا مَنْ لَا يُعْبَدُ إِلَّا هُوَ (39)

يَا خَيْرَ الْمَرْهُوبِينَ

يَا خَيْرَ الْمَرْغُوبِينَ

يَا خَيْرَ الْمَطْلُوبِينَ

يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ

يَا خَيْرَ الْمَقْصُودِينَ

يَا خَيْرَ الْمَذْكُورِينَ

يَا خَيْرَ الْمَشْكُورِينَ

يَا خَيْرَ الْمَحْبُوبِينَ

يَا خَيْرَ الْمَدْعُوبِينَ

يَا خَيْرَ الْمُسْتَأْنِسِينَ (40)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا غَافِرُ يَا سَاتِرُ يَا قَادِرُ يَا قَاهِرُ يَا فَاطِرُ يَا كَاسِرُ يَا  
جَابِرُ يَا ذَاكِرُ يَا نَاطِرُ يَا نَاصِرُ (41)

يَا مَنْ خَلَقَ فَسَوَّى

يَا مَنْ قَدَّرَ فَهَدَى

يَا مَنْ يَكْشِفُ الْبَلْوَ

يَا مَنْ يَسْمَعُ النَّجْوَى

يَا مَنْ يُنْقِذُ الْعَرْقَى

يَا مَنْ يُنْجِي الْهَلْكَى

يَا مَنْ يَشْفِي الْمَرْضَى

يَا مَنْ أَصْحَكَ وَ أَبْكَى

يَا مَنْ أَمَاتَ وَ أَحْيَى

يَا مَنْ خَلَقَ الرُّوحَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى (42)

يَا مَنْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ سَبِيلُهُ

يَا مَنْ فِي الْأَفَاقِ آيَاتُهُ

يَا مَنْ فِي الْآيَاتِ بُرْهَانُهُ

يَا مَنْ فِي الْمَمَاتِ قُدْرَتُهُ

يَا مَنْ فِي الْقُبُورِ عِبْرَتُهُ

يَا مَنْ فِي الْقِيَامَةِ مُلْكُهُ

يَا مَنْ فِي الْحِسَابِ هَيِّبَتُهُ

يَا مَنْ فِي الْمِيزَانِ قَضَاؤُهُ

يَا مَنْ فِي الْجَنَّةِ ثَوَابُهُ

يَا مَنْ فِي النَّارِ عِقَابُهُ (43)

يَا مَنْ إِلَيْهِ يَهْرَبُ الْخَائِفُونَ

يَا مَنْ إِلَيْهِ يَفْرَغُ الْمُذْنِبُونَ

يَا مَنْ إِلَيْهِ يَقْصِدُ الْمُنِيبُونَ



يَا مَنْ إِلَيْهِ يَرْعَبُ الزَّاهِدُونَ  
يَا مَنْ إِلَيْهِ يُلْجَأُ الْمُتَحَيِّرُونَ  
يَا مَنْ بِهِ يَسْتَأْنِسُ الْمُرِيدُونَ  
يَا مَنْ بِهِ يَفْتَخِرُ الْمُحِبُّونَ  
يَا مَنْ فِي عَفْوِهِ يَطْمَعُ الْخَاطِئُونَ  
يَا مَنْ إِلَيْهِ يَسْكُنُ الْمُوقِنُونَ  
يَا مَنْ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (44)  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ

يَا حَبِيبُ يَا طَلِيبُ يَا قَرِيبُ يَا رَقِيبُ يَا حَسِيبُ يَا مُهَيْبُ يَا مُثِيبُ يَا مُجِيبُ يَا  
خَبِيرُ يَا بَصِيرُ (45)

يَا أَقْرَبَ مِنْ كُلِّ قَرِيبٍ  
يَا أَحَبَّ مِنْ كُلِّ حَبِيبٍ  
يَا أَبْصَرَ مِنْ كُلِّ بَصِيرٍ  
يَا أَخْبَرَ مِنْ كُلِّ خَبِيرٍ  
يَا أَشْرَفَ مِنْ كُلِّ شَرِيفٍ  
يَا أَرْفَعَ مِنْ كُلِّ رَفِيعٍ  
يَا أَقْوَى مِنْ كُلِّ قَوِيٍّ  
يَا أَغْنَى مِنْ كُلِّ غَنِيٍّ  
يَا أَجْوَدَ مِنْ كُلِّ جَوَادٍ  
يَا أَرَأَفَ مِنْ كُلِّ رَوْؤُفٍ (46)

يا غَالِباً

عَيَّرَ مَغْلُوبٌ

يا صَانِعاً عَيَّرَ مَصْنُوعٌ

يا خَالِقاً عَيَّرَ مَخْلُوقٌ

يا مَالِكاً عَيَّرَ مَمْلُوكٌ

يا قَاهِراً عَيَّرَ مَقْهُورٌ

يا رَافِعاً عَيَّرَ مَرْفُوعٌ

يا حَافِظاً عَيَّرَ مَحْفُوظٌ

يا نَاصِراً عَيَّرَ مَنْصُورٌ

يا شَاهِداً عَيَّرَ غَائِبٌ

يا قَرِيباً عَيَّرَ بَعِيدٌ (47)

يا نُورَ النُّورِ يا مُتَوَرِّ النُّورِ يا خَالِقَ النُّورِ يا مُدَبِّرَ النُّورِ يا مُقَدِّرَ النُّورِ يا نُورَ كُلِّ  
نُورٍ يا نُوراً قَبْلَ كُلِّ نُورٍ يا نُوراً بَعْدَ كُلِّ نُورٍ يا نُوراً قَوْقَ كُلِّ نُورٍ يا نُوراً لَيْسَ  
كَمِثْلِهِ نُورٌ (48)

يا مَنْ عَطَاؤُهُ شَرِيفٌ

يا مَنْ فِعْلُهُ لَطِيفٌ

يا مَنْ لَطْفُهُ مُقِيمٌ

يا مَنْ إِحْسَانُهُ قَدِيمٌ

يا مَنْ قَوْلُهُ حَقٌّ

يا مَنْ وَعْدُهُ صِدْقٌ

يا مَنْ عَفْوُهُ فَضْلٌ

يَا مَنْ عَذَابُهُ عَذْلٌ

يَا مَنْ ذِكْرُهُ حُلُوٌ

يَا مَنْ فَضْلُهُ عَمِيمٌ (49)

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ

يَا مُسْهَلُ يَا مُفْصِلُ يَا مُبْدِلُ يَا مُدَلِّلُ يَا مُنْزِلُ يَا مُنَوِّلُ يَا مُفْضِلُ يَا مُجْزِلُ يَا مُمَهِّلُ يَا مُجْمِلُ (50)

يَا مَنْ يَرَى وَ لَا يُرَى

يَا مَنْ يَخْلُقُ وَ لَا يُخْلَقُ

يَا مَنْ يَهْدَى وَ لَا يُهْدَى

يَا مَنْ يُحْيَى وَ لَا يُخْيَا

يَا مَنْ يَسْأَلُ وَ لَا يُسْأَلُ

يَا مَنْ يُطْعَمُ وَ لَا يُطْعَمُ

يَا مَنْ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ

يَا مَنْ يَقْضَى وَ لَا يُقْضَى عَلَيْهِ

يَا مَنْ يَحْكُمُ وَ لَا يُحْكَمُ عَلَيْهِ

يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (51)

يَا نِعَمَ الْحَسِيبُ

يَا نِعَمَ الطَّيِّبُ

يَا نِعَمَ الرَّقِيبُ

يَا نِعَمَ الْقَرِيبُ

يا نِعَمَ الْمُجِيبُ

يا نِعَمَ الْحَبِيبُ

يا نِعَمَ الْكَفِيلُ

يا نِعَمَ الْوَكِيلُ

يا نِعَمَ الْمَوْلَى

يا نِعَمَ التَّصِيرُ (52)

يا سُرُورَ الْعَارِفِينَ

يا مُتَى الْمُحِبِّينَ

يا أَنْيسَ الْمُرِيدِينَ

يا حَبِيبَ التَّوَّابِينَ

يا رَازِقَ الْمُقْلِينَ

يا رَجَاءَ الْمُذْنِبِينَ

يا قُرَّةَ عَيْنِ الْعَابِدِينَ

يا مُتَفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ

يا مُفْرِجُ عَنِ الْمَعْمُومِينَ

يا إِلَهَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ (53)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ

يا رَبَّنَا يا إِلَهَنَا يا سَيِّدَنَا يا مَوْلَانَا يا نَاصِرَنَا يا حَافِظَنَا يا دَلِيلَنَا يا مُعِينَنَا يا حَبِيبَنَا  
يا طَبِيبَنَا (54)

يا رَبَّ

التَّبَيِّنَ وَ الْاَبْرَارِ

يا رَبَّ الصِّدِّيقِينَ وَ الْاَخْيَارِ

يا رَبَّ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ

يا رَبَّ الصِّغَارِ وَ الْكِبَارِ

يا رَبَّ الْحُبُوبِ وَ الْثَمَارِ

يا رَبَّ الْاَنْهَارِ وَ الْاَشْجَارِ

يا رَبَّ الصَّحَارَى وَ الْقِفَارِ

يا رَبَّ الْبَرَارِى وَ الْبِحَارِ

يا رَبَّ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ

يا رَبَّ الْاِغْلَانِ وَ الْاِسْرَارِ (55)

يا مَنْ تَقَدَّ فى كُلِّ شَيْءٍ اَمْرُهُ

يا مَنْ لَحِقَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمُهُ

يا مَنْ بَلَغَتْ اِلى كُلِّ شَيْءٍ قُدْرَتُهُ

يا مَنْ لا تُحْصِى الْعِبَادُ نِعَمَهُ

يا مَنْ لا تَبْلُغُ الْخَلَائِقُ شُكْرَهُ

يا مَنْ لا تُدْرِكُ الْاَفْهَامُ جَلَالَهُ

يا مَنْ لا تَنالُ الْاَوْهَامُ كُنْهَهُ

يا مَنْ الْعَظَمَةُ وَ الْكِبْرِيَاءُ رِداؤُهُ

يا مَنْ لا تَرُدُّ الْعِبَادُ قَضَاءَهُ

يَا مَنْ لَا مُلْكَ إِلَّا مُلْكُهُ

يَا مَنْ لَا عَطَاءَ إِلَّا عَطَاؤُهُ (56)

يَا مَنْ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى

يَا مَنْ لَهُ الصِّفَاتُ الْعُلْيَا

يَا مَنْ لَهُ الْأَخِرَةُ وَالْأُولَى

يَا مَنْ لَهُ الْجَنَّةُ الْمَأْوَى

يَا مَنْ لَهُ الْآيَاتُ الْكُبْرَى

يَا مَنْ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

يَا مَنْ لَهُ الْحُكْمُ وَالْقَضَاءُ

يَا مَنْ لَهُ الْهَوَاءُ وَالْقَضَاءُ

يَا مَنْ لَهُ الْعَرْشُ وَالتَّوْحِيدُ

يَا مَنْ لَهُ السَّمَاوَاتُ الْعُلَى (57)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ

يَا عَفُوُّ يَا عَظِيمُ يَا صَبُورُ يَا شَكُورُ يَا رَوْفُ يَا عَطُوفُ يَا مَسْئُولُ يَا وَدُودُ يَا  
سُبُوحُ يَا قُدُّوسُ (58)

يَا مَنْ فِي السَّمَاءِ عَظَمَتُهُ

يَا مَنْ فِي الْأَرْضِ آيَاتُهُ

يَا مَنْ فِي كُلِّ شَيْءٍ دَلِيلُهُ

يَا مَنْ فِي الْبَحْرِ عَجَائِبُهُ

يَا مَنْ فِي الْجِبَالِ خَزَائِنُهُ

يَا مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ

يَا مَنْ إِلَيْهِ يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ

يَا مَنْ أَظْهَرَ فِي كُلِّ شَيْءٍ لُطْفَهُ

يَا مَنْ أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ

يَا مَنْ تَصَرَّفَ فِي الْخَلَائِقِ قُدْرَتُهُ (59)

يَا حَبِيبَ مَنْ لَا حَبِيبَ لَهُ

يَا طَبِيبَ مَنْ لَا طَبِيبَ لَهُ

يَا مُجِيبَ مَنْ لَا مُجِيبَ لَهُ

يَا شَفِيقَ مَنْ لَا شَفِيقَ لَهُ

يَا رَفِيقَ مَنْ لَا رَفِيقَ لَهُ

يَا مُغِيثَ مَنْ لَا مُغِيثَ لَهُ

يَا دَلِيلَ مَنْ لَا دَلِيلَ لَهُ

يَا أَنْيَسَ مَنْ لَا أَنْيَسَ لَهُ

يَا رَاجِمَ



مَنْ لَا رَاحِمَ لَهُ

يَا صَاحِبَ مَنْ لَا صَاحِبَ لَهُ (60)

يَا كَافِيَ مَنْ اسْتَكْفَاهُ

يَا هَادِيَ مَنْ اسْتَهْدَاهُ

يَا كَالِيَّ مَنْ اسْتَكْلَاهُ

يَا رَاعِيَ مَنْ اسْتَرْعَاهُ

يَا شَافِيَ مَنْ اسْتَشْفَاهُ

يَا قَاضِيَ مَنْ اسْتَقْضَاهُ

يَا مُغْنِيَ مَنْ اسْتَغْنَاهُ

يَا مُوَفِّي مَنْ اسْتَوْفَاهُ

يَا مُقْوِيَّ مَنْ اسْتَقْوَاهُ

يَا وَلِيَّ مَنْ اسْتَوْلَاهُ (61)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ

يَا خَالِقُ يَا رَازِقُ يَا نَاطِقُ يَا صَادِقُ يَا فَالِقُ يَا فَارِقُ يَا فَاتِقُ يَا رَاتِقُ يَا سَابِقُ يَا  
سَامِقُ (62)

يَا مَنْ يُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ

يَا مَنْ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ الْأَنْوَارَ

يَا مَنْ خَلَقَ الظِّلَّ وَ الْحَرَّ وَ

يَا مَنْ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ

يَا مَنْ قَدَرَ الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ

يا مَنْ خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ  
يا مَنْ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ  
يا مَنْ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلا وَلَدًا  
يا مَنْ لَيْسَ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ  
يا مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ (63)  
يا مَنْ يَعْلَمُ مُرَادَ الْمُرِيدِينَ  
يا مَنْ يَعْلَمُ صَمِيرَ الصَّامِتِينَ  
يا مَنْ يَسْمَعُ أَنْيْنَ الْوَاهِنِينَ  
يا مَنْ يَرَى بُكَاءَ الْخَائِفِينَ  
يا مَنْ يَمْلِكُ حَوَائِجَ السَّائِلِينَ  
يا مَنْ يَقْبَلُ عُذْرَ التَّائِبِينَ  
يا مَنْ لا يُضْلِحْ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ  
يا مَنْ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ  
يا مَنْ لا يَبْغُدُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ  
يا أَجْوَدَ الْأَجُودِينَ (64)

يا دَائِمَ الْبَقَاءِ  
يا سَامِعَ الدُّعَاءِ  
يا وَاسِعَ الْعَطَاءِ  
يا غَافِرَ الْخَطَاءِ  
يا بَدِيعَ السَّمَاءِ

يا حَسَنَ الْبَلَاءِ

يا جَمِيلَ الثَّنَاءِ

يا قَدِيمَ السَّنَاءِ

يا كَثِيرَ الْوَفَاءِ

يا شَرِيفَ الْجَزَاءِ (65)

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ

يا سَتَّارُ يا عَفَّارُ يا قَهَّارُ يا جَبَّارُ يا صَبَّارُ يا باِرُ يا مُخْتارُ يا فَتَّاحُ يا تَفَّاحُ يا مُزْتاحُ  
(66)

يا مَنْ خَلَقَنِىْ وَ سَوَّاهَنِىْ

يا مَنْ رَزَقَنِىْ وَ رَبَّاهَنِىْ

يا مَنْ اطْعَمَنِىْ وَ سَقاهَنِىْ

يا مَنْ قَرَّبَنِىْ وَ اَدْناهَنِىْ

يا مَنْ عَصَمَنِىْ وَ كَفاهَنِىْ

يا مَنْ حَفِظَنِىْ وَ كَلاهَنِىْ

يا مَنْ اَعَزَّنِىْ وَ اَغْناهَنِىْ

يا مَنْ وَفَّقَنِىْ وَ هَداهَنِىْ

يا مَنْ اَتَسَّنِىْ وَ اَوَّاهَنِىْ

يا مَنْ اَمَّاهَنِىْ وَ اَحْياهَنِىْ (67)

يا مَنْ يُجِىْقُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ

يا مَنْ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ

عَنْ عِبَادِهِ

يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ

يَا مَنْ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا بِإِذْنِهِ

يَا مَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ

يَا مَنْ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ

يَا مَنْ لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ

يَا مَنْ انْقَادَ كُلُّ شَيْءٍ لِأَمْرِهِ

يَا مَنْ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ

يَا مَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ (68)

يَا مَنْ جَعَلَ الْأَرْضَ مِهَادًا

يَا مَنْ جَعَلَ الْجِبَالَ أَوْتَادًا

يَا مَنْ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا

يَا مَنْ جَعَلَ الْقَمَرَ نُورًا

يَا مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لِبَاسًا

يَا مَنْ جَعَلَ النَّهَارَ مَعَاشًا

يَا مَنْ جَعَلَ النَّوْمَ سُبَاتًا

يَا مَنْ جَعَلَ السَّمَاءَ بِنَاءً

يَا مَنْ جَعَلَ الْأَشْيَاءَ أَزْوَاجًا

يَا مَنْ جَعَلَ النَّارَ مِرْصَادًا (69)

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا سَمِيعُ يَا شَفِيعُ يَا رَفِيعُ يَا مَنِيعُ يَا سَرِيعُ يَا بَدِيعُ يَا  
كَبِيرُ يَا قَدِيرُ يَا حَبِيرُ يَا مُجِيرُ (70)

يا حَيًّا قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ

يا حَيًّا بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ

يا حَيُّ الَّذِى لَيْسَ كَمِثْلِهِ حَيٌّ

يا حَيُّ الَّذِى لَا يُشَارِكُهُ حَيٌّ

يا حَيُّ الَّذِى لَا يَحْتَاجُ إِلَى حَيٍّ

يا حَيُّ الَّذِى يُمِيتُ كُلَّ حَيٍّ

يا حَيُّ الَّذِى يَرْزُقُ كُلَّ حَيٍّ

يا حَيًّا لَمْ يَرِثِ الْحَيَاةَ مِنْ حَيٍّ

يا حَيُّ الَّذِى يُحْيِى الْمَوْتَى

يا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ (71)

يا مَنْ لَهُ ذِكْرٌ لَا يُنْسَى

يا مَنْ لَهُ نُورٌ لَا يُطْفَأُ

يا مَنْ لَهُ نِعَمٌ لَا تُعَدُّ

يا مَنْ لَهُ مُلْكٌ لَا يَزُولُ

يا مَنْ لَهُ ثَنَاءٌ لَا يُحْصَى

يا مَنْ لَهُ جَلالٌ لَا يُكَيَّفُ

يا مَنْ لَهُ كَمالٌ لَا يُدْرَكُ

يا مَنْ لَهُ قَضَاءٌ لَا يُرَدُّ

يَا مَنْ لَهُ صِفَاتٌ لَا تُبَدَّلُ

يَا مَنْ لَهُ نُعُوتٌ لَا تُغَيَّرُ (72)

يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ يَا مَالِكَ يَوْمِ الدِّينِ يَا غَايَةَ الطَّالِبِينَ يَا ظَهَرَ اللَّاحِظِينَ يَا مُدْرِكَ  
الْهَارِبِينَ

يَا مَنْ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ

يَا مَنْ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ

يَا مَنْ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ

يَا مَنْ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

يَا مَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (73)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا شَفِيقُ يَا رَفِيقُ

يَا حَفِيفُ يَا مُحِيطُ يَا مُقِيتُ يَا مُغِيثُ يَا مُعِزُّ يَا مُذِلُّ يَا مُبْدِيُ يَا مُعِيدُ (74)

يَا مَنْ هُوَ أَحَدٌ يَلَا ضِدِّ

يَا مَنْ هُوَ قَرْدٌ يَلَا نِدِّ

يَا مَنْ هُوَ صَمَدٌ يَلَا عَيْبِ

يَا مَنْ هُوَ وَثَرٌ يَلَا كَيْفِ

يَا مَنْ هُوَ قَاضٍ يَلَا حَيْفِ

يَا مَنْ هُوَ رَبٌّ يَلَا وَزِيرِ

يَا مَنْ هُوَ عَزِيزٌ يَلَا دُلِّ

يَا مَنْ هُوَ غَنِيٌّ يَلَا فَقْرِ

يَا مَنْ هُوَ مَلِكٌ يَلَا عَزْلِ

يَا مَنْ هُوَ مَوْصُوفٌ يَلَا شَبِيهِ (75)

يَا مَنْ زِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ

يَا مَنْ شُكْرُهُ قَوْرٌ لِلشَّاكِرِينَ

يَا مَنْ حَمْدُهُ عِزٌّ لِلْحَامِدِينَ

يَا مَنْ طَاعَتُهُ تَجَاهٌ لِلْمُطِيعِينَ

يَا مَنْ بَابُهُ مَفْتُوحٌ لِلطَّالِبِينَ

يَا مَنْ سَبِيلُهُ وَاضِحٌ لِلْمُنِيبِينَ

يَا مَنْ آيَاتُهُ بُرْهَانٌ لِلنَّاطِرِينَ

يَا مَنْ كِتَابُهُ تَذَكُّرُهُ لِلْمُتَّقِينَ

يَا مَنْ رَزَقُهُ غُمُومٌ لِلطَّائِعِينَ وَ الْعَاصِينَ  
يَا مَنْ رَحِمْتُهُ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (76)

يَا مَنْ تَبَارَكَ اسْمُهُ

يَا مَنْ تَعَالَى جَدُّهُ

يَا مَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ

يَا مَنْ جَلَّ تَنَاقُؤُهُ

يَا مَنْ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ

يَا مَنْ يَدُومُ بَقَاؤُهُ

يَا مَنْ الْعَظَمَةُ بِهِائِهِ

يَا مَنْ الْكِبَرِيَاءُ رِداؤُهُ

يَا مَنْ لَا تُحْصَى الْأَوُّهُ

يَا مَنْ لَا تُعَدُّ تَعْمَاؤُهُ (77)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا مُعِينُ يَا أَمِينُ يَا مُبِينُ يَا مَتِينُ يَا مَكِينُ يَا رَشِيدُ يَا  
حَمِيدُ يَا مَجِيدُ يَا شَدِيدُ يَا شَهِيدُ (78)

يَا ذَا الْعَرْشِ الْمَجِيدِ

يَا ذَا الْقَوْلِ السَّدِيدِ

يَا ذَا الْفِعْلِ الرَّشِيدِ

يَا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ

يَا ذَا الْوَعْدِ وَالْوَعْدِ

يَا مَنْ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ



يَا مَنْ هُوَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ

يَا مَنْ هُوَ قَرِيبٌ غَيْرُ بَعِيدٍ

يَا مَنْ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

يَا مَنْ هُوَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (79)

يَا مَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا وَزِيرَ

يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا تَظِيرَ

يَا خَالِقَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ الْمُنِيرِ

يَا مُغْنِيَ الْبَائِسِ الْفَقِيرِ

يَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ

يَا رَاحِمَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ

يَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ

يَا عِصْمَةَ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ

يَا مَنْ هُوَ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ

يَا مَنْ هُوَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٌ قَدِيرٌ (80)

يَا ذَا الْجُودِ وَالنِّعَمِ

يَا ذَا الْفَضْلِ وَالْكَرَمِ

يَا خَالِقَ اللَّوْحِ وَالْقَلَمِ

يَا بَارِئَ الدَّرِّ وَالنَّسَمِ

يَا ذَا الْبَأْسِ وَالنِّقَمِ

يَا مُلْهِمَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ

يَا كَاشِفَ الضُّرِّ وَالْآلَمِ

يَا عَالِمَ السِّرِّ وَالْهَمَمِ

يَا رَبَّ الْبَيْتِ وَالْحَرَمِ

يَا مَنْ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنَ الْعَدَمِ (81)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ

يَا فَاعِلُ يَا جَاعِلُ يَا قَائِلُ يَا كَامِلُ يَا فَاصِلُ يَا وَاصِلُ يَا عَادِلُ يَا غَالِبُ يَا طَالِبُ  
يَا وَاهِبُ (82)

يَا مَنْ أَنْعَمَ بِطَوْلِهِ

يَا مَنْ أَكْرَمَ بِجُودِهِ

يَا مَنْ جَادَ بِلُطْفِهِ

يَا مَنْ تَعَزَّرَ بِقُدْرَتِهِ

يَا مَنْ قَدَرَ بِحِكْمَتِهِ

يَا مَنْ حَكَمَ بِتَدْبِيرِهِ

يَا مَنْ دَبَّرَ بَعْلِمِهِ

يَا مَنْ تَجَاوَرَ بِحِلْمِهِ

يَا مَنْ دَنَا فِي عُلُوهِ

يَا مَنْ عَلَا فِي دُنُوهِ (83)

يَا مَنْ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ

يَا مَنْ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

يَا مَنْ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

يَا مَنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ

يَا مَنْ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ

يَا مَنْ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ

يَا مَنْ يُعِزُّ مَنْ يَشَاءُ

يَا مَنْ يُذِلُّ مَنْ يَشَاءُ

يَا مَنْ يُصَوِّرُ فِي الْأَرْحَامِ مَا يَشَاءُ

يَا مَنْ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ (84)

يَا مَنْ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا

يَا مَنْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا

يَا مَنْ لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا

يَا مَنْ جَعَلَ الْمَلَائِكَةَ رُسُلًا

يَا مَنْ جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا

يَا مَنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا

يا مَنْ خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا  
يا مَنْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَمَدًا  
يا مَنْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا  
يا مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (85)  
اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ

يا اَوَّلُ يا اٰخِرُ يا ظاهِرُ يا باطِنُ يا بَرُّ يا حَقُّ يا قَرُّ يا وَثَرُ يا صَمَدُ يا سَرْمَدُ  
(86)

يا حَيِّرَ مَعْرُوفٍ عُرِفَ  
يا اَفْضَلَ مَعْبُودٍ عُيِدَ  
يا اَجَلَ مَشْكُورٍ شُكِرَ  
يا اَعَزَّ مَذْكُورٍ ذُكِرَ  
يا اَعْلَى مَحْمُودٍ حُمِدَ  
يا اَقْدَمَ مَوْجُودٍ طُلِبَ  
يا اَرْفَعَ مَوْصُوفٍ وُصِفَ  
يا اَكْبَرَ مَقْصُودٍ قُصِدَ  
يا اَكْرَمَ مَسْئُولٍ سُئِلَ  
يا اَشْرَفَ مَحْبُوبٍ عُلِمَ (87)  
يا حَبِيبَ الْبَاكِينَ  
يا سَيِّدَ الْمُتَوَكِّلِينَ  
يا

هَادِيَ الْمُضِلِّينَ  
يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ  
يَا أَنِيسَ الذَّاكِرِينَ  
يَا مَفْرَعَ الْمَلْهُوفِينَ  
يَا مُنْجِيَ الصَّادِقِينَ  
يَا أَقْدَرَ الْقَادِرِينَ  
يَا أَعْلَمَ الْعَالَمِينَ  
يَا إِلَهَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ (88)

يَا مَنْ عَلَا فَقَهَرَ  
يَا مَنْ مَلَكَ فَقَدَّرَ  
يَا مَنْ بَطَّنَ فَخَبَّرَ  
يَا مَنْ عُيِدَ فَشَكَرَ  
يَا مَنْ عُصِيَ فَقَعَرَ  
يَا مَنْ لَا تَخْوِيهِ الْفِكْرُ  
يَا مَنْ لَا يُدْرِكُهُ بَصَرُ  
يَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَثَرُ  
يَا رَازِقَ الْبَشَرِ  
يَا مُقَدِّرَ كُلِّ قَدَرٍ (89)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا حَافِظُ يَا بَارِيَّ يَا ذَارِيَّ يَا بَازِحُ يَا فَارِحُ يَا فَاتِحُ يَا  
كَاشِفُ يَا ضَامِنُ يَا أَمْرِي يَا نَاهِي (90)

يا مَنْ لا يَعْلَمُ الْعَيْبَ إِلَّا هُوَ  
يا مَنْ لا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا هُوَ  
يا مَنْ لا يَخْلُقُ الْخَلْقَ إِلَّا هُوَ  
يا مَنْ لا يَغْفِرُ الذَّنْبَ إِلَّا هُوَ  
يا مَنْ لا يُتِمُّ النِّعْمَةَ إِلَّا هُوَ  
يا مَنْ لا يُقَلِّبُ الْقُلُوبَ إِلَّا هُوَ  
يا مَنْ لا يُدِيرُ الْأَمْرَ إِلَّا هُوَ  
يا مَنْ لا يُنْزِلُ الْعَيْثَ إِلَّا هُوَ  
يا مَنْ لا يَبْسُطُ الرِّزْقَ إِلَّا هُوَ  
يا مَنْ لا يُحْيِي الْمَوْتَى إِلَّا هُوَ (91)  
يا مُعِينِ الضُّعَفَاءِ  
يا صَاحِبَ الْغُرَبَاءِ  
يا نَاصِرَ الْأَوْلياءِ  
يا قَاهِرَ الْأَعْداءِ  
يا رافِعَ السَّماءِ  
يا أَنيسَ الْأَصْفِياءِ  
يا حَبِيبَ الْأَتْقياءِ  
يا كَثْرَ الْفُقَرَاءِ  
يا إِلَهَ الْأَغْنِياءِ  
يا أَكْرَمَ الْكُرَماءِ (92)

يا كافيًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

يا قائمًا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

يا مَنْ لَا يُشَبِّهُهُ شَيْءٌ

يا مَنْ لَا يَزِيدُ فِي مُلْكِهِ شَيْءٌ

يا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ

يا مَنْ لَا يَنْقُصُ مِنْ خَزَائِنِهِ شَيْءٌ

يا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

يا مَنْ لَا يَعْزُبُ عَنْ عِلْمِهِ شَيْءٌ

يا مَنْ هُوَ خَبِيرٌ بِكُلِّ شَيْءٍ

يا مَنْ وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ (93)

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ يا مُكْرِمُ يا مُطْعِمُ يا مُنْعِمُ يا مُعْطِى يا مُغْنِى يا مُغْنِى يا مُغْنِى يا مُخَيِّى يا مُرْضِى يا مُنْجِى (94)

يا اَوَّلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ اٰخِرَهُ

يا اِلَهَ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَلِيْكَهُ

يا رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ صَانِعَهُ

يا بَارِئَ كُلِّ شَيْءٍ وَ خَالِقَهُ

يا قَابِضَ كُلِّ شَيْءٍ

وَّ بِاسِطَتُهُ

يَا مُبْدِيَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مُعِيدَهُ

يَا مُنْشِئَ كُلِّ شَيْءٍ وَ مُقَدِّرَهُ

يَا مُكَوِّنَ كُلِّ شَيْءٍ وَ مُحَوِّلَهُ

يَا مُخَيِّئَ كُلِّ شَيْءٍ وَ مُمَيِّتَهُ

يَا خَالِقَ كُلِّ شَيْءٍ وَ وَارِثَهُ (95)

يَا خَيْرَ ذَاكِرٍ وَ مَذْكُورٍ

يَا خَيْرَ شَاكِرٍ وَ مَشْكُورٍ

يَا خَيْرَ حَامِدٍ وَ مَحْمُودٍ

يَا خَيْرَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ

يَا خَيْرَ دَاعٍ وَ مَدْعُوٍّ

يَا خَيْرَ مُجِيبٍ وَ مُجَابٍ

يَا خَيْرَ مُؤْنِسٍ وَ أَنِيسٍ

يَا خَيْرَ صَاحِبٍ وَ جَلِيسٍ

يَا خَيْرَ مَقْصُودٍ وَ مَطْلُوبٍ

يَا خَيْرَ حَبِيبٍ وَ مَحْبُوبٍ (96)

يَا مَنْ هُوَ لِمَنْ دَعَاهُ مُجِيبٌ

يَا مَنْ هُوَ لِمَنْ أَطَاعَهُ حَبِيبٌ

يَا مَنْ هُوَ إِلَى مَنْ أَحَبَّهُ قَرِيبٌ



يَا مَنْ هُوَ يَمَنِ اسْتَحْفَظَهُ رَقِيبٌ

يَا مَنْ هُوَ يَمَنِ رَجَاهُ كَرِيمٌ

يَا مَنْ هُوَ يَمَنِ عَصَاهُ حَلِيمٌ

يَا مَنْ هُوَ فِي عَظَمَتِهِ رَحِيمٌ

يَا مَنْ هُوَ فِي حِكْمَتِهِ عَظِيمٌ

يَا مَنْ هُوَ فِي إِحْسَانِهِ قَدِيمٌ

يَا مَنْ هُوَ يَمَنِ أَرَادَهُ عَلِيمٌ (97)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا مُسَيِّبُ يَا مُرْغِبُ يَا مُقَلِّبُ يَا مُعَقِّبُ يَا مُرْتَبُ يَا  
مُخَوِّفُ يَا مُحَذِّرُ يَا مُذَكِّرُ يَا مُسَخِّرُ يَا مُعَيِّرُ (98)

يَا مَنْ عِلْمُهُ سَابِقُ

يَا مَنْ وَ عُدَّةُ صَادِقُ

يَا مَنْ لُطْفُهُ ظَاهِرُ

يَا مَنْ أَمْرُهُ غَالِبُ

يَا مَنْ كِتَابُهُ مُحْكَمُ

يَا مَنْ قَضَاؤُهُ كَأَيْنُ

يَا مَنْ قُرْآنُهُ مَجِيدُ

يَا مَنْ مُلْكُهُ قَدِيمُ

يَا مَنْ فَضْلُهُ غَمِيمُ

يَا مَنْ عَرْشُهُ عَظِيمُ (99)

يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ

يا مَنْ لا يَمْنَعُهُ فِعْلُ عَنِ فِعْلٍ  
يا مَنْ لا يُلْهِيه قَوْلُ عَنِ قَوْلٍ  
يا مَنْ لا يُعْلِطُهُ سُؤَالُ عَنِ سُؤَالٍ  
يا مَنْ لا يَحْجُبُهُ شَيْءٌ عَنِ شَيْءٍ  
يا مَنْ لا يُبْرِمُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّينَ  
يا مَنْ هُوَ غَايَةُ مُرَادِ الْمُرِيدِينَ  
يا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى هِمَمِ الْعَارِفِينَ  
يا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى طَلَبِ الطَّالِبِينَ  
يا مَنْ لا يَخْفَى عَلَيْهِ دَرَهُ فِي الْعَالَمِينَ (100)  
يا حَلِيمًا لا يَعْجَلُ  
يا جَوَادًا لا يَبْخُلُ  
يا صَادِقًا لا يُخْلِفُ  
يا وَهَّابًا لا يَمَلُ  
يا قَاهِرًا لا يُغْلَبُ  
يا عَظِيمًا لا يُوصَفُ  
يا عَدْلًا

لَا يَحِيفُ

يَا غَنِيًّا لَا يَفْتَقِرُ

يَا كَبِيرًا لَا يَصْغُرُ

يَا حَافِظًا لَا يَعْغُلُ سُبْحَانَكَ

يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

الْعَوْتَ الْعَوْتَ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ.

بسمه تعالی  
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ  
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟  
سوره زمر/ 9

#### مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

#### مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسريع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

#### اهداف:

1. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)
2. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

1. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
  2. ارتباط با مراکز هم سو
  3. پرهیز از موازی کاری
  4. صرفا ارائه محتوای علمی
  5. ذکر منابع نشر
- بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

1. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2. برگزاری مسابقات کتابخوانی
3. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)
6. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:

JAVA.1

ANDROID.2

EPUB.3

CHM.4

PDF.5

HTML.6

CHM.7

GHB.8

و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.1

IOS.2

WINDOWS PHONE.3

WINDOWS.4

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت  
موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان  
ها، نهادهای، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در  
دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار  
دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه

شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109